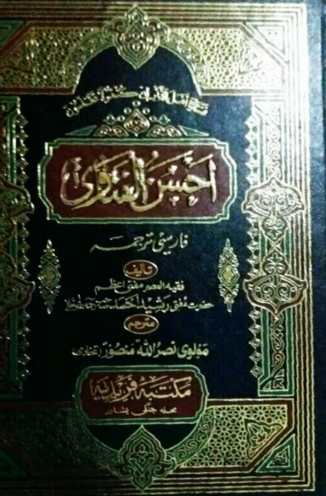

احسن الفتاوی
فارسی ترجمہ
تالیف
فقیہ العصر مفتی اعظم
حضرت مفتی رشید احمد صاحب
مترجم
مولوی نصر اللہ منصور
مکتبہ فریدیہ
محلہ جنگی پشاور

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾

وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

إِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَال ((الحديث))

احسن الفتاوي

جلد پنجم

((بحذف مكررات وتخريجات فرائض ومسائل غير مهمّه))

تاليف : فقيه العصر مفتی اعظم حضرت مفتی رشید احمد صاحب

مترجم : مولانا سید داؤد (هاشمی)

ناشرين

مولوی محمد ظفر ((حقانی)) **مولوی امیر الله** ((شیرانی))

آدرس : مکتبه فریدیه محله جنگی، قصه خوانی، پشاور



کتابُ النکاح

تحقیق نکاح بالعوض

سوال: الف وبا در مقابل عوض وبدل (الف) دخترش را با عوض (بدل) در نکاح پسر (ب) در آورد و (ب) دخترش را در نکاح پسر (الف) درآورد، در نتیجه دختر (ب) با پسر (الف) موافقت نکرد، مردم بین آنها چندین مرتبه مصالحت نمودند اما خانواده (ب) بد اخلاق اند، چندین مرتبه با خانواده (الف) مصالحت نمودند، ولی دوباره پس فساد کردند پس پسر (الف) قصد خواهان طلاق دختر (با) را نمود اما پسر (ب) دختر الف را طلاق نمی دهد مصالحت هم صورت نگرفت پس در این صورت بدل چه باید کرد در صورتیکه هیچ امکان توافق طرفین هم نیست ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: عوض (بدل) در شریعت مطهره قابل اعتبار ومدار نیست، اگر یک جانب جهت بد معامله گی طلاق میدهد، جانب دوهم راجبراً به طلاق مجبور ساختن جرم بزرگ وظلم است، کسی اختیار ندارد که توافق ومحبت زوجین را درهم زند بنا بر دلائل ذیل رسم عوض (بدل) ناجائز است.

۱ معامله کنندگان باعوض (بدل) چنین نکاح را بیع می پندارند وبیع الحر حرام است چند مثال را ملاحظه کنید.

(۱) اگر کسی را در بدل دخترش، دختر طبق دل خواهش پیدا نشود یا ضرورت نداشته باشد در این صورت عوض بدل پول نقد را می گیرد، ازینجا معلوم میشود که این رسم بدل یک نوع بیع است.

(۲) بالخصوص لفظ عوض دال است بربیع (لان البیع مبادلة المال بالمال) مانند یکه تعبیر عوض با بدل هم نموده می شود.

(۳) اگر دختر یک جانب حسین تر وزیبا وبالغ باشد ودختر جانب دوم بد شکل یا کم عمر باشد پس طرف اول دو دختر می طلبد یا با دختر آن یک مقدار پول نقد هم می طلبد.

(٤) اگر دخترش را بلا عوض به کسی بدهدپس میگوید : من دخترم را فی سبیل الله دادم،

ازینجا به نظر می رسد که دختر را مال مملوک می پندارند که به شکل صدقه مال آن را فی سبیل الله میدهند وتادم زیست آنرا زیر احسان خود میگیرد.

(۵) در صورت عدم موافقت زوجین هر دو جانب باهم اقاله می کنند .

از دلائل فوق الذکر بنظر می رسد که نکاح باعوض (بدل) بیع الحر است که بیع الحرام است اگر چه در این صورت نکاح درست است.

۲ - در ولایت سند عامل تباهی وبربادی دینی، دنیوی، معاشرت وبربادی سیاسة البلدان، تدبیر المنزل، تهذیب الأخلاق وبربادی توالد وتناسل فقط بدل وعوض مروجه منحوس است که بیع الحر است در این حصه قبائح آنرا با اختصار تحریر میداریم :

(۱) در صورت عدم رضایت یک جانب در نکاح بدل وعوض زندگی خوشگوار نداشته باشد زندگی جانب دوهم هم درهم برهم می شود، بالآخره مواجه بازنا، قطع نسل ومحروم بودن از منافع عقد نکاح می گردند.

(۲) حریص عوض وبدل در فکر بر آوردن مقصد خویش باشد، هیچ باکی ندارد اگر دخترش رابه شرابی، سارق، چپاولگر، رهزن، قمار باز، دیوث، بی غیرت مفلس، سفید ریش یا طفل هم بدهد، توسط عدم تناسب عمر زوجین بنا بر سرقت ودیگر جرایم شوهر به حبس محکوم می شود ودر صورت نامردی شوهر منتج به مفارقت عارضی یا دائمی می گردد وجنگ وجنجال همه روزه مصیبت دوهم می باشد، شریعت تناسب عمر زوجین را بسیار مدار داده است، آنحضرت علیه السلام عقد ازدواج حبیبه اش حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها را باوجود مطالبه حضرت ابوبکر صدیق وحضرت عمر فاروق جهت عدم تناسب عمر آنان با آنها نکرد وجهت تناسب عمرش، عقد ازدواج او را با حضرت علی ﷺ نمود در حالیکه شیخین رضی الله عنهما افضل واقرب بودند نزد آنحضرت علیه السلام، اما مردم و اهالی (سند) تناسب عمر را در نظر نمی گیرند، دختران خویش را زنده در گور می کنند، ازینجاست که کثرت زنا، قطع نسل وقحط الرجالی در آنجا وجود دارد، بلوچ ها وپنجابی ها به سبب افزایش نسل آمده وصوبه سند را آباد می کنند وسندی ها حیثیت نمک را درطعام دارند به سبب قلت وقحط الرجالی که صوبه کوچک خویش را آباد نکردندو بیگانگان آن ولایت را آباد کردند . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۱/شوال سنه ۱۷هـ

وکیل نکاح بانفس خویش آن نکاح کرده نمی تواند

سوال: کسی یک شخص را وَکیل نکاح دخترش گرفت ووکیل آن دختر را به خود به نکاح کرد و پدر دختر رضایت ندارد آیا این نکاح صحت دارد یا نی ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: نکاح مذکور درست نیست زیرا که وکیل بالنکاح این عقد نکاح را با خود و یا فروع واصول خود کرده نمی تواند.

قال فی العلائیة کما للوکیل الذی وکلته ان یزوجها من نفسه فان له ذلک فیکون له اصیلاً من جانب و کیلا من اٰخر بخلاف مالو وکلته بتزویجها من رجل فزوجها من نفسه لانها نصبته مزوجاً لا متزوجاً. وفی الشامیة (قوله فزوجها من نفسه) وکذا و زوجها من ابیه اوابنه عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی کما قدمناه عن البحر لان الوکیل لا یعقد مع من لاتقبل شهادته له للتهمة (ردالمحتار ص ۳۵۹ ج۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.
غرهٔ ذیقعده ۷۱ھ

خانم مسلمان را کافر بتصرف در آورد آنرا اختتاف کرده و در نکاح مسلمان دوم داد

سوال: کسی خانم خویش را در هندوستان ماند خودش پاکستان آمدهما ناکه یک هندو بر آن خانم قبضه نموده بر یک مسلمان دیگر عوض چندروپیه آنرا به فروش رساند. مسلمان بعد از خریدن آن با او نکاح نمود که از آن شخص دو اولاد هم آورد. چار سال بعد این خانم به پاکستان آمد که شوهر سابقش اورا شناخت پس حالاً چه حکم است ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: خانم مذکور در نکاح شوهر سابق است باید از شوهر دوم کناره شود واگر شوهر دوم از شوهر اولش خبر داشت پس هر دو پسر هم از شوهر اول حساب می شود بحکم شرع "الولد للفراش وللعاهر الحجر" فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.
۲۶ ذیقعده ۷۱ھ

حکم انعقاد نکاح در صورتیکه بگوید دختر را به فلان دادم

سوال: کسی یک شخص راگفت دخترم را بتودادم دوهمی گفت پذیرفتم ، آیا این نکاح منعقد شد یا خیر، در دیار مایان چنین گفتن بدون ذکر مهر مروج است که بار دوم مستقل نکاح بسته می شود، پس آیا عقد نکاح باگفته اول صورت گرفته یا با گفته بار دوم باتعین

مهر وغیره اگر نکاح اول درست نشده باشد پس آیا خانم حق دارد که در این صورت با شوهر دوم عقد از دواج کند یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : سوال مذکوره در حکم هبه است وباهبه در آنصورت نکاح درست می شود که نیت متکلم اقرار نکاح باشد یا قرینه موجود باشد مثلاً ذکر مهر ووجود شهود وتقدم خطبه امابدون خطبه والفاظ قرینه نکاح منعقد نمی شود.

قال فی شرح التنویر وانما یصح بلفظ تزویج ونکاح لانهما صریح وما عداهما کنایة وکل لفظ وضع لتملیك عین کاملة (الی قوله) کهبة وتملیك وصدقة (الی قوله) وکل ما تملك به الرقاب بشرط نیة او قرینة وفهم الشهود المقصود وفی الشامیة (قوله کهبة) ای اذا کان علی وجه النکاح (الی قوله) فأن قامت القرینة علی عدمه لاینعقد فلوطلب من امرأة الزنا فقالت وهبت نفسی منك فقال الرجل قبلت لایکون نکاحاً کقول ابی البنت وهبتها لك لتخدمك فقال قبلت الا اذا اراد به النکاح کذا فی البحر (ردالمحتار ج۲ص۲۶۹) (قوله بشرط نیة او قرینة الخ) هذا ما حققه فی الفتح ردًا علی ما قدمناه عن الزیلعی (الی قوله) هذا ما فی الفتح وملخصه انه لا بد فی کنایات الطلاق من النیة مع قرینة او تصدیق القابل للموجب وفهم الشهود المراد واعلامهم به (ردالمحتار ص۲۷۰ ج۲).

اگر لفظ نکاح چنین باشد که تنها احتمال وعده را داشته باشد که برآن دلائل هم موجود باشد پس نکاح منعقد نشده.

کما فی شرح التنویر والثانی المضارع المبدوء بهمزة او نون او تاء کتزوجینی نفسك اذا لم ینو الاستقبال وکذا انا متزوجك او جئتك خاطبا لعدم جریان المساومة فی النکاح او هل اعطیتنیها فقال اعطیت ان کان المجلس للوعد فوعد وان کان للعقد فنکاح اه (الی قوله) وبه علم ان المبدوء بالهمزة کما لایصح فیه الاستیعاد لایصح فیه الوعد بالتزوج فی المستقبل عند قیام القرینة علی قصد التحقیق والرضا کما قلناه آنفا فافهم. (ردالمحتار ج۲ص۳۶۲)

از بیان مذکوره ثابت شد در صورت سوال قرائن نکاح (ذکر مهر وغیره) موجود نیست پس نکاح منعقد نشده تنها وعده، نکاح صورت گرفته که بلاوجه مخالفت نمودن از وعده مناسب نیست بلکه علامه، نفاق است. بالخصوص اگر در ابتداء قصدا اراده عدم تکمیل وعده را داشته باشد پس گناه بزرگ وحرام است ، در حدیث شریف آمده است :

آیة المنافق ثلاث اذا وعد اخلف الخ (مشکوة) وقیل الخلف فی الوعد بغیر مانع حرام وهو المراد ههنا

وکان الوقاع بالوعد مأموراً به فی الشرائع السابقة ایضا.(اشعة اللمعات باب الوعد) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/جمادی الاولی ۷۳ھ

حکم عهد نکاح نه نمودن در غیرخویشاوندان

سوال: در منطقه مایان عقد برادری (خویشاوندی) طبق عقاید علماء دیوبند قایم است پس مایان از هر نوع رسومات مروجه وبدعات در غم وشادی اجتناب می ورزیم از لباس های غیر شرعی اجتناب می کنیم ودر فامیل های دیگر عروسی کردن را هم پسند نمی داریم . آیا این عمل منجر می گردد به اینکه طبق عقاید علماء دیوبند عمل ترک می شود واگر کسی با قوم وقبیله دوم عقد از دواج نمود اورا از عقد برادری خویش اخراج ودر برادری دوم محسوب می کنیم اگر چنین نکنیم آنان طبق عقاید مایان رفتار نمی کنند، آیا چنین نمودن شرعاً صحت دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر علت ازدواج نکردن دلیل مذکور در سوال باشد پس در عقد برادری نکاح نمودن جائز بلکه ضروری است زیراکه پابندی رسومات وبدعات فسق است وفاسق کفو پارسا ونیک نمی باشد ودر شرع اتباع کفو در عقد نکاح ضروری است واجتناب از بدعات ورسومات فاسده فرض است وتعلق نمودن با فساق ومبتدعین جواز ندارد واگر مخالف از عقد برادری وقومیت در عقد نکاح منجر به فساد وبی اتفاقی می گردد باز هم مخالفت نمودن جواز دارد اگر ازدواج نکردن با قوم دیگر جهت فخر وتکبر باشد پس در این صرت جواز ندارد واگر قوم دوم در تقوی دیانتداری واتباع سنت واجتناب بدعت کامل تر باشند وقواعد خانگی آن شخص هم با قواعد اینان چندان مخالف نباشد، پس در این صورت علت از دواج نکردن تکبر ونخوت است. خلاصه اینکه در هر معامله باید حیثیت شرعی در نظر گرفته شود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۱/ذی قعده ۷۳ھ

حکم نکاح با معتده غیر

سوال: یک شخص دیده ودانسته باوجود علم با معتده غیر نکاح کرد آیا این نکاح درست است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: این نکاح درست نیست اگرشوهردوهم با اوجماع کرده

باشد براواقل ازمهر مثل ومهر مقرر لازم است وبرخانم بعد از متارکت تکمیل عدت از شوهر دوم هم لازم است اما درهردو عدت تداخل کرده شود اگر خانم بعد از گذر عدت اولی با شوهر یکه نکاح اوبا آن فاسد شده بود قبل از تکمیل عدت ثانیه نکاح کند درست است البته اگر باکدام شخص دوهمی نکاح کند پس در این صورت تکمیل هر دو عدت ضروری است.

قال فی التنویر ویجب مهر المثل فی نکاح فاسد بالوطء فی القبل لا بغیرہ ولم یزد علی المسمی، وفی الشرح ولو کان دون المسمی لزم مهر المثل (الی قوله) ویجب العدة بعد الوطء لا الخلوة وفی الشامیة ومثله تزوج الاختین ونکاح الاخت ونکاح المعتدة (الی ان قال) ومقتضاہ الفرق بین الفاسد والباطل فی النکاح (الی ان قال) اما نکاح منکوحة الغیر ومعتدته فالدخول فیه لا یوجب العدة ان علم انها للغیر (وبعد سطر) والحاصل انه لا فرق بینهما فی غیر العدة اما فیها فالفرق ثابت وعلی هذا فیقید قول البحر هنا ونکاح المعتدة بما اذا لم یعلم بانها معتدة الخ (رد المحتار ص ۳۸۲ ج ۲) وایضاً فیها اما نکاح منکوحة الغیر ومعتدته فالدخول فیه لا یوجب العدة (الی ان قال) وتقدم فی باب المهر ان الدخول فی النکاح الفاسد موجب للعدة وثبوت النسب ومثله فی البحر هناک بالتزوج بلا شهود وتزوج الاختین معاً او الاخت فی عدة الاخت ونکاح المعتدة (ردالمحتار ص ۸۲۵ ج ۲) قلت لما اختلف آراؤهم فی وجوب العدة وعدمه فالاحتیاط فی قول الوجوب وان اشار فی الشامیة الی ترجیح عدم الوجوب بقوله وعلی هذا فیقید قول البحر الخ وایضاً فی الشامیة تحت (قوله ولو من المطلق) وفی الدرر ان المرأة اذا وجب علیها عدتان فاما ان یکون من رجلین او من واحد ففی الثانی لا شک ان العدتین تداخلت وفی الاول ان کانتا من جنسین کالمتوفی عنها زوجها اذا وطئت بشبهة او من جنس واحد کالمطلقة اذا تزوجت فی عدتها فوطئها الثانی وفرق بینهما تداخلتا عدتا (ردالمحتار ص ۸۲۸ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالی

۹/رمضان المبارک ۷۳ھ

با تصادق زوجین نکاح ثابت می شود

سوال : نزدیک مولوی صاحب فیصله تقدیم شد که یک شخص خانمش را طلاق داده خانم با شخص دوم نکاح نمود حالاً شوهر اول از طلاق دادن منکر شد مولوی صاحب بر طلاق دادن او شواهد خواست. طلاق اورا تثبیت نمود بعد از آن از شوهر دوم برنکاحش شواهد خواست شوهر دوم مهلت خواست تا شواهد را از قریه احضار کند اما مولوی صاحب بدون مهلت نکاح شوهر دوم را لغو قرار داد. در حالیکه خانم ناله می زد که چرا مرا از

شوهرم جدا میکنید. فیصله مولوی صاحب مذکور تاکدام حد صحت دارد ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب: فیصله مولوی صاحب درست نیست زیرا که باتصادق زوجین نکاح ثابت می شود لذا طلب شواهد را حاجتی نیست. قال فی الشامیة (قوله ولا بأقرار) لایبالیه ماصر حوابه من ان النکاح یثبت بالتصادق لان المراد هنا ان الاقرار لایکون من صیغ العقد والمراد من قولهم انه یثبت بالتصادق ان القاضی یثبته به ای بالتصادق ویحکم به (ردالمحتار ص ۲۳۶ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۸ / ذیقعده ۷۲هـ

خانمی که اعتراف کند بر طلاق و عدت گذشت پس با او عقد ازدواج درست است

سوال: خانمی که منکوحه کسی بود در حضور یک شخص اعتراف نمود که شوهرش اورا طلاق داده عدت او هم گذشته اما بر طلاق شاهدی هم نداشت آیا ازدواج خانم با این شخص دوم جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر بر صدق قلب این خانم اعتماد باشد وشوهر اول هم اعتراض یعنی انکار از طلاق نداشته باشد پس ازدواج خانم با او جواز دارد.

قال فی الشامیة تحت (قوله ان غلب علی ظنه صدقها) وکذا لو قالت منکوحة رجل لأخر طلقنی زوجی وانقضت عدتی جاز تصدیقها اذا وقع فی ظنه عدلة کانت ام لا الخ (ردالمحتار باب الرجعة ج ۲) وکذا فی باب العدة مطلب فی المنعی الیها زوجها، وفی الحظر والاباحة ایضاً فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۲ ذیقعده ۷۲هـ

با آن خانم که بر وفات زوج وگذر عدت اعتراف کند نکاح جواز دارد

سوال: یک خانم اعتراف نمود که شوهرش فوت گردیده وعدت او هم تکمیل شده آیا با این خانم شخص دوم حق دارد تا نکاح کند وقول او را اعتبار دهد؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: اگر از صدق قلب او مطمئن باشد بر او اعتماد نموده با او ازدواج جواز دارد بشرطیکه شوهر اول منکر ازطلاق او نباشد.

قال فی شرح التنویر اخبرها ثقة ان زوجها الغائب مات او طلقها ثلاثا او اتاها منه کتاب علی یدثقة بالطلاق ان اکبر رأیها انه حق فلا بأس ان تعتد وتتزوج وکذا لو قالت امرأة لرجل طلقنی زوی وانقضت

عدتی لابأس ان ینکحها، وفی الشامیة (قوله لابأس ان ینکحها) فی الخانیة قالت ارتد بعد النکاح وسعه ان یعتمد خبرها ویتزوجها وان اخبرت بالحرمة بامر عارض بعد النکاح من رضاع طار او نحوذلک فان کانت ثقة اولم تکن ووقع فی قلبه صدقها فلا بأس بان یتزوجها الاالو قالت کان نکاحی فاسدا او کان زوجی علی غیر الاسلام لانها اخبرت بامر مستنکر اه ای لان الاصل صحة النکاح سائحانی (ردالمحتار باب العدة مطلب فی المعتی الیها زوجها) وایضاً فیها فی باب الرجعة (قوله له ان یصدقها) لانه اما من المعاملات لکون المضع متقوما عند الدخول او الدیانات لتعلق الحل به وقول الواحد مقبول فیهما (ردالمحتار ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۶/ذیقعده ۷۲ھ

تفصیل متارکت در نکاح فاسد

سوال: در صورت نکاح بالمحارم ونکاح فاسد آیا متارکت فعلی کافی است ویا متارکت قولی هم ضروری است ؟ نیزمتارکت باید از طرف خانم هم شود یا تنها متارکت شوهر لازمی است ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: بعد الدخول بالاتفاق متارکت قولی ضروری است ودر قبل الدخول اختلاف است بعضی ها متارکت فعلیه را با عزم عدم العود کافی می پندارند وبدون عزم العود متارکت فعلیه را هیچ اعتبار نباشد دیگران به هر صورت متارکت قولی را لازم می پندارند از عبارات فقهیه ترجیح قول اول بنظر می رسد اما قول ثانی احتیاطی است از طرف زوجه فسخ نکاح فاسد بالاتفاق درست است البته درمتارکت اختلاف است شامیه آنرا ترجیح داده که بین متارکت وفسخ فرقی نیست هر دو از طرف زوجه در نکاح فاسد درست است .

هذا خلص ماهو مشروح فی شرح التنویر وحاشیته لابن عابدین رحمه الله تعالی فی المحرمات ص ۲۸۹ ومهر النکاح الفاسد ص ۴۸۳ و ۴۸۴ والعدة ص ۸۳۱ و ۸۳۲ درحیله ناجزه تطبیق چنین نموده اند که اگر حرمت اصلیه باشد یعنی قبل از عقد حرمت موجود باشد پس متارکت من جانب زوجه هم درست باشد واگر حرمت طاریه بعد العقد باشد مثلا زنا نمود باخوشویعنی مادر خانم پس متارکت من جانب زوجه درست نباشد اما عبارت شامیه ازین تطبیق ابامی ورزد فلیتأمل. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. غره ربیع الاول ۷۵ھ

باشیعه شدن نکاح از بین میرود

«من مدینة الرسول صلی الله علیه وسلم»

سوال: ما قولکم یا علماء تیری و غیرفور فی عمان بی بی بنت رضا محمد المقیمة بمدینة الرسول ﷺ فانها اخبرت بان زوجها علی بخش ابن پیر بخش الحداد المتوطن بغیرفور قد تشیع بعد ما کان من اهل السنة فما حقیقة هذا الخبر اصادق ام کاذب؟ و ان کان صادقاً فهل یجوز لعمان بی بی ان تنکح بزوج غیره ام لا؟ ابینوا بیاناً شافیاً توجروا اجراً وافیاً.

الجواب ومنه الصدق والصواب: اخبرنی من اثق به واعتمد علیه بعد التحقیق ان الرجل المسؤل عنه المسمّٰی بعلی بخش بن پیر بخش الحدّاد قد اختار مذهب الروافض فالآن توقف جواب المسألة علی تنقیح الامرین.

الامر الاول: ان تشیع احد من اهل السنة فهل یحکم علیه بالارتداد ام لا؟ فاقول ان روافض بلاد نا خارجون عن دائرة الاسلام قطعاً لانهم یعتقدون تحریف القرآن سراً ولا یبرزونه تقیة لما ثبت فی مذهبهم "لادین لمن لاتقیة له" کذا فی الکافی لیعقوب الکلینی، تحریف القرآن عندهم ثابت بالتواتر ومروی باکثر من الفی رواة صرحت به کتبهم المعتبرة کما لا یخفی علی من طالعها، وایضاً هم یتفوهون علناً بالافک علی ام المؤمنین وانکار صحبة ابیها الصدیق رضی الله تعالی عنهما وعنهم وکفی بهما تکفیراً. قال فی الشامیة لا شک فی تکفیر من قذف السیدة عائشة او انکر صحبة الصدیق رضی الله تعالی عنهما او اعتقد الالوهیة فی علی او ان جبریل علیه السلام غلط فی الوحی او نحو ذلک من الکفر الصریح المخالف للقرآن (رد المحتار صفحه ۳۰۶ ج۳) فلذا نحکم بالارتداد قطعاً علی من بدل دینه باختیار الرفض وان فرضنا انهم لا یعتقدون تحریف القرآن.

الامر الثانی: ان اخبرت امرأة بارتداد زوجها او وصلها الکتاب الکذائی فهل یجوز لها ان تعتمد علی خبر الواحد او الکتاب فتنکح زوجاً غیره بعد انقضاء العدة؛ فاقول ان غلب علی ظنها صدق المخبر وما فی الکتاب فلها ان تعمل به وتنکح بعد مضی العدة لما فی شرح التنویر اخبرها ثقة ان زوجها الغائب مات او طلقها ثلاثاً او اتاها منه کتاب علی ید ثقة بالطلاق ان کان اکبر رأیها انه حق فلا بأس ان تعتد وتزوج وکذا لو قالت امرأة لرجل طلقنی زوجی وانقضت عدتی لا بأس ان ینکحها، وفی الشامیة (قوله لا بأس ان ینکحها) فی الخانیة قالت ارتد زوجی بعد النکاح وسعه ان یعتمد علی خبرها ویتزوجها وان اخبرت بالحرمة بامر عارض بعد النکاح من رضاع طار او نحو ذلک فان کانت ثقة اولم تکن ووقع فی

قلبه صدقها فلا بأس ان یتزوجها الخ (رد المحتار ج۲ باب العدة مطلب فی المعتی الیها زوجها) وایضاً فیها فی باب الرجعة (قوله له ان یصدقها) لانه امامن المعاملات لکون المطمع معقولاً عند الدخول اوالدیانات لتعلق الحل به وقول الواحد مقبول فیهما در (ردالمحتار ج۲)

قلت فان اعتبرنا کونه من المعاملات فیجوز العمل بالکتاب بدون معرفة الخط لانه لایشترط فیهاشیٔ من اسلام المخبر و عدالته کما فی الفصل الثانی من اول الکراهیة من الهندیة یقبل قول الواحد فی المعاملات عدلاً کان او فاسقاً حراً کان او عبداً ذکراً کان او انثی مسلماً کان او کافراً دفعاً للحرج والضرورة ومن المعاملات الوکالات والمضاربات والرسالات فی الهدایا والاذن فی التجارات کذا فی الکافی واذا صح قول الواحد فی اخبار المعاملات عدلاً کان او غیر عدل فلا بد فی ذلک من تغلیب رأیه فیه ان خبره صادق فان کان غلب علی رأیه ذلک عمل علیه والا فلا . کذا فی السراج الوهاج (عالمگیریة ص ۳۳۳ ج ۵)

وان اعتبرناه من الدیانات لجواز العمل یکون مشروطاً باحد الامرین معرفة الخط مع عدالة الکاتب اوحصول الظن الغالب ولم یعرف الخط.

اما الاول فلما فی الشامیة معزیاً الی العیون والفتوی علی قولهما اذا تیقن انه خطه سواء کان فی القضاء او الروایة او الشهادة علی الصک فی ید الشاهد لان الغلط نادر واثر التغییر یمکن الاطلاع علیه وقلما یشتبه الخط من کل وجه فاذا تیقن جاز الاعتماد علیه توسعة علی الناس (ردالمحتار ج۴ ص ۳۹۰) وتفصیل حکم کتاب القاضی الی القاضی بماله وعلیه مصرح فی العلائیة مع الشامیة ص ۳۸۶ ج ۴)

واما الثانی فلان الکتاب فی کونه دالا بدلالة وضعیة غیر لفظیة یشبه الطبل والمدفع والقندیل ویجوز الاعتماد فی الدیانات علی ضرب الطبل ومایشبهه اذا کان موجب غلبة الظن بالقرائن لما فی الشامیة یتسحر بقول عدل و کذا بضرب الطبول (وبعد اسطر) وقد یقال ان المدفع فی زماننا یفید غلبة الظن وان کان ضاربه فاسقا لان العادة الموقت یذهب الی دار الحکم اخر النهار فیعین له وقت ضرب ویعینه ایضاً للوزیر وغیره واذا ضربه یکون ذلک بمراقبة الوزیر واعوانه للوقت المعین فیغلب علی الظن بهذه القرائن عدم الخطأ وعدم قصد الافساد (ردالمحتار ج۲ مطلب فی جواز الافطار بالتحری) وایضاً فیها فی بیان رؤیة الهلال قلت والظاهر انه یلزم اهل القری الصوم بسماع المدافع اورؤیة القنادیل من المصر لانه علامة ظاهرة تفید غلبة الظن وغلبة الظن حجة موجبة للعمل کما صرحوا به الخ قلت و کفی حجة لکون الکتاب موجب العمل عند حصول الظن الغالب بالقرائن ماتواتر من عمل النبی صلی الله علیه

وسلم واصحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. (مسائل نکاح مرتددر باب المرتد جلد ششم مذکور است) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۷/ربیع الآخر ۷۵هـ

اگر زوجه صغیر حرام گردید پس بعد از متارکت باشخص دوم مي تواند نكاح كند

سوال: زنای پدر همرای خانم پسر صغیرش با شواهد تثبیت شد آیا فی الحال منکوحه از نکاح صغیر بر آمد یا تا بلوغ او انتظار کشیده شود؟ بینوا بالدلیل آجرکم الجلیل

الجواب ومنه الصدق والصواب: در این صورت زوجه متارکت کرده با شخص دوم نکاح کند بهتر اینست که زوجه شفوی اعتراف کند بر فسخ نکاح زیراکه در صحت متارکت فعلیه ومتارکت قولیه از طرف زوجه اختلاف است وفسخ نکاح من جانب زوجه بالاتفاق درست است ضرورت نباشد به انتظار بلوغ زوج مانندیکه به سبب مطالبه زوجه مجبوب قاضی فی الحال بین هر دو تفریق می کند.

كذا فى ردالمحتار كتاب الطلاق ص ۵۸۶ ج۲) وفى محرمات شرح التنوير تقع مغلطة فيقال طلق امرأته تطليقتين ولها منه لبن فاعتدت فنكحت صغيرا فارضعته فحرمت عليه فنكحت آخر فدخل بها فابانها فهل تعود للاول بواحدة ام بثلاث الجواب لا تعود اليه ابداً الصبير وزجها حليلة ابنه رضاعاً (رد المحتار ص ۳۸۳ ج۲) مقتضاى عبارت خط کشیده است که در صورت مسؤله انتظار بلوغ زوج ضروری نمی باشد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۳/رجب ۷۵هـ

صالحه بنت صالحه كفو فاسق نيست

سوال: آیا شخص فاسق کفو خانم متدین شده می تواند یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: خانمی که شخصا نیک باشد وپدرش هم نیک باشد، پس شخص فاسق کفو او شده نمی تواند.

قال فى الهندية فلا يكون الفاسق كفواً للصالحة سواء كان معلن الفسق اولم يكن (عالمگیریة ص ۲۹۱ ج۲) وفى شرح التنوير وتعتبر الكفاءة ديانة اى تقوى فليس فاسق كفواً لصالحة او فاسقة بنت صالح معلنا كان اولا على الظاهر، وفى الشامية قلت والحاصل ان المفهوم من كلامهم اعتبار صلاح الكل وان من اقتصر على صلاحها او صلاح ابائها نظر الى الغالب من ان صلاح الولد والوالد متلازمان

فعلی هذا فالفاسق لایکون کفوا لصالحة بنت صالح بل یکون کفوا لفاسقة بنت فاسق و کذا الفاسقة بنت صالح کما نقله فی الیعقوبیة فلیس لابیها حق الاعتراض لان ما یلحقه من العار ببنته اکثر من العار بصهره واما اذا کانت صالحة بنت فاسق فزوجت نفسها من فاسق فلیس لابیها حق الاعتراض لانه مثله وهی قد رضیت به الخ (ردالمحتار ۳۳۱ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۴/شوال ۷۳ھ

حکم نکاح خانم نو مسلم

سوال: یک خانم مسیحی که عقیده مسیحیت را ترک گفته مسلمان شد شخص مسلمان را چه وقت عقد نکاح با او درست است در امداد الفتاوی آمده که بعد از اسلام آوردن تا به سه حیض انتظار بکشد تا نکاح اول او فسخ شود بعد از آن سه حیض دیگر عدت را سپری کند سپس نکاح کند. بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در امداد الفتاوی حکم آن خانم بیان شده که در دارالحرب اسلام بیاورد بعد از اسلام در همانجا باقی بماند حکم آن چنین است، بعد از قبول اسلام بعد از گذشت سه حیض بین زوجین از خود تفریق واقع شد که بعد از آن گذشت سه حیض عدت واجب است اما اگر این خانم بعد از اسلام آوردن از دارالحرب به دار الاسلام آمد وهجرت نمود نکاح او ختم گردید ودر عدت او اختلاف است راجح واحوط وجوب عدت است صورت سوم اینکه زوجین در دارالاسلام باشند وخانم مسلمان شود پس خانم عارض شود به حاکم وحاکم شوهر را مجبور سازد بر اسلام اگر شوهر مسلمان شد نکاح او بر قرار ماند واگر انکار نمود از قبول نمودن یا خاموش ماند پس قاضی بین آنها تفریق بیاورد این تفریق قاضی در حکم طلاق است که بعد از آن عدت واجب گردد.

قال فی العلائیة واذا اسلم احد الزوجین المجوسیین او امرأة الکتابی عرض الاسلام علی الأخر فان اسلم فیها والاباٴن ابی او سکت فرق بینهما (الی قوله) والتفریق بینهما طلاق ینقص العدد (وبعد اسطر) ولو اسلم احدهما ای احد المجوسیین او امرأة الکتابی ثمة ای فی دار الحرب وملحق بها کالبحر الملح لم تبن حتی تحیض ثلاثا او تمضی ثلاثة اشهر قبل اسلام الأخر اقامة لشرط الفرقة مقام السبب ولیست بعدة لدخول غیر المدخول بها (وبعد اسطر) ومن هاجرت الینا مسلمة او ذمیة حائلا بانت بلا عدة فیحل تزوجها واما الحامل فحتی تضع علی الاظهر لا للعدة بل لشغل الرحم بحق الغیر، وقال ابن عابدین

رحمه الله تعالی (قوله ولیست بعدة) ای لیست هذه المدة عدة لان غیر المدخول بها داخلة تحت هذا الحکم ولو کانت عدة لاختص ذلک بالمدخول بها وهل تجب العدة بعد مضی هذه المدة فان کانت المرأة حربیة فلا لانه لاعدة علی الحربیة وان کانت هی المسلمة فخرجت الینا فتمت الحیض هنا فکذلک عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی خلافاً لهما لان المهاجرة لاعدة علیها عنده خلافاً لهما کما سیأتی، بدائع وهدایة وجزم الطحاوی بوجوبها، قال فی البحر وینبغی حمله علی اختیار قولهما (قوله ومن هاجرت الینا الخ) المهاجرة التارکة دار الحرب الی دار الاسلام علی عزم عدم العود وذلک بان تخرج مسلمة او ذمیة او صارت کذلک بحر وهذه المسألة داخلة فیما قبلها لکن ما مرّ فیما اذا خرج احدهما مهاجراً وقعت الفرقة بینهما والمقصود من هذه انه اذا کانت المهاجرة المرأة ووقعت الفرقة فلاعدة علیها عند ابی حنیفة رحمه الله تعالی سواء کانت حاملاً او حائلاً فتزوج للحائل الا الحامل فتتربص لاعلی وجه العدة بل لیرتفع المانع بالوضع وعندهما علیها العدة فتح، وبه یظهر ان تقیید المصنف بالحائل ای غیر الحبلی لاوجه له بخلاف قول الکنز وتنکح المهاجرة الحائل بلاعدة فانها للاحتراز عن الحامل کما علمت لکنه یوهم ان الحامل لهاعدة کما توهمه ابن مالک وغیره ولیس کذلک (ردالمحتار ص ۲۲۵ ج ۲) فقط والله تعالی اعلم۔

۱۶/رجب ۹۶ھ

سوال مانند بالا

سوال : یک خانم عروسی شده که قبلاً کافر بود اسلام آورد طبق شرع در نکاح نمودن او در قدم اول از حکومت وقت توقع نیست که شوهرش را مکلف بر اسلام سازد ودر صورت انکار نمودن شوهر نکاح او را فسخ کند. ثانیاً اگر از طرف حاکم ویا مجلس شوری شوهر مکلف بر اسلام شود خدشه است. ممکن شوهر جهت بدست آوردن خانم اسلام بیاورد که بعداً پس مرتد شود وخانم را به قتل برساند یا او را به هندوستان ببرد. چونکه در پاکستان سزای ارتداد نافذ نیست پس خدشه است ممکن خانم را به قتل برساند زیرا چنین واقعات چندین بار سرزده که شوهر بعد از ارتداد پس مسلمان شده خانم را به واسطه پیچکاری زهر آلود به قتل رسانیده، پس طریقه نجات خانم از چنین شوهر چه چیست ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در چنین حالت اضطراری علماء بر مذهب امام شافعی اجازه عمل را داده اند ، نکاح خانم بعد از مسلمان شدن قبل از اسلام آوردن زوج با انقضاء عدت فسخ گردید که علی الفور با شوهر دوم ازدواج کند . بعد از اسلام آوردن شوهر اول نیازی نباشد به عدت دوم.

قال فی الأم ولم اعلم مخالفاً فی ان المتخلف عن الاسلام منهما اذا انقضت عدة المرأة قبل ان یسلم انقطعت العصمة بینهما (الی قوله) لاتصنع الدار فی التحریم والتحلیل شیئاً انما یصنعه اختلاف الدینین (وبعد اسطر) وان لم یسلم حتی تنقضی العدة فالعصمة منقطعة بینهما وانقطاعها فسخ بلا طلاق وتنکح المرأة من ساعتها من شاءت الخ (الام ص ۴۵ ج ۵).

طبق مذهب حنفی مسئله قرار ذیل است : که در صورت عرض ننمودن اسلام از طرف حکومت بر شوهر مجلس علماء بر او اسلام را عرض نمایند شوهر بعد از مسلمان شدنش ظاهراً از رد کردن زوجه مایوس کرده شود ودر خفا وباطن بر ظهور اصلاح او معلق گردانیده شود اما بعد از اسلام شوهر را امید داده نشود برای رد زوجه بلکه مایوس گردانیده شود وظاهراً معلق گردانیده شود بر ظهور صلاح دراین صورت اگر شوهر به اظهار اسلام راغب نباشد بلکه اسلام او جهت فریب وطمع باشد پس حقیقت او منکشف گردد.

حالات را در نظر گرفته اگر این صورت مناسب به نظر آید پس بر آن عمل نموده شود در غیر آن بنا بر ضرورت شدیده بر مذهب امام شافعی رحمه الله عمل نموده شود.　　فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۲/ربیع الآخر ۱۴۰۱ هـ

اختلاف زوجین در مهر یا هدیه بودن

سوال : شوهر در حالات مختلف به خانم اشیاء گوناگون فرستاد در آخر گفت که آن اشیاء بدل مهر بودند خانم دعوه نمود که آن هدیه یا نفقه واجبه بود پس قول کدام یک معتبر گردانیده شود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ۱ - در هدیه بودن اشیاء خوردنی وچیز هائیکه در عرف از طرف شوهر متعارف باشد وهدیه فرستاده می شود در آن قول زوجه معتبر است.

۲ - چیزهائیکه در آن هدیه متعارف نباشد وبر ذمه شوهر واجب باشد شرعاً در آن دعوی هدیه مسموع نمی باشد البته اگر زوجه دعوی نفقه واجبه را نمود ودعوی مهر را زوج نمود واختلاف بعد از مفقود شدن این اشیاء به میان آمد پس قول زوجه را اعتبار داده شود ودر حالت بقاء دو قول است نزد فقیه ابواللیث در این صورت هم قول زوجه معتبر است. همین راجح است. ویؤیده ماسیأتی عن التحریر المختار من وجهی النظر فی تصدیق الزوج.

۳ چیزهایکه شرعاً برشوهر واجب نباشد ومحسوب نمودن آن هم در مهر در عرف

متعارف باشد در آنصورت قول زوج معتبر است. اما خانم اختیار دارد که آن اشیاء را مسترد کند ویا در مهر قبول نکند.

قال الرافعی رحمه الله تعالی (قول الشارح کثیاب وشاة حیة الخ) نقل ابو الحسن السندی فی حاشیة الفتح عن ابی العز قال اذا کان المهر دراهم او دنانیر فارسل الیها حنطة او شعیرا او ما جرت عادة الناس الیوم بارساله من ماء الورد وثوب الحریر والسکر ونحو ذلک فان فی تصدیقه فی قوله بانه من المهر نظراً لوجهین احدهما ان الظاهر یکذبه والثانی ان الصداق دراهم مثلاً والمرسل من خلاف جنسها والمعارضة محتاج الی التراضی من الجانبین ولم یوجد فقوله انه من صداقها غیر صحیح فلا یصدق الصداقها غیر ما ارسله الیها ولا یدفع التعلیل بان الظاهر انه یسعی فی اسقاط الواجب فی حقه فان الواجب فی حقه غیر ما ارسله الیها ولا یسقط ما فی الذمة بغیره الا بطریق المعاوضة وهی محتاجة الی التراضی من الجانبین ولم یوجد انتهی الا سندی. وقد یدفع هذا بان ماذکروه مبنی علی عادتهم انهم یسمون نقودا فی المهر ثم یدفع الزوج غیرها ویحسبه عن المهر وتکون حینئذ المرأة راضیة بهذه المعاوضة وهذا العرف جار فی کثیر من قری مصر. (التحریر المختار ص۲۰۲ ج۱).

تنبیه :

۱ درجانیکه قول زوج یا زوجه معتبر گردانیده شود در آن صورت بر جانب دیگر فقدان بینه وحلف شرط است.

۲ در عصر جدید عرف ادویه در هدیه محسوب گردانیده.

۳ چادری در نفقه واجبه داخل نیست زیراکه بر زوج اذن خروج واجب نیست بلکه بر او منع عن الخروج واجب است که مقتضی آن است که در آن قول زوج معتبر شود اما در عصر جدید دادن چادری در هدیه متعارف است لذا قول زوجه را اعتبار داده شود.

٤ ادوات البیت ولوازمات خانه وبیت در نفقه واجبه داخل است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۶ ذیقعده ۸٦هـ

با جنیه نکاح جواز ندارد

سوال : آیا نکاح جنیه با انسان جواز دارد یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نه خیر ! جواز ندارد - والتفصیل فی الشامیة. فقط والله تعالی

اعلم . ۲۶ محرم ۸۶ھ

وقتیکه درمهرتصریح مهر معجل یا مؤجل نشود عرف مدار اعتبار است

سوال : نکاح هنده عوض یک هزار درهم بدون ذکر معجل یا مؤجل صورت گرفت پس مهر هنده چگونه گردانیده شود، آیا معجل ویا مؤجل ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بر معجل بودن یا مؤجل بودن مهر صراحت نشده باشد پس حکم موافق عرف گردانیده شود .

قال فی التنویر ولها منعه من الوطء والسفر بها ولو بعد وطء وخلوة رضیتهما لاخذ ما بین تعجیله او قدر ما یعجل لمثلها عرفا ان لم یؤجل، وفی الشرح به یفتی لان المعروف کالمشروط. (ردالمحتار ص۳۸۹ ج۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۳/ذی الحجه ۸۷ھ

در نکاح فقط یک شخص از طرف جانبین ایجاب وقبول کرده می تواند

سوال : ولی صغیره (پدرش) عقد نکاح او را چنین نمود که من نکاح فلانه دخترم را با فلان نمودم، ولی پسر (کاکای او) در مجلس حاضر بود امام نکاح خوان به او الفاظ قبول کردم را طلب نکرد، قبل از آغاز مجلس کاکای بچه پدر دختر راگفته بود که دخترت را به برادر زاده ام بده، پدر دختر آماده شد و بر همین مناسبت مجلس عقد نکاح دائر شد پس سوال اینجاست که آیا در این صورت بدون قبولیت کاکای دختر نکاح درست گردید یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چونکه کاکا از طرف برادر زاده صغیرش قبول نکرده نی پدر دختر او را وکیل تعین نموده بود پس این نکاح منعقد نشده واگر از طرف کاکای ناکح توکیل باشد پس در سوال با الفاظ مذکوره نکاح منعقده گردیده، وگفتن کاکای که دختر ت را به برادر زاده ام بده عرفاً توکیل نیست بلکه این خطبه است.

قال فی شرح التنویر ویتولی طرفی النکاح واحد بایجاب یقوم مقام القبول- (ردالمحتار ج۲ص۳۵۳) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۷/ربیع الآخر ۸۸ھ

تحقیق مهر فاطمي

سوال : به حساب سکه وپول پاکستانی مهر فاطمی چه مقدار بود ؟ ومهر دیگر حبیبه های

آنحضرت علیه السلام چقدر بود ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : فزوجها النبی صلی الله علیه وسلم علی اربع مأة وثمانین درهماً (تاریخ الخمیس ص ۳۶۱)

ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمة من علی وقد زوجته علی اربع مأة مثقال فضة (تاریخ الخمیس ص ۳۶۲) قال صلی الله علیه وسلم او عندک شیء (تصدقها به) فقلت فرسی وبدنی (بفتح الباء والدال درعی) قال اما فرسک فلا بدلک منها واما بدنک فبعها فبعتها باربعمأة وثمانین لجئته بها فوضعتها فی حجره الخ (المواهب اللدنیة مع شرح الزرقانی ص ۲ ج ۲) قال عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه ما علمت رسول الله صلی الله علیه وسلم نکح شیئاً من نسائه ولا انکح شیئاً من بناته علی اکثر من ثنتی عشرة اوقیة. هذا حدیث حسن صحیح (ترمذی ص ۱۴۹) عن ابی سلمة بن عبدالرحمٰن انه قال سألت عائشة رضی الله تعالی عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم کم کان صداق رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت کان صداقه لازواجه ثنتی عشرة اوقیة ونشا. قالت اتدری ما النش قال قلت لا قالت نصف اوقیة فتلک خمسمأة درهم فهذا صداق رسول الله صلی الله علیه وسلم لازواجه (مسلم ص ۴۵۸ ج ۱)

ازین روایات امور ذیل ثابت می گردد :

۱ - در حصه مهر حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها دو روایت آمده است : در یک روایت ۴۸۰ درهم ۱/۶۳۲۹۶ کلو نقره در روایت دوم ۴۰۰ مثقال ۱/۹۴۳ کلو نقره مقدار اول از روایات متعدد حدیث وسیرت ثابت است دیگر روایات تنها در مورد سیرت خمیس است. لذا مقدار اول راجح است.

۲ مهر دیگر حبیبه های انحضرت علیه السلام هم ۴۸۰ درهم از ۱/۶۳۲۹۶ کلو نقره اضافه نبود اگرکه در روایت نفی زائد است اما معلوم میشود که مهر همه به همین مقدار بود.

۳ - در حصه امهات المؤمنین دو روایت آمده دریکی از ۴۸۰ درهم ۶۳۲۹۶ کیلو نقره نفی زیادت آمده در روایت دوم ۵۰۰ درهم که در آن اثبات ۱/۷۰۱ کلو نقره است تطبیق بین هر دو صورت اینست که در اصل دوازده ونیم اوقیه است که در آن کسر روایت اول حذف گردیده ودوازده اوقیه گفته شده بصورت ترجیح هم روایت دوازده ونیم اوقیه را ترجیح داده شده که مساوی است با پنجصد درهم.

۱ اصولاً اثبات را بر نفی ترجیح داده می شود.

۲ نفی مبنی می باشد بر عدم علم قول حضرت عمر رضی الله تعالی عنه که (ما علمت) بر آن دلیل است.

۳ روایت اثبات از حضرت عائشه رضی الله عنها آمده که اعلم بامور الازواج بود.

خلاصه کلام اینکه مهر حضرت فاطمه ودیگر بنات مبارکات ۴۸۰ درهم ، مساوی با ۱/۶۳۲۹۶ کیلو گرام نقره بود ومهر امهات المؤمنین ۵۰۰ درهم مساوی با ۱/۷۰۱۳۶ کیلو گرام نقره بود تحقیق وزن درهم ومثقال را در رساله ام (بسط الباع لتحقیق الصاع) در جلد چهارم احسن الفتاوی تحریر نموده ام ، در آنجا ملاحظه فرمائید. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۳/شوال ۹۱هـ

حد اقل مقدار مهر

سوال: اقل مقدار مهر باید چقدر باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: از قیمت ده درهم نقره کم نمودن جواز ندارد یک درهم ۲۳۶ مساوی با ۴۰۲ / ۳ گرام × ۱۰ - ۲ / ۳٤ گرام نقره یا قیمت آن وزن تفصیلی درهم را در رساله ام (بسط الباع لتحقیق الصاع) در جلد چهارم احسن الفتاوی مطالعه کنید. فقط والله تعالی اعلم. ۶/ربیع الاول ۹۵هـ

ملاقات خانم با والدین بدون اجازه شوهر

سوال: خانم چند روز بعد اختیار دارد تا باوالدینش ملاقات کند ؟ وتاچند روز در آنجا باشد ، آیا بین مسافت قریب وبعید فرقی است یا خیر ؟ مسافت دور ونزدیک را شرح نمائید؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: خانم در هفته یک مرتبه حق دارد ملاقات والدین را ودر سال یکبار ملاقات اقارب دیگر را ودر قریب ونزدیک فرقی نیست البته مصارف رفت وآمد بدوش شوهر نباشد البته خانم تنها حق ملاقات را دارد پائیدن بدون اجازه شوهر درست نیست ، اگر والدین توان وقدرت ملاقات را داشته باشند پس در جواز خروج خانم اختلاف است راجح اینست که در این صورت بدون اجازه شوهر رفتن جواز ندارد والتفصیل فی الشامیة. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم . ۵/شوال ۹۶هـ

در صورت موت قبل الدخول مهر کامل واجب گردد

سوال : شوهر یک خانم قبل از زفاف ورخصتی وفات شد پس این خانم را باید چقدر مهر داده شود ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر قبل از رخصتی وخلوت یکی از شوهر یا خانم فوت شود، خانم را مهر کامل مهر داده شود.

قال فی العلائیة ویتأکد عند وطء او خلوة صحت من الزوج او موت احدهما الخ (ردالمحتار ص۳۵۸ ج ۲). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۷/ ربیع الآخر ۹۷ھ

طریقه نکاح اخرس «گونگ»

سوال : در انعقاد نکاح ایجاب وقبول شرط است اما اخرس قادر بر نطق نیست پس نکاح او چگونه منعقد می شود ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ایجاب وقبول اخرس با چنین اشاره درست میشود که فهمیده شود وسامع از آن مفهوم گیرد.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت (قوله وشرط سماع کل) وفی الفتح ینعقد النکاح من الاخرس اذا کانت له اشارة معلومة (ردالمحتار ص۲۳ ج۲) فقط والله اعلم. ۱۴/ جمادی الاولی ۹۹ھ

تفصیل حق مطالبه در مهر غیر مؤجل

سوال : مثلا زید بازینب عوض صد دینار (طلا) عقد نکاح نمود که چهل دینار آن را معجلاً اداء نمود در حصه شصت دینار گفت که سی آنرا نقره وسی آنرا اشرفی (طلا) اداء کند اما وقت تادیه راتعین نکرد اتفاقاً چند ماه بعد بین زوجین اختلاف صورت گرفت خانم رفت شوهر او را پس خواست خانم گفت قبل از تادیه شصت دینار متباقی نیایم آیا در این شرط زینب حق دارد که مهر متباقی را مطالبه کند یا نی ؟ در امداد الفتاوی در دو مقامات حضرت تهانوی رحمه الله حکم به جواز نموده در حالیکه در بدائع وفتاوی هندیه آمده اگر برای مهر متباقی میعاد معین تعین نباشد پس مطالبه آن در صورت موت یا طلاق کرده می شود نی قبل از آن زیرا در صورت عدم تعین وقت در باب النکاح خود بخود وقت تعین است که آن عبارت از تفریق زوجین است که آن در صورت موت باشد یا در صورت طلاق همین است

مختار صاحب محیط که فرموده وهوالصحیح باجواب درست تشفی فرمائید - بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در بدائع وهندیه اختلاف تحریر شده و درعلائیه وشامیه تنها حق مطالبه تحریراست که ازآن ثابت میگرددکه همین راجح است، ازینجا در امداد الفتاوی بر آن فتوی داده جواب عرف تاجیل الی الموت او الطلاق هم در امداد الفتاوی درج است که این در حالت رضایت است ودر حالت مخالفت قبل از موت وطلاق عرف حق مطالبه است.

قال فی شرح التنویر ولها منعه من الوطء (الیٰ قوله) الا اذا اجهل الاجل جهالة فاحشة فیجب حالا غایة، وفی الشامیة قال فی البحر فان کانت جهالة متقاربة کالحصاد والدیاس ونحوه فهو کالمعلوم علی الصحیح کما فی الظهیریة بخلاف البیع فانه لایجوز بهذا الشرط وان کانت متفاحشة کالی المیسرة او الی هبوب الریح اوالی ان تمطر السماء فالاجل لایثبت ویجب المهر حالاً کذا فی غایة البیان اه (ردالمحتار ص۳۸۹ ج۲). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۵/صفر ۱۴۰۱ھ

سوال مثل بالا

سوال: نصف مهر یک خانم معجل ونصف دیگر آن مؤجل تعین شد، مدت نصف مؤجل تعین نشده بود در مؤجل به کدام مقدار تعین نصف معجل را اداء نموده خانم وشوهر یکجا زندگی بسر می بردند چندی بعد خانم طالب نصف دیگر (مهرمؤجل) شد شوهر اگر آن مقدار مهر را اداء نکند وخانم به خانه پدر برود آیا خانم چنین اختیار دارد ؟ وآیا در این صورت نفقه خانم بر شوهر واجب می باشد یا نی؟بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: درجائیکه مراد از تأجیل مجهول در عرف تأجیل بالطلاق یا بالموت باشد در آنجا خانم حق منع نفس خود را ندارد ودر جائیکه این عرف نباشد در آنجا مراد از تأجیل مجهول تعجیل باشد لذا زوجه حق منع را دارد، در صورت معروف بودن تاجیل بالطلاق یا بالموت در آنجا هم در موجل در مقامات مشاجره مطالبه مهر معروف است لذا در حالت مشاجره زوجه حق منع را دارد . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/جمادی الاولی ۱۴۰۱ھ

بعد از خلوت صحیحهء نامرد بر شوهر مهر کامل واجب می گردد

این مسئله در باب العدة ذکر می شود .

حکم مهر در صورت کم از ده درهم

سوال : اگر مهر کم از ده درهم وضع شود چه حکم دارد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : ده درهم یا قیمت: ۳٤ / ۰۲ گرام نقره واجب گردد. قال العلامة الحصفكى رحمه الله تعالى و تجب العشرة ان سماها اودونها (ردالمحتار ص۳۵۸ ج۲) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.
۲۵/صفر ۱۴۰۳ھ

شنیدن خطبهء نکاح واجب است

سوال : در دوران قرائت خطبه نکاح یا خطبه جمعه یا بیان جمعه گفت وشنید وسخن گفتن حاضرین وصحبت نمودن آنان با هم چه حکم دارد ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : جواز ندارد:

قال فى العلائية و كذا يجب الاستماع لسائر الخطب كخطبه نكاح وخطبة عيدوختم على المعتمد وفى الشامية (قوله وختم) اى ختم القرآن كقوله الحمد لله رب العلمين حمد الشاكرين الخ (ردالمحتار ج۱ص۷٦۰). فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.
۲۳/رجب ۱۴۰۳ھ

یک لمحه سکوت باکره هم اذن است

سوال : ولى از باكره اذن خواست در نكاح، و باكره درعوض انكار فورى، پنج دقیقه سکوت نموده پس از آن اباء ورزید آیا این انکار درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بعد از استیذان فوراً انکار نور زید پس یک لمحه سکوت بلاعذر هم رضا گردانیده می شود بر توکیل ولی وقبل از عقد نکاح دختر حق فسخ توکیل را دارد اما اطلاع دادن به وکیل ضروری است چرا اگر وکیل مطلع نبود ونکاح او را با کسی نمود پس منعقد گردد این چنین بعد از اطلاع در نکاح بدون اذن على الفور انکار شرط است، اگر على الفور انکار نکرد اگر اندک تا خیر هم کرد پس نکاح منعقد شد.

قال فى شرح التنوير فان استأذنها هواى الولى وهو السنة او وكيله اورسوله اوزوجها وليها واخبرها رسوله اوفضولى عدل فسكتت عن ردة مختارة او ضحكت غير مستهزءة او تبسمت اوبكت بلاصوت (الى قوله) فهو اذن اى توكيل فى الاول ان اتحد الولى فلو تعدد المزوج لم يكن سكوتها اذناً واجازة فى الثانى ان بلى النكاح لا وبطل بموته وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى (قوله عن ردة) قيد به اذ ليس

المراد مطلق السکوت لانها لو بلغها الخبر فتکلمت باجنبی فهو سکوت هنا فیکون اجازة فلو قالت الحمد لله اخترت نفسی او قالت هو دباغ لا اریده فهذا کلام واحد فهو رد بحر (قوله مختارة) اما لو اخذها عطاس او سعال حین اخبرت فلما ذهب قالت لا ارضی او اخذها ثم ترک فقالت ذلک صح ردها لان سکوتها عن اضطرار بحر (ردالمحتار ج۲ص۳۲۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم۔ ۱۷ / ربیع الآخر ۱۴۰۳ھ

عوض قبول عقد نکاح الحمد الله گفتن

سوال : آیا بعد از ایجاب یک جانب با الحمد لله گفتن جانب دوم قبول درست است یا نی؟ علماء دیار ما میگویند که لفظ الحمدلله بر تملک عین دلالت نمی کند لذا این نکاح درست نیست بعض دیگران عرف را اعتبار داده میگویند در دیا ما الحمد لله گفتی قبول پنداشته می شود لذا این نکاح را درست قرار داده اند شما محترمین از نظر شرع مایان را با جواب درست نوازش فرمائید بینواتوجروا

در جواب این سوال فتاوٰی متضاد بنوری تاون و خیر المدارس ارسال خدمت است ملاحظہ نمودہ فیصلہ فرمائید با تحقیق عمیق خویش تشفی فرمائید والاجر عنداللّٰہ الکریم

جواب بنوری تاون کراچی : در نکاح در وقت ایجاب وقبول علاوه لفظ قبلت ، تزوجت ونکحت چنین الفاظ ضروری است که دلالت کند بر ملک مؤبده مانندیکه در رد المحتار آمده است :وهو کل لفظ وضع لتملیک عین خرج مالا یفید التملیک اصلاً کالرهن والودیعة وما یفید تملیک المنفعة کالاجارة والاعارة (ج۲ص۲۶۹ طبع جدید) .

ولفظ الحمدلله در یک صورت هم بر ملک دلالت نکند نیز در این صورت عرف را هم اعتبار داده نمی شود مانندیکه در رساله "نشر العرف فی بناء بعض الاحکام علی العرف" علامه شامی فرموده : ولا اعتبار للعرف المخالف للنص لان العرف قد یکون علی الباطل بخلاف النص کما قاله ابن الهمام (ص۱۱۵ ج۲) در مقام دوم فرموده : فان العرف الخاص لا یترک به القیاس فی الصحیح (ص۱۱۸ ج۲)

از تصریحات فوق الذکر فقهاء معلوم میشود که بالفظ الحمدلله نکاح منعقد نمی شودامداد الفتاوی ص : ۲۳۲ ج ۲ را در این سلسله ملاحظه فرمائید که از آن هم عدم جواز بنظر می رسد باید باز هم فکر نموده . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم۔

جواب از خیرالمدارس ملتان : در صورت مسؤله اگر بعد از ایجاب اراده نکاح را داشته باشد عوض قبلت به گفتن الحمدلله، نکاح منعقد میشود اگر در عرف رائج باشد یا خیر وفی الخلاصة امرأة قالت لرجل زوجت نفسی منك فقال الرجل بخداوند گاری پزیرفتم یصح النکاح ولولم یقل الرجل ذلك ولکنه قال شاباش ان لم یقل بطریق الطنز یصح النکاح کذا قال القاضی الامام (خلاصة الفتاوی ص۲ ج۲) وکذا فی الهندیة ، موضوع بودن ایجاب وقبول برای تملیک عین ضروری نیست بلکه تنها چنین بودن ایجاب کافی است در غیر آن گفتن قبلت اعتبار ندارد ولم یقل به احد البته در آننده احتیاط لازم باشد تا برای قبول لفظ صریح استعمال شود زیرا که این معامله نکاح است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

الجواب باسم ملهم الصواب : جواب خیرالمدارس درست است فقط کلمه ایجاب برای تملیک عین کافی است در قبول این شرط نیست بلکه در قبول سخن گفتن هم ضروری نیست قبول بالعمل هم متحقق می شود اضافه شرح را در خلاصة الفتاوی وعالمگیری مطالعه کنید. در امداد الفتاوی که بر عدم انعقاد در کدام صورت استدلال نموده در آن کلمه ایجاب با عروسی است که در تملیک عین موضوع نبودن آن واضح است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/شعبان ۱۴۰۳هـ

تعین منکوحه که به هر شکل نموده شود کافي است

سوال : آیا در مجلس نکاح گرفتن اسم منکوحه واسم پدرش ضروری است اگر تنها اسم منکوحه یا اسم پدرش را بگیرد مثلاً بگوید نکاح دختر زید آیا نکاح درست میشود؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : تعین منکوحه چنین ضروری است که شوهر وشاهد کاملاً بدانند هیچ نوع اشتباه باقی نماند اگر اسم دختر یا والدش هم گرفته نشود در صورت معروف بودن بدون گرفتن اسم دختر وپدرش نکاح درست است مثلاً .

۱ دختر در مجلس حاضر باشد وبسوی او اشاره شود پس نیازی نباشد به گرفتن اسم او.

۲ دختر در مجلس موجود نیست اما با اسمش معرفت حاصل می شود که به آن اسم کدام دختر غیر شادی شده در آنجا موجود نیست در این صورت هم تنها باگرفتن اسم دختر نکاح درست است و نیازی نیست به گرفتن اسم پدرش.

۳ کسی فقط یک دختر دارد یا چند دختر دارد اما یکی آنها بدون نکاح مانده است دیگران عروسی شده اند پس نیاز مندی نیست برای گرفتن اسم دختر، بلکه تنها گرفتن اسم پدرش کافی است.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى (قوله ولا المنكوحة مجهولة) فلو زوج بنته منه وله بنتان لا يصح الا اذا كانت احداهما متزوجة فينصرف الى الفارغة كما في البزازية نهر، وفي معناه ما اذا كانت احداهما محرمة عليه فليراجع رحمتي، واطلاق قوله لا يصح دال على عدم الصحة ولو جرت مقدمات الخطبة على واحدة منهما بعينها بعينها التمييز المنكوحة عند الشهود فانه لا بد منه رملي، قلت وظاهره انها لو جرت المقدمات على معينة وتميزت عند الشهود ايضا يصح العقد وهي واقعة الفتوى لان المقصود نفي الجهالة وذلك حاصل بتعينها عند العاقدين والشهود وان لم يصرح باسمها كما اذا كانت احداهما متزوجة، ويؤيده ما سيأتي من انها لو كانت غائبة وزوجها وكيلها فان عرفها الشهود وعلموا انه ارادها كفى ذكر اسمها والا لابد من ذكر الاب والجد ايضا، ولا يخفى ان قوله زوجت بنتي وله بنتان اقل ابهاما من قول الوكيل زوجت فاطمة ويأتي تمام ذلك عند قوله وحضور شاهدين حرين وعند قوله غلط وكيلها الخ (ردالمحتار ص۲۸۸ ج۲).

وقال تحت (قوله وشرط حضور شاهدين) والظاهر ان المراد بالمعرفة ان يعرفها ان المعقود عليها هي فلانه بنت فلان الفلاني لا معرفة شخصها، وان ذكر الاسم غير شرط بل المراد الاسم او ما يعينها مما يقوم مقامه لما في البحر، لو زوجه بنته ولم يسمها وله بنتان لم يصح للجهالة بخلاف ما اذا كانت له بنت واحدة الا اذا سماها بغير اسمها ولم يشر اليها فانه لا يصح كما في التجنيس اه، وفيه عن الذخيرة اذا كان للمزوج ابنة واحدة وللقابل ابن واحد فقال زوجت ابنتي من ابنك يجوز النكاح وان كان للقابل ابنان فان سمى احدهما باسمه صح الخ وفيه عن الخلاصة اذا زوجها اخوها فقال زوجت اختي ولم يسمها جاز ان كانت له اخت واحدة وانظر ما قدمناه عند قوله ولا المنكوحة مجهولة (ردالمحتار ج۲ ص۲۹۶) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. ۵/محرم ۱۳۰۷ھ

در ایجاب وقبول الفاظي شرط است که با آن انعقاد نکاح بیاید

سوال : زید در محضر عام به یک خانم گفت آیا برایت بنمایم چنین وظیفه که با آن مشکلات تو آسان شود بعد ازآن برای او گفت بگو (زوجت نفسي منك) واو را گفت قرائت کن ! خانم همان الفاظ را تکرار نمود پس از آن زید گفت (وقبلتُ) پس از آن زید دعوه

نمود که با این خانم نکاح من قایم شد در حالیکه نی آن خانم مفهوم آن الفاظ را دانست ونی حاضرین. حالا شمایان تحریر نمائید که حکم شرع در این حصه چیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این نکاح منعقد نشده بنا بر دو علت :

۱. باگفتن این الفاظ مقصد خانم انشاء نکاح نیست بلکه او حکایةً این الفاظ را تکرار نموده.

۲. برای انعقاد در ایجاب وقبول گفتن چنین الفاظ شرط است که با آن متعاقدین وگواه بدانند وعلم داشته باشند بر انعقاد نکاح :

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی وشرط حضور شاهدین حرین او حر وحرتین مکلفین سامعین قولهما معاً علی الاصح فاهمین انه نکاح علی المذهب بحر. وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله فاهمین الخ) قال فی البحر جزم فی التبیین بانه لو عقدا بحضرة هندیین لم یفهما کلامهما لم یجز وصححه فی الجوهرة وقال فی الظهیریة والظاهر انه یشترط فهم انه نکاح واختاره فی الخانیة فکان هو المذهب لکن فی الخلاصة لو یحسنان العربیة فعقدا بها والشهود لا یعرفونها اختلف المشائخ فیه والاصح انه ینعقد اه لکن اختلف التصحیح فی اشتراط الفهم اه وحمل فی النهر ما فی الخلاصة علی القول باشتراط الحضور بلا سماع ولا فهم ای وهو خلاف الاصح کما مر. ووفق الرحمتی بحمل القول بالاشتراط علی اشتراط فهم انه عقد نکاح والقول بعدمه علی عدم اشتراط فهم معانی الالفاظ بعد فهم ان المراد عقد النکاح (ردالمحتار ص۲۹۲ ج۲). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۵/ محرم ۱۴۰۷ هـ

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ ﴾

حفظ الحیاء بتحریم متعة النساء

● قوم شیعه در دجل وفریبکاري ومکاري وعیاري ضرب المثل دارند از چالاکي بسا اعمال وعقائد خویش را در بین مسلمانان رواج کرده اند.

● که یکي از آن مسائل مسئله متعه است شیعه ها اکابرین ومحققین اسلام را بر این معتقد ساخته اند که در ابتداي اسلام متعه حلال بود.

● در این رساله ارشادات صریح قران وحدیث وفیصله هاي واضح عقل ودانش ثابت کرده که در اسلام چنین بي حیائي را یک لمحه هم جواز داده نشده است.

تحقیق متعه

سوال : بر حرمت متعه چه دلیل است ودر کدام سنه تحریم متعه وقوع پذیر شده بالتفصیل تحریر فرمائید ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : متعه مروجه اهل تشیع هیچگاه در اسلام جواز نداشت قبل از اسلام در زمانه جاهلیت این بدکاری رائج بود اسلام از ابتداء آنرا حرام قرار داده است تحریم متعه بانصوص قرآنی ثابت شده.

۱ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ سورة المؤمنون ومعارج.

قرآن کریم حلال بودن جماع را بر دو چیز (زوجیت وملک یمین) منحصر فرموده که این حکم برای تاکید مکرراً در دو صورت آمده درصورتیکه متعه زن در یکی ازین دو صورت هم داخل نیست.

در صورت متعه ز وجه نیست زیرا که لوازم زوجیت،میراث طلاق، عدت، نفقه، کسوت،

ایلاء، ظهار، امکان لعان وحصول احصان بالوطی وغیره که این اشیاء در اینجا متحقق نشود.

وظاهر است که خانم متعه مملوکه هم نیست زیراکه بیع، هبه، تصدق اعتاق وغیره تصرفات در آن جواز ندارد فانتفی الملزوم بانتفاء اللازم شخصاً علماء شیعه مسلک نیز معترف اند که متعه زن در زوجیت داخل نیست ماننديکه در کتاب اعتقادات ابن بابویه تصریح شده.

اسباب حل المرأة عددا اربعة النكاح وملك اليمين والمتعة والتحليل الخ وقدروى ابوبصير في الصحيح عن ابي عبدالله الصادق انه سئل عن المتعة اهي من الاربعة قال لا الخ. (۲) فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (سورة النساء)

وقتیکه جهت تعدد زوجات خوف حق تلفی خانم است پس بر یک منکوحه اکتفاء کنید و یا بر مملوکات اکتفاء کنید در آیات کریمه بیان آن صورت مقصود است که در آن خوف حق تلفی نباشد واین معنی در متعه وتحلیل نسبت به منکوحه ومملوکه اضافه تر است چرا مملوکه چنین بعض حقوقی دارد که اداء نکردن آن ظلم است بخلاف زن متعه که علاوه اجرت مقرره دیگر کدام حقی ندارد در تحلیل این حق هم نیست سودای مفت ومجانی است پس اگر متعه وتحلیل مباح میبود هر آنته در اینجا از آن یاد آور میشد زیرا در اینجا خوف حق تلفی وجود ندارد لذا در معرض بیان از سکوت حصر مستفاد است.

(۳) وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ (سورة مؤمنون)

اگر متعه وتحلیل جواز داشته میبود پس امر استعفاف راچه ضرورت است ؟

(٤) وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم (الی قوله) ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنكُمْ وَأَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ (سورة النساء)

اگر متعه وتحلیل جواز میداشت پس خوف زنا وحاجت به صبر از کجا متحقق میشد ؟ ودرحالت عدم استطاعت حرة حکم به نکاح مملوکه چرا داده میشد ؟ در حالیکه متعه به قانون (کل جدید لذیذ) زیاده بهتر بود.

(۵) در قرآن کریم ابتداءً بیان محرمات شده بعد ازآن می فرماید : (وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم) یعنی برای حلت فرج صرف نمودن مهر، نفقه وغیره ضروری است در آن تحلیل فروج واعاره آن (که نزد اهل تشیع مباح است) باطل است زیرا که تحلیل

سودای مفت واحسان محض مالک شدن فرج است بعد از آن فرمود ﴿مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ﴾ یعنی به این شرط نکاح جواز دارد که خانم را برای خویش مخصوص نموده واز تعلق گرفتن با دیگران آنرا محفوظ داشتن منظور او تنها قضای شهوت وخالی نمودن ادعیه منی نباشد بنا بر این شرط بطلان متعه مصرح است زیرا که زن متعه همه روزه طلبگار یاری جدید باشد بعد از شرایط نکاح بر حل نکاح تفریع فرموده می فرماید : ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ﴾ یعنی بعد اگر از نکاح باوطی استمتاع نمودید پس بر شما مهرکامل لازم گردد ، در غیر آن نصف مهر لازم است .

اهل تشیع در معنای آیات ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ میگویندکه این متعه است ونسبت آنرا به عبدالله بن مسعودﷺ میکنند که افتراء محض است اگر چه بعض تفاسیر غیر معتبر آنرا نقل نموده اند زیرا که اهل تشیع بعض روایات کوچک را چنین تشهیر داده اند که حتی بعض اهل حق را در اشتباه قرار داده اند مانندیکه صاحب هدایه اشتباهاً نسبت روایت جواز متعه را بسوی امام مالک رحمه الله نموده است در حالیکه امام مالک رحمه الله در مؤطا روایات حرمت متعه را تخریج نموده پس نسبت روایت جواز بسوی حضرت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه خلاف روایت نظم قرانی است وروایت خلاف نظم قرآن در تفسیر قابل قبول نمی باشد اگر که از صحابی هم منقول شده می باشد منقطع ساختن آیات از ماقبل ومحمول نمودن بر ابتدای کلام باطل است، حرف فاء مدخولش را با ماقبل ربط دهد طبق تفصیلی که قبلاً بیان نمودیم آنکه منقول است از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که او در ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ را قرانت می کند ، جوابات آن قرار ذیل است.

(۱) اول صحت این روایت یقینی نیست زیراکه در کتب معتبره این روایت نقل نشده.

(۲) اگر این روایت ثابت هم شود این قرائت منسوخ شده است که حجت نتوان شد بالخصوص در صورت مخالفت آن منسوخ وشاذ از آیات صریح.

(۳) اگر نسخ تسلیم هم نشود باز هم آیات بر متعه دلیل نمی باشد زیرا که ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ متعلق است با استمتاع نه با عقد بر خلاف متعه که در آن برای نفس عقد مدت متعین است نه برای استمتاع پس معنی چنین شد که : اگر شما از منکوحهء خویش تا مدت معین استمتاع

نمودید پس مهر واجب گردد یعنی حکم مهر معجل را بیان نمود در احکام القران آمده است که : لان الاجل یجوز ان یکون حاءلا علی المهر فیکون تقدیره : (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآتُوهُنَّ مُهُورَهُنَّ عِنْدَ حُلُولِ الْأَجَلِ).

فائده : قید استمتاع این است که در عرف عموماً مهر معجل داده نمی شود بلکه وجوب مهر متعلق گردیده با نکاح در طول عمر جهت رفع این توهم قید نهاد وتوضیح نمود که تاجیل فی المهر موقوف باشد بارضایت واختیار خانم در غیر آن در شرع باوطی بار اول مهر واجب می گردد واگر (إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) باعقد متعلق باشد پس لازم گردد که نزد اهل تشیع متعه تامدت العمر درست نیست در حالیکه این به اجماع شیعه ها درست است نیز سباق آیت (من لم یستطع منکم طولاً) هم در حصه نکاح است پس منقطع نمودن آیات وسط را از سیاق وسباق وبر متعه حمل نمودن تحریف صریح می باشد پس حرمت متعه تا قیامت از قرآن وحدیث ثابت شد بر روایت حضرت علی رضی الله عنه روایت حرمت متعه آنقدر شهرت یافته که حضرت حسن ومحمد بن الحنفیه رحمه الله وتمام اولاد آنان آنرا روایت نموده اند، در بخاری، مسلم ودیگر کتب حدیث به طرق متعدد این روایت ثابت شده بلکه در کتاب شیعه امامیه در استبصار ص۷۷ج۲) ودر فروع کافی ج ۲ صفحه ۱۹۲ ودر تهذیب هم از حضرت علی رضی الله عنه روایات حرمت متعه موجود است.

اپنے من میں ڈوب کر پاجا سراغ زندگی تو اگر میرا نہیں بنتا نہ بن اپنا تو بن

ترجمه : در خواست خود چراغ زندگی راخاموش ساخت اگر تو مرا بنانمی کردی پس خود را بناکن .

شیعه ها میگویند در جنگ خیبر متعه حرام گردانیده شد اما در جنگ او طاس پس حلال گردانیده شد حضرت عمر رضی الله عنه آنرا در دور خلافت خود حرام گردانید درحالیکه آنحضرت علیه السلام آنرا حلال گردانیده بود این محض افتر است اگر متعه حلال می بود هیچگاه حضرت علی رضی الله عنه حضرت ابن عباس رضی الله عنه را در تجویز متعه زجراً نمی گفت که در حقیقت ابتداءً حرمت متعه چندان شائع نشده بود بناءً حضرت عمر رضی الله عنه به قصد اشاعت آن تخویف وزجر می فرمود تا خاص وعام از حرمت آن آگاه گردد.

تجویز ابن عباس رضی الله عنه متعه را تنها وتنها در حق مضطر بود که مفطر را اکل لحم

الخنزیر واکل المیته جواز دارد که از آن هم پس رجوع فرمود این چنین نکاح که به اضمار نیت فرقت باشد یا نکاح موقت هم در حکم متعه قرار دارد. مانندیکه در فتح مکه نکاح موقت تعبیربه متعه کرده شدپس دانسته شد که حکم جوازحضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنه ازهمین قبیل است که شخصاًحضرت ابن عباس رضی الله عنه درتائید این قول میفرماید:

حیث قال کان الرجل یقدم البلدة لیس له بها معرفة فیتزوج المرأة بقدرما یرٰی انه یقیم فتحفظله متاعه وتصلح له شیه (ترمذی ص۱۳۳ ج۱) وروی اسدالحارثی من طریق الخطابی الیٰ سعید بن جبیر قال قلت لابن عباس لقدسارت بفتیاک الرکبان وقالوا اشعر اقال وما قالوا قلت قالوا :

قلت للشیخ لما طال مجلسه یاشیخ هل لک فی فتیا ابن عباس

فی غیدة رخصة الاطراف آنسة تکون مثواک حتی مصدر العاس

فقال سبحان الله ما بهذا افتیت انما هی کالمیتة والدم ولحم الخنازیر. هٰکذا ذکره الخطابی فی معالم السنن ص۱۹۲ وایضا نقل الخطابی قبیل هذا ان ابن عباس کان یتأول فی اباحته للمضطر الیه لطول العزبة وقلة الیسار والجدة ثم توقف عنه وامسک عن الفتوی به. وروی الترمذی رحمه الله تعالی عنه قال انما کانت المتعة فی اول الاسلام حتی نزلت الآیة إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ. قال ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فکل فرج سواهما فهو حرام.

مقصداین نیست که اسلام ابتداء متعه را اجازه داده بود بلکه در ابتدای اسلام این رسم جاهلیت بود که از ابتدا در دین اسلام حرام گردانیده شده است آیات مذکوره مکی است بنا بر عقل و در ایت بنا بر دلایل ذیل متعه مذموم وقبیح است:

(۱) جمع نمودن دونطفه در یک رحم به اتفاق همه مذاهب حرام است صفت مابه الامتیاز انسانان ازحیوانات حفظ نسب است اهتمام حفاظت پنج چیزدرهمه ادیان ضروری بوده است.

اولها حفظ النفس، ثم حفظ الدین ثم حفظ العقل ثم حفظ النسب ثم حفظ المال- ازینجا شریعت بر قصاص، جهاد، اقامت حدود وتحریم مسکرات و زنا ومتعه وحرمت سرقه و حرمت غصب تاکید فرموده.

(۲) در متعه بی حیائی وبی غیرتی ظاهر است حیاء وغیرت نزد همه ملت ها محمود وضد آن بی غیرتی نزد همه مذموم است.

(۳) درمتعه تضیع الاولاد که اهلاک معنوی است می باشد مانند ولد زنا کفیل وسرپرست

خانم متعه نیز کسی نمی باشد.

(٤) اگر ولد مؤنث وختر پیدا شود متعه کنندگان بر نکاح آن در کفو قادر نباشند ودر غیر کفوذلت ورسوائی این نکاح است.

(۵) در متعه دانسته نشود که باکدام خانم متعه نموده وکدام کدام اولاد از متعه او تولد شده بالخصوص در سفر احیانا بنا بر ناواقفیت با دختر پیدا شده از نطفه خویش نکاح متعه کند علی هذ القیاس جهت متعه با خاله عمه همشیره ونواسه خودٗ وقوع وطی صورت گیرد.

(۶) جهت متعه حکم میراث کاملاً باطل می گردد زیراکه جهت متعه از اولادهای پیدا شده خویش علم داشته نباشد تا بر آنان ترکه را تقسیم کند این چنین ترکه ولد خلق شده از متعه تقسیم نمیْ شود چراکه پدر برادر وهمشیره های اومعلوم نمی باشد زیرا که قبل ازیاد آوری تمام ورثه میراث برکسی تقسیم نشود پس جهت متعه احکام شرع کاملاً باطل گردد ودر نوع انسانی فساد بزرگ لازم گردد ازینجا خداوند حل وطی را در دوسبب (نکاح ظاهر التابید وملک یمین) منحصر نموده که نوع انسانی از فساد مذکوره در امن شوند.

(۷) در نکاح اگر که تملیک عین بضعه نیست بلکه تملیک منافع بضع است اما با آن مشابهت نکاح با تملیک اعیان می آید نه با اجاره زیرا نکاح بالاتفاق بدون توقیت درست است، واجاره بدون توقیت یا تعین عمل فاسد است، پس وقتیکه مشابهت نکاح باتملیکات اعیان می آید مانند بیع، هبه صدقه وغیره تملیکات اعیان جهت توقیت باطل باشند این چنین در حصه نکاح توقیت مبطل است وقتیکه بطلان نکاح متعه تثبیت شد پس متعه از آن هم قبیح تر است ومفاسد دینی ودنیوی هم دارد.

تاریخ تحریم متعه

روایات متعلق با این موضوع زیاد مختلف است تحریم متعه در مقامات ذیل در این روایات مذکور است.

(۱) در غزوه خیبر محرم سنه ۷هـ: اخرج البخاری رحمه الله تعالی فی کتاب النکاح عن الحسن بن محمد بن علی واخیه عبدالله عن ابیهما ان علیا رضی الله تعالی عنه قال لابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن المتعة وعن لحوم الحمر الاهلیة زمن خیبر.

(۲) در عمرة القضاء در ماه ذی الحجه ۷هـ: کما فی روایة الحسن البصری اخرجها عبدالرزاق

من طریقه وزاد ماکانت قبلها ولا بعدها وهذه الزیادة منکرة من راویها عمرو بن عبید وهو ساقط الحدیث وقد اخرجه سعید بن منصور من طریق صحیحة عن الحسن بدون هذه الزیادة (فتح الباری)

(۳) در غزوه الفتح در ماه رمضان ۸هـ (رواه مسلم)

(٤) در غزوه حنین ماه شوال ۸هـ اخرج النسائی والدار قطنی الحدیث الاول الذی فیه ذکر خیبر بروایة عبد الوهاب الثقفی عن یحیی بن سعید عن مالک وفیه لفظ حنین مکان خیبر

(۵) غزوه اوطاس شوال سنه ۸هـ . اخرجها مسلم من حدیث سلمة بن الاکوع رضی الله تعالی عنه

(۶) غزوه تبوک ، رجب سنه ۹هـ اخرجها اسحٰق بن راهویه وابن حبان من طریقه من حدیث ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما نزل بثنیة الوداع رأی مصابیح وسمع نساءً یبکین فقال ما هذا فقالوا یا رسول الله نساء کانوا تمتعوا منهن فقال هدم المتعة النکاح والطلاق والمیراث واخرجه الحازمی من حدیث جابر رضی الله تعالی عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی غزوة تبوک حتی اذا کان عند العقبة مما یلی الشام جاء ت نسوة قد کنا تمتعنا بهن یطفن برحالنا فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرنا ذلک له قال فغضب وقام خطیبا فحمد الله واثنی علیه ونهی عن المتعة فتوادعنا یومئذ فسمیت ثنیة الوداع (فتح الباری).

(۸) حجة الوداع سنه ۱۰هـ ، اخرجها ابوداؤد من حدیث الربیع بن سبرة عن ابیه رضی الله تعالی عنه

وجوه التوفیق : برای دانستن وجوه التوفیق تنقیح موارد نهی سلسله وار قرار ذیل تقدیم میشود : (۱) **غزوه خیبر** :

(۱) حکی البیهقی عن الحمیدی ان سفیان بن عیینة کان یقول قوله یوم خیبر متعلق بالحمر الاهلیة لا بالمتعة. از ابن عیینه بطریق متعدد تثبیت شده که در یوم خیبر فقط وفقط لحوم حمر منع قرار داده شد نی متعه.

(۲) وقوع متعه در یوم خیبر از روایات ثابت نشده لذا در یوم خیبر نهی از متعه نیامده.

(۳)حضرت علی رضی الله عنه پیشنهاد حضرت ابن عباس رضی الله عنه را در حصه جواز متعه تردید نمود وفرمود (انک رجل تائه) وبر حرمت متعه ازین حدیث استدلال کرد، اگر یوم خیبر ظرف تحریم متعه قرار داده میشد پس احتجاج حضرت علی رضی الله عنه بر ابن عباس رضی الله عنه چگونه درست میشد وقتیکه بعد از غزوه خیبر درفتح مکه هم رخصت متعه ثابت می بود.

عدم تعلق حرمت متعه با یوم خیبر بنا بر سه علت درست نیست .

اول : اینکه بخاری در کتاب المغازی وکتاب الذبائح وترک الحیل ودر روایات متعدد مسلم تعلق یوم خیبر صراحة بامتعه است.

دوم : در خیبر ذکر وقوع متعه اگر که در روایات نیامده مع هذا بنا بر علت های ذیلاً این علت قابل قبول نباشد.

(۱) بنا بر عدم علم یا عدم ذکر استدلال بر عدم وجود کرده نشود.

(۲) برای نهی عن المتعه وقوع متعه ضروری نباشد جهت سفر وغربت مجاهدین احتمال وقوع متعه بود پس از آن منع فرموده شد.

(۳) روایت است از ابن مسعود وسهل بن سعد رضی الله عنه که علت اجازه متعه مشقت غربت وحاجة النساء مع قلتهن بود در سفر جهاد لذا در غیر غزوه خیبر جهت کثرت کنیزان موقع (نهی عن المتعه لارتفاع سبب الاباحة) بود اگر که در خیبر متعه واقع نشده بود.

(٤) اباحت متعه در آن مغازی شده که بعید المسافت بوده ودر خیبر این علت موجود نبود زیراکه خیبر نزدیک مدینه بود لذا ضرورت نهی عن التمعه واقع شد.

علت سوم اینست : احتمال دارد که حضرت علی رضی الله عنه از رخصت فتح مکه اطلاعی نداشت زیراکه نهی عنقریب واقع شده بود نیز در فتح مکه رخصت هم فقط سه یوم بود جهت قرب نهی وقلت ایام رخصت حضرت علی رضی الله عنه از رخصت اطلاع نیافت ازینجا ابن عباس رضی الله عنه به روایت خیبر احتجاج نمود.

پس در یوم الخیبر نهی عن المتعه ثابت است ودر غزوه فتح مکه لفظ الی یوم القیمة بر آن دلیل است که قبل از آن در خیبر تحریم شده بود مگر الی یوم القیمة نبود نیز اگر تعلق یوم خیبر تنها با لحوم حمر می بود پس چرا حضرت علی رضی الله عنه متعه را بر آن علاوه ساخت اما جواب داده شود که چونکه ابن عباس رضی الله عنه قائل هر دورخصت بود ازینجا حضرت علی رضی الله عنه هر دو رخصت را تردید نمود.

(۲) **عمرة القضاء :**

(۱) لا یصح فیها الاثر لکونه عن مرسل الحسن ومراسیله ضعیفة لانه کان یأخذ عن کل احد (فتح الباری).

(۲) علیٰ تقدیر ثبوته ایام عمرة القضاء: مراد ایام خیبر باشد: لکونهما فی سنة واحدة.

(۳) در غزوه فتح بعد از سه یوم رخصت نهی مؤبد الی القیامه با احادیث صحیح وصریح تثبیت شده است.

(۴) غزوه حنین :

(۱) ازطرق قویه این روایت لفظ خیبراست لذا لفظ حنین اشتباه راوی است (فتح الباری)

(۲) در این روایت ذکر وقوع متعه نیامده تنها نهی مذکور است لذا تکرار نهی برای تاکید ومزید اشاعت آمده است.

(۳) حنین وفتح مکه هر دو در یک سال صورت گرفته اند لذا بر فتح مکه اطلاق ایام حنین نموده شد.

(٤) رخصت غزوه فتح در غزوه حنین هم باقی بود از آن نهی کرده شده زیرا که حنین متصل فتح مکه صورت گرفته بود اما این توجیه درست نیست زیرا در مسلم وغیره احادیث صحیح مصرح است که قبل از خروج از مکه متعه تادم قیامت حرام گردید.

(۵) بعضی ها گفته اند که غزوه حنین وغزوه اوطاس یک غزوه است لذا در هر دو یک توجیه نموده شده اما صحیح اینست که هر دو جداجدا غزوات اند در وقت فتح مکه بعض قبائل از مکهٔ فرار نموده در حنین گردهم آمدند لذا در حنین غزوه صورت گرفت بعداً بعض قبائل از حنین بسوی اوطاس رفتند انحضرت علیه السلام قصد تعقیب آنان را فرمود :

(۵) غزوه اوطاس :

(۱) در آن فی غزوة اوطاس، نه بلکه عام اوطاس است که مراد از آن غزوة الفتح است.

(۲) بعضی ها در اینجا هم همان توجیه رانموده اند که در حصه غزوه حنین بیان نموده تحت عنوان شماره (٤) مذکور شده اما درست نبودن آن با دلائل در فوق بیان گردید.

(۶) غزوه تبوک :

(۱) وقوع تصریح متعه در غزوه تبوک نشده ممکن قبل از تحریم با آن دوشیزگان متعه شده باشد وتودیع پستر واقع شده باشد ونهی را برای مزید تاکید فرموده باشند.

(۲) نهی اول واقع شده مگر بعضی ها از آن اطلاع نداشتند ورخصت می پنداشتند پس از آن آنحضرت علیه السلام منع فرمود. وغضبناک شدن آنحضرت علیه السلام هم بر همین

دلیل است که نهی قبلاً واقع شده بود همین صحیح است کما سیجیئ.

(۳) در حصه تبوک دو روایت آمده (۱) روایت ابوهریره رضی الله تعالی عنه دوم روایت جابر رضی الله تعالی عنه این هر دو روایت ضعیف قرار داده شده زیراکه در روایت اول مؤمل بن اسماعیل عن عکرمه بن عمار است که هر دو ضعیف اند در روایات دوم عباد بن کثیر ضعیف است. (فتح الباری)

(۷) حجة الوداع :

(۱) در آن از ربیع بن سبره خلط واقع شده زیرا از همین ربیع بن سبره روایت اصح واشهر در حصه فتح مکه منقول است وقتیکه در یک واقعه الفاظ متعارض منقول شود ترجیح متعین می باشد.

(۲) در روایت حجة الوداع تنها نهی منقول است ذکر وقوع متعه نیامده لذی محض بر تاکید ومزید اشاعت محمول باشد.

(۳) قال فی فیض الباری واما من ذکرها فی حجة الوداع فقد تکلّم بکلام یشبه الاغلوطات فان المراد منها متعة الحج (رفض الحج الی العمرة) دون متعة النساء. (فیض الباری ج ۳).

حاصل تحقیق فوق چنین است که مواضع تحریم متعه تنها در خیبر وفتح مکه به طریقه درست ثابت است در حصه خیبر هم یک مقدار بحث گذشت نزد بعض محدثین یوم خیبر تنها بالحوم حمر تعلق دارد روایت های متعه از راوی در تقدیم وتاخیر واقع شده اما معروف اینست که نسخ متعه مرتین شده بار اول در خیبر بار دوم در فتح مکه این چنین منقول است از امام شافعی رحمه الله ما وردی آنرا در حاوی ونووی رحمه الله وغیرهما هم آنرا ترجیح داده اند.

بعضی ها تطبیق داده اند قبل از فتح مکه در تمام مواضع علت اباحت آن بعد مسافت سفر با مشقت بوده که بعد از تکمیل حاجت نهی وارد شد بالاخره در فتح مکه تحریم مؤبد الی یوم القیامه اعلان شد لذا در ابتداء غزوه تبوک نهی نموده شد باوجودیکه در این سفر مشقت بعد مسافت هم بود وقتیکه بعد از نسخ این سفر اول بود لذا در ابتداء منع فرموده شد حدیث روایت تبوک در نسخ متعه فی السفر دلیل صریح است ودر حصه حجة الوداع اگر اشتباه ربیع بن بسره تسلیم نشود پس این نهی حمل شود بر تاکید همین توجیه زیاد درست است که تحریم متعه در مکه نازل شده زیراکه نصوص محرمة **(الاعلی ازواجهم اوماملکت ایمانهم)**

مکیه اند مگر هنور اشاعت نیافته بود از ینجا بعداً بنا بر تاکید ومزید اشاعت چندین مرتبه انحضرت علیه السلام از آن نهی فرمود وآن روایت سه یوم در غزوه فتح در حصه اباحت آن اباحت متعه نه بلکه اباحت نکاح موقت بود که صورتاً آنرا انحضرت علیه السلام نکاح گفته جواز ارایه فرمودند اجتهاداً اما به واسطه وحی متنبه شدند که این هم معنی متعه است پس آنرا هم منع وحرام قرار دادند. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۵/محرم سنہ ۷۳ھ

مثل سوال بالا

سوال : یک مولوی صاحب می فرماید در اسلام هیچگاه جواز متعه وارد نشده در حالیکه از روایت صحیح به نظر می رسد که متعه جواز داشت اما بعداً منسوخ گردید آیا نظر این مولوی صاحب درست است یاخیر؟بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: حضرت شاه عبدالعزیز رحمه الله هم از اباحت متعه منکر بود بالاخره شاه انور شاه رحمه الله اورا با دلائل قانع ساخت دلائل در فیض الباری به الفاظ ذیل منقول است :

قلت وما ظهرلی فی هذا الباب وان لم یقله احد قبلی ان المتعة بالمعنی المعروف لم تکن فی الاسلام قط ولکنها کانت نکاحًا بمهر قلیل لا بنیة الاستدامة بل باضمار الفرقة فی النفس بعد حین والظاهر ان تحدید المهر بعشرة دراهم کان بعده وهذا النوع من النکاح یجوز الیوم ایضًا الا انه یحظر عنه دیانة لا ضماریة الفرقة ویؤیده ما عند الترمذی ص ۱۳۳ ج ۱ عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما باسناد فیه کلام کان الرجل یقدم البلد فلیس له بها معرفة فیتزوج المرأة بقدر ما یری انه یقیم فتحفظ له متاعه وتصلح له شیء فهذا صریح فی انه کان نکاحًا مع اضمار الفرقة واما التخصیص بثلاثة ایام کما فی بعض الروایات فلیس کما فهموه بل الوجه فیه ان المهاجرین لم یکونوا رخصوا فی اقامتهم بمکة بعد الحج فوق ذلک فجاء اجازة المتعة لثلاثة ایام لهذا الا لان المتعة احلت لثلاثة ایام فلیس الفرق الا ان النکاح مع نیة عدم الاستدامة کان مرخصًا فی اول الامر ثم عاد الامر الی اصله کما کان ولم یرخص فیه ایضًا فهذا هو المتعة عندی اما ان المتعة بالمعنی الذی زعموه فحاشا اراه ان یکون ابیح فی الاسلام قط وقال بعضهم فی فسخ الحج الی العمرة ایضًا نحوه فانکروه رأسًا کما انکرت المتعة فی الاسلام غیرانی تفردت بانکار المتعة اما فی فسخ الحج الی العمرة فقد سبق فیه ناس قبلی واختار الجمهور انه کان ثم نسخ (فیض الباری ص ۱۴۸ ج ۴).

خلاصه تقریر حضرت شاه عبدالعزیز رحمه الله اینست که آیات (الا علی ازواجهم او ماملکت ایمانهم) دو مرتبه در مکه نازل شده است که از آن تحریم متعه ظاهر میشود اما اشاعت آن نشده بود ازینجا انحضرت علیه السلام چندین مرتبه آنرا تشییع نمودند ثابت نیست که آنحضرت علیه السلام باوجود نصوص قرآنیه محرمه متعه بار دیگر متعه را جواز داده باشد واجازه در فتح مکه نیزاجازه نکاح موقت است نه اجازه متعه زیرا نکاح مؤقت صورتاً نکاح است ازینجا آنحضرت علیه السلام اجتهاداً آنرا جواز داده بودند مگر او علیه السلام توسط وحی متنبه گردانیده شد که این نکاح هم معنای متعه است پس آنحضرت علیه السلام تحریم آنرا نیز اعلان فرمودند.

خلاصه اینکه متعه شیعها را که کاملاً بی حیائی است در اسلام قطعا جواز داده نشده تنها در جاهلیت مروج بود اسلام در ابتداء آنرا حرام قرار داد البته جهت نبودن نص در حصه نکاح موقت ونکاح متعه به ضمار نیت فرقت را اجتهاداً جواز داده بود که بعداً به توسط وحی غیر متلو در آیات محرمه داخل گردانیده شده وحرمت آن واضح گردید. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۵ محرم ۱۳۷۳ھ

مثل سوال بالا

سوال: وقتیکه آیات های تحریم متعه در مکه نازل شده وجواز متعه در مدینه داده شده پس استدلال نمودن بر آیات متقدمه فی النزول بر تحریم متعه چگونه درست است ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصّدق والصواب: جوابات متعدد این اشکال اباحت متعه فی ابتداء الاسلام را شاه عبدالعزیز رحمه الله تحریر فرموده جواب بهترین آن اینست که تحریم متعه از وقت نزول نصوص شده که بعد از آن آنحضرت علیه السلام روایت جواز متعه نقل نشده وان تحریم هنوز اشاعت نیافته بود ازینجا آنحضرت علیه السلام جهت اشاعت آن چندین مرتبه آنرا ابلاغ فرمود وآن روایت جواز سه یوم جواز متعه نه بلکه جواز نکاح مؤقت بود جواز متعه نبود نزد بنده همین تحقیق در مورد متعه قوی تر است که بعد از آن نیازی باقی نباشد به جواب دوم باوجود آن جهت تکمیل فائده حضرت شاه صاحب قدس سره تمام جوابات را نقل نموده.

ونصه واما الاستدلال بآية المؤمنين والمعارج على حرمة المتعة فقد نقل بالطرق الصحاح عن اكابر الصحابة رضى الله تعالى عنهم والفقهاء التابعين رحمهم الله تعالى منهم ابن عباس رضى الله تعالى

عنهما کما فی المشکوٰۃ ومنهم عائشۃ الصدیقۃ رضی اللہ تعالی عنہا اخرج ابن المنذر وابن ابی حاتم والحاکم وصححہ عن ابن ابی ملیکۃ قال سألت عائشۃ عن متعۃ النساء فقالت بینی وبینکم کتاب اللہ فقرأت وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ (الی قولہ) فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ ای ما زوجہ اللہ او ملکہ فقد عدی واخرج عبد الرزاق وابو داؤد فی ناسخہ عن القاسم بن محمد انہ سئل عن المتعۃ فقال انی لاری تحریمہا فی القرآن ثم تلا ہذہ الآیۃ وکذا روی عن محمد بن کعب القرظی وعن قتادۃ وعن السدی وعن ابی عبد الرحمٰن السلمی وغیرہم من مشاہیر التابعین فلا شبہۃ ان ہاتین السورتین مکیتان ففی الاستدلال بہذہ الآیۃ الواقعۃ فیہما علی تحریم المتعۃ نوع اشکال والجواب عنہ من وجوہ.

الاول: ان ہذہ الآیۃ مدنیۃ وان کانت السورتان مکیتین وقولکم فی الاتقان انہ لیس فیہا آیۃ مدنیۃ قلنا الصحابۃ ومشاہیر التابعین اعرف بالناسخ والمنسوخ والمتقدم والمتأخر فاستدلالہم بہذہ الآیۃ علی حرمۃ المتعۃ اول دلیل علی کون الآیۃ مدنیۃ لا یعارضہ ما فی الاتقان البتۃ ولا سیما المکی والمدنی عندہم یطلقان باعتبار الغالب فلعل ما فی الاتقان مبنی علی ما روی من الصحابۃ والتابعین من الحکم بکونہما مکیتین وہو لا ینافی کون بعض آیاتہما مدنیا.

والثانی: ہب ان الآیۃ مکیۃ لکن فہم تحریم المتعۃ منہا متأخر فالناسخ ہذہ الآیۃ بعد لحوق البیان وہذہ المجموع لم یکن متحققا قبل التحریم فلا جرم نفی حکم المتعۃ علی الاباحۃ الاصلیۃ وتحقیق المقام ان بعض الآیات یدل علی بعض الاحکام بطریق الاشارۃ فاذا اراد اللہ تعالی وضوح الحکم المدلول علیہ بتلک الطریق اوحی الی الرسول صلی اللہ علیہ وسلم ان یبین للناس تلک الطریقۃ فیصیر الآیۃ حینئذ دالۃ علی ذلک الحکم دلالۃ الصریح وتکلف بہ العوام والخواص ومتی اراد اللہ اخفاء ذلک الحکم لم یبین الرسول صلی اللہ علیہ وسلم تلک الطریق وان یفہم الخواص والاذکیاء ذلک الحکم فلا یکون التکلیف بہ عاما مثالہ قولہ تعالی تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا فان توصیف الرزق بالحسن وترک ہذہ الوصف فی السکر یدل اشارۃ علی حرمۃ الخمر مع ان الآیۃ مکیۃ نزلت قبل تحریم الخمر بمدۃ مدیدۃ وکذا قولہ تعالی فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ یدل اشارۃ قبل صریحا علی حرمتہا لان دفع الضرر لا سیما اذا کان اخرویا دائما مقدم علی جلب النفع سیما اذا کان عاجلا دنیویا باجماع العقل والشرع ولہذا کان عمر رضی اللہ تعالی عنہ یدعو فی ہذا الباب ویقول اللّٰہم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا دون ان یقول حرم علینا الخمر فیصح استدلالہم ان ہذہ الآیۃ بعد بیان الرسول یدل قطعًا علی حرمۃ المتعۃ وکانت قبل البیان دلیلا ظنیا اذ من المحتمل ان یکون المراد ملکت ایمانہم اعم من ملک الرقبۃ

وملك المنافع فلا يفهم تحريم المتعة قطعًا.

بقي فيها اشكال صعب اصولي وهو انه خلاف ما تقرر عندهم ان تأخير البيان عن وقت الحاجة لا يجوز عندهم وفي هذه الاية يلزم ذلك. قلنا المحذور من ذلك ما لولاه لم يفهم المعنى المتكلف به اصلًا كاقيموا الصلوٰة بلا بيان لصفة الصلوٰة اما اذا فهم اصل المعنى ولم يفهم بعض ما يدل عليه الكلام بطريق الاشارة فلا محذور في ذلك اصلا.

والثالث: سلمنا ان هذه الاية كانت دالة على حرمة المتعة بلا حاجة الى البيان لكن كان حكمها مؤخرا الى التكليف به الى زمان فلما جاء ذلك الزمان ثبت ذلك الحكم بتلك الان وكانت الاية ناسخة قبل الهجر فوقع النسخ بها في غزوة خيبر بسبب تأخير حكمها الى ذلك الزمان كما صح عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال في قوله تعالى يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ ناسخة للامر بالمعروف والنهي عن المنكر في اخر الزمان. والله اعلم فقط.

من فتح العزيز تحت قوله تعالى اَوْ نُنْسِهَا في سورة البقرة بعد ذكر قراءة الهمزة من الانساء وهو التأخير والتحقيق ان الانساء سواء كان مهموزا في الاصل محققا او ناقصًا يأتيا من النسيان بمعنى الاغفال والاذهال امر غير النسخ مقابل له مقابلة الصعود والهبوط في الحركات ومقابلة السلم والبيع المؤجل في المعاملات وهو ان يقدم نزول الاية على حكمها ويتأخر حكمها عن تلاوتها الى مدة كما ان النسخ تقدم الحكم على بقاء التلاوة وتأخير التلاوة عن مدة بقاء الحكم وهو كثير الوقوع في الأيات وبهذا القسم يرتفع الاشكال عما يروى من اكابر الصحابة رضي الله تعالى عنهم انهم تمسكوا في الاحكام المدنية بالأيات المكية كما روى ذلك بطريق الصحيح عن امير المؤمنين علي كرم الله وجهه في قوله تعالى قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهٖ فَصَلّٰى. انه اشارة الى اداء صدقة الفطر وتكبيرات العيد وصلوٰة العيد وكما روى عن امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه انه تمسك في حرمة الطلا بقوله تعالى في النحل تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَكَرًا وَّرِزْقًا حَسَنًا وكما روى عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما انه تمسك في حرمة المتعة بقوله تعالى في المؤمنين والمعارج فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُوْنَ. بل هذا القسم في غير الاحكام ايضًا كما في قصة سرية منذر بن عمرو الانصاري فانه نزلت الاشارة اليها بمكة في قوله وَالْعٰدِيٰتِ ضَبْحًا الى قوله فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا، وتحقيق هذا الانساء ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم والمجتهدين من الصحابة ما كانوا يتفرغون لاستنباط احكام الوقائع المفروضة المقدرة قبل يكتفون ببيان احكام الوقائع النازلة فمتى ما لم يتفق وقوع الواقعة لم يتوجهوا الى مأخذها ولم يستدلوا به في استخراج حكمها فلا جرم بقي مأخذها

علیٰ ما کان علیہ من الخمول والخفاء حتی اذا آن وقت بیان حکمہا فی علم اللہ ووقعت واقعۃ تقتضی ذلک صرف اللہ اذہانہم الی ذلک المأخذ وتمسکوا بہ کما وقع ذلک فی قصۃ تطفیف اہل المدینۃ مکائیلہم وتمسک النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصدر سورۃ التطفیف ومن امعن بہذا الاصل استراح عن کثیر من التکلفات التی ارتکبہا اہل التفسیر واہل الاصول کما لا یخفی علی المتتبع۔

ایضا من فتح العزیز تحت قولہ تعالیٰ فی المؤمنون فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُوْنَ، فان قالوا ای الشیعۃ قد صح عندکم ان المتعۃ کانت مباحۃ الی زمن خیبر بعد نزول ہذہ الایۃ فکیف یصح التمسک بہا فی تحریمہا قلنا ان اردتم بالاباحۃ الاباحۃ الشرعیۃ التی تتوقف علی فعل الرسول او قولہ او تقریرہ منعنا کونہا مباحۃ بہذا المعنی بعد نزول ہذہ الآیۃ اذ لم ینقل لا عندنا ولا عندکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اطلع علی متعۃ وقعت فقررہا او اذن فیہا ومعاذ اللہ ان یفعل ہو واصحابہ من ذلک شیئا فای دلیل لکم علی اثبات ہذہ الاباحۃ وان اردتم بالاباحۃ الاصلیۃ اعنی عدم ورود النہی عنہا صریحا فذلک انما کان اعتمادا علی ہذہ الآیات فانہا مصرحۃ بتحریمہا وکم من حکم صرح بہ فی القرآن ولم یتوجہ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی تأکیدہ وشرحہ وبسطہ الا بعد سنوح الحاجۃ الی ذلک من وقوع الواقعۃ او سؤال السائل ولما لم یتفق فی باب المتعۃ شیء من ہذہ الامور الی زمن خیبر لم یتعرض النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لتأکید حرمتہا کما لم یتعرض لاکثر احکام النکاح والتزوج الی ان ہاجر الی المدینۃ ووقعت فی ذلک وقائع یقتضی شرحہا وبسطہا نعم قد رخص النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اوطاس لاجل الضرورۃ فی النکاح الموقت لا فی المتعۃ کما صرحت بذلک روایۃ عمران بن حصین وابی موسی الاشعری وغیرہما رضی اللہ تعالیٰ عنہم مما ہو فی صحیح مسلم وغیرہ من الصحاح قد رخص لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عام اوطاس ان تنکح المرأۃ بالثوب الی اجل فہذا نص فی ان المأذون فیہ کان نکاحا موقتا لا متعۃ وانما سماہ من سمی متعۃ مجازا او تشبیہا وانما اذن فیہ باجتہادہ حیث علم انہ نکاح فیہ شرط التأجیل وبسبب ذلک الشرط یشابہ المتعۃ فلما اوحی الیہ انہ فی المعنی کالمتعۃ لا یجاب اختلال النسب وضیاع الاولاد وجہالۃ الوارث والمورث بادر الی تحریمہ ایضا بعد ما ثبت تحریما مؤبدا فالمتعۃ لم تکن مباحۃ قط بعد نزول ہذہ الآیات الا مجازا حیث لم یقع التصریح بتحریمہا من جہۃ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فنہی النبی صلی اللہ علیہ وسلم عنہا یوم خیبر کنہی عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی خلافتہ فانہما نہیا تأکیدا لا نہیا تحریما ہکذا ینبغی ان یفہم ہذا المقام فانہ من مزال الاقدام فقط (فتاوی عزیزی ص ۱۸ ج ۲) فقط واللہ تعالیٰ اعلم ۱۳/ جمادی الاولیٰ سنہ ۸۹ھ۔

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

القول الفاصل بَيْنَ النكاح الفاسد وَالبَاطِل

- آیا بین نکاح فاسد ونکاح باطل فرق است ؟
- اگر هست پس آن فرق چیست؟
- در این حصه در تحریرات فقهاء اختلاف زیادي به نظر مي رسد در این رساله حضرت مؤلف علام دامت برکاتهم با نظر عمیق فیصله نموده که بین نکاح فاسد وباطل چه فرق است در احکام ؟

تحقیق فرق بین نکاح فاسد وباطل

سوال: آیا در احکام نکاح فاسد وباطل فرقی است یا نه ؟ تعریف هر دو را شرح نمائید؟ بینوا بیاناً شافیا توجروا اجراً وافیا .

الجواب ومنه الصدق والصواب: قال فی شرح التنویر وعدة المنکوحة نکاحًا فاسداً فلا عدة فی باطل، وفی الشامیة (قوله نکاحًا فاسداً) هی المنکوحة بغیر شهود ونکاح امرأة الغیر بلا علم بأنها متزوجة ونکاح المحارم مع العلم بعدم الحل فاسد عدته خلافا لهما فتح (قوله فلا عدة فی باطل) فیه انه لا فرق بین الفاسد والباطل فی النکاح بخلاف البیع کما فی نکاح الفتح والمنظومة المحبیة لکن فی البحر عن المجتبی کل نکاح اختلف العلماء فی جوازه کالنکاح بلا شهود فالدخول فیه موجب للعدة اما نکاح منکوحة الغیر ومعتدته فالدخول فیه لا یوجب العدة ان علم انها للغیر لانه لم یقل احد بجوازه فلم ینعقد اصلا فعلی هذا یفرق بین فاسده وباطله فی العدة ولهذا یجب الحد مع العلم بالحرمة لکونه زنا کما فی القنیة وغیرها اه. قلت ویشکل علیه ان نکاح المحارم مع العلم بعدم الحل فاسد کما علمت مع انه لم یقل احد من المسلمین بجوازه وتقدم فی باب المهر ان الدخول فی النکاح الفاسد موجب للعدة وثبوت النسب ومثل له فی البحر هناک بالتزوج بلا شهود وتزوج الاختین معًا والاخت فی عدة الاخت ونکاح المعتدة والخامسة فی عدة الرابعة والامة علی الحرة اه (رد المحتار ج ۲ص ۸۳۵).

وفی باب المهر من شرح التنویر ویجب مهر المثل فی نکاح فاسد وهو الذی فقد شرطا من شرائط الصحة کشهود بالوطء فی القبل لا بغیره. وفی الشامیة عن المحیط تزوج ذمی مسلمة فرق بینهما لانه وقع

فاسداً فالظاهر انهما لا یحدان وان النسب یثبت فیه والعدة ان دخل بحر، قلت لکن سیذکر الشارح فی اٰخر فصل فی ثبوت النسب عن مجمع الفتاوی نکح کافر مسلمة فولدت منه لا یثبت النسب منه ولا تجب العدة لانه نکاح باطل اھ، وهذا صریح فیقدم علی المفهوم فافهم ومقتضاه الفرق بین الفاسد والباطل فی النکاح لکن فی الفتح قبیل التکلم علی نکاح المتعة انه لا فرق بینهما فی النکاح بخلاف البیع نعم فی البزازیة حکایة قولین فی ان نکاح المحارم باطل او فاسد والظاهر ان المراد بالباطل ما وجوده کعدمه ولذا لا یثبت النسب ولا العدة فی نکاح المحارم ایضًا کما یعلم مما سیأتی فی الحدود وفسر القهستانی هنا الفاسد بالباطل ومثله بنکاح المحارم الخ (وبعد اسطر) والحاصل انه لا فرق بینهما فی غیر العدة اما فیها فالفرق ثابت وعلی هذا فیقید قول البحر هنا ونکاح المعتدة بما اذا لم یعلم بانها معتدة لکن یرد علی ما فی المجتبیٰ مثل نکاح الاختین معًا فان الظاهر انه لم یقل احد بجوازه ولکن لینظر وجه التقیید بالمعیة والظاهر ان المعیة فی العقد لا فی ملك المتعة اذ لو تأخر احدهما عن الاٰخر فالمتأخر باطل قطعًا (رد المحتار، ص ۲۸۲ ج ۲).

از تحقیق بالا امور ذیل مستفاد شد :

(۱) بین نکاح فاسد وباطل تنها در وجوب عدت فرق است در احکام متباقی از قبیل وجوب مهر سقوط حد وغیره فرق نیست.

(۲) تعریف نکاح فاسد (کل نکاح اختلف العلماء فی جوازه) وتعریف نکاح باطل (مالم یقل احد بجوازه).

(۳) با این تعریف نکاح المحارم ومعتدة الغیر ونکاح الاختین معًا منقوض گردد.

(٤) جواب هر سه نقوض.

در نظر بنده در جواب نقض اول وثالث اشکال است حاصل جواب نقض اول اینست که نکاح محارم باطل است وموجب عدت نیست مانندیکه در شامی در کتاب الحدود آمده :

وحاصله ان عدم تحقق الحل من وجه فی المحارم لکونه زنا محضاً یلزم منه عدم ثبوت النسب والعدة ولا یلزم منه عدم الشبهة الدارئة للحد ولا یخفی ان فی هذا ترجیحاً لقول الامام. (رد المحتار ج ۳ ص ۲۱۲)

خلاصه اینکه نزد امام رحمه الله جهت داراء بودن حد مانند نکاح فاسد است که در سقوط نکاح فاسد وباطل یکسان است درحقیقت این نکاح باطل است ازینجاموجب عدت هم نیست.

بنا بر این جواب ازین جزیه شامی اشکال پیدا شود : (من المهامع من اللزم وجوبهما- وایضاً

فیها روی عن محمد رحمہ اللہ تعالیٰ انه قال سقوط الحد عنه لشبهة حکمیة فیثبت النسب وهکذا ذکر فی المنیة وهذا صریح بان الشبهة فی المحل وفیها یثبت النسب علی ما مر اه فلتحفظ ففی هذا زیادة تحقیق لقول الامام لما فیه من تحقیق الشبهة حتی ثبت النسب و یؤیده ما ذکره الخیر الرملی فی باب المهر عن العینی و مجمع الفتاوی انه یثبت النسب عنده خلافا لهما. (ردالمحتار ج۳،ص۲۱۲)

وبر جواب نقض ثالث این اشکال است که در نکاح الاختین متعاقباً هم نکاح ثانی بعد الوطی موجب عدت است ، کما فی الهندیة وان تزوجهما فی عقدتین فنکاح الاخیرة فاسد (الی قوله) و ان فارقها بعد الدخول فلها المهر و یجب الاقل من المسمّٰی و من مهر المثل و علیها العدة و یثبت النسب و یعتزل عن امرأته حتی تنقضی عدة اختها کذا فی محیط السرخسی. (عالمگیریة ج۲)

خلاصه اینکه تعریف مذکور نکاح فاسد وباطل غیر سالم است تا جائیکه بنده در عبارات نظر گیری نمود اگر بدون لحاظ خصوصیت عاقد فی نفسه محل عقد موجود نباشد پس نکاح باطل است (کنکاح منکوحة الغیر مع العلم بأنها متزوجة) چرا که در آن واحد اجتماع ملکین غیر ممکن است واگر محل عقد موجود باشد مگر بنا بر خصوصیت عاقد یا فقدان کنکاح المحارم در اینجا منع بنا بر خصوصیت عاقد باشد که فی نفسه محل عقد موجود است علاوه قریب تر بودن تعریف بیع فاسد وباطل باعبارات فقهاء هم مزید است .

قال فی الشامیة فی باب العدة ویمکن الجواب عن السمرقندی انه حمل المنکوحة نکاحا فاسداً علی ما سقط منه شرط الصحة بعد وجود المحلیة کالنکاح الموقت او بغیر شهود واما منکوحة الغیر فهی غیر محل اذلا یمکن اجتماع ملکین فی آن واحد علی شیء واحد الخ (ردالمحتار ج۲ص۸۳۰) وایضًا فی حدود الشامیة مدار الخلاف علی ثبوت محلیة النکاح للمحارم وعدمه فعنده هی ثابتة علی معنی انها محل لنفس العقد لا بالنظر الی خصوص عاقد لقبولها مقاصده من التوالد فاورث شبهة ونفیاه علی معنی انها لیست محلا لعقد هذا العاقد فلم یورث شبهة (ردالمحتار ج۳ص۲۱۲)

بنا بر این تعریف نکاح المحارم ونکاح الاختین است باشد پس موجب عدت است ونکاح منکوحة الغیر مع العلم بانها متزوجة باطل است از همین علت موجب عدت هم نیست ونکاح المعتده مع العلم بانها معتده در حقیقت باید باطل میشد اما احیاناً بر قرب شی هم حکم وجودشی نموده می شود مانند حق ورثه در ترکه درحال مرض الموت متعلق شود ازینجا نکاح با معتده هم فاسد است زیرا که معتده عنقریب بنا کننده محل عقد گردد ازینجا در

حصه آن در ایجاب عدت احتیاط در کارست. نکاح المسلمة بالکافره بنا بر تعریف مذکور فاسد گردانیده شود اما در حصه آن هم فقهاء اختلاف نظر دارند.

در محیط آنرا فاسد قرار داده است مطابق آن علامه نجم الدین رحمه الله میفرماید که این نکاح مثبت نسب وموجب عدت است : کما نقل العلامة ابن عابدین رحمه الله فی باب المهر عن المحیط تزوج ذمی مسلمة فرق بینهما لانه وقع فاسدا آه فالظاهر انهما لا یحدان وان النسب یثبت فیه و العدة ان دخل بحر. (ردالمحتار ج۲،ص۲۸۲)

ودر مجمع الفتاوی بطلان این نکاح را تحریر نموده : قال العلامة الحصکفی رحمه الله فی اٰخر فصل فی ثبوت النسب قلت وفی مجمع الفتاوی نکح کافر مسلمة فولدت لا یثبت النسب منه ولا تجب العدة لانه نکاح باطل. وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله لانه نکاح باطل) ای فالوطء فیه زنا لا یثبت به النسب بخلاف الفاسد فانه وطء بشبهة فیثبت به النسب ولذا تکون بالفاسد فراشا لا بالباطل رحمتی والله سبحانه اعلم. (ردالمحتار ج۲)

وجوه التوفیق :

(۱) در محیط مراد از فاسد باطل است وهذا إطلاق شائع فی البیوع.

(۲) در محیط ذکر ذمی کافر است ودر مجمع الفتاوی مراد از کافر غیر ذمی است.

(۳) جزیه مجمع الفتاوی بر قول صاحبین مبنی است.

وجه الترجیح : قال العلامة ابن عابدین رحمه الله فی باب المهر بعد نقل الفساد عن المحیط و البطلان عن مجمع الفتاوی وهذا (ای ما فی المجمع من حکم البطلان) صریح فیقدم علی المفهوم فافهم. (ردالمحتار ج۲،ص۲۸۲)

بعد از فکر ونظر در کلام فقهاء فهمیده می شود که قول بطلان راجح است مطابق آن نقض وارد شده بر نکاح باطل را چنین جواب شود که مسلمة بالنسبة الی جنس الکافر محل عقد نیست مانندیکه بیع خمروخنزیر ازین جهت باطل است که بالنسبة الی جنس المتکلم جهت مال نبودن محل عقد نیست.

محل عقد نبودن مسلمه برای کافراز دو جهت است :

(۱) این منصوص است : قال الله تعالیٰ وَلَن یَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکٰفِرِیْنَ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ سَبِیْلًا.

(۲) کافر ملحق بالمیت است : کما صرح به فی مواضع کثیرة.

تنقیح یک امر هنوز باقیست که آیا نکاح نکاح منکوحة الغیر مع العلم بأنها متزوجة مسقط حد است یا خیر ؟

علامه ابن عابدین رحمه الله در بحر عن المجتبی عن القنیه وغیرها نقل نموده که در این صورت حد جاری می شود وقدمنا نصه فی اول المبحث.

مگر بانظر داشت تصریحات دیگر ترجیح حد بنظر می رسد مانندیکه سابق گذشت که بین نکاح فاسد وباطل امتیاز تنها در عدت است در دیگر احکام فرق ندارند لذا در مسقط حد هم فرق ندارند مانندیکه در شامی در کتاب الحدود مذکور است.

لو عقد علی منکوحة او معتدته او مطلقة الثلاث او امة علی حرة او تزوج مجوسیة او امة بلا اذن سیدها او تزوج العبد بلا اذن سیده او تزوج خمساً فی عقدة فوطئهن او جمع بین الاختین فی عقدة فوطئهما او الاخیرة لو کان متعاقباً بعد التزوج فانه لا حد وهو بالاتفاق علی الاظهر (وبعد سطرین) انما یحد عندهما فی ذات المحارم لا فی غیر ذلک کمجوسیة وخامسة ومعتدة وکذا عبارة الکافی للحاکم تفیده حیث قال تزوج امرأة ممن لا یحل له نکاحها فدخل بها لا حد علیه وان فعله علی علم لم یحد ایضاً ویوجع عقوبة فی قول ابی حنیفة رحمه الله تعالی وقالا ان علم بذلک فعلیه الحد فی ذوات المحارم اه فعمم فی المرأة علی قوله ثم خص علی قولهما بذوات المحارم. (رد المحتار ج۳، ص۲۱۲) فقط والله تعالی اعلم

۲۰ رمضان المبارک ۱۳۷۴ هجری یوم الجمعة

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾

حکمَة الازدواَج باربع ازواج

«حکمت اینکه خداوند یک مرد را اجازه داده تا چهار زن بگیرد از نظر عقل ونقل»

حكمة تعدد الازدواج والحصر في الأربع

«اقتباس از ارشاد القاري الي صحيح البخاري مؤلفه حضرت مفتي صاحب دامت بركاتهم»

عقلاً ونقلاً وتجربة وقیاساً یک امر مسلم است که در مرد نسبت به زن شهوت چند درجه قوی تر است.

شرعًا : بنا بر اینکه خداوند تعالی مرد را اختیار داده تا چهار زن بگیرد اگر در زن شهوت قوی تر می بود هر آنئه سخن بر عکس می بود که خانم مجاز می بود بر گرفتن چهار شوهر، آنحضرت علیه السلام وعید شدید فرموده خانم ها را وقتیکه شوهران ایشان را بخواهند به رخت خواب وآنان انکار کنند اگر در خانم ها شهوت اضافه تر می بود چنین وعید شدید در حصه شوهران وارد می شد.

عقلا : بنابر اینکه مزاج مردگرم است که همین حرارت سبب شهوت است ومزاج خانم هاسرد است.

تجربة : چنین نشده که خانم شوهر را به رخت خواب دعوت داده باشد وشوهر انکار ورزیده باشد واقعات بر عکس باتعداد زیادی مثال دارد که شوهر دعوت میدهد وهمسر انکار می کند.

قیاسًا : بنا بر مشاهده دیده میشود که یک حیوان نر چندین ماده را کافی است .

اگر شهوت خانم اضافه تر یا مساوی می بود با مرد، پس مشاهده میکردید که کوه وکوچه ها مزنیه وزنا خانه می بود در بازار هر مرد بسوی خانم ها میلان طبعی دارد (الاالمتقین) اگر خانم ها هم چنین میلان میداشتند پس بد فعلی به کدام حد می رسید بالخصوص در حکومت

هانیکه این عمل جرم پنداشته نمی شود ووالدین دختران این فعل را بنظر بد نمی بینند.

در تفسیر آیات : ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ بعض مفسرین کرام می نویسند که تقدیم زانیه بنا بر این شده که در زن شهوت اضافه تر است اما این نظریه خلاف عقل و نقل ونیز خلاف تجربه وقیاس است.

دوهم اینکه در مردان کثرت احتلام دیده میشود که در اناث کم به وجود آید بلکه کالعدم که دلیل است بر اینکه شهوت اناث کالعدم است پس ثابت شد که شهوت مردان کامل تر است.

یک مغالطه دوهم علماء در یک مسئله فقهی که گفته اند (نظر الرجل الی المرأة) نسبت به (نظر المرأة الی الرجل) اخف است دلیل گفته اند زیراکه در زن شهوت اضافه تر است لذا با نظر نمودن بسوی مرد اگر در مردهم شهوت پیدا شود پس فتنه اضافه تر می شود برعکس آن اگر خانم نظر کند چونکه در مرد شهوت اندک است لذا هیچ احتمال فتنه نیست.

در این مسئله چنین توجیه کاملاً خطاست در حقیقت در صورت مفتون وعاشق شدن مرد چونکه رستگاری ونجات او سهل است چراکه نزد مرد ذرائع تحصیل مقصد موجود است قلت حیاء کثرت شهوت قوت قلب ومال و قوت جسم وآمد ورفت باآزادی این امور ممد و ومعاون می گردد در تحصیل مقصد مرد برعکس نظر زن بسوی مرد آن قدر خطیر نیست زیرا اولاً جهت قلت شهوت احتمال فتنه در آن اندک می باشد دوم شاذ ونادر نظر زن موجب شهوت می گردد پس کثرت حیاء ضعف قلب وجسم وقلت مال وتعسر آمد ورفت که این اسباب خانم را از تکمیل خواهش بد باز می گرداند.

درآیات کریمه علت تقدیم نمودن خانم اینست که باوجود کثرت حیاء ضعف قلب وجسم کمبودی مال وکمبودی وسائل وتعسر آمد ورفت اگر خانم مرتکب زناگردد این عمل نهایت قبیح می باشد پس جهت تشنیع وتقبیح آن عمل ذکر خانم در آیت مقدم گردانیده شده ، ازینجا ثابت شد که تقاضای کثرت شهوت مرد اینست که باید چندین خانم ها داشته باشد.

پس کثرت نساء وقلت رجال بر همین دال است : اولا کثرت تولید دوشیزگان نسبت به ذکور ومردان، دوم در کار زار ها وجنگ های عالمگیر مردها از بین می روند وبه قتل میرسند. اگر مسئله تعدد ازواج تسلیم وقبول نشود پس جهت کفالت زنان آنقدر مردها از کجا شوند ؟

وعلت حصر در چهار زن اینست که : از قرآن وحدیث معلوم میشود که زنان تابه چهار ماه بر خواهش نفسانی خویش ضبط داشته می باشند زیرا که که در قرآن کریم مسئله ایلاء وعدت متوفی عنها زوجها بر همین دلیل است در ایلاء اضافه از چهار ماه نزدیک نشدن مرد به زن ظلم است ازینجا شریعت بعد از گذشت چهارماه خانم را اجازه داد اینچنین در زمانهء جاهلیت عدت وفات یک سال بود شریعت آنرا ظلم قرار داد و ایام اضافه از چهار ماه وده یوم را ساقط گردانید.

حضرت عمر رضی الله عنه از یک کوه وکوچه گذر می نمود که صدای یک خانم راشنید که میگفت :

فوالله لولا الله تخشی عواقبه لزحزح من هذا السریر جوانبه

پس حضرت عمر رضی الله عنه علت آن را دریافت که شوهرش از مدت طویل به جهاد رفته . علی الفور حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت حفصه رضی الله عنها را فرمود که خانم ها را احضار نماید ومعلومات گیرد که خانم تاچقدر وقت از شوهر صبر می تواند کرد پس خانم ها به اتفاق گفتند تا به چهار ماه از آن روز حضرت عمر رضی الله عنه قانون وضع نمود که شخص متزوج اضافه از چهار ماه باید در سفر جهاد نباشد بنا بر این قانون فقهاء می فرماید در طول چهار ماه یک مرتبه همبستری فرض است دیانة ومدت ضبط مرد شرعاً منقول نیست مگر در بعض معاملات یک ماه تعین شده مثلاً در مسئله بیع سلم وعند البعض در اختلاف مطالع شهر مدار است، نیز در یک ماه قمر مدارش راتکمیل کند که بر خون انسانی اثر دارد پس تحمل قوت مرد تا یک ماه می باشد وتحمل زن تا چهار ماه پس از تناسب هر دو معلوم شد که مرد را چهار زن کافی می باشد نیز مقصد وطی توالد وموجب توالد آن وطی می باشد که بعد از حیض باشد وبعد از انقطاع حیض شهوت مرد قوی می باشد، حیض بالعموم بر خانم در یک ماه یک مرتبه میاید پس در هر ماه مرد به یک مرتبه به جماع نیازمند می باشد وزن در چهار ماه یک مرتبه پس ثابت شد که یک زوج حقدار چهار زن می باشد که آنرا ضرورت دارد. فقط والله سبحانه تعالی اعلم

باب المحرمات

جمع نمودن خانم با دختر شوهرش جواز دارد

سوال: کسی دوزن داشت واز یک زن یک دختر داشت اتفاقًا این شخص فوت شد شخص دوم یک خانم آن شخص را با دختر خانم دوهمی آن به نکاح میگیرد. آیا شرعاً این جواز دارد یا خیر؟بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: بله جواز دارد: قال فی العلائیة حرم الجمع وطأ بملك يمين بين امرأتين ايهما فرضت ذكراً لم تحل للاخرى ابداً (الى قوله) فجاز الجمع بين امرأة وبنت زوجها او امرأة ابيها او امة ثم سيدتها لانه لو فرضت المرأة او امرأة الابن او السيدة ذكراً لم يحرم بخلاف عكسه وفی الشامية (قوله لم يحرم) ای التزوج فی الصور الثلاث لان الذكر المفروض فی الاولی يصير متزوجا بنت الزوج وهی بنت رجل اجنبی الخ. (رد المحتار ج۲،ص۳۰۹) فقط والله تعالی اعلم، ۱۷ شوال ۱۳۷۱ هجری

جمع نمودن زن را باخانم پدرزن جواز دارد

سوال: محمد رحیم دوخانم داشت زینب وزلیخا که بعداً از زلیخا دختری بنام رحیمه تولد شد که اورا در نکاح محمد صدیق داد پس محمد رحیم وفات شد آیا محمد صدیق میتواند که خانم خسرش (زینب) را که حقیقتاً خوشوی اونه بلکه خوشوی اندر اوست به نکاح بگیرد؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: بله این نکاح محمد صدیق بازینب درست است: قال فی الهندية ويجوز بين امرأة وبنت زوجها (عالمگیریة ج۲) فقط والله تعالی اعلم.

۳/محرم ۷۲ھ

خانم را با همشیره زاده او در نکاح جمع نمودن حرام است

سوال: یک شخص در حیات خانمش با نواسه خوشواش یعنی خواهر زاده یا برادر زاده زنش نکاح میکند که بعض علماء آنرا جائز وبعض دیگران آنرا ناجائز قرار داده اند. اگر ناجائزباشدپس این نکاح چگونه می شودونکاح خوان راچه سزا باید داده شود؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : نکاح دوم درست نیست [1] بر شوهر لازم است که خانم دوم را بگذارد اگر باخانم دوم مجامعت نموده باشد برآن عدت لازم است وبر شوهر اقل مهر مقرر ومهر مثل لازم است اما در این عدت سکنی ونفقه بر شوهر لازم نیست اما قبل از تکمیل عدت این خانم شوهرش با خانم سابق خویش مجامعت نکند ونکاح خوان اگر این فعل را در لا علمی انجام داده باشد گنهکار نیست اما اگر دیده ودانسته این فعل را انجام داده باشد شدید مجرم است توبه نمودن بر او فرض است.

قال فی الهندیة فی القسم الرابع من المحرمات والاصل ان کل امرأتین لو صورنا احداهما من ای جانب ذکرا لم یجز النکاح برضاع او نسب لم یجز الجمع بینهما هکذا فی المحیط (و بعد اسطر) و ان تزوجهما فی عقدتین فنکاح الاخیرة فاسد و یجب علی ان یفارقها ولو علم القاضی بذلك یفرق بینهما فان فارقها قبل الدخول لا یثبت شیء من الاحکام وان فارقها بعد الدخول فلها المهر و یجب الاقل من المسمّٰی ومن مهر المثل وعلیها العدة ویثبت النسب و یعتزل عن امرأته حتی تنقضی عدة اختها کذا فی محیط السرخسی، وایضاً فیها فی القسم الاول من المحرمات وکذا بنات الاخ والاخت وان سفلن (الی ان قال) وخالات آبائه وامهاته (عالمگیریة) فقط والله تعالی اعلم. ۲/ربیع الاول ۷۲ھ

قاعده حرمت جمع بین دوخانم

سوال : آن کدام رشتهء خانم است که انسان در حیات خانم خویش با او حق ازدواج را ندارد؟ مثلاً همشیره خانم ودیگر رشته داران آن. این مسئله را شمایان توضیح نمائید؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : چنین دوخانمان اگر یکی آنها مذکر فرض شود دوهمی برآن به شکل دایمی حرام گردد با چنین دوخانم یکجا نکاح نمودن حرام است. مانند خاله وخواهر زاده عمه وبرادر زاده آن وغیره . فقط. والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۶/جمادی الاولی ۹۳ھ

خانم اقرار زنا نمود با خسرش اما شوهرش تصدیق نکرد

سوال : زن پسرمیگوید شوهرم صفیر است خسرم من را بوسه وکنار نمود، دستم راکشید

---

[1] - تفصیل را در کتاب النکاح تحت عنوان تفصیل متارکت در نکاح فاسد مطالعه کنید. ۱۲

در خانه درونم کرد اما من از او فرار کردم، آیا در چنین حالت خانم بر شوهرش حرام گردید یا خیر؟ بر فعل خسر شاهد ندارد خسر، میگوید پسرم نابالغ است اما من خانه خویش را آباد میکنم امازن جوان است با شوهر تنهای را خوش دارد وبا خسر سکونت را خوش ندارد.

الجواب ومنه الصدق والصواب: تنها با بیان زن این زن بر شوهرش حرام نمی گردد:
([1]) بلکه اگر خسر هم اعتراف کند باز هم حرام نمی گردد البته اگر شوهر بعد البلوغ تصدیق نمود پس حرمت ثابت می شود وتصدیق نابالغ اعتبار ندارد. بعد البلوغ تنها باتصدیق شوهر نیز نکاح میده نمی شود باید شوهر به زبان الفاظ طلاق یا گذاشتن را تلفظ کند. ([2])
مطالبه مکان مستقل از طرف خانم درست است، اگرکه امکان خرابی هم نباشد ودر وقت امکان خرابی باید خانم را جدا از خسر سکونت داده شود ومجبور نمودن آن جرم است:

نقل فی الهندیة عن المحیط قبل امرأة ابیه بشهوة او قبل الاب امرأة ابنه بشهوة وهی مکرهة وانکر الزوج ان یکون بشهوة فالقول قول الزوج ان صدقه الزوج وقعت الفرقة الخ (عالمگیریة ج۲).

وفی الشامیة وعلی هذا ینبغی ان یقال فی مسه ایاها لا تحرم علی ابیه وابنه الا ان یصدقاه او یغلب علی ظنهما صدقه ثم رأیت عن ابی یوسف رحمه الله تعالی ما یفید ذلک-اه) (ردالمحتار ج۲).

وما فی کتاب الاقرار من العلائیة الحر مکلف بیقظان طائعاً او عبد او صبی او معتوه مأذون لهم ان اقروا بتجارة (الی قوله) صح، وفی الشامیة تحت (قوله ان اقروا بتجارة) دون ما لیس منها کالمهر والجنایة والکفالة الخ (ردالمحتار ج۲)

وفی التنویر وبحرمة المصاهرة لا یرتفع النکاح حتی لا یحل لها التزوج الا بعد المتارکة والقضاء العدة وفی الشامیة والمتارکة لا تتحقق الا بالقول ان کانت مدخولا بها (ردالمحتار ج۲)

وفی التنویر وکذا تجب لها السکنی فی بیت خال عن اهله واهلها بقدر حالهما (ردالمحتار ج۲)

وفی الشامیة (قوله والصهرة الشابة) قال فی القنیة ماتت عن زوج وام فلهما ان یسکنا فی دار واحدة اذا لم یخافا فا الفتنة وان کانت الصهرة شابة فللجیران ان یمنعوها منه اذا خافوا علیهما الفتنة (رد المحتار ج۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۲/ربیع الاول ۷ ۳هـ

---

[1] حکم حرمت ونکاح ثانی خانم در تتمه آید.
[2] تفصیل را در کتاب النکاح فاسد در تفصیل متارکت ملاحظه فرمائید.

زن کاکا حلال است

سوال: کسی خانمش را در حالت حمل طلاق نمود پس آیا برادر زاده زوج اول با او نکاح کرده می تواند یانه ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: بعد از وضع حمل می تواند نکاح کند: قال الله تعالی بعد ذکر تفصیل المحرمات واحل لکم ماوراء ذلکم - فقط والله تعالی اعلم. ۱۶/ذیقعده ۲ ۷ هـ

زن ماما حلال است

سوال: بعد از وفات ماما خانم او بر خواهر زاده او حرام است یا نه ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: در حیات ماما هم محرم نیست، بر زن ماما پرده فرض است وبعد از وفات ماما با او نکاح جواز دارد . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۰/شوال ۸۷ هـ

دختر کاکای پدر حلال است

سوال: آیا شرعاً دختر کاکای پدر حلال است یا نه ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: بله ! حلال است : قال الله تعالی واحل لکم ماوراء ذلکم وفی شرح التنویر واما عمة امه وخالة ابیه حلال کبنت عمه وعمته وخاله وخالته لقوله تعالی واحل لکم ماوراء ذلکم قلت لما حلت بنت العم فبنت عم الاب بالاولی ونظیر هذا ما استدل به ابن عابدین رحمه الله حیث قال تحت (قوله واما عمة امه الخ) واخت زوج الام تحرم فاخت زوج الجدة بالاولی.(ردالمحتار ج۲) وقال فی الفتح وفروع اجداده وجداته لبطن واحد فلهذا تحرم العمات والخالات وتحل بنات العمات والاعمام والخالات والاخوال. (فتح ج۳) قلت حاصله ان حرمة فروع الاجداد والجدات مقصورة علی البطن الاول لاتتجاوز الی البطن الثانی فلا تحرم بنت عم الاب لکونها من البطن الثانی لان البطن الاول من فروع اب الجد هو عم الاب فقط والله تعالی اعلم.

۱۸/ذیقعده ۲ ۷ هـ

منکوحهء پسر حرام است

سوال: منکوحه پسر که هنوز پسر با آن وطی وخلوت صحیحه نکرده اگر پسر آنرا طلاق کند آیا پدر او میتواند با آن زن نکاح کند یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : این خانم برای پدر شوهرش حلال نیست اگر که با او شوهرش هنوز وطی وخلوت صحیحه نکرده باشد . **قال فی العلائیة وزوجة اصله وفرعه مطلقاً ولو بعیداً ادخل بها اولا، وفی الشامیة وتحرم زوجة الاصل والفرع بمجرد العقد دخل بها اولم یدخل** (ردالمحتار ج۲) **فقط والله سبحانه وتعالی اعلم** ۲۱/ربیع الاول ۷۲ھ

دختر خانم پدر حلال است

سوال : زید زن گرفت که از او پسری بنام عمر وتولد شد پس زید بعد از موت خانم اول خود با خانم دومی از دواج نمود بعد از آن زید فوت شد خانم دوم او با بکر ازدواج نمود که از بکر یک بچه ویک دختر آورد پس دختر پسر زن اول زید (دختر عمرو) با پسر زن دوم که از بکر تولد شده نکاح کرده می تواند یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله نکاح دختر عمرو با پسر زن دوم زید (که از بکر تولد شده) جواز دارد، **قال فی العلائیة وزوجة اصله وفرعه مطلقاً ولو بعیداً دخل بها اولا واما بنت زوجة ابیه اوابنه فحلال** (ردالمحتار ج۲) **قلت لما حلت بنت زوجة الاب فبنت زوجة الجد بالاولیٰ فقط والله سبحانه وتعالی اعلم**. ۲۵/ربیع الاول ۷۲ھ

با نواسه شوهر ما در نکاح جواز دارد

سوال : مانند سوال فوق الذکر آیا دختر خانم دوم زوج که از بکر تولد شده با پسر عمر ازدواج کند آیا این نکاح جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله برای پسر بکر (نواسه شوهر اول والده) یعنی نواسه زید برای پسر عمر جواز دارد :

قال فی الشامیة تحت (قوله واما بنت زوجة ابیه اوابنه فحلال) وکذا بنت ابنها بحر قال الخیر الرملی ولا تحرم بنت زوج الام الخ (ردالمحتار ج۲) **قلت لما حلت بنت زوج الام فبنت ابنه بالاولیٰ کما نقل عن البحر بعد حلة بنت زوجة الاب حلة بنت ابنها . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.**

۲۵/ربیع الاول ۷۲ھ

اولاد زانی ومزنیه با هم حق ازدواج را دارند

سوال : کسی با خانم برادرش زنا کرد پس آیا اولاد این هر دو برادران بین هم حق

ازدواج را دارند یا خیردرصورتیکه هردو اولاد زانیه ومزنیه اند ؟ یعنی آنانکه اولاد زانیه ومزنیه گفته میشوند ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بلی جواز دارد : قال فی الشامیة ویحل لاصول الزانی وفروعه المزنی بها وفروعها (ردالمحتار ج۲) فقط واللہ تعالی اعلم. ۵/رجب ۷۲ھ

اولاد برادر وهمشیره رضاعي با هم حق ازدواج را دارند

سوال : کسی در طفولیت از مادر یک خانم شیر نوشید آیا اولاد این (رضیعین) بین هم حق ازدواج را دارند یا خیر آیا در اینجا اشتباه حلت رضاعی است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : و قتیکه اولاد برادر وهمشیره نسبی با هم حق ازدواج را دارند پس در حلت رضاعت چه شبهه است؟ فانه یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب وقال الله تعالی (وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۸/رجب ۷۲ھ

همشیره برادر رضاعي حلال است

سوال : زید شیر ما در هنده را نوشید پس آیا نکاح برادر زید با هنده درست است یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله ! درست است : قال فی العلائیة وتحل اخت اخیه رضاعاً یصح اتصاله بالمضاف کان یکون له اخ نسبی له اخت رضاعیة الخ (ردالمحتار) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۸/رجب ۷۲ھ

حد شهوت در حصه حرمت مصاهره .

سوال : کسی بر چار پائی خانم خویش بالا شد واو را بوسه کرد اما هنوز شهوت او نیامده بود بعداً دید که عوض خانم دخترش در چارپائی است آیا با این عمل حرمت مصاهرت ثابت میشود آیا خانم بر او حرام گردید یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر از جانبین هر یکی را در وقت بوسه شهوت آمده باشد پس حرمت ثابت میشود بعد از آن شهوت راهیچ اعتبار نباشد.حد شهوت مرد صحتمند که عموما در وقت شهوت انتشار او می شود اینست که در وقت مس انتشار او شود یا از سابق انتشار باشد که انتشار او اضافه تر شود وحد شهوت مردیکه صحت او خراب باشد

ودر وقت مس انتشار او نمی آید اینچنین حرکت قلب است مشوش کننده، حد شهوت زن حرکت قلب است واگر حرکت باشد که در حد آن اضافه بیاید پس اگر سائل به حد مذکور شهوت نرسیده باشد حرمت نیامده واز قرائن هم این ظن غالب می آید که دختر را هم در این وقت شهوت نیاید پس حرمت نمی آید در غیر آن باید از دختر تحقیق شود پس اگر اقرار به شهوت نمود وگمان غالب به صدق او بودحرمت ثابت شود.

قال فی شرح التنویر والعبرة للشهوة عند المس والنظر لابعدهما وحدها فیهما تحرک آلته اوزیادته به یفتی وفی امرأة ونحو شیخ کبیر تحرک قلبه اوزیادته وفی الشامیة قال فی الفتح ثم هذا الحد فی حق الشاب اما الشیخ والعنین فحدهما تحرک قلبه اوزیادته ان کان متحرکا لامجرد میلان النفس فانه یوجد فیمن لا شهوة له اصلا کالشیخ الفانی ثم قال ولم یحدوا الحد المحرم منها ای من المرأة واقله تحرک القلب علی وجه یشوش الخاطر اه وایضاً فیها تحت (قوله واصل ماسته) وثبوت الحرمة بلمسها مشروط بان یصدقها ویقع فی اکبر رأیه صدقها وعلی هذا ینبغی ان یقال فی مسه ایاها لاتحرم علی ابیه وابنه الا ان یصدقاه او یغلب علی ظنهما صدقه ثم رأیت عن ابی یوسف رحمه الله تعالی ما یفید ذلک (ردالمحتار ج۲ص۲۸۸) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲/ جمادی الاولی ۵۷ھ

اگر در مس شهوت وجود حائل رایاد نداشت حرمت مصاهرت ثابت میشود

سوال: کسی خوشو (مادرزنش) را با شهوت مس کرد وبشیتر از آن بوسه ودر آغوش نگرفته است، وفراموش کرده که آیا در وقت لمس بازوی خوشوی او بر هنه بود ویا بین آنان حایل وجود داشت.، پس آیا در چنین صورت حرمت مصاهرت ثابت میشود ویا خیر آیا نکاح این شخص با خانم مذکور درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: در این صورت اگر که یقین مس بلا حائل نیست پس بنا بر وجوه ذیل حرمت ثابت گردیده .

۱ - جمله احتمالات سه است :

(۱)مس بلا حائل (۲) مس بحائل لایمنع الحرارة (۳) مس بحائل مانع ، دراول الذکر دو احتمال موجب حرمت است، احتمال اخیر غیر موجب است لذ حرمت را ترجیح داده میشود.

۲ عمومادست بر هنه بدون لباس چسپیده می شود که لباس بودن بعید وخلاف ظاهر می باشد.

۳ در قول حیلوله فائده مقر است لذا در آن گمان فریب نفس وشیطان است .

٤ اگر احتمال محرم ومبیح مساوی باشد اصولاً ترجیح محرم را داده میشود مع هذا اگر احتمال حائل مانع الحرارة موجود باشد در ظن غالب نکاح باقی است اما به هر صورت احتراز از شبهات اولی است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۹ ذی‌الحجه ۸۵ھ

دختر تولد شده از زنا برای برادر زانی حلال است

سوال : آیا صبیه متولده من الزنا برای برادر زانی حلال است یا حرام ؟ در فتح ، بحرو شرح تنویر در باب محرمات حرمت آن مذکور است ودر همین کتب در کتاب الرضاع آنرا حلال گفته وگفته اند که این جزء زانی است جزکاکا یا برادرش نیست شبه میشود بر آن اگر که جز حقیقی برادر زانی نیست پس اگر که جز حقیقی برادر زانی نیست باز هم شبه جزء است مانندیکه بنت ثابت النسب هم از همین جهت بر عموش حرام است پس بین ثابت النسب وغیر ثابت النسب چه فرق است ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در فصل محرمات هم هر دو قول مذکور است علامه شامی رحمه الله تعالی در منحة الخالق تحریر نموده که در آن حلت راترجیح داده :

ونصه والظاهران مانقله المؤلف عن الفتح هنا مبنی علی ما قرره من حرمة المخلوقة من الزنا بصریح النص فتدخل فی قوله تعالیٰ "وَبَنَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ فتحرم علی العم وعلی الخال بصریح النص وهو استنباط حسن ولکن ان کان منقولاً فهو مقبول والا فیتبع المنقول فی التصحیح. والله تعالیٰ اعلم. (البحرالرائق ص ۹۲ ج ۳)

علت فرق اینست که بنت ثابت النسب جزء حقیقی اب است ودر جزیت عموشبه است ازینجا حرام است وغیر ثابت النسب چونکه از ماء محترم خلق نشده ازینجا شریعت در آن حقیقت جزء را اعتبار داد که بر زانی حرام است اما شبه جزئیت را اعتبار نداد لذا بر برادر زانی حلال است وگفته شده که شریعت نطفه زانی را اعتبار نمی دهد ازینجا است که این بنت وارث وثابت النسب نیست اما باوجود آن حقیقة جزء زانی است اگر که شرعاً غیر معتبر است پس در آن شبهه جزئیت پیدا می شود که کافی است برای حرمت پس حرام گردید بر زانی وبین زانی وبرادرش شبهة جزئیت است اما بین بنت زانی وبرادرش شبهه

شبهه الجزیت است که هیچ اعتبار ندارد لذا برای برادرش حلال است .

قول حرمت تنها در آنصورت است که زانی از زنا تا ولادت مزنیه را در قبضه خود داشته باشد در غیر آن وقتیکه نطفه دخترش از زانی متیقن نباشد پس برای برادر زانی بالاتفاق حلال است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۲/رجب ۵۷۵ھ

حکم ربیبه رضاعیه

سوال : کسی زنی را که ذات لبن بود طلاق داد آن خانم طفلی را شیر داد سپس این مرضعه بازوج ثانی ازدواج نمود آیا این رضیعه برای زوج ثانی حلال است ؟ قیاس تقا ضای حرمت رامیکند چرا لبن اگر که از زوج ثانی نیست اما این رضیعه حکم ربیبه را دارد در حق زوج ثانی بنا بر عبارت ذیل شامی ۳۲۲/۲ درمختار.

طلق ذات لبن فاعتدت وتزوجت بآخر فحبلت وارضعت فحکمہ من الاول لانہ منہ بالیقین فلا یزول بالشك ویکون ربیبا للثانی بهر بر این حال باشد اما در شامیه در اینجا تحت "قوله فحکمه" در صورت مسؤله حلت تحریر فرموده: ونصها وان مافی الخلاصة من انها لو ارضعت لابلبن الزانی تحرم علی الزانی مردود لان المسطور فی الکتب المشهورة ان الرضیعة بلبن غیر الزوج لا تحرم علی الزوج کما تقدم فی قوله طلق ذات لبن الخ وکلام الخلاصة یقتضی تحریمها بالاولی ۔ الخ

نیز شامی در (طلق ذات لبن) حلت را ثابت نموده در حالیکه از این عبارت حرمت ثابت می شود زیرا در این عبارت بر ربیت زوج ثانی تصریح شده است، بینوا بیانا شافیا توجروا اجراً وافیاً.

الجواب ومنه الصدق والصواب : این دختر ربیبه زوج ثانی است ازینجا بعد از وطی مادرش برادرحرام می گردد اما قبل الدخول حرام نمیگردد (ان المسطور فی الکتب المشهورة الخ) دربن نفی حرمت لبن فحل مقصوداست جهت ربیبه بودن بعد الدخول حرمت ثابت می شود.

قال ابن الهمام رحمه الله تعالی تحت (قوله الا ام اخته من الرضاع) له ابن من النسب له اخت من الرضاع بان ارتضع مع اجنبیة من لم تکن امرأة ابیه حلت لابیه لانها لیست بنته من الرضاع ولا ربیبته (فتح القدیر ص۸ ج۳) .

وفی رضاع الشامیة تحت (قوله ولبن بکر) والحرمة لاتتعدی الی زوجها حتی لوطلقها قبل الدخول له التزوج برضیعتها لان اللبن لیس منه فهستانی واما لو طلقها بعد الدخول فلیس له التزوج بالرضیعة

لانها صارت من الربائب التی دخل بامها بحر عن الخانیة (ردالمحتار ص ۳۴۳ ج ۲)
وفی محرمات العلائیة وحرم بالمصاهرة بنت زوجته الموطوءة (الی قوله) وحرم الکل مما مر تحریمه
نسباً ومصاهرة رضاعاً وفی الشامیة یعنی یحرم من الرضاع (الی قوله) وفروع زوجته (ردالمحتار ص ۳۰۳
ج ۲). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۲ / جمادی الاولی ۹۴ھ

رضیعه مزنیه حرام است بر زانی

سوال: آیا رضیعه مزنیه برای زانی حلال است یا نی ؟ در شامیه در باب محرمات آنرا حرام گرفته ودر کتاب الرضاع حلت را ترجیح داده کدام یکی صحیح است ؟

الجواب ومنه الصدق والصواب: کدام تقریر حلت که در شامی در کتاب الرضاع منقول است از آنجا معلوم میشود که لبن زانی موجب حرمت نیست یعنی رضیعه بلبن الزانی بنت رضاعیه او نباشد پس در آن حرمت لبن فحل نیست از آن نفی حرمت مطلق ثابت نمی شود بلکه دراینجا سبب دوم حرمت موجود است که بنت رضاعیه مزنیه در حق زانی به منزله ربیبه او می باشد کسی که مادرش مدخول بهاست بناء حرام است بر زانی در احسن الفتاوی قدیم حضرت مفتی محمد شفیع ومولانا مفتی محمد عبدالله صاحب خیرالمدارس ملتان بر حلت آن فتوی داده بودند که تائید بنده هم در آن درج بود اما بنده بعد از آن رجوع نمود، ازینجا بغرض توضیح عبارت کامل علائیه وشامی رانقل می کنم.

قال فی الشرح التنویر طلق ذات لبن فاعتدت وتزوجت بآخر فحبلت وارضعت فحکمه من الاول لانه منه بیقین فلا یزول بالشک ویکون ربیبا للزانی حتی تلد فیکون اللبن من الثانی والوطء بشبهة کالحلال قیل وکذا الزنا والاوجه لا فتح، وفی الشامیة (قوله فتح) وذلک حیث قال ولبن الزنا کالحلال فاذا ارضعت به بنتا حرمت علی الزانی وآبائه وابنائه وان سفلوا وفی التجنیس عن الجرجانی ولعم الزانی التزوج بها کالمولودة من الزانی لانه لم یثبت نسبها من الزانی والتحریم علی آباء الزانی واولاده للجزئیة ولا جزئیة بینها وبین العم واذا ثبت هذا فی المتولدة من الزنا فکذا فی المرضعة بلبن الزنا قال فی الخلاصة وکذا لولم تحمل من الزنا وارضعت لابلبن الزنا تحرم علی الزانی کما تحرم بنتها علیه وذکر الوبری ان الحرمة تثبت من جهة الام خاصة مالم یثبت النسب فحینئذ تثبت من الاب وکذا ذکر الاسبیجابی وصاحب الینابیع وهو اوجه لان الحرمة من الزنا للبعضیة وذلک فی المولود نفسه لانه مخلوق من مائه دون اللبن اذلیس اللبن کائناً من منیه لانه فرع التغذی وهو لایقع الا بما یدخل من اعلی المعدة لامن اسفل

البدن کالحقنة فلا اثبات فلا حرمة بخلاف ثبوت النسب لان النص اثبت الحرمة معه واقا ترجح عدم حرمة الرضیعة بلبن الزانی علی الزانی فعدمها علی من لیس اللبن منه اولیٰ خلافا لما فی الخلاصة ولانه یخالف المسطور فی الکتب المشهورة المقتضی تحریمه بنت المرضعة بلبن غیر الزوج علی الزوج بطریق اولیٰ اه کلام الفتح ملخصاً وحاصله ان فی حرمة الرضیعة بلبن الزنا علی الزانی وکذا علی اصوله وفروعه روایتین کما صرح به القهستانی ایضاً وان الاوجه روایة عدم الحرمة وان ما فی الخلاصة من ان المولود رضعت لابلبن الزانی تحرم علی الزانی مردود لان المسطور فی الکتب المشهورة ان الرضیعة بلبن غیر الزوج لاتحرم علی الزوج کما تقدم فی قوله طلق ذات لبن الخ وکلام الخلاصة یقتضی تحریمها بالاولیٰ وما فی الفتاوی اذا خالف ما فی المشاهیر من الفروع لایقبل هذا تقریر کلام الفتح وقد وقع فی فهمه خبط کثیر منه ما ادعاه فی البحر من ان محل الخلاف اصول الزانی وفروعه وانها لاتحل للزانی اتفاقاً اه والحاصل کما قال فی البحر ان المعتمد فی المذهب ان لبن الزانی لایتعلق به التحریم وظاهر المعراج والخانیة ان المعتمد ثبوته اه قلت وذکر فی شرح المنیة انه لا یعدل عن الدرایة اذا وافقتها روایة وقد علمت ان الوجه مع روایة عدم التحریم. (ردالمحتار ص۴۲۴، ۴۳۶ ج۲)

بنا بر این تقریر ابن همام رحمه الله حلت را اوجه قرار داده است از اسلوب ظاهر ابن عابدین هم تائید آن بنظر می رسد و او در منحة الخالق بر آن تصریح نموده اما از دلائل محرره ابن همام فقط عدم حرمت بلبن زانی را ترجیح داده شده مطلق حلت ثابت نیست در تقریر مذکور سه دلائل است :

(۱) وذکر الوبری ان الحرمة تثبت من جهة الام خاصة مالم یثبت النسب فحینئذ تثبت من الاب وکذا ذکر الاسبیجابی وصاحب الینابیع.

مقصد ظاهر عبارت اینست که رضیعه مزنیه دختر زانی نیست دختر مزنیه است یعنی مانند دختر نسبی مزنیه این هم بر زانی حرام است.

(۲) وهو اوجه لان الحرمة من الزنا للبعضیة وذلک فی المولود نفسه لانه مخلوق من مائه دون اللبن اذ لیس اللبن کائناً من منیه الخ

این توجیه هم فقط نفی حرمت لبن زانی را می کند جهت ربیبه بودن نفی حرمت را ازینجا نمی کند بلکه توجیه اثبات حرمت است چنین که در مزنیه جزیت زانی است ودر رضیعه جزیت مزنیه.

(۳) ولانه يخالف المسطور فى الكتب المشهورة اذ يقتضى تحريم بنت المرضعة بلبن غير الزوج على الزوج بطريق اولى.

این استدلال بنا بر این درست نیست که در کتب مشهوره حلت علی الاطلاق مسطور نیست بلکه در آن قید عدم دخول بالأم آمده است مانندیکه در عبارت علائیه مذکور است. (ویکون ربیباً للفائل) ودر فتح القدیر آمده : "ارتضع مع اجنبية من لم تكن امرأة ابيه حلت لابيه لانها ليست بنته من الرضاع ولاربيبته" مفهوم میشود و در خانیه مصرح است مانندیکه در شامیه منقول است :ونصها تحت (قوله ولبن بكر) والحرمة لاتتعدى الى زوجها حتى لوطلقها قبل الدخوله التزوج برضيعتها لان اللبن ليس منه قهستانى ط اما لوطلقها بعد الدخول فليس له التزوج بالرضيعة لانها صارت من الربائب التى دخل بأمها بحر عن الخانية (ردالمحتار ص۲۲۳ ج۲).

علاوه از فصل محرمات بشمول ابن همام رحمه الله وابن عابدین همه فقهاء بر رضیعه زوجه حکم نمودند بر بنت نسبی وآنرا تحت حدیث (يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب) داخل نموده اند در کتاب الرضاع ابن همام در آن در دخول فی الحدیث اشکال نموده اما اولا این اشکال تنها بحثاً است ثانیاً اگر آنرا حکم گرداند پس آن رای شخصی او باشد که در تفردات او محسوب شود آنرا مسطور فی الکتب المشهوره گردانیدن بر آن استدلال درست نیست ابن نجیم رحمه الله تقریر ابن همام را فقط بر عدم حرمت لبن زانی محمول فرموده اما از تقریر مذکور فهمیده می شود که مقصد ابن همام علی الاطلاق ثبوت حلت رضیعه مزنیه است کما قال ابن عابدین رحمه الله فی منحة الخالق مگر دعوه او از دلائل ثابت نمیشود کما قررنا خلاصه اینکه در رضیعه مزنیه روایت های حلت وحرمت موجود است ابن همام رحمه الله حلت را راجح دانسته بنده میگوید که توجیه مذکور تنها عدم حرمت لبن زانی را اوجه قرار داده ازین جهیت حلت رضیعه را تثبیت نمی کند پس بصورت تعارض حرمت را ترجیح داده شود علامه حصفکی وشامی رحمه الله تعالی هر دو در فصل محرمات همین توجیح را راجح قرار داده اند.فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲/جمادي الاولي ۹۳ھ

اصول وفروع رضاعي خانم حرام اندد

سوال : در ردالمحتار در باب المحرمات آمده که اصول وفروع رضاعیه منکوحه ومزنیه

حرام اند ودر كتاب الرضاع حلت آن آمده ، كدام يكى از اين دو عبارت درست است وتوجيه توفيق چگونه است ؟ بينوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در حرمت اصول وفروع رضاعيه منكوحه اختلافى نيست البته در حصه حرمت رضيعه رضاع بلبن زوج يا دخول بالأم شرط است اما در اصول وفروع رضاعيه مزنيه اختلاف است. وقول حرمت راجح است تفصيل در مسئله سابق تحرير شده. فقط والله سبحانه وتعالى . اعلم. ۲۲/جمادي الاولى ۹۳هـ

خانم پدر و برادر رضاعي حرام باشد

سوال : شنيده ام كه شما بر حلت خانم پسر برادر وپدر رضاعى فتوى داده ايد در حاليكه در شامى وديگر كتب معتبره حرمت آن منقول است. بينوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : از خيرالمدارس ملتان چنين تحرير منقول شده در آن بحث كتاب الرضاع فتح القدير منقول است فى الحال اصل كتاب را در دست ندارم بنا بر قرائت تحرير مذكور برحلت فتوى دادم بعداً يک عزيزم مرا متوجه ساخت با قرائت اصل كتاب ومقامات متعلقه كه ابن همام رحمه الله تعالى هم قائل حرمت است واشكال را در كتاب الرضاع محض بحثًا تحرير نموده نقل مذهب نيست در فصل محرمات بر اصل مذهب بيان صريح او چنين است.

ونصه وكما تحرم حليلة الابن من النسب تحرم حليلة الابن من الرضاع وذكر الاصلاب فى الأية لاسقاط حليلة المتبنى وذكر بعضهم فيه خلافاً للشافعي رحمة الله تعالى والمنقول عنهم ان ذكر الاصلاب لاحلال حليلة المتبنى لا لاحلال حليلة الابن من الرضاع كمذهبنا فلا خلاف. (فتح القدير ص ۳۱۰ ج ۲)

وعلامه شامى تحت (يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب) فرموده : فشمل زوجة الابن والاب من الرضاع لانها حرام بسبب النسب فكذا بسبب الرضاع وهو قول اكثر اهل العلم كذا فى المبسوط بحر وقد استشكل فى الفتح الاستدلال على تحريمها بالحديث الخ (ردالمحتار ص ۴۳۹ ج ۲)

بعداز تحرير فتوى حرمت ابن همام تنها اشكال رامتذكر شده يعنى شامى هم آنرا فتوى ابن همام نمى پندارد آنرا مجرد اشكال مى پندارد حضرت شاه صاحب آنرا چنين جواب نموده :

ولدسها فيه الشيخ ومنشؤه انهم ذكروا الصورة المذكورة فى باب المصاهرة فظن ان الحرمة فيها من

قبل الصهر فقط مع ان النسب ایضا دخیل فیها کما تدل علیه اضافة المرأة الی الابن فحرمة زوجة الابن علی الاب من جهتین لاجل الصهر ولکونها زوجة لابنه ایضا وکذا حرمة زوجة الاب علی الابن لکونها امرأة لابیه ایضا ففی اضافة المرأة الی الابن والاب اشعار بأن النسب ایضاً مراعی فی هاتین الحرمتین فانحل الاشکال بلا قیل وقال (فیض الباری ص۲۸۵ ج۳).

غالباً ابن نجیم رحمه الله خسر را هم در نسب داخل نموده : ونصه ای حرم بسبب الرضاع ماحرم بسبب النسب قرابة وصهریة (البحر الرائق ص۲۲۲ ج۳).

حاصل اینکه خانم اب وابن رضاعی اتفاقی حرام اند بلکه در تفسیر قرطبی ج۵ص۱۱۶ وتفسیر مظهری ج۲ص۶۲ بر آن اجماع منقول شده. وقال الحافظ ابن کثیر رحمه الله تعالی هو قول الجمهور ومن الناس من یحکیه اجماعاً (تفسیر ابن کثیر ج۱ص۴۷۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۲/جمادی الاولی ۹۳هـ

کسی در حالت شهوت بر خانم به دختر دست برد

سوال : دختر زید که دوازده سال عمر دارد با مادرش استراحت میکند زید در وقت اراده صحبت با خانمش دست شهوت خویش را به دخترش رساند آیا خانم زید بر او حرام گردید یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت خانم حرام نمی نگردد زیرا در حرمت مصاهرت شرط است که در رسانیدن دست شهوت باید کسی که به او دست رسانیده میشود نیز شهوت داشته باشد.

قال فی الشامیة للمعوبهشترطوقوع الشهوة علیها الاعلی غیرها لما فی الفیض لو نظر الی فرج بنته بلا شهوة فتمنی جاریة مثلها فوقعت له الشهوة علی البنت تثبت الحرمة وان وقعت علی من تمناها فلا (ردالمحتار ص۴۰۳ ج۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۰/رمضان المبارک ۸۷هـ

دختر را خانم فکر کرده از او بوسه گرفت پس خانم حرام گردید

سوال : دختر جوان زید در پهلوی خانمش استراحت می کند در وقت شب زید به فکر خانمش از دخترش بوسه گرفت آیا خانم بر او حرام گردید یا نی ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله حرام گردید. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۶/رمضان المبارک ۸۸هـ

خیاشنهء پدر حلال است

سوال: هنده خانم زید وفات شد زید با کدام خانم دیگر ازدواج نمود که از او یک بچه نیز تولد شد پس آیا نکاح این بچه با همشیره زوجه اولی متوفیه زید جوازدارد یا نه ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب: بله جواز دارد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۹/ذي‌قعده ۸۷هـ

جمع نمودن دو همشیره علاتي حرام است

سوال: دو دختران که پدر آنان یکی ومادر ایشان جداجدا است آیا هر دو ایشان را یک مرد به نکاح گرفته می تواند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: به نکاح گرفتن آنان برای یک مرد حرام است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۰/ذي‌قعده ۸۵هـ

جمع نمودن خانم با ربیبه پدرش جواز دارد

سوال: دختر بکر در نکاح زید است پس وقتیکه زوجه بکر فوت شد بکردوم زن گرفت با این زن یک دختر هم بود آیا زید این دختر را پسر به نکاح گرفته می تواند یعنی با دختربکه با این خانم از شوهر دوم اوست ازخانم اولش آنرا یکجا به نکاح گرفته می تواند ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله حلال است.فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۶/ذي‌الحجه‌۸۷هجري

اگر مادر اندر را به شهوت دست برد پس بر پدرش حرام می گردد

سوال: کسی مادر اندرش را به شهوت مس نمود آین این زن بر پدرش حرام می گردد یانه؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: اگر بر جسد برهنه آن دست برد یا چنین لباس باریک را در تن داشت که حرارت دست به او میرسید پس این خانم بر پدر آن بچه حرام گردید. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/محرم ۹۰هـ

بادست بردن بر دختر خانم بر شوهر خانم حرام می گردد

سوال : زید دختر اندرش را بلاحائل به شهوت مس نمود یا با او زنا کرد آیا خانم خویش یعنی مادر این دختر بر زید حرام گردید یا خیر ؟ اگر حرام گردیده ، اگر حرام می شود پس طریقه حلال شدن این خانم چگونه است؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : خانم زید بر او برای دایم حرام گردید که در هیچ صورت پس برایش حلال نمی گردد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/صفر ۹۲ھ

خواهر زاده رضاعي حرام است

سوال : عائشه، علیمه را شیر داد آیا حق دارد که علیمه را برای برادرش به نکاح بگیرد حکم شرع چیست ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : برادر عائشه مامای رضاعی علیمه میگردد پس علیمه برایش دائمًا حرام است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم ۲۰/ربیع الاول ۹۲ھ

جهت رضاع با همشیره علاتي نكاح حرام است

سوال : زید از دو خانم دوپسران بنام اکرم واسلم دارد دختر خاله اسلم شیر مادر اسلم رانوشید آیا نکاح این دختر با اکرم جواز دارد یاخیر؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : زید پدر رضاعی این دختر گردید لذ بنا بر گردیدن برادر پدر شریک او حرام گردید یعنی با همشیره علا تی اکرم نکاح او حرام است . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۳/ربیع الاول ۹۲ھ

برادر زاده حرام است

سوال : ملیحه وصبیحه دو خانم اند مقدمة الذکر چهار دختر دارد ومؤخرة الذکر سه دختر دارد دختر بزرگ ملیحه را صبیحه شیر داد ودختر بزرگ صبیحه را ملیحه شیر داد آیا نواسه صبیحه از دختر بزرگش برای پسر کودک ملیحه رواست یا نه ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : این نکاح درست نیست چراکه دختر بزرگ صبیحه با دختر.کوچک ملیحه خواهر وبرادر رضاعی شدند ودختر برادر رضاعی حرام است. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۱/رمضان المبارک ۹۶ھ

خاله رضاعي حرام است

سوال : محمد رحیم دو دختر دارد دختر یکی را پسر دوم به نکاح می گیرد اما دختر شیر مادر کلانش را در ماه اول ولادتش نوشیده آیا این نکاح شرعاً درست است ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : این دختر خاله رضاعی این بچه می شود پس نکاح او با آن درست نیست . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۹/رجب ۹۸هـ

تمام اولاد هاي مرضعه بر رضیعه حرام می گردند

سوال : زید وزینب برادر وهمشیره رضاعی اند مادر زید زینب را ومادر زینب زید را شیر داد آیا نکاح زینب با برادر دوم زید باعمر جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : تمام اولاد شیر دهنده بر شیر خوار حرام می گردند البته برادران وهمشیره های شیر خوار بر اولاد شیر ده حرام نمی باشند در صورت سوال چونکه زینب هم شیر مادر زید را نوشیده ازینجا بر زید وتمام برادران زید حرام اند چراکه همه برادران رضاعی او می گردند . فقط والله تعالی اعلم. ۲۹/رجب ۹۸هـ

رضیعه جده اندر بر پسر خاله حرام است

سوال : دوهمشیره اند دختر وبچه خاله اند. دختر خاله شیر مادر کلان را نوشید پس آیا نکاحش با پسر خاله اش جواز دارد یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر شیر ما در کلان از پدر کلان باشد پس این شیر خوار دختر رضاعی مادر کلان می گردد وخاله رضاعی علاتی نواسه مادر کلان پس نکاح او با آن جواز ندارد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲/ربیع الاول ۱۴۰۰هـ

توضیح یک جزئیه خانیه

سوال : در باب المحرمات در صفحه (۱۶۷) فتاوی قاضی خان عبارت ذیل باعث اشکال است با جواب با صواب نوازش فرمائید تا اشکال مایان رفع گردد.

والحر اذا تزوج عشر نسوة علی التعاقب جاز نکاح التاسعة والعاشرة لانه لما تزوج الخامسة کان ذالک دلیلاً علی فساد نکاح الاربع قبلها فلما تزوج التاسعة دل علی فساد نکاح الاربعة قبلها فیجوز نکاح التاسعة والعاشرة.

در صورت تعاقب باید نکاح چهار خانم اول جواز داشته باشد ونکاح پنجم باطل باشد زیرا در این باب چند سطر قبل عبارت بالا مذکور است طبق قاعده عام نکاح خانم پنجم باطل است پس این مفسد بنا برچیست ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : قاعده عام است که نکاح پنجم فاسد گردد جزیه مذکوره قاضی خان بر آن محمول است که چهار خانم سابق در نکاح او نباشد و او قولاً یا عملاً بر نکاح انها اعتراف نکند در این صورت فعل مسلم جهت جواز بر آن محمول گردد که نکاح چهار خانم سابق فاسد است نه به این مفهوم که نکاح خامسه مفسد گردد این مراد است پس عوض (کان ذالك دليلاً) باید می گفت (فسد نكاح الاربع) خلاصه اینکه اگر واقعة نکاح چهار خانم سابق فاسد نباشد پس عند الله نکاح آنها صحیح ونکاح پنجم فاسد است اما قضاءً وقتیکه اعتراف چهار نکاح سابق قولاً یا عملاً موجود نیست پس پیش نظر درست گرفتن فعل مسلم نکاح پنجم اوصحیح قرار داده شود . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۸/ربیع الاول ۹۳ھ

تا زمان عدت خانم مطلقه با همشیره اش نکاح حرام است

سوال : زید خانمش راکه مزمن مریض بود طلاق داد که از مدت زیادی با او صحبت نکرده بود آیا قبل از تکمیل عدتش همشیره خانمش را به نکاح گرفته می تواند اگر نکاح درست نباشد ایا بعد از تجدید عقد نکاح بر او عدت لازم است یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : قبل از تکمیل عدت خانم با همشیره آن نکاح جواز ندارد لما فی محرمات التنویر والجمع نكاحاً وعدة ولو من طلاق بائن (ردالمحتار ص۳۰۸ ج۲) در این صورت علی الفور از خانم دوم جدا شود وبعد تکمیل عدت خانم اول بار دوم با خانم دوم عقد از دواج کند بر خانم دوم عدت واجب نیست البته اگر با شخص دیگر نکاح میکند پس در این صورت بر او عدت لازم است اگر شوهر با او صحبت نموده باشد که قبل از آن با کسی نکاح نکند.فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۳/شعبان ۹۶ھ

صحبت شخصي كه عمرش كم از دوازده سال است حرمت مصاهرت را نيارد

سوال : یک بچه که تقریباً دوازده سال عمر دارد مادر اندرش چندین مرتبه او را بر خود قادر ساخت وبا او زنا کرد که ازین مسئله علاوه این بچه کسی مطلع نیست حالاً که پدر این بچه هم حیات است وبچه بالغ شد آیا مادر اندرش بر پدرش حرام میگردد یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : در صورت مجامعت باطفل کم از دوازده سال حرمت مصاهرت ثابت نمیشود . قال فی شرح التنویر وکذا تشترط الشهوة فی الذکر فلو جامع غیر مراهق زوجة ابیه لم تحرم فتح، وقال ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت قول الشارح لا بد فی کل منهما من سن المراهقة واقله للانثی تسع وللذکر اثنا عشر لان ذلک اقل مدة یمکن فیها البلوغ کما صرحوا به فی باب بلوغ الغلام الخ(ردالمحتار ج۲ص۳۰۶). ۸/جمادي الاولى ۹۸ھ

حكم نكاح خانم يهودي ومسيحي

سوال : آیا در عصر حاضر با خانم مسیحی یا یهودی ازدواج مسلمان جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در عصر حاضر اکثراً یهود ومسیح دهریه گردیده اند که با اِنان نکاح جواز ندارد اگر بعد از تحقیق عدم دهریت تلت تثبیت شود باز هم پرهیز در کارست زیرا خوف است که اولاد او را کافر سازند و یا شوهرش را ویا جاسوس باشند یا اقلاً شوهرش را بر کفرش را ضی سازد وخطر عظیم اند سالمیت مملکت را ونیز خوف بیداشدن عظمت کتابیه است در قلب ناکح که این کفر است پس باید از نکاح اینچنین افراد اجتناب ورزیده شود.فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۹/ذي القعده ۹۸ھ

حكم نكاح با خانم شيعه

سوال : آیا جواز دارد که کدام فردی از اهل سنت با خانم اهل تشیع نکاح کند یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : خانم شیعه جهتیکه کافر است نکاح او با مرد مسلمان جواز ندارد دلائل کفر شیعه ها در رساله تحت عنوان (حقیقت شیعه) در جلد اول احسن

الفتاوی آمده نزد بعض شیعه اهل کتاب پنداشته شده باز هم بنا بر وجوه ذیل با خانم شیعه نکاح جواز ندارد :

(۱) اکثر علماء شیعه هارا اهل کتاب نمی پندارند لذا احتیاط در کارست.

(۲) نزد آنان تنها آن شیعه ها اهل کتاب اند که والدین آنان او هم شیعه باشند اما اگر کدام مسلمان شیعه شده باشد اولاد صلبی او اهل کتاب نمی باشد بلکه مرتد اند که با او نکاح حرام است زیرا در جواز نکاح با اهل تشیع دروازه حرامکاری باز می شود.

(۳) اکثریت مسلمانان جهت اشتباه اهل تشیع را فرقه از مسلمانان می پندارند اگر با انها نکاح جواز داده شود اشتباه دیگر هم مستحکم می شود رفته رفته ممکن کدام دختر مسلمان را در نکاح شیعه بدهند که جرم بزرگ وحرام است که مسلمان پنداشتن شیعه فتنه بزرگ است حتی با دیدن عیش وعشرت شیعه ها ممکن مسلمانان این مذهب را اختیار کنند ومرتد شوند.

(٤) بعد از نکاح با شیعه خوف مرتد شدن شوهر هم است ودر صورت مرتد شدن شوهر اولاد او خود بخود مرتد شوند بنا بر دلائل فوق الذکر درهیچ صورت با اهل تشیع نکاح جواز ندارد. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲۸/شعبان ۱۴۰۲ھ

تحقیق رجوع از اقرار حرمت مصاهرت

سوال : خانمی دعوه کرد که خسرش او را بوس وکنار کرد پستان های او را گرفت شوهر هم تصدیق نمود اما چند یوم بعد شوهر گفت تحقیق نمودم که خانم کاذب است والزام نموده بر پدرم آیا این خانم بر شوهرش حرام می گردید یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال فی الهندیة قال لامرأته کنت جامعت امك قبل نکاحك یؤاخذ به ویفرق بینهما ولکن لا یصدق فی حق المهر حتی یجب المسمی دون العقر والاصرار علی هذا الاقرار لیس بشرط حتی لو رجع عن ذلك فقال کذبت فالقاضی لا یصدقه ولکن فیما بینه وبین الله تعالی ان کان کاذباً فیما اقر لا تحرم علیه امرأته. وذکر محمد رحمه الله تعالی فی کتاب النکاح اذا قال الرجل لامرأة هذه امی من الرضاعة ثم اراد ان یتزوجها بعد ذلك فقال اخطأت فی ذلك فله ان یتزوجها استحساناً ووجه الفرق بینهما انه ههنا اخبر عن فعله والخطأ فیما هو فعله نادر فلا یصدق فیه واما فی الرضاع فقد اخبر عن فعل نفسه فی زمان یحل کره وهو انما سمع من غیره والخطأ فیه لیس بنادر کذا فی التجنیس والمزید (عالمگیریه ص۲۷۰ ج۱).

ازین عبارت واضح میشود که قبل ازتصدیق اقرار رضاع بار دوم قولاً یا فعلاً رجوع درست است اما رجوع از اقرار حرمت مصاهرت درست نیست مگر وقتیکه علت فرق را بیان کند ازین جامعلوم شد که عدم صحت رجوع از اقرار حرمت مصاهرت قاعده کلیٰه نیست بلکه از آن تنها آن حرمت ثابت می شود که شخصاً از فعل مقر باشد اما اگر حرمت تعلق داشته باشد با فعل غیر مانند این صورت حکم آن مانند اقرار رضاع است . لاشتراک علة الخفاء. فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.
۴/ربیع الاول ۹۹ھ

دختر خواهر زاده حرام است

سوال : آیا دختر خواهرزاده زید برای زید محرم است یا محرم نیست ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله محرم است. فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم .
۲۶/صفر ۱۴۰۱ھ

اگر بوسه گرفتن سبب انزال بگردد حرمت مصاهرت نمی آید

سوال : کسی از یک خانم بوسه گرفت واو را در کنار گرفت که بدون جماع انزال او شد آیا برای این شخص نکاح با دختر این خانم جواز دارد ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در بوسه گرفتن ونیز در کنار گرفتن برای حرمت مصاهرت شرط است که انزال نشود اگر بدون جماع انزال شد حرمت مصاهرت ثابت نمی شود پس دختر این خانم برای این شخص جائز است . قال فی العلائیة فلو انزل مع مس او نظر فلاحرمة وبه یفتی (ردالمحتار ج۲ص۴۰۳) فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۳۰/ذوالحجه ۱۴۰۶ھ

نکاح فاسد موجب حرمت مصاهرت نباشد

سوال : کسی با دختر مزنیه خویش نکاح نمود اما قبل از خلوت او را طلاق داد پس اگر با این مزنیه خویش حق نکاح دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بادختر مزنیه نکاح فاسد میشود ونکاح فاسد سبب حرمت مصاهرت نیست لذ در این صورت با ما در این دختر (با مزنیه) حق نکاح را دارد اما اگر دختر مزنیه را باشهوت مس نموده باشد پس نکاح او با مزنیه حرام است.

قال فی العلائیة وحرم بالمصاهرة بنت زوجته الموطوءة وام زوجته وجداتها مطلقا بمجرد العقد الصحیح وان لم توطأ الزوجة. وفی الشامیة (قوله الصحیح) احتراز عن النکاح الفاسد فانه لا یوجب بمجرده الا تثبت الا بالعقد الصحیح بحر (ردالمحتار ج۲ص۳۰۱) فقط والله تعالی اعلم

۳۰ ذی الحجه ۱۴۰۶ ھـ

زوجهء ربیب حلال است

سوال: ربیب زید خانمش را طلاق داد یا از او وفات شد آیا زید حق نکاح را با این خانم دارد یا خیر؟ بینواتوجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله نکاح با خانم ربیب جواز دارد . قال فی الشامیة معزیاً الی الخیر الرملی تحت (قوله واما بنت زوجة ابیه او ابنه فحلال. ولا تحرم زوجة الربیب ولا زوجة الراب.(ردالمحتار ج۲ص۳۰۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۳۰/ذوالحجه ۱۴۰۶ ھـ

باب ولایة النکاح والمال

عاقله، بالغه در نکاح مختار است

سوال : یک خانم عاقله بالغه وثیبه را اقربایش مجبور نمودند مادرش را لت وکوب کردند شخصاً دختر اعتراف به نکاح نکرده، مگر بر مادرش نکاح را قبول کردند در حالیکه دختر کاملاً ناراض است آیا این نکاح درست شده ؟ آیا دختر حق دارد یا ندارد که با شخص دیگر ازدواج کند یا خیر بدون اذن اولیاء ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : خانم عاقله وبالغه در نکاح خود مختارست کسی حق ندارد که اورا مجبور کند به نکاح وبدون اجازه او قبول کردن نکاح درست نیست بدون رضای او یا وکیل او اجازه مادرش اعتبار ندارد لذ این نکاح کاملاً نادرست است بدون رضائیت او اجازه مادرش را نیز اعتبار نیست.

قال فی شرح التنویر ولا تجبر البالغة البکر علی النکاح لانقطاع الولایة بالبلوغ. وایضًا فیه وولایة اجبار علی الصغیرة ولو ثیبا ومعتوهة ومرقوقة کما افاده بقوله وهو ای الولی شرط صحة نکاح صغیر ومجنون ورقیق لا مکلفة فنفذ نکاح حرة مکلفة بلا رضا ولی والاصل ان کل من تصرف فی ماله تصرف فی نفسه ومالا فلا. وفی الشامیة تحت (قوله فنفذ الخ) وحدیث لا نکاح الا بولی رواه ابوداؤد وغیره معارض بقوله صلی الله علیه وسلم الایم احق بنفسها من ولیها رواه مسلم وابوداؤد والترمذی والنسائی ومالک فی الموطا والایم من لا زوج لها بکرا اولا فانه لیس للولی الا مباشرة العقد اذا رضیت وقد جعلها احق منه به الخ (قوله والاصل الخ) عبارة البحر والاصل هنا ان کل من یجوز تصرفه فی ماله بولایة نفسه الخ فانه یخرج الصبی المأذون فانه وان جاز تصرفه فی ماله لکن لا بولایة نفسه الخ (رد المحتار باب الولی ج۲) وایضًا شرح التنویر وشرط سماع کل من العاقدین لفظ الآخر لیتحقق رضاهما. وفی الشامیة (قوله احترامًا للفروج) ای لخطر امرها وشدة حرمتها فلا یصح العقد علیها الا بلفظ صریح او کنایة (قوله سماع کل) ای ولو حکما کالکتاب الی غائبة لان قراءته قائمة مقام الخطاب کما مر وفی الفتح ینعقد النکاح من الاخرس اذا کانت له اشارة معلومة (قوله لیتحقق رضاهما) ای لیصدر منهما ما من شأنه ان یدل علی الرضا اذ حقیقة الرضا غیر مشروطة فی النکاح لصحته مع الاکراه والهزل رحمتی (رد المحتار ج۲) فقط والله تعالی اعلم.

۲۸/ ربیع الآخر ۷۳ھ.

تفصيل ولي نكاح وولي مال

سوال : ولی نکاح ومال صغیره ومجنونه چه کسانی اند . این مسئله را با تفصیل بیان فرمائید بینواتوجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : ولی فی النکاح عصبات بنفسها علی ترتیب الارث اند اگر کسی از آنان نباشند پس مادر بعد از آن مادر کلان پدری پس دختر دختر یعنی فروع غیر عصبات مجنونه اگر در قرب وبعد اختلاف آید قریب را اعتبار است واگر مساوی باشند عصبه ذکور را اعتبار است بعد از فروع جد فاسد وجده فاسده بلحاظ قرب وبعد پس همشیره عینی بعداً علا تی بعداً برادر همشیره اخیافی پس بدین ترتیب اولاد آنان بعد از آن ماما پس خاله پس دختر کاکا پس بدین ترتیب اولاد اینها پس بادشاه اگر وصی پدرش را اختیار به نکاح بدهد درست نباشد.

ولی فی المال تنها پدر سپس وصی او سپس جد پس وصی اوس پس قاضی ودر غیاب قاضی مردم معتبر قریه مانند متولی قایم مقام ولی اند .

قال فی العلائية الولی فی النكاح لا المال العصبة بنفسه (الی ان قال) وان اوصی اليه الاب بملك علی المذهب، وفی الشامية (قوله لا المال) الولی فيه الاب ووصيه والجد ووصيه والقاضی ونائبه فقط الخ (رد المحتار ج۲) وقال فی باب الجمعة فلو الولاة كفارا يجوز للمسلمين اقامة الجمعة ويصير القاضی قاضيا بتراضی المسلمين (ردالمحتار ج۱).

اختیار تقسیم ترکه وتجارت در مال منقول زراعت وتجارت صغیر تنهاولی فی المال را است اختیار بیع زمین ولی را هم نیست الا فی صور مخصوصه البته اختیار دارد که برای مادر برادران وهمشیره ها وکاکا برای حفاظت مال آنان بیع منقول را به قصد حفاظت برای طعام ، لباس وضروریات آنان خریداری کند. بشرطیکه صغیر تحت پرورش او باشد البته در نفس ترکه اگر طعام یا لباس باشد در آن در صرف حصه صغیره در خرج کردن بر آنان زیر پزورش بودن شرط نیست.هذا خلص ما هو مشروح فی باب الموصی من العلائية والشامية. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۳/جمادی الاولی ۳۷ھ

اگر از بالغه صغیره غیر ولي اجازه نكاح را گرفت سكوت او كافي نيست

سوال : عبدالکریم خانمی بنام جنت بی بی را جبراً به خانه خود برد وبا او درخانهٔ خود

نکاح نمود جنت بی بی باکره وبالغه است واز پذیرفتن نکاح انکار ورزید. آیا این نکاح شرعاً درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اجازه گیرنده از باکره بالغه اگر ولی اقرب نباشد در این صورت سکوت باکره کافی نباشد بلکه اجازه بالقول ضروری است لذا اگر جنت بی بی اعتراف به نکاح نکرده باشد نکاح او درست نیست اگر در اعتراف کردن شفهی اختلاف زوجین آید در صورت اختلاف قول کسی معتبر باشد که شواهد دارد اگر نزد هر دو بینه بود پس بینه شوهر را اعتبار داده شود و بینه خانم را اعتبار داده نشود. البته اگر نکاح باکره راولی اقرب نموده باشد پس بینه زوجه علی الردوبینه زوج علی السکوت راجح است اگر نزد کسی هم بینه نبود قول زوجه مع الیمین قبول است .

قال فی شرح التنویر فان استأذنها غیر الاقرب کاجنبی او ولی بعید فلا عبرة لسکوتها بل لا بد من القول کالثیب البالغة وایضاً فیه قال الزوج للبکر البالغة بلغك النکاح فسکت وقالت رددت النکاح ولا بینة لهما علی ذلك ولم یکن دخل بها طوعاً فی الاصح فالقول قولها بیمینها علی المفتی به وتقبل بینته علی سکوتها لانه وجودی بضم الشفتین ولو برهنا فبینتها اولی الا ان یبرهن علی رضاها او اجازتها وفی الشامیة (قوله ولا بینة لهما) قید به لان ایهما اقام البینة قبلت بینته بحر (ردالمحتار ج۲)

فقط والله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۵/ذیقعده سنه ۷۳ھ

نکاح عاقله بالغه در غیر کفو بلا اذن ولي درست نباشد

سوال : درصورتیکه دوشیزه بالغه بلا اذن ولی در غیر کفو با کسی نکاح کند آیا این نکاح او درست است یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : این نکاح درست نیست بلکه صراحة اذن ولی ضروری است تنها سکوت ولی نیز کافی نیست اگر بعد از نکاح ولی رضاء شود هم رضای او درست نیست .

قال فی العلائیة ویفتی فی غیر الکفء بعدم جوازه اصلا وهو المختار للفتوی لفساد الزمان، وفی الشامیة وهذا اذا کان لها ولی لم یرض به قبل العقد فلا یفید الرضا بعده بحر واما اذا لم یکن لها ولی فهو صحیح نافذ مطلقاً اتفاقاً کما یأتی (الی ان قال) وقول البحر لم یرض به یشمل ما اذا لم یعلم اصلاً فلا یلزم التصریح بعدم الرضا بل السکوت منه لا یکون رضا کما ذکرنا فلا بد حینئذ لصحة العقد من رضاه صریحاً وعلیه فلو سکت قبله ثم رضی بعده لا یفید فلیتأمل (قوله وهوالمختار للفتوی) وقال

فمس الائمة هذا اقرب الى الاحتياط كذا فى تصحيح العلامة قاسم لانه ليس كل ولى يحسن المرافعة والخصومة ولا كل قاض يعدل ولو احسن الولى وعدل القاضى فقد يترك الانفة للتردد على ابواب الحكام واستثقالا لنفس الخصومات فيتقرر الضرر فكان منعه دفعا له فتح (رد المحتار ج۲ ص۳۰۹) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. ۲۸/شعبان ۱۳۷۳هـ.

وصي را ولاية نكاح نيست

سوال : شخصی بنام رمضان در حضور شواهد چنین تحریر نموده شواهد بر آن امضاء نمودند گفت من دخترم را به شریعت محمدی حواله موجب الله درایة ولد علی بخش نمودم باکسی که میخواهد نکاح دخترم را بکند کسی از عزیزانم بر آن حق اعتراض راندارند علاوه از آن حیات انسان بی بقاست بعد از وفات من هم موجب الله درایة حقدار این دختر است کسیکه مخالفت کند پس او خلاف ورزی کننده وعده وقانوناً مجرم قرار داده شود بعد از آن رمضان وفات شد پس در حصه ولایت این دوشیزه نزاع آمد فیصله شریعت مطهره در این حصه چیست ؟ بیان نمائید. بینوا بالبرهان آجرکم الرحمن.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بردختر مذور هیچ حق ندارد اگر دختر بالغ باشد پس در نکاحش خود مختار است واگر نابالغ باشد حق نکاح او در اختیار اولیاء اوست (عصبات علی تر تیب الارث) چونکه تحریر رمضان متوفی مشتمل است بر وکالت ووصایت یعنی در حیاتش وکالت وبعد از وفاتش وصایت است ووکالت با موت رمضان خاتمه یافت :

قال فی شرح التنویر وینعزل (الوكيل) بموت احدهما (ردالمحتار ج۲ ص۵۲۸) . ووصیت بالنکاح از ابتداء درست نبود یعنی باوجود تصریح وصایت بالنکاح وصی حق نکاح را ندارد.

قال فی شرح التنوير وليس للوصى من حيث هو وصى ان يزوج اليتيم مطلقا وان اوصى اليه الاب بذلك على المذهب نعم لو كان قريبا او حاكما يملكه بالولاية كما لا يخفى، وفى الشامية واستثنى فى الفتح لو عين له الموصى فى حياته رجلا واعترضه فى البحر بأنه ان زوجها من المعين فى حياة الموصى فهو وكيل لا وصى وان بعد موته فقد بطلت الوكالة وانتقلت الولاية للحاكم عند عدم قريب (ردالمحتار ج۲ ص۳۳۱).

اما بی دخل نمودن رمضان خویش وخویشا وندان خویش را این تصرف خلاف موجب عقد ووکالت وناقابل قبول است که در کتب فقه نظائر زیادی دارد که در مرتب نمودن احکام شرعی انسان اختیار ندارد مثلاً طلاق رجعی داده وگفت حق رجوع رانداشته باشم این

قول اوباطل است باز هم حق رجوع را داشته باشد خلاصه اینکه بابی دخل نمودن وکیل نفس را از توکیل در صفت وماهیت عقد تبدیلی نیارد بلکه قول را بی دعوه نمودن باطل است . فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.
۲ / ذی قعده ۷۲هـ

از جمله چند اولیاء یک ولی نکاح را نمود

سوال : صغیره دوکاکا داشت که یک کاکایش به سفر بعید مسافر بود کاکای اول نکاح صغیره را با کسی نمود کاکای دوم بعد از عودت نکاح صغیره را منظور نکرد آیا این نکاح درست است یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : نکاح درست است اگر کاکای دوم موجود هم می بود باز هم نکاح درست است وحق فسخ نکاح را نداشت : قال فی العلائیة ولوزوجها ولیان مستویان قدم السابق. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۹ / جمادی الاولی ۷۲هـ

در نکاح فضولی سکوت باکره کافی است

سوال : نکاح باکره بالغه را فضُولی نمود که باکره باشنیدن خبر سکوت نمود آیا این نکاح درست است یا خیر از عبارت ذیل هدایه معلوم میشود که نکاح صحت یافته : (اذا قال الزوج بلغك النكاح فسكتت فالقول قولها) قبل از آن است اگر مرد شاهد آورد بر سکوت شهادت او معتبر باشد ازینجا معلوم میشود که با سکوت باکره هم نکاح او از جانب فضولی لازم میشود؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : دراین صورت اجازه ضروری است تنها سکوت کافی نیست : كما فی الهندية واذا قال لها الولی اريد ان ازوجك من فلان بألف فسكتت ثم زوجها فقالت لا ارضى اوزوجها ثم بلغها الخبر فسكتت فالسكوت منها رضا فی الوجهين جميعا اذا كان المزوج هو الولی وان كان لها ولی اقرب من المزوج لا يكون السكوت منها رضا ولها الخيار ان شاءت رضيت وان شاءت ردت الخ (عالمگيرية ج۱)

در سوال مذکور جزیه هدایه محمول است بر اینکه مزوج ولی است ماندیکه همین جزیه در عالمگیریه هم آمده که در آن تصریح برولی آمده : ونصها ولو زوجها الولی بغير استيمار ثم اختلفا فقال الزوج بلغك النكاح فسكتت وقالت لابل رددت كان القول قولها كذا فی شرح الجامع

الصغیر لقاضی خان الخ (عالمگیریہ ج۲) غرض اینکه نکاح فضولی ولی ابعد در تزویج سکوت باکره کافی نیست بلکه اذن درآنها ضروری است. فقط والله سبحانه وتعالیاعلم.
۱۸ / جمادی الآخرہ ۲ ۷ھ.

بعد از عقد نمودن پدر خیار بلوغ باقی است

سوال : وقتیکه نکاح صغیره را پدرش باکسی نمود آیا این صغیره را خیار بلوغ باقی است یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : چنین دختر را خیار بلوغ باقی نیست . قال فی شرح التنویر وللولی انکاح الصغیر والصغیرة ولو ثیبا ولو بغبن فاحش، وفی الشامیة (قوله ولزم النکاح) ای بلا توقف علی اجازة احد ولا بثبوت خیار فی تزویج الاب والجد والمولی وکذا الابن علی ما یأتی (رد المحتار ج۲) فقط والله تعالی اعلم. ۱۴ / رجب سنه ۲ ۷ھ.

در صورت موجودیت ولي اقرب عقد نمودن ولي ابعد موقوف باشد

سوال : شخصی در سند سکونت دارد پسرش ودختر نا بالغش در ملتان بودند قبل از رسیدن پدر بلا اذن پدر برادر همشیره اش را به کسی به نکاح داد آیا پدر حق فسخ را دارد یا خیر درصورتیکه به این نکاح رضایت نداشته باشد ؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : وقتیکه در این صورت نکاح دختر نابالغه پدر او در چنین مقام مقیم باشد که اخذ مشاورت از وممکن می باشد پس بدون مشوره پدر این نکاح برادر موقوف است بر اجازهٔ پدر در صورت مسئله فهمیده میشود که در این صورت اخذ مشوره از پدر دشواری ومشکل نداشت لذا این نکاح بر مشوره پدر موقوف است اما در این صورت وقتیکه دختر بالغ شده پس در اینجا دواحتمال متصور است حکم هریکی جدا جدا تحریر میشود .

(۱) اگرقبل ازبلوغ دختروالدش نکاح او را ردنمودپس در این صورت نکاح باطل میشود.

(۲) درصورت بعد از بلوغ دختر رد نمودن پدر را اعتبار نیست دختر خود مختار است لذا اگر بعد از بلوغ دختر اجازه نداد نه چنان فعل را انجام داد که دال علی الرضا است در این صورت هنوز اختیار قبول ورد بدست دختر باقی است اگر بعد از بلوغ یک مرتبه هم قولا یا

نعلاً بر نکاح رضا مند شد پس نکاح لازم گردید که بعد از آن اختیار رد را ندارد.

قال فی التنویر وللولی الابعد التزویج بغیبة الاقرب مسافة القصر، وفی الشرح فلو زوج الابعد حال قیام الاقرب توقف علی اجازته، وفی الشامیة تحت (قوله مسافة القصر) وقال فی الذخیرة الاصح انه اذا کان فی موضع لو انتظر حضوره او استطلاع رأیه فات الکفء الذی حضر فالغیبة منقطعة والیه اشار فی الکتاب اھ وفی البحر عن المجتبی والمبسوط انه الاصح وفی النهایة واختاره اکثر المشائخ وصححه ابن الفضل، وفی الهدایة انه اقرب الی الفقه وفی الفتح انه الاشبه بالفقه (الی قوله) وفی شرح الملتقی عن الحقائق انه اصح الاقاویل وعلیه الفتوی اھ وعلیه مشی فی الاختیار والنقایة ویشیر کلام النهر الی اختیاره وفی البحر والاحسن الافتاء بما علیه اکثر المشائخ، وفی العلائیة صغیر قزوجت نفسها ولا ولی ولا حاکم ثمة توقف ونفذ باجازتها بعد بلوغها لان له مجیزاً وهو السلطان، وایضاً قال فی بحث الفضولی فی النکاح ونکاح عبد وامة بغیر اذن السید موقوف علی الاجازة کنکاح الفضولی سیجئ فی البیوع توقف عقوده کلها ان لها مجیز حالة العقد والا تبطل، (رد المحتار ج ۲) فقط واللہ تعالیٰ اعلم۔

۲/صفر ۷۳ھ۔

سوال مانند سوال سابق

سوال : در صورت موجودیت پدر نکاح دختر صغیره را پدر کلان نموده پس پدر گفت من بر این نکاح راضی نیستم حکم این نکاح چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر پدر صراحة یادلالة اجازه نداده باشد این نکاح درست نیست بلکه موقوف است بر اذن پدر سکوت پدر اذن نیست اگر که پدر در مجلس حاضر هم باشد.

قال فی شرح التنویر فلو زوج الابعد حال قیام الاقرب توقف علی اجازته، وفی الشامیة تحت (قوله توقف علی اجازته) فلا یکون سکوته اجازة لنکاح الابعد وان کان حاضراً فی مجلس العقد ما لم یرض صریحاً او دلالة تأمل (رد المحتار ج ۲ ص ۳۲۳) فقط واللہ تعالیٰ اعلم۔ ۱۱/جمادی الاولی ۷۳ھ

پدر نکاح مراهقه اش را با پسر کم سن نمود

سوال: پدر نکاح دخترش را در صغارت با یک طفل نمود حالاً دختر بالغ شد که بر نکاح پدرش راضی نیست وشوهرش هنوز نابالغ است اگر تا بلوغ آن صبر کند خوف فتنه است

در در این عقد نکاح سوء اختیاری پدر ظاهر است آیا این نکاح درست است یا خیر؟ وبعد از بلوغ با سکوت دختر عقد نکاح درستْ شده است و یا اجازه صریحی ضروری است ؟ در حالیکه در این نکاح گرفتن اجازه ضروری است زیرا این مانند نکاح فضولی موقوف است که در نکاح فضولی سکوت کافی نیست ، بینوا بیاناً شافیاً توجروا اجراً وافیاً.

الجواب ومنه الصدق والصواب : دراین صورت بنا بر علت های ذیل نکاح درست است.

(۱) قال فی الشامیة تحت (قوله وان عرف لا یصح النکاح) والحاصل ان المانع هو کون الاب مشهوراً بسوء الاختیار قبل العقد (الی قوله) لزم احالة المسألة اعلی قولهم ولزم النکاح ولو بغبن فاحش او بغیر کفء ان کان الولی اباً او جداً (ردالمحتار، ج ۲).

یعنی اگر بار اول قول نموده باشد بر سوء اختیار پس مسئله معروف لزم النکاح الخ را هیچ محمل درست نیست بعد از تحقیق معلوم شد که بار اول هم سوء اختیار متحقق میشود تفصیل این مسئله تحت عنوان کشف الغبار عن مسئلة سوء الاختیار در باب اول مذکور شده است.

(۲) فقهاء در سوء اختیار فقط غبن فاحش در مهر وعدم کفو را ذکر نموده اند وتناسب عمر در کفو شرط نیست .

(۳) درعبارة مذکوره شامی (لزم احالة المسألة الخ) دلالة بینه است در اینکه سوء اختیار در این دو چیز منحصر است.

(٤) در کفو با مهر مثل نکاح از طرف غیراب وجد مطلقاً بلا احتراز از سوء اختیار وبلا قید تناسب عمر وغیره درست است پس نکاح منعقد شده از طرف اب وجد بطریق اولی درست است نیز ازینجا معلوم شد که در عدم تناسب عمر سوء اختیار نیست.

(۵) داخل نمودن تناسب عمر درکفو در کنار این در آن عیوب هم به حساب نمی رود که جهت آن خانم اختیار فسخ نکاح را دارد.

(۶) در غبن وغیره بایک مرتبه جماع حق فسخ ساقط گردد ودر حصه صغیر ظن غالب است که بعد از چند مدت او یک مرتبه بر جماع درست قادر شود پس معلوم شد که سوء اختیار یا عیوب مجیزه للفسخ این امر را مدنظر گرفته که نقصان مالی خانم در آن نباشد یا درزوج چنین عیب نباشد که جهت آن زندگی خانم مفلوج گردد تسکین شهوت خانم مدنظر گرفته نمی شود ونه با یک مرتبه جماع در حصه عنین عدم تفریق کافی پنداشته می شود.

(۷) در صوبه سنده نکاح رضیعه با بالغ یا بالعکس معیوب وسوء اختیار پنداشته نمی شود بلکه هر امیر و غریب عالم وجاهل مدعی عقل وفراست وشریفان بزرگ مرتکب این عمل ظلم گردد خلاصه اینکه عدم تناسب عمر را در سوء اختیار داخل نمودن درست نیست بالخصوص در عرف سنده البته بضرورت شدیده مطابق مذهب مالکیه جهت عدم نفقه توسط حاکم حق فسخ نکاح را دارد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/رجب سنہ ۷۲ھ

وقتیکه ولي اقرب صغیر باشد حق ولایت ولي ابعد راست

سوال : یک دختر نابالغ برادر نابالغ دارد اگر کاکایش نکاح او را بسته کند آیا جواز دارد یا نی؟بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بله ! جواز دارد : قال فی شرح التنویر فلوزوج الابعد حال قیام الاقرب توقف علی اجازته. وفی الشامیة (قوله حال قیام الاقرب) ای حضوره وهو من اهل الولایة امالو کان صغیرا او مجنونا جاز نکاح الابعد خیرة (رد المحتار ج ۲) فقط والله تعالی اعلم.

۲۰/ذی الحجه ۷۳ھ.

در صورت موجودیت ولي ابعد بالغ نکاح صورت گرفته ا ز طرف ولی اقرب نابالغ موقوف می باشد

سوال : برادر صغیر نکاح یک همشیره، صغیرش را با رضایت مادرش با کسی کرد در حالیکه کاکایش بر این نکاح راضی نیست پس این نکاح چه حکم دازد در شریعت ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : این نکاح موقوف است بر اجازه کاکا اگر صراحة باشد یا دلالة واگر رد نمود نکاح باطل گردد اما اگر تا بلوغ دختر یا تا بلوغ برادرش کاکاخاموش بود پس اختیارش سلب شد اگر اولاً دختر بالغ شد اختیار برادرش سلب شد واگر برادرش بالغ شد اختیار برادرش تا بلوغ دختر نافذ است واگر برادر تابلوغ همشیره اش خاموش ماند پس بعد ازبلوغ دختر تمام اختیار در دست دختر افتد که دراین صورت نکاح به اجازه او موقوف است.

قال فی شرح التنویر فی باب الولی هو شرعا البالغ العاقل الوارث ولو فاسقا علی المذهب مالم یکن

معهتکاوخرج لحوصبی ووصی مطلقًا علی المذهب(ردالمحتار ج۲ص۳۰۶).

وایضا فیه صغیرة زوجت نفسها ولا ولی ولا حاکم ثمة توقف ونفذ باجازتها بعد بلوغها لان له مجیزاً وهو السلطان(الی ان قال) فلو زوج الابعد حال قیام الاقرب ای حضوره وهو من اهل الولایة اما لو کان صغیراً او مجنوناً جاز نکاح الابعد خیرة (قوله توقف علی اجازته) تقدم ان البالغة لو زوجت نفسها غیر کفء فللولی الاعتراض ما لم یرض صریحًا او دلالة کقبض المهر ونحوه فلم یجعلوا سکوته اجازة والظاهر ان سکوته هنا کذلک فلا یکون سکوته جازة للنکاح الابعد وان کان حاضراً فی مجلس العقد ما لم یرض صریحًا او دلالة تأمل (ردالمحتار ج۲ص۳۲۳).

وایضا فیه قبیل باب المهر سیجیء فی البیوع توقف عقوده (ای الفضولی) کلها ان کان لها مجیز حالة العقد والا تبطل(ردالمحتار ج۲ص۳۳۹) فقط والله تعالی اعلم. ۲۱/رمضان المبارک ۷۳ھ

خیار بلوغ با سکوت باطل می شود

سوال: یک کاکا نکاح برادر زاده صغیر خویش را با پسر خویش نمود کاکای دوم بر آن رضایت هم نداشت از علماء پر سیدیم فرمودند دختر اختیار فسخ نکاح را دارد وقتیکه دختر بالغ شد چند قدم گرفته به مردم رو گردانید وگفت من بالغ شدم لذ بر این نکاح رضایت ندارم وآنرا قبول ندارم. یک مولوی صاحب می فرماید چونکه دختر چند قدم گرفته اختیارش سلب شد زیرا در آن اختیار تاخیر نمود که بعد ازآن حق فسخ را ندارد آیا این درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: اگر دختر بعد از بلوغ علی الفور نکاح را فسخ نمود اگر که تنها هم باشد پس نکاح او فسخ شدَ اما با اندک تا خیر هم.خیاز بلوغ باطل گردد لذ این نکاح قایم است ودختر بعد ازاین تاخیر اختیار فسخ را ندارد .

قال فی التنویر وبطل خیار البکر بالسکوت عالمة بالنکاح ولا یمتد الی اخر المجلس، وفی الشرح لانه کالشفعة، وفی الشامیة (قوله ولا یمتد الی اخر المجلس) ای مجلس بلوغها وعلمها بالنکاح کما فی الفتح ای اذا بلغت وهی عالمة بالنکاح او علمت به بعد بلوغها فلا بد من الفسخ فی حال البلوغ او العلم . فلو سکتت ولو قلیلا بطل خیارها ولو قبل تبدل المجلس (قوله لانه کالشفعة) ای فی انه یشترط الشهو دها ان یطلبها الشفیع فور علمه فی ظاهر الروایة حتی لو سکت لحظة او تکلم بکلام لغو بطلت (ردالمحتار ص ۳۳۶ ج۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم

۳/صفر ۹۶ھ

بلااذن ولي در نکاح با غير کفو نيازي نيست به طلاق يا متارکت

سوال: دختر بالغ بلا اذن ولی در غیر کفو نکاح نمود طبق تصریحات کتب فقه این نکاح درست نیست سوال اینجاست آیا در این صورت برای قطع نکاح نیامندی است به طلاق یا متارکت یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: ضرورت به طلاق یا متارکت در نکاح فاسد است بلا اذن ولی در غیر کفو نکاح فاسد نیست بلکه ابتداءً این نکاح درست نشده لذا نیازی ندارد به طلاق یا متارکت:

قال في العلائية ويفتى في غير الكفء بعدم جوازه اصلا وهو المختار للفتوى لفساد الزمان وفي الشامية وهذا اذا كان لها ولي لم يرض به قبل العقد فلا يفيد الرضا بعده بحر واما اذا لم يكن لها ولي فهو صحيح نافذ مطلقا اتفاقا كما يأتي (الى ان قال) وقول البحر لم يرض به يشمل ما اذا لم يعلم اصلا فلا يلزم التصريح بعدم الرضا بل السكوت منه لا يكون رضا كما ذكرنا فلا بد حينئذ لصحة العقد من رضاه صريحاً فلو سكت قبله ثم رضي بعده لا يفيد فليتأمل. (رد المحتار ج۲،ص۳۲۲) فقط والله تعالى اعلم ۳/محرم ۱۴۰۷ھ.

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

* * *

کشف الغبار من مسألة سوء الاختیار

«حاصل بحث محققانه افتاء ماهرین معروف در مسئله فقهیه متعلق سوء الاختیار»

تحقیق مسئله «سوء الاختیار»

دو فتاوی متضاد از خیرالمدارس ملتان وجامعه اشرفیه لاهور در خدمت استاذ محترم مفتی محمد شفیع رحمه الله تقدیم گردید مفتی صاحب جواب تحریر نمود که بعداً یک نقل آنرا به بنده عنایت فرمود وحکم نمود بر اظهار رائ متعلق جواب در دوران مطالعه چند یا داشت را قید قلم نمودم ودر نظر داشتم اگر فرصت یافتم که بالمشافهه با حضرت معروضات را تقدیم نمایم این فرصت را در جستجو بودم اما جهت علالت طولانی مفتی صاحب فرصت بدست نیامد حتی که این تحقیق را حضرت در جواهر الفقه شائع نمود ودر نظر داشت که این مسئله را تحت نظر مجلس تحقیق بگذارد. همانا بالاخره مفتی صاحب ازین دنیای فانی سفر نمود ومجلس علماء نیز از سرپرست مشفق محروم شد. هر لحظه وقتیکه مسئلهء رایاد آور میشدم تا آنرا با حضرت مفتی صاحب حل وفصل کنم از رحلت او یاد آورشده اند وهیگن میشدم لطیفه دلچسپ که تادم موت فراموش نشود. بیاد دارم روزی در سفر مبارک با امیر مبارک ورفیق مبارک در مقام مبارک یعنی در سفر عمره بودم در دوران سفر مدینه الرسول علیه السلام در مدرسه علوم الشرعیه در بالاخانه مواجه روضه اطهر علی صاحبها السلام با حضرت مفتی صاحب قیام داشتم در دوران تلاوت آیات ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾ شفقةً پرسید چرا اسماعیل را با ابراهیم در این آیات متصل ذکر نکرد فکر کردم که جواب این سوال برای غیر مفتی مشکل وبرای مفتی سهل

است. طبق قاعده علم افتاء که در آن معلومات داشتم فقهیه جواب دادم خیلی مسرور شد پس حالاً چنین شخصیت را در تلاش هستم اما بدست نیامد (إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ). پس صورتی باقی نماند که این مسئله تحت نظر مفتیان کرام تقدیم گردد ممکن خداوند تعالی توسط آن مردم را فائده دهد (وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ) اولاً سوال وجوابات انرا نقل نمودم بعد از آن معروضات خویش را تقدیم نمودم (وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ).

سوال: علماء دین در این مسئله چه میفرمایند زید غیر حق در دوسیه قتل گرفتار شد در حالیکه اصلی قاتلین چهار تن دیگراند بالاخره در محکمه فیصله شد بر دادن سه دختر ودختر زید که هنوز صغیره است به برادر مقتول داده شد که سی وپنج سال عمر دارد ویک شخص غیر متدین است بار دوهم ورثه مقتول عرض دائر نمودند محکمه حکم تدقیق را صادر نمود بر قتل پنج تن ودادن چهار هزار روپیه اما ثالث از ادای این مقدار به وارثان مقتول اباء ورزید وگفتند که شما حقدار این مقدار پول نیستید بر این عقد پانزده سال گذشته. وقتیکه وارثان عقد نکاح این دختر را در طفولیت نموده بودند حالاً بعد از پانزده سال دختر زید خود را از برادر مقتول رها میکند آیا حق دارد یا نه؟ اگر ندارد تحت اسارت زندگی مظلومیت را بسر می برد آیا پدر این دختر (زید) سیئ الاختیار پنداشته می شود یا نه در صورتیکه برادر مقتول یعنی شوهر این دختر یک شخص بد اخلاق وفاسق است وعمرش نیز بزرگ آیا این دختر حق دارد که از خود دفاع کند یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب از خیرالمدارس ملتان: در صورت مسؤله بتقدیر صحت واقعه این نکاح منعقد نشده دختر مذکوره حق دارد در هر جاکه نکاح میکند در (بوادر النوادر ج۱ص۹۶) آمده که اگر نکاح بالغ را پدر یا پدر کلان نمود اما از واقعات معلوم شد که آنان نکاح را به طمع زرو مال نموده اند مصلحت دختر مدنظر گرفته نشده پس این نکاح درست نیست.

محمد اسحق غفرله نائب مفتي	الجواب صحیح
خیرالمدارس ملتان	خیرمحمدعفاالله عنه

بعد از این جواب دختر با کسی با رضایت خویش وورثه خویش بلا تنسیخ عدالت از دواج نمود اما بعد از گذشت ده ماه فریق اول غلغچه کردند که هنوز نکاح اول بر قرار است پس بر این نکاح نکاح دوم کرده شد پس با نکاح خوان ثانی وشهود ترک موالات لازم است

وباید خلف این امام نماز اداء نشود آنان فتوی هم خواستند که عقد پدر درست است زیرا که او از محبس اجازه داده است طوریکه مفتی جمیل احمد صاحب در این حصه فتوی صادر نموده است.

جواب مفتي جميل احمد صاحب تهانوي : (۱) درست است وقتیکه نکاح صغیره را پدر نموده است، دختر حق فسخ را ندارد علاوه یک صورت وقتیکه پدر معروف باشد به سوءاالاختیار یعنی در خلاف مصلحت اولاد معروف باشد یعنی از ابتداء اختیار اتش را در حق اولاد غلط استعمال نموده تنها در این مسئله به این طریقه پدر مَعروف بسوء الاختیار نباشد لذ نکاح شده از طرف پدر فسخ نگردد پس در این صورت چگونه که باشد به جبر به طمع طلاق داده شود جدائی بیاید.

(۲) با سیئ الاختیار بودن خیار بلوغ حاصل نمی شود اما جهت معروف بسوء الاختیار بودن حاصل می شود طوریکه مقصدش را من در شماره (۱) عرض نمودم.

کتبه جمیل احمد تهانوي

مفتي جامعه اشرفیه مسلم تاؤن لاهور ۸۹/۲۸/۳ه

جناب محترم در این حصه جواب واضح ومدلل را را بیان فرمائید زیرا که در عصر حاضر چنین عقدهای نکاح مسلسل پیش می آید که نتیجه آن علاوه غیر آبادی چیزی دیگر نیست وحصول نمودن طلاق هم از مخالفین مشکل است وباز گردانیدن دختر هم دشوار است بنا بر شرح علامه شامی در حصه معروف بسوء الاختیار آن نظر او نیست ؟ در صورتیکه صاحب فتح القدیر بحرالرائق، فتاوی خیریه ودر مختار شرط واقعه اول را سوء اختیار ذکر نکرده اند امید وارم تا بهٔجواب درست نوازش دهید.

خدابخش سرگودها

الجواب: ازمفتی محمد شفیع صاحب رحمه الله حامداً و مصلّیاً :

نزد من جواب درست این مسئله چنین است که خانم مذکور متصل بعد از بلوغ نزد حاکم شرعی مراجعه نماید طبق شرایط شرع دلیل بیاورد ونزد او فسخ نکاح خود را بگیرد پس نکاح باطل گردد پس از چنین فیصله اگر در این صورت این باشخص دیگر ازدواج کند جواز دارد اما اگر چنین که خود سرانه فسخ نکاح کرده نکاح دومی کند جواز ندارد.

اما فتوی جامعه لاهور که بعد از عقد نمودن پدر دختر حق خیار بلوغ را ندارد درست نیست زیرا که سوء الاختیار بودن پدر در این صورت واضح تر است که نیاز مند دلیلی نیست علامه شامی رحمه الله تعالی که در حصه معروف بسوء الاختیار بودن پدر شرط نهاده که یک چنین جرم را مرتکب شده باشد که نکاح یک دخترش را کاملاً خلاف مصلحت آن نموده نکاح آن دختر سابق نافذ شده است زیرا در آن وقت هنوز معروف بسوء الاختیار نبود در حصه دختر دوم معروف بسوء الاختیار گردید این تشریح بنا بر مختلف بودن تصریحات فقهاء رحمه الله تعالی محل نظر است بالخصوص وقتیکه در آخر این بحث علامه شامی رحمه الله تعالی فرموده به حواله فتح القدیر

(۱) که تحریر نموده آن توجیه یقینی نیست وتحریر نموده :

لو كان المانع مجرد تحقق سوء الاختيار بدون الاشتهار لزم احالة المسألة اعنى قولهم ولزم النكاح ولو بغبن فاحش او بغير كفء ان كان الولي اباً او جداً . (شامی ص ۳۳ ج ۳ مصری).

حاصل اینست که درصورت باغبن فاحش یا با غیر کفو نکاح نمودن دلیل واضح سوء الاختیار است اگر تنها تحقق سوء اختیار کافی می بود پس شرط نهادن لم یعلم بسوء الاختیار بلا فائده است. زیرا احیاناً پدر دانا دانشور عوض مهر زیات بر مهر کم وعوض کفو بر غیر کفو بنا بر مصلحت کامل راضی می شود فرضاً دخترش را به عالم صالح بدهد با مهر کم که کفو دخترش هم نباشد اما بنا بر اینکه دین ودنیای دخترش خوشگوار شود که در این صورت سوء اختیار متحقق شد اما این سوء اختیار نیست بلکه اختیار دانشمندانه ومصلحانه است خلاصه اینکه مقصد قول علماء لم يعرف بسوء الاختيار آنست که این حالت مشتبه نباشد که پدر جهت غرض شخصی خود احمقانه قدم برداشته وقتیکه چنین باشد پس این نکاح نافذ نیست و شرح جمله (لم یعرف) که در درمختار ودیگر کتب آمده انست که پدر مجانةً وفسقا این قدم بیهودگی رابرداشته است وقتیکه معلوم شد که پدر نکاح دخترش را جهت غرض شخصی خود به کسی داده پس سوء الاختیار بودن پدر تثبیت شد وپس در این صورت آن علت ختم شد که نکاح نافذ شده از طرف پدر وپدر کلان غیر قابل فسخ است یعنی جهتیکه شفقت اب وجد با اولیاء دیگر مساوی است. علامه شامی جمله مجانة وفسقا را به حواله شرح مجمع نقل نموده :

(۱) این توجیه علامه شامی است از فتح القدیر نقل نکرده. ۱۲ رشید احمد

حتی لو عرف من الاب سوء الاختیار لسفهه اولطمعه لایجوز عقده اجماعا الخ (شامی ج ۲ ص ۳۰۰)

که در اینجا سفاهت وطمع از پدر تثبیت شد که کافی است در عدم انعقاد نکاح در اینجا شامی هم اختلاف نکرده پس معلوم شد که تحریر شامی درمسئله سوء الاختیار تنها یک بحث است فتوی وفیصله شامی نیست پس بنا بر تصریحات فقهاء علت صریح مسئله صرف نظر کرده نشود علامه خیرالدین رملی در فتوی خیریه شرح این مسئله را با الفاظ ذیل نموده که اقوال واضحه دیگر فقهاء هم در آن موجود است :

(سئل) فی الاب اذا علم منه سوء الاختیار وعدم النظر فی العواقب اذا زوج ابنته القابلة للتخلق بالخیر و الشر بغیر کفء هل یصح ام لا؟ (اجاب) قال ابن فرشته فی شرح المجمع لو عرف من الاب سوء الاختیار لسفهه اولطمعه لایجوز عقده اتفاقاً ومثله فی الدرر والغرر وقال فی البحر فی شرح قول الکنز و لو زوج طفله غیر کفء او بغبن فاحش صح ولم یجز ذلک لغیر الاب والجد اطلق فی الاب والجد وقیده الشارحون وغیرهم بان لا یکون الاب معروفاً بسوء الاختیار حتی لو کان معروفاً بذلک مجانة وفسقاً فالعقد باطل علی الصحیح قال فی فتح القدیر ومن زوج ابنته الصغیرة القابلة للتخلق بالخیر والشر ممن یعلم انه شریر او فاسق فهو ظاهر سوء اختیاره ولان ترک النظر هھنا مقطوع به فلا یعارضه ظهور ارادة مصلحة تفوق ذلک نظراً الی شفقة الابوة اھ ثم قال وقد وقع فی اکثر الفتاوی فی هذه المسألة ان النکاح باطل فظاهره انه لم ینعقد وفی الظهیریة یفرق بینهما ولم یقل انه باطل وهو الحق ولذا قال فی الذخیرة فی قولهم فالنکاح باطل ای یبطل انتهی کلام البحر والمسألة شهیرة. (فتاوی خیریة ص ۲۲)

ازین عبارت فهمیده شد وقتیکه در حصه پدر یا پدر کلان در نکاح دختر ترک شفقت ومسامحت یقینی شود که نکاح نافذ شده آنها پس غیر نافذ گردد بالخصوص طوریکه در فتح القدیر آمده (لان ترک النظر هھنا مقطوع به) در اینجا قید نیامده که این عمل بار اول سرزده یا آن را بار دوم تکرار نمود تنها قطع شفقت را قطعی بلا اشتباه بودن را کافی دانست این بحث شامی فتوی ابن همام رحمه الله تعالی نیست تنها یک مبحث است لذا فتوی لاهور مرجوح است وفتوی ملتان که نکاح درست نشده دختر اختیار نکاح دوم را باشخص دیگر دارد هم درست نیست زیرا که این نکاح باید توسط محکمه فسخ گردانیده شود وحواله ملتان به حواله بوادر النوادر طبق این توجیه صاحب خیریه هم همین مفهوم متعین است که

به خیار بلوغ این نکاح مرتفع گردد.

ثم اعلم ان ما مرّ من النوازل من ان النکاح باطل معناه انه سیبطل کما فی الذخیرة لان المسألة مفروضة فیما اذا لم یرض المنت بعد ما کبرت کما صرح به فی الخانیة والذخیرة وغیرهما وعلیه یحمل ما فی القنیة زوج ابنته الصغیرة من رجل ظنه حر الاصل وکان معتقا فهو باطل بالاتفاق اه (شامی ص ۳۳۰ ج ۲).

جواب صحیح این مسئله آنست که در ابتداء ذکر شد که در صورت بالابر نکاح کرده شده پدر هم خیار فسخ نکاح دختر جواز داشته باشد اما طبق شرائط از عدالت فسخ نکاحش رابگیرد که بعداً برایش جواز نکاح دوم باشد. والله سبحانه وتعالی اعلم.

بنده محمد شفیع دارالعلوم کراچی ۱۷/۷/۸۹هـ

الجواب ومنه الصدق والصواب : درمسئله زیر بحث سه امور تحقیق طلب است :

(۱) مقصد سوء الاختیار ، نیز آیا معروف بودن ولی به سوء الاختیار ضروری است یا تنها تحقق سوء الاختیار کافی است ؟

(۲) در صورت سوء الاختیار آیا نکاح باطل وکالعدم گردانیده شود یا درست باشد ومنکوحه را خیار بلوغ است ؟

(۳) اگر نکاح درست است آیا بعد البلوغ منکوحه شخصًا نکاح را فسخ کند یا در آن قضای قاضی شرط است ؟

تفصیل سوء الاختیار

در این حصه فقهاء اختلاف دارند بعضی ها آنرا با تزویج مخصوص نموده اند وبعضی عام نموده اند به معنای ما جن ومتهتک گرفته اند.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی فی باب الولی تحت (قوله ما لم یکن متهتکا) وبه ظهر ان الفاسق المتهتک وهو بمعنی سیء الاختیار لا تسقط ولایته مطلقًا لانه لو زوج من کفء بمهر مثل صح کما سیأتی بیانه (رد المحتار، ص ۳۲۱ ج ۲).

وقال الرافعی لم یظهر مما سبق ان الفاسق المتهتک هو بمعنی سیء الاختیار ولا یلزم من وجود احدهما وجود الآخر کما هو ظاهر نعم قد یتحقق معناهما فی شخص واحد فعلی هذا اذا کان الولی متهتکا او سیء الاختیار لا یصح تزویجه بنقص عن مهر المثل او من غیر کفء . (التحریر المختار ص ۱۸۳ ج ۱).

این اختلاف لفظی است که بر اصل مسئله تاثیر نیندازد زیرا که حکم متهتک وسوء

الاختیار یکی است به این مفهوم که پدرش بی غیرت، سفیه وطامع باشد پس آیا تشهیر این عیوب در پدر ضروری است یا تنها تحقق آن کافی است؟ معروفیت وتحقق آن تقریباً یکی است زیرا کسی که عموماً این عیوب در او می باشد پس باید دانست که تحقیق این عیوب ومعروف بودن آن لازم وملزوم است که عیوب معروف هم باشد و بر او اطلاق معروف بسوء الاختیار نموده شود در غیر آن مقصد اصلی تحقق وتیقن است مانندیکه در ماجن، متهتک، وسکران کسی هم شرط معروف بودن را وضع ننموده در تنویر آمده (لم يعرف منهما سوء الاختيار وان عرف لا) ودر شامیه به حواله شرح المجمع و درر آمده که (عرف منه سوء الاختيار) که عوض شهرت بر تحقیق اضافه تر دلالت می کند اما صاحب درر نقل نموده به کلمه قالوا آنرا منسوب نموده بسوی عامة الفقهاء (درر الحکام ج ۱ ص ۳۷۷).

در منحه الخالق از رملی (ان علم سوء تدبيره) نقل است که با آن محض تیقن وتحقق ثابت شود ودر شامی بحر وخیریه لفظ معروف آمده و در آنجا بین تحقق وشهرت فرق نموده بناء همه بر این بحث ابن همام رحمه الله تعالی است.

(قوله واذا زوج الاب ابنته الصغيرة ونقص من مهرها او ابنه الصغير وزاد في مهر امرأته جاز ذلك عليهما) ولزم عند ابي حنيفة رحمه الله سواء كان بغبن فاحش او قليل وثبت المال كله في ذمة الصغير في الثانية لا في ذمة الاب سواء كان الاب موسراً او معسراً فيعطيه من مال الصغير (وقالا لا تجوز الزيادة والنقص الا بما يتغابن فيه الناس) وعلى هذا الخلاف تزويج الاب ابنته من غير كفء ويجب ان يكون معنى هذا عدم الكفاءة في غير الديانة واما فيها فلا لما قالوا لو كان الاب معروفاً بسوء الاختيار مجانة وفسقا كان العقد باطلاً على قول ابي حنيفة على الصحيح ومن زوج بنته الصغيرة القابلة للتخلق بالخير والشر ممن يعلم انه شرير فاسق ظهر سوء اختياره ولان ترك النظر هنا مقطوع به فلا يعارضه ظهور ارادة مصلحة تفوق ذلك نظراً الى شفقة الابوة وما في النوازل زوج ابنته الصغيرة ممن ينكر انه يشرب المسكر فاذا هو مدمن له وقالت لا ارضى بالنكاح يعني بعد ما كبرت ان لم يكن يعرفه الاب بشربه وكان غلبة اهل بيته صالحين فالنكاح باطل لانه انما زوج على ظن انه كفء يفيد خلافه اذ يقتضي انه لو عرفه الاب انه يشرب به فالنكاح نافذ وهو يعاني ما قرر من ان الاب اذا عرف بسوء الاختيار لا ينفذ تزويجه من غير كفء والجواب انه لا تلازم بين ثبوت سوء الاختيار وتيقنه وبين كونه معروفاً به فلا يلزم بطلانه عند تحقق

بعد از نقل عبارت فتح القدیر شامی رحمه الله تعالی میفرماید :

والحاصل ان المانع هو كون الاب مشهورا بسوء الاختيار قبل العقد فاذا لم يكن مشهوراً بذلك ثم زوج بنته من فاسق صح وان تحقق بذلك انه سيء الاختيار واشتهر به عند الناس فلو زوج بنتاً اخرى من فاسق لم يصح الثاني لانه كان مشهوراً بسوء الاختيار قبله بخلاف العقد الاول لعدم وجود المانع قبله ولو كان المانع مجرد تحقق سوء الاختيار بدون الاشتهار لزم احالة المسئلة اعني قولهم ولزم النكاح ولو بغبن فاحش او بغير كفء ان كان الولي اباً او جداً. (ردالمحتار ج۲،ص۳۳۰)

از بحث فتح القدیر معلوم میشود که از ابتداء معروف بسوء الاختیار بودن پدز ضروری است شامی شرط مانده که چنین اشتباه را یک مرتبه تکرار کرده باشد ابن الهمام تزویج بالفاسق را مطلق سوء اختیار قرار داده پس جزیه نوازل که در زوج ابنته الصغیرة الخ. است. اشکال بنظر می رسد بعداً بین تحقق سوء الاختیار ومعروف بسوء الاختیار فرق نموده اشکال مذکور را جواب گفته علامه شامی در توضیح آن مثالی آورده که پدر از تزویج الاول معروف بسوء الاختیار باشد لذا تزویج ثانی او باطل می باشد ونزد شامی معروف بسوء الاختیار در این صورت منحصر نیست بلکه یک صورت معروف بودن را بیان نموده پس اگر پدر در بی غیرتی. طمع وحماقت معروف بود پس تزویج اول او هم جهت معروفیت بسوء الاختیار باطل است. ومعروف بسوء الاختیار را (حیله ناجزه) چنین شرح نموده.

در هر واقعه شخص از طماعت وحماقت کار گرفته است اگر در کدام واقعه بر بدتد بیری معروف باشد در صورت نکاح پسر یا دختر با غیر کفو یا باغبن فاحش در مهر پس در این صورتها این نکاح کاملاً باطل است. (حیله ناجزه، ص ۱۳٤ - مطبوعه قران محل) .

در عبارت مذکوره از بد تدبیری سابق پدر دلیل گرفته شده بر سوء الاختیاری آن در بد معاملگی در کدام معامله قبل از آن بالخصوص سوء الاختیار بودن او درتزویج شرط نیست. در امداد الفتاوی تحت عنوان تفصیل (زن سنیه باشیعه) فرموده : اگر نکاح را پدر یا جد نمود اما از واقعات بنظر رسید که خلاف مصالح آنان بنا بر طمع زر نموده بود مانند مثال در سوال پس این نکاح درست نیست (امداد الفتاوی مبوب ص۲۲۷ج۲)

فتوی ملتان هم ازین عبارت امداد الفتاوی از بوادرالنوادر نقل نموده که در آن علاوه از تزویج ثانی معروف بسوء الاختیار بودن را هم شرط نکرده بلکه تنها ثبوت سوء الاختیار را

کافی دانسته تا انکه تمثیل شامی رحمه الله تعالی را بسوی او منسوب نمودن خطا دانسته که او در معروف بسوء الاختیار بر صحت تزویج اول مقر است یا نزد او بدون تزویج تحقق سوء الاختیار نیاید قراریکه امام شامی متهتک بودن را در سوء الاختیار کافی داند پس نزد شامی رحمه الله تعالی هم باطماعیت وبی غیرتی سوء الاختیار تثبیت میشود اگر که کدام واقعه تزویج هم سرنزده است.

بعد ازین عبارت ابن همام رحمه الله تعالی در رفع اشکال که ضرورت فرق میان تحقق شهرت وسوء الاختیار است نزد ابن همام رحمه الله تعالی تزویج بالفاسق مطلقا دلیل سوء الاختیار است. **ومن نصه ومن زوج ابنته الصغیرة القابلة للتخلق بالخیر والشر ممن یعلم انه شریر فاسق فهوظاهر سوء اختیاره - الخ.**

درحالیکه از عبارات فقهاء بنظر می رسد وقتیکه تزویج بالفاسق مجانة یا سفها باشد سوء الاختیار ثابت است در غیر آن نیست.

قال العلائی لم یعرف منهما سوء الاختیار مجانةً اوفسقًا. ونقل ابن عابدین عن شرح المجمع حتی لو عرف من الاب سوء الاختیار لسفهه اولطمعه الخ (رد المحتار ،ص ۳۳۰ ج ۱) وفی الدرر لو عرف منه سوء الاختیار لطمعه اوسفهه الخ (درر الحکام ،ص ۳۳۰ ج ۱) وفی البحر وقیده الشارحون وغیرهم بان لا یکون معروفًا بسوء الاختیار حتی لو کان معروفًا بذلک مجانةً وفسقًا فالعقد باطل (البحر الرائق ص ۱۳۵ ج ۳)

بلکه خود ابن همام رحمه الله تعالی نیز قید مجانة وفسقا را نقل نموده :

قالوا لو کان الاب معروفاً بسوء الاختیار مجانةً وفسقاً کان العقد باطلاً الخ . (فتح القدیر ص ۲۲۵ ج ۲)

فهمیده شد که ابن همام رحمه الله تعالی نفس تزویج بالفاسق را فسق یا حماقت قرار داده است یا مجانا وسفهاً را در سوء اختیار شرط نکرده است بلکه تنها آنرا سبب گردانیده پس در این صورت علماء ومشاهیر نیز از سوء اختیار خالی نمی باشند اما ثمره قول ابن همام رحمه الله تعالی خلاف نظریات فقهاء نیست زیرا که مرض طمع وسفه عام است اما تا وقتیکه کسی با این امر معروف نشده باشد تا آن تیقن این مرض در او نیست.

خلاصه تحریر ابن همام رحمه الله تعالی این است : اگر پدر معروف بسوء الاختیار نباشد وعقد او جهت سفه وطمع نباشد پس این نکاح نافذ است همین است عبارت های فقهاء که اگرپدرمعروف بسوء الاختیار نباشد پس تزویج بالفاسق بودن او به سوء الاختیار دلیل نیست

واین نکاح نافذ است حاصل هر دویکی است اگر که مسئله ثانیه روایة ودرایة راجع است.

بنا بر این تقریر استحاله علامه شامی رحمه الله تعالی: (ولو کان المانع مجرد تحقق سوء الاختیار بدون الاشتهار لزم احالة المسألة اعنی قولهم لزم النکاح ولو بغبن فاحش او بغیر کفء ان کان الولی ابا او جداً) هم حل شد یعنی مطلق غبن فاحش یا نکاح نمودن با غیر کفو سوء الاختیار نیست بلکه بدون کدام مصلحت جائز چنین نمودن دلیل سوء الاختیار است تزویج بالفاسق را ابن همام رحمه الله تعالی اگر سوء الاختیار گرفته تقریباً درست است اما غبن فاحش وعدم الکفاء ة غیر الفسق را در سوء الاختیار داخل نمودن قرین قیاس نیست زیرا احتمال این مصالح را تمام فقهاء بیان نموده اند اگر در آن سوء الاختیار متیقن می بود حضرت امام رحمه الله تعالی هیچگاه حکم بر جواز نمی کرد.

خلاصه تفصیل:

(۱) بی غیرتی طمع وسفاهت عیوب معروف اند که بعض فقهاء از آن تعبیر بسوء الاختیار نموده اند در غیر آن تحقق وتیقن این عیوب کافی است.

(۲) عام فقهاء کرام با سوء الاختیار شهرت را شرط نکرده اند.

(۳) تنها ابن همام جهت نجات از اشکالی قید نهاده در حالیکه بدون این قیدهم اشکالی نیست نیز اعتبار نتیجهء نظریه ابن الهمام رحمه الله تعالی خلاف نظریات فقهاء کرام نیست کما مر تقدیره.

(۴) در امداد الفتاوی تنها تحقق سوء الاختیار را اعتبار داده است شهرت را قید نکرده اما در حیله ناجزه قید نهاده اما از آن هم حصول یقین مقصود است کما مر بان الیقین لا یحصل عادة الا به.

(۵) در ماجن، متهتک وسکران قید شهرت نیامده پس اگر سئ الاختیار را هم معنی متهتک بگیریم کما قال الشامی در آن هم نبودن قید شهرت ظاهر است اگر مطابق قول رافعی مفهوم سئ الاختیار ومتهتک جداجدا گرفته شود پس چه دلیل است قید شهرت در یکی وعدم قید شهرت در دوم ؟

(۶) علت بطلان النکاح تیقن عدم نظر است که در آن فقط تحقق وتیقن سوء الاختیار کافی است پس شهرت راچه ضرورت است ؟

(۷) منحصر نمودن معروف بسوء الاختیار را در این که پدر از اول هم چنین عقد را نموده باشد نه منقول است ونه معقول.

(۸) تزویج بالغبن الفاحش او بغیر الکفء ولوکان فاسقاً این را علی الاطلاق سوء الاختیار گردانیدن درست نیست بلکه تنها در آنصورت سوء الاختیار درست است وقتیکه طمع یا سفاهت پدر معلوم باشد.

(۹) نزد صاحبین در صورت غبن فاحش یا غیر کفو نکاح صغیره در هر صورت باطل است اگر که پدر سیئ الاختیار هم نباشد وقتیکه ظلم او ظاهر باشد ودر صورت ضرورت شدیده بر غیر مذهب فتوی دادن جائز است پس فتوی دادن بر مذهب صاحبین بطریق اولی جائز است بلکه در بعض صورت ها برای نجات از ظلم صریح فتوی دادن بر مذهب صاحبین واجب است.

نکاح سیئ الاختیار باطل است

پدر سیئ الاختیار نکاح دخترش را به غبن فاحش یا باغیر کفو نمود این نکاح عوض اینکه موقوف باشد ابتداءً غیرصحیح است حضرت مفتی محمد شفیع رحمه الله تعالی این نکاح را موقوف قرار داده وبراین فسخ خیار بلوغ ویا قضای قاضی راشرط گفته وعبارت فقهاء (باطل) رابه معنی سیبطل گرفته در دلیل عبارت خیریه وشامی رحمه الله را از نوازل را تقدیم نموده که در حقیقت هر دو عبارت تعلق ندارد به صورت زیر بحث بلکه تعلق دارد با جزیه نوازل که گفته :

(زوج ابنته الصغیرة ممن ینکر انه یشرب المسکر فاذا هو مدمن له وقالت لا ارضی بالنکاح یعنی بعدما کبرت ان لم یعرفه الاب بشربه وکان غلبة اهل بیته صالحین فالنکاح باطل الخ (ردالمحتار ج۲، ص۳۰)

در شامی تصریح آن آمده باطل به معنای سیبطل جزیه نوازل است وجزیه خیریه که رملی آنرا از بحر بالاختصار نقل نموده اما با تسامح عبارت درست بحر چنین ا ست.

واطلق فی الاب والجد وقیده الشارحون وغیرهم بأن لا یکون معروفاً بسوء الاختیار حتی لو کان معروفاً بذلک مجانة وفسقاً فالعقد باطل علی الصحیح (ثم قال) وذکر اصحاب الفتاوی ان الاب اذا زوج بنته الصغیرة ممن ینکر انه یشرب المسکر فاذا هو مدمن له وقالت بعد کبرت لا ارضی بالنکاح ان لم

یکن یعرفه الاب بشربه و کان غلبة اهل بیته صالحین فالنکاح باطل اتفاقاً لانه انما زوج علی ظن انه کفء (ثم قال) و قد وقع فی اکثر الفتاوی فی هذه المسألة ان النکاح باطل فظاهره انه لم ینعقد و فی الظهیریة یفرق بینهما و لم یقل انه باطل و هو الحق و لذا قال فی الذخیرة فی قولهم فالنکاح باطل ای یبطل. (البحر الرائق ج۳، ص۱۳۵)

ازین عبارت ظاهر میشودکه مراد از(هذه المسألة) آنست که متصل قبلاً گذشت مانندیکه در مقام مذکور شامی درحاشیه تحریر نموده "ای التی ذکرها اصحاب الفتاوی" یعنی آنکه در نوازل جزیه را بسوی بحر واصحاب الفتاوی منسوب نموده بعداً تحت قوله (ثم اعلم انه لا خصوصیة الخ اعلمه فاسقا) می فرماید: (قال الرملی والحاصل مما تقدم انه ان لم یعلم بعدم کفاءته علم فهو باطل ای سیبطل وان علم بها ینظران علم سوء تدبیرة فکذلک والا فهو صحیح نافذ الخ

مانند فتاوی خیریه رمله هم بر صورت زیر بحث وجزیه نوازل یک حکم رانموده در حالیکه این روایة ودرایة درست نیست کما سنذکره ان شاء الله تعالیٰ لذا عبارت رمله تاویل شده است تا با عبارات فقهاء توافق یا بد یا بر تسامح حمل شود عبارات فقهاء را بر تزویج سیئ الاختیار بغیر الکفء ملاحظه فرمائید:

قال العلائی وان عرف لا یصح النکاح اتفاقاً و کذا لو کان سکران الخ. (رد المحتار ج۲، ص۳۳۰) و فی کفاءة الشامیة تحت (قوله لا خیار لاحد) کان الظاهر ان یقال لا یصح الاعقد اصلا کما فی الاب الماجن السکران (رد المحتار ج۲، ص۳۳۵) و قال ابن نجیم و قیده الشارحون و غیرهم بان لا یکون معروفاً بسوء الاختیار حتی لو کان معروفاً بذلک مجانة و فسقا فالعقد باطل علی الصحیح. (بحر ج۳، ص۱۳۵) و قال ابن الهمام قالوا لو کان الاب معروفا بسوء الاختیار مجانة و فسقا کان العقد باطلاً الخ. (فتح القدیر ج۲، ص۴۲۵) و فی البزازیة قالوا اذا زوج السکران بنته و نقص عن مهر المثل لا یصح اجماعاً. (بزازیة علی هامش الهندیة ج۴، ص۱۱۶) و فی الهندیة و الخلاف فیما اذا لم یعرف سوء اختیار الاب مجانة او فسقا اما اذا عرف ذلک منه فالنکاح باطل اجماعاً. (عالمگیریة ج۱، ص۲۹۴) و قال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ تحت (قوله مجانة و فسقا) و فی شرح المجمع حتی لو عرف من الاب سوء الاختیار لسفهه او لطمعه لا یجوز عقده اجماعاً. (رد المحتار ج۲، ص۳۳۰)

ازین عبارات امور ذیل قابل فکر است:

(۱)باطل مطلق است بدون تاویل کسی(۲) (لایصح) و(لایجوز) صریح است درعدم انعقاد

(۳) تشبیه داده شده با ماجن وسکران وتزویج آن بالاتفاق در غیر کفو منعقد نیست.

(٤) در تزویج غیر سیٔ الاختیار بغیرِ الکفو اختلاف بین امام صاحب رحمه الله تعالی وصاحبین را بیان نموده که سیٔ الاختیار را بعد از تزویج (لایجوز اجماعاً) (لایصح اجماعاً) (لایصح اتفاقاً) و(باطل اجماعاً) فرموده نزد صاحبین این نکاح ابتداءً منعقد نشده پس این مسئله اجماعی ومتفق علیه است که عندالامام رحمه الله هم حکم عدم انعقاد است، علاوه ازین روایةً هم عدم انعقاد تعین شده. زیراکه علت عدم انعقاد نکاح غیرالاب با غیر کفو دفع ضرر است وجود این علت اضافه تراز سیٔ الاختیار است لذا اختبار این به طریق اولی غیر منعقد است بر خلاف مسئله نوازل که در آن اب عوض سیٔ الاختیار مغرور است که در آن لفظ (باطل) نیاز به تاویل ندارد زیرا که تعلق (فالنکاح باطل) با (قالت لا ارضی) است پس عبارت چنین شد (ان قالت بعد البلوغ لا ارضی فالنکاح باطل) صحت این عبارت بدون کدام تاویل ظاهر است :

ولذا قال ابن عابدین رحمه الله تعالی فی منحة الخالق (قوله ان النکاح باطل) لا یخفی ان قولهم النکاح باطل انما هو بعد ردّها و ذلك لا یفید بطلانه من اصله (الی قوله) و لم أرأیته کذلك فی الخانیة و الذخیرة و الواجیة و التجنیس و البزازیة فکلهم ذکروا البطلان بعد الرد وهل یتوقف علی القضاء لم اره تأمل. (البحر الرائق ج۳،ص۱۳۵)

ازین جزیه معلوم شد که در جزیه ء نوازل مراد از (باطل) (یبطل) است به (سیبطل) شرح آن نیازی نیست قبل از همه صاحب ذخیره باطل را ای یبطل ترجمه نموده دیگران آنرا نقل نموده اند ودر نقل تسامح نموده اند که عوض یبطل سیبطل نقل نموده اند مانندیکه ابن نجیم می فرماید :

(ولذا قال فی الذخیرة فی قولهم فالنکاح باطل ای یبطل (بحر ج۳،ص۱۳۵)

وشامی به حواله ذخیره میفرماید : (ان النکاح باطل معناه انه سیبطل کما فی الذخیرة) وازمنحة الخالق شامی اخذ نموده شده وبر آن فیصله نموده که در لفظ باطل نیازی به تاویل نیست ودر تائید حواله بر ذخیره داده پس فهمیده شد که در تاویل سیبطل تسامح شده پس دانسته شد که در فسخ بعد البلوغ نیازی نیست به قضاء قاضی که همین متبادر است از جمله (ان قالت بعد البلوغ لا ارضی فالنکاح باطل) وقول شامی در فوق از منحة الخالق نقل شد " وهل یتوقف علی

القضاء لم اره تأمل نیز در این علت ضرربین اینست که ابطال این نکاح موقوف بر قضا نیست.
قال ابن نجیم رحمه الله تعالی تحت (قوله ولهما خیار الفسخ بالبلوغ الخ) وانما شرط فیه القضاء بخلاف خیار العتق لان الفسخ فهنا لدفع ضرر خفی (الی قوله) فیفتقر الی القضاء وخیار العتق لدفع ضرر جلی و هو زیادة الملك علیها ولهذا یختص بالانثی فاعتبر دفعا والدفع لا یفتقر الی القضاء. (بحر ج۳ ص۱۲۰)

واگر پدر غیر سیء الاختیار نکاح دخترش را باغیر کفو نمود دختر هم اظهار نکرد اما در آینده معلوم شد که نکاح با غیر کفو شده آیا دختر اختیار فسخ را دارد یا نه ؟ در این مورد عبارات مختلف بنظر می رسد در حیله ناجزه عدم اختیار را ترجیح داده در اية هم این راجح است زیرا ممکن پدر در غیر کفو مصلحت مفید را مد نظر گرفته باشد که در آن نیازی نیست به وجود کفائت این بحث برای تتمیم فائده در وسط تحریر شد اصل بحث اینست که نکاح پدر سیء الاختیار با غیر کفو درست نیست دلیل واضح بر این درایة وروایة قید قلم شده پس فیصله حیله ناجزه را مطالعه فرمائید در حصه صحت نکاح با غیر کفو ونکاح غبن فاحش دوشرط است.

(۱) اینکه در وقت نکاح هوش وحواس آن شخص سالم باشد اگر در حالت خُمار بودن نکاح نموده باشد هر آننه باطل است .

(۲) اینکه معروف بسوء الاختیار نباشد (الی قوله) اگر آن شخص بنا بر طماعیت یا ناعقبت اندیشی معروف بود در بد تدبیری پس اگر نکاح دختر نابالغ خویش را با غیر کفو کند ویا نکاح او را در غبن فاحش نمود این نکاح کاملاً باطل است (حیله ناجزه مطبوعه قران محل ص۱۳۴) چند سطر پیش در باب خیار کفاء ت می فرماید.

(۳) اینکه علاوه ازواب وجد کدام محرم دیگر نکاح نابالغه را باغیر کفو کرده باشد یا پدر وجد که معروف بسوء الاختیار ویا بالفسق ومتهتک باشند بکند وقدمر تفسیرهما فی خیار البلوغ یا در حالت خُمار بودن نکاح نمود در این صورت هم نکاح باطل است . کما فی خیار البلوغ مفصلاً (حیله ناجزه ص ۱۴۳)

درین هر دو عبارات امور ذیل را متوجه شوید :

(۱) تزویج سکران هر آننه باطل است.

(۲) تزویج سیء الاختیار هر آننه باطل است.

(۳) ولی غیرالاب والجد یا اب وجد چنین که سیء الاختیار باشند یا فاسق، متهتک یا

سکران همه را یک حکم است .

(٤) در صورتهای که خیار بلوغ یا خیار کفاء ت باشد. تفصیل آنرا علحده بیان نموده

امداد الفتاوی :

عبارت امداد الفتاوی که از نوادر نقل شده در آن هم باطل به معنی سیبطل آمده عبارت امداد الفتاوی تقدیم شده تحت تفصیل (نکاح زن سنیه با شیعه) فرموده با مرد غیر کفو تفصیل نکاح چنین است اگر دختر نابالغ باشد ونکاح را علاوه اب وجد کسی دیگر کند نکاح درست نیست واگر اب یا جد نمود اما معلوم شد که به طمع زر نموده مصلحت دختر را مدنظر نگرفته مانند مسئله مذکوره در سوال باز هم نکاح درست نیست واگر منکوحه بالغ باشد وخودش نکاحش را بکند وولی عصبه بر آن راضی نباشد باز هم نکاح درست نیست این چنین اگر ولی چنین کرد ومنکوحه بر آن راضی نبود باز هم نکاح درست نیست این است صورتهای عدم جواز نکاح (امداد الفتاوی ص۲۲۷ ج ۲) .

دراین صورتها یک حکم چهار صورت یکجا بیان شده در سه صورت با الاتفاق نکاح غیر منعقد است حکم چهارم نیزچنین باشد نیزدراینجا عوض لفظ باطل حکم عدم صحت آمده.

پس بعد از تحریر این مسئله حکم پدر سیئ الاختیار در نکاح غیر کفو کاملاً بی غبار است در عدم انعقاد نکاح دخترش.

شرط قضاء : سابقاً گذشته است که نکاح ابتداءً منعقد نشده وکاملاً باطل وکالعدم است واین بحث گذشت که آیا در این فسخ قضاء شرط است یا نه ؟ از مسئله نوازل فهمیده میشود که نکاح درست شده اما دختر اختیار کفاء ت را دارد پس سوال قضای قاضی خلق میشود که تفصیل آن سابقاً گذشت :

قابل توجه : پدر که سیئ الاختیار است نکاح دخترش را در غیر کفو عوض مهر مثل نمود در صورتیکه طمع یا غرض ذاتی پدر ظاهر بود مثلاً در عمر هر دو تفاوت زیاد بود یا شوهر معتوه یا دایم المرض بود آیا این نکاح نافذ است یا نه ؟ چونکه این ظلم عام شده در معاشره بنده بعد از تحقیق وجستجو که در این عصر غلبه فسق است حکم نمود بر عدم صحت آن زیرا که تزویج پدر سیئ الاختیار تزویج بالفاسق آن باطل است احیانا چنین میشود که زوج فاسق نمی باشد تنها بنا بر امور مذکوره حکم چنین نکاح داده شده باشد پس در فقه حنفی حکم صریح آن بنظر نرسید البته در فقه شافعی در کتاب **شرح المهذب للمحمد نجيب المطيعي** چنین عبارت نقل است :

قال الصیمری ولا یزوج ابنه الصغیر بعجوز هرمة ولا بمقطوعة الیدین والرجلین ولا عمیاء ولا زمنة ولا یهودیة ولا نصرانیة ولا یزوج ابنته الصغیرة بشیخ هرم ولا بمقطوع الیدین والرجلین ولا بأعمٰی ولا بزمن ولا بفقیر وهی غنیة فان فعل ذلک فسخ، وعندی انها تحتمل وجهاً آخر انه لا یکون له الفسخ بانه لیس بأعظم ممن زوج ابنته الصغیرة بمجذوم او ابرص. (شرح المهذب ج۱۵، ص۲۵۳)

ازینجا معلوم میشود که نزد شوافع بنا بر امور بالا روایت کفاءت ضروری است نزد احناف هم بنا بر روایت ذیل یک مقدار صراحت بنظر می رسد.

قال ابن عابدین رحمه الله تحت (قوله فاخص من الکل) وقد علمت ان الموجب هو استنقاص اهل العرف فیدور معه الخ. (ردالمحتار ج۲، ص۳۲۹) وقال الرافعی ان المدار علی استنقاص اهل العرف ممن یعتد بهم من اصحاب الرأی السدید الموافق لما جاء به الشرع والا لزم هدم کثیر من مسائل الکفاءة المذکورة فی کتب الفقه ولزم عدم اعتبار الدیانة والنسب بل یلزم ان المعتبر کثرة المال والجاه تأمل. (التحریر المختار ج۲، ص۱۹۰) وفی العلائیة لکن فی النهر عن المرغینانی المجنون لیس بکفء للعاقلة وقال ابن عابدین رحمه الله (قوله ولا بالعقل) قال قاضی خان فی شرح الجامع واما العقل فلا روایة فیه عن اصحاب المتقدمین والمختلف فیه المتأخرون اهـ. (قوله لیس بکفء للعاقلة) قال فی النهر لانه یفوت مقاصد النکاح فکان اشد من الفقر ودناءة الحرفة وینبغی اعتماده لان الناس یعیرون بتزویج المجنون اکثر من ذی الحرفة الدنیئة. (ردالمحتار ج۲، ص۳۵۱)

وقال الرافعی (قوله واما العقل فلا روایة فیه عن اصحابنا الخ) وما فی النهر عن المرغینانی من تخریجات المشائخ فلا ینافی ما هنا من انه لا روایة فیه عن اصحابنا ولا ینافی هذا ما قاله محمد من ان لها الفسخ بالعیوب الثلاثة لان الفسخ فیها لیس باعتبار عدم الکفاءة بل باعتبار ان النکاح یفسخ بهذه العیوب کالمبیع ولذا کان لها لا للولی. (التحریر المختار ج۲، ص۱۹۱)

علاوه ازین روایات شامی ودیگر کتب هم روایات موجود است که از آنجا معلوم میشود که مشائخ کرام کفائت را در امور مرویه عن الائمه منحصر نمی دانند بلکه بنا بر حالات عصروعرف نظر را در آن دخل میدهند بناءً علیه بنده نظر دارد که بنا بر عدم تناسب عمر وغیره امور بر بطلان نکاح فتوی داده نشود زیرا که فیصله وجود وعدم وجود ضرر فیصله شدت وخفت را اهل رای می کنند لذا دختر را خیار بلوغ داده شود که طبق شرایط معهوده در محکمه عارض شود که حاکم نظر اهل نظر رادر این حصه گرفته پس نکاح را فسخ کند.

والله سبحانه وتعالی اعلم . رشید احمد ۸/محرم ۹۷هـ

بابُ الرّضاع

باشیر دادن مادر کلان نواسه را در نکاح والدین فرق نیاید

سوال: در حصه سوال وجواب ذیل شما چه نظر دارید ؟

استفتاء: خانمی در حالت نداستگی نواسه اش را یک ونیم ماه شیر داد از نظر شریعت مطهره نکاح والدین این شیر خور چگونه شد ؟

جواب: چونکه اولاد مرضعه بر پدر مادر شیر خوار حرام می گردد لذا این نکاح هم باطل شد آیا این جواب درست است یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: در این صورت نکاح باطل نمی شود . لما فی العلائیه:

یفارق النسب الارضاع فی صور کأمّ نافلة اوجدّة الولد

وأُم اخت واخت ابن وأمّ اخ وأم خال وعمّة ابن اعتمد

وفی الشامیة: (قوله واخت ابن) ای کل منهما رضاعی او الاول رضاعی والثانی نسبی او العکس بخلاف ما اذا کان کل منهما نسبیاً فلا تحل اخت الابن لانها اما بنتك او ربیبتك ومن هنا یعلم ما اذا رضع ولدك من ام امه فان امه لا تحرم علیك لکونها اخت ابنك رضاعاً افادہ الرملی ط واخت الهلت کاخت الابن الخ وایضاً فی العلائیة وقس علیه اخت ابنه وبنته وفی الشامیة بان تقول انما حرمت علیه اخت ابنه وبنته نسباً لکونها بنته او بنت امرأته وهذا المعنی مفقود فی الرضاع. (رد المحتار ج۲ باب الرضاع) فقط والله تعالی اعلم . ۲۹/صفر ۷۲ھ

تنها با قول مرضعه رضاع تثبیت نمیشود

سوال: آیا تنها باگفته مرضعه رضاع تثبیت میشود ؟ ودر این صورت حکم چنین خانم وشوهر چیست ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: در ثبوت نکاح شهادت دو مرد یا یک مرد ودوزن اگر که یکی آنها شخصا مرضعه هم باشد شرط است تنها با قول مرضعه رضاع تثبیت نمیشود البته اگر مرضعه از صمیم قلب شاهدی بگوید باید احتراز کرده شود اما باز هم امکان بقای نکاح موجود است.

قال فی شرح التنویر و حجته حجة المال وهی شهادة عدلین او عدل و عدلتین وفی الشامیة ولو احداهما المرضعة الخ. (ردالمحتار ج،ص ۲۲۸) فقط والله تعالی اعلم ۱۵/جمادی الاولی ۷۲ھ

سوال مثل بالا

سوال : قبل العقد حرمت رضاع باقول شخص واحد (مرضعه یا غیر مرضعه) تثبیت شود یا تثبیت نمیشود در فتاوی دیوبند آمده که قول واحد را اعتبار داده نمی شود. مفتی محمد شفیع رحمه الله تعالی از کراچی اینچنین تحریر نموده اما در اینجا یک عالم خلاف فتوی دیوبندی ها فتوی داده اصل فتوی را با تردید ارسال خدمت شما نمودم بعجلت ممکن بافیصله واضح ممنون سازید واجرکم عندالله الکریم.

الجواب ومنه الصدق والصواب : قبل العقد هم در رضاع قول واحد را اعتبار نیست:

قال فی الهندیة ولا یقبل فی الرضاع الا شهادة رجلین اورجل وامرأتین کذا فی المحیط (الی ان قال) و ان کان المخبر واحدا ووقع فی قلبه انه صادق فالاولی ان یتنزه ویأخذ بالثقة وجد الاخبار قبل العقد او بعده ولا یجب علیه ذلک کذا فی المحیط. (عالمگیریة ج۲)

مستدل فتوی دارالعلوم دیوبند جزیه شامیه است :

(لکن قال فی البحر بعد ذلک ان ظاهر المتون انه لا یعمل به (ای بخبر الواحد) مطلقاً فلیکن هو المعتمد فی المذهب قلت وهو ایضاً ظاهر کلام کافی الحاکم الذی جمع کتب ظاهر الروایة وفرق بینه وبین قول خبر الواحد بنجاسة الماء او اللحم فراجعه من کتاب الاستحسان) للرضاع الطاری وغیرالطاری هست نه که شمول للاخبار قبل العقد ، در اینجا اعتراض مولوی صاحب تنها با شهادت بعد العقد متعلق است ومراد از مطلقا شمول للرضاع الطاری وغیرالطاری است نه شمول للاخبار قبل العقد را در ابطال این اعتراض اصل عبارت بحر کافی است.

ونصه والحاصل ان الروایة قد اختلفت فی اخبار الواحد قبل النکاح وظاهر المتون انه لا یعمل به و کذا الاخبار برضاع طار فلیکن هو المعتمد فی المذهب. (بحر ج۳،ص ۲۵۰) فقط والله تعالی اعلم.

۵/محرم ۷۸ھ

با انداختن شیر که در حلق رسیدن آن یقینی نباشد رضاع ثابت نمی شود

سوال : یک خانم در دهن طفل در حالیکه بی هوش بود پستان خویش را درون کرد که

طفل نه چوشید خانم پستانش را پس کشید که طفل همانطور بی هوش بود وگمان غالب می رسید که شیر به حلق طفل نرسیده آیا در این صورت حرمت رضاع تثبیت میشود یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: تا زمانیکه رسیدن شیر به حلق تثبیت نشود حرمت رضاع ثابت نمی شود.

قال فی شرح التنویر فلو التقم الحلمة ولم یدر ادخل اللبن فی حلقه ام لا لم یحرم لان فی المانع شکاً. وفی الشامیة معزیاً الی الفتح لو ادخلت الحلمة فی فم الصبی وشکت فی الارتضاع لا تثبت الحرمة بالشک (رد المحتار ج۲) فقط والله تعالی اعلم ۱۴/ ربیع الاول سنہ۷۴ھ

خانم بعد از شیر دادن گفت که در پستان من شیر نبود

سوال: یک خانمی که از مدت دوازده سال اولاد نیاورده یک طفل را شیر داد پس گفت که در پستان من شیر نبود مردم هم اختلاف دارند که آیا در طول این مدت شیر در پستان می ماند ویا خشک شود؟ آیا در این صورت حرمت مصاهرت تثبیت میشود یا نه؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: وقتیکه بر وجود شیر دلیلی نیست خانم هم میگوید که در پستان من شیر نبود قول آن خانم قبول شود پس در این صورت حرمت ثابت نمیشود.

قال فی شرح التنویر فلو التقم الحلمة ولم یدر ادخل اللبن فی حلقه ام لا لا یحرم، وفی الشامیة عن القنیة امرأة کانت تعطی ثدیها صبیة واشتهر ذلک بینهم ثم تقول لم یکن فی ثدیی لبن حین القمتها ثدیی ولم یعلم ذلک الا من جهتها جاز لابنها ان یتزوج بهذه الصبیة اھ (رد المحتار ج۲، ص۵۵۶) فقط والله تعالی اعلم. ۲۸/ جمادی الآخرہ ۷۵ھ

در شیر نوشیدن بعد از دوسال رضاع تثبیت نمیشود

سوال: طفل سه ساله شیر زن کاکایش را نوشید آیا دختر کاکا برایش حلال میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: بله! حلال است زیرا که مدت رضاع دوسال است بعد از آن نوشیدن شیر حرمت را به میان نمی آرد پس حرمت رضاع تثبیت نمیشود.

قال فی التنویر هو حولان ونصف عندہ وحولان عندهما وهو الاصح. وفی العلائیة وبه یفتی کما فی تصحیح القدوری عن العون لکن فی الجوهرة انه فی الحولین ونصف ولو بعد الفطام محرم وعلیه الفتوی واستدل لهما فی البحر بحدیث الصحیحین فانما الرضاعة من المجاعة وقال فی الشامیة وبه یفتی کما فی الصحیح ابن تنوی وبه صرح فی المدالفظ (رد المحتار ص ۴۳۸ ج ۲). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم ۱۵ / ربیع الاول سنہ ۸۳ھ

آب سفید در پستان هاي آنسه موجب حرمت نمی گردد

سوال: آیا با رطوبت سفید پستان خانم آنسه " نا امید " حرمت رضاع تثبیت میشود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: اگر شکل آن عوض شیر مانند آب سفید باشد حرمت را به میان نمی آرد .

قال فی شرح التنوی ولبن بکر بنت تسع سنین فاکثر محرم والا لا، جوهرة وفی الشامیة ای وان لم تبلغ تسع سنین فلا ن لبنها لا یحرم جوهرة لانهم نصوا علی ان اللبن لا یتصور الا ممن تتصور منه الولادة فیحکم بانه لیس لمنا کما لو نزل للبکر ماء اصفر لا یثبت من ارضاعه تحریم کما فی شرح الوهبانیة. (رد المحتار ج ۲، ص ۴۴۳) فقط والله تعالی اعلم ۷ / صفر سنہ ۹۳ھ.

کتابُ الطّلاق

دفعتا واحدة با سه طلاق دادن خانم مغلظ می گردد

سوال : کسی خانم خویش را تحریر شده سه طلاق داد آیا در این صورت سه طلاق واقع میشود یا یک طلاق ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت سه طلاق واقع میشود :

قال فی التنویر قال لموطوءته وهی ممن تحیض انت طالق ثلاثا للسنة وقع عند کل طهر طلقة وان نوی ان تقع الثلاث الساعة او کل شهر واحدة صحت نیته و فی الشامیة (قوله ثلاث متفرقة) و کذا بکلمة واحدة اولی (الی ان قال) و ذهب جمهور الصحابة و التابعین و من بعدهم من ائمة المسلمین الی انه یقع ثلاث الخ. (ردالمحتار ج۲،ص۵۰۹) فقط والله تعالی اعلم. ۷/صفر ۷۲هـ.

حکم سه طلاق در حصه غیر مدخول بها

سوال : آیا با دادن سه طلاق غیر مدخول بها مغلظ می گردد یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر غیر مدخول بها را سه طلاق به سه لفظ بدهد مغلظ نمی گردد فقط یک طلاق واقع میشود اما اگر به یک لفظ سه طلاق بدهد مثلاً بگوید ترا سه طلاق دادم. پس در این صورت مغلظ می گردد.

قال فی التنویر قال لزوجته غیر المدخول بها انت طالق ثلاثا وقعن وان فرق بانت بالاولی ولم تقع الثانیة وفی الشرح (بانت بالاولی) لاالی عدة فلذا (لم تقع الثانیة) بخلاف الموطوءة حیث یقع الکل. (رد المحتار ج۲). فقط والله تعالی اعلم. ۲۳/ذیقعده ۷۲هـ.

حکم طلاق اخرس «گونگ»

سوال : اخرس در محضر عام خانم خویش را با اشارات طلاق داد که مردم از آن طلاق را فهم نمودند اما سپس او گفت قصدم تعداد سارقان را اشاره نمودن بود نه طلاق پس آیا در این صورت طلاق واقع می شود یا نه اگر فرضاً طلاق واقع شده است، آیا این انکار اخرس (بی زبان) رجوع است یا خیر؟بینواتوجروا

علاوه از طلاق احتمال دیگری را نداشته باشد لذا در صورت مسؤله طلاق واقع نشدم است.

قال فی العلائیة و یقع طلاق کل زوج (الی قوله) او اخرس باشارته المعهودة فانها تکون کعبارة الناطق استحساناً و فی الشامیة (المعهودة) ای المقرونة بتصویت منه لان العادة منه ذلك فكانت الاشارة بیاناً لما اجمل الاخرس. (رد المحتار ج۲) وفی الهندیة وان لم یکن له اشارة معروفة یعرف ذلك منه او یشك فیه فهو باطل کذا فی المبسوط. (عالمگیریة ج۲). فقط والله تعالی اعلم.

۲۱/ربیع الاول ۷۲ھ

طلاق مجنون واقع نمیشود

سوال: آیا طلاق مجنون واقع میشود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: طلاق مجنون واقع نمیشود:

قال فی العلائیة واهله زوج عاقل بالغ مستیقظ. وفی الشامیة (قوله واهله زوج عاقل الخ) احترز بالزوج عن سید العبد و والد الصغیر وبالعاقل ولو حکمًا عن المجنون والمعتوه الخ (رد المحتار ج۲). فقط والله تعالی اعلم.

۱۶/ربیع الآخر ۷۳ھ

در دیار سنده کلمه (پتی کیم) طلاق بائن صریح است

سوال: کسی در محضر مردم سه مرتبه خانم خویش را گفت (پتی کیم) آیا طلاق واقع میشود یا نه؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: در اصطلاح سندی ها (پتی کیم) گذاشتم، بلکه باذلت گذاشتم ورها نمودم یا با تحقیر رها نمودم است که این صریح است در طلاق ودر طلاق صریح نیت را نیازمندی نمی باشد پس سه طلاق، طلاق مغلظ واقع شد زیرا این طلاق بائن صریح است وباسه لفظ مغلظ می گردد.

قال فی الشامیة تحت (قوله حرام) وسیأتی وقوع البائن به بلا نیة فی زماننا للتعارف فان سرحتك کنایة لکنه فی عرف الفرس غلب استعماله فی الصریح فاذا قال «رها کردم» ای سرحتك یقع به الرجعی مع ان اصله کنایة ایضاً وما ذلك الا لانه غلب فی عرف الفرس استعماله فی الطلاق وقد مر ان الصریح ما لم یستعمل الا فی الطلاق من ای لغة کانت الخ. (رد المحتار ج۲، ص۴۰۵ باب الکنایات) فقط والله تعالی اعلم

حکم طلاق بدون فهم معنی

سوال : یک مولوی بر یک جاهل که از معنی عربی بی خبر بود خانم او را سه طلاق داد که آن شخص کاملاً از مفهوم این الفاظ بی خبر بود آیا این خانم بر او طلاق میشود یا نه واین مولوی را چه حکم است در شریعت آیا مجرم است یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : قضاءً سه طلاق واقع شد اما دیانة طلاق واقع نشده ومولوی در این کارش خطا کار است .

قال فی العلائیة او مخطأ بان اراد التکلم بغیر الطلاق فجری علی لسانه الطلاق او تلفظ به غیر عالم بمعناه وفی الشامیة (قوله غیر عالم بمعناه) کما لو قالت لزوجها اقرء علی اعتدی انت طالق ثلاثا ففعل طلقت ثلاثا فی القضاء لا فیما بینه وبین الله تعالی اذا لم یعلم الزوج ولم ینو بحر عن الخلاصة . وایضاً فیها تحت (قوله ولم ینو شیئا) لو لقنته الطلاق فتلفظ به غیر عالم بمعناه فلا یقع اصلا علی ما افتی به مشائخ اوزجند صیانة عن التلبیس وغیرهم علی الوقوع قضاء فقط .(ردالمحتار ج ۲)

خلاصه اینکه اگر نزد حاکم بروند خانم بر او طلاق می شود اما اگر نزد حاکم نروند خانم را نزد خود بدارد اما بشرطیکه خانم ازین ماجرا اطلاع داشته نباشد واگر اطلاع داشت سکونت برایش با این شوهر جواز ندارد . کما فی تنقیح الحامدیة المرأة کالقاضی ومثله فی البحر وردالمحتار .

باز هم در حصه وقوع طلاق قضاء مطمئن نیستیم لعل الله یحدث بعد ذالك امرا بسوی دیگر مفتی های شریعت رجوع کنید. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۸/ جمادی الاولی ۲ ۷ھ

سوال مثل بالا

سوال : یک مولوی صاحب شخصی را تلقین نمود که بگو (طلقت امرأتی ثلاثا) آن شخص در صورتیکه کاملاً از مفهوم ومعنای این الفاظ ناواقف است چنین گفت آیا با این جمله خانم بر او طلاق می شود یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال فی الهندیة واذا قال الرجل لامرأته انت طالق ولا یعلم معنی قوله انت طالق فانه یقع الطلاق واذا قال لامرأته انت طالق ولا یعلم ان هذا القول طلاق طلقت فی القضاء ولا تطلق فیما بینه وبین الله تعالی هکذا فی الذخیرة .(عالمگیریة ج ۲ ، ص ۳۸)

و قال فی شرح التنویر او مخطئا بان اراد التکلم بغیر الطلاق فجری علی لسانه الطلاق او تلفظ به غیر عالم بمعناه و فی الشامیة (قوله غیر عالم بمعناه) کما لو لقنها لفظ الطلاق فتلفظ بها لا تعرف معناه وقع علیها طلاق ولا تعرف ولو لقن بالعربی ولم یعرف معناه لم یقع فی العربیة وهی ظاهر الروایة ولکن المختار ... لا یقع اصلا علی ما افتی به مشائخ اوزجند صیانة عن التلبیس و غیرهم علی الوقوع قضاء فقط.

(رد المحتار ج۲، ص۵۹۳)

از عبارات فوق معلوم میشود که نزد اکثر مشایخ طلاق نه دیانة واقع میشود ونه قضاء البته نزد بعض فقها قضاء طلاق واقع میشود مسلک فقهاء گروه اول بنا بر دلائل ذیل راجح است یعنی قضاءً هم در این صورت طلاق واقع نشود.

۱ - قال فی شرح التنویر ولا یشترط العلم بمعنی الایجاب و القبول فیما یستوی فیه الجد والهزل و فی الشامیة لکن قید فی الدرر عدم الاشتراط بما اذا علما ان هذا اللفظ ینعقد به النکاح ای و ان لم یعلما حقیقة معناه الخ. (رد المحتار ج۲، ص۳۶۷)

وایضاً فی الشرح فاهمین انه نکاح علی المذهب وفی الحاشیة قال فی البحر جزم فی التبیین بانه لو عقدا بحضرة هندیین لم یفهما کلامهما لم یجز و صححه فی الجوهرة و قال فی الظهیریة و الظاهر انه یشترط فهم انه نکاح و اختاره فی الخانیة فکان هو المذهب (الی قوله) و وفق الرحمتی بحمل القول بالاشتراط علی اشتراط فهم انه عقد نکاح و القول بعدمه علی عدم اشتراط فهم معانی الالفاظ بعد فهم ان المراد عقد النکاح.

(رد المحتار ج۲، ص۳۶۸) و ایضاً فیها (فی بیان انعقاد النکاح بالالفاظ المصحفة) بل قصد حل الاستمتاع بها للفظ الوارد شرعاً.

وایضاً فیها قال العامی جوزت بتقدیم الجیم او زوزت بالزاء بدل الجیم قاصداً به معنی النکاح یصح (الی قوله) ولا شک ان لفظ جوزت او زوزت لا یفهم منه العاقدان و الشهود الا انه عبارة عن التزویج ولا یقصد منه الا ذلک المعنی بحسب العرف. (رد المحتار ج۲، ص۳۶۲)

ازین تمام جزیات معلوم میشود که قضاءً در انعقاد نکاح اگر که فهم معنی شرط نیست اما در فهم مقصد جزوی اختلاف است که نزد شامی رحمه الله تعالی فهم مقصد را ترجیح داده شده است پس اگر دانسته نشود که این الفاظ نکاح است پس نکاح هم قضاءً منعقد نمی شود و در این احکام نکاح وطلاق مساوی است .

قال فی الشامیة فیاوقعوا الطلاق بالالفاظ المصحفة مع اشتراك الطلاق و النكاح فی ان جدهما جدو هزلهما جدو خطر الفروج و ایضاً فیهما لا فرق یظهر بین النكاح و الطلاق و قد استدل الخیر الرملی علی ذلك بما قدمناه من قول قاضی خان انه ینبغی ان تكون النكاح كالطلاق الخ. (ردالمحتار ج۲،ص۴۶۲)

یعنی در صورت ندانستن که این الفاظ وضع شده برای نکاح است نکاح درست نشود پس این چنین در صورت ندانستن وضع الفاظ به طلاق طلاق هم واقع نمیشود مقائسة علی النکاح طلاق هم قضاءً واقع نمیشود پس هر دو جزیه شامیه را در کتاب الطلاق بر همین دوحمل کنند که شوهر بداند که موجب این الفاظ طلاق است اما این حمل بعید است نیز جزیه عالمگیری هم این تاویل رانمی پذیرد لذا محمول نمودن هر سه جزیه بر قول مرجوح اقرب است باید از (هَزْلُهاجِدٌّ) اشتباه نموده نشود زیرا مفهوم هزل اینست که علم معنی وقصد تکلم هر دو موجود باشند اما قصد ترتیب حکم نباشد.

(۲) فرق بین دیانت وقضاء در آن مقامات میشود که در آنجا اشتباه تلبیس وشبه باشد پس اگر دانسته شود که زوج قطعا علم نداشت که با این الفاظ طلاق واقع میشود پس قضاء هم طلاق واقع نمیشود.

(۳) در این عصر این فتنه آنقدر در جوش وخروش آمده که باید بر مذهب علماء معروف اوزجند بر عدم طلاق فتوی دهد سداً للذرائع وصیانة عن التلبیس چراکه ان الاحكام تتغیر بتغیر الزمان.

(٤) زوج مذکور الفاظ مذکور را به شکل نقل وحکایت گفته نه به بشکل انشاء. وطلاق از باب انشاء است لذا اگر از مفهوم الفاظ واقف بود باز هم به شکل نقل نمودن طلاق واقع نمیشود.

قال فی الهندیة حكی یمین رجل فلما بلغ الی ذكر الطلاق خطر بباله امرأته ان نوی عند ذكر الطلاق عدم حكایته و استیناف الطلاق و كان موصولا بحیث یصلح للایقاع علی امرأته یقع لانه اوقع وان لم ینو شیئًا لا یقع لانه محمول علی الحكایة كذا فی الفتاوی الكبری. (عالمگیریة ج۲،ص۳۸) وفی الشامیة لو كرر مسائل الطلاق بحضرتها او كتب ناقلاً من كتاب امرأتی طالق مع التلفظ او حكی یمین غیره فانه لا یقع اصلا مالم یقصد زوجته. (ردالمحتار ج۲،ص۵۹۳)

واگر بلا قصد انشاء فقط بر نقل حکم شود بر وقوع طلاق پس قبل از همه بر مولوی صاحب خانمش طلاق شده زیرا ابتداءً او الفاظ طلاق را قرائت نموده در حالیکه مولوی عالم

تلبیس وظیفه ابلیس را انجام داد لائق تعزیر است. باید عوام کاملاً از او اجتناب ورزند. فقط و الله تعالی اعلم. ۲۸/رجب ۷۵ھ

تحقیق صور لحاق وعدم لحاق طلاق

سوال: ما قولکم رحمکم الله فی لحاق البائن بالبائن ابینوا بیاناً واضحاً توجروا اجراً وافیاً.

الجواب ومنه الصدق والصواب: اقول و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق ان محصول المبسوط فی الشامیة و غیرها من الکتب المعتبرة ان الطلاق اما صریح او بالکنایة و کل منهما اما رجعی او بائن فالطلاق السابق و اللاحق کل منهما علی اربعة اقسام و جمیع الصور الممکنة فی اللحاق ست عشرة حصلت من ضرب الاربعة فی الاربعة فلا لحاق فی صورتین ای ان کان الطلاق السابق بائناً صریحا کان او بالکنایة فلا یلحقه البائن بالکنایة فقط الا ان ینوی الانشاء اولم یمکن الحمل علی الاخبار مثل قوله ابنتک اخری وتلحق البقیة البقیة فی اربع عشرة صورة بشرط بقاء العدة و هذا ملخص ما هو مسطور فی الکتب المشهورة بالبسط والتفصیل فاغتنمه و تشکر، فقط و هذا ما جاء فی فهم هذا الفقیر والعلم عند الله اللطیف الخبیر. ۲۹/جمادی الاولی ۷۳ھ

اختلاف شواهد در تعلیق طلاق ووجود شرط

سوال: شخصی بنام پیر بخش خانم خویش را طلاق معلق بالشرط داده اما در تعلیق شرط ووجود شرط بین شواهد اختلاف است که تفصیل آن قرار ذیل است.

بیانات متعلق تعلیق طلاق

بیان مولوي اسدالله صاحب: من شاهدی میگویم بر گفت پیر بخش شوهر فلانه که گفت اگر کسی که باخانم من متهم بر زناست یعنی محمد ولد شهداد اگر از آتش نه گذشت خانم بر من سه طلاق باشد این لفظ را سه مرتبه تکرار نمود.

بیان علي شیر: شاهدی میدهم که مولوی اسد الله گفت آتش می آفروزم اگر محمد از گذر کردن از آن اباء ورزید پس خانم بر من به سه سنگ طلاق باشد این الفاظ راسه مرتبه تکرار کرد.

بیان خمیسه: پیربخش گفت وقتیکه مولوی اسد الله فیصله من را کرد ومحمد از آتش گذر نکرد پس خانم خویش را سه طلاق میدهم.

بیانات متعلق وجود شرط

بیان مولوی اسدالله : شاهدی میدهم که بر مطالبه پیر بخش محمد ولد شهزاد را خواستم واو از آن مطالبه کرد تا قران را بدست گرفته از آتش گذر کند اما او اباء ورزید.

بیان علی شیر : شاهدی میدهم که محمد را مولوی اسد الله گفت مایان آتش می افروزیم از آن گذر کن محمد گفت ولی یا پسر ولی نیستم تا از آتش گذر کنم پس انکار کرد چنین دوشهادت دیگری نیز موجود است.

بیان خمیسه : شاهدی میگویم که محمد متهم را خواستند و او را سوگند می دادند اما در آن ذکر گذر از آتش نبود محمد از سوگند بر داشتن انکار کرد بیان ساوان.

شاهدی میگویم که محمد متهم را مولوی صاحب جهت سوگند گفت که در آن ذکر آتش نبود محمد از برداشتن سوگند انکار ورزید بر طریق مذکوره یک شهادت دیگر هم موجود است بیانات شاهدان به خاتمه رسید پس حکم شرعی در این حصه چیست ؟ **بینوا بالبرهان آجرکم الرحمٰن**

الجواب ومنه الصدق والصواب : بیان خمیسه مثبت تعلیق بالشرط نیست در آن تنها وعده طلاق آمده وبیان مولوی اسد الله وشیر علی بر تعلیق متفق اند اما در شرط اختلاف دارند بیان مولوی اسد الله در حصه تعلیق الطلاق بترک دخول فی النار است وبیان علی شیر تعلیق الطلاق بانکار الدخول است بین ترک الفعل وانکار قول فرق ظاهر است پس در هر دو نصاب یکی هم کامل نشد وقتیکه تعلیق بالشرط ثابت نشد پس اختلاف در نفس شرط عبث است. البته اگر با کدام شرط معین تعلیق نصاب تکمیل شود یا شوهر اقرار نمود پس تفصیل قرار ذیل است که :

اگر تعلیق بترک الفعل باشد پس اگر محمد ولد شهداد قبل از وفات خویش دخول نار نکرد در وقت موت او خانم پیربخش با طلاق مغلظ طلاق می شود البته اگر با قرائن معلوم شد که پیربخش دخول نار را معلق ساخته بود تا مدتی کما هوالمتبادر پس تا گذشت این مدت با عدم دخول محمد طلاق واقع میشود در این صورت انکار دخول را اعتبار نیست.

واگر تعلیق بالانکار القولی تثبیت شود و وجود این شرط با شهادت مولوی اسد الله صاحب وشیر علی قبول می شود لذا طلاق واقع می شود اگر که شهادت خمیسه وساون

مطابق شرط نیست یعنی از طرف محمد انکار دخول نار موجود نشده است اما این بیان ساون درمقابل شهادت مولوی اسد الله وعلی شیر بی اعتبار است : **(لان المهنة للاثبات للنفی)** **فقط والله تعالیٰ اعلم.** ۲۳/رمضان ۷۲ھ

در نکاح فاسد باسه طلاق مغلظ نگردد

سوال : کسی خانم مطلقه یک شخص را در عدتش به نکاح گرفت وپس او را سه طلاق داد آیا این خانم را بار دیگر به نکاح گرفته می تواند یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : نکاح اول فاسد بود ودر نکاح فاسد حکم متارکت است طلاق واقع نمیشود لذا با این خانم بار دوم نکاح جواز دارد : **قال فی الشامیة طلق المنکوحة فاسدا ثلاثاً له تزوجها بلا محلل الخ (ردالمحتار ج۲ ص۴۸) فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم**

۲۹/صفر ۷۵ھ

طلاق نابالغ درست نیست

سوال : آیا طلاق نابالغ واقع می شود یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : طلاق نابالغ واقع نمیشود :

کما فی شرح التنویر واهله زوج عاقل بالغ مستیقظ وفی الشامیة (قوله واهله زوج عاقل الخ) احترز بالزوج عن سید العبد وولد الصغیر وبالعاقل ولو حکماً عن المجنون والمعتوه والمدهوش والمبرسم والمغمی علیه بخلاف السکران مضطرا او مکرهاً وبالبالغ عن الصبی ولو مراهقا وبالمستیقظ عن النائم الخ (ردالمحتار ج۲ ص) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۲۳/ذیقعده ۷۲ھ

سوال مثل بالا

سوال : خانم شخص صغیر بالغ شده است که مبتلا به زناست بنا بر این ضرورت آیا طلاق صغیر گنجانش دارد یا نه ؟ عندالحاجة جواز طلاق صغیر در شامی منقول است :

اذا تحققت الحاجة الی صحة ایقاع الطلاق من جهته لدفع الضرر کان صحیحاً فانا اسلمت و ابی فرق بینهما وکان طلاقا عند ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله تعالیٰ واذا ارتدو العیاذ بالله تعالیٰ وقعت البینونة و کان طلاقا فی قول محمد رحمه الله و اذا وجدته مجبوبا لخاصمته فرق بینهما و یکون طلاقاً عند بعض المشائخ. (ردالمحتار ج۲ ص۵۳۶ باب نکاح الکافر)

از علامه شمس الائمه سرخسی چنین روایت منقول شده است پس شمایان با تحقیق انیق مایانرا ممنون فرمائید . بینواتوجروا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : درو قت ضرورت جهت عدم تادیهٔ نفقه از طرف حاکم حکم نموده میشود بر فسخ نکاح طلاق صبی درست نیست روایت شامی که آنرا شمس الائمه در نور الانوار نقل نموده آن حکم در باب نکاح الکافر آمده که بظاهر مجوز طلاق معلوم میشود بنا بر این نظر بر امور ذیل معلوم میشود که در این صورت طلاق صبی درست نیست .

۱ قال فی شرح التنویر الطلاق من القاضی وهو علیهما الا منهما فلیسا باهل للایقاع بل للوقوع کما ورث قریبه . وفی الشامیة (قوله فلیسا باهل للایقاع) ای ایقاع منهما بل هما اهل للوقوع ای حکم الشرع بوقوعه علیهما عند وجود موجبه . (ردالمحتار ج۲، ص۵۳۶)

در آخر این مبحث شمس الائمه وصاحب کشف در عبارات رجوع ابن عابدین راکه بر جواز ایقاع استدلال شده است محل نظر است :

قال الرافعی قد یقال عبارته ای صاحب الکشف لا تفید ان الوقوع منهما بل مشروعیة الطلاق فی حقهما عند الحاجة وهذا امر لانزاع فیه وعبارة السرخسی انما افادت ملک الطلاق بملک النکاح وانه اذا تحققت الحاجة ولیس فیها ان الایقاع یکون منه او من القاضی بل غایة ما تفیده وجود الحاجة للایقاع من جهته و کون الایقاع الذی یحصل بعد الحاجة منه او من غیره امر آخر لا دلالة فی الکلا علیه تأمل . (التحریر المختار ج۲، ص۲۰۷)

خلاصه اینکه از صاحب الکشف وشمس الائمه جواز ایقاع تثبیت طلاق من الصبی نقل نشده است .

(۲) آن مواضع وقوع طلاق عندالحاجة راکه فقهاء متذکر شده اند حکم بر همان مواضع محصور است زیرا که مفهوم مخالف درتصانیف فقهاء بالاتفاق حجت نیست .

کما فی وقف الشامیة و نصها نعم المفهوم معتبر عندنا فی الروایات فی الکتب و منه قوله فی النفع الوسائل مفهوم التصنیف حجة اه . ای لان الفقهاء یقصدون بذکر الحکم فی المنطوق نفیه عن المفهوم غالباً کقولهم تجب الجمعة علی کل حر ذکر عاقل مقیم فانهم یریدون بجملة الصفات نفی الوجوب عن مخالفها ویستدل به الفقیه علی نفی الوجوب علی المرأة والعبد والصبی الخ . (ردالمحتار ج۳، ص۵۰۹)

(۳) مبتلا بودن خانم بر زنا حاجت مجوزه ایقاع طلاق نمی باشد یعنی این شرعاً حاجت

شمرده نمیشود چراکه قضاء درطول عمر یک مرتبه جماع واجب است اگر که دیانة بعد از هر چهار ماه یک مرتبه جماع لازم است ازهمین علت زوجه عنین بعد از یک مرتبه جماع شوهرش حق فسخ نکاح راندارد در حالیکه بین صبی وعنین بنا بر امور ذیلاً تفاوت موجود است .

(۱) در حصه عنین تامدت عمر مایوسی از جماع می باشد ودر حصه صبی بعد از مدت قلیل قدرت جماع حاصل میشود بر ظن غالب. (۲) عنانت ابتلاء اسمانی است که انسان در آن مجبور محض باشد ومصیبت نکاح بالصبی عمداً اختیار نموده شده. (۳) قبل از نکاح خانم علم نداشت بر عنانت اگر قبل از آن علم داشته می بود بر آن پس حق فسخ نکاح را داشته نمی بود اگر که یک مرتبه هم با او جماع کرده صورت نگرفته باشد وبه صبی بودن شوهر خانم و اولیاء.او از سابق علم داشتند.خلاصه اینکه بعد از قدرت یک مرتبه جماع هم خانم حق فسخ را داشته نباشد در صورت عنین بودن شوهر ودر حق صبی این حالت بطریق اولی مجاز ایقاع طلاق است .

(٤) در علاقه سندهـ ترویج ظالمانه عام است ودر نظر نگرفتن عمر زوجین عام است بناءً قلم را برداشته که دفتر بزرگی را در کار دارد لذا جواز طلاق صبی را فتوی دادن از اعانت علی الظلم وترویج رسم قبیح است خداوند تعالی میفرماید (وقال الله تعالیٰ ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان) عوام این مسئله را پیچیده فکر نکند بلکه حل آسان آن چنین است : چنین نکاح به کثرت صورت می گیرد در یک صورت جزئی طریقه نجات یک خانم از زنا اینچنین باشد که به صدها هزار تن خانم ها مبتلای زنا شوند اگر یک نابالغ بر طلاق راضی هم باشد پس هر نابالغ راضی نمی باشد بر طلاق یا اقلا بعد از صدور زنا راضی می شود لذا باید مسلمانان را علماء دین ازین عمل منحوس نجات دهند واین رسم ظالمانه را خاتمه دهند وازین واقعه عبرت گیرند عوض کوشش فضول جواز طلاق نابالغ باید خلاف عدم تناسب سن زوجین جدوجهد کنند باید جهت خاتمه این رسم قدم مثبت بردارند. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۸/ذي الحجه ۷۵هـ

در باره‌ء طلاق نابالغ بر مذهب امام احمد عمل نمودن

سوال : در ولایت سندهـ عموماً عدم تناسب سن زوجین مشاهده میشود که خانم بالغ وشوهر نابالغ می باشد آیا اگر در حصه طلاق زوج از مذهب امام احمد رحمه الله تعالی کار

گرفته شود جواز دارد یا نه؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت بر مذهب امام احمد رحمه الله تعالی بنا بر صور ذیل عمل نمودن درست نیست .

(۱) نزد امام احمد رحمه الله تعالی در وقوع طلاق مراهق بودن ولد ضروری است کما فی بدایة المجتهد اگر ولد مراهق باشد تفریق را کدام ضرورت اشد نیست.

(۲) بنا بر فتوی بر مذهب دوم در جواز شرایط شدید ضروری است، باید نهایت محتاط باشند (والتفصیل فی الحلیة العاجزة).

(۳) در صورت فتوی بر مذهب امام احمد دروازه فتنه باز شود و واردات طلاق عمومیت می یابد ورواج عدم تناسب ظالمانه سن روش می یابد که اعانت علی الاثم ومعصیت می باشد. (وقال الله تعالی: وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ) لذا عوض کوشش ناجائز نمودن طلاق نابالغ باید خلاف عدم تناسب سن زوجین جدوجهد نموده شود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۵/رجب ۷۳هـ

تو طلاق باشي آئنده بر توحق داشته نباشم

سوال : کسی خانم خویش را یک طلاق داد وگفت آئنده با تو کاری ندارم آیا با این طلاق بائن واقع می شود یا طلاق رجعی ؟ یک طلاق واقع میشود و یا دوطلاق ؟ با جواب مفصل ومدلل نوازش فرمائید جزاکم الله تعالی احسن الجزاء .

الجواب ومنه الصدق والصواب : قال فی الشامیة قبل باب طلاق غیر المدخول بها نحو وریقتین تحت عنوان (تتمة) و کذلك افتی (فی الخیریة) بالرجعی فی قولهم انت طالق لا یردك قاض ولا عالم لانه لا یملك اخراجه عن موضوعه الشرعی وایدهٔ فی حواشیه علی المنح بما فی الصیرفیة لو قال انت طالق ولا رجعة لی علیك فرجعیة ولو قال علی ان لا رجعة لی علیك فبائن اه. وقال ان قولهم لا یردك قاض الخ مثل قوله ولا رجعة لی علیك لان حذف الواو کاثباتها کما هو ظاهر لا مثل علی ان لا رجعة اه. قلت و الفرق ان علی ان لا رجعة قید للطلاق لانه شرط فیه فهو فی معنی انت طالق طلاقاً مشروطاً فیه عدم الرجعة ای طلاقاً بائناً فهو داخل تحت القاعدة من انه اذا وصف الطلاق بضرب من الشدة و الزیادة یقع بها البائن کما مر عن الهدایة اما ولا رجعة لی علیك فلیس صفة للطلاق بل هو کلام مستأنف اخبر به عما هو خلاف الشرع فان المشروع هو وقوع الرجعی بانت طالق فقوله ولا رجعة لغو مثل قوله انت

طالق وبائن اوثم بائن بلانية كما مرالخ. (ردالمحتار ج۲)

تحقیق بالامقتضی است که یک طلاق رجعی واقع شود اما اینکه گوید (مرا کدام حقی نیست) در صلاحیت طلاق کنایه مشابهت دارد با لفظ بائن وبا طلاق وبائن که در آن وقوع تامل یک طلاق رجعی است مانندیکه این اشکال در شامی موجود است که آن اشکال یک صفحه قبلاً گذشت :

ونصه تحت (قوله وبالفاء فبائنة) والظاهر لم يتعين تكرير الايقاع مع وجود مذاكرة الطلاق فان الاصل فى العطف المغائرة فكان ينبغى وقوع بائنتين مع الواو وثم (رد المحتار ج۲) و ايضاً قال فى العلائية ولو قال انت طالق اعتدى او عطفه بالواو او الفاء فان نوى واحدة فواحدة او ثنتين فثنتان وان لم ينو ففى الواو ثنتان الخ وفى الشامية (قوله فان نوى واحدة) اى بان نوى باعتدى فى الصور الثلاث الامر بالعدة بالحيض دون الطلاق فيصدق لظهور الامر فيه عقب الطلاق كما مر. (قوله ففى الواو ثنتان) وكذا فى صورة عدم العطف اصلاً لانه فى الصورتين يكون امراً مستأنفاً و كلاماً مبتدءً و هو فى حال مذاكرة الطلاق فيحمل على الطلاق بحر عن المحيط. (ردالمحتار ج۲،ص۵۰۸)

ازینجا معلوم شد که بعد از طلاق رجعی لفظ کنایه اگر به نیت یا بلا نیت طلاق داده شود دو طلاق واقع می شود واگر مراد از هر دو لفظ یکی باشد تفصیل قرار ذیل است اگر لفظ کنایه بر تفریع طلاق محتمل شود مانند : (اعتدی، اذهبی) پس یک طلاق واقع می شود . کما فى العلائية والشامية قبيل الجزئية المذكورة فى قوله اعتدى ثلاثاً واگر کنایة محتمل تفریع نباشد بهر کیف دو طلاق واقع می شود در سوال جمله مذکوره این چنین است لذا در این صورت دو طلاق بائن واقع می شود . فقط و الله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۸/ذي الحجه ۷۲ھ

تو منکوحهٔ من نیستی

سوال : حکم شرع در این حصه چیست که زید به خانم خویش گفت تو منکوحه من نیستی آیا در این صورت طلاق واقع شود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر زید الفاظ مذکور را به نیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع می شود در غیر آن واقع نمیشود.

كما فى الهندية ولو قال لامرأته لست لى بامرأة او قال لها ما انا بزوجك او سئل فقيل له هل لك امرأة فقال لا فان قال اردت به الكذب يصدق فى الرضا و الغضب جميعا و لا يقع الطلاق و ان قال نويت

الطلاق یقع الطلاق فی قول ابی حنیفة رحمه الله، و ایضا فیها و لو قال ما انت لی بامرأة و لست لک بزوج یقع عند ابی حنیفة رحمه الله، و عندهما رحمهما الله تعالی لا یقع. (عالمگیریة ج ۲) و فی شرح التنویر لست لک بزوج او لست لی بامرأة او قالت له لست لی بزوج فقال صدقت طلاق ان نواه خلافا لهما و فی الشامیة تحت (قوله طلاق ان نواه) و اشار بقوله طلاق الی ان الواقع بهذه الکنایة رجعی کذا فی البحر من باب الکنایات. (ردالمحتار ج ۲) فقط والله تعالی اعلم. ۵/محرم سنه ۷۳ھ

این خانم من نیست او را به خانه پدرش بفرستید از طرف من طلاق است، دیگر شوهر بگیرد

سوال : کسی چندین بار به خانم خویش گفت او خانم من نیست او را به خانه پدرش بفرستید از طرف من طلاق ست کسی او را مانع نباشد باکسی که می خواهد ازدواج کند با چنین الفاظ چند طلاق واقع میشود ؟

جواب از جناب مولانا عبدالله صاحب مفتي خيرالمدارس ملتان :

در سوال دو لفظ موجب طلاق است (این خانم من نیست او را به خانه پدرش بفرستید) این لفظ در الفاظ کنایه محسوب می شود.

ففی العالمگیریة و لو قال لا نکاح بینی و بینک او قال لم یبق بینی و بینک نکاح یقع الطلاق اذا نوی (الی قوله) ولو قال اذهبی و تزوجی تقع واحدة اذا نوی.

پس با این لفظ به قرینه طلاق صریح موجود است لذا این خانم با دو طلاق مطلقه گردد انتهی مختصراً .

ایرادات ازجانب بنده رشید احمد بر جواب مذکور :

(۱) **قولکم** : در سوال دو لفظ موجب طلاق است.

اقول : در سوال سه لفظ موجب طلاق است : (۱) این خانم من نیست (۲) اورا طلاق باشد (۳) برایش دیگر شوهر بگیرد.

(۲) **قولکم** : پس با این لفظ به قرینۀ طلاق صریح که قبلاً مذکور است الخ .

اقول : اگر لفظ طلاق بعد از کنایه آید در این حالت بر مذاکره طلاق محمول نمودن وبر آن حکم طلاق را نمودن بر آن کدام دلیل است؟

(۳) **قولکم** : یک طلاق بائن واقع می شو د.

اقول : در وقت مذاكره طلاق يا نيت طلاق با اين الفاظ طلاق رجعى واقع شود. كما في شرح التنوير لست لك بزوج او لست لى بامرأة (الى قوله) طلاق ان نواه و فى الشامية تحت (قوله طلاق ان نواه) واشار بقوله طلاق الى ان الواقع بهذه الكناية رجعى كذا فى البحر من باب الكنايات.

(٤) **قولكم** : اين خانم مطلقه بدو طلاق باشد.

اقول : به هر صورت سه طلاق واقع مى شود زيرا كه در جمله اول سه احتمال است.

(۱) در بعد لفظ طلاق مذكور را بر حالت مذاكره طلاق حمل نمودن بر جمله اول حكم طلاق بائن مانندیكه نظر شماست .

(۲) حمل نمودن بر مذاكره طلاق يا جمله اول تثبيت رجعى مى شود كما فى الشامية.

(۳) بعداً از لفظ مذكوره درحالت مذاكره طلاق بايد تسليم كرده نشود جمله اول آن موجب طلاق نيست به نظر بنده

بنا بر احتمال ثانى ظاهر است كه از سه جمله سه طلاق گرفته مى شود ودر احتمال اول با جمله اولى وثانيه دو طلاق واقع شود وجمله ثالثه لغو باشد (لان البائن بالكناية لايلحق البائن) ودر احتمال ثالث جمله اولى لغو است وباجمله ثانيه وثالثه دو طلاق واقع مى شود اما در سوال كه چند مرتبه اين الفاظ را تكرار نموده پس درجه اقل آن اين است كه دو مرتبه تكرار نموده شده لذا در احتمال اول وثالث هم جهت تكرار از وقوع مغلظ امر لابدى است.

جواب از مولانا مفتي عبدالله صاحب :

(۱) در نظر من چونكه با جمله اول طلاق بائن واقع شده لذا با جمله آخرى جهت عدم وقوع قاعدة البائن لايلحق البائن ساقط دانسته مى شود بناءً گفته شود كه دو لفظ موجب طلاق است .

(۲) در اين حصه جزيه صريح بنظرم نرسيد درالبحرالرائق در مبحث الكنايات عبارات ذيل بنظر مى رسد. تحت (قوله لا تطلق بها الا بنية او دلالة الحال) قال والمراد بدلالة الحال الحال الظاهرة المفيدة لمقصوده ومنها تقدم ذكر الطلاق كما فى المحيط. دلالت حال اين عبارت عام است وتقدم ذكر طلاق فرد آن قرار داده شود ازينجا معلوم شد كه بعد از طلاق صريح اگر يک عبارت باشد ويک سياق ووقوع آن در يک مجلس پس آن قرينه مى گردد.

عبارت شامى چنين باشد : (الا بنية اودلالة الحال وهى حالة مذاكرة الطلاق) تحت آن عبارت

شامی می فرماید : (اشاربه الی ما فی النهر من ان دلالة الحال تعم دلالة المقال) در این عبارت هم دلالت الحال را عام نامیده قرینه حالیه وقرینه مقاله هر دو در آن شامل اند در اصل در کنایات احتمال طلاق یا رد یا هردو است وقتیکه شخصی به یک خانم بگوید نکاح من ونو نیست تورا طلاق دادم در این کلام خاص در نظر بنده عاجز کلام ثانی تفسیر کلام اول وقرینه است برارادهٔ طلاق واگرخلاف آن تصریح بدست آمد از ان هم انکار ورزیده نمیشود.

(۳) اعتراض جناب درست است مراد ازین جمله طلاق رجعی است .

(٤) هر آننه نظر شما درست است این خانم حرام است به حرمت طلقات ثلاث.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در جواب ایراد ثانی که تحریر نموده که دلالة الحال عام وشامل است قرینه حالیه ومقالیه را در آن شبهء نیست اما فقهاء کرام قرینه حالیه را بر حالت خشم وغضب وقرینه مقالیه را بر ذکر طلاق منحصر نموده اند.

قال فی شرح التنویر الابنیة اودلالة الحال وهی حالة مذاکرة الطلاق او الغضب، وفی الشامیة (قوله وهی حالة مذاکرة الطلاق) اشار به الی ما فی النهر من ان دلالة الحال تعم دلالة المقال وقال وعلی هذا فتفسر المذاکرة بسوال الطلاق او تقدیم الایقاع کما فی اعتدی ثلاثا وقال قبله المذاکرة ان تسأله هی او اجنبی الطلاق. (ردالمحتار ج۲،ص۵۰۲)

تاخیر ذکر طلاق در هر دو یکی را هم شامل نیست عبارات ذیل تصریح آن است که مذاکره طلاق تاخیر ایقاع را شامل است :

فی العلائیة قال اعتدی ثلاثا ونوی بالاول طلاقا وبالباقی حیضا صدق قضاء لنیته حقیقة کلامه وان لم ینو به ای بالباقی شیئا فثلاث لدلالة الحال بنیة الاول حتی لو نوی بالثانی فقط فثنتان او بالثالث فواحدة ولو لم ینو بالکل لم یقع، وفی الشامیة (قوله قال اعتدی ثلاثا) ای قاله ثلاث مرات (قوله بنیة الاول) ای دلالة الحال بسبب نیته الایقاع بالاول قال فی فتح القدیر فقد ظهر مما ذکر ان حالة مذاکرة الطلاق لا تقتصر علی السوال وهو خلاف ما قدموه من انها حال سؤالها او سؤال اجنبی طلاقها بل هی اعم منه ومن مجرد ابتداء الایقاع (قوله نوی بالثانی فقط) ای نوی به الطلاق ولم ینو بغیره شیئا فثنتان ای یقع به واحدة وکذا بالثالث الاخری وان لم ینو به لدلالة الحل بایقاع الثانی ولا یقع بالاول شیء لانه لم ینو به ودلالة الحال وجدت بعده. (ردالمحتار ج۲،ص۵۰۶) وفیها ایضا قبیل باب التفویض نحت (قوله تقع واحدة) مع انه مذکور بعده والقرینة لابد ان تتقدم. (ردالمحتار ج۲،ص۵۱۵) فقط والله تعالی اعلم.

۲۳/رجب ۷۵هـ

شوهر دوم بگیر

سوال: کسی خانمش را گفت هر جانیکه می خواهی شوهر بگیر آیا با این جمله طلاق واقع میشود یا خیر؟ بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: اگر الفاظ مذکور را به نیت طلاق یا در حالت مذاکره طلاق استعمال نموده باشد طلاق واقع شود در غیر آن واقع نمیشود: قال فی الهندیة و بأتبغی الازواج تقع واحدة بائنة ان نواها او اثنتین و ثلاث ان نواها هکذا فی شرح الوقایة. (عالمگیریة ج۲)

فقط والله تعالی اعلم. ۱۵ / محرم ۱۳۷۳ھ.

بدون تعین دو خانم را سه طلاق دادن

سوال: کسی دو خانم داشت خشم گیر گفت من سه طلاق دادم این الفاظ را سه مرتبه استعمال کرد نه کدام خانم را نام گرفت ونه لفظ خانم را ذکر نمود حکم شریعت محمدی در این مورد چیست؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: قال فی الشامیة فی اول باب الصریح تحت (قوله لترکه الاضافة) ولا یلزم کون الاضافة صریحة فی کلامه کما فی البحر لو قال طالق فقیل له من عنیت فقال امرأتی طلقت امرأته. (رد المحتار ج۲، ص۳۶۶) و ایضا فیها قبیل باب الکنایات تحت (قوله و اما تصحیح الزیلعی الخ) و یظهر مما قررناه ایضاً ان قوله علی الطلاق کما هو الشائع فی زماننا مثل قوله امرأتی طالق لان معناه کما مر ان فعلت کذا لزم الطلاق و وقع ولا یخفی ان هذا محتمل لان یکون المراد لزوم الطلاق من امرأة او من اکثر ولا ترجیح لاحدهما علی الأخر فینبغی ان یبحث له صرفه الی من شاء و فی الشرح قال امرأته طالق و لم یسم (الی قوله) و لو کان له امرأتان کلتاهما معروفة له صرفه الی ایهما شاء خانیة و لم یحک خلافاً. و ایضاً فیه قال لنسائه الاربع بینکن تطلیقة طلقت کل واحدة تطلیقة و کذا لو قال بینکن تطلیقتان او ثلاث او اربع (ای تقع علی کل واحدة تطلیقة واحدة) الّا ان ینوی قسمة کل واحدة بینهن فتطلق کل واحدة ثلاثاً. (رد المحتار ج۲، ص۳۹۹/۳۹۸) و فی الهندیة و لو قال لثلاث نسوة له انتن طوالق ثلاثاً او طلقتکن ثلاثاً یقع علی کل واحدة ثلاث و لا ینقسم بخلاف ما لو قال اوقعت بینکن ثلاثاً فانها تقسم بینهن فتقع علی کل واحدة طلقة کذا فی غایة السروجی. (عالمگیریة ج۱، ص۳۶۱)

از جزئیات مذکوره امور ذیل ثابت میشود :

(۱) اگر که در طلاق اسم کدام خانم را هم صراحةً نگرفته باز هم للقرائن المهمه طلاق واقع می شود.

(۲) در هر دو خانم نیت هر کدام را که بدارد بر آن سه طلاق واقع می شود.

(۳) اگر هر دو را اراده داشته باشد بر هر دو سه طلاق واقع می شود.

(٤) اگر بگوید که این سه طلاق را بر هر دو خانم تقسیم میکنم پس هر خانم بر او جدا جدا طلاق میشوند واگر بگوید هر یک طلاق این سه طلاق را بر هر دو خانم تقسیم می کنم پس هر خانم به سه طلاق از او طلاق می شود .

در صورت سوال لفظ تقسیم نیامده لذا هر دو در نیت داخل می شوند وطلاق مغلظ بر هر دو واقع می شود واگر نیت یکی را نموده باشد بر همان طلاق مغلظ واقع می شود در این صورت سه طلاق بر هر دو خانم ها تقسیم کرده نمیشود . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۹ جمادي الاولي ۷۳ھ

با صیغه مستقبل طلاق واقع نشود

سوال : اگر کسی خانم خویش را گفت اگر فلان عمل را انجام دادی ترا طلاق میدهم آیا بعد از انجام دادن آن عمل خانم طلاق می شود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : در این صورت طلاق واقع نمیشود زیرا در اینجا تنها اراده طلاق ظاهر شده است . قال في الحامدية صيغة المضارع لا يقع بها الطلاق الا اذا غلب في الحال كما صرح به الكمال ابن الهمام (حامدية ج۱،ص۳۸) وفي الشامية تحت (قوله وما بمعناها من الصريح) و كذا المضارع اذا غلب في الحال مثل اطلقك كما في البحر. (رد المحتار ج۲،ص۳٦٦) فقط والله تعالى اعلم.

۲٦/شوال ۷۳ھ

با تحریر طلاق نامه طلاق واقع می شود

سوال : شوهر یک خانم در هندوستان است چندین مرتبه خسرش گفت بیا خانم خویش را بگیر ویا او را طلاق بده وطلاقنامه را تحریر بدار شوهر در جواب گفت از صمیم قلب میگویم که طلاقنامه را تحریر نموده ام عاجلاً آنرا ارسال نمایم پس آن شخص در ارسال

طلاقنامه تاخیر نمود آیا به موجب شرع طلاق معلق می باشد تا رسیدن طلاق نامه یا بامجرد تحریر طلاقنامه طلاق واقع می شود . بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : در وقوع طلاق رسیدن طلاقنامه به خانم شرط نیست مجرد با تحریر طلاقنامه طلاق واقع می شود لذا با تحریر این طلاقنامه خانم به طلاق رجعی یا بائن طلاق گردد وعدت هم از تاریخ تحریر طلاق نامه آغاز می شود اگر که هنوز به خانم طلاق نامه نرسیده باشد.

قال فی الشامیة قبیل باب الصریح عن الهندیة ثم المرسومة لا تخلو اما ان ارسل الطلاق بان کتب اما بعد فانت طالق فکما کتب هذا یقع الطلاق وتلزمها العدة من وقت الکتابة وان علق طلاقها بمجیء الکتاب بان کتب اذا جاءك کتابی فانت طالق فجاءها الکتاب فقرأته او لم تقرأ یقع الطلاق کذا فی الخلاصة ط .(وبعد اسطر) ولو قال للکاتب اکتب طلاق امرأتی کان اقرارا بالطلاق وان لم یکتب. (رد المحتار ۲،ص ۴۶۵) فقط والله تعالی اعلم . ۲/ذیقعده ۷۳ھ.

به زن خود این جمله گفتن که :«بیرون شو !»

سوال : کسی به خانم خویش گفت برو به خانه پدرت آیا طلاق واقع شود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر به نیت طلاق گفته باشد طلاق بائن واقع شود در غیر آن طلاق واقع نمیشود اگر شوهر از نیت طلاق انکار ورزد بدون قسم قولش را اعتبار داده نشود اولاً خانم در خانه شوهر را سوگند دهد اگر انکار ورزید بسوی محکمه رجوع کنند وقاضی او را سوگند دهد در صورت انکار قاضی تفریق کند بین خانم وشوهر البته اگر گمان غالب خانم صداقت شوهر بود پس از او سوگند گرفته نشود.

قال فی التنویر و تقع رجعیة بقوله اعتدی و استبرئی رحمك و انت واحدة و بباقیها البائن. (رد المحتار ج۲،ص ۵۰۶) وقال العلائی رحمه الله علیه والقول بیمینه فی عدم النیة ویکفی تحلیفها له فی منزله فان ابی رفعته للحاکم فان نکل فرق بینهما. مجتبی (ردالمحتار ج۲،ص ۵۰۵) فقط والله تعالی اعلم

۱۴/ربیع الاول ۷۳ھ.

اگر با خسرانم سکونت نکردم از خانم خویش لا دعوی باشم

سوال : کسی قبل از نکاح اقرار نامهء تحریر نمود دایم با خسرانم می باشم در صورت

مخالفت از خانم خویش لادعوی باشم آیا در صورت مخالفت خانم بر او طلاق می شود یا نه؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: در عرف اهالی سند (لادعوی از خانم) طلاق صریح است مانند لفظ (حرام) لذا بدون نیت یک طلاق بائن واقع شود. کما حققه ابن عابدین رحمه الله تعالی فی بحث لفظ حرام.

و اما صحة التعلیق مع عدم الاضافة الی الملک صراحة فلما فی الهندیة فی الفصل الثامن من الباب الرابع ولو قال کل امرأة لی طالق ان فعلت کذا ولیست له امرأة ونوی امرأة یتزوجها بعد ذلک صحت کما اذا قال کل امرأة تکون لی والی هذا ذهب شمس الاسلام محمود و قال نجم الدین لا تصح و قال السید الامام و بالقول الاول نأخذ کذا فی اصول الاستروشنی (عالمگیریة ج ۲) وفی الخلاصة ولو قال کل امرأة لی فهی طالق ان فعلت کذا ولا امرأة له فان نوی امرأة یتزوجها یصح ویکون بمنزلة قوله کل امرأة یکون لی. (خلاصة ج ۲)

اقول لا یوهم ان الاضافة المعنویة الی الملک انما تکفی اذا کانت المرأة غیر معینة و اما المعینة فوقوع الطلاق علیها مشروط بکون الاضافة مصرحة لان المراد من المعینة ان تکون مذکورة باسمها و نسبها ان کانت غائبة و مشاراً الیها ان کانت حاضرة فان لم یشر الی الحاضرة فهی غیر معینة و ان ذکر اسمها و نسبها، والتفصیل فی الشامیة. فقط والله تعالی اعلم ۱۱ جمادی الاولی ۷۳هـ

خانم فاحشه را طلاق نمودن مستحب است

سوال: یک خانم بی حیا وفاحشه است با چندین بار نصیحت شوهر اصلاح نشد نافرمان شوهر است آیا در طلاق نمودن چنین خانم گناه است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: در طلاق نمودن چنین خانم گناه نیست بلکه طلاق نمودن چنین خانم باعث ثواب است واگر خانم باوجود نصیحت شوهر مشکل تراشی می نمود واصلاح نشد طلاق نمودن چنین خانم واجب است.

قال فی التنویر و ایقاعه مباح وقیل الاصح حظره الا لحاجة، وفی الشرح کریبة و کبر (الی ان قال) بل یستحب لو مؤذیة او تارکة صلوة غایة، ومفاده ان لا اثم بمعاشرة من لا تصلی و یجب لو فات الامساک بالمعروف وفی الشامیة (قوله لو مؤذیة) اطلقه فشمل المؤذیة له اولغیره بقولها او بفعلها ط (قوله او تارکة

صلوة) الظاهر ان ترك الفرائض غير الصلوة كالصلوة عن ابن مسعود رضي الله عنه لان الكل لله تعالىٰ وصدا قها يلقى غيرمن ان اعاشر امرأة لا تصلي ط (ردالمحتار ج۲، ص۵۸۲) فقط والله تعالىٰ اعلم.

۱۴/ رمضان المبارك ۷۳هـ

باسه کلوله های گل طلاق واقع نشود

سوال: در (سند) عرف ورواج است که به نیت طلاق به خانم سه کلوله گِل انداخته می شود که آن سه طلاق پنداشته می شود آیا شرعاً به انداختن این کلوله ها طلاق واقع می شود یا خیر ؟ وآیا طلاق رجعی واقع میشود ویا طلاق بائن؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: بدون تلفظ تنها با انداختن کلوله های گِلی طلاق واقع نمیشود.

قال في الشامية تحت (قوله وركنه لفظ مخصوص) وبه ظهر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجار ينوي الطلاق ولم يذكر لفظاً لا صريحاً ولا كناية لا يقع عليه كما افتى به الخير الرملي وغيره الخ. (ردالمحتار ج۲، ص۵۸۲) فقط والله تعالىٰ اعلم ۱۶/ جمادي الآخرة ۷۵هـ.

گرفتن معاوضه از زاني طلاق نباشد

سوال: در بلوجستان رواج است وقتیکه بر خانم جرم زنا ثابت شود شوهر او را از خانه اش بدر میکند واز سردار قریه پول خویش را طالب میشود این کشیدن خانم اش از خانه طلاق دانسته میشود آیا شرعاً این طلاق است یا فیصله سردار قریه تحکیم قرار داده میشود واین پول بدل خلع گردانیده میشود ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: تا زمانیکه نیت طلاق صراحتاً یا کنایة نباشد طلاق واقع نمیشود تنها با وصول پول خانم را حرام دانستن وطلاق نمیشود.

قال في شرح التنوير وركنه لفظ مخصوص وفي الشامية هو ما جعل دلالة على معنى الطلاق من صريح او كناية فخرج الفسوخ على ما مر واراد اللفظ ولو حكماً ليدخل الكتابة المستبينة واشارة الاخرس و الاشارة الى العدد بالاصابع في قوله انت طالق هكذا كما سيأتي وبه ظهر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجار ينوي الطلاق ولم يذكر لفظاً لا صريحاً ولا كناية لا يقع عليه كما افتى به الخير الرملي وغيره وكذا ما يفعله بعض سكان البوادي من امرها بحلق شعرها لا يقع به طلاق وان نواه. (ردالمحتار ج۲، ص۵۸۲)

وآنرا خلع گفتن هم درست نیست زیرا در خلع تعلیق طلاق بشکل بدل می باشد ودر صورت سوال بر عکس آن است که اول خانم را ترک نموده بعداً مطالبه بدل را نموده البته اگر طلاق را معلق نموده باشد با تعلیق بدل پس طلاق واقع می شود اما بر زانی مال واجب نیست زیرا که این پول بدل خلع نیست بلکه این جرم زنا تعین شده وجرمانه مالی جواز ندارد در عوض زنا که در این حصه تردید از احادیث صحیحه موجود است (ان ابهي كان عسيفاً الخ) اگر فرضا این پول بدل خلع قرار داده شود باز هم بر زانی پول واجب نیست زیرا در وجوب مال رضایت شرط است وزانی بر قبول نمودن مجبور شده. قال في شرح التنوير اكرهها الزوج عليه تطلق بلا مال لان الرضا شرط للزوم المال وسقوطه (رد المحتار ج ۲ ص ۷۷۲) فقط و الله تعالى اعلم . ۱۲ / جمادي الآخرة ۷۵ هـ.

در چندین بار جواب سوال یک طلاق واقع می شود

سوال : کسی با خانم خویش جدل نموده بیرون شده از خانه کسی از اوپر سید آیا خانم خویش را طلاق دادی؟ گفت بله ! چنین سوال شخص دوم از او کرد او را هم چنین جواب داد وگفت بله طلاق دادم ، بار سوم شخص دیگر پرسید او را هم جواب گفت که بله طلاق دادم. آیا با این کلمات خانم طلاق میشود یا نه واگر طلاق واقع شده، چند طلاق واقع دشه است؟ بینوابيانا شافيا توجروا اجراً وافيا .

الجواب ومنه الصدق والصواب : وقتیکه بار اول در جواب سوال اعتراف نمود پس بصورت کذب تنها قضاءً طلاق واقع میشودوبصورت صدق دیانةً وقضاءً طلاق واقع میشود.

قال في شرح التنوير لو قيل طلقت امرأتك فقال نعم او بلى بالهجاء طلقت بحر. (ردالمحتار ج ۲، ص ۶۶۲)

وايضاً فيه قيل له الست طلقتها تطلق ببلى لا بنعم وفي الفتح ينبغي عدم الفرق للعرف وفي الشامية ان المعتبر في احكام الشرع العرف حتى يقام كل واحد منهما مقام الآخر. (ردالمحتار ج ۲، ص ۶۶۲)

بهر صورت در عدت رجوع کرده نشود وخانم را تمکین وطی جواز ندارد . قال في الشامية في باب الصريح تحت (قوله ولو نوى عن العمل لم يصدق اصلاً ولو صرح به دين فقط) والمرأة كالقاضي اذا سمعته او اخبرها عدل لا يحل لها تمكينه (ردالمحتار ج ۲ ص ۵۹۳).

ودر مرتبه دوم وسوم در جواب انشاء طلاق مقصد نیست بلکه اخبار مقصود است لذا طلاق واقع نمیشود.

قال فی شرح التنویر فی اخر باب طلاق غیر المدخول بها (فروع) کرر لفظ الطلاق وقع الکل و فی الشامیة تحت القول المذکور واذا قال انت طالق ثم قیل له ما قلت فقال قد طلقتها او قلت هی طالق فهی طالق واحدة لانه جواب کذا فی کافی الحاکم. (رد المحتار ج۲، ص۶۲۳) و فی شرح التنویر لا یلحق البائن البائن اذا امکن جعله اخبارا عن الاول (الی قوله) فلا یقع لانه اخبار فلا ضرورة فی جعله انشاءً وفی الشامیة (قوله لانه اخبار) ای یجعل اخباراً لانه امکنه ذلک. (رد المحتار ج۲، ص۶۷۵) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۲۷/محرم ۷۶ھ

باگفتن «طلاق دادم» طلاق واقع می شود

سوال: زید خشم آمیز از خانه بدر شد وخانم خویش را گفت ترا طلاق میدهم اما قبل از آن نیت یا اراده طلاق موجود نبود بعض علماء گفته اند که با این الفاظ که طلاق میدهم است آنرا اهمیت داده نمیشود مثلاً در حالت خشم به اولاد یا خانم خویش بگوید حالاً شما را لت میکنم تا بدانید با شما چه خواهد شد باز هم آنان را لت نکند واز خانه بدرنکند وسزا ندهد آیا در این چنین الفاظ طلاق واقع میشود یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: لفظ (طلاق دهم) موضوع است برای حال لذا با آن جمله طلاق واقع میشود اگر که این جمله برای مستقبل قریب هم می آید باز هم اگر زوج دعوه استقبال راکردجهت خلاف ظاهرقبول نمیشود درصورت سوال زوج مدعی نیت استقبال نیست اگر او این الفاظ را سه مرتبه یا زیاد از ان استعمال نموده باشد پس طلاق مغلظ واقع گردید.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ تحت (قوله وما بمعناها من الصریح) و کذا المضارع اذا غلب فی الحال مثل اطلقك کما فی البحر. (رد المحتار ج۲، ص۳۶۶) فقط والله تعالیٰ اعلم ۲۰/ربیع الاول ۸۵ھ

تکرار طلاق با تکرار تعلیق

سوال: کسی خانم خویش را دو مرتبه گفت (ان دخلت الدار فانت طالق) بعداً دخول دار صورت گرفت دراینصورت چند طلاق واقع میشود؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب: دو طلاق واقع میشود واگر تکرار به نیت تاکید باشد دیانةً یک طلاق واقع میشود وقضاءً دو طلاق واقع میشود.

قال فی الدر (فرع) فی ایمان الفتح ما لفظه وقد عرف فی الطلاق انه لو قال ان دخلت الدار فانت طالق،

ان دخلت الدار فانت طالق، ان دخلت الدار فانت طالق وقع الثلاث و الكرة المصنف ثمة. و قال ابن عابدين رحمه الله تعالى (قوله وقع الثلاث) يعني بدخول واحد كما تدل عليه عبارة الايمان الفتح حيث قال ولو قال لامرأته والله لا اقربك ثم قال و والله لا اقربك فقربها مرة لزمه كفارتان اهـ. و الظاهر انه ان نوى التاكيد يدين ح. (رد المحتار ج۲، ص۵۰۹) فقط والله تعالى اعلم ۱۸/جمادي الاولى ۸۶هـ.

لعنت است بر محلل «حلاله كننده»

سوال: زيد خانم خويش را سه طلاق داد قصد دارد كه اين خانم را پس به نكاح در آرد شخصى راگفت كه خانم او را به نكاح بگيرد بشرطيكه پس براى او طلاق بدهدش همين است نيت شوهر اول وشوهر دوم حكم شرع در اين مورد چيست ؟ بينواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: اين مسئله مسلم است كه اين مطلقه براى شوهر دوم حلال ميشود پس اگر شوهر دوم فوت شد يا اتفاقاً اين خانم را طلاق نمود پس خانم براى شوهر اول جائز است اما اگر شوهر دوم به نيت حلاله اين خانم را به نكاح بگيرد پس آنحضرت عليه السلام بر شوهر اول وشوهر دوم وخانم هر سه آنان لعنت خدا را فرستاده اما اگر شوهر دوم بدون مطلع ساختن شوهر اول اين خانم را به قصد ترحم نمودن بر شوهر اول به نكاح بگيرد وبعداً آنرا طلاق كند پس اگر شوهر اول او را به نكاح بگيرد بر شوهر دوم گناه نيست اين چنين اگر خانم بدون مطلع ساختن شوهر اول باشوهر دوم نكاح كند به اين قصد كه از شوهر دوم طلاقش گرفته پس باشوهر اول نكاح كند بر خانم گناه نيست بشرطيكه اين نيت را به هيچ كسى افشانكرده باشد.

قال في العلائية و كره التزوج للثاني تحريما لحديث لعن المحلل و المحلل له بشرط التحليل كتزوجتك على ان احللك وان حلت للاول لصحة النكاح وبطلان الشرط فلا يجبر على الطلاق كما حققه الكمال (الى قوله) اما اذا اضمرا ذلك لا يكره و كان الرجل مأجوراً لقصد الاصلاح. و قال ابن عابدين رحمه الله تعالى (قوله و كره التزوج للثاني) كذا في البحر لكن في القهستاني و كره للاول و الثاني وعزاه محشي مسكين الى الحموي عن الظهيرية و ينبغي ان يزاد المرأة بل هي اولى من الاول في الكراهة لان العقد بشرط التحليل انما جرى بينها و بين الثاني والاول ساع في ذلك و متسبب و المباشر اولى من المتسبب ولفظ الحديث يشمل الكل فان المحلل له يصدق على المرأة ايضاً (قوله لحديث لعن المحلل و المحلل له) باضافة حديث الى لعن فهو حكاية للمعنى و الا فلفظ الحديث كما في الفتح لعن الله المحلل و المحلل له و هو

كذلك في بعض النسخ. (ردالمحتار ج۲، ص۵۸٦)
در حصه حرمت ومورد نهی بودن چنین نکاح تصریح شرط تحلیل لازمی نیست بلکه نیت وعلم هر دو مانند قاعده المعروف كالمشروط در آن داخل است. وهو مفهوم قوله اما اذا اضمر ذلك لايكره. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.
۱۵/ جمادی الآخره ۸۷ هـ

فارغ خطي طلاق صريح است

سوال: زید بسوی خانم خویش تحریر صادر کرد با الفاظ ذیل از جانب من تو فارغ خطی هستی مهر تو برایت رسیده بلکه اضافه تر از آن با چنین الفاظ چند طلاق واقع میشود وکدام نوع طلاق واقع میشود؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: لفظ فارغ خطی در عرف برای طلاق استعمال می شود لذا با آن یک طلاق رجعی واقع می شود اگر که نیت طلاق را هم نداشته باشد.

قال ابن عابدين رحمه الله تعالى تحت (قوله حرام) فان سرحتك كناية لكنه في عرف الفرس غلب استعماله في الصريح فاذا قال رها كردم اي سرحتك يقع به الرجعي مع ان اصله كناية ايضا وما ذلك الا لانه غلب في عرف الفرس استعماله في الطلاق وقد مر ان الصريح مالم يستعمل الا في الطلاق في اي لغة كانت. (رد المحتار ج۲، ص۵۰۳)

در امداد الفتاوی با این لفظ طلاق بائن را واقع نموده بنا بر دو علت اول اینکه ایقاع آن بائن متعارف است دوهم این که جمله فارغ خطی هم معنای برية وخلية است که در حالت مذاکره طلاق، طلاق بائن واقع میشود بنده در این هر دو توجیه اشکال دارد در توجیه اول عوام بین رجعی وبائن فرق نتوانند کرد لذا ایقاع بودن بائن محل کلام است.

كما قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى تحت (قوله حرام) فان العامي الجاهل الذي يحلف بقوله علي الحرام لا افعل كذلك لا يميز بين البائن و الرجعي فضلا عن ان يكون عرفه ايقاع البائن به و انما المعروف عنده ان من حنث بهذا اليمين يقع عليه الطلاق مثل قوله علي الطلاق لا افعل كذا. (رد المحتار ج۲، ص۵۰۳)

درتوجیه دوم این اشکال وقتیکه (فارغ خطی) جهت عرف طلاق صریح تسلیم شود ازینجا حکم کنایه وقوع طلاق بائن میگردد مانندیکه سرحتک در اصل از کنایات است که با آن طلاق بائن واقع میشود مگر در عرف جهت طلاق صریح رجعی واقع میشود این چنین

از بریه وخلیه اگر در عرف طلاق صریح واقع شود باز هم رجعی واقع میشود مانندیکه در لغت ترکی (سن بوش) هم معنای خلیه است وبنا بر عرف صریح است لذا فقهاء بر آن بر وقوع رجعی فیصله نموده اند البته اگر مانند لفظ حرام در کدام لفظ کنایه شدت باشد در عرف طلاق صریح گردیده بائن واقع میشود لذا درلغت سندهی کلمه (پتی گم) باوجود صریح بودن بائن است . زیرا که این هم معنای پر تافتن یا باتحقیر پر تافتن است که زائد است بر لفظ ترک کردم.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى في اول باب الصريح (تنبيه) قال في الشرنبلالية وقع السؤال عن التطليق بلغة الترك هل هو رجعي باعتبار القصد او بائن باعتبار مدلول سن بوش او بوس اول لان معناه خالية او خلية فيه نظر اه. قلت وافتى الرحمي تلميذ خير الرملي بانه رجعي وقال كما افتى به شيخ الاسلام ابو السعود ونقل مثله شيخ مشائخنا التركماني عن فتاوى على افندي مفتي دار السلطنة وعن الحامدية. (رد المحتار ج۲،ص۲۶۵) و قال رحمه الله تعالى في آخر ما قال و اطال في لفظ حرام و الحاصل انه لما تعورف به الطلاق صار معناه تحريم الزوجة وتحريمها لا يكون الا بالبائن. (ردالمحتار ج۲،ص۵۰۳)

البته در امداد الفتاوی در سوال مذکور (فارغ خطی) عوض اسقاط مهر آمده است لذا اگر در مجلس ابراء شوهر خانم خويش را (فارغ خطی) دهد پس بائن گردد.

لما في خلع الشامية عن الذخيرة والخانية وغيرهما طلبت منه طلاقها فقال ابرئيني عن كل حق لك حتى اطلقك فقالت ابرأتك عن كل حق للنساء على الازواج فقال الزوج في فوره طلقتك واحدة وهي مدخول بها تقع بائنة لانه طلاق بعوض وهو الابراء دلالة اه. (وبعد سطر) فكذا اذا طلب ابراءها له عن المهر والنفقة صريحا ليطلقها فابرأته وطلقها فوراً يصح الابراء لانه ابراء بعوض (وبعد ثلاثة اسطر) وفي الحاوي الزاهدي ولو ابرأته ليطلقها فقام ثم طلقها يبرأ ان لم ينقطع حكم المجلس و الا فلا اه. (رد المحتار ج۲،ص۶۱۵)

خلاصه اینکه در امداد الفتاوی سوال منقول مطابق این جواب درست است اما در جواب وجوه مذکوره درست نیست . فقط و الله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۸/جمادي الآخرة ۸۷هـ

تدبير ابطال تعليق

سوال : آيا طلاق ثلاثه معلق را مثلاً بگوید (ان دخلت الدار فانت طالق) امكان ختم تعليق

الجواب ومنه الصدق والصواب : تدبیرآن اینست که خانم را یک طلاق بدهد بعد از گذشت عدت خانم به خانه داخل شود پس دخول دار ختم شد شوهر بار دوهم با این خانم نکاح کند بعد از دخول دار بار دوم طلاق دیگر واقع نمیشود .

قال فی العلائیة وتنحل الیمین بعد وجود الشرط مطلقا لکن ان وجد فی الملک طلقت والالا. فحیلة من علق الثلاث بدخول الدار ان یطلقها واحدة ثم بعد العدة تدخلها فتنحل الیمین فینکحها. (رد المحتار ج۲،ص۵۰۵)

فقط والله تعالیٰ اعلم ۱۸ / جمادی الآخرہ ۸۷ھ

صیغه مستقبل را وقوع طلاق دانسته طلاق داد

سوال : کسی باخم خویش جدل نموده گفت اگر بار دیگر صدا کردی سه طلاق میدهم ترا قبل از آن که کدام جال وجنجال گذشته بود شوهر فکر کرد کدام الفاظ را که گفته ام شاید با آن طلاق واقع شده باشد لذا به مردم گفت من او را طلاق داده ام آیا در این صورت طلاق واقع شده است یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : طلاق واقع میشود بلکه بنا بر فتوی خطای کدام مفتی هم طلاق واقع میشود اما دیا نة طلاق نمیشود در صورت سوال خبر آن شخص بر قول مفتی مبنی نیست لذا دیانة طلاق واقع میشود مگر در الفاظ طلاق اول آن شخص که سه طلاق دادم آنرا اعتبار داده نشود. الفاظی را که مردم را به آن اطلاع داده است اعتبار داده شود اگر گفته باشد من او را طلاق دادم یک طلاق واقع میشود واگر گفته باشد او را سه طلاق دادم پس سه طلاق واقع میشود.

قال فی الاشباہ فی القاعدة السابعة عشر ولو اقر بطلاق زوجته ظانا الوقوع بافتاء المفتی فتبین عدمه لم یقع کما فی القنیة وقال الحموی (قوله لم یقع) ای دیانةً اما قضاءً فیقع کما فی القنیة لاقرارہ به. (الاشباہ والنظائر ج۱،ص۱۴۳)

فقط والله تعالیٰ اعلم غرہ رجب ۸۷ھ

با رجوع نمودن طلاق باطل نمیگردد

سوال : زید خانم خویش را یک طلاق داد چندی بعد پس برایش رجوع نمود. بار دوم پس برایش طلاق رجعی داد پس باز ازآن رجوع کرد پس بار سوم باز او را طلاق داد. آیا با این سه طلاق. طلاق ثلاثه تکمیل میشود یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : سه طلاق واقع می شد در دوران عدت بعد از طلاق رجعی رجوع نمودن خانم را حلال می گرداند اما عدد این طلاق باطل نمیشود یعنی بعد از رجوع هم این طلاق در مجموعه سه طلاق محسوب میشود لذا بعد از دو طلاق دیگر خانم مغلظ میگردد پس اگر بعد از طلاق رجعی تجدید نکاح منعقد شود یا بعد از طلاق بائن با دو طلاق آئنده دیگر این خانم مغلظ میگردد البته اگر بعد از آن خانم شوهر گرفت چندی بعد آن شوهر فوت شد یا اورا طلاق نمود بار دیگر برای شوهر سابق با اختیار سه طلاق باز میگردد که با یک یا دو طلاق مغلظ نمی گردد در اینصورت . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲/ذي‌الحجه ۸۷ھ

حکم خبر کذب طلاق

سوال : زید جهت خفگان خانم خویش را از خانه پدرش باز داشت چندی بعد برادرش آمد مطالبه نمود تا همشیره اش را با او بماند اما زید آماده نشد پدر زید (عمرو) کوشش نمود تا پسرش را آماده سازد اما زید باز هم آماده نشد همه شب در خفگان بسر برد بالآخره زید از خانه بر آمد به شهر دیگر رفت به این فکر که اگر بماند پدرش خلاف رضایت او خانمش را با برادرخانمش بماند فردا پدرش (عمرو) خانم زید را بایازنهء او (برادر خانمش) ماند دو یا سه یوم بعد در باز گشت دید که خانمش را پدرش راهی نموده پس خشم گیر طلاقنامه را تحریر نموده به خانمش فرستاد ناگفته نماند زید در حضور برادرش اعتراف نمود که من چندین بار در آن شب خانم خویش را طلاق نموده ام چنین اعتراف در حضور برادر دوهم خویش هم نمود که من ده ها مرتبه خانم خویش را طلاق نموده ام چنین اعتراف در حضور پدر خویش هم نمود که من چندین بار خانم خویش را طلاق نموده ام بالاخره در هوش آمده گفت علاوه ازطلاقنامه تحریر شده یک بار هم طلاق نداده ام پس نکات ذیل قابل ذکر است.

(۱) بر تقدیر صحت واقعه با قصداً کذب پنداشتن دیانهٔ طلاق واقع میشود یا خیر ؟

(۲) اگر با آن طلاق واقع نشده باشد پس آیا با طلاق نامه تحریری خانم زید بر او رجعی گردد یا مغلظ ویا بائن ؟

(۳) آیا در صورت مسؤله این خانم نزد زید بدون تجدید نکاح سکونت کند یا با تجدید

حصه ضروري نامهء فرستاده شده بسوي خانم :

وقتیکه بعد از صلاة مغرب وارد خانه شدم تو را نیافتم دانستم که تو خلاف رضایت شوهر به خانه پدر رفته ای پس بر چنین خانم اعتماد نمودن وبا او زندگی بسر بردن خود را فریب دادن است لذا آزاد طبیعتی تر امد نظر گرفته ترا کاملاً آزادی دادم پس با پدر و مادرت آزادانه زندگی کن بعد ازامروز نام خانه من را نگیری ازطرف من کاملاً آزاد هستی .

حصه ضروري نامهء به اسم والد :

وقتیکه در حصه خانم خویش فیصله را تحریر میداشتم خدا داند که چند مرتبه از زبانم کلمه طلاق بر آمده است وقتیکه فرد اعائد فیصل آباد شدم بنام معرفت نامهء فرستادم خیلی ها پریشان بودم بعد از سه یوم به هوش شدم می خواستم نامه را مسترد کنم اما ممکن نبود شما پدر من هستید به خاطر خدا من را ازین عذاب نجات دهید بعد از خدا بجز از پدر از که باری بخواهم من چگونه آرام می بودم.

الجواب ومنه الصدق والصواب : (۱) اگر زید واقعا اطلاع کذب طلاق را داده باشد دیانة طلاق واقع نشده است اما قضاءً واقع شده است چونکه چندین مرتبه اعتراف نموده بر طلاق لذا قضاء طلاق مغلظ واقع شده است اما اگر قبل از خبر کذب طلاق کسی را شاهد گرفته باشد که محض به خاطر رضایت پدرم سخن طلاق خانم خویشرا به دروغ نشرکنم پس قضاء هم طلاق واقع نمیشود .

(۲) لفظ (آزادی دادم) در عرف برای طلاق استعمال می شود در نامه لفظ مکمل آزادی دادم آمده که آن بدون طلاق بائن حاصل نمیشود لذابااین تحریریک طلاق بائن واقع میشود.

(۳) اگر به محکمه رجوع نشد جهت این تحریر یک طلاق بائن واقع شود لذا باید تجدید نکاح نموده شود.واگر به محکمه وعدالت رجوع شد فیصله نموده شود بر طلاق مغلظ تجدید نکاح کافی نباشد.

نقل فی الشامیة عن البحر ولو اقر بالطلاق کاذباً او هازلاً وقع قضاءً لا دیانةً اھ ویأتی تمامه. (رد المحتار ج۲،ص۴۵۷) وایضاً فیها تحت (قوله او هازلاً) عن البزازیة والقنیة لو اراد به الخبر عن الماضی کذباً لا یقع دیانةً وان اشهد قبل ذلك لا یقع قضاءً ایضاً . (رد المحتار ج۲،ص۴۵۹) وفی شرح التنویر قال انت طالق او انت حر وعنی الاخبار کذباً وقع قضاءً الا اذا اشهد علی ذلك. (رد المحتار ج۲،ص۴۹۹)

اگر خانم از چندین طلاق اطلاع داشته باشد با شوهر تجدید نکاح او جواز ندارد لان المرءة کالقاضی واگر خانم از صمیم قلب میدانست که شوهر این چندین طلاق را به دروغ داده پس حکم وقوع طلاق جهت مظنه تهمت است زیرا در صورت وجود بینه این بناء حکم موجود نیست وبر وقوع طلاق هم حکم نموده نشود لذا در صورت ظهور حقیقت حال حکم بر خانم مظنه تهمت هم نیست و اورا حرمت هم ثابت نمیشود ومقتضی المرء ة کالقاضی هم همین است که در قضاء قاضی بعلمه این تفصیل است که آن در خالص حدود الله جواز ندارد و در غیرالحدود عندالمتقدمین جواز دارد وعندالمتاخرین بنا برفساد زمان ناجائز قرار داده شده اثر این علت تنها بر غیر بیفتد قضاءً جهت معلومات حکم برای خود اثری نداشته باشد لذا در حصه خویش موافق علم خویش عمل کردن جواز دارد.

نقل فی الشامیة عن منیة المفتی الملخصة من السراجیة ما نصه قال القاضی یقضی بعلمه بحد القذف و القصاص و التعزیر ثم قال قضی بعلمه فی الحدود الخالصة لله تعالی لا یجوز اه افادہ بعض المحشین وهذا موافق لما مر عن الفتح معنی الفرق بین الحد الخالص لله تعالی وبین غیرہ ففی الاول لا یقضی اتفاقاً بخلاف غیرہ فیجوز القضاء فیه بعلمه وهذا علی قول المتقدمین وهو خلاف المفتی به کما علمت. (رد المحتار ج۴ ص۳۹۵) و قال العلائی رحمه الله ان المعتمد عدم حکمه بعلمه فی زماننا اشباه و قال ابن عابدین رحمه الله ای عند المتأخرین لفساد قضاة الزمان و عبارة الاشباه الفتوی الیوم علی عدم العمل بعلم القاضی فی زماننا کما فی جامع الفصولین. (رد المحتار ج۴ ص۳۹۳) فقط والله تعالی اعلم

۲۶/ربیع الاول سنه ۸۸ هـ.

شوهر بوقت طلاق مدعي جنون است

سوال : با نهایت ادب التماس میدارم از مدت دوسال با مرض تب دق مبتلا هستم با استعمال ادویه داکتری وپیچکاری های گرم وقوی اعصابم را از دست داده ام که با اندک ترین سخن مشتعل غضب میشوم با خانم و اولاد ها در پیکار وجنگ می باشم در این وقت که سن من ۶۶ سال وسن خانم من پنجاه سال است وده اولاد دارم که شش آنها صغیر اند ومعشیت وپرورش آنها بدوش من است چند یوم قبل خانم من مریض بود چندین بار توصیه نمودم تا نزد داکتر برود انکار ورزید بالآخره خشم گیرشده هوش وهواس وعقل را از دست دادم باکیفیت جنونی به یک کلمه آنرا سه طلاق دادم وقتیکه به هوش آمدم نادم شدم وگفتم

که این همه حرکات شیطانی بود افسوس نمودم نادم وپشیمان شدم آیا در این صورت خانم بر من طلاق میشود یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر کیفیت جنونی تو نزد مردم معروف باشد وحلفیه بیان می کنی که در این حالت هم درکیفیت جنون بودی خانم بر تو طلاق نشده واگر کیفیت جنونی تو بر مردم معروف نباشد پس اگر دو مرد معتبر یا یک مرد ودوزن شاهدی بگویند که این کلمات را در حالت جنونی گفته ای پس خانم بر تو طلاق نشده واگر کیفیت جنون تو از سابق نزد مردم معروف نباشد وبر کیفیت جنونی در وقت طلاق نیز دو شاهد معتبر نداشته باشی پس خانم بر تو به سه طلاق حرام شده است .

نقل ابن عابدين رحمه الله تعالى عن الخيرية تحت قول الدر (وفى القاموس دهش) وسئل نظماً فيمن طلق زوجته ثلاثاً فى مجلس القاضى وهو مغتاظ مدهوش فاجاب نظماً ايضاً بان الدهش من اقسام الجنون فلا يقع واذا كان يعتاده بان عرف منه الدهش مرة يصدق بلا برهان اه (رد المحتار ج۲، ص۴۶۳) وقال فى تنقيح الحامدية والقول قوله بيمينه ان عرف منه الدهش وان لم يعرف منه لا يقبل قوله قضاءً الا ببينة كما صرح بذلك العلماء الحنفية رحمهم الله تعالى. (العقود الدرية ج۱، ص۳۹) فقط والله تعالى اعلم.

۲۷/رمضان ۸۸هـ.

بعد از طلاق بنا بر ضرورت یکجا بودن زوجین

سوال : (متعلق مسئله بالا) من دچار یک مرض مهلک هستم که علاوه از همین خانم کسی تیمار دار هم ندارم وعلاوه من کسی سرپرست اولاد های من هم نیست در صورت ترک نمودن این خانم زندگی همهء مادرهم بر هم می شود اگر امکان داشته باشد با در نظر گرفتن موضوع فوق الذکر نوازش فرمائید اگر پس رجوع جواز دارد وبنده را مطمئن سازدید بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : بنا بر مرض وپیری خدمت یکدیگر جواز دارد اما بشرطیکه از تعلقات ازدواجی کاملاً یکسو باشید اگر خوف اندک چنین حرکت هم باشد علی الفور جدا شدن فرض است ودر یک خانه سکونت جائز نیست .

فى فصل الحداد من عدة العلائية معزياً الى المجتبى لهما ان يسكنا بعد الثلاث فى بيت واحد اذا لم يلتقيا التقاء الازواج ولم يكن فيه خوف فتنة انتهى. وسئل شيخ الاسلام عن زوجين افترقا ولكل

منهما ستون سنة وبينهما اولاد وتتعذر عليهما مفارقتهم فيسكنان في بيتهم ولا يجتمعان في فراش ولا يلتقيان التقاء الازواج هل لهما ذلك قال نعم. واقره المصنف وفي الشامية (قوله وسئل شيخ الاسلام) حيث اطلقوه ينصرف الى بكر المعروف بخواهرزاده وكأنه اراد بنقل هذا تخصيص ما نقله عن المجتبى بما اذا كانت السكنى معها لحاجة كوجود اولاد يخشى ضياعهم لو سكنوا معه او معها او كونهما كبيرين لا يجد هو من يعوله ولا هي من يشترى لها او نحو ذلك والظاهر ان التقييد بكون سنهما ستين سنة وبوجود الاولاد مبني على كونه كان كذلك في حادثة السؤال كما افاده ط. (رد المحتار ج۲، ص۶۷۵) فقط والله تعالى اعلم.

۲۷ رمضان ۸۸ھ.

طلاق جبري واقع مى شود

سوال: زيد با يک خانم با شعور از دواج نمود بعد از چهار ماه حالات ازدواجى آنان تند وتلخ شد اهالى خانم آمدند وجبراً زيد را بر دادن سه طلاق اين خانم مجبور ساختند زيد سه طلاق باسه لفظ بدون عوض مال داد اما در قلبش نيت طلاق رجعى را نموده بود بعد از پانزده يوم اعلان رجعت را هم نمود آيا اين رجوع درست است يا خير ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: طلاق مكره واقع ميشود ودر طلاق مغلظ نيت رجعت كار آمد نيست لذا رجوع درست نباشد البته تدبير نجات اين است كه در اين حالت عوض تلفظ تنها طلاق را تحرير بدارد طلاق تحريرى مكره واقع نميشود صورت دوم اينكه متصل لفظ طلاق ان شاء الله بگويد اگر كه آهسته هم بگويد بشرطيكه خودش آنرا بشنود پس طلاق واقع نميشود اما عندالكرخى رحمه الله اين شرط نيست.

قال في شرح التنوير ويقع طلاق كل زوج بالغ عاقل ولو تقديراً بدائع ليدخل السكران ولو عبداً او مكرهاً فان طلاقه صحيح لا اقراره بالطلاق. (رد المحتار ج۲، ص۵۷۶) وفي الشامية (قوله ان لم يطلق بائناً) هذا بيان لشرط الرجعة ولها شروط خمس تعلم بالتأمل شرنبلالية قلت هي ان لا يكون الطلاق ثلاثاً في الحرة او ثنتين في الامة الخ. (رد المحتار ج۲، ص۵۷۶) فقط والله تعالى اعلم.

۲۳/ذيقعده ۸۸ھ.

در صورت مجبورى از اقرار طلاق، وقوع طلاق صورت نميگيرد

سوال: كسى مجبور كرده شد بر طلاق نمودن خانمش آن شخص مجبوراً اقرار دروغ را

نمود بر طلاق در زمانه ماضی در حالیکه در زمانه ماضی خانم خویش را طلاق نداده بود آیا در این صورت طلاق واقع می شود یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در حالت اکراه بر طلاق دراین صورت طلاق واقع میشود اما بنا بر اقرار طلاق واقع نمیشود در صورت سوال طلاق واقع نشده است .

قال فی التنویر ویقع طلاق کل زوج بالغ عاقل ولو عبداً او مکرها . وفی الشرح فان طلاقه صحیح لا اقراره بالطلاق (ردالمحتار ص٥٨٧ ج٢) فقط والله تعالی اعلم. ۱۳/محرم سنه ۹۰ هـ.

بر تحریر جبری طلاق، وقوع طلاق صورت نمیگیرد

سوال : من جدا سکونت می کنم از پدر ومادرم روزی با آنها مواجه شدم مرا مجبور ساختند بر طلاق خانم . من قبول نکردم بالاخره پدرم یک پارچهء کاغذ را بر عریضه نویس تحریر نموده به من داد تا آنرا امضاء کنم البته من بی تعلیم هستم اما می دانستم که این تحریر در حصه طلاق خانم من هست، من آن پارچه را امضاء نمودم اما شفوی متذکر طلاق نشدم آیا با امضاء نمودن آن پارچه خانم بر من طلاق میگردد؟ اگر طلاق شده پس راه حل آن چه است با جواب مطمئن سازید. بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : با تحریرنامه جبری وقتیکه با الفاظ نباشد طلاق واقع نشود پس در صورت سوال طلاق واقع نشده.

قال فی الشامیة تحت (قوله لا اقراره بالطلاق) وفی البحران المراد الاکراه علی التلفظ بالطلاق فلو اکره علی ان یکتب طلاق امرأته فکتب لا تطلق لان الکتابة اقیمت مقام العبارة باعتبار الحاجة ولا حاجة هنا کذا فی الخانیة. (ردالمحتار ج۲،ص٥٨٧) فقط والله تعالی اعلم

۲۳/جمادی الاولی ۸۷هـ

طعام دست ترا نمي خورم ترا رها ميكنم برو

سوال : کسی به خانم خویش گفت طعام دست ترا نمی خورم ترا رها کردم برو ازینجا در وقتیکه گواه خواسته شد سه تن که دوتن آنان برادران مطلق بود همان الفاظ گفته برادر را شاهدی گفتند اما وقتیکه پدرش دوسیه را در محکمه دائر نمود برادران مطلق گفتند مایان در آنصورت بنا بر خوف مادرست اقرار نکردیم از خوف پدر وقتیکه پدر در طرف ماشد

پس بیان درست مطلق چنین بود یک طلاق دو طلاق سه طلاق یک دوسه طلاق گفت پس حکم صورت مذکوره از روی شرع چیست ؟ نیز حکم جمله اولی چیست جمله ثانیه یک طلاق رجعی است آیا جمله ثالثه راجزجمله ثانیه گردانیدن درست است یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در جمله اولی : که از دست تو چیزی را نمیخورم بر طلاق کدام دلیلی نیست لذا با این جمله طلاق واقع نمیشود.

وجمله دوم : که ترا رها کردم مانند (سرحتک) طلاق صریح است لذا بلا نیت با این طلاق رجعی واقع میشود. وجمله سوم (برو) اگر بدون نیت بگوید یا با نیت طلاق بگوید یک طلاق بائن واقع میشود البته اگر بر تفریع بر طلاق سابق نیت داشته باشد تنها با جمله ثانیه یک طلاق رجعی واقع میشود.

در جمله ثالثه اگر بدون نیت وقوع طلاق چنین اشتباه شود که این را فقهاء در الفاظ طلاق محسوب نموده اند که به هر صورت بر نیت موقوف است در آن مذاکره طلاق قایم مقام نیت نیست جواب آن این است.که حالت مذاکره طلاق یعنی در حالت سوال طلاق در (اذهبی) چونکه احتمال رد وطلاق هر دو درآن است لذا نیت شرط گردانیده شد اما در مسئله مذکوره بعد از یک طلاق احتمال رد ختم شد بلکه در آن احتمال تفریع وطلاق جدید است لذا اگر نیت تفریع نباشد طلاق مستقل محسوب میشود.

اما مسئله شهادت اگر شهادت اول در مجلس فیصله نشده باشد بلکه شواهد تذکره آنرا نمودند که اعتبار نیست بیان مجلس فیصله اعتبار دارد اگر اول شهادت در مجلس فیصله شود مطابق آن فیصله نموده شود شهادت دوم را اعتبار داده نمیشود . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱/صفر سنه ۸۹هـ

چنین خانم را در کار ندارم

سوال : کسی خانم خویش را از خانه بدر کرده گفت چنین خانم را در کار ندارم با چنین الفاظ کدام نوع طلاق واقع می شود ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باچنین الفاظ طلاق واقع نمیشود. نقل فی الهندیة عن السراج الوهاج ولو قال لا حاجة لی فیك ینوی الطلاق فلیس بطلاق (عالمگیریة ج ۱ ص ۳۷۵) فقط والله تعالی اعلم.

۶/جمادی الآخره سنه ۸۹هـ

خیار طلاق با مجلس مخصوص است

سوال : کسی خانم را به کدام شرط به نکاح گرفت وگفت در صورت خلاف ورزی نمودن من از شرط خانم اختیار دارد که خود را در محضر دو عام طلاق کند آیا این اختیار خانم با مجلس مختص می باشد یا بعد هم اختیار طلاق را دارد؟بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : وقتیکه خانم از مخالفت شرط اطلاع یافت در همان مجلس اختیار فسخ نکاح را دارد بعد از آن اختیار ندارد اگر دو عالم را طلب کرد تا در محضر آنان طلاق دهد اختیار دارد در غیر آن اختیار ندارد البته اگر شوهر خانم را برای دایم اختیار داده بود مثلاً هرزمانی که می خواهی طلاق خود را بگیر در اینصورت دایم خانم را اختیار است .

قال فی التنویر قال لها اختاری او امرك بیدك ینوی الطلاق او طلقی نفسك فلها ان تطلق فی مجلس علمها به وان طال مالم تقم او تعمل ما یقطعه لا بعده الا اذا زاد متی شئت او متی ما شئت او اذا شئت او اذا ما شئت وفی الشامیة تحت (قوله مالم تقم الخ) والاصح کما فی البحر والنهر انه لا بد ان یدل علی الاعراض واثر الخلاف یظهر فیما لو قامت لتدعو الشهود کما یأتی.(رد المحتار ج۲،ص۵۱۶) فلما لم یبطل الاخیار المطلق بالتاخیر لطلب الشهود فالخیار المقید بکونه عند الشهود من العلماء لا یبطل بالاولی.

وفی البحر واطلق الامر بالید فشمل المنجز والمعلق اذا وجد شرطه ومنه ما فی المحیط لو قال ان دخلت الدار فامرك بیدك فان طلقت نفسها کما وضعت القدم فیها طلقت لان الامر فی یدها و ان طلقت بعد ما مشت خطوتین لم تطلق لانها طلقت بعد ما خرج الامر من یدها. وفی المنحة (قوله وان بعد ما مشت خطوتین لم تطلق) قال المقدسی فی شرحه وفی العتابیة و ان مشت خطوة بطل القول توفیقه ان ما فی العتابیة یحمل علی ما اذا کانت رجلها فوق العتبة والاخری دخلت بها وما سبق علی ما اذا کانت خارج العتبة فباول خطوة لم تتعد اول الدخول فبالثانیة تتعدی و یخرج الامر من یدها.

(البحر الرائق ج۳،ص۳۱۸) فقط والله تعالی اعلم. ۱۹/شعبان ۸۹هـ

طلاق واقع شده بعد از خلوت صحیحه بائن است

سوال : اگر کسی بعد از محض خلوت صحیحه که در آن جماع صورت نگرفته بود خانم خویش را طلاق دهد کدام نوع طلاق واقع میشود ؟ آیا طلاق رجعی واقع می شود ویا بائن ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: طلاق بائن واقع شود.

قال العلائی رحمه الله تعالی فی بیان الصور التی تکون الخلوة الصحیحة فیها کالوطء و کذا فی وقوع طلاق بائن آخر علی المختار. و قال ابن عابدین رحمه الله تعالی فی البزازیة و المختار انه یقع علیها الطلاق آخر فی عدة الخلوة و قیل لا اه و فی الذخیرة و اما وقوع طلاق آخر فی هذه العدة فقد قیل لا یقع و قیل و هو اقرب الی الصواب لان الاحکام لما اختلف یجب القول بالوقوع احتیاطاً ثم هذا الطلاق یکون رجعیاً او بائناً ذکر شیخ الاسلام انه یکون بائناً اه و مثله فی الوهبانیة و شرحها و الحاصل انه اذا خلا بها خلوة صحیحة ثم طلقها طلقة واحدة فلا شبهة فی وقوعها فاذا طلقها فی العدة طلقة اخری فمقتضی کونها مطلقة قبل الدخول ان لا تقع علیها الثانیة لکن لما اختلفت الاحکام فی الخلوة فی انها تارة تکون کالوطء و تارة لا تکون جعلناها کالوطء فی هذا فقلنا بوقوع الثانیة احتیاطاً لوجودها فی العدة و المطلقة قبل الدخول لا یلحقها طلاق آخر اذا لم تکن معتدة بخلاف هذه و الظاهر ان وجه کون الطلاق الثانی بائناً هو الاحتیاط ایضاً و لم یتعرضوا للطلاق الاول و افاد الرحمتی انه بائن ایضاً لانه طلاق قبل الدخول غیر موجب للعدة لان العدة انما وجبت لجعلنا الخلوة کالوطء احتیاطاً فان الظاهر وجود الوطء فی الخلوة الصحیحة و لان الرجعة حق الزوج و اقراره بانه طلق قبل الوطء ینفذ علیه فیقع بائناً و اذا کان الاول لا تعقبه الرجعة یلزم کون الثانی مثله اه و یشیر الی هذا قول الشارح طلاق بائن آخر فانه یفید ان الاول بائن ایضاً و یدل علیه ما یأتی قریباً من انه لا رجعة بعدة و سیأتی التصریح به فی باب الرجعة و قد علمت مما قررناه ان المذکور فی الذخیرة هو الطلاق الثانی دون الاول فافهم ثم ظاهر اطلاقهم وقوع البائن اولاً و ثانیاً و ان کان بصریح الطلاق و طلاق الموطوءة لیس کذلک فیخالف الخلوة الوطء فی ذلک و اجاب ح بان المراد التشبیه من بعض الوجوه و هو ان فی کل منهما وقوع طلاق بعد آخر اه و اما الجواب بان البائن قد یلحق البائن فی الموطوءة فلا یدفع المخالفة المذکورة فافهم. (رد المحتار ج۲،ص۳۸۱) فقط والله تعالی اعلم.

۱۵/ربیع الآخر ۹۰ھ.

بلا اراده با تلفظ لفظ طلاق طلاق واقع میشود

سوال: باخانم خویش در صحبت بودم بی اختیار از زبانم بر آمد ای آسیه ای خانم من ترا یک طلاق دو طلاق وسه طلاق در این مورد حکم شرع چیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: سه طلاق واقع شد. قال فی التنویر ویقع طلاق کل زوج بالغ عاقل ولو عبدا او مکرها او هازلا (الی قوله) او مخطئا، وفی الشرح بان اراد التکلم بغیر الطلاق فجری علی لسانه الطلاق (رد المحتار ص۶۱ ج۲) فقط والله تعالی اعلم ۲۵/محرم ۹۱ھ.

تدبیر اخفاء تجدید نکاح در طلاق معلق با نکاح

در حضور تان سوال وجواب خیرالمدارس را تقدیم نمودم بر آن نظر فرموده تصویب فرمائید.

سوال: زید که هنوز خانم نگرفته بنا بر یک مجبوریت گفت در وقت نکاح خانم بر من طلاق رجعی باشد پس بعد از نکاح او کدام طلاق واقع میشود آیا طلاق رجعی ویا بائن اگر بائن واقع شود علاج نجات از آن که در شرم هم نیاید چیست که بدون اجتماع مردم تجدید نکاح صورت بگیرد مثلاً نکاح خوان عوض یک مرتبه دو مرتبه در مجلس واحد از ولی یعنی پدرمنکوحه اقرار بگیرد وزید نیز دومرتبه لفظ قبول را تکرار کندآیا تجدید نکاح درست میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

جواب از خیرالمدارس ملتان :

در صورت مسئوله بر تقدیر صحت در وقت نکاح طلاق بائن واقع شود اما اگر ایجاب وقبول را بار دوم تکرار نمود پس نکاح تجدید شد. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

بنده محمد اسحاق غفرله، نائب مفتی خیرالمدارس ملتان . ۲۱/جمادي الاولي ۱۹۱ھـ

الجواب صحیح محمد عبدالله عفاالله عنه. ۲۳/جمادي الاولي ۱۹۱ھـ

ایجاب وقبول جدید در همین مجلس پس نکاح منعقد شود اطلاع آن بعد از اطلاع خانم بر سکوت یا قبض مهر یا رخصتی لازم گردد. فقط والجواب صحیح عبدالستار عفا الله عنه.

خیرالمدارس ملتان. ۲۳/جمادي الاولي ۱۹۱ھـ

الجواب باسم ملهم الصواب: جواب مذکور بنا بر دو علت درست نیست اولاً برای اینکه ولی تکرار ایجاب را جهت تاکید نکاح کند نه به نیت تجدید لذا با آن نکاح جدید منعقد نمیشود ثانیا اینکه اگر ولی قبل از نکاح از دختر اجازه بخواهد پس او وکیل میگردد و با ایجاب اول وکالت او به انتهاء میرسد وایجاب ثانی از فضولی گرفت که بر اذن ثانی دختر موقوف است قولی یا فعلی و او در آنصورت شود که دختر کالعدم شدن اجازه سابق را درک کند رضا بالابقاء مستلزم رضا بالاحداث نمی باشد واگر پدر نکاح اول را بلا اذن نموده باشد پس تا هنوز نکاح منعقد نشده لذا طلاق هم واقع نشده وقتیکه بعد از تکرار ایجاب وقبول دختر را علم رسد و دختر آنرا قبول نمود پس نکاح نافذ گردید طلاق بائن واقع

میشود لذا به هر کیف حیله محرره ردی وخطاء است. بنده میگوید درست این است که بار دوم پدر دختر ایجاب نکند پس شوهر یا وکیل او ایجاب کند وپدر دختر قبول کند در این صورت از نکاح اول وکالت والد ختم شد که قبول او درست نیست اما ایجاب شوهر یا وکیل دختر درست است بعداً شوهر حقیقت حال را به خانم اشکارا نمود اگر بعد از آن قولاً یا فعلاً خانم قبول کرد نکاح نافذ باشد واگر از دختر ابتداءً اجازه نخواسته تفصیل آن لازمی نیست در مجلس دوم اگر خانم نگوید که با تو نکاح نمودم پس اگر خانم قولاً یا فعلاً اجازه داد نکاح نافذ است اما سکوت خانم در این صورت اجازه نیست سکوت حکم اجازه را تنها در صورت خیر نکاح از طرف ولی اقرب داشته باشد. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۲/جمادی الآخره ۹۱هـ

تو طلاق هستي

سوال: کسی به همسر خویش گفت تو طلاق هستی تو طلاق هستی تو طلاق هستی اینرا چه حکم در شریعت مطهره چه حکم است ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: سه طلاق واقع می شود وخانم بر شوهرحرام میگردد.

قال فی التنویر وفی انت الطلاق او طالق الطلاق او انت طالق طلاقاً یقع واحدة رجعیة ان لم ینو شیئا اونوی واحدة او ثنتین فان نوی ثلاثا فثلاث)ردالمحتار ص۲۶۸ ج۲(فقط والله تعالی اعلم

۳۰/شوال ۹۱هـ.

یک دو سه برو بر من خواهر ومادر هستي

سوال: یک فتوی ارسال خدمت است در حصه آن رای عالی وتحقیق انیق خویش را ابراز دارید والاجر عند الله الکریم.

سوال: شخصی در حالت غضب ومذاکره طلاق زوجه خویش را مخاطب کرد وگفت یک دو سه برو، تو مادروخواهر من هستی، وکدام نیت طلاق وغیره هم نداشته بود، آیا بگفتن الفاظ مذکوره بر زوجه طلاق واقع میشود یا نه ؟ اگر واقع میشود پس چند طلاق وکدام نوع طلاق واقع میشود ؟ بینوا توجروا.

الجواب: اقول وبا الله التوفیق ومنه السداد. این الفاظ تجزیه طلب است وکلُ سه اجزاء

اند. هر یک جُزء را حکم علیحده تحریر می شود. جزء اول، یک دوسه، جزء دوم برو، جزء سوم، مادر وخواهر من هستی.

جواب جزء اول آنکه یک دوسه اوصاف اندوآن هم بوجه تابع بودن موصوف خود مفید برایے طلاق نیستند، بالفرض اگر نیت طلاق را داشته باشد پس باز هم یک دوسه تنها این الفاظ مهمل شمرده می شوند ازان تکرار طلاق دران وقت گرفته می شود هر گاه از زبان به آن جانب اشاره لفظی کرده باشد، لیکن درینجا به اسامی عدد کدام اشاره لفظی نیست، ومجرد عدداند وعدد کدام مفهوم ندارد.

کما فی الشامیة ج۲، ص۸۶ وقد تقرر فی الاصول ان العدد لا مفهوم له اھ. وایضاً فی الشامیة وبه ظهر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجار وینوی به الطلاق لم یذکر لفظاً لا صریحاً ولا کنایةً لا یقع علیه کما افتی به الخیر الرملی. (رد المحتار ج۲، ص۴۵۳)

ونظیر آن در اهمال لفظ هکذا که شخص بسه انگشت خود اشاره کرده بگوید انت هکذا فقط، اینجا اشاره بیان است ملفوظ راوآن درین جاموجود نیست. (کما قال فی الدر المختار ولو قال انت هکذا مشیرا ولم یقل طالق لم ارہ) در غایة الاوطارتحت عبارت مذکوره نقلاً عن حاشیة المدنی نوشته است حلبی می گوید که درین صورت طلاق واقع نشدن نهاَیت صریح است. زیرانکه این لفظ نه صریح است ونه در کنایه داخل است واشاره بیان است ملفوظ راواینجا اشاره هم موجود نیست. وخیرالدین رملی گفته که 'این طور قول لغو است اگر چه قائل نیت طلاق را داشته باشد، وحموی برحاشیه الاشباه والنظائر هم عدم وقوع را از قول بعضی علماء تصریح کرده است (حاشیه مدنی علی الدر) وعلامه شامی در منحة الخالق حاشیه البحرالرائق ص ۲۸۶ ج ۳ می فرماید :

قال الرملی وقید بقوله انت طالق لانه لو قال انت هکذا فهو لغو ولو نوی الطلاق لا اللفظ لا یشعر به والنیة لا تؤثر بغیر اللفظ. قال الزیلعی فی تعلیل اصل المسألة لان الاشارة بالاصابع تفید العلم بالعدد عرفاً وشرعاً اذا اقترنت بالاسم المبهم اھ ولا طلاق هنا یشار الیه به فتأمل ولم ارہ من صرح به فی هذا المحل الی الأن ثم راجعت احکام الاشارة من الاشباہ والنظائر فوجدته قال ولم ار الأن انت هکذا مشیرا باصابعه ولم یقل طالق اھ اقول وقد رأیت الحکم کما ذکرته بالعلة المذکورة فی کتب الشافعیة کشرح الروض لشیخ الاسلام زکریا وغیرہ ولا شیٔ من قواعدنا یابیه فتأمل.

ونظیر دوم آنچه کسی بجواب زوجه خود که مرا طلاق بده بسه انگشت بطرفش اشاره کرد ونیت طلاق را داشت وبزبان هیچ نه گفت.

کما قال فی الخانیة المرأة قالت لزوجها طلقنی فاشار الیها بثلث اصابع ونوی به التطلیقات لاتطلق مالم یتلفظ به- اھ.

ونظیر سوم آنچه که بجواب مطالبهٔ طلاق زن شوهر آن بطرفش سه عدد کلوخ انداخت وگفت بگیر. که در ابهام مثل یک دوسه اند ولفوائد اگر چه این القاء احجار وغیره را در اعتقاد خود طلاق می پندارد.

کما قال الشامی ص ۳۶۵ ولا یقع بالقاء ثلاثة احجار الیها او امرها بحلق شعرها وان اعتقد الالقاء والحلق طلاق کما قدمنا لان رکن الطلاق اللفظ او ما یقوم مقامه مما ذکر کما مرّ.

ایضاً قال العلامة الشامی فی منحة الخالق حاشیة البحر ص ۲۸۲ ج ۳ وبه یعلم جواب ما یقع من الاتراک من رمی ثلاث حصوات قائلاً انتِ هکذا ولا ینطق بلفظ الطلاق وهو عدم الوقوع تأمل.

لذا بلفظ هکذا ودر مذاکرهٔ طلاق سه انگشت اشاره کردن یا سه کلوخ انداختن یا یک دوسه گفتن کدام طلاق واقع نمی شود اگر چه نیت طلاق را داشته باشد، زیرا که رکن طلاق لفظ طلاق ست یا چیزی که قائم مقام طلاق باشد واین الفاظ نه الفاظ طلاق اندونه قائم مقام طلاق.

وآنچه در فتاوی خلاصه ص ۹۸ج۲ تحریر شده. وفی الفتاوی رجل قال لامرأته ترایکی تراسه او قال تو یکی توسه قال ابو القاسم الصفار لایقع شیء وقال الصدر الشهید یقع اذا نوی وقال به یفتی الخ.

باید دانست که فرق درمیان ترایکی وتراسه وتویکی وتوسه درمیان یک دو سه واضح ست فتأمل. چنانکه درمیان انت واحدة ودرمیان صرف واحدة گفتن، اول ازکنایات طلاق است ووقوع ازان موقوف به نیت ست ودوم لغو، کما قال فی البحر الرائق ج۳ص۲۶۱ وظاهرة انه متی بثلاث وانه بثلاث بخلاف متی سواء فی کونه کنایة واما انه الثلاث فلیس بکنایة اھ. هر گاه که توسه کنایه از طلاق نیست بلکه لغوست پس درلغویت فقط ۳ کدام یک اشتباه باقی نمی ماند.

در سه اجزاء سوال یک جزء آن شرح شد و دو جزء آن گذاشته شد.

الجواب باسم ملهم الصواب: جواب مذکوره درست نیست استدلال اول وقد تقرر فی الاصول ان العدد لا مفهوم له چنین است که عوض جواب آن سکوت افضل است بعد از آن جزبا القاء احجار واشاره بالاصابع در عدم ایقاع تحریر است لاکن یک دوسه را بر اشاره

بالاصابع و القاء احجار قیاس نمودن لغو قرار دادن درست نیست زیراکه یک دوسه ملفوظات اند پس قیاس ملفوظات بر غیر ملفوظات قیاس مع الفارق است زیراکه مقیس وقوع طلاق را شرط است ومقیس علیه در ایقاع طلاق موثر نیست.

وقتیکه در صورت اشاره بالاصابع انت هکذ هم گفته باشد طلاق واقع می شود محرر در این حصه عبارت منحة الخالق کتاب شامی رانقل نموده اما دانسته نشد که چرا بطرف ردالمحتار رجوع نکرده که بعد از نقل کلام علامه شامی رحمه الله تعالی میفرماید.

ورأیت بخط السائحانی مقتضی ما فی الخانیة من قوله ولو قال لامرأته انت بثلاث قال ابن الفضل اذا نوی یقع انه یقع هنا اذا نوی ولها ایضا اذا قال طالق فقیل من عنیت فقال امرأتی طلقت ولو قال انت منی ثلاثا طلقت ان نوی او کان فی مذاکرة الطلاق و الا قالوا یخشی ان لا یصدق قضاء اه. و کذا نقل الرحمتی عبارة الخانیة الاولی ثم قال و الظاهر ان قوله هکذا مثل قوله بثلاث اه الاول ای لان کلا منهما مرتبط بلفظ طالق مقدراً و قول الرملی ان اللفظ لا یشعر به غیر مسلم و ما نقله عن الزیلعی لا ینافیه لان المراد بالاسم المبهم لفظ هکذا المراد به العدد الذی اشیر به الیه وسماه مبهما لکونه لم یصرح بکمیته کما حققه فی النهر و الاسم المبهم مذکور فی مسئلتنا فیفید العلم بعدد الطلاق المقدر الذی نواه المتکلم کما ان قوله بثلاث دل علی عدد طلاق مقدر نواه المتکلم ولا فرق بینهما الا من جهة ان العدد فی احدهما صریح وفی الآخر غیر صریح و هذا الفرق غیر مؤثر بدلیل انه لا فرق بین قوله انت طالق هکذا مشیرا الی الاصابع الثلاث وبین قوله انت طالق بثلاث هذا ما ظهر لی فافهم. (ردالمحتار ج۲،ص ۴۸۶)

درآخر که کدام فرق را بین انت واحدة وبین واحدة بیان نموده آن هم درست نیست چراکه استدلالا کدام عبارت بحرالرائق را تقدیم نموده آن تائید دعوی محرر نیست بلکه خلاف او حجت است عبارت کامل قرار ذیل است.

لو قال انت الثلاث ونوی لا یقع لانه جعل الثلاث صفة للمرأة لا صفة للطلاق المضمر فقد نوی مالا یحتمله لفظ فلم یصح ولو قال لامرأته انت منی بثلاث ونوی الطلاق طلقت لانه نوی ما یحتمله الخ.

از عبارات فوق معلوم شد که علت نبودن انت الثلاث در کنایات اینست که در این ترکیب ثلاث صفت امرءة است صفت طلاق محذوف نیست وحمل لفظ بر معنای غیر محتمل درست نیست لذا این کلام لغو است به خلاف انت منی بثلاث وانت بثلاث زیراکه در هر دو جمله ثلاث صفت طلاق محذوف است لذا وقتیکه متکلم بگوید انت منی بثلاث ونیت

کند طلاق را پس در نوی مایحتمله لفظه داخل است بعد ازین تفصیل تنها واحدة، انت واحدة، انت منی بثلاث، ترایکی، تراسه وغیره از قبیل کنایات باشند یا از قبیل انت الثلاث کاملاً ظاهر است مانندیکه در انت واحدة وغیره واحدة را صفت طلاق محذوف درست است چنین تنها (واحدة) هم صفت طلاق محذوف گردانیده شود در ترکیب کدام قباحت نباید وکلام درست است بلکه نسبت به تنها انت واحدة احتمال طلاق زیاد است ازینجا که در آن عدد مبهم را توضیح مطلوب باشد مفسر بعدی درست است تمام افراد مفسر مساوی اند یکی بر دیگر ترجیح ندارند البته نیت ماضی است بخلاف انت واحد که به ظاهر واحده صفت انت است باوجود آن در وقت نیت طلاق خلاف ظاهر صفت طلاق گردانیده میشود حکم شود بر وقوع طلاق وقتیکه خلاف وجود نیت ظاهراً فیصله کرده شود پس در صورت ترجیح یکی از احتمالات متساویه فیصله نمودن طبق نیت بطریق اولی جواز دارد .

اگر گفته شود که انت واحدة جمله است وتنها واحدة مفرد است این فرق درست نیست که برای وقوع طلاق تلفظ جمله لازمی نیست بلکه تلفظ بالمفرد باضمار الاضافة الی المرءة هم طلاق واقع میشود . کما اذا قال لامرأته طلاق ولم یصرح بالاضافة الیها طلقت

تقریر مذکور بحر را پیش نظر گرفتن از انت الثلاث عدم وقوع محل تأمل است در انت واحدة تویکی تو سه وقوع مصرح است ودر این جمله ها خلاف ظاهر عدد را طلاق قرار دادن را تصحیح کرده شد ازینجا فرق ظاهر انت الثلاث نباشد اگر این فرق بیان کرده شود که توسه جمله خبریه است وانت الثلاث ترکیب توصیفی است این بنا بر دو علت قابل قبول نباشد اولاً ازینجا که در وقوع وعدم وقوع فرق بین خبر ولغت غیر ظاهر است ثانیا انت الثلاث را هم جمله خبریه قرار داده اند.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت (قوله انت واحدة) علی ان الرفع لاینافی الوقوع لاحتمال ان یراد انت طلقة واحدة بجعلها نفس الطلقة مبالغة کرجل عدل (ردالمحتار ص۵۰۰ ج۲).

بعینه همین تقریر در انت الثلاث جاری می شود لذا خلاصه عبارت مذکوره در سوال که تو یک توسه با آن وقوع طلاق مفتی به قرار داده شده است. کذا فی الخانیة علی هامش الهندیة ج۱، ص۴۶۳، و البزازیة علی هامش الهندیة ج۴ ص۱۹۷، و الحمادیة عن التاتارخانیة و الحجة و الظهیریة

تثبیت شد که با انت الطلاق تنها نزد صدرالشهید طلاق مفتی به نیست بلکه علاوه ابوالقاسم همین را اعتبار داده اند که با آن طلاق واقع میشود وقتیکه مذاکره طلاق باشد یا نیت طلاق از تفصیل مذکور تثبیت شد که در صورت سوال سه طلاق واقع میشود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۴/صفر سنه ۹۲ھ

تدبیر نجات یافتن از طلاق کلما

سوال: کسی گفت هر خانمی راکه به نکاح گرفتم بر من به سه طلاق طلاق باشد پس طریقه شرعی نکاح نمودن این شخص چگونه است آیا میتواند به کدام طریقه زن بگیرد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: طریقه نجات از طلاق کلما اینست که کسی در غیاب اوبدون اطلاع او برایش زن بگیزد ودر وقت اجازه خواستن هم تلفظ نکند. کاملاً خاموش باشد در صورت تلفظ خانم بر او به سه طلاق جدا میشود تحریری اجازه بدهد تمام مهر یا نصف مهر را به خانم بفرستد اگر به خانم اطلاع هم نرسد وقتیکه تحریر نمود که نکاح را پذیرفتم درست است وطلاق واقع نمیشود در وقت تبریکی سکوت نیز در حکم اجازه دادن است که بدان طلاق واقع میشود. باید مبارکی دهندگان را بگوید که من هنوز بر این نظر ثانی میکنم :

قال فی العلائیة حلف لا یتزوج فزوجه فضولی فاجاز بالقول حنث، وبالفعل ومنه الکتابة علافاً لابن سماعة لا یحنث به یفتی، خانیة. وفی الشامیة (قوله فاجاز بالقول) کرضیت وقبلت نهر، وفی حاوی الزاهدی لو هناه الناس بنکاح الفضولی فسکت فهو اجازة. (قوله وبالفعل) کبعث المهر او بعضه بشرط ان یصل الیها وقیل الوصول لیس بشرط نهر، وکتقبیلها بشهوة او جماعها لکن یکره تحریماً لقرب نفوذ العقد من المحرم بحر. قلت فلو بعث المهر اولا لم یکره التقبیل والجماع لحصول الاجازة قبله (قوله ومنه الکتابة ای من الفعل مالو اجاز بالکتابة لما فی الجامع حلف لا یکلم فلانا او لا یقول له شیئاً فکتب الیه کتاباً لا یحنث و ذکر ابن سماعة انه یحنث نهر (قوله به یفتی) مقابله ما فی جامع الفصولین من انه لا یحنث بالقول کما مر فکان المناسب ذکره قبل قوله وبالفعل افاده ط. (ردالمحتار ج۲،ص۱۴۱۶) فقط والله تعالی اعلم

۲۹/ربیع الآخر سنه ۹۲ھ

حکم تفویض قبل از نکاح

سوال: کسی با شرایط ذیل نکاح نمود:
(۱) نان ونفقه منکوحه ام فلانه بنت فلان را ماهانه طبق عرف اداء میکنم.
(۲) در سفر زیاد از شش ماه وقت را سپری نمیکنم.
(۳) بدون اجازه موصوفه با کسی از دواج نمیکنم.
(٤) خدانخواسته اگر مجنون، معتوه یا محبوس یابی درک شدم موصوفه اختیار دو طلاق بائن را دارد.

حالاً شخص مذکور از مدت شش ماه بی درک است آیا طبق شرایط مذکوره خانم در حالیکه نه خط وخبر شوهرش می آید نه کسی تضمین نان ونفقه این خانم را بدوش می گیرد وخانم در فاقه کشی مبتلا است. آیا این خانم حق طلاق را دارد یاخیر ؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر شرایط مرقومه قبل از نکاح تحریر شده باشد همه آن باطل است چرا که در خلاف نمودن آن خانم را اختیار نباشد برای صحة تعلیق نکاح یا اضافة الی النکاح شرط است که محض بگوید اگر بعد از نکاح فلانه بنت فلان مخالفت کردم از شرائط پس او اختیار دارد.

واگر شرایط را بعد از نکاح تحریر نموده باشد علاوه از شرط آخر همه وعده حساب میشود که اختیار مخالفت از آنرا ندارد البته در حصه شرط آخر از شوهر تحقیق نموده شود اگر شوهر فیصله نموده باشد که در صورت جنون، محبوسیت وبی درکی خانم را اختیار داده باشد پس خانم در این صورت اختیار دارد در دو طلاق بائن تا در مجلس فیصله خود را دو طلاق بائن بدهد بعد از تبدیلی مجلس اختیار او باطل شود.

اگر خانم بطریق مذکور طلاق را حاصل نکرد وکسی تضمین نان ونفقه اورا هم بدوش نمی گیرد بار دوم استفتاء طلب کند. فقط و الله سبحانه تعالی اعلم.

۲۹/جمادی الاولی ۹۲ھ

شرایط صحت تفویض

سوال: در عصر حاضر جهت بی دینی شوهران وظلم های گوناگون آنان بر خانمان ایشان مثلاً اباء ورزیدن از نان ونفقه، لت وکوب ظالمانه به ماهاوسالها بی درک شدن احیاناً العیاذ

با الله از اسلام منحرف شدن وغیره آیا اگر خانم قبل از نکاح از شوهر حق اختیار طلاق را تحریری بگیرد این صورت درست است یا صورت درست دیگری دارد تا بوقت ضرورت خانم از ظلم شوهر نجات یابد وخود را طلاق دهد ؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : نجات آنرا دو صورت است :

(۱) تفویض طلاق شفهی یا تحریری قبل از نکاح ونسبت نمودن آن بسوی نکاح شرط است مثلاً بگوید بعد از نکاح با فلانه بنت فلان اگر از شرایط مخالفت نمودم او را اختیار دو طلاق بائن است پس در صورت مخالفت در همان مجلس خانم را اختیار است بعد از ختم مجلس او را اختیار نیست واگر شوهر بگوید در صورت خلاف ورزی هر گاه خانم بخواهد خود را طلاق کند پس در این صورت بعد از مجلس علم هم او را اختیار است اگر در این صورت تفویض نسبت بسوی نکاح نموده نشود این تفویض باطل است پس خانم را اختیار ثابت نیست البته اگر چنین تحریر قبل از نکاح قلمبند شود اما شوهر توقیع وامضای نکاح نامه را بعداً نمود این تفویض درست است .

قال فی التنویر فی باب التعلیق وشرطه الملک کقوله لمنکوحته ان ذهبت فانت طالق او الاضافة الیه کان نکحتک فانت طالق فلغا قوله لاجنبیة ان زرت زیداً فانت طالق فنکحها فزارت. (رد المحتار ج۲،ص۵۲۴)

(۲) در وقت ایجاب وقبول تفویض ایجاب بسوی خانم شرط نموده شود در اینجا دو شرط است اول ایجاب مع شرط بسوی خانم شوهر قبول نماید اگر ایجاب بسوی مرد وقبول بسوی خانم شرط نموده شود خیار ثابت نمیشود دوم اینکه ایجاب مع شرط شفهی باشد تنها تحریری کافی نیست البته تمام تفصیل شفهی لازمی نیست بلکه آنقدر گفته شود طبق بیانات تحریر شده با فلانه نکاح نموده شد باشرایط تحریر شده.

قال فی شرح التنویر قبیل فصل المشیئة نکحها علی ان امرها بیدها صح. وفی الشامیة (قوله صح) مقید بما اذا ابتدأت المرأة فقالت زوجت نفسی منک علی ان امری بیدی اطلق نفسی کلما ارید او علی انی طالق فقال الزوج قبلت اما لو بدأ الزوج لا تطلق ولا یصیر الامر بیدها کما فی البحر عن الخلاصة و البزازیة. (رد المحتار ج۲،ص۵۲۶) ونقل ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ وجه الفرق عن الفقیه ابی اللیث رحمه الله تعالیٰ تحت قول العلائیة لا یقع طلاق المولی علی امرأته الا اذا قال اخ ونصه لان البداءة اذا کانت من الزوج

کان الطلاق و التفویض قبل النکاح فلا یصح اما اذا کانت من المرأة یصیر التفویض بعد النکاح لان الزوج لما قال بعد کلام المرأة قبلت و الجواب یتضمن اعادة ما فی السؤال فصار کأنه قال قبلت علی انك طالق او علی ان یکون الامر بیدك فتصیر مفوضاً بعد النکاح اه. (ردالمحتار ج۲، ص۳۶۲) فقط والله تعالیٰ اعلم.

۱۹/جمادی الاولی ۱۴۰۵ھ

دختر خویش را گرفته برو

سوال: عبد الله برخانم خویش نور جهان اشتباه نموده پدرش را خواست گفت بر دخترت اشتباه دارم دختر خویش راگرفته برو آیا با این الفاظ که بگوید بر دخترت اشتباه دارم آنرا گرفته برو، طلاق واقع میشود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر شوهر این الفاظ را به نیت طلاق گفته باشد طلاق بائن واقع می شود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۵/جمادی الاخره ۹۳ھ

تورا خواهر ومادر فکر مي کنم

سوال: اگر شوهر خانمش را بگوید سوگند به خدا ورسول ترا خواهر ومادر فکر می کنم از رویم دور شو آیا با این الفاظ طلاق واقع میشود ویا کدام نوع کفاره لازم میگردد، در صورت لزوم کفاره کدام نوع کفاره لازم است ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: ترا خواهر ومادر فکر کردم از رویم دور شوهر دو جمله از کنایات طلاق محسوب شوند ودر حالت خشم قرینه است بر نیت طلاق لذا باجمله اول یک طلاق بائن واقع میشود ویا جمله دوم طلاق واقع نمیشود. قال فی التنویر وان نوی بانت علی مثل أمی برًا او ظهاراً او طلاقاً صحت نیته والالغا (ردالمحتار ج۲ص۶۲۶) وفی العلائیه لایلحق البائن البائن (ردالمحتار ج۲ص۵۰۹)

۲۴/شوال ۹۳ھ

اگر فلان کار را انجام دادم زنم بر من طلاق باشد

سوال: زوج تحریر نمود اگر به فلانه قریه رفتم زنم را به سه سنگ طلاق کنم سپس شرط را نقض کرد حکم آن چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: با این که اگر فلان کار را کردم سه طلاق بدهم معنای تعلیق اداء نشده البته اقتضاء تعلیق مفهوم می شود تقدیر عبارت چنین است اگر فلان کار را

انجام دادم سه طلاق بیندازم چراکه طلاق را با آن عمل معلق نموده واقتضاء وقوع طلاق را فقهاء معتبر قرار میدهند. كما قالوا في اعطى وامثاله لذا در نظر بنده در این صورت سه طلاق واقع میشود.

بعد از آن در درمختار در ابتدای باب صریح این جزیه به نظر رسید. لو قال ان خرجت يقع الطلاق اولا تخرجي الا باذني فاني حلفت بالطلاق فخرجت لم يقع لتركه الاضافة اليها (رد المحتار ص۳۶٦ ج۲)

ازینجا ثابت میشود که بصورت وجود اضافت طلاق واقع می شود تحقیق علامه ابن عابدین رحمه الله متعلق اضافت (قوله لتركه الاضافة) تحت این جمله مسطور ونزد اهل فن معروف است. فقط و الله سبحانه وتعالى اعلم. غرهٔ ذي الحجه ۹۳ھ

جهت ایقاع شرط جبرا طلاق معلق واقع می شود

سوال: ما قولكم ايها المفتون الكرام في هذه المسألة ان امرأة خرجت من دار زوجها بدون علمه لماء زوجها من العمل متعبا و منهك القوى من شدة الجوع و العطش فسأل ابويها اين زوجته؛ فقالوا لا نعلم اين ذهبت، فخرج الزوج حائرا يبحث عنها حتى وجدها في بيت اناس و حينما طرق باب البيت و قال لزوجته بالحرف الواحد مرة واحدة افتحي الباب و الا انت طالق بالثلاثة فارادت زوجته ان تفتح الباب لكنها منعت و اجبرت فلم تستطع ان تفتح الباب فهل يقع الطلاق و تصير مغلظة ام لا؟ و اذا ارادت الأن الزوجة ان تعود لزوجها فكيف يكون العمل؛ بينوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: صارت تلك الزوجة مغلظة فلا يمكن الرجوع قال في الدر المختار ولو حلف (الى قوله) ان لم تجيء الليلة منزلي فكذا فمنعها ابوها حنث في المختار. (رد المحتار ج۲، ص۴۸۷) فقط والله سبحانه وتعالى اعلم ۲۲/محرم ۹۶ھ

قبل النكاح گفت: «إن دخلت الدار فامرأتي طالق»

سوال: کسی قبل از نکاح گفت (ان دخلت الدار فامرأتي طالق) بعد از آن نکاح نمود آیا با دخول دار طلاق واقع میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر نیت داشت با کدام خانم که نکاح کنم طلاق باشد پس در آن اضافت الى النكاح حکماً موجود شد لذا طلاق واقع میشود اگر که در الفاظ اضافة الى الملك نباشد واگر مزاق کند وچنین نیت او نباشد طلاق واقع نمیشود.

قال فی الهندیة فی الفصل الخامس من الباب الرابع لو قال کل امرأة لی طالق ان فعلت کذا ولیس له امرأة ونوی امرأة یتزوجها بعد ذلک صحت کما اذا قال کل امرأة تکون لی والی هذا ذهب شمس الاسلام محمود رحمه الله تعالی و قال ابن نجم الدین رحمه الله تعالی لا تصح و قال السید الامام رحمه الله تعالی بالقول الاول نأخذ کذا فی اصول الاستروشنی. (عالمگیریة ج ۱ ص ۴۱۹) فقط والله تعالی اعلم

۱۶/ذي الحجه ۹۵ھ

درحالت نشه طلاق واقع می شود

سوال : کسی ساعت دوبجه ظهر خانم خویش را گفت بعد از امروز بر اولاد تعلیم را بند کن خانم که اطفالش را در تعلیم عربی داخل نموده بود گفت من اولاد را خوب تعلیم میدهم شوهر که شراب نوشیده واز دهنش بوی شراب می آمد مسلسل خانم را سه طلاق داد چند لحظه بعد از آن نادم شده اعتراف نمود که خانم را در حالت خمار بودن شراب طلاق داده ام آیا این طلاق واقع میشود یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در حالت خمار ونیشه هم طلاق واقع میشود لذا خانم به سه سنگ طلاق شد بار دوم با او حق ازدواج راندارد بعد از سپری عدت این خانم با کسی دیگر ازدواج کند.

قال فی التنویر ویقع طلاق کل زوج بالغ عاقل ولو عبداً او مکرهاً او هازلاً او سفیهاً او سکران وفی الشرح تحت قوله عاقل ولو تقدیرا بدائع لیدخل السکران (ردالمحتار ص ۴۵۶ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۴/ذي الحجه ۹۶ھ

با اقرار طلاق هم طلاق واقع میشود

سوال : در حصه کسی معروف است که او خانم خویش را سه طلاق داده وخانم را هم خانه پدرش فرستاده وقتیکه عمومش از او دریافت نمود گفت بله من خانم خویش را سه طلاق داده ام چنین چندین تن دیگر هم از او پرسیدند گفت بله او را سه طلاق داده ام به کسی به اشاره سر گفت بله خانم خویش را سه طلاق داده ام بعد از گذشت دوماه میگوید که من عوض سه طلاق گفته بودم اگر اصلاح نشدی ترا سه طلاق می دهم خانم هم در ابتدا این چنین اعتراف نموده بود که من را شوهر طلاق نداده بود البته گفته بود اگر اصلاح نشدی

ترا سه طلاق میدهم در این صورت حکم شرع محمدی چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با اعتراف واقرار طلاق، هم طلاق واقع میشود لذا با این جمله سه طلاق واقع میشود .

نقل ابن عابدین رحمه الله تعالی عن البحر ولو اقر بالطلاق کاذباً او هازلاً وقع قضاءً لا دیانة (ردالمحتار ص۲۰۰ ج۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم ۱۷/صفر ۹۷هـ

لفظ «حرام» طلاق صریح بائن است

سوال : کسی خانمش راگفت تو بر من حرام هستی حرام هستی حرام هستی سه مرتبه چنین گفت، آیا با این سه طلاق واقع میشود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : لفظ حرام طلاق صریح بائن است که بدون نیت هم در آن طلاق واقع میشود لذا باسه مرتبه سه طلاق واقع میشود پس حق تجدید نکاح را با این خانم ندارد.

قال فی التنویر قال لامرأته انت علی حرام (الی قوله) ویفتی بانه طلاق بائن وان لم ینوه وفی الشرح لغلبة العرف (ردالمحتار ص۶۰۱ ج۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

بر این موضوع اشکال وجواب در تتمه آید. ۳/جمادی الآخره ۹۷هـ

الفرق بین اکتب طلاق امرأتي واستکتب کتاباً بطلاقها

سوال : زید رفیقش راگفت تحریر بدار طلاقنامه خانم من را رفیق فکر کرد ممکن زید از نیتش باز گردد انتظار نمود روز دوم باز برایش گفت طلاقنامه خانم من را تحریر بدار رفیق فکر کرد باید در این مورد از عجله کار گرفته نشود روز سوم خسرش گفت اگر خانم خویش را طلاق میدهی طلاق بده زید در هوش آمد واز عزمش باز گردید، سوال اینجا ست که آیا با گفته زید به رفیقش (طلاقنامه خانم من را تحریر بدار) با این جمله خانم او طلاق واقع میشود یا خیر. جزیه منقولیه شامیه از التاتارخانیه :

ولو قال للکاتب اکتب طلاق امرأتي کان اقراراً بالطلاق وان لم یکتب

معلوم میشود که در صورت مذکوره طلاق واقع شود مگر چند سطر بعد می فرماید :

ولو استکتب من آخر کتاباً بطلاقها وقرأه علی الزوج فاخذه الزوج وختمه وعنونه وبعث به الیها فاتاها وقع ان اقر الزوج انه کتابه او قال للرجل ابعث به الیها او قال له اکتب نسخة وابعث بها الیها وان

لم يقر انه كتابه ولم تقم بينة لكنه وصف الامر على وجهه لا تطلق قضاء ولا ديانة و كذا كل كتاب لم يكتبه بخطه ولم يمله بنفسه لا يقع الطلاق ما لم يقر انه كتابه اه. (رد المحتار ج ۲، ص ۳۶۵)

از آن ثابت می شود که طلاق واقع نمیشود ظاهراً هردو جزئیه ء تاتارخانیه متعارض به نظر می رسد پس بین آنها فرق چیست ؟ وصورت مسئله در کدام آن داخل است ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در طلاق بالكتابة اقسام ذیل باشد است :

مستبین وغیر مستبین بعداً مستبین را دو قسم است مرسوم وغیر مرسوم مرسوم را دوقسم است منجز ومعلق بوصول الكتاب در جزیه اولی **لو قال للكاتب اكتب الخ** طلاق مستبین غیر مرسوم مراد است وجزیه ثانیه در **استكتب من غيره كتاباً الخ** طلاق مستبین مرسوم معلق بوصول الكتاب مراد است **كما هو ظاهر من قوله عنونه وبعث به اليها فاتاها** ودر طلاق منجز در وقوع طلاق این قیود نیست چونکه طلاق معلق است به بلوغ کتاب زوج تا زمانیکه این کتاب تثبیت نشود که کتاب زوج است طلاق واقع نمیشود ونسبت کتاب بسوی کاتب دز آنصورت شود که خود آنرا تحریر نموده باشد یا املاء نموده باشد بر کاتب اگر یک صورت هم نباشد طلاق واقع نمیشود . (**لفقدان الشرط الا ان يقر انه كتابه فيؤخذ باقراره**) چونکه در طلاق معلق هیچ احتمال تقدم طلاق نیست لذا جزیه ثانیه متضمن اقرار طلاق نیست بر عکس جزیه اولی متحمل تقدم طلاق است پس متضمن اقرار طلاق قرار داده میشود. (**ولما كان اقراراً بالطلاق ولم يقل كان اطلاقاً**).

علاوه از این صورت سوم اینست که زوج امر طلاق مستبین مرسوم را در کتابت نموده باشد درشامیه حکم آن مذکور نیست مگر ظاهرا ست در این صورت بعد از کتابت طلاق على الفور طلاق واقع میشود . **لان فعل الوكيل كفعل الموكل ولو كتب الزوج بنفسه يقع الطلاق على الفور فكذا حكم كتابة وكيله**

در صورت سوال از طرف زوج طبق جزئیه اولی امر کتابت طلاق مستبین غیر مرسوم است لذا طلاق واقع میشود.

وان قيل لما كان هذا اقراراً بالطلاق فينبغي ان لا يقع الطلاق ديانة كما في الاقرار كاذباً. قلنا ان الطلاق مهما يثبت القضاء كما في قوله اعتدي فيقع ديانة ايضاً. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم .

۱۶ / جمادی الآخرة ۹۸ھ

خانم را مادر دانستن طلاق بائن باشد

سوال : کسی خانم خویش را بدون حرف تشبیه گفت تو مادرم هستی تو همشیره ام هستی (انت امی انت اختی) یکی از حروف تشبیه را هم ذکر نکرد آیا با این جملات طلاق واقع میشود یا خیر؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! در این صورت طلاق واقع میشود :

قال فی شرح التنویر و الا ینو شیئاً او حذف الکاف لغا، و فی الشامیة (قوله لغا) لانه مجمل فی حق التشبیه فما لم یتعین مراد مخصوص لا یحکم بشیء فتح. (ردالمحتار ج۲، ص۱۲۶)

از ینجا ثابت شد که در صورت تعین اراده طلاق طلاق واقع میشود بعد از آن علامه شامی رحمه الله تعالی از فتح القدیر نقل نموده.

وفیه حدیث رواه ابوداؤد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلاً یقول لامرأته یا اخیة فکره ذلك ونهی عنه ومعنی النهی قربه من لفظ التشبیه ولو لا هذا الحدیث لامکن ان یقال هو ظهار لان التشبیه فی انت امی اقوی منه مع ذکر الاداة ولفظ یا اخیة استعارة بلا شك وهی مبنیة علی التشبیه لکن الحدیث افاد کونه لیس ظهاراً حیث لم یبین فیه حکماً سوی الکراهة والنهی فعلم انه لا بد فی کونه ظهاراً من التصریح باداة التشبیه شرعاً (ردالمحتار ص۱۲۶ ج۲).

· حاصل تحقیق ابن همام اینست که در صورت حذف اداة تشبیه بمقتضای قیاس بطریق اولی حکم طلاق یا ظهار است مگر بنا بر علت حدیث مطابق قیاس حکم کرده نشد بر استدلال ابن همام این اشکال است که انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حصه آن شخص با قرائن علم داشت که او این الفاظ را به نیت طلاق نگفته است ودر آن وقت به آن الفاظ طلاق در عرف عام هم نبود از ینجا انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکم به طلاق نه فرمود جهت نیت طلاق یا جهت صورت عرف از حدیث عدم وقوع ثابت نشده لذا به مقتضای قیاس باتشبیه بلیغ بطریق اولی طلاق بائن واقع میشود.

کما یدل علیه ما نقلنا عن الشامیة عن قول ابن الهمام نفسه فما لم یتعین مراد مخصوص لا یحکم بشیء اه وقال الشیخ الانور رحمه الله تعالی قال العلماء لا بد فی الظهار من التشبیه واذا قال انت امی لا یکون ظهاراً بل لغو القول لانه من ان یکون طلاقاً بائناً عند النیة وقد روی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی فی العمدة. (العرف الشذی ص۳۸۰) و قال الحافظ العینی رحمه الله تعالی تحت باب اذا قال لامرأته وهو مکره هذه اختی فلا

ھی علیہ قال ابن بطال اراد البخاری رحمہ اللہ بھذا التبویب رد قول من نھی ان یقول الرجل لامرأتہ یا اختی فمن قال لامرأتہ کذلک و ھو ینوی ما نواہ ابراھیم علیہ الصلوۃ و السلام فلا یضرہ شیء قال ابو یوسف رحمہ اللہ ان لم یکن لہ نیۃ فھو تحریم و قال محمد بن الحسن ھو ظھار اذا لم یکن لہ نیۃ ذکرہ الخطابی. (عمدۃ القاری ج۲۰،ص۲۵۰) و قال ایضاً فی باب الظھار اعلم ا ن الالفاظ التی یصیر بھا المرأ مظاھرا علی نوعین صریح نحو انت علی کظھر امی او انت عندی کظھر امی و کنایۃ نحو ان یقول انت علی کامی او مثل امی او نحوھما یعتبر فیہ نیتہ فان اراد ظھاراً کان ظھاراً وان لم ینو لا یصیر ظھاراً وعند محمد بن الحسن رحمہ اللہ ھو ظھار وعند ابی یوسف رحمہ اللہ ھو مثلہ ان کان فی الغضب وعنہ ان یکون ایلاء وان نوی طلاقا کان طلاقاً بائناً. (عمدۃ القاری ج۲۰،ص۲۸۱)

در عبارۀ اولی عمدة القاری اداۀ تشبیه محذوف است ودر عبارت ثانیه مذکوراست مع هذا حکم هر دو یکی است این چنین حافظ ابن کثیر رحمه الله هم در هر دو صورت حرمت را بیان نموده.

ونصہ تحت قولہ تعالی (وان اللہ لعفو غفور) ای عما کان منکم فی حال الجاھلیۃ وھکذا ایضاً عما خرج من سبق اللسان ولم یقصد الیہ المتکلم کما رواہ ابوداؤد ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلا یقول لامرأتہ یا اختی فقال اختک ھی؟ فھذا انکار ولکن لم یحرمھا بمجرد ذلک لانہ لم یقصدہ ولو قصدہ لحرمت علیہ لانہ لا فرق علی الصحیح بین الام وبین غیرھا من سائر المحارم من اخت وعمۃ وخالۃ وما اشبہ ذلک (تفسیر ابن کثیر ص۳۲۱ ج۴ سورۃ المجادلۃ).

خلاصه اینکه در صورت حذف اداۀ حرف تشبیه هم جهت نیت یا عرف طلاق بائن واقع میشود در عصر حاضر در عرف عام این الفاظ محض برای طلاق وضع شده لذا بدون نیت هم طلاق بائن واقع شود بلکه اگر زوج نیت دیگر را بیان کند هم طلاق واقع میشود جهت خلاف ظاهر بودن قول زوج قبول کرده نمیشود.

العبارات المزیدۃ :

۱ - قال الحافظ رحمہ اللہ تحت باب اذا قال لامرأتہ وھو مکرہ ھذہ اختی فلا شیء علیہ الخ۔ قال ابن بطال اراد بذلک رد من کرہ ان یقول لامرأتہ یا اختی وقد روی عبد الرزاق من طریق ابی تمیمۃ الھجیمی مر النبی ﷺ علی رجل و ھو یقول لامرأتہ یا اخیۃ فزجرہ قال ابن بطال و من ثم قال جماعۃ من العلماء یصیر بذلک مظاھراً اذا قصد ذلک فارشدہ النبی ﷺ الی اجتناب اللفظ المشکل. (فتح الباری شرح

صحیح البخاری ج۲،ص۸۰۳)

۲ - وقال الشیخ محمد زکریا رحمہ اللہ وقال الباجی ان قال انت علیّ کامی فقد قال مالک و هو مظاهر قال ابو القاسم کانت له نیة اولا قال ابن القاسم و کذلک ان قال انت امی خلافاً لابی حنیفة و الشافعی فی قولهما ان لم ینو الظهار فهو محمول علی البر و الکرامة انتهی. (اوجز المسالک ج۱۰،ص۵۷)

۳ - وقال العلامة ابو الولید الباجی رحمہ اللہ وان اتت للجملة حکم الجملة فقال انت علیّ کامی فقد قال مالک رحمہ اللہ هو مظاهر قال الشیخ ابو القاسم کانت له نیة اولم تکن قال ابن القاسم و کذلک اذا قال لها انت امی قال القاضی ابو محمد خلافاً لابی حنیفة و الشافعی رحمهما الله تعالی فی قولهما ان لم ینو الظهار فنه محمول علی البر و الکرامة وهذا یقتضی ان یکون مظاهراً ان لم تکن له نیة جملة و اما ان کانت له نیة الاکرام و البر فیجب ان لا یکون مظاهراً. (المنتقی ج۴،ص۳۸)

۴ - وقال العلامة السهارنفوری رحمہ اللہ تحت باب فی الرجل یقول لامرأته یا اختی- و یحتمل ان یکون النهی عنه و الکراهة سداً للباب فانه یحتمل انه اذا لم ینبه علی ذلک یعتدون فیه و یمکن ان یتکلموا بلفظ یؤدی الی الظهار فتحرم علیه و تجب الکفارة او الفراق اذا نوی الظهار. قال الحافظ قال ابن بطال و من ثم قال جماعة من العلماء یصیر بذلک مظاهراً اذا قصد ذلک فارشده النبی ﷺ الی اجتناب اللفظ المشکل، قال و لیس بین هذا الحدیث و بین قصة ابراهیم معارضة لان ابراهیم علیه السلام انما اراد بها انها اخته فی الدین فمن قال ذلک و نوی اخوة الدین لم یضره. (بذل المجهود ج۳،ص۷۷) فقط و الله تعالی اعلم.

۲۱/محرم ۹۹ھ

سه قطعه نوت را داده بگوید ترا سه طلاق است

سوال: کسی سه قطعه پول (نوت) را در دست خانم خویش داده وگفت ترا سه طلاق است حکم این چیست ودراینصورت چند طلاق واقع میشود؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: دادن سه پارچه نوت قرینه است که شوهر نیت سه طلاق را دارد این درست است وبا آن سه طلاق واقع میشود.

ولا یرد علیه ما فی العلائیة فی بحث الاشارة بالاصابع و لو لم یقل هکذا یقع واحدة لفقد التشبیه و فی

الشامية ای بالعدد قال القهستانی لانه کما لا یتحقق الطلاق بدون اللفظ لا یتحقق عدده بدونه. (رد المحتار ج۲، ص۴۸۶) لان هذا فی قوله انت طالق و هو لا یحتمل العدد فاحتیج الی لفظه بخلاف مسألتنا فانها متعلقة بقوله طلاق و هو یحتمل العدد فالاشارة تکون قرینة علی النیة لاسیما اذا صار ذلك عرفاً. فقط والله تعالی اعلم. ۳/جمادی الاولی ۹۹هـ

تو فارغ هستي

سوال : کسی خانمش راگفت تو فارغ هستی این کدام نوع کنایة است اگر نظر شود که فارغ هستی به معنای خلیة وبریة ومقارب بائن است در محاوره گفته میشود این مکان فارغ است که به معنای خالی استعمال میشود یا گفته شود فلان مولوی صاحب فارغ شد از مدرسه یا از ملازمت که به معنای علیحدگی وجدائی استعمال میشود که ترجمه بریة وبائن است یا مقارب آن که در حالت غضب مراد از آن طلاق نیست اما اگر مشاهده شود که در عرف ما لفظ فارغ برای جواب محتمل است پس تقاضا دارد که در حالت غضب طلاق گرفته شود ولو لم ینو اما اگر این لفظ احتمال رد را هم داشته باشد پس در هر حالت بدون نیت طلاق واقع نمیشود این او هام بنده است حضرت والا از نظر خویش ما یانرا مطلع سازند . بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : همین است نظر بنده هم که در عرف این لفظ تنها بر ای جواب می باشد ازینجا عند القرینه بلا نیت هم با آن طلاق بائن واقع میشود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۴/جمادی الاولی ۹۹هـ

تحقیق لفظ «طلاق رنّ»

سوال : شوهر یک خانم خشم آمیز شده خانم خویش را گفت (طلاق رنّ را گرفته برو) یعنی طلاق رنّ را گرفته برو، پس سوال اینجا ست که به این لفظ کدام نوع طلاق واقع میشود ؟ آیا اگر طلاق واقع میشود پس طلاق با نیت واقع میشود یا بلا نیت ؟ بینوا توجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : جمله طلاق رنّ در محاوره سندهی برای طلاق وضع نیست بشکل دشنام این جمله به کثرت استخدام می شود در اینجا هم به معنای قابل طلاق یا برای مطلقه استعمال می شود لذا اگر شوهر به شکل دشنام این لفظ را استعمال نموده باشد

طلاق واقع نمیشود این اشکال وارد نشود که طلاق صریح به هر صورت واقع میشود چراکه برای وقوع بالصریح جمله مختص بالایقاع ضروری است وقتیکه جمله محتمل مفهوم دیگر هم باشد در آنجا مفهوم دومی گرفته میشود در اینجا برای گرفتن مفهوم دوم بالفظ صریح هم طلاق واقع نمیشود . **کلفظة المضارع لایقع بها الطلاق الا اذا نوی الاستقبال** مثال این بعینه آنست که شوهر خانم را بگوید تو قابل طلاق هستی یا مانند مطلقه هستی بنگرید در اینجا باوجود صراحت طلاق باز هم طلاق واقع نمیشود زیرا که ایقاع موجود نشده است . فقط . والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۶/جمادی الاولی ۹۹هـ

لفظ «طلاق هستی» طلاق صریح است

سوال : زنی بر شوهر خود مدعیه است که در حالتِ خشم مرا گفته است که از خانه بیرون شو، از من خلاص هستی، وسه بار این کلمه را تکرار کرده است اما زن برین دعوی خود گواه ندارد.

(۱) بدین الفاظ طلاق واقع میشود یا نه ؟

(۲) اگر واقع میشود کدام قسم ؟

(۳) زوج چونکه منکر است پس تصدیق او کرده شود یا نه ؟

(٤) اگر تصدیق او کرده شود آیا با قسم یا بلا قسم ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : (خلاص هستی) ترجمه (سرحتك) هست بدین وجه ای‌ں طلاق صریح است وبتکرار سه بار مغلظ میگردد ، تصدیق زوج بقسم خواهد شد. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۳/جمادی الآخره ۹۹هـ

سوال مثل بالا

سوال : جناب حضرت والا متعلق طلاق مغلظ فتوی تحریر فرموده اما در فتوی نیوتاون فقط یک طلاق تحریر نموده شده این فتوی ارسال خدمت شمایان است ملاحظه فرموده با جواب تشفی فرمائید.

جواب نیو تاؤن :

الجواب باسمه تعالی : از خانه بیرون شود یا بگوید (گهر سی نکل جا) یا بگوید (نکل

جا ، بیرون شو) از اقسام کنایات است که در هرحالت نیاز دارد به نیت کما فی درالمختار وردالمحتار بصورت مسئله سه بار گفتن شوهر از من خلاص هستی قایم مقام نیت است لذا بر خانم طلاق بائن واقع می شود وقتیکه خانم با کلمه اول بائن گردید پس محل طلاق باقی نماند لذا الفاظ متباقی لغو باشند شوهر در مدت عدت یا بعد از عدت پس حق نکاح را دارد . ضرورت حلاله نیست . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

ولي حسن عفي عنه

دارالافتاء جامعة العلوم الاسلامیه کراچي

الجواب باسم ملهم الصواب : در این فتوی دو تسامح واقع شده اول قرار دادن قرینه متاخره را قایم مقام نیت طلاق دوم باوجود بائن بودن خانم گردانیدن آن عدم محل طلاق آن مطابق این فتوی هم سه طلاق واقع میشود چرا که در آن خلاص هستی را در بیرون شو نیت طلاق را قرینه گردانیده ازینجا معلوم شد که خلاص هستی را طلاق صریح فکر نموده اگر این هم بائن باشد پس شخصاً نیازمند قرینه است پس چگونه قرینهء چیزی دیگر گردد ؟

فقهاء تصریح نموده اندکه سرحتک طلاق صریح است وخلاص هستی ترجمه سرحتک هست نیزدرعرف عام این کلمه تنها برای طلاق مستعمل شودلذا بلاشبهه این طلاق صریح است.

قاعده در (البائن لا یلحق البائن) مراد از طلاق لاحق بائن بالکنایه ومراد از طلاق سابق بائن مطلق بائن است سواء کان صریحا اوبالکنایة در صورت زیر بحث طلاق لاحق بائن بالکنایة است بلکه صریح انست لذا از سابق لاحق را گرفته دو طلاق واقع می شود بعداً بعد از تکرار بار دوم بیرون شود لاحق نگردد لانه بائن بالکنایة وخلاص هستی لاحق شود لانه صریح پس به الفاظ بار دوم طلاق مغلظ واقع میشود.

این تقریر پیش نظر فتوی نیوتاون است که در آن قرینه متاخره را هم اعتبار داده اما در حقیقت آن کنایه است که در وقوع طلاق تقدیم قرینه شرط می باشد قرینه متاخره را اعتبار داده نمی شود. فقهاء قرینه حالیه را در حالت غضب وقرینه مقالیه را در تقدم ذکر طلاق منحصر نموده اند.

قال في شرح التنوير الآبنية اودلالة الحال وهي حالة مذاكرة الطلاق او الغضب وفي الشامية (قوله وهي حالة مذاكرة الطلاق) اشار به الى ما في النهر من ان دلالة الحال تعم دلالة المقال و قال و على هذا

فتفسر المذاکرة بسوال الطلاق او تقدیم الایقاع کما فی اعتدی ثلاثاً، وقال قبله المذاکرة ان تسأله هی او اجنبی الطلاق. (ردالمحتار ج۲،ص۵۰۲)

تاخیر ذکر طلاق یکی آنرا هم شامل نباشد. وصراحت شده در عبارت ذیل که مذاکره طلاق شامل نیست تاخیر ایقاع را.

فی العلائیة قال اعتدی ثلاثاً ونوی بالاول طلاقاً وبالباقی حیضاً صدق قضاء لنیته حقیقة کلامه وان لم ینو به ای بالباقی شیئاً فثلاث لدلالة الحال بنیة الاول حتی لو نوی بالثانی فقط فثنتان او بالثالث فواحدة ولو لم ینو بالکل لم یقع، وفی الشامیة (قوله قال اعتدی ثلاثاً) ای قاله ثلاث مرات (قوله بنیة الاول) ای دلالة الحال بسبب نیته الایقاع بالاول قال فی فتح القدیر فقد ظهر مما ذکر ان حالة مذاکرة الطلاق لا تقتصر علی السوال وهو خلاف ما قدموه من انها حال سوالها او سوال اجنبی طلاقها بل هی اعم منه ومن مجرد ابتداء الایقاع (قوله نوی بالثانی فقط) ای نوی به الطلاق ولم ینو بغیره شیئاً فثنتان ای یقع به واحدة وکذا بالثالث اخری وان لم ینو به لدلالة الحال بایقاع الثانی ولا یقع بالاول شیء لانه لم ینو به ودلالة الحال وجدت بعده. (ردالمحتار ج۲،ص۵۰۷) وفیها ایضاً قبیل باب التفویض تحت (قوله تقع واحدة بلا نیة) مع انه مذکور بعده والقرینة لابد ان تتقدم. (ردالمحتار ج۲،ص۵۱۵)

تحت این تفصیل صورت مسئله چنین است که بار اول از خانه بیرون شو لغو است لعدم تقدم القرینه بعد از آن با خلاص هستی یک طلاق رجعی واقع می شود بار دوم با جمله اول دوم طلاق بائن واقع می شود لتقدم القرینه وباجمله دوم طلاق سوم واقع شود لان الصریح یلحق البائن واگر جمله اول را فقط یک مرتبه تلفظ نمود تنها جمله دوم را سه مرتبه تکرار نمود پس هر سه طلاق جهت سه مرتبه تکرار واقع شد وجمله اول لغو است بهر کیف در صورت سوال طلاق مغلظ واقع می شود . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۶/جمادی الآخره ۹۹ھ

«جواب بده» طلاق صریح است

سوال : خسران منیر احمد گفتند فیصله ما را بکنید در آن وقت دختر هم موجود بود گفت دختر را جواب دهید در محضر چندین تن وقتیکه وارثان دختر از اوپرسیدند گفت من جواب نداده ام این شوهر خیلی متدین نیست یک شخص متدین میگوید من جواب او را در محضر شنیدم که گفت خانم من را جواب دهید دو تن یا سه تن دیگر هم در این وقت

موجود بودند گفتند در محضر مایان گفت من خانم خویش را جواب دادم در این حصه فیصله شرعی چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواب دهید در عرف طلاق برای طلاق استعمال می شود پس اگر دو تن معتبر شاهدی گفتند خانم بر او به طلاق رجعی طلاق میشود.

فقط و الله سبحنه وتعالی اعلم . ۲۶/محرم ۱۴۰۰ھ

رشته ختم شد

سوال : کسی به خسرانش نامه، فرستاد که علاوه پوچ گوئی ها کلمات ذیل هم در آن درج بود .

(۱) بر طلاقنامه امضای دختر را گرفته ارسال دارید تا آنرا پس به شما بفرستم.

(۲) این فاحشه را به هیچ قیمت نگاه نمی کنم ونمی گیرم.

(۳) دختر را به خانه ارسال نکرده ام بلکه طلاق می جوید نه چیزی علاوه از آن.

(٤) تعلق ورشته ما وشما ختم شد.

(۵) من زبیده را کار ندارم آیا در جواب این خط طلاق واقع می شود ؟ یا امکان بقای نکاح موجود است ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در این تحریر دو جمله موجب طلاق است. (۱) بر طلاقنامه امضای دختر را گرفته به من ارسال دارید.(۲) رشته تعلق ما وشما ختم شده جمله اول طلاق صریح است وجمله دوم کنایه پس جهت تقدم مذاکره طلاق طلاق بائن واقع می شود ومجموعه دو طلاق بائن واقع می شود هیچ صورت رجوع باقی نماند البته تجدید نکاح ممکن است. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۹/محرم ۱۴۰۰ھ

ابطال فیصله عدالت (محکمه)

سوال : محترم مفتی صاحب رحمه الله تعالی حالات ذیل را در پرتو دین شرح نمائید فیصله محکمه نامه خلع عریضه. فیصله وسند خلع به زبان اردو تقدیم خدمت است ودو عدد فتوی مفتی صاحب رحمه الله هم با آن منسلک است.

ناگزیر ها به خانه پدر رفتم در همین سال شوهر مرا تحریری دو طلاق داد در حالیکه من حامله بودم در همین سال در دوران حمل پس برایم رجوع کرد که هنوز در خانه پدر بودم شوهر بر من مقدمه دائر نمود من جهت نجات نفس خویش مطالبه خلع را نمودم در مرتبه اول شوهر حاضر شد در مرتبه دوم حاضر نشد پس حکومت در حق من فیصله نمود بعد از سپری شدن سه ماه ازحکومت تصدیق نامه را گرفتم این سخن تقریبا دوازده سال را در بر گرفت.

شوهر دعوه دارد که باز هم تو خانم من هستی در حالیکه اسناد برائت یعنی خلع نامه را هم با فتوی مفتی صاحب بدست دارم از از نگاه شرع حکم آن چیست؟ آیا واقعة من خانم او هستم؟ او میگوید من شفهی یا تحریری ترا طلاق سوم نداده ام دوم نکاح هم نکرده ای در این حصه در تذبذب هستم آیا در نکاح او هستم یا از نکاح او بر آمده ام به رضای الهی فیصله مایان را کنید . بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : فیصله عدالت را با تفصیل مطالعه نمودم بنا بر دلائل ذیل فیصله عدالت (محکمه) خلاف شرع وباطل است .

(۱) شرعاً بر مدعیه لازم است که او نکاح خویش را با مدعی علیه با شواهد تثبیت کند وبر آن سوگند بر دارد در فیصله محکمه این شرط مفقود است.

(۲) بما بر الزامات موجب فسخ علاوه الزام عدم نفقه الزام دیگری موجود نیست که به عدالت عظمی حق فسخ نکاح را در آن داشته باشد.

(۳) در صورت عدم نفقه باید شواهد بیا ورد که مدعیه یعنی خانم نفقه را معاف نکرده ونفقه را وصول هم نکرده بر این قسم هم بر دارد با شهادت در فیصله محکمه در مورد نفقه اینچنین هم نشده نه شهادت موجود است ونه قسم .

(٤) در صورت عدم حصول نفقه بر قاضی لازم است که مدعی علیه را تحریراً تنبیه دهد اگر به عدالت حاضر نشد ووعده نفقه را در آننده نکرد نکاح خانم او را فسخ گرداند این تحریر هم موجود نیست.

لذا نکاح مدعیه هنوز با مدعی علیه قایم است. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۹/ربیع الاول ۱۴۰۱ هـ

بر دستور مروج طلاق تعزیر واجب است

سوال : در عصر حاضر در معاشره علهله ابغض الحلال الی الله الطلاق آغاز شده که باعث اعتداء برحدود الله وکثرت بغاوت گردیده، ما قبول داریم که طلاق جائز است ومحل کلام نیست اما بدون عذر شرعی که مردم طلاق را مذاق دانسته اند هم شوهر ظالم است وهم خانم را طلاق میدهد آیا در این صورت تعزیر چنین مرد یعنی نفرت خانواده واهالی قریه از او با مقاطعه در کارست یا نه ؟ تاکه مردم عبرت گیرند وبار دیگر کسی بر این عمل بد جرئت نکند با جواب تشفی فرمائید جزاکم الله تعالی جزاءً حسناً .

الجواب باسم ملهم الصواب : در عصر حاضر عوض طریقه درست طلاق که اولاً از نصیحت وبار دوم از اصلاح ذات البینی کار گرفته شده در مرحله سوم بعد از گذشت حیض در طهر قبل از جماع طلاق داده شود آن هم بعد از استشاره واستخاره اما بر عکس آن در عصر حاضر مردم معاصی ذیل را مرتکب میشوند.

(۱) بدون فکر وغور جلد بازی.

(۲) هیچ نوع کوشش اصلاح کرده نمیشود.

(۳) با افراد بار سوخ خانواده مشوره اتخاذ نمیشود.

(٤) استخاره کرده نمیشود.

(۵) انتظار فراغت از حیض را نداشته باشند.

(۶) یک مرتبه دو یا سه مرتبه بلکه سه طلاق را لازم می پندارند.

(۷) بعد از سه طلاق از حلاله ملعونه کار می گیرند وبسا افراد عوض حلاله در تمام عمر مبتلا در زنا می باشند. لذا طریقه مروجه طلاق قابل تعزیر است باید حکومت چنین اشخاص را شدیداً سزا دهد در غیر آن باید کمیته اصلاحی مردم به این وظیفه بپردازند وبا او مقاطعه را تعزیراً اعلان کنند. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم

۲۲/جمادی الآخره ۱۴۰۰ھ

اختلاف در شرط یا استثناء

سوال :در امور ذیل بین زوجین اختلاف آمد صورت حل آن چیست ؟

(۱) اختلاف در تعلیق طلاق : زوجه دعوه مطلق طلاق را دارد وشوهردعوه تعلیق طلاق رادارد

(۲) اختلاف در وجود شرط : زوجه مدعی وجود شرط است وشوهر منکر آنست.

(۳) اختلاف دراستثناء زوج دعوه دارد که بالفظ طلاق ان شاء الله گفتم زوجه منکر آنست

در این صورت بر کدام آنان بینه لازم است وبر کدام یمین ؟ بنده این مسئله را در شامی قرائت کردم اما ندانستم وضاحت فرموده ممنون سازید. بینوا بیانا شافیاً توجروا اجراً وافیاً.

الجواب باسم ملهم الصواب : در تعلیق ووجود شرط بینه برزوجه لازم است در غیر آن قول زوج مع الیمین معتبر است ودر استثناء تفصیل است بر زوجه بینه لازم است اگر بینه نیاورد پس اگر زوج بر تقوی وصلاح معروف بود قول او مع الیمین معتبر است در غیر آن قول زوج بدون بینه پذیرفته نمی شود.

قال فی التنویر فان اختلفا فی وجود الشرط فالقول له مع الیمین الا اذا برهنت، وفی الشامیة (قوله فی وجود الشرط) ای اصلا او تحققا کما فی شرح المجمع ای اختلفا فی وجود اصل التعلیق بالشرط او فی تحقق الشرط بعد التعلیق وفی البزازیة ادعی الاستثناء او الشرط فالقول له ثم قال وذکر النسفی ادعی الزوج الاستثناء وانکرت فالقول لها ولا یصدق بلا بینة وان ادعی تعلیق الطلاق بالشرط وادعت الارسال فالقول لها ولا یصدق بلا بینة وان ادعی تعلیق الطلاق بالشرط وادعت الارسال فالقول له اھ و سیذکر المصنف الاختلاف فی دعوی الاستثناء وظاهر ما ذکر عن النسفی ان الاختلاف غیر جار فی دعوی الشرط تأمل وفی البحر عن القنیة ادعت انه طلقها من غیر شرط والزوج یقول طلقتها بالشرط و لم یوجد فالبینة فیه للمرأة اھ. (رد المحتار ج۲،ص۵۰۶) وفی بحث الاستثناء من العلائیة ویقبل قوله ان ادعاه وانکرته فی ظاهر المروی عن صاحب المذهب وقیل لا یقبل الا ببینة وعلیه الاعتماد والفتوی احتیاطاً لغلبة الفساد خانیة وقیل ان عرف بالصلاح فالقول له وفی الشامیة (قوله ویقبل قوله الخ) قال الخیر الرملی فی حواشی المنح لم یذکر انه بیمینه وکذلک صاحب البحر والنهر والکمال ولم اره ولا حرج ینبغی علی ما هو المعتمد ان یکون بیمینه اذا انکرته الزوجة واما اذا لم تنکره فلا یمین علیه اللهم الا اذا اتهمه القاضی اھ (قوله ان ادعاه وانکرته) ای ادعی الاستثناء ومثله الشرط کما فی الفتح وغیره (قوله وقیل لا یقبل الخ) قال الخیر الرملی القول حیث ما وقع خلاف وترجیح لکل من القولین فالواجب الرجوع الی ظاهر الروایة لان ما عداها لیس مذهبا لاصحابنا وایضاً کما غلب الفساد فی الرجال غلب فی النساء فقد تکون کارهة له فتطلب الخلاص منه فتفتری علیه فیفتی المفتی بظاهر الروایة الذی هو المذهب و یفوض باطن الامر الی الله تعالی فتأمل و انصف من نفسک اھ قلت الفساد و ان کان فی

الفریقین لکن اکثر العوام لا یعرفون ان الاستثناء مبطل للیمین و انما یعلمه لهٗ لک حیلة بعض من لا یخاف الله تعالی و ایضاً فان دعوی الزوج خلاف الظاهر فانه بدعوی الاستثناء یدعی ابطال الموجب بعد الاعتراف به بخلاف ما مرّ من ان القول قوله فی وجود الشرط کدخولها الدار مثلاً فانه بعد قوله ان دخلت الدار فانت طالق لم ینعقد الموجب للطلاق الا بعد وجود الدخول و هو ینکره و الظاهر یشهد له اما هنا فالظاهر خلاف قوله و اذا عم الفساد ینبغی الرجوع الی الظاهر قال فی الفتح نقل نجم الدین النسفی عن شیخ الاسلام ابی الحسن ان مشائخنا اجابوا فی دعوی الاستثناء فی الطلاق ان لا یصدق الزوج الّا ببینة لانه خلاف الظاهر و قد فسد حال الناس اه (قوله و قیل ان عرف بالصلاح الخ) قائله صاحب الفتح (ای قوله) قلت و لا یخفی ان هذا تحقیق للقول الثانی المفتی به لان المشائخ علّلوه بفساد الزمان ای فیکون الزوج متهما و اذا کان صالحاً انتفت التهمة فیقبل قوله فلا یکون هذا قولاً ثالثاً فتدبر.

(ردالمحتار ج۲، ص۵۵۵) فقط والله تعالی اعلم. ۲۸/رمضان المبارک ۱۴۰۰ھ.

بالفظ «تاک» طلاق واقع نمیشود

سوال : خانم اول و اولاد هایم، من را مجبورم ساختند تا خانم جدید خویش را طلاق کنم جهت دفع الوقتی بعد از مشاورت با خانم دوم صورت ذیل را تصمیم گرفتم در حضور خانم اول خانم دوهم خویش را بار اول گفتم طلاق هستی بار دوم وسوم گفتم (تاک) هستی آیا با این کلمه طلاق واقع میشود یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باگفته اول یک طلاق واقع شد وبا بار دوم وسوم با کلمه (تاک) طلاق واقع نشده لذا در مدت عدت حق رجوع را داری.

قال فی الهندیة فی الفصل الاول من الباب الثانی ناقلاً عن البحر و ان حذف اللام فقال انت طاق لا یقع و ان نوی (عالمگیریة ج۱، ص۳۵۷) و کذا فی اول کتاب الطلاق من البحر تحت قول الکنز الصریح کانت طالق و مطلّقة و طلقتک. (البحر الرائق ج۳، ص۲۵۵) فقط والله تعالی اعلم.

۱۹/ذی الحجة ۱۴۰۰ھ.

در طلاق مغلظ از غیر مقلد فتوی گرفتن جواز ندارد

سوال : در عصر حاضر این مرض عام است که مردم در حالت غضب خانم را سه طلاق می دهند وقتیکه از مفتی های احناف فتوی می طلبند آنان جواب میدهند که این مسئله را

هیچ حل نیست پس رفته از علمای غیر مقلدین فتوی می جویند وخانم.را پس به خانه خویش میاورند آیا با این فتوی خانم به آنان حلال میگردد یا خیر؟ آیا با چنین اشخاص باید تعلق قطع شود یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این یک امر کاملاً ظاهر است که برای خواهشات نفسانی خویش در یک مسئله مذهب غیر را اختیار نمودن عذاب آخرت است واحکام الهی را مذاق پنداشتن وتابع هوس خویش شدن است بر حرمت چنین عمل همه ائمه کرام باشمول حافظ ابن تیمه رحمه الله متفق اند پس چنین عمل حماقت نا عاقبت اندیشی وجرم است حتی غیر مقلدین هم بر این مسئله با ما متفق اند.

حیث قال فیمن نکح عند شهود فسقة ثم طلقها ثلاث فاراد التخلص من الحرمة بان النکاح کان فاسدا فی الاصل علی مذهب الشافعی رحمه الله تعالیٰ فلم یقع الطلاق ما نصه و هذا القول یخالف اجماع المسلمین فانهم متفقون علی ان من اعتقد حل الشیء کان علیه ان یعتقد ذلک سواء وافق غرضه او خالفه ومن اعتقد تحریمه کان علیه ان یعتقد ذلک فی الحالین وهؤلاء المطلقون لا یقولون بفساد النکاح بفسق الولی الا عند الطلاق الثلاث لا عند الاستمتاع والتوارث یکونون فی وقت یقلدون من یفسده و فی وقت یقلدون من یصححه بحسب الغرض والهوی ومثل هذا لا یجوز باتفاق الامة (ثم قال بعد ثلاثة اسطر) ونظیر هذا ان یعتقد الرجل ثبوت شفعة الجوار اذا کان طالبا لها وعدم ثبوتها اذا کان مشتریا فان هذا لا یجوز بالاجماع و کذا من بنی علی صحة ولایة الفاسق فی حال نکاحه و بنی علی فساد ولایته حال طلاقه لم یجز ذلک باجماع المسلمین ولو قال المستفتی المعین انا لم اکن اعرف ذلک وانا الیوم التزم ذلک لم یکن من ذلک له لان ذلک یفتح باب التلاعب بالدین و یفتح الذریعة الی ان یکون التحلیل و التحریم بحسب الاهواء. (فتاوی ابن تیمیة ج۲،ص۲۴۰)

حاصل اینکه بعد از سه طلاق فتوی گرفتن از غیر مقلدین حرام است که شخصا امام غیر مقلدین حافظ ابن تیمه رحمه الله تعالی بر حرمت آن فتوی اجماع را تحریر نموده پس بعد از سه طلاق با فتوی غیر مقلدین هم خانم پس حلال نمیگردد زیرا امام غیر مقلدین نیز قائل حرمت آن است که مرد وزن تا عمر در بدکاری مبتلا می مانند ودر آخرت مواجه میشوند با عذاب الیم باید اشخاص با اثر ورسوخ جلوگیری کنند ازین عمل وبپردازند بر تفرقه بین هر دو در غیر آن با آنان شریک باشند در عذاب زیرا که آنان را از حرا مکاری باز نداشتند وبا

آنان قطع تعلق نکردند. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/رمضان المبارک ۱۴۰۳ھ

تعلیق به نکاح فاسد درست است

سوال: جنت بی بی را که شش ساله بود پدرش به زید به نکاح داد بعد از وفات پدر برداران جنت بی بی نکاح آنرا بابکر نمودند وقتیکه اهالی محله او را مجبور ساختند وعلماء هم بر خلاف آنان فتوی دادند پس برادران جنت بی بی توافق نمودند که عوض جنت بی بی همشیره مطلقه جنت بی بی را به زید بدهند بشرطیکه زید جنت بی بی را طلاق بدهد زید ترسیده گفت مبادا که خانم اول را هم طلاق کنم وهمشیره او را هم به نکاح برایم ندهند شرط ماند که بعد از نکاح همشیره جنت بی بی خانم اول (جنت بی بی) را به سه طلاق رها میکنم آیا این نکاح درست است آیا جمع بین الاختین نمی آید؟بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: باهمشیره منکوحه نکاح نمودن نکاح فاسد است وبر (منکوحه (جنت بی بی) سه طلاق واقع شد با همشیره او بار دوم نکاح کند اگر او رضایت نداشت پس زید او را بگذارد اگر نگذاشت خانم به زبان بگوید که من این نکاح را فسخ نمودم که بعد از آن باکسی دیگر حق ازدواج را دارد .

قال ابن نجیم رحمه الله تعالی وفی الظهیریة رجل قال لامرأة لا یحل نکاحها ان تزوجتك فعبدی حر فتزوجها حنث لان یمینه تنصرف الی ما یتصور (البحر الرائق ج۴،ص۳۴۸) وفی ابتداء تعلیق الشامیة عن تلخیص الجامع وشرحه الفارسی لو حلف لا یبیع فباع فاسدا حنث لوجود رکن البیع وان کان المطلوب منه وهو انتقال الملك غیر ثابت. (ردالمحتار ج۲،ص۵۲۵) فقط والله تعالی اعلم. ۲۴/شعبان ۱۴۰۲ھ.

بعد از تعلیق بعدم اداء قرض قرضخواه فوت شد

سوال: زید قرضخواه خود را گفت که اگر تا فرد اقرض ترا اداء نکردم پس زنم بر من طلاق مغلظ باشد، امر مطلوب اینست اگر فردا این شخص فوت شد یا کسی او را ترور کرد یا حکومت او را حبس کرد پس این شخص قرض را به میعادش اداء نکرد آیا منکوحه او طلاق مغلظ میگردد یا خیر ؟

در این مسئله جزیات مختلف را فراهم نموده ارسال نمودیم تا شمایان میان آنها تطبیق یا ترجیح نمائید.

۱ - فی الهندیة رجل قال لغیره ان لم آتك غداً ان استطعت فامرأته طالق ولم یمرض ولم یمنعه سلطان ولا غیره ولم یجیء امر لا یقدر معه علی اتیانه فلم یأت حنث فی یمینه ولهذا الظالم تکن له نیة الخ (ج۲،ص۴۳)

۲ - وفیها لو قال ان لم اخرج من هذه الدار الیوم فامرأته طالق فقید الحالف ومنع من الخروج ایاما یحنث الحالف وهو الصحیح. (ج۲،ص۴۳)

۳ - وفیها لو حلف ان لا یسکن هذه الدار فقید ومنع من الخروج لا یحنث کذا فی خزانة المفتین. (ج۲، ص۶۴)

۴ - وفی البدائع ولو قال لامرأته انت طالق ثلاثا او والله لاضربن فلانة فماتت فلانة قبل ان یضربها فقد حنث فی یمینه وهو مخیر ان شاء الزم نفسه الطلاق وان شاء الکفارة لان شرط البر فات عنهما فحنث فی احدی الیمینین. (ج۳،ص۲۰) بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورت موت خالد ورثه‌ء خالد نائبین او اند لذا اگر زید در همان روز قرض را اداء کرد حانث نمیشود در صورت های دیگر ودر صورت موت هم جهت لا علمی ورثه اگر زید قرض خالد را در محضر قاضی سپر ده باشد حانث نمیشود اگر نسپر ده باشد یا قاضی نباشد پس حانث شود.

قال العلائیة بر المدیون فی حلفه لرب الدین لا قضین مالك الیوم لجاء به فلم یجده ودفع للقاضی ولو فی موضع لا قاضی له حنث به یفتی منیة المفتی. (رد المحتار ج۳،ص۱۲۷)

ازینجا فهمیده شد در صورت تادیة به نائب رب الدین حانث نمیشود به صورت موت رب الدین ورثه او نائبین او باشند به دادن به آنان هم حانث نمیشود توضیح جزیات منسلک با سوال قرار ذیل است.

در جزیه اولی قید ان استطعت آمده که به صورت عدم استطاعت حانث نمیشود ، در جزیة ثانیه شرط (بر) یعنی خروج موجود نشد لذا حانث می شود ، در جزئیه ثالثه شرط بر عدم سکونت است عرفا رهایش اختیاری را سکونت گفته شود که در اینجا مفقود است وشرط (بر) یعنی عدم سکونت اختیاری متحقق است ازینجا حانث نمیشود.

درجزئیه رابعه یک صورت (بر) هم ممکن نباشد لذا حانث میشود بخلاف مسئله زیر بحث که در آنجا بطریق الاداء الی الورثه او القاضی برّ ممکن است لذا بصورت اداء حانث نمی گردد. والله سبحانه وتعالی اعلم . ۲۳/شوال ۱۴۰۲ھ

برو من تورا آزاد کردم

سوال: شوهر چندین بار با خانم خویش تنازع نموده خانم گفت من را بگذار شوهر خشم گیرشده گفت برو به خانه پدرت ترا آزاد کردم وسه یوم قبل از امروز نزاع آمد شوهر خانمش را گفت اگر به جسم تو دست بردم من مرده خواهد باشم خانم گفت در این کار تعلق زن وشوهر نیست آیا با این الفاظ خانم بر شوهر طلاق میشود؟ بینواتوجروا

الوجواب باسم ملهم الصواب: در این تحریر سه جملات طلاق ذکر شده: (۱) برو (۲) به خانه پدرت برو (۳) من ترا آزاد کردم اگر جمله اول را به نیت طلاق گفته باشد یک طلاق بائن واقع میشود در غیر آن طلاق واقع نمیشود در جمله دوم نیت طلاق نیست پس طلاق واقع نمیشود در جمله دوم نیت طلاق بود در اول نبود پس با جمله دوم یک طلاق بائن واقع شد با هر دو جمله نیت طلاق بوده پس با جمله اول یک طلاق بائن وباجمله دوم طلاق واقع نمیشود. لان البائن الکنائی لایلحق البائن

جمله سوم طلاق صریح بائن است اگر نیت طلاق باشد یا نباشد یک طلاق بائن واقع می شود.

خلاصه: در دوجمله اول نیت طلاق نیست تنها با جمله سوم یک طلاق بائن واقع میشود.
در دوجمله اول یا یکی از هر دو نیت یک طلاق بوده پس یک طلاق بائن واقع میشود. وبائن دوم با جمله سوم پس مجموعه دو طلاق بائن واقع می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

«در بعض علاقات دستور طلاق چنین است که بسوی خانم سه سنگ را میندازد واین طلاق شمرده شود درین رساله ثابت کردم که این سه طلاق شمرده میشود در این سلسله تنقیحات تحریرات مختل»

ایقاع الطّلقات بالقاء الجمرات

با انداختن سه سنگ بگوید این طلاق هاست

سوال : شخصی دو خانم دارد یکی آنان رحیمه نام دارد شوهر در حالت خشم سه سنگ شلیک کردد وگفت این طلاق های رحیمه است رحیمه خواهر ومادرم است آیا به این عمل رحیمه بر شوهرش به سه سنگ طلاق شود ؟ بوجه مفهوم مخالف در در مختار آمده.

وبه ظهر ان من تشاجر مع زوجته فاعطاها ثلاثة احجار ینوی الطلاق ولم یذکر لفظاً لا صریحا ولا کنایة لا یقع علیه الخ. (ردالمحتار ج۲،ص۴۵۳)

وبه وجه تصریح فتاوی بزازیه گفته است که : لوطلبت الطلاق فضربها وقال ایںک طلاق لاولو قال ایںکت طلاق یقع.

وبقول امام احمد القلانسی که یک سطر بعد در بزازیه مذکور است : وسئل احمد القلانسی عمن وکز امرأته فقال ایںک یک طلاق ثم وکز ثانیاً وقال ایںک دو طلاق وکذا فی الوکزة الثالثة قال تطلق ثلاثا قال شیخ الاسلام لا یقع لانه سمی الضرب طلاقا فیبطل والامام احمد یقول سمی الطلاق فیقع. (الفتاوی البزازیة علی هامش الهندیة ج۴،ص۱۷۲، وکذا فی الهندیة ج۱،ص۳۸۲)

وبا الفاظ مذکوره شخص مذکور باطل ولغو است ؟ وبر زوجه مذکوره او یک طلاق هم واقع نمیشود.

لما مر آنفاً من قول شیخ الاسلام من البزازیة والهندیة ولما صرح فی الخانیة رجل وقعت الخصومة بینه وبین امرأته فقالت المرأة ضع ثلاث تطلیقات لهما وهناك ثلاث قصبات صغار مما یکون للحائك بلا غزل فابان الرجل باصبع رجله واحدة وقال هذا طلاقك ثم وثم حتی نحاها عن اماکنها ثم قال ادفعه الی الحائك لینسجه فی ثوبك قالوا ینبغی ان لا تطلق امرأته لانه جعل القصب طلاقا اھ. (خانیة علی هامش الهندیة ج۱،ص۴۶۲) ولما فی تنویر الابصار وشرحه حیث قال وان نوی بانت علی مثل

اتی او کالی و کذا لو حلف طرح عمامة برا او ظهاراً او طلاقاً صحت نیته ووقع ما نواه لانه کنایة والا یقع شیئاً او حلف الکاف لفا وتعین الادنی ای البر یعنی الکرامة. (ردالمحتار ج۲، ص ۵۲۶)

الجواب باسم ملهم الصواب: در صورت مذکوره سه طلاق واقع میشود سه سنگ جهت توضیح عدد انداخته می شود تاکیداً در کدام عبارات که جهت ضربات وقصبات ذکر عدم وقوع طلاق آمده بین آن وبین مسئله زیر بحث بنا بر دو علت فرق است.

(۱) برای توضیح عدد عرفاً ضربات استعمال نمیشود ومتعلق قصبات قول ادفعیه الی الحائك بر آن قرینه است که مراد از قصبات توضیح عدد نیست بلکه قصبات است که طلاق راگفته میشود.

(۲) در عصر حاضر در عرف مروج است که برای توضیح عدد طلاق سه سنگ انداخته می شود لذا طبق عرف انداختن سه سنگ دال است برسه طلاق. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۹/رجب ۹۵ھ

سوال متعلق سوال گذشته

سوال: شما یان القاء الجمرات ثلاثه را بر سه طلاق حمل نموده اید دوتن از علماء از آن خلاف دارند تحریر هر دوی انان را ارسال خدمت شمایان نمودم بعد از فکر ابراز نظر دارید.

تحریر اول: در مسئله مذکوره اشاره بسوی‌ے شئ محسوسه یعني جمرات ثلاثه است وخبر برای همین اسم اشاره است واشیاء محسوسه را موسوم به سوی (طلاق) کرده است، لذا کلامش لغو است.

سئل احمد القلانسی عن رجل امرأته فقال ایعك یك طلاق ثم ذکر ثانیاً وقال ایعك دو طلاق و کذا فی الکرة الثالثة قال تطلق ثلاثاً قال شیخ الاسلام لا یقع لانه سمی الحرب طلاقاً فیبطل والامام احمد یقول سمی الطلاق فیقع اھ. (بزازیة علی الهندیة ج۴ ص ۱۶۲) وهکذا فی العالمگیریة عن الخلاصة مطبوعة هند (ج۲، ص ۲۵) وفی الهامش علی قول شیخ الاسلام (فیبطل) وهو الاظهر.

هندیه از ارباب ترجیح است وپیوسته قول راجح را اخیراً ذکر می کند چنانچه مذکوره بالا است ونیز در هامش لفظ وهو الاظهر ترجیح بطلان بر ایقاع طلاق است. لذا زوجه عبدالواحد همچنان در نکاح او باقی است هیچ طلاقی واقع نشده است.

۲۴/رجب ۱۳۹۵ھ

تحریر ثاني: علاوه بری‌ں که منطوق بر مفهوم خود برتری ورجحان دارد. مفهوم مخالف

عبارت شامیه اینست که اگر مرد برانداختن سه عدد سنگ بسوی زن لفظی از الفاظی طلاق را صریحاً وکنایةً ذکر کرد طلاق واقع میشود نه اینکه با ذکر لفظ طلاق فقط بانداختن سه عدد سنگ بدون ذکر لفظ دال بر عدد سه طلاق خواهد شد. زیرا همچنانکه برای وقوع طلاق ذکر لفظ صریح یا کنایه طلاق شرط است برای تعدد طلاق هم لفظ دال بر عدد ضروری است و انداختن سنگها از قبیل افعال است نه ازجنس اقوال والفاظ. زیرانکه نگفت مثل این سنگهای.

ولو قال انت طالق وهٰكذا واشار بثلاث اصابع وارادبذلك ثلاث تطليقات لا يقع مالم يقل بلسانه هكذا في الظهيرية اهـ. (هندية ج۲، ص۵۱) انت طالق هكذا مشيراً بالاصابع المنشورة وقع بعددها اي بعددها اشارة اليه من الاصابع الاشارة اللغوية او بعددما اشار به منها الاشارة الحسية تأمل فان اشار بثلاث فهي ثلاث او ثنتين او بواحدة فواحدة كما في الهداية قال في البحر لان هٰذا تشبيه بعدد مشار اليه وهو العدد المفاد كميته بالاصابع المشار اليه لان الهاء للتنبيه والكاف للتشبيه وذا للاشارة اهـ وانظر هل الاشارة الى غير الاصابع من المعدودات كذلك ام لا لاختصاص ارادة العدد في العادة بالاصابع تأمل. (شامية ج۲، ص۴۴۷)

والظاهر ان في عرف ديارنا القاء الاحجار وغيرها كذلك لكن ان وجد لفظ الاشارة بها.

ولو لم يقل هكذا اي بان قال انت طالق واشار بثلاث اصابع ونوى الثلاث ولم يذكر بلسانه فانها تطلق واحدة خانية اهـ قوله لفقد التشبيه اي بالعدد قال القهستاني لانه كما لا يتحقق الطلاق بدون اللفظ لا يتحقق عدده بدونه اهـ. (شامية ج۲، ص۴۸۸)

پس معلوم شد که مفهوم عبارت شامیه بامنطوق عبارت خانیه مخالفتی ندارد.

وسئل احمد القلانسي عمن وكز امرأته فقال ايهك يك طلاق ثم وكز ثانياً وقال ايهك دوط طلاق وكذا في الوكزة الثالثة. قال تطلق ثلاثاً قال شيخ الاسلام لا يقع لانه سمى الضرب طلاقاً فيمطل والامام احمد يقول سمى الطلاق فيقع اهـ. (بزازية على الهندية ج۴، ص۱۴۲) وعبارة الهندية وفي مجموع النوازل سئل شيخ الاسلام عمن ضرب امرأته فقال حار طلاق قال لا تطلق.

اگر چه لفظ قالوا که در عبارت خانیه واقع است در اصطلاح فقهاء از الفاظ تبری وعدم رضا است وهمچنین لفظ ينبغي ازا ضعف الفاظ ترجيح است. اما اولاً این اصطلاحی نیست وثانیاً صاحب خانیه که از اجل ارباب ترجیح است تولی دیگر که مخالف این روایت است نقل نفر موده است وثالثاً از قول شیخ الاسلام که لفظ وهو الاظهر بران نوشته شده است تائید آن میشود ونیز از صیغهء قالوا معلوم میشود که شیخ الاسلام دریں قول منفرد نیست

موافقتی هم دارد. بنا بر این روایت قابل قبول خواهد بود ، البته دو اشکال در پیش اند.

(۱) عبارت هندیه که از مجموع النوازل نقل شده است قول شیخ الإسلام را درمسئله معبر عنها به (دار طلاق) مذکور است. وحال آنکه در خود هندیه بعد از چند سطر می نویسد:

ولو قال لها دار طلاق لا یقع فی جملس الاضافة الا اذا نوی وقیل یقع من غیر نیة و هو الاشبه لان قوله دار فی العادة وقوله عد سواء ولو قال لها خلی طلاقك یقع من غیر نیة كذا هما كلا فی المحیط. (هندیة ج۲، ص۳۶۵ مطبوعة هند)

شاید سبق ذهن شود که قول شیخ الاسلام در مسئله دار طلاق بعدم وقوع مبنی بر عدم وجود اضافت است، ودر مسئله ما اضافت (ای حلیمه، سوننت) موجود است.

دفعش این است که در مسئله محیط (دار طلاق) امر محسوسی بمانند ضرب موجود نیست، که بقول شیخ الاسلام باسم طلاق مسمّی گردد ولذا عدم وقوع بعلت عدم اضافت است اما در مسئله مجموع النوازل لفظ سئل شیخ الاسلام همین فعل ضرب را مفعول صیغه امز (دار) قرار میدهد ومیگوید که زوج همین ضرب را بنام طلاق نامیده، وزن را بداشتنِ آن امر کرده است، لذا طلاق واقع نمیشود ودلیل بریں عبارت بزازیه هست که در مسئله (وکز) که دران اشاره بلفظ اینک یک طلاق موجود است اختلافِ شیخ وامام قلانسی را ذکر فرموده است. ظاهر است که امر بداشتن بمانند اشاره در موردِ امر محسوس چون ضرب ووکزو القاء حجر وغیره میشود، البته وقتی که شئ محسوس وجود نه دارد طلاق که از امور معنوی است مراد گرفته خواهد شد. فلامنا فاة بین الروایتین.

(۲) لو قالت طلقنی فضربها وقال اینك طلاق لا یقع ولو قال اینكت طلاق یقع اه : (هندیه ص۳۰۵ ج۲)

ازین عبارت بطور وضوح معلوم می شود که عدم وقوع در صورتِ اُولیٰ بعلتِ عدم اضافت ووقوع در صورت ثانیه بسبب وجودِ اضافت یعنی تامِ خطاب است، لذا این عبارت ظاهراً باقول شیخ الاسلام ومسئله زیر بحث مخالفت دارد، زیراکه اینجا ضرب موجود است ومع ذلک مشار الیه ومسمّیٰ باسم طلاق قرار داده نشده است.

اللّٰهم الّا ان یفرق بینهما بان قولها طلقنی سؤال عن الطلاق و دلیل علی ان المشار الیه فی قوله اینکت طلاق هو الطلاق دون الضرب لان السؤال معاد فی الجواب کما فی قواعد الاشباه فالوقوع لیس بعدم اضافة الطلاق الیها بل به ولانه سمّی الطلاق الذی تضمنه السؤال طلاقا لا غیر الطلاق طلاقا او

بهذا يظهر الجواب عما في مسألة الخانية فان فيها ايضاً قالت المرأة اطع ثلاث تطليقات فهذا لان الطلاق ليس مما يوضع في مكان التقدير.

خلاصه جواب آنکه چون در مسئله مورد بحث جمرات محسوسه موجود هستند. وسؤال از طلاق هم وجود ندارد، واشاره در اصل وضع برائی امر محسوس است، واگر بسوی امر غیر محسوس اشاره می کنند آنرا مبالغه وادعاء بمنزله محسوس قرار می دهند کما هو مقرر فی علم المعانی، اماچون امر محسوس قابل اشاره موجود است عدول از معنی وصفی اسم اشاره خلاف ظاهر است بناء بریں طلاق واقع نخواهد شد، ومحل قول علامه شامی رحمه الله تعالی ولم يذكر لفظاً لاصريحاً ولاكناية این است : (ولم يذكر لفظاً موقعاً ودر مسئله ماذكر لفظ (سون) بعلة اشاره بسوی جمرات علی وجه الايقاع نیست، وزیادت این قید ضروری است زیراکه ذکر هر لفظ برای ایقاع نیست (كما تشهد له فروع كثيرة مذكورة في كتب الفقه هذا ماادى اليه فهمي القصير والعلم عند الله العليم الخبير) چون مسئله حامل اهمیت فوق العاده است از موا ضع قابلِ اطمینان استفسار فرمایند اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم.

۲۹/رجب ۱۳۹۵ھ

الجواب باسم ملهم الصواب : در هر دو تحریر فوق الذکر جهت بی توجهی به عبارات فقهاء مغالطه شده که ذیلاً تنقیح بر هر دو عبارت وتوضیح با عبارات فقهاء کرام تقدیم شود.

تنقیح تحریر اول : (۱) **قوله** : هندیه از ارباب ترجیح است :

اقول : هندیه اسم کدام مصنفی نیست که از ارباب ترجیح باشد نیز این تصنیف کدام فرد واحد نیست که در ارباب ترجیح محسوب شود آنرا یک جماعت علماء تحریر نموده اند پس کدام کدام را در ارباب ترجیح محسوب میکنید ؟ نیز کسی از مصنفین هندیه در زمره ارباب ترجیح نگذشته اگر کسی آنان را در ارباب ترجیح شمرده باشد توجیه نمائید .

(۲) **قوله** : وپیوسته قول راجح را اخیراً ذکر می کند چنانچه مذکوره بالاست.

اقول : عبارت کامل عالمگیریه قرار ذیل است:

وفي مجموع النوازل سئل شيخ الاسلام عمن ضرب امرأته فقال دار طلاق قال لا تطلق وسئل الامام احمد القلانسي رحمة الله عليه عمن وكز امرأته وقال ايك طلاق ثم وكزها ثانياً وقال ايك دو طلاق وكذا الثالث قال تطلق ثلاثاً فشيخ الاسلام يقول سمي الضرب طلاقاً فيبطل والامام احمد يقول سمى الطلاق فيقع اه. (هندية ج۱، ص۳۸۲)

در عبارات فوق در قدم اول قول احمد رحمه الله تعالی مذکور است پس قول شیخ الاسلام رحمه الله تعالی در آخر با دوم قول احمد مع وجه ذکر شده لذا اگر قول آخر مفتیٰ به آورده شود باز هم قول احمد رحمه الله تعالی باشد نی قول شیخ الاسلام رحمه الله تعالی قول شیخ الاسلام رحمه الله تعالی را در وسط آورد چراکه طبق اصول فتوی این قول مفتی به نیست نیز قول احمد رحمه الله تعالی رامع وجه موخر نمودن دلیل ترجیح آن است.

(۳) **قوله**: ونیز در هامش لفظ وهوالاظهر ترجیح بطلان بر ایقاع طلاق است.

اقول: این محشی کی ها است وچه دلیل است بر اصحاب ترجیح بودن آن.

تنقیح تحریر ثانی: (۱) **قوله**: ازین عبارت بطور وضوح معلوم میشود که عدم وقوع در صورتِ اُولی بعلت عدم اضافت ووقوع در صورتِ ثانیه بسبب وجود اضافت یعنی تاء خطاب است.

اقول: عبارت مذکوره واقعاً برهمین فرق مبنی است مگر در شامیه تصریح شده که بر قول مفتی به فرق اضافت وعدم اضافت غیر معتبر است.

(۲) **قوله**: قولها طلقنی سؤال عن الطلاق الخ

اقول: وقتیکه سوال عن الطلاق خانم برای تعین مرجع قرینه است پس نیت شوهر چرا برای تعین مرجع کافی نباشد؟درحالیکه در مراد متکلم نسبت به قرینه خارجی نیت را زیات دخل است اگر متکلم از نیت انکار ورزد عرف او را تکذیب می کند پس انکار او را اعتبار داده نشود در صورت زیر بحث دلالة الحال نیت وعرف همه بر ایقاع متفق اند.

(۳) بالفرض اگر قول شیخ الاسلام گرفته شود پس مابه الفرق آنست که قبلاً در جواب سوال تحریر نمودیم.

(٤) بین مسئله زیر بحث ومسئله ضرب یک فرق اینست وقتیکه از کسی کدام چیز طلب شود وآن چیز دادادن منظور او نباشد بگوید آنرا نزد خود بگیر چیز مطلوب من رابده مطلوب این نیست به خلاف احجار وجمرات که عرفا جهت رد مطالبه وضع نشده.

(۵) در مقاماتیکه طلاق به ذریعه احجار وجمرات مطلوب باشد پس در آنجا صورت طلاق چگونه است؟ طبق جوابات مذکور احیاناً در بلوچستان طلاق واقع نمیشود آننده هم طلاق واقع نمیشود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۳/ربیع الاخر ۹۲ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

****

التفریق بین التّقیید والتّعلیق

- **در یک مسئله طلاق اکابر مفتیان اختلاف دارند آن جوابات بالاخره برای فیصله با تمام جوابات در خدمت حضرت مؤلف رحمه الله تعالی تقدیم نموده شد باوجود نوعمری نظر عمیق او این اختلاف را چنین به پایان رساند که بر اختلاف نقطه آخر نهاده شد آن چیست ؟**
- **تعریف تقیید وتعلیق وفرق بین احکام آنها .**

بسم الله الرحمن الرحیم

التفریق بین التقیید والتعلیق

فرق بین تقیید وتعلیق

یک مسئله طلاق بین مفتیان کرام مختلف فیهاست فتاوی همه مفتیان کرام را در خدمت مؤلف دامت برکاتهم ارسال نمودیم تا همه را مطالعه ونظر خویش را بر آن ابراز دارند ومایان را ممنون سازند.

سوال : کسی باخانم دوم خویش جهت ناگواری خانم اول نکاح کرد متولیان منکوحه ثانیه تحریر ذیل را به شکل وثیقه دادند.

من مسمی امیراحمد ولد فلان از قوم فلان اعتراف میکنم که مسماة غلام سهاره (منکوحه اولی) دختر مولوی محمدرمضان را در محضر شواهد مسلمان سه طلاق میدهم حقوق ازدواجی او را بر خود حرام میگردانم بشرطیکه مسماة غلام سهاره را غلام سکینه دختر غلام حسین (منکوحه ثانیه) را تاحین حیات به خانه خویش برده آباد کند یا با او (با غلام سهاره منکوحه اولی گذران زوجیت بابر خود درست کند.

العبد امیراحمد. شاهد شماره (۱) شاهد شماره (۲)

آیا بعد ازین تحریر با منکوحه اولی شوهر حق از دواجی را دارد یا نه ؟ اگر یک مرتبه یمین منحل شود آیا بعد از تجدید نکاح یمین باقی می ماند در این جواب نظریات اهل علم مختلف است مفتیان کرام ازین قریه اند نمی توانیم بر فتوی یک مفتی عمل نموده وفتوی دوهم را بگذاریم لذا بعد از تقدیم این فتاوی شما جناب تحقیق نموده حکم صادر نمائید : إِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

خلاصه فتوی شماره (۱) : صورت تحلیل منکوحه اولی این است که خانم را یک طلاق رجعی یا بائن بدهد بعد از مرور عدت زوج اولی پس او را به خانه خویش بیاورد یمین منحل شود وسه طلاق لغو گردد بعد از آن تجدید نکاح کند.

محمد نور : صدر مدرس مدرسه سراج العلوم سرگودها

چنانچه تحریر کننده وثیقه بر این فتوی عمل کند با منکوحه اولی بسر برد وثانیه غیر آبا داست متولیان منکوحه ثانیه بدیگر مفتی ها رجوع نمودند جوابات ذیل موصول شد.

خلاصه فتوی شماره (۲) :

در این صورت بکدام شرط که سه طلاق معلق نموده شده آن شرط چنین است که در حالت غیر منکوحه بودن در وقوع نیاید آن را به خانه برده آباد کند یا با آن بر خورد نیک زوجیت را آغاز کند این شرط تنها در آنصورت درست است وقتیکه مسماة غلام سهاره در نکاح او باشد او را طلاق بائن یارجعی دهد و او از نکاح بر آید پس بار دوم باز گردانیدن او به خانه وگذران زوجیت با او از کجا آمد ؟ لذا اگر اولاً او را طلاق بائن دهد ثانیه را بعد از منکوحه شدن پس در خانه خویش آباد کند چونکه هنوز تعلیق طلاق موجود است منحل نشده لذا باوقوع شرط سه طلاق واقع می شود وحرمت مغلظه ثابت می شود، در این مورد خیلی فکر کردم اما تدبیری بنظرم نرسید که موافق قوانین فقهی باشد واز حرمت مغلظه محفوظ باشد که او منکوحه اولی را در خانه آباد کند.

سیاح الدین.

مفتی مدرسه اشاعة العلوم جامع مسجد فیصل آباد

خلاصه فتوی (۳) چونکه از طرف شوهر شرط بود " تادم حیات " این لفظ موجود بود پس بعد از نکاح هم حین حیات باقی است وطلاق واقع شد آن حیله که (اولاً طلاق دهد بعد

از مرور عدت در خانه آباد کند پس تجدید نکاح کند) در اینصورت درست است وقتیکه قصه یک وقت باشد در اینجا لفظ تاحین حیات آمده که در سه سخن یک سخن هم موجود شود طلاق واقع میشود.

جمیل احمد تهانوی / مفتی جامعه اشرفیه گنبد نیلی لاهور

فتوی شماره (۴) باسمه تعالی : الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی خاتم الانبیاء وعلی آله واصحابه البررة التقی.

اما بعد ! بنده فقیر مسوده شما را با وثیقه وفتاوی علماء متعدد باعمق نظر مطالعه نمود نزد فقیر نظر مفتی جمیل احمد صاحب درست ومطابق قواعد فقهیه است نظر مفتی سیاح الدین صاحب هم به آن قریب تر است که مآل ومرجع هر دو متحد است حیله را که مدرس سراج العلوم سرگوده تحریر نموده بی محل وغیر مفید است. تحریر مدلل حسب الفهم عرض میشود.

علامه ابن عابدین در رساله خویش در رساله ۱۳ ص ۲۹۵ تحریر فرموده :

۱ - اعلم ان الحالف علی شیء لابد ان یکون له فی الاقدام علی الیمین غرض ثم ان ذلك الغرض قد یکون نفس الفعل الذی سماه مثل لا ادخل الدار وقد یکون ذلك الفعل لم یسمّی مع شیء أخر مثل لا اشتریه بعشرة فالفعل هو عدم الشراء بعشرة والغرض عدم الشراء بها وبما فوقها لانه مستنقص فمراده الشراء بما دونها وقد یکون الغرض امراً خارجاً عن الفعل المسمّی ولا یکون المسمّی مراداً اصلا مثل لا اضع قدمی فی دار فلان فان الفعل المحلوف علیه هو عدم وضع القدم والغرض المنع من الدخول مطلقاً والمسمّی غیر مراد حتی لو وضع قدمه ولم یدخل لم یحنث.

۲ - ان البر لا یتحقق الا بتحقق الغرض فصار حصول الغرض شرطاً للبر ومن المعلوم ان الحنث نقیض البر والحنث لا یتحقق الا بما یفوت الغرض وهو عدم الفعل المحلوف علیه اثباتاً او نفیاً.

۳ - ففی لا ادخل انما یتحقق الحنث بالدخول وفی لا ادخلن بعدمه فاذا تحقق الفعل الذی هو شرط الحنث وفات به الغرض فقد فات شرط البر من کل وجه فتحقق الحنث المطلق المترتب علیه حکمه من لزوم کفارة ونحوها لتحقق شرطه وهو وجود الفعل المفوت للغرض.

۴ لان شرط الحنث الکامل هو وجود الفعل مع فوات الغرض.

وقتیکه وثیقه های تحریر شده با این قواعد سرداده شود وثیقه کاملاً فهمیده شود اگر که ناکح در وقت نکاح ثانی منکوحه اول را به خانه بیاورد وحلف بردارد از اداء حقوق زوجیت

با او اداء کند وسوگند کند بر تعلیق وقوع طلقات ثلاث بر منکوحه اولی اما مقصد اصلی او عدم شرکت زوجه اولی است بازوجه ثانیه در حقوق پس جهت مطمین ساختن زوجه اولی تحریر بدارد اما آوردن مرد زن را به خانه جهت ادای حقوق زوجیت است وظاهر است که فوات غرض یعنی اشتراک فی حقوق الزوجیه (آوردن به خانه) ودور بودن از حقوق زوجیت بتقدیر وجود زوجه ثانیه لازم است بنا بر این وقتیکه زوج بازوجه اولی در موجودیت زوجه ثانیه بطور تعلق زوجیت پرچار کند در آن وقت در فعل با وجود محلوف علیه فوات غرض هم موجود شد وحنث متحقق شده بر زوجه اولی طلقات ثلاثه عائد شد وقتیکه تعین شد که مراد از خانه حالف تنها ورود است پس در تحریر تخریج شده فکر درکارست و بی محل شدن این حیله واضح است . والله سبحانه وتعالی اعلم.

حررہ الفقیر عطاء محمد عفی عنه

از جامع مسجد چودهوان ضلع ديره اسماعيل خان

۱۴/رجب المرجب ۷۸ هجری

فتوی شماره (۵) : نزد ما مسماة غلام سهاره را به شکل زوجیت با خود در حیات نگاه داشتن هیچ صورت ندارد هر وقتیکه آنرا در موجودیت زوجه ثانیه بیاورد آنرا مطلقه بائنه گرداند، بار دوم تجدید نکاح کند در انصورت شرط هم متحقق میشود وخانم بر او به سه سنگ حرام شود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

محمد عبد الله / مفتی خیر المدارس مُلتان

فتوی شماره (۶) : حامداً وَّمُصَلِّيًا

نزد ما هم فتوی مفتی جمیل احمد صاحب ومؤئدین ان درست است که آباد نمودن غلام سهاره را در حیات زوجه ثانیه هیچ شکل نباشد چونکه در شرط زوج لفظ حین حیات جود است که در آن هیچ امکان باقی نیست . فقط . والله سبحانه وتعالی اعلم بالصواب وعلمه اتم واکمل

محمد وجیه غفر لهٗ

مدرس مدرسة دار العلوم تندو الله يار

الجواب صحیح : ظفر احمد عثمانی عفی عنه ۳۰/ذیقعده ۱۳۷۸هـ

جواب : ٧ : از مولانا مفتی محمد شفیع صاحب دارالعلوم کراچی.

بسم الله الرحمن الرحیم

الجواب : الاول وبالله التوفیق ومنه السداد والصواب

در نظر من فتوی مولانا نور محمد درست تر است که کدام اشکال که برآن از فتوی مولانا سیاح الدین وارد میشود آن ازینجا مرتفع شود وقتیکه با اسم کسی کدام صفت ذکر شود پس طبق قواعد اصول در اکثر احکام آن صفت باشد معامله باذات آن شخص می باشد در عبارت فوق تعلیق طلاق بر نام غلام سهاره منکوحه بودن او یک صفت است بر آن صفت مدار احکام در اینجا نیست بلکه با اسم وذات اوست ازینجا وقتیکه او را بعد از طلاق بائن به خانه خویش بیاورد اگر که او هنوز زوجه او هم نیست اما شرط تعلیق تکمیل شده است چرا که شرط تعلیق به حرف تردید یکی در دو چیز باشد یا او را در خانه سکونت دادن یا با او تعلق ازدواجی نمودن در صورت مذکوره اگر که بر خورد زوجیت حرام است اما اول مدار تعلیق آن حلال وحرام نبود بر نفس بر خورد زوجیت متحقق شد ثانیاً شق اول آن اینست که درخانه آباد نمودن بعد از قطع تعلق زوجیت بشکل جائز است لذا آن اشکال مرتفع شد وفتوٰی جمیل احمد تهانوی صاحب که در آن اشکال با حین حیات جهت مقید بودن شده است آن هم بعد از فکر ساقط می گردد چرا که در تعلیق در مدت وقوع طلاق توسیع آمد که در حین حیات زوجه ثانیه هر گاه که این واقعه پیش آید که زوجه اولیٰ را با خویش بگیرد بر زوجه اولی سه طلاق واقع می شود اما با یک مرتبه واقع شدن تعلیق طلاق از بین رود ویمین منحل می شود بعد از تجدید نکاح بار دوم جهت تعلیق اول کدام نوع طلاق واقع نمیشود چراکه در مدت تعلیق مذکور توسیع آمد برای مرّات نیست یعنی چنین نیست که تادم حیات او هر چند مرتبه که او را به نکاح بگیرد طلاق می شود.

کما یستفاد من کلام العالمگیریة نقلاً عن الجوهرة، ان قال لها طلقی متی شئت فلها ان تطلقها فی المجلس وبعده ولها المشیءة مرة واحدة و کذا قوله متی ما شئت واذا ما شئت ولو قال کلما شئت کان ذلک لها ابداً حتی یقع ثلاث (عالمگیریة فصل المشیءة ص ٨٠ ج ٢)

عبارت مذکوره آشکارا نمود که در تعلیقات وغیره توسیع وقت وزمانه جدا باشد ومرة بعد مرة در یکی بعد دیگری توسیع جدا است که آن از لفظ کلما یا از کلمه هم مثل آن

حاصل شود ودر تعلیق فوق چنین کدام کلمه موجود نیست که در آن مفهوم اجازه ووسعت مرة بعد مرة آمده باشد ازینجا زوجه اول را در خانه خویش آباد کند تعلیق به پایان رسد این آبادی اگر بعد از طلاق بائن است در وقت وقوع شرط آن محل طلاق موجود نیست پس سه طلاق واقع نمیشود وبعد از نکاح جدید تعلیق طلاق به پایان رسد پس بار دیگر کدام طلاق عائد نمیگردد. و الله سبحانه وتعالی اعلم.

محمد شفیع عفا الله عنه

دار العلوم کراچی : ۱۳/ذی الحجه ۱۳۷۸ھ

قبل از آن مفتی محمد شفیع صاحب سرگودها وفرزندش نائب مفتی احمد سعید صاحب اولاً این حیله را مفید پنداشته بودند بعد از ارسال فتوی مفتیان مذکور از قولش رجوع کرد وتائید آنانرا نمود.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اقول وبالله التوفيق وبيده ازمة التحقيق مستفتحاً بسبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم.

اگر محررین توجه نمایند که در وثیقه محرره تعلیق بالشرط نیست بلکه تقیید بالشرط است پس نوبت به این قدر بحث طویل نمی رسید در صورت مقید نمودن طلاق بالشرط طلاق منجزاً واقع میشود، وشرط باطل میشود.

قال في التنوير و ما لا يبطل بالشرط الفاسد القرض و الهبة و الصدقة و النكاح و الطلاق و في العلائية يصح (الى ان قال) و يبطل الشرط و في الشامية (قوله و الطلاق) كطلقتك على ان لا تتزوجي غيري بحر. (رد المحتار ج۴ ص۲۵۵ كتاب البيوع) و ايضاً في الطلاق منها معزياً الى البحر و لو قال انت الخ على دخولك الدار ان قبلت يقع و الا فلا، لانه استعمل الدخول استعمال الاعواض فكان الشرط قبول العوض لا وجوده كما لو قال انت طالق على ان تعطيني الف درهم اه (رد المحتار ج۲، ص۵۳۲ كتاب الطلاق)

چونکه (علی) برای عوض هم استعمال میشود لذا طلاق موقوف است بر قبول زوجه کما هو شان الاعواض در غیر آن محض تقیید مانع تنجیز نیست.

فرق تقیید وتعلیق را عنایة چنین تحریر نموده :

تحته (قوله والابراء عما يتقيد بالشرط وان كان لا يحتمل التعليق به) انهما متغايران لفظاً ومعنى اما لفظاً

فهو ان التقييد بالشرط لا يستعمل فيه لفظ الشرط صريحاً (اى اداة الشرط ان و اخواتها كما سيجئ) و التعليق به يستعمل فيه ذلك و المعنى فلان فى التقييد به الحكم ثابت فى الحال على عرضية ان يزول ان لم يوجد الشرط و فى التعليق به الحكم غير ثابت فى الحال و هو بعرضية ان يثبت عند وجود الشرط. (عناية مع الفتح ج۷ص۳۳ باب الصلح فى الدين)

و فى بيوع الشامية قبل باب الصرف تحت عنوان (ما يبطل بالشرط الفاسد و لا يصح تعليقه به) و التعليق ربط حصول مضمون جملة بحصول مضمون جملة أخرى و تقدم الكلام عليه فى كتاب الطلاق و مثال الشرط الفاسد بعتك بشرط كذا و مثال التعليق بعتك ان رضى فلان و فى حاشية الاشباه للحموى عن قواعد الزركشى الفرق بين التعليق و الشرط ان التعليق داخل فى اصل الفعل بأن و نحوها و الشرط ما جزم بأصل الفعل او يقال التعليق ترتيب امر لم يوجد على امر لم يوجد بأن او احدى اخواتها والشرط التزام امر لم يوجد فى امر لم يوجد بصيغة مخصوصة أه (رد المحتار ج۴ص۲۲۷)

و فيها (قوله المبيع) صورة البيع بالشرط قوله بعته بشرط استخدامه شهراً و تعليقه بالشرط كقوله بعته ان كان زيد حاضرا (رد المحتار ج۴ص۲۲۹) و فيها (قوله كهذا الولد منى ان رضيت امرأتى) تابع البحر فى ذلك مع انه فى البحر اعترض على العينى مراراً بأن الكلام فى الشرط الفاسد لا فى التعليق فالاولى قول النهر بشرط رضا زوجتى. (رد المحتار ج۴ص۲۵۰) و فى منحة الخالق (قوله بأن قال لامته المبى ولدت هذا الولد منى ان رضيت امرأتى بذلك) فيه ان هذا من التعليق و ليس الكلام فيه و مثله فى النهر بأن قال لامته بعد ما ولدت هذا الولد منى بشرط رضا زوجتى أه. و بعد اسطر (قوله بأن قال ان وجدت بالمبيع عيباً أردته عليك ان شاء فلان) فيه ان هذا من التعليق فكان عليه ان يقول بشرط ان يرضى فلان. (البحر الرائق ج۶ص۱۹۰)

در نظر بنده در مقام دوم شامى نيز آمده بود كه باوجود تلاش فعلا آنرا نيافتم اما كاملاً مى دانم كه تعليق بااداة شرط مى باشد وتقييد بالفظ شرط يعنى ماده ، ش ، ر ، ط يا با لفظ (على) مى باشد تقييد بودن بالفظ شرط كاملاً ظاهر است مانند يكه تعريف در شرط (بصيغه مخصوصه) ودر تمثيل (بشرط كذا) با اين الفاظ واضح است اين چنين لفظ . على . هم براى تقييد بالشرط مى باشد مانند يكه ابن عابدين رحمه الله تعالى در (مايبطل بالشرط الفاسد ومالايبطل به) تمام امثله تقييد الطلاق بالشرط در فوق ذكر نموده اين چنين صاحب هدايه در تقييد الابراء وتعليقه با ديگر مصنفين درجزيات كه . على . در آن است آنرا تقييد در

آنکه آداة شرط است آنرا تعلیق قرار داده اند نیز (علی) در حقیقت برای التزام می باشد (کما حققه ابن عابدین فی کتاب الطلاق) تقیید می باشد (وقدمر فی تعریفه من انه التزام امر- الخ) در تعلیق التزام نیست بلکه در آن ترتیب امر علی آخر باداة الشرط است (کما مر من تعریفه) پس اگر کدام مصنف بر چنین جزیه اطلاق تعلیق را کرده باشد که در آن تعلیق بعلی استاین اطلاق مجازاً یا مسامحة است .

کما قال فی الشامیة تحت (قوله الا اذا کان الشرط متعارفًا) والمراد بالتعلیق المذکور التقیید بالشرط فانهم یطلقون علیه لفظ التعلیق تأمل (ردالمحتار ج۲ص ۲۶۰)

باز هم این اشکال باقی است که در (انت طالق علی ان دخلی الدار) طلاق چگونه معلق بر دخول است؟ برای حل این مسئله فرصت نیافتم وبا مسئله زیر بحث هم تعلق ندارد اما بگویم اگر این روایت امام صاحب باشد که بنده آنرا تحقیق نکرد ممکن کدام توجیه عمیق آنرا امام صاحب درک نموده باشد که تا آنجا مارسائی نموده نتوانیم واگر صرف قول فقهاء باشد حجت پنداشته نمیشود بالخصوص وقتیکه در این ایام کدام توجیه آن عن ممکن نباشد مانندیکه علامه ابن عابدین رحمه الله میفرماید :

وقد سئل عن هذه الفروع الثلاثة (ای علی ان تدخلی وعلی دخولك وعلی ان تعطین) فی البحر فلم یبد فرقاً ونقل کلامه فی النهر وسکت علیه ونقل فی الدر المنتقی عن شرح اللباب الفرق (الی قوله) لکن لم یظهر الفرق فیما نحن فیه کما قاله ح (ردالمحتار ج۲، ص۶۲۰)

بعد از آن در چند مقدمات علامه شامی رحمه الله کوشش نمود که فرق را بیان کند اولاً شخصًا فرمود (هذا غایة ما ظهر من الفرق والله تعالی اعلم) که اشاره است بسوی ضعف بعداً علامه رافعی رحمه الله در التحریر المختار بر آن اشکال وارد نموده شارح رحمه الله توجیه فرق را ساقط نموده ثانیا اگر این فرق تسلیم شود باز هم اصل اشکال باقی است مدار فرق بر این است که در اینجا (علی) برای تعلیق است در حالیکه همین اعتراض است که (علی) برای تقیید است نه برای تعلیق البته غیر مفید بودن قید قرینه است که (علی) مجازاً برای تعلیق است اما در صورت زیر بحث مجازاً هم برای تعلیق نیست که توضیح آن بیاید.

بهرکیف این بحث متعلق است با لفظ (علی) دروثیقه تصریح لفظ شرط آمده که در آن هیچ احتمال تعلیق نیست این الفاظ دایم برای تقیید می آید نه برای تعلیق حتی نیت شوهر

را هم در آن دخل نیست چراکه الفاظ متذکره محتمل وثیقه تعلیق نیست بلکه متعین برای تقیید می باشد اگر که فقهاء اداة شرط (انْ واخواتها) را ضرور قرار نداده اند ودر تعریف تعلیق قید ان واخواتها عمومی واکثری می باشد نه احترازی در بعض صورتها اگر آمده هر آنچه در آنجا لفظ دال علی حقیقة التعلیق (ای ترتیب امر علی آخر) موجود است به خلاف صورت وثیقه که در آن هیچ لفظ دلالت به ترتیب نمیکند برای تقیید صراحة لفظ (مشروط) وبه شرطیکه آمده پس لفظ (حرام نمودن) ظاهراً تنجیز ومحتمل ووعده است که هر دو منافی تعلیق است کما لا یخفی، اگر این الفاظ با اداة شرط هم ذکر شود باز هم مفید تعلیق نیست پس اگر کسی خانم خویش را گفت : (اگر داخل خانه شدی طلاقت دهم) یا گفت (ان دخلت الدار اطلقک) آیا مثبت تعلیق بودن این الفاظ چنین امر بدیهی نیست که ذوق سلیم بر تسلیم نمودن آن مکلف است که قطعا حق انکار نداشته است بازهم بشکل فرض محال احتمال تعلیق تسلیم نموده شود که نیت زوج را اعتبار نیست چراکه در خلاف ظاهر نیت حالف را در نفع او اعتبار داده نمیشود.

خلاصه اینکه در صورت مذکور در صورت تحریر وثیقه طلاق مغلظ واقع می شود اما اگر در وثیقه عوضْ تقیید تعلیق باشد پس تحریر مولانا سیاح الدین صاحب درست است در نظر بنده (خانه برو) (آن را آباد کن) عرفاً برای همین مفهوم متعین شده است که آنرا بصورت نکاح آباد کن بر آن بر تقیید تحریر مفتی محمد شفیع رحمه الله نا کافی نباشد چرا این بحث در اینجا مفید نیست که حکم نمودن است بر منکوحه صفت یا بر اسم ذات بر نوعیت مسئله فرقی نیفتد که مراد ازین مقید بالنکاح است اما بین گذاره زوجیت وآباد نمودن بصورت نکاح عموم خصوص من وجه است وهو ظاهر جداً علاوه ازین در محاورات عامه آوردن الفاظ مترادفه محض برای تاکید با حرف تردید متعارف است مثلاً گفته شود اگر او را زدم یا دشنام دادم برای تو هین وبی حرمتی می آید در آوردن جمله های آخر حرف تردید کدام فرقی وارد نمیشود : الاان یتمحل فی التفرقة غایة التمحل.

بر تقریر آخری مفتی جمیل احمد صاحب تبصره مفتی محمد شفیع رحمه الله که تحت تصویب اکثر علماء قرار داشت بدیهی الصواب وواجب القبول است.

بر کیفیت در وثیقه بصورت تقیید فوراً وبصورت تعلیق منکوحه از دخول خانه اگر که

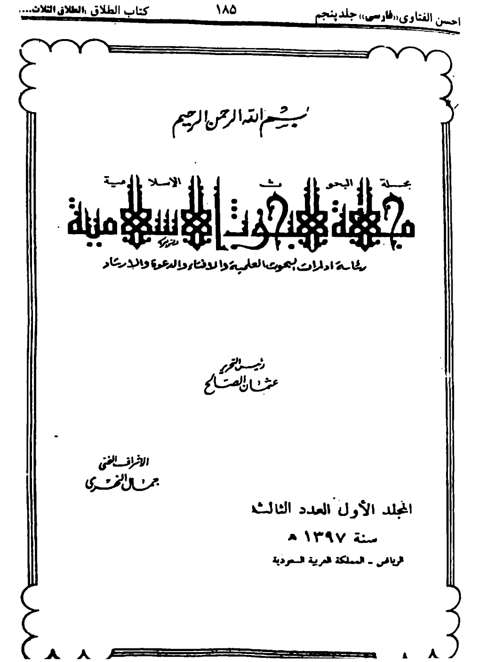
طلاق بعد از تجدید نکاح صورت میگیرد طلاق مغلظ واقع میشود که بعداً هیچ صورت نکاح با این خانم باقی نمی باشد بعضی حضرات بعد از تحلیل مشوره داده اند بر نکاح اما فعلی ک مورد لعنت است چگونه بر آن مشوره داده میشود ، اگر که فقهاء کرام بشرط اضمار تحلیل را جواز داده اند اما در عصر حاضر عوض اضمار اشتهار استعمال می شود.

پس بنا به قاعده المعروف کالمشروط این نکاح باطل است به شرط تحلیل که مکروه تحریمی است .

فقط وهذا ما جاء فی فهم هذا الحقیر والعلم عند الله اللطیف الخبیر.

رشید احمد عفا الله عنه

سلخ جمادی الاولی سـ۹۷ـهـ



بسم الله الرحمن الرحيم

مجلة البحوث الاسلامية

رئاسة ادارات البحوث العلمية والافتاء والدعوة والارشاد

رئيس التحرير
عثمان الصالح

الاشراف الفني
جمال النحري

المجلد الأول العدد الثالث
سنة ١٣٩٧ هـ
الرياض - المملكة العربية السعودية



سعر النسخة : ٤ ريالات

الاشتراكات : ٢٥ ريالا

هاتف : ٢٢٩٩٧

حکم

الطلاق الثلاث

بلفظ واحد

هيئة كبار العلماء

حکومتِ سعودیہ نے اپنے ایک شاہی فرمان کے ذریعہ

علماءِ حرمین

اور ملک کے دوسرے نامور ترین علماء کرام پر مشتمل ایک تحقیقاتی مجلس قائم کر رکھی ہے

جس کا فیصلہ تمام ملکی عدالتوں میں نافذ ہے، بلکہ خود بادشاہ بھی اس کا پابند ہے،

اس مجلس میں "طلاقِ ثلاث" کا مسئلہ پیش ہوا

مجلس نے اس مسئلہ سے متعلق قرآن و حدیث کی نصوص کے علاوہ تفسیر و حدیث کی بیناالیس

کتابیں کھنگال لیں اور سیر حاصل بحث کے بعد بالاتفاق واضح الفاظ میں فیصلہ دیا ہے

ایک ہی لفظ کے ساتھ دی گئی تین طلاقیں بھی تین ہی ہیں

یہ پوری بحث اور متفقہ فیصلہ حکومتِ سعودیہ نے زیرِ نظر رسالہ

میں شائع کیا ہے، غیر مقلدین اکثر مختلف فیہ مسائل میں اہلِ حرمین کے عمل کو بطور

حجت پیش کیا کرتے ہیں، یہ فیصلہ بھی علماءِ حرمین کا ہے اس لئے غیر مقلدین پر حجت ہے

تشكلت هيئة كبار العلماء بموجب الأمر الملكي رقم أ/١٣٧ في ١٣٩١.٧.٨ هـ لتقوم بمزاولة الأعمال الآتية:

أ ـ إبداء الرأي فيما يحال إليها من ولي الأمر من أجل بحثه وتكوين الرأي المستند إلى الأدلة الشرعية فيه.

ب ـ التوصية في القضايا الدينية المتعلقة بتقرير أحكام عامة ليسترشد بها ولي الأمر وذلك بناء على بحوث يجري تهيئتها وإعدادها للهيئة.

ثم صدر الأمر الملكي رقم أ/١٣٨ في ١٣٩١.٧.٨هـ بتعيين أصحاب المعالي والسماحة والفضيلة الآتية أسماؤهم أعضاء فيها على أن تكون رئاسة الدورات بالتعاقب بين خمسة من أكبر أعضاء الهيئة سنا وفيما يلي أسماء الأعضاء.

١ ـ الشيخ عبد العزيز بن باز
٢ ـ الشيخ عبدالله بن حميد
٣ ـ الشيخ محمد الأمين الشنقيطي
٤ ـ الشيخ سليمان بن عبيد
٥ ـ الشيخ عبدالله خياط
٦ ـ الشيخ محمد الحركان
٧ ـ الشيخ ابراهيم بن محمد آل الشيخ
٨ ـ الشيخ عبد الرزاق عفيفي
٩ ـ الشيخ عبد العزيز بن صالح
١٠ ـ الشيخ صالح بن غصون
١١ ـ الشيخ محمد بن جبير
١٢ ـ الشيخ عبد المجيد حسن
١٣ ـ الشيخ راشد بن خنين
١٤ ـ الشيخ صالح بن لحيدان
١٥ ـ الشيخ محضار عقيل
١٦ ـ الشيخ عبدالله بن غديان
١٧ ـ الشيخ عبدالله بن منيع .

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله وبعد :
فقد عرض على مجلس هيئة كبار العلماء مسألة « حكم الطلاق الثلاث بلفظ واحد » وبناء عليه أعدت اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء ، بحثاً في الموضوع ونصه :

الحمد لله وحده، وبعد : فبناء على ما قرره مجلس هيئة كبار العلماء، في دورته الثالثة المنعقدة في شهر ربيع الثاني، عام ١٣٩٣هـ من البحث في الدورة الرابعة عن حكم الطلاق الثلاث بلفظ واحد. وبناء على ما تقتضيه لائحة عمل الهيئة، من قيام اللجنة الدائمة للبحوث والإفتاء بإعداد بحث علمي عن المسألة التي تقرر عرضها على الهيئة. قامت اللجنة الدائمة بإعداد بحث في مسألة الطلاق الثلاث بلفظ واحد ، اشتمل على ما يلي :

١ـ حكم الإقدام على جمع الطلاق الثلاث بلفظ واحد ، مع الأدلة ومناقشتها .
٢ ـ ما يترتب على إيقاع الطلاق ثلاثاً بلفظ واحد ، مع الأدلة ومناقشتها .
وبالله التوفيق . . وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه وسلم .



فتوى كبار العلماء والمحققين

المسألة الأولى حكم الإقدام على جمع الثلاث بكلمة واحدة وفيه قولان

القول الأول إنه محرم، وهو مذهب الحنفية والمالكية. وإحدى الروايتين عن أحمد. وقول شيخ الاسلام وابن القيم . . أما المذهب الحنفي، فقال الكاساني في الكلام على طلاق البدعة[1] : وأما الذي يرجع إلى العدد فهو إيقاع الثلاث أو الثنتين في طهر واحد لاجماع فيه. سواء كان على الجمع : بأن أوقع الثلاث جملة واحدة، أو على التفاريق واحداً بعد واحد، بعد أن كان الكل في طهر واحد . وهذا قول أصحابنا ...
ولنا الكتاب والسنة والمعقول :

أما الكتاب فقوله عز وجل (فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ)[2] أي في أطهار عدتهن. وهو الثلاث في ثلاثة أطهار كذا فسره رسول الله – صلى الله عليه وسلم – على ما ذكرنا فيما تقدم أمر بالتفريق، والأمر بالتفريق يكون نهياً عن الجمع ، ثم إن كان الأمر أمر إيجاب. كان نهياً عن ضده، وهو الجمع نهي تحريم . وإن كان أمر ندب، كان نهياً عن ضده. وهو الجمع نهي ندب . وكل ذلك حجة على المخالف . لأن الأول يدل على التحريم ، والآخر يدل على الكراهة ، وهو لا يقول بشيء من ذلك .

---

(۱) بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع ۳/۹۳ وما بعدها .
(۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق ۱ .

وقوله تعالى (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[1] أي دفعتان ، الا ترى ان من أعطى آخر درهمين ، لم يجز أن يقول أعطاه مرتين حتى يعطيه دفعتين .

وجه الاستدلال

أن هذا وإن كان ظاهره الخبر ، فإن معناه الأمر ، لأن الحمل على ظاهره يؤدي إلى الخلف في خبر من لا يحتمل خبره الخلف ، لأن الطلاق على سبيل الجمع قد يوجد ، وقد يخرج اللفظ مخرج الخبر على إرادة الأمر ، قال الله تعالى « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ »[2] أي ليرضعن ونحو ذلك ، كذا هذا ، فصار كأنه سبحانه وتعالى قال : طلقوهن مرتين إذا أردتم الطلاق ، والأمر بالتفريق نهي عن الجمع ، لأنه ضده ، فيدل على كون الجمع حراماً أو مكروهاً على ما بينا .

فإن قيل : هذه الآية حجة عليكم ، لأنه ذكر جنس الطلاق ، وجنس الطلاق ثلاث ، والثلاث إذا وقع دفعتين ، كان الواقع في دفعة طلقتان ، فيدل على كون الطلقتين في دفعة مسنونتين .

فالجواب : أن هذا أمر بتفريق الطلاقين من الثلاث لا بتفريق الثلاث ، لأنه أمر بالرجعة عقب الطلاق مرتين أي دفعتين بقوله تعالى « فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ »[3] أي وهو الرجعة، وتفريق الطلاق وهو إيقاعه دفعتين لا يعقب الرجعة، فكان هذا أمراً بتفريق الطلاقين من الثلاث، لا بتفريق كل جنس الطلاق وهو الثلاث، والأمر بتفريق طلاقين من الثلاث يكون نهياً عن الجمع بينهما .

ولما روى عن رسول الله – صلى الله عليه وسلم – أنه قال : « تَزَوَّجُوا وَلَا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُ الرَّحْمَٰنِ »[4] نهى – صلى الله عليه وسلم – عن الطلاق، ولا يجوز أن يكون النهي عن الطلاق لعينه ، لأنه قد بقي معتبراً شرعاً في حق الحكم بعد النهي، فعلم أن ههنا غيراً حقيقياً ملازماً للطلاق يصلح أن يكون منهياً عنه ، فكان النهي عنه لا عن الطلاق ، ولا يجوز أن يمنع من الشرع لمكان الحرام الملازم له ، كما في الطلاق في حالة الحيض ، والبيع وقت النداء ، والصلاة في الأرض المغصوبة ، وغير ذلك .

وقد ذكر عن عمر – رضي الله عنه – : أنه كان لا يؤتى برجل طلق امرأته ثلاثاً إلا أوجعه ضرباً وأجاز ذلك عليه . وذلك بمحضر من الصحابة – رضي الله عنهم – فيكون إجماعاً .



فمن وجوه :

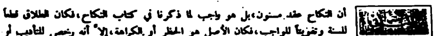


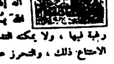
أن النكاح عقد مصلحة لكونه وسيلة إلى مصالح الدين والدنيا، والطلاق إبطال له، وإبطال المصلحة مفسدة، وقد قال الله عز وجل: (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ)[5] ، وهذا معنى الكراهة

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣٣ .
(٣) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(٤) رواه ابن عدي في الكامل من طريقه على بن أبي طالب ، وقال السيوطي في الجامع الصغير : ضعيف .
(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٠٥ .

الفرجها عندنا، أن الله تعالى لا يحبه ولا يرضى به، إلاّ أنه قد يخرج من أن يكون مصلحة لعدم توافق الأخلاق وتباين الطبائع ، أو لفساد يرجع إلى نكاحها، بأن علم الزوج أن المصالح تفوته بنكاح هذه المرأة ، أو أن المقام معها يسبب فساد دينه ودنياه، فتنقلب المصلحة في الطلاق، ليستوفي مقاصد النكاح من امرأة أخرى، إلاّ أن احتمال أنه لم يتأمل حق التأمل ، ولم ينظر حق النظر في العاقبة قائم ، فالشرع والعقل يدعوانه إلى النظر ، وذلك في أن يطلقها طلقة واحدة رجعية ، حتى أن التباين والفساد إذا كان من جهة المرأة تتوب وتعود إلى الصلاح إذا ذاقت مرارة الفراق ، وإن كانت لا تتوب لنظر في حال نفسه، أنه هل يمكنه الصبر عنها؟فإن علم أنه لا يمكنه الصبر عنها براجعها ، وإن علم أنه يمكنه الصبر عنها يطلقها في الطهر الثاني ..

ثانياً : ويجرب نفسه ، ثم يطلقها ليخرج نكاحها من أن يكون مصلحة ظاهراً وغالباً ، لأنه لا يلحقه الندم غالباً ، فأبيحت الطلقة الواحدة أو الثلاث في ثلاثة أطهار على تقدير خروج نكاحها من أن يكون مصلحة ، وصيرورة المصلحة في الطلاق ، فإذا طلقها ثلاثاً جملة واحدة في حالة الغضب ، وليست حالة الغضب حالة التأمل، لم يعرف خروج النكاح من أن يكون مصلحة فكان الطلاق إبطالاً للمصلحة من حيث الظاهر، فكان مفسدة .





أن النكاح عقد مسنون، بل هو واجب لما ذكرنا في كتاب النكاح، فكان الطلاق قطعاً للسنة وتفويتاً للواجب، فكان الأصل هو الحظر أو الكراهة، إلاّ أنه رخص للتأديب أو للتخليص ، والتأديب يحصل بالطلقة الواحدة الرجعية .

لأن التباين أو الفساد إذا كان من قبلها، فإذا ذاقت مرارة الفراق فالظاهر أنها تتأدب وتتوب وتعود إلى الموافقة والصلاح، والتخليص يحصل بالثلاث في ثلاثة أطهار ، والثابت بالرخصة يكون ثابتاً بطريق الضرورة ، وحق الضرورة صار مقضياً بما ذكرنا فلا ضرورة إلى الجمع بين الثلاث في طهر واحد، فبقي ذلك على أصل الحظر .

أنه إذا طلقها ثلاثاً في طهر واحد فربما يلحقه الندم، وقال الله تعالى : ﴿ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴾[1] . قيل في التفسير : أي ندامة على ماسبق من فعله أو رغبة فيها ، ولا يمكنه التدارك بالنكاح، ليقع في السفاح، فكان في الجمع احتمال الوقوع في الحرام، وليس في الامتناع ذلك ، والتحرز عن مثله واجب شرعاً وعقلاً، بخلاف الطلقة الواحدة لأنها لا تمنع التدارك بالرجعة ، وبخلاف الثلاث في ثلاثة أطهار ، لأن ذلك لا يعقب الندم ظاهراً، لأنه يجرب نفسه في الأطهار الثلاثة فلا يلحقه الندم . . انتهى المقصود .

× × ×

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق ، ١

وقال السرخسي: وعلى هذا الأصل — أي ترجيه إيقاع الثلاث في ثلاثة أطهار — قال علماؤنا رحمهم الله: إيقاع الثلاث جملة بدعة — وبعد أن ساق مذهب الشافعي في إباحته وأدلته، ساق الدليل على تحريمه، وهو قوله تعالى: (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[1] قال: معناه دفعتان. كقوله: أعطيته مرتين وضربته مرتين، والألف واللام للجنس، فيقتضي أن يكون كل الطلاق المباح في دفعتين ودفعة ثالثة في قوله تعالى: (فَإِنْ طَلَّقَهَا) أو في قوله عز وجل: (أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ)[2] على حسب ما اختلف فيه أهل التفسير، وفي حديث محمود بن لبيد رحمه الله تعالى: أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً بين يدي رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فقام النبي — صلى الله عليه وسلم — مغضباً. فقال: «أَتَلْعَبُونَ بِكِتَابِ اللهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ».

واللعب بكتاب الله ترك العمل به، فدل أن موقع الثلاث جملة مخالف للعمل بما في الكتاب، وأن المراد من قوله: (فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ)[3] تفريق الطلقات على عدد أقراء العدة. ألا ترى، أنه خاطب الزوج بالأمر بإحصاء العدة؟ وفائدته التفريق، فإنه قال: (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا).[4] أي يبدو له فيراجعها، وذلك عند التفريق لا عند الجمع.

وفي حديث عبادة بن الصامت — رضي الله تعالى عنه — أن قوماً جاءوا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقالوا: إن أبانا طلق امرأته ألفاً. فقال — صلى الله عليه وسلم: «بَانَتِ امْرَأَتُهُ بِثَلَاثٍ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ تعالى، وَبَقِيَ تِسْعُمِائَةٍ وَسَبْعَةٌ وَتِسْعُونَ وِزْرًا فِي عُنُقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

وإن ابن عمر — رضي الله تعالى عنهما — لما طلق امرأته في حالة الحيض، أمره رسول الله — صلى الله عليه وسلم — أن يراجعها.

قال: أرأيت لو طلقتها ثلاثاً أكانت تحل لي؟

قال صلى الله عليه وسلم: «لَا، بَانَتْ مِنْكَ وَهِيَ مَعْصِيَةٌ». وبعد أن بين وجه الرد على استدلال الشافعي — رحمه الله — بقصة لعان عويمر العجلاني، وأنه طلق ثلاثاً ولم ينكر عليه — صلى الله عليه وسلم.

قال: ولنا إجماع الصحابة — رضي الله تعالى عنهم — فقد روي عن علي، وعمر، وابن مسعود، وابن عباس وابن عمر، وأبي هريرة، وعمران بن حصين — رضي الله تعالى عنهم — كراهة إيقاع الطلاق الثلاث بألفاظ مختلفة.

وعن أبي قتادة الأنصاري — رضي الله عنه قال: لو أن الناس طلقوا لساعتهم كما أمروا لما فارق الرجل امرأته وله إليها حاجة، إن أحدكم يذهب فيطلق امرأته ثلاثاً ثم يقعد فيعصر عينيه، مهلاً مهلاً بارك الله عليكم. لكم كتاب الله وسنة رسوله، فماذا بعد كتاب الله وسنة رسوله إلا الضلال ورب الكعبة. . . .

٢ الكرخي: لا أعرف بين أهل العلم خلافاً: أن إيقاع الثلاث جملة مكروه، إلا قول ابن سيرين، وإن قوله ليس بحجة — ثم ساق الرد على ما استدل به الشافعي من الآثار، ثم ذكر بعد ذلك دليلاً من جهة المعنى، وقد سبق ما يوافقه عن الكاساني —.

(۱) المبسوط ٦/٤ وما بعدها ويرجع أيضاً إلى فتح القدير ٢٦/٣ وما بعدها.
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة: ٢٢٩.
(٣) الآية الكريمة من سورة البقرة: ٢٢٩.
(٤) الآية الكريمة من سورة الطلاق: ١.
(٥) شرح معاني الآثار الجزء الثاني ص ٣٠.

وقال الطحاوی

حدثنا ابن مرزوق قال: ثنا وهب، قال: ثنا شعبة عن ابن أبي نجيح وحميد الأعرج، عن مجاهد، أن رجلا قال لابن عباس: رجل طلق امرأته مائة فقال: عصيت ربك وبانت منك امرأتك، لم تتق الله فيجعل لك مخرجاً، من يتق الله يجعل له مخرجاً، قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ فِي قُبُلِ عِدَّتِهِنَّ..﴾ (١)

× × ×

المذهب المالكی

أما المذهب المالکی

فهذه بعض نقول عنه:

قالت سحنون

قلت لعبد الرحمن بن القاسم: هل كان مالك يكره أن يطلق الرجل امرأته ثلاث تطليقات في مجلس واحد، قال: نعم؟ كان يكرهه أشد الكراهية.

وقال ابن رشد المالکی

وكذلك لا يجوز عند مالك أن يطلقها ثلاثاً في كلمة واحدة فإن فعل لزمه ذلك بدليل قوله تعالى: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾ (٤) وقوله تعالى: ﴿وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا﴾ (٥). وهي الرجعة فجعلها فائتة بإيقاع الثلاث في كلمة واحدة، إذ لو لم يقع ولم يلزمه لم تفته الزوجة ولا كان ظالماً لنفسه. انتهى المقصود.

وقال القرطبی

فأما العدد، فإنه لا يحل أن يوقع أكثر من طلقة واحدة، فمن أوقع طلقتين أو ثلاثاً فقد طلق بغير سنة... والدليل على ما نقوله، قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (٧) ولا يخلو أن يكون أمراً بصفة الطلاق، والأمر يقتضي الوجوب أو يكون إخباراً عن صفة الطلاق الشرعي، ومن أصحابنا من قال: إن — الألف واللام تكون للحصر، وهذا يقتضي أن لا يكون الطلاق الشرعي على غير هذا الوجه.

فإن قيل: المراد بذلك الإخبار عن أن الطلاق الرجعي طلقتان، وأن ما زاد عليه ليس برجعي، قالوا: يدل على ذلك، أنه قال بعد ذلك: ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (٧) ثم أفرد الطلقة الثالثة لما لم تكن رجعية وفارق حكم الطلقتين فقال: ﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ (٨)

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق: ١.
(٢) المدونة ٦٦/٢.
(٣) المقدمات وهي مع المدونة ٧٨/٢.
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة: ٢٢٩.
(٥) الآية الكريمة من سورة الطلاق: ١.
(٦) المنتقى ٢/٤.
(٧) الآية الكريمة من سورة البقرة: ٢٢٩.
(٨) الآية الكريمة من سورة البقرة: ٢٣٠.

ولذا كان المراد ما ذكرناه من الأخبار عن الطلاق الرجعي، لم يدل ذلك على أن ما هو الطلاق الرجعي دون غيره

فالجواب: أن هذا أمر أضمر في الكلام مع استقلاله دونه بغير دليل، لأنكم تضمرون الرجعي وتقولون: معناه الطلاق الرجعي مرتان. وإذا استقل الكلام دون ضمير لم يجز تعديه إلا بدليل.

وجواب ثان: وهو أنه لو أراد الإخبار عما ذكرتم لقال: الطلاق طلقتان، لأن ذلك يقتضي أن الطلاق الرجعي أوقعهن مجتمعتين أو مفترقتين. فلما قال مرتان، ولا يكون ذلك إلا لإيقاع الطلاق مفترقاً، ثبت أنه قصد الإخبار عن صفة إيقاعه. لا الإخبار عن عدد الرجعي ...

فإن قالوا إن لفظ التكرار إذا علق باسم أريد به العدد دون تكرار الفعل، يدل على ذلك، قوله تعالى: ﴿نُؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ﴾ [1]. ولم يرد تفريق الأجر وإنما أراد تضعيف العدد.

فالجواب: أن قوله: ﴿نُؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ﴾ [1] حقيقة فيما ذكرناه من تكرار الفعل دون العدد، ولا فرق في ذلك بين أن يعلق على فعل أو اسم يدل على ذلك أنك تقول: لقيت فلاناً مرتين فيقتضي تكرار الفعل، وكذلك قوله: دخلت مصر مرتين. فإذا كان ذلك أصله وحقيقته. ودل الدليل في بعض المواضع على العدول به عن حقيقته واستعماله في غير ما وضع له، لم يجز حمله على ذلك في موضع آخر إلا بدليل.

وجواب آخر: وهو أن المفضل قال: معنى ﴿نُؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ﴾ [1] مرة بعد مرة في الجنة. فعلى هذا لم يخرج اللفظ عن بابه ولا عدل به عن حقيقته. وإن قلنا: إن معناه التضعيف في ماله وأجره: فالفرق بينهما أن قوله تعالى: ﴿نُؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ﴾ [1] يفيد التضعيف ويمنع الاقتصار على ضعف واحد ولو كان معنى قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾ [2] يريد به التضعيف، لمنع من إيقاع طلقة واحدة، ولأنه يعقل معنى التضعيف، وهذا باطل باتفاقنا.

ودليلنا من جهة السنة ما روى مخرمة بن بكير، عن أبيه، قال: سمعت محمود بن لبيد، قال: أخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم — عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعاً فقال: فقام لاعباً ثم قال: «أَتُكْتَبُ بِكِتَابِ الله وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟!» حتى قام رجل فقال: يا رسول الله ألا أقتله؟!!.

ودليلنا من جهة القياس أن هذا معنى لو عدد لم يقتض البينونة فوجب تحريمه كاللعان.

المغنى لابن قدامه

والرواية الثانية أن جمع الثلاث طلاق بدعة محرم، اختارها أبو بكر وأبو حفص. روى عن عمر، وعلي، وابن مسعود، وابن عباس، وابن عمر، وهو قول مالك وأبي حنيفة.

قال علي رضي الله عنه

لا يطلق أحد للسنة فيندم، وفي رواية قال: يطلقها واحدة ثم يدعها ما بينها وبين أن تحيض ثلاث حيض فمن شاء راجعها. وعن عمر رضي الله عنه: أنه كان إذا أتي برجل طلق ثلاثاً أوجعه ضرباً [3].

(۱) الآية الكريمة من سورة الأحزاب: ۳۱.
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة: ۲۲۹.
(۳) المغنى ومعه الشرح ۸/۲۴۱.

وعن مالك بن الحارث قال: جاء رجل إلى ابن عباس قال: إن عمي طلق امرأته ثلاثاً، فقال: إن عمك عصى الله وأطاع الشيطان فلم يجعل الله له مخرجاً.

ووجه ذلك قول الله تعالى: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ.. ﴾ إلى قوله ﴿ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴾[1]. ثم قال بعد ذلك: ﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴾[2]. ﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴾[3]. ومن جمع الثلاث لم يبق له أمر يحدث، ولا يجعل الله له مخرجاً، ولا من أمره يسراً، وروى النسائي بإسناده عن محمود بن لبيد وقد سبق في استدلال المالكية — وفي حديث ابن عمر قال: قلت: يا رسول الله أرأيت لو طلقتها ثلاثاً؟ قال: «إذاً عَصَيْتَ رَبَّكَ وَبَانَتْ مِنْكَ امْرَأَتُكَ».

وروى الدارقطني بإسناده عن علي قال: سمع النبي — صلى الله عليه وسلم — رجلاً طلق البتة فغضب وقال: «تَتَّخِذُونَ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا، أَوْ دِينَ اللَّهِ هُزُوًا وَلَعِبًا. مَنْ طَلَّقَ الْبَتَّةَ أَلْزَمْنَاهُ ثَلَاثًا لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ».

ولأنه تحريم للبضع بقول الزوج من غير حاجة، فحرم كالظهار، بل هذا أولى، لأن الظهار يرتفع تحريمه بالتكفير، وهذا لا سبيل للزوج إلى رفعه بحال، ولأنه ضرر وإضرار بنفسه وبامرأته من غير حاجة، فيدخل في عموم النهي، وربما كان وسيلة إلى عوده إليها حراماً أو بحيلة لا تزيل التحريم، ووقوع الندم، وخسارة الدنيا والآخرة، فكان أولى بالتحريم من الطلاق في الحيض الذي ضرره بقاؤها في العدة أياماً يسيرة، أو الطلاق في طهر مسها فيه، الذي ضرره احتمال الندم بظهور الحمل، فإن ضرر جمع الثلاث يتضاعف على ذلك أضعافاً كثيرة، فالتحريم ثَمَّ تنبيه على التحريم.

ولأنه قول من سمينا من الصحابة رواه الأثرم وغيره، ولم يصح عندنا في عصرهم خلاف قولهم، فيكون ذلك إجماعاً.

× × ×

وقال شیخ الاسلام وأما جمع «الطلقات الثلاث» ففيه قولان:

احدهما محرم أيضاً عند أكثر العلماء من الصحابة والتابعين ومن بعدهم وهذا مذهب مالك وأبي حنيفة وأحمد في إحدى الروايتين عنه، واختاره أكثر أصحابه، وقال أحمد: تدبرت القرآن فإذا كل طلاق فيه فهو الطلاق الرجعي — يعني طلاق المدخول بها — غير قوله: ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .
(۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۲ .
(۳) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٤ .
(٤) مجموع الفتاوى ۳۲/۷٦-۸۱ .

﴿فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّى تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ (١) وعلى هذا القول: فهل له أن يطلقها الثانية والثالثة قبل الرجعة بأن يفرق الطلاق على ثلاثة أطهار، فيطلقها في كل طهر طلقة؟ فيه قولان، هما روايتان عن أحمد، وإحداهما، له ذلك، وهو قول طائفة من السلف ومذهب أبي حنيفة. والثانية، ليس له ذلك وهو قول أكثر السلف، وهو مذهب مالك وأصح الروايتين عن أحمد التي اختارها أكثر أصحابه كأبي بكر عبد العزيز، والقاضي أبي يعلى وأصحابه.

القول الثاني أن جمع الثلاث ليس بمحرم، بل هو ترك الأفضل وهو مذهب الشافعي. والرواية الأخرى عن أحمد: اختارها الخرقي.

واحتجوا بأن فاطمة بنت قيس طلقها زوجها أبو حفص بن المغيرة ثلاثاً، وبأن امرأة رفاعة طلقها زوجها ثلاثاً، وبأن الملاعن طلق امرأته ثلاثاً ولم ينكر النبي — صلى الله عليه وسلم — ذلك.

والجواب الأكثرون: بأن حديث فاطمة، وامرأة رفاعة، إنما طلقها ثلاثاً متفرقات، هكذا ثبت في الصحيح أن الثالثة آخر ثلاث تطليقات، لم يطلق ثلاثاً لا هذا ولا هذا مجتمعات. وقول الصحابي: طلق ثلاثاً، يتناول ما إذا طلقها ثلاثاً متفرقات بأن يطلقها ثم يراجعها، ثم يطلقها ثم يراجعها، ثم يطلقها. وهذا طلاق سني واقع باتفاق الأئمة، وهو المشهور على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — في معنى الطلاق ثلاثاً. وأما جمع الثلاث بكلمة فهذا إنما كان منكراً عندهم، إنما يقع قليلاً، فلا يجوز حمل اللفظ المطلق على القليل المنكر دون الكثير الحق، ولا يجوز أن يقال: يطلق مجتمعات لا هذا ولا هذا، بل هذا قول بلا دليل، بل هو بخلاف الدليل.

وأما الملاعن فإن طلاقه وقع بعد البينونة، أو بعد وجوب الإبانة التي تحرم بها المرأة أعظم مما يحرم بالطلقة الثالثة، فكان مؤكداً لموجب اللعان، والنزاع إنما هو في طلاق من يمكنه إمساكها، لا سيما والنبي — صلى الله عليه وسلم — قد فرق بينهما، فإن كان ذلك قبل الثلاث لم يقع بها ثلاث ولا غيرها، وإن كان بعدها دل على بقاء النكاح. والمعروف أنه فرق بينهما بعد أن طلقها ثلاثاً، فدل ذلك على أن الثلاث لم يقع بها، إذ لو وقعت لكانت قد حرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره.

واحتج من احتج أن يفرق النبي — صلى الله عليه وسلم — بينهما لأنهما صارا أجنبيين، ولكن غاية ما يمكن أن يقال: حرمها عليه تحريماً مؤبداً فيقال: فكان ينبغي أن يحرمها عليه لا يفرق بينهما، فلما فرق بينهما دل على بقاء النكاح، وأن الثلاث لم تقع جميعاً بخلاف ما إذا قيل: إنه يقع بها واحدة رجعية، فإنه يمكن فيه حينئذ أن يفرق بينهما.

وقول سهل بن سعد: طلقها ثلاثاً فأنفذه عليه رسول الله — صلى الله عليه وسلم — دليل على أنه احتاج إلى

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة ٢٣٠.

انفاذ النبي – صلى الله عليه وسلم – . واختصاص الملاعن بذلك ، ولو كان من شرعه أنها تحرم بالثلاث ، لم يكن للملاعن اختصاص ولا يحتاج إلى انفاذ . فدل على أنه لما قصد الملاعن بالطلاق الثلاث أن تحرم عليه أنفذ النبي – صلى الله عليه وسلم – مقصوده ، بل زاده ، فإن تحريم اللعان أبلغ من تحريم الطلاق ، إذ تحريم اللعان لا يزول وإن نكحت زوجاً غيره ، وهو مؤبد في أحد قولي العلماء لا يزول بالتوبة .

واستدل الآخرون بأن القرآن العظيم يدل على أن الله لم يبح إلا الطلاق الرجعي ، وإلا الطلاق للعدة ، كما في قوله تعالى : ﴿ يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن وأحصوا العدة إلى قوله تدري لعل الله يحدث بعد ذلك أمرا . فإذا بلغن أجلهن فأمسكوهن بمعروف أو فارقوهن بمعروف ﴾[1] وهذا إنما يكون في الرجعي . وقوله : « فطلقوهن لعدتهن » يدل على أنه لا يجوز إرداف الطلاق الطلاق حتى تنقضي العدة أو يراجعها ، لأنه إنما أباح الطلاق للعدة : أي لاستقبال العدة ، فمتى طلقها الثانية والثالثة قبل الرجعة بنت على العدة ، ولم تستأنفها باتفاق جماهير المسلمين . فإن كان فيه خلاف شاذ عن خلاس وابن حزم فقد بينا فساده في موضع آخر ، فإن هذا قول ضعيف : لأنهم كانوا في أول الإسلام إذا أراد الرجل إضرار امرأته طلقها حتى إذا شارفت انقضاء العدة راجعها ثم طلقها ليطيل حبسها ، فلو كان إذا لم يراجعها تستأنف العدة لم يكن بحاجة إلى أن يراجعها ، والله تعالى قصرهم على الطلاق الثلاث دفعاً لهذا الضرر ، كما جاءت بذلك الآثار ، ودل على أنه كان مستقراً عند الله أن العدة لا تستأنف بدون رجعة سواء كان ذلك لأن الطلاق لا يقع قبل الرجعة ، أو يقع ولا يستأنف له العدة ، وابن حزم إنما أوجب استئناف العدة بأن يكون الطلاق لاستقبال العدة . فلا يكون طلاق إلا يتعقبه عدة ، إذا كان بعد الدخول ، كما دل عليه القرآن . فلزمه على ذلك هذا القول الفاسد ، وأما من أخذ بمقتضى القرآن وما دلت عليه الآثار فإنه يقول : إن الطلاق الذي شرعه الله هو ما يتعقبه العدة ، وما كان صاحبه مخيراً فيها بين الإمساك بمعروف والتسريح بإحسان ، وهذا منتف في إيقاع الثلاث في العدة قبل الرجعة فلا يكون جائزاً . فلم يكن ذلك طلاقاً للعدة .

ولأنه تعالى قال : ﴿ فإذا بلغن أجلهن فأمسكوهن بمعروف أو فارقوهن بمعروف ﴾[2] فخيره بين الرجعة وبين أن يدعها تقضي العدة فيسرحها بإحسان ، فإذا طلقها ثانية قبل انقضاء العدة لم يمسك بمعروف ولم يسرح بإحسان .

وقد قال تعالى : ﴿ والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء ولا يحل لهن أن يكتمن ما خلق الله في أرحامهن إن كن يؤمن بالله واليوم الآخر ، وبعولتهن أحق بردهن في ذلك ﴾[3] فهذا يقتضي أن هذا حال كل مطلقة ، فلم يشرع إلا هذا الطلاق ثم قال : ﴿ الطلاق مرتان ﴾[4]

(۱) الآية كريمة من سورة الطلاق
(۲) الآية كريمة من سورة الطلاق
(۳) الآية كريمة من سورة البقرة
(٤) الآية كريمة من سورة البقرة

إلى هذا الطلاق المذكور (مرتان) وإذا قيل : سبح مرتين أو ثلاث مرات : لم يجزه أن يقول سبحان الله مرتين ، بل لا بد أن ينطق بالتسبيح مرة بعد مرة . فكذلك لا يقال : طلق مرتين إلاّ إذا طلق مرة بعد مرة ، فإذا قال : أنت طالق ثلاثاً ، أو مرتين لم يجز أن يقال: طلق ثلاث مرات ولا مرتين ، وإن جاز أن يقال طلق ثلاث تطليقات أو طلقتين ، ثم قال سبحانه بعد ذلك : (فإنْ طَلَّقَهَا فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ) [1] فهذه الطلقة الثالثة لم يشرعها الله إلاّ بعد الطلاق الرجعي مرتين .

وقد قال الله تعالى : (وإذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ) [2] الآية، وهذا إنما يكون فيما دون الثلاث ، وهو يعم كل طلاق ، فعلم أن جمع الثلاث ليس بمشروع . ودلائل تحريم الثلاث كثيرة قوية من الكتاب والسنة والآثار والاعتبار ، كما هو مبسوط في موضعه . وسبب ذلك أن الأصل في الطلاق الحظر ، وإنما أبيح منه قدر الحاجة ، كما ثبت في الصحيح عن جابر عن — النبي صلى الله عليه وسلم — : « إنَّ إبْلِيسَ يَنْصِبُ عَرْشَهُ عَلَى الْبَحْرِ ، وَيَبْعَثُ سَرَايَاهُ ، فَأَقْرَبُهُمْ إلَيْهِ مَنْزِلَةً أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً فَيَأْتِيهِ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ : مَا زِلْتُ بِهِ حَتَّى فَعَلَ كَذَا ، حَتَّى يَأْتِيَهُ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ : مَا زِلْتُ بِهِ حَتَّى فَرَّقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ امْرَأَتِهِ ، فَيُدْنِيهِ مِنْهُ ، وَيَقُولُ : أَنْتَ أَنْتَ ، وَيَلْتَزِمُهُ » . وقد قال تعالى في ذم السحر : (وَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) . [3] وفي السنن عن النبي — صلى الله عليه وسلم — قال : « إنَّ الْمُخْتَلِعَاتِ وَالْمُنْتَزِعَاتِ هُنَّ الْمُنَافِقَاتُ » ، وفي السنن أيضاً عن النبي — صلى الله عليه وسلم — أنه قال : « أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلاقَ مِنْ غَيْرِ مَا بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ » .

ولهذا لم يبح إلاّ ثلاث مرات ، وحرمت عليه المرأة بعد الثالثة حتى تنكح زوجاً غيره ، وإذا كان إنما أبيح للحاجة ، فالحاجة تندفع بواحدة ، فما زاد فهو باق على الحظر . اهـ .

ابن القيم فصل في حكمه — صلى الله عليه وسلم — فيمن طلق ثلاثاً بكلمة واحدة . قد تقدم حديث محمود بن لبيد ، أن رسول الله — صلى الله عليه وسلم — أخبر عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعاً ، فقام مغضباً ثم قال : « أَيُلْعَبُ بِكِتَابِ اللهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ » وإسناده على شرط مسلم ، قال ابن وهب : قد رواه مخرمة بن بكير بن الأشج عن أبيه قال : سمعت محمود بن لبيد ، فذكره ، ومخرمة ثقة بلا شك . وقد احتج مسلم في صحيحه بحديثه عن أبيه .

والذين أعلوه ، قالوا : لم يسمع منه ، وإنما هو كتاب . قال أبو طالب : سألت أحمد بن حنبل عن

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۳۰ .
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۳۲ .
(۳) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۱۰۲ .
(٤) زاد المعاد الجزء الرابع ص ۱۰۰ فما بعدها .

مخرمة بن بكير فقال: هو ثقة ولم يسمع من أبيه ، وإنما هو كتاب مخرمة ، فنظر فيه كل شيء يقول: « بلغني عن سليمان بن يسار » فهو من كتاب مخرمة . وقال أبو بكر بن أبي خيثمة سمعت يحيى بن معين يقول: مخرمة بن بكير وقع إليه كتاب أبيه ولم يسمعه ، وقال في رواية عباس الدوري : هو ضعيف ، وحديثه من كتاب أبيه ولم يسمعه منه ، وقال أبو داود لم يسمع من أبيه إلا حديثاً واحداً حديث الوتر . وقال سعيد بن أبي مريم ، عن خاله موسى بن سلمة ، أتيت مخرمة فقلت : حدثك أبوك فقال : لم أدرك أبي ولكن هذه كتبه .

✖ ✖ ✖

والجواب عن هذا من وجهين

أحدهما

أن كتاب أبيه كان عنده محفوظ مضبوط ، فلا فرق في قيام الحجة بالحديث بين ما حدثه به ، أو رآه في كتابه ، بل الأخذ عن النسخة أحوط ، إذا تيقن الراوي أنها نسخة الشيخ بعينها ، وهذه طريقة الصحابة والسلف ، وقد كان رسول الله — صلى الله عليه وسلم — يبعث بكتبه إلى الملوك ، وتقوم عليهم بها الحجة ، وكتب كتبه إلى عماله في بلاد الاسلام فعملوا بها ، واحتجوا بها ، ودفع الصديق كتاب رسول الله — صلى الله عليه وسلم — في الزكاة إلى أنس ابن مالك فحمله وعملت به الأمة. وكذلك كتابه إلى عمرو بن حزم في الصدقات الذي كان عند آل عمرو ، ولم يزل السلف والخلف يحتجون بكتاب بعضهم إلى بعض، ويقول المكتوب إليه : كتب إليّ فلان أن فلاناً أخبره .

ولو بطل الاحتجاج بالكتب لم يبق بأيدي الأمة إلا أيسر اليسير ، فإن الاعتماد إنما هو على النسخ لا على الحفظ ، والحفظ خوّان ، والنسخة لا تخون ، ولا يحفظ في زمن من الأزمان المتقدمة أن أحداً من أهل العلم رد الاحتجاج بالكتاب ، وقال : لم يشافهني به الكاتب فلا أقبله ، بل كلهم مجمعون على قبول الكتاب والعمل به إذا صح عنده أنه كاتبه .

الجواب الثاني

أن قول من قال: « لم يسمع من أبيه » معارض بقول من قال: « سمع منه » ومعه زيادة علم وإثبات . قال عبد الرحمن بن أبي حاتم ، سئل أبي عن مخرمة بن بكير ؟ فقال صالح الحديث . قال « : وقال ابن أبي ذئب :— وحدّث في ظهر كتاب مالك — سألت مخرمة عما يحدث به عن أبيه سمعها من أبيه ، فحلف لي ورب هذه البنية — يعني المسجد — سمعت من أبي .

وقال علي بن المديني

سمعت معن بن عيسى يقول : مخرمة سمع من أبيه ، وعرض عليه ربيعة أشياء من رأي سليمان بن يسار ، وقال علي : ولا أظن مخرمة سمع من

أبيه كتاب سليمان لعله سمع منه الشيء اليسير ، ولم أجد أحداً في المدينة يخبرني عن مخرمة بن بكير أنه كان يقول في شيء من حديثه « سمعت أبي » ومخرمة ثقة . انتهى . ويكفي أن مالكاً أخذ كتابه فنظر فيه واحتج به في موطئه ، وكان يقول : حدثني مخرمة ، وكان رجلاً صالحاً .

وقال ابو حاتم سألت اسماعيل بن أبي أويس ، قلت هذا الذي يقول مالك بن أنس : حدثني الثقة من هو ؟ قال مخرمة بن بكير ، وقيل لأحمد بن صالح المصري كان مخرمة من ثقات الرجال ؟ قال نعم . وقال ابن عدي عن ابن وهب ومعن بن عيسى عن مخرمة : أحاديث حسان مستقيمة وأرجو أنه لا بأس به .

وفي صحيح مسلم قول ابن عمر للمطلق ثلاثاً : حرمت عليك حتى تنكح زوجاً غيرك ، وعصيت ربك فيما أمرك به من طلاق امرأتك . وهذا تفسير منه للطلاق المأمور به ، وتفسير الصحابي حجة ، وقال الحاكم هو عندنا مرفوع .

ومن تأمل القرآن حق التأمل تبين له ذلك وعرف أن الطلاق المشروع بعد الدخول ، هو الطلاق الذي تملك به الرجعة ، ولم يشرع الله سبحانه إيقاع الثلاث جملة واحدة البتة ، قال تعالى : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[1] ولا تعقل العرب في لغتها وقوع المرتين إلا متعاقبتين ، كما قال النبي — صلى الله عليه وسلم — « مَنْ سَبَّحَ اللهَ دُبُرَ كُلِّ صلاةٍ ثلاثاً وثلاثينَ ، وحَمِدَهُ ثلاثاً وثلاثينَ ، وكَبَّرَهُ ثلاثاً وثلاثينَ » ونظائره ، فإنه لا يعقل من ذلك إلا تسبيح وتكبير وتحميد متوال ، يتلو بعضه بعضاً ، فلو قال سبحان الله ثلاثاً وثلاثين ، والحمد لله ثلاثاً وثلاثين ، والله أكبر ثلاثاً وثلاثين — بهذا اللفظ — لكان ثلاث مرات فقط ، وأصرح من هذا قوله سبحانه : (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ)[2] فلو قال أشهد بالله أربع شهادات بالله إني لمن الصادقين ، كانت مرة ، وكذلك قوله : (وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ)[3] فلو قالت أشهد بالله أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبين كانت واحدة .

وأصرح من ذلك قوله تعالى : (سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ)[4] فهذا مرة بعد مرة .

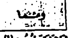
※ ※ ※

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
(۲) الآية الكريمة من سورة النور : ٦ .
(۳) الآية الكريمة من سورة النور : ۸ .
(٤) الآية الكريمة من سورة التوبة : ۱۰۱ .

ولا ينقض هذا بقوله تعالى : (نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ) [1] وقوله — صلى الله عليه وسلم : « ثلاثة يؤتون أجرهم مرتين » .

فإن المرتين هنا : هما الضعفان ، وهما المثلان ، وهما مثلان في القدر ، كقوله تعالى : (يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) [2] وقوله تعالى : (فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ) [3] أي ضعف ما يعطى به غيرها ، وضمنها كانت تؤتى ، ومن هنا قول أنس : « انشق القمر على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — مرتين » أي شقتين وفرقتين ، كما قال في اللفظ الآخر : « انشق القمر فلقتين » وهذا أمر معلوم قطعاً : أنه إنما انشق القمر مرة واحدة ، والفرق معلوم بين ما يكون مرتين في الزمان وبين ما يكون مثلين وجزءين ومرتين في المضاعفة ، فالثاني يتصور فيه اجتماع المرتين في آن واحد ، والأول لا يتصور فيه ذلك .

× × ×



يدل على أن الله لم يشرع الثلاث جملة ، أنه قال : (وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ) [4] إلى أن قال : (وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا) [5] فهذا يدل على أن كل طلاق بعد الدخول ، فالمطلق أحق فيه بالرجعة ، سوى الثالثة المذكورة بعد هذا .

وكذلك قوله تعالى : (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) [6] إلى قوله : (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) [7] فهذا هو الطلاق المشروع ، وقد ذكر الله سبحانه أقسام الطلاق كلها في القرآن ، وذكر أحكامها فذكر الطلاق قبل الدخول وأنه لا عدة فيه ، وذكر الطلقة الثالثة وأنها تحرم الزوجة على المطلق حتى تنكح زوجاً غيره ، وذكر طلاق الفداء الذي هو الخلع وسماه فدية ، ولم يحسبه من الثلاث كما تقدم ، وذكر الطلاق الرجعي الذي يحق المطلق فيه الرجعة وهو ما عدا هذه الأقسام الثلاثة .

وبهذا احتج أحمد والشافعي وغيرهما ، على أنه ليس في الشرع طلقة واحدة بعد الدخول بغير عوض بائنة وأنه إذا قال لها : أنت طالق طلقة بائنة كانت رجعية ويلغو وصفها بالبينونة ، وأنه لا يملك إبانتها إلا بعوض ، وأما أبو حنيفة فقال : تبين بذلك ، لأن الرجعة حق له وقد أسقطها ، والجمهور يقولون : وإن كانت الرجعة حقاً له

---

(۱) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ۳۱ .
(۲) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ۳۰ .
(۳) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۶۵ .
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۸ .
(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۸ .
(٦) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .
(۷) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۲ .

لكن نفقة الرجعية وكسوتها حق عليه ، فلا يملك إسقاطه إلاّ باختيارها ، وبلذا العوض ، وسؤالها أن تفتدي نفسها بغير عوض في أحد القولين ، وهو جواز الخلع بغير عوض ، وأما إسقاط حقها من الكسوة والنفقة بغير سؤالها ولا بذلها العوض فخلاف النص والقياس .

قالوا : وأيضاً فالله سبحانه شرع الطلاق على أكمل الوجوه وأنفعها للرجل والمرأة ، فإنهم كانوا يطلقون في الجاهلية بغير عدد ، فيطلق أحدهم المرأة كلما شاء ويرجعها ، وهذا — وإن كان فيه رفق بالرجل — ففيه إضرار بالمرأة ، فنسخ سبحانه ذلك بثلاث ، وقصر الزوج عليها وجعله أحق بالرجعة ما لم تنقض عدتها ، فإذا استوفى العدد الذي ملكه حرمت عليه ، فكان في هذا رفق بالرجل إذ لم تحرم عليه بأول طلقة ، وبالمرأة حيث لم يجعل إليه أكثر من ثلاث ، فهذا شرعه وحكمته وحدوده التي حدها لعباده ، فلو حرمت عليه بأول طلقة يطلقها ، كان خلاف شرعه وحكمته ، وهو لم يملك إيقاع الثلاث جملة ، بل إنما ملك واحدة ، فالزائد عليها غير مأذون له فيه.

قالوا : وهذا كما أنه لم يملك ابانتها بطلقة واحدة إذ هو خلاف ما شرعه ، لم يملك ابانتها بثلاث مجموعة إذ هو خلاف ما شرعه. . ونكتة المسألة : أن الله لم يجعل للأمة طلاقاً بائناً قط إلاّ في موضعين : « أحدهما » طلاق غير المدخول بها ، « والثاني » الطلقة الثالثة وما عداه من الطلاق فقد جعل للزوج فيه الرجعة . هذا مقتضى الكتاب كما تقدم تقريره ، وهذا قول الجمهور منهم الإمام أحمد والشافعي وأهل الظاهر . . قالوا : لا يملك إبانتها بدون الثلاث إلاّ في الخلع ، ولأصحاب مالك ثلاثة أقوال فيما إذا قال : أنت طالق طلقة لا رجعة فيها — وسائلها رحمه الله — هل هي ثلاث ، أو خلع بدون ، عوض ، أو واحدة بائنة .

× × ×

وقد أجاب ابن حزم — رحمه الله — في كتابه المحلى عن ذلك بقوله[1] : أما الآيات فإنما نزلت فيمن طلق واحدة أو اثنتين فقط ، ثم نسألهم عمن طلق مرة ثم راجع ثم مرة ثم راجع ثانية ثم ثالثة ، أبدعة أم ؟ فمن قولهم : لا بل سنة. فنسألهم أتحكمون له بما في الآيات المذكورات ؟ فمن قولهم : لا بلا خلاف فصح أن المقصود في الآيات المذكورات ، من أراد أن يطلق طلاقاً رجعياً ، فبطل احتجاجهم بها في حكم من طلق ثلاثاً . وأما قولهم : معنى قوله : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ﴾[2] أن معناه مرة بعد مرة ، فخطأ . بل هذه الآية كقوله تعالى :

(۱) انظر المحلى الجزء العاشر ص (۱٦۷–۱٦۸)
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

(نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ)[١] أي مضاعفاً مرتين، وهذه الآية أيضاً تصلح لما دون الثلاث من الطلاق وهو حجة لنا عليهم، لأنهم لا يختلفون – يعني المخالفين لنا – في أن طلاق السنة هو أن يطلقها واحدة ثم يتركها حتى تنقضي عدتها في قول طائفة منهم، وفي قول آخرين منهم: أن يطلقها في كل طهر طلقة وليس شيء من هذا في هذه الآية، وهم لا يرون من طلق طلقتين متتابعتين في كلام متصل طلاق سنة، فبطل تعلقهم بقوله تعالى: (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[٢] وأما خبر محمود بن لبيد فمرسل، ولا حجة في مرسل، ومخرمة لم يسمع من أبيه شيئاً ويعني ابن حزم بالإرسال ما قرره الحافظ بن حجر[٣] وهو أن محمود بن لبيد، ولد في عهد النبي – صلى الله عليه وسلم – ولم يثبت له منه سماع وإن ذكره بعضهم في الصحابة لأجل الرؤية . . وقد ترجم له أحمد في مسنده وأخرج له عدة أحاديث ليس فيها شيء صرح فيه بالسماع .

وقال الحافظ[٤] ذكره ابن سعد في الطبقة الأولى من التابعين فيمن ولد على عهد النبي – صلى الله عليه وسلم – وقال : سمع من عمر ، وتوفي بالمدينة سنة ست وتسعين ، وكان ثقة قليل الحديث ، كما ذكر الحافظ أن الترمذي قال فيه : « رأى النبي – صلى الله عليه وسلم » – وهو غلام صغير » .

وقال ابن أبي حاتم[٥] قال البخاري: له صحبة فسخط أبي حاتم، وقال: لا يعرف له صحبة، روى عن ابن عباس، روى عنه عاصم بن عمر بن قتادة سمعت أبي يقول ذلك. سئل أبو زرعة عن محمود بن لبيد؟ فقال : روى عن ابن عباس ، وعنه الحارث بن فضيل ، مديني أنصاري ثقة ، وفي رواية مخرمة عن أبيه كلام كثير . اهـ .

× × ×

---

(١) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ٣١ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(٣) أنظر فتح الباري الجزء التاسع ص ٢٩٢ .
(٤) أنظر تهذيب التهذيب الجزء العاشر ص ٦٦ .
(٥) أنظر الجرح والتعديل الجزء الأول القسم الأول ص ٢٩١

من قول العلماء في الإقدام على جمع الطلاق الثلاث في كلمة واحدة، أنه ليس بمحرم ولا بدعة، بل سنة، وهو قول الشافعي، وأبي ثور، وأحمد بن حنبل في إحدى الروايات عنه، وجماعة من أهل الظاهر، كما في زاد المعاد، ونكتفي بإيراد كلام الشافعي في الأم، وابن حزم في المحلى. قال الإمام الشافعي: (الخلاف في الطلاق الثلاث): —

عن مالك بن أنس، عن عبدالله بن يزيد مولى الأسود بن سفيان، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن، عن فاطمة بنت قيس. أنّ أبا عمرو بن حفص طلّقها البتة وهو غائب بالشام فبعث إليها وكيله بشعير فسخطته فقال: والله ما لك علينا من شيء. فجاءت النبيّ — صلى الله عليه وسلم — فذكرت ذلك له فقال: «ليس لك عليه نفقة».

قال الشافعي — رحمه الله: وأبو عمرو رضي الله عنهما طلق امرأته البتة وعلم ذلك النبي — صلى الله عليه وسلم فأسقط نفقتها لأنه لا رجعة له عليها، والبتة التي لا رجعة له عليها ثلاث، ولم يعب النبي — صلى الله عليه وسلم — طلاق ثلاث، وحكم فيما سواها من الطلاق بالنفقة والسكنى. فإن قال قائل: ما دل على أن البتة ثلاث فهو لو لم يكن سمى أبو عمرو رضي الله عنهما ثلاثاً البتة، أو نوى بالبتة ثلاثاً، كانت واحدة يملك الرجعة وعليه نفقتها

ومن زعم أن البتة ثلاث بلا نية المطلق، ولا تسمية ثلاث، قال: إن النبي — صلى الله عليه وسلم — إذ لم يعب الطلاق الذي هو ثلاث، دل على أن الطلاق بيد الزوج، ما أبقى منه أبقى لنفسه، وما أخرج منه من يده لزمه غير محرم عليه، كما لا يحرم عليه أن يعتق رقبة، وألا يخرج من ماله صدقة، وقد يقال له: لو أبقيت ما تستغني به عن الناس كان خيراً لك.

فإن قال قائل: ما دل على أن أبا عمرو لا يعدو أن يكون سمى ثلاثاً، أو نوى بالبتة ثلاثاً؟ قلنا: الدليل عن رسول الله — صلى الله عليه وسلم.

قال الشافعي — رحمه الله —: أخبرنا عمي محمد بن علي بن شافع، عن عبدالله بن علي بن السائب، عن نافع ابن عجير بن عبد يزيد، أن ركانة بن عبد يزيد طلق امرأته سهيمة المزنية البتة، ثم أتى النبي — صلى الله عليه وسلم — فقال: إني طلقت امرأتي سهيمة البتة والله ما أردت إلا واحدة.

فقال النبي — صلى الله عليه وسلم — لركانة: «والله ما أردت إلا واحدة؟» فردها إليه النبي — صلى الله عليه وسلم —. فطلقها الثانية في زمان عمر، والثالثة في زمان عثمان — رضي الله عنهما.

قال الشافعي — رحمه الله —: أخبرنا مالك عن ابن شهاب، عن سهل بن سعد، أنه أخبره أنه تلاعن عويمر وامرأته بين يدي النبي — صلى الله عليه وسلم — وهو مع الناس فلما فرغا من ملاعنتهما.

قال عويمر : كذبت عليها يا رسول الله إن أمسكتها . فطلقها ثلاثاً قبل أن يأمره رسول الله — صلى الله عليه وسلم — قال مالك : قال ابن شهاب : فكانت تلك سنة المتلاعنين .

قال الشافعي رحمه الله : فقد طلق عويمر ثلاثاً بين يدي النبي — صلى الله عليه وسلم — ولو كان ذلك محرماً لنهاه عنه . وقال : إن الطلاق وإن لزمك فأنت عاص بأن تجمع ثلاثاً ، فافعل كذا ، كما أمر النبي — صلى الله عليه وسلم — عمر أن يأمر عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ، حين طلق امرأته حائضاً ، أن يراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ، ثم تحيض ثم تطهر ، ثم إن شاء طلق وإن شاء أمسك ، فلا يقر النبي — صلى الله عليه وسلم — بطلاق لا يفعله أحد بين يديه ، إلا نهاه عنه ، لأنه المُعَلِّمُ بين الحق والباطل ، لا باطل بين يديه إلا يغيره .

قال الشافعي : أخبرنا ابن عيينة عن عمرو بن دينار . قال : سمعت محمد بن عباد بن جعفر يقول : أخبرني المطلب ابن حنطب ، أنه طلق امرأته البتة ثم أتى عمر فذكر ذلك له .

فقال : ما حملك على ذلك ؟

قال : قد فعلته فتلا :﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتاً ﴾[1]

ما حملك على ذلك ؟

قال : قد فعلته . قال : أمسك عليك امرأتك فان الواحدة تَبُتُّ .

أخبرنا الربيع ، قال : أخبرنا الشافعي ، قال : أخبرنا ابن عيينة ، عن عمرو بن دينار ، عن عبدالله بن أبي سلمة ، عن سليمان ابن يسار أن عمر بن الخطاب — رضي الله عنه — قال : للتومة مثل ما قال للمطلب .

قال الشافعي : أخبرنا الثقة ، عن الليث بن سعد ، عن بكير عن سليمان ، أن رجلاً من بني زريق طلق امرأته البتة ، قال عمر — رضي الله عنه — : ما أردت بذلك ؟ قال : أتراني أقيم على حرام والنساء كثير ؟ فأحلفه فحلف . قال الشافعي — رحمه الله — : أراه قال فردها عليه .

قال : وهذا الخبر في الحديث في الزرقي ، يدل على أن قول عمر بن الخطاب — رضي الله عنه — للمطلب ما أردت بذلك ؟ يريد أواحدةً أو ثلاثاً ؟ فلما أخبره أنه لم يرد به زيادة في عدد الطلاق ، وأنه قال : بلا نية زيادة ، ألزمه واحدة وهي أقل الطلاق ، وقوله :﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ ﴾[1] لو طلق فلم يذكر البتة ، إذ كانت كلمة محدثة ليست في أصل الطلاق تحتمل صفة الطلاق وزيادة في عدده ، ومعنى غير ذلك ، فنهاه عن المشكل من القول ، ولم ينهه عن الطلاق ، ولم يعبه ولم يقل له : لو أردت ثلاثاً كان مكروهاً عليك ، وهو لا يحلفه على ما أراد إلا ولو

---

(١) الآية الرابعة من سورة النساء ٦٦

أراد أكثر من واحدة ألزمه ذلك .

أخبرنا الربيع : قال أخبرنا الشافعي قال : أخبرنا مالك عن ابن شهاب ، عن طلحة بن عبدالله ابن عوف، وكان أعلمهم بذلك ، وعن أبي سلمة بن عبد الرحمن ، أن عبد الرحمن طلق امرأته البتة وهو مريض فورثها عثمان منه بعد انقضاء عدتها .

قال الشافعي — رحمه الله — أخبرنا عبدالوهاب ، عن أيوب ، عن ابن سيرين . أن امرأة عبدالرحمن نشدته الطلاق فقال : إذا حضت ثم طهرت فآذنيني ، فطهرت وهو مريض فآذنته فطلقها ثلاثاً . قال الشافعي — رحمه الله — : والبتة في حديث مالك بيان هذا الحديث ثلاثاً ، لما وصفنا من أن يقول طالق البتة ينوي ثلاثاً وقد بينه ابن سيرين فقطع موضع الشك فيه .

أخبرنا الربيع ، قال : أخبرنا الشافعي ، قال : أخبرنا مالك ، عن ابن شهاب ، عن محمد بن عبدالرحمن ابن ثوبان عن محمد بن إياس بن بكير ، قال : طلق رجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها ، ثم بدا له أن ينكحها ، فجاء يستفتي فذهبت معه أسأل له . فسأل أبا هريرة ، وعبدالله بن عباس — رضي الله عنهما — عن ذلك فقالا : لا نرى أن تنكحها حتى تنكح زوجاً غيرك . قال : إنما كان طلاقي إياها واحدة ، فقال ابن عباس : إنك أرسلت من يدك ما كان لك من فضل .

قال الشافعي رحمة الله : وما عاب ابن عباس ولا أبو هريرة عليه أن يطلق ثلاثاً ، ولو كان ذلك معيباً ، لقالا له : لزمك الطلاق وبئسما صنعت ، ثم مضى حين راجعه فما زاده ابن عباس على الذي هو عليه أن قال له : إنك أرسلت من يدك ما ،كان لك من فضل ، ولم يقل بئسما صنعت ، ولا حرّجت في إرساله .

أخبرنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي، قال: أخبرنا مالك، عن يحيى بن سعيد، عن بكير ، عن النعمان ابن أبي عياش الأنصاري عن عطاء بن يسار ، قال : جاء رجل يستفتي عبدالله بن عمرو : عن رجل طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يمسها ، قال عطاء فقلت : إنما طلاق البكر واحدة . فقال عبدالله بن عمرو انما أنت قاص الواحدة تبينها ، والثلاث تحرمها حتى تنكح زوجاً غيره .

ولم يقل له عبدالله : بئسما صنعت حين طلقت ثلاثاً . أخبرنا الربيع : قال أخبرنا الشافعي قال : أخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد، أن بكيراً أخبره عن النعمان بن أبي عياش أنه كان جالساً عند عبدالله بن الزبير ، وعاصم بن عمر فجاءهما محمد بن إياس بن البكير فقال : إن رجلاً من أهل البادية طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها فماذا تريان؟ فقال ابن الزبير : إن هذا الأمر ما لنا فيه قول ، اذهب إلى ابن عباس وأبي هريرة ، فإني تركتهما عند عائشة فسلهما ، ثم ائتنا فأخبرنا . فذهب فسألهما ؟ فقال ابن عباس لأبي هريرة : أفته يا أبا هريرة ، فقد جاءتك معضلة ، فقال أبو هريرة — رضي الله عنه — : الواحدة تبينها والثلاث تحرمها حتى تنكح زوجاً غيره .

وقال ابن عباس مثل ذلك ولم يعبا عليه الثلاث ولا عائشة . أخبرنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي قال: أخبرني مالك عن ابن شهاب عن عروة أن مولاة لبني عدي يقال لها : زبراء أخبرته أنها كانت تحت عبد وهي يومئذ أمة، فعتقت فقالت: فأرسلت إلي حفصة فدعتني يومئذ فقالت: إني مخبرتك خبراً ولا أحب أن تصنعي شيئاً، إن أمرك بيدك ما لم يمسك زوجك ، فقالت : ففارقته ثلاثاً ، فلم تقل لها حفصة : لا يجوز لك أن تطلقي ثلاثاً .

ولو كان ذلك معيباً على الرجل ، إذاً لكان ذلك معيباً عليها إذا كان بيدها فيه ما بيده .

أخبرنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي، قال: أخبرنا مالك، عن هشام، عن أبيه، عن جمهان، عن أم بكرة الأسلمية أنها اختلعت من زوجها عبدالله بن أسيد ، ثم أتيا عثمان في ذلك فقال : هي تطليقة ، إلا أن تكون سمت شيئاً فهو ما سمت .

فعثمان — رضي الله عنه — يخبره أنه إن سمى أكثر من واحدة كان ما سمى، ولا يقول له: لا ينبغي لك أن تسمي أكثر من واحدة، بل في هذا القول دلالة على أنه جائز له أن يسمي أكثر من واحدة. أخبرنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي، قال: أخبرنا مالك، عن يحيى بن سعيد، عن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، أن عمر بن عبد العزيز — رضي الله عنه — قال : البتة ما يقول الناس فيها ؟ فقال أبو بكر، فقلت له : كان أبان بن عثمان يجعلها واحدة، فقال عمر : لو كان الطلاق ألفاً ما أبقت البتة منه شيئاً، من قال البتة فقد رمى الغاية القصوى .

قال الشافعي : ولم يحك عن واحد منهم على اختلافهم في البتة أنه عاب البتة ولا عاب ثلاثاً . قال الشافعي قال مالك في المخيرة : إن خيرها زوجها فاختارت نفسها فقد طلقت ثلاثاً : وإن قال زوجها : لم أخيرك إلا في واحدة فليس له في ذلك قول ، وهذا أحسن ما سمعت .

قال الشافعي : فإذا كان مالك يزعم أن من مضى من سلف هذه الأمة قد خيروا وخير رسول الله — صلى الله عليه وسلم — والخيار إذا اختارت المرأة نفسها يكون ثلاثاً، كان ينبغي بزعمهم أن الخيار لا يحل، لأنها إذا اختارت كان ثلاثاً ، وإذا زعم أن الخيار يحل وهي إذا اختارت نفسها طلقت ثلاثاً فقد زعم أن النبي — صلى الله عليه وسلم — قد أجاز طلاق ثلاث ، وأصحاب النبي — صلى الله عليه وسلم — .

قال الشافعي : رحمه الله — أخبرنا سعيد بن سالم عن ابن جريج عن عكرمة بن خالد، أن سعيد بن جبير أخبره أن رجلاً أتى ابن عباس فقال: طلقت امرأتي مائة فقال ابن عباس — رضي الله عنه — تأخذ ثلاثاً وتدع سبعاً وتسعين.

قال الشافعي : أخبرنا سعيد ، عن ابن جريج ، أن عطاء ومجاهداً قالا : إن رجلاً أتى ابن عباس ، فقال : طلقت امرأتي مائة ، فقال ابن عباس : تأخذ ثلاثاً وتدع سبعاً وتسعين .

أخبرنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي قال: أخبرنا مسلم بن خالد، عن ابن جريج، عن عطاء وحده، عن ابن عباس أنه قال: وسبعاً وتسعين عدواناً، اتخذت بها آيات الله هزواً، فعاب عليه ابن عباس كل ما زاد عن عدد الطلاق الذي لم يجعله الله إليه ولم يعب عليه ما جعل الله إليه من الثلاث، وفي هذا دلالة على أنه يجوز له عنده أن يطلق ثلاثاً ولا يجوز له ما لم يكن إليه . اهـ



ولما المذهب الحنبلي فقد . . .

قال ابن قدامة: اختلفت الرواية عن أحمد في جمع الثلاث، فروى عنه أنه غير محرم اختاره الخرقي، وهو مذهب الشافعي، وأبي ثور وداود، وروى ذلك عن الحسن بن علي وعبد الرحمن بن عوف، والشعبي، لأن عويمراً العجلاني لما لاعن امرأته قال: كذبت عليها يا رسول الله إن أمسكتها فطلقها ثلاثا قبل أن يأمره رسول الله — صلى الله عليه وسلم — متفق عليه ولم ينقل إنكار النبي — صلى الله عليه وسلم — .

وعن عائشة: أن امرأة رفاعة جاءت إلى رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فقلت: يا رسول الله إن رفاعة طلقني فبت طلاقي متفق عليه، وفي حديث فاطمة بنت قيس، أن زوجها أرسل إليها بثلاث تطليقات. ولأنه طلاق جاز تفريقه فجاز جمعه كطلاق النساء.

وقد أجاب ابن قدامة عن أدلة القائلين بالإباحة جواباً اجمالياً:

فقال[2]: وأما حديث المتلاعنين فغير لازم، لأن الفرقة لم تقع بالطلاق، فإنها وقعت بمجرد لعان الزوج فلا حجة فيه.

ثم إن اللعان يوجب تحريماً مؤبداً، فالطلاق بعده كالطلاق بعد انفساخ النكاح بالرضاع أو غيره.

ولأن جمع الثلاث إنما حرم لما يعقبه من الندم، ويحصل به من الضرر ويفوت عليه من حل نكاحها، ولا يحصل ذلك بالطلاق بعد اللعان لحصوله باللعان.

وسائر الأحاديث لم يقع فيها جمع الثلاث بين يدي النبي — صلى الله عليه وسلم — فيكون مقراً عليه، ولا حضر المطلق عند النبي — صلى الله عليه وسلم — حين أخبر بذلك لينكر عليه.

(۱) المغني ومعه الشرح الكبير ۲٤۰/۸ .
(۲) المغني ومعه الشرح الكبير ۲٤۲/۸ .

على أن حديث فاطمة قد جاء فيه : أنه أرسل إليها بتطليقة كانت بقيت لها من طلاقها، وحديث امرأة رفاعة جاء فيه أنه طلقها آخر ثلاث تطليقات متفق عليه، فلم يكن في شيء من ذلك جمع الثلاث. ولا خلاف بين الجميع في الاختيار والأولى أن يطلق واحدة ثم يدعها حتى تنقضي عدتها، إلا ما حكينا من قول من قال إنه يطلقها في كل قرء طلقة ، والأول أولى ، فإن في ذلك امتثالاً لأمر الله — سبحانه — وموافقة لقول السلف، وأمناً من الندم ، فإنه متى ندم راجعها فإن فاته ذلك بانقضاء عدتها فله نكاحها . . . .

وقال ابن حزم وجدنا من حجة من قال: إن الطلاق الثلاث مجموعة سنة لا بدعة، قول الله تعالى : (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ)(٢) .

فهذا يقع على الثلاث مجموعة ومفرقة ولا يجوز أن يخص بهذه الآية بعض ذلك دون بعض بغير نص.

وكذلك قوله تعالى : (إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا)(٣) عموم لإباحة الثلاث والاثنتين والواحدة .

وقوله تعالى : (وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ)(٤) فلم يخص تعالى مطلقة واحدة من مطلقة اثنتين ومن مطلقة ثلاثاً .

ووجدنا ما رويناه من طريق مالك، عن ابن شهاب، أن سهل بن سعد الساعدي أخبره عن حديث اللعان عويمر العجلاني مع امرأته ، وفي آخره أنه قال : « كذبت عليها يا رسول الله إن أمسكتها فطلقها ثلاثا قبل أن يأمره رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ثم قال : وأنا مع الناس عند رسول الله — صلى الله عليه وسلم — » .

قال ابو محمد — ابن حزم — لو كانت طلاق الثلاث مجموعة معصية لله تعالى ، لما سكت رسول الله — صلى الله عليه وسلم — عن بيان ذلك فصح يقيناً أنها سنة مباحة .

وقال بعض أصحابنا: لا يخلو من أن يكون طلقها وهي امرأته، أو طلقها وقد حرمت عليه ووجب التفريق بينهما ، فإن كان طلقها وهي امرأته، فليس هذا قولكم، لأن قولكم إنها بتمام اللعان تبين عنه إلى الأبد، وإن كان طلقها أجنبية فإنما نحن فيمن طلق امرأته لا فيمن طلق أجنبية .

فقلنا: إنما طلقها وهو يقدر أنها امرأته هذا ما لا يشك فيه أحد، فلو كان ذلك معصية لسبقكم رسول الله — صلى

(١) أنظر الجزء السابق من السفر ص ١٧٠-١٧٢ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣٠ .
(٣) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ٤٩ .
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٤١ .

الله عليه وسلم — إلى هذا الاعتراض ، فإنما حجتنا كلها في ترك رسول الله — صلى الله عليه وسلم — الإنكار على من طلق ثلاثاً مجموعة امرأة يظنها امرأته : ولا يشك أنها في عصمته فقط .

فإن قالوا: ليس كل مسكوت عن ذكره في الأخبار يكون ترك ذكره حجة . فقلنا: نعم ،هو حجة لازمة إلا أن يوجد بيان في خبر آخر لم يذكر في هذا الخبر ، فحينئذ لا يكون المسكوت عنه في خبر آخر حجة .

■ ومن طريق البخاري، نا محمد بن بشار، نا يحيى هو ابن سعيد القطان، عن عبيد الله بن عمر، نا القاسم بن محمد ابن أبي بكر، عن عائشة أم المؤمنين — رضي الله عنها — قالت : إن رجلا طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت فطلق، فسئل رسول الله — صلى الله عليه وسلم — أتحل للأول ؟ قال : « لا حتى يذوق عسيلتها كما ذاق الأول » . فلم ينكر — عليه الصلاة والسلام — هذا السؤال، ولو كان لا يجوز لأخبر بذلك. وخبر فاطمة بنت قيس المشهور رويناه من طريق يحيى بن أبي كثير ، أخبرني أبو سلمة بن عبد الرحمن ، أن فاطمة بنت قيس أخبرته أن زوجها ابن حفص بن المغيرة المخزومي طلقها ثلاثا ثم انطلق إلى اليمن فانطلق خالد بن الوليد في نفر فأتوا رسول الله — صلى الله عليه وسلم — في بيت ميمونة أم المؤمنين فقالوا إن ابن حفص طلق امرأته ثلاثا فهل لها من نفقة ؟ فقال رسول الله — صلى الله عليه وسلم — « ليس لها نفقة وعليها العدة » وذكر باقي الخبر .

■ ومن طريق مسلم، نا محمد بن المثنى ، نا حفص بن غياث ، نا هشام بن عروة، عن أبيه، عن فاطمة بنت قيس قالت : قلت : يا رسول الله إن زوجي طلقني ثلاثا وأنا أخاف أن يقتحم علي قال : فأمرها فتحولت ومن طريق مسلم، نا محمد بن المثنى، عبد الرحمن بن مهدي، نا سفيان الثوري، عن سلمة بن كهيل، عن الشعبي عن فاطمة بنت قيس ، عن النبي ، — صلى الله عليه وسلم — في المطلقة ثلاثا قال : « ليس لها سكنى ولا نفقة » .

فهذا نقل تواتر عن فاطمة بأن رسول الله — صلى الله عليه وسلم — أخبرها هي ونفر سواها بأن زوجها طلقها ثلاثاً[1] وبأنه — عليه الصلاة والسلام — حكم في المطلقة ثلاثاً ولم ينكر — عليه الصلاة والسلام — ذلك ولا أخبر بأنه ليس بسنة ، وفي هذا كفاية لمن نصح نفسه .

■ فإن قيل : إن الزهري روى عن أبي سلمة هذا الخبر، فقال فيه :أنها ذكرت أنه طلقها آخر ثلاث طلقات وروى الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ، أن زوجها أرسل إليها بتطليقة كانت بقيت لها من طلاقها فذكر الخبر وفيه : فأرسل مروان إليها قبيصة بن ذؤيب فحدثته وذكر باقي الخبر .

■ قلنا: نعم، هكذا رواه الزهري، فأما روايته من طريق عبيد الله بن عبد الله فمنقطعة، لم يذكر عبيد الله ذلك عنها ولا عن قبيصة عنها ، إنما قال : إن فاطمة طلقها زوجها وأن مروان بعث إليها قبيصة فحدثته . وأما خبره عن

(١) كذا في الأصل المنقول عنه .

أبي سلمة فمتصل ، إلا أن كلا الخبرين ليس فيهما أن رسول الله — صلى الله عليه وسلم — أخبرته هي ولا غيرها بذلك ، إنما السند الصحيح الذي فيه أنه — عليه الصلاة والسلام — سأل عن كمية طلاقها؟ وأنها أخبرته ، ففي التي لفعله أولاً ، وعلى ذلك الإجمال جاء حكمه — عليه الصلاة والسلام — . وكذلك كل لفظ روى به خبر فاطمة من (أبت طلاقها) و (طلقها البتة) و (طلقها طلاقاً باتاً) و (طلاقاً باتاً) فليس في شيء منه أن رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وقف عليه أصلاً فسقط كل ذلك وثبت حكمه — عليه الصلاة والسلام — على ما صح أنه ، أخبر به من أنه طلقها ثلاثاً فقط .

■ وأما الصحابة — رضي الله عنهم — فإن الثابت عن عمر — رضي الله عنه — الذي لا يثبت عنه غيره ، ما رويناه من طريق عبد الرزاق ، عن سفيان الثوري ، عن سلمة بن كهيل ، نا زيد بن وهب : أنه رفع إلى عمر بن الخطاب برجل طلق امرأته ألفاً فقال له عمر : أطلقت امرأتك؟ فقال : إنما كنت ألعب فعلاه عمر بالدرة وقال : إنما يكفيك من ذلك ثلاث. فإنما ضربه عمر على الزيادة على الثلاث ، وأحسن عمر في ذلك ، وأعلمه أن الثلاث تكفي ولم ينكرها.

■ ومن طريق وكيع ، عن الأعمش ، عن حبيب بن أبي ثابت ، جاء رجل إلى علي بن أبي طالب فقال : إني طلقت إمرأتي ألفاً . فقال له علي : بانت منك بثلاث ، واقسم سائرهن بين نسائك . فلم ينكر جمع الثلاث.

■ ومن طريق وكيع ، عن جعفر بن برقان ، عن معاوية بن أبي يحيى قال : جاء رجل إلى عثمان بن عفان فقال : طلقت امرأتي ألفاً ، فقال : بانت منك بثلاث . . . فلم ينكر الثلاث .

■ ومن طريق عبد الرزاق ، عن سفيان الثوري ، عن عمرو بن مرة ، عن سعيد بن جبير قال : قال رجل لابن عباس : طلقت إمرأتي ألفاً. فقال له ابن عباس : ثلاث تحرمها عليك ، وبقيتها عليك وزراً ، اتخذت آيات الله هزواً . فلم ينكر الثلاث ، وأنكر ما زاد .

والذي جاء عنه من قوله لمن طلق ثلاثاً ثم ندم : لو اتقيت الله لجعل لك مخرجاً ، وهو على ظاهره ، نعم إن اتقى الله جعل له مخرجاً ، وليس فيه أن طلاقه الثلاث معصية .

■ ومن طريق عبد الرزاق ، عن معمر ، عن الأعمش ، عن إبراهيم عن علقمة قال : جاء رجل إلى ابن مسعود فقال : إني طلقت امرأتي تسعة وتسعين . فقال له ابن مسعود : ثلاث تبينها ، وسائرها عدوان .

وهذان خبران في غاية الصحة ، لم ينكر ابن مسعود وابن عباس الثلاث مجموعة أصلاً ، وإنما أنكر الزيادة على الثلاث .

ومن طريق أحمد بن شعيب، أنا عمرو بن علي، نا يحيى بن سعيد القطان، عن سفيان الثوري، عن أبي اسحاق السبيعي عن أبي الأحوص، عن عبدالله بن مسعود قال: طلاق السنة أن يطلقها طاهراً من غير جماع، وهذا في غاية الصحة عن ابن مسعود، فلم يخص طلقة من طلقتين من ثلاث.

فإن قيل: قد روى الأعمش، عن أبي اسحاق، عن أبي الأحوص، عن ابن مسعود وفيه: فاذا حاضت وطهرت طلقها أخرى، فإذا حاضت وطهرت طلقها أخرى.

قلنا نعم، هذا أيضاً سنة، وليس فيه أن ما عدا ذلك حرام وبدعة. فإن قيل: قد رويتم من طريق حماد بن زيد، نا يحيى بن عتيق، عن محمد بن سيرين قال: قال علي بن أبي طالب: لو أن الناس أخذوا بأمر افتعال في الطلاق ما يتبع رجل نفسه في امرأة أبداً يبدأ فيطلقها تطليقة ثم يتربص ما بينها وبين أن تنقضي عدتها فمتى شاء راجعها.

قلنا: هذا منقطع عنه، لأن ابن سيرين لم يسمع من علي كلمة، ثم ليس فيه أيضاً أن ما عدا ذلك معصية ولا بدعة لا يعلم عن الصحابة — رضي الله عنهم — غير ما ذكرنا. وأما التابعون فروينا من طريق وكيع عن اسماعيل وابن أبي خالد، عن الشعبي قال: قال رجل لشريح القاضي: طلقت امرأتي مائة. فقال: بانت منك بثلاث، وسبع وتسعون إسراف ومعصية.

فلم ينكر شريح الثلاث، وإنما جعل الإسراف والمعصية ما زاد على الثلاث. ومن طريق عبد الرزاق عن معمر عن قتادة، عن سعيد بن المسيب، قال: طلاق العدة أن يطلقها إذا طهرت من الحيضة بغير جماع.

قال أبو محمد: فلم يخص واحدة من ثلاث من اثنتين لا يعلم عن أحد من التابعين أن الثلاث معصية، صرح بذلك، إلا الحسن، والقول بأن الثلاث سنة هو قول للشافعي وأبي ذر وأصحابهما.

وقال ابن أبي شيبة[1]: ومن رخص الرجل أن يطلق ثلاثاً في مجلس، حدثنا أبو أسامة، عن هشام قال: سئل محمد عن الرجل يطلق امرأته ثلاثاً في مقعد واحد. قال: لا أعلم بذلك بأساً، قد طلق عبد الرحمن بن عوف امرأته ثلاثاً فلم يعب عليه ذلك.

حدثنا أبو أسامة، عن ابن عون عن محمد قال: كان لا يرى بذلك بأساً. حدثنا غندر عن شعبة، عن عطاء بن أبي السفر، عن الشعبي، في رجل أراد أن تبين منه امرأته، قال: يطلقها ثلاثاً.

[1] أنظر مصنف ابن أبي شيبة الجزء الخامس ص ١١.

● المسألة الثانية
ما يترتب على ايقاع الطلاق الثلاث بلفظ واحد
وفى ذلك مذاهب

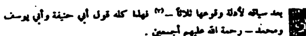
« المسألة الثانية ما يترتب على إيقاع الطلاق الثلاث بلفظ واحد وفي ذلك مذاهب » .

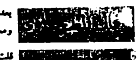
المذهب الاول أن الرجل إذا طلق زوجته ثلاثاً بلفظ واحد وقعت ثلاثاً دخل بها أولا

ذكر من قال بهذا القول :

وقال الكاساني وأما حكم طلاق البدعة: فهو أنه واقع عند عامة العلماء، وقد ذكر هذا بعد سياقه للألفاظ التي يقع بها طلاق البدعة وذكر منها الثلاث بلفظ واحد .[1]

وقال ابن ال... وذهب جمهور الصحابة والتابعين ومن بعدهم من أئمة المسلمين إلى أنه يقع ثلاثاً





بعد سياقه لأدلة وقوعها ثلاثاً ـ[2] فهذا كله قول أبي حنيفة وأبي يوسف ومحمد ـ رحمة الله عليهم أجمعين .[3]

قلت[4] : أرأيت إن طلقها ثلاثاً وهي حامل في مجلس واحد أو مجالس شتى ، أيلزمه ذلك أم لا ؟ قال : قال مالك يلزمه ذلك .

(تنبيه) قال أبو الحسن في شرح كلام المدونة المتقدم صورته : أن يقول لها أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق في مجلس واحد ، فإن كان على غير هذه صفة كما إذا قال : أنت طالق ثلاثاً في كلمة واحدة ، فقال عبد الحميد الصائغ: ثلاث تطليقات في كلمة سد منه في ثلاثة مجالس ، وفي ثلاثة مجالس أشد منه في ثلاثة أطهار ، وكلما طلق يلزمه .. انتهى ... »[5]



(١) بدائع الصنائع ٣/٩٦ .
(٢) فتح القدير ٣/٢٥ .
(٣) شرح معاني الآثار ٣/٥٩
(٤) المدونة ٢/٦٨ .
(٥) مواهب الجليل ٤/٣٩

۶. وقال الباجی

إذا ثبت ذلك[1] أى كلامه على تحريم إيقاع الثلاث بلفظ واحد، فمن أوقع الطلاق الثلاث بلفظة واحدة لزمه ما أوقعه من الثلاث وبه قال جماعة الفقهاء.

۷. وقال القرطبی

قال علماؤنا: واتفق أئمة الفتوى على لزوم إيقاع الطلاق الثلاث فى كلمة واحدة، وهو قول جمهور السلف.[2]

۸. بعد نقل اجله کثیره عن الامام الشافعی

— رحمه الله — فى الكلام على المسألة الأولى وأنه يوقعها ثلاثاً.[3]

۹. وقال الشیرازی

وإن قال لغير المدخول بها أنت طالق ثلاثاً وقع الثلاث لأن الجميع صادف الزوجية فوقع الجميع كما لو قال ذلك للمدخول بها ....[4]

۱۰. وقال ابن قدامة

وإن طلق ثلاثاً بكلمة واحدة وقع الثلاث وحرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره، ولا فرق بين قبل الدخول وبعده، روى ذلك عن ابن عباس، وأبي هريرة، وابن عمر، وعبدالله بن عمرو، وابن مسعود، وأنس، وهو قول أكثر أهل العلم من التابعين، والأئمة بعدهم.[4]

۱۱. وقال المرداوی

وإن طلقها ثلاثاً مجموعة قبل رجعة مرة واحدة طلقت ثلاثاً وإن لم ينوها على الصحيح من المذهب، نص عليه مراراً وعليه الأصحاب بل الأئمة الأربعة رحمهم الله وأصحابهم فى الجملة.[5]

۱۲. وقال شیخ الاسلام

— فى أثناء الكلام على بيان المذاهب فى ذلك — الثاني أنه طلاق محرم لازم وهو قول مالك، وأبي حنيفة، وأحمد فى الرواية المتأخرة عنه، اختارها أكثر أصحابه وهذا القول منقول عن كثير من السلف من الصحابة والتابعين.[6]

۱۳. وقال ابن القيم

فاختلف الناس فيها — أي وقوع الثلاث بكلمة واحدة — على أربعة مذاهب: أحدها: أنه يقع وهذا قول الأئمة الأربعة، وجمهور التابعين، وكثير من الصحابة ...[7]

---

(۱) المنتقى ۴/۳.
(۲) تفسير القرطبي ۱۲۹/۳.
(۳) المهذب ۸۴/۲.
(۴) المغني ۲۴۳/۸.
(۵) الانصاف ۴۵۳/۸.
(۶) مجموع الفتاوى ۸/۳۳.
(۷) زاد المعاد ۱۰۴/۴.

۱۴- الفصل الأول في أن الطلاق الثلاث يقع ثلاثاً على ظاهر الصحيح من المذهب، ولا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره كما سيأتي ، وهذا القول مجزوم به في أكثر كتب أصحاب الإمام أحمد كالخرقي والمقنع، والمحرر والهداية وغيرهم ، من كتب أصحاب الإمام أحمد ولا يعدل عنه .

قال الأثرم : سألت أبا عبدالله عن حديث ابن عباس « كان الطلاق الثلاث على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر وعمر واحدة بأي شيء تدفعه ؟ فقال برواية الناس عن ابن عباس أنها ثلاث فيوقعه في الفروع وجزم به في المغنى ، وأكثرهم لم يحك غيره والله أعلم بالصواب .

۱۵- وقال أيضاً[۲] الفصل الثاني فيمن قال بهذا القول ومن أفتى به :

قال بها ابن عباس غير مرة ، وابن عمر ، وعبدالله بن عمرو ، وعثمان ، وعلي ، وابن مسعود وهو قول أكثر أهل العلم ، وبه قال أحمد ، والشافعي ، وأبو حنيفة ، ومالك ، وأنس ، وابن أبي ليلى ، والأوزاعي ، وقال به من أصحابنا الخرقي ، والقاضي وأبو بكر ، وابن حامد ، وابن عقيل ، وأبو الخطاب ، والشيرازي ، والشيخ موفق الدين ، والشيخ مجد الدين — وليس مطلقاً كما سيأتي — والشريف حتى أكثر أصحاب الإمام أحمد على هذا القول .

وفي إجماع ابن المنذر ما يدل على أنه إجماع ليس بصريح فيه . وهذا القول اختاره ابن رجب . وقد صنف رداً على من قال بخلافه ، والله أعلم بالصواب .



۱۶- قال ابن رجب : أعلم أنه لم يثبت عن أحد من الصحابة ولا من التابعين ولا من أئمة السلف المعتد بقولهم في الفتاوي في الحلال والحرام شيء صريح في أن الطلاق الثلاث بعد الدخول يحسب واحدة إذا سبق بلفظ واحد .

۱۷- وعلى هذا القول — أي اعتبارها ثلاثاً — جل الصحابة وأكثر العلماء منهم الأئمة الأربعة . اهـ . وقد استدل لهذا المذهب بالكتاب والسنة والاجماع والآثار والقياس .

فأولاً قوله تعالى : (الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ)[۵]

---

(۱) سير الحاث إلى علم الطلاق الثلاث ۷۰ .
(۲) سير الحاث إلى علم الطلاق الثلاث ۷۰ .
(۳) سير الحاث إلى علم الطلاق الثلاث ۷۲ .
(٤) أضواء البيان ۱/۱۷٦ .
(۵) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

قال أبو بكر الرازي تحت عنوان «ذكر الحجاج لإيقاع الطلاق الثلاث معاً» قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ [1] الآية، يدل على وقوع الثلاث معاً مع كونه منهياً عنه. وذلك لأن قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾ [1] قد أبان عن حكمه إذا أوقع اثنتين بأن يقول: أنت طالق، أنت طالق في طهر واحد وقد بينا أن ذلك خلاف السنة، فإذا كان في مضمون الآية الحكم بجواز وقوع الاثنتين على هذا الوجه دل ذلك على صحة وقوعهما لو أوقعهما معاً، لأن أحداً لم يفرق بينهما.

وفيها الدلالة عليه من وجه آخر وهو قوله تعالى: ﴿فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ [2] فحكم بتحريمها عليه بالثالثة بعد الاثنتين ولم يفرق بين إيقاعهما في طهر واحد أو في أطهار، فوجب الحكم بإيقاع الجميع على أي وجه أوقعه من مسنون أو غير مسنون ومباح أو محظور.

فإن قيل: قد دلت في معنى الآية أن المراد بها بيان المندوب إليه والمأمور به من الطلاق وإيقاع الطلاق الثلاث معاً خلاف المسنون عندك، فكيف تحتج بها في إيقاعها على غير الوجه المباح والآية لم تتضمنها على هذا الوجه؟

قيل له: قد دلت الآية على هذه المعاني كلها من إيقاع الاثنتين والثلاث لغير السنة وأن المندوب إليه والمسنون تفريقها في الأطهار، وليس يمتنع أن يكون مراد الآية جميع ذلك. ألا ترى أنه لو قال: طلقوا ثلاثاً في الأطهار وإن طلقتم جميعاً معاً وقعن كان جائزاً، وإذا لم يتناف المعنيان واحتملتهما الآية وجب حملها عليهما.

فإن قيل: معنى هذه الآية محمول على ما بينه بقوله تعالى: ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ [3] وقد بين الشارع الطلاق للسنة، وهو أن يطلقها في ثلاثة أطهار إن أراد إيقاع الثلاث، ومتى خالف ذلك لم يقع طلاقه.

قيل له: نستعمل الآيتين على ما تقتضيانه من أحكامهما فنقول: إن المندوب إليه والمأمور به هو الطلاق للعدة على ما بينه في هذه الآية، وإن طلق لغير العدة وجمع الثلاث وقعن لما اقتضته الآية الأخرى وهي قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾ [1] وقوله تعالى: ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ [2] إذ ليس في قوله ـ: ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ﴾ ـ نفي لما اقتضته هذه الآية الأخرى، على أن في فحوى الآية التي فيها ذكر الطلاق للعدة دلالة على وقوعها إذا طلق لغير العدة، وهو قوله تعالى: ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ إلى قوله تعالى: ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [3] فلولا أنه إذا طلق لغير العدة وقع ما كان ظالماً لنفسه بإيقاعه، ولا كان ظالماً لنفسه بطلاقه.

---

(1) الآية الكريمة من سورة البقرة ٢٢٩.

(2) الآية الكريمة من سورة البقرة ٢٣٠.

(3) الآية الكريمة من سورة الطلاق ١.

وفي هذه الآية دلالة على وقوعها إذا طلق لغير العدة ، ويدل عليه قوله تعالى في نسق الخطاب : ﴿ وَمَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً ﴾[1] يعني — والله أعلم — أنه إذا وقع الطلاق على ما أمره الله كان له مخرجاً مما أوقع إن لحقه ندم وهو الرجعة ، وعلى هذا المعنى تأوله ابن عباس حين قال للسائل الذي سأله وقد طلق ثلاثاً : إن الله تعالى يقول : ﴿ وَمَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً ﴾[1] وإنك لم تتق الله فلم أجد لك مخرجاً ، عصيت ربك وبانت منك امرأتك ، ولذلك قال علي بن أبي طالب — كرم الله وجهه — : لو أن الناس أصابوا حد الطلاق ما ندم رجل طلق امرأته .

فإن قيل : لما كان عاصياً في إيقاع الثلاث معاً لم يقع ، إذ ليس هو الطلاق المأمور به ، كما لو وكل رجل رجلاً بأن يطلق امرأته ثلاثاً في ثلاثة أطهار لم يقع إذا جمعهن في طهر واحد .

قيل له : أما كونه عاصياً في الطلاق فغير مانع صحة وقوعه لما دللنا عليه فيما سلف ، ومع ذلك فإن الله جعل الظهار منكراً من القول وزوراً ، وحكم مع ذلك بصحة وقوعه ، فكونه عاصياً لا يمنع لزوم حكمه والانسان عاص لله في ردته عن الاسلام ، ولم يمنع عصيانه من لزوم حكمه وفراق امرأته ، وقد نهاه الله من مراجعتها ضراراً بقوله تعالى : ﴿ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا ﴾[2] — فلو راجعها وهو يريد ضرارها لثبت حكمها وصحت رجعته .

وأما الفرق بينه وبين الوكيل فهو : أن الوكيل إنما يطلق لغيره وعنه يعبر وليس يطلق لنفسه ولا يملك ما يوقعه . ألا ترى أنه لا يتعلق به شيء من حقوق الطلاق وأحكامه ، فلما لم يكن مالكاً لما يوقعه ، وإنما يصح إيقاعه لغيره من جهة الأمر إذ كانت أحكامه تتعلق بالآمر دونه لم يقع متى خالف الأمر ، وأما الزوج فهو مالك الطلاق وبه تتعلق أحكامه وليس يوقع لغيره فوجب أن يقع من حيث كان مالكاً للثلاث وارتكاب النهي في طلاقه غير مانع وقوعه كما وصفنا في الظهار والرجعة والردة وسائر ما يكون به عاصياً ، ألا ترى أنه لو وطأ أم امرأته بشبهة حرمت عليه امرأته وهذا المعنى الذي ذكرناه من حكم الزوج في ملكه للثلاث من الوجوه التي ذكرنا يدل على أنه إذا أوقعهن معاً وقع إذ هو موقع لما ملك . اهـ .

وقال القرطبي في تفسير قوله تعالى : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ﴾[3] — : ترجم البخاري على هذه الآية باب من أجاز الطلاق الثلاث لقوله تعالى : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾[4] وهذا إشارة منه إلى أن هذا التعديد إنما هو فسحة لهم فمن ضيق على نفسه لزمه . اهـ .

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣١ .
(٣) أنظر تفسير القرطبي الجزء الثالث ص ١٢٨ .
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

وقال العيني

وجه الاستدلال به أن قوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾[1] معناه مرة بعد مرة فإذا جاز الجمع بين الثنين جاز بين الثلاث وأحسن منه أن يقال: إن قوله تعالى: ﴿أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[1] عام متناول لإيقاع الثلاث دفعة واحدة. وقال ابن أبي حاتم: أنا يونس بن عبد الأعلى قراءة عليه، أنا ابن وهب وأخبرني سفيان الثوري، حدثني اسماعيل بن سميع سمعت أبا رزين يقول: جاء رجل إلى النبي – صلى الله عليه وسلم – فقال: يا رسول الله أرأيت قول الله عز وجل: ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[1] أين الثالثة؟ قال: «التسريح بالإحسان». هذا اسناده صحيح، ولكنه مرسل ورواه ابن مردويه من طريق قيس بن الربيع عن إسماعيل بن سميع عن أبي رزين مرسلاً قال: حدثنا عبدالله بن أحمد بن عبد الرحيم، حدثنا أحمد بن يحيى حدثنا عبيد الله بن جرير بن خالد، حدثنا ابن عائشة، عن حماد بن سلمة، عن قتادة، عن أنس ابن مالك – رضي الله عنه –. قال: جاء رجل إلى النبي – صلى الله عليه وسلم – فقال: يا رسول الله ذكر الله الطلاق مرتين، فأين الثالثة؟ قال: «إمساك بمعروف أو تسريح بإحسان».. اه

وقد سبقت مناقشة ابن القيم لهذه الآية وبيّن أنها دليل على عدم وقوع الثلاث وذلك عند الكلام عليها في المسألة الأولى.

وقال الشيخ جمال الدين الإمام

رداً على الاستدلال بقوله تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾[2] وبين أنها لا تدل على وقوع الثلاث قال[3]: فصل: ومما يبين ويوضح بطلان تركيبهم شرعاً ولغة في الطلاق الثلاث وغيره: أن لفظ التعدد فيه منصوب نصب المصدر، فإن تقدير الكلام طلقتك طلاقاً، ومعنى المصدر في الكلام طلقتك تطليقات ثلاث، ومعنى المصدر في الكلام إنما هو حكاية حال الفعل في صدوره عن الفاعل.

والفعل له حالتان في صدوره عن الفاعل: حالة يكون فيها خبراً عما صدر وقوعه من الفاعل في الماضي وحالة يكون فيها أداة لما يستعمل فيه من إنشاء العقود والفسوخ استعارة أو اشتراكاً، فإذا أريد به الحكاية والخبر عن الماضي، فإن أريد به اخبار عن حقيقة الفعل ونفي المجاز عنه اتبع بالمصدر مطلقاً.

وأما إذا استعمل الماضي في انشاء عقد أو فسخ سواء قيل إنه على وجه الاستعارة أو الاشتراك فإن أريد حقيقة العقد أو الفسخ اتبع المصدر مطلقاً مثل: طلقتها تطليقاً، وأما إن أريد تعدد العقد أو الفسخ بلفظ واحد في مرة واحدة بمنزلة تعدده بالتكرار مرة بعد مرة وأتبع بالعدد وحده. أو مضافاً إلى المصدر المجموع. مثل طلقتك ثلاثاً وقصد به التعدد، أو قال في اللعان أشهد بالله خمساً، أو خمس شهادات. أو قال في القسامة أقسم بالله

(۱) أنظر عمدة القاري، الجزء التاسع ص ٥٣٨.
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة: ۲۲۹.
(۳) بواسطة سير الحاث لابن عبد الهادي ۹۲/۹۱.

خمسين يميناً أو قال بعد الصلاة ، سبحان الله ، مرة ثم قال : « ثلاثاً وثلاثين » وكذا « الحمد لله » ، وكذا « الله أكبر » ، وكذا لو قال في اليوم مرة واحدة « سبحان الله وبحمده » ، وأتبعها مائة مرة لم يكن بتكراره في الأيام والأوقات والعدد : فأما غير الطلاق فلا خلاف فيه ، وأما الطلاق فوقع الخلط فيه من بعد الصحابة .

ثانیا قال النووی واحتج الجمهور بقوله تعالى : (وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْراً)[1]

قالوا : معناه أن المطلق قد يحدث له ندم فلا يمكنه تداركه لوقوع البينونة فلو كانت الثلاث لا تقع لم يقع طلاقه إلا رجعياً فلا يندم .

قال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي[2] ومما يؤيد هذا الاستدلال القرآني ما أخرجه أبو داود بسند صحيح من طريق مجاهد قال : كنت عند ابن عباس ، فجاءه رجل فقال إنه طلق امرأته ثلاثاً ، فسكت ، حتى ظننت أنه سيردها إليه ،

فقال : ينطلق أحدكم فيركب الأحموقة ثم يقول : يا ابن عباس ، الله قال : (وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً)[4] وإنك لم تتق الله ، فلا أجد لك مخرجاً ، عصيت ربك ، وبانت منك امرأتك . .

وأخرج له أبو داود متابعات عن ابن عباس بنحوه ، وهذا تفسير من ابن عباس للآية بأنها يدخل في معناها ومن يتق الله ، ولم يجعل الطلاق في لفظة واحدة يجعل له مخرجاً بالرجعة ، ومن لم يتقه في ذلك بأن جمع الطلقات في لفظ واحد لم يجعل له مخرجاً لوقوع البينونة بها مجتمعة ، هذا هو معنى كلامه الذي لا يحتمل غيره ، وهو قوي جداً في محل النزاع لأنه مفسر به قرآناً ، وهو ترجمان القرآن ، وقد قال – صلى الله عليه وسلم – : « اللهُمَّ عَلِّمْهُ التَّأْوِيل » .

ثالثا نقلاً عن ابن عبد الهادی نقلاً عن ابن رجب : قوله في سياق آيات (وَلا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللهِ هُزُواً)[6] قال الحسن :

« كان الرجل في عهد النبي صلى الله عليه وسلم يطلق ويقول : كنت لاعباً ، ويعتق ويقول : كنت لاعباً ويزوج ابنه ويقول كنت لاعباً فقال رسول الله – صلى الله عليه وسلم – : « ثَلاثٌ مَنْ قَالَهُنَّ لاعِباً جَائِزَاتٌ عَلَيْهِمْ : العِتَاقُ ، والطَّلاقُ ، والنِّكَاحُ » فأنزل الله (وَلا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللهِ هُزُواً)[6] .

(۱) شرح النووي لصحيح مسلم ۱۰/۷۰–۷۱ .
(۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .
(۳) أضواء البيان ۱/۱۷۵–۱۷۶ .
(٤) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۲ .
(٥) سير الحاث إلى علم الطلاق الثلاث ۷۸ .
(٦) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۳۱ .

وقال ابن عبدالهادي رداً على ابن رجب في استدلاله بالآيات التي سبقت[1] وأما استدلاله بقوله تعالى (يا أيها النبيُّ إذا طلَّقتُمُ النِّساءَ فطلِّقوهُنَّ لعِدَّتِهِنَّ – إلى قوله : وَمَنْ يتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً)[2] – قال : فليس بمسلم ، لأن في حديث ركانة لما قال له « راجعها » فلا هذه الآية فهذه الآ دليل لنا لا لكم ، لأن النبي – صلى الله عليه وسلم – لما قضى له بهذا استدل بالآية ، فلو كان فيها دليل ما لم يستدل بها ، واستدلاله بالآية بقول ابن عباس فإن ابن عباس قد صح عنه أنه كان يفتي بهذا القو – أي واحدة – كما جئتم فليس لكم في الآية دليل ;

وأما استدلاله بقوله تعالى : (ولا تتَّخِذُوا آياتِ اللهِ هُزُواً)[3] – واستدلاله بالحديث – أي حدي الحسن وقد مضى مع الآية – فالآية والحديث ليس فيهما دليل له ، لأنه لم يثبت طلاق الثلاث بالكلية وإ كان يطلق ويقول كنت لاعباً فنزلت هذه الآية ، إن الطلاق لا لعب فيه فليس في هذا دليل .

وأما استدلاله بالآية الأخرى : (الطَّلاقُ مرَّتانِ فإمساكٌ بمعروفٍ أو تسريحٌ بإحسانٍ)[4] فلي فيها دليل أيضاً ، لأن الطلاق هنا لم يذكر أنه بلفظة واحدة ، بل الآية فيها إذا أتى بالطلاق مرة بعد أخرى وليس في الآيات دليل له ، بل كلها دليل عليه .

✖ ✖ ✖

وأما السنة فقد استدلوا بالأدلة الآتية

الدليل الأول ما ثبت في الصحيحين[5] في قصة لعان عُوَيمر وزوجته وفيه : « فلما ف قال عُوَيمرٌ : كذبتُ عليها يا رسولَ اللهِ إنْ أمسكتُها فطلقتها ثلا قبلَ أنْ يأمرَه رسولُ اللهِ – صلى الله عليه وسلم – قال ابنُ شهابٍ فكانتْ سُنَّةَ المتلاعنين. متفق علي

قال النووي[6] واستدل به أصحابنا على أن جمع الطلقات الثلاث بلفظ واحد ليس حراماً ، وموضـ الدلالة أنه لم ينكر عليه اطلاق لفظ الثلاث .

(١) سير الحاث ٨٩–٩٠ .
(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١–٢ .
(٣) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣١ .
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(٥) صحيح البخاري مع فتح الباري ٩/٣٩١ وصحيح مسلم مع شرح النووي ١٠/١٢٢ .
(٦) النووي على مسلم ١٠/١٢٢ ، ويرجع أيضاً إلى الفتح ٩/٣٦٧ .

وقد يعترض على هذا فيقال : إنما لم ينكره عليه ، لأنه لم يصادف الطلاق محلاً مملوكاً له ولا نفوذاً

ويجاب عن هذا الاعتراض ، بأنه لو كان الثلاث محرماً لأنكر عليه ، وقال له : كيف ترسل لفظ الطلاق الثلاث مع أنه حرام ، والله أعلم .

وقال ابن نافع من أصحاب مالك : إنما طلقها ثلاثاً بعد اللعان ، لأنه يستحب إظهار الطلاق بعد اللعان ، مع أنه قد حصلت الفرقة بنفس اللعان . وهذا فاسد ، وكيف يستحب للإنسان أن يطلق من صارت أجنبية .

وقال محمد بن أبي صفرة المالكي : لا تحصل الفرقة بنفس اللعان ، واحتج بطلاق عويمر وبقوله : إن أمسكتها ، وتأوله الجمهور كما سبق ، والله أعلم . وأما قوله : « قال ابن شهاب فكانت سنة المتلاعنين » فقد تأوله ابن نافع المالكي على أن معناه استحباب الطلاق بعد اللعان كما سبق ، وقال الجمهور معناه حصول الفرقة بنفس اللعان .

وقال شيخ الإسلام[1] : وأما الملاعن فإن طلاقه وقع بعد البينونة أو بعد وجوب الإبانة التي تحرم بها المرأة أعظم مما يحرم بالطلقة الثالثة ، فكان مؤكداً لموجب اللعان ، والنزاع إنما هو طلاق من يمكنه إمساكها ، لا سيما والنبي — صلى الله عليه وسلم — قد فرق بينهما ، فإن كان ذلك قبل الثلاث لم يتم بها ثلاث ولا غيرها ، وإن كان بعدها دل على بقاء النكاح ، والمعروف أنه فرق بينهما بعد أن طلقها ثلاثاً ، فدل ذلك على أن الثلاث لم يقع بها ، إذ لو وقعت لكانت قد حرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، وامتنع حينئذ أن يفرق النبي — صلى الله عليه وسلم بينهما لأنهما صارا أجنبيين .

ولكن غاية ما يمكن أن يقال : حرمها عليه تحريماً مؤبداً . فيقال : فكان ينبغي أن يحرمها عليه لا يفرق بينهما ، فلما فرق بينهما دل على بقاء النكاح ، وأن الثلاث لم تقع جميعاً ، بخلاف ما إذا قيل : إنه يقع بها واحدة رجعية فإنه يمكن فيه حينئذ أن يفرق بينهما .

وقول سهل بن سعد فأنفذه عليه رسول الله — صلى الله عليه وسلم — دليل على أنه محتاج إلى انفاذ النبي — صلى الله عليه وسلم — واختصاص الملاعن بذلك ولو كان من شرعه أنها تحرم بالثلاث لم يكن للملاعن اختصاص ولا يحتاج إلى إنفاذ ، فدل على أنه لما قصد الملاعن بالطلاق الثلاث أن تحرم عليه انفذ النبي — صلى الله عليه وسلم — مقصوده بل زاده ، فإن تحريم اللعان أبلغ من تحريم الطلاق ، إذ تحريم اللعان لا يزول وإن نكحت زوجاً غيره ، وهو مؤبد في أحد قولي العلماء لا يزول بالتوبة .

وقال الشيخ محمد الامين الشنقيطي بعد ذكره لاستدلال البخاري بحديث عويمر ، ووجه الدلالة والاعتراض عليها ، والجواب عن الاعتراض من وجهين ، وكل ذلك سبق نقله عن النووي إلا الوجه الثاني ، قال :[2] وبأن الفرقة لم يدل على أنها بنفس اللعان كتاب ولا سنة صريحة ولا إجماع .

---

(۱) مجموع الفتاوى ۳۳/۷۷-۷۸ ويرجع أيضا إلى ۱۱۰/٤ زاد المعاد وإغاثة اللهفان ۳۱۰/۱ .
(۲) أضواء البيان الجزء الأول ص ۱٦۲ وما بعدها .

ـ واختلف ـ وبعد أن عرض بعض مذاهب العلماء وأدلتهم ومناقشتها في اللعان هل تحصل به الفرقة أم لا ؟ قال : ـ هل هو مدرج من كلام في هذا اللفظ ـ أي ما جاء في الحديث المتقدم من قوله: فكانت سنة المتلاعنين ـ الزهري فيكون مرسلاً، ويقال جماعة من العلماء، أو هو من كلام سهل فهو مرفوع متصل، ويؤيد كونه من كلام سهل ما وقع في حديث أبي داود من طريق عياض بن عبدالله الفهري: عن ابن شهاب عن سهل قال : فطلقها ثلاث تطليقات عند رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم ـ فأنفذه رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم ـ وكان ما صنع عند رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم ـ سنة ، قال سهل : حضرت هذا عند رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم ـ فمضت السنة بعد في المتلاعنين أن يفرق بينهما ثم لا يجتمعان أبداً . هذا الحديث سكت عليه أبو داود والمنذري .

قال الشوكاني في نيل الأوطار ورجاله رجال الصحيح ، قال مقيده عفا الله عنه : ومعلوم أن ما سكت عليه أبو داود فأقل درجاته عنده الحسن ، وهذه الرواية ظاهرة في محل النزاع ، وبها تعلم أن احتجاج البخاري لوقوع الثلاث دفعة بحديث سهل المذكور واقع موقعه ، لأن المطلع على غوامض إشارات البخاري ـ رحمه الله ـ يفهم أن هذا اللفظ الثابت في سنن أبي داود مطابق لترجمة البخاري ، وأنه أشار بالترجمة إلى هذه الرواية ولم يخرجها لأنها ليست على شرطه ، فتصريح هذا الصحابي الجليل في هذه الرواية الثابتة بأن النبي ـ صلى الله عليه وسلم ـ أنفذ طلاق الثلاث دفعة يبطل بإيضاح أنه لا عبرة بسكوته ـ صلى الله عليه وسلم ـ وتقريره له ، بناء على أن الفرقة بنفس اللعان كما ترى ـ وبعد سياقه لبقية المذاهب في الفرقة باللعان قال : وبهذا تعلم أن كون الفرقة بنفس اللعان ليس أمراً قطعياً حتى ترد به دلالة تقرير النبي ـ صلى الله عليه وسلم ـ عويمراً العجلاني على إيقاع الثلاث دفعة الثابت في الصحيح ، لا سيما وقد عرفت أن بعض الروايات فيها التصريح بأنه ـ صلى الله عليه وسلم ـ أنفذ ذلك . وبعد أن عرض مذاهب العلماء في نفقة البائن وسكناها قال ـ :

فإن قيل : انفاذه ـ صلى الله عليه وسلم ـ الثلاث دفعة من الملاعن على الرواية المذكورة لا يكون حجة في غير اللعان ، لأن اللعان تجب فيه الفرقة الأبدية ، فإنفاذ الثلاث مؤكد لذلك الأمر الواجب بخلاف الواقع في غير اللعان ، ويدل لهذا أن النبي ـ صلى الله عليه وسلم ـ غضب من إيقاع الثلاث دفعة في غير اللعان ، وقال : « أيلعب بكتاب الله وأنا بين أظهركم » كما أخرجه النسائي من حديث محمود بن لبيد .

× × ×

فالجواب من أربعة أوجه

الأول : الكلام في حديث محمود بن لبيد ، فإنه نتكلم فيه من جهتين :

الأولى أنه مرسل، لأن محمود بن لبيد لم يثبت له سماع من رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وإن كانت ولادته في عهده — صلى الله عليه وسلم — وذكره في الصحابة من أجل الرؤية، فقد ترجم له أحمد في مسنده وأخرج له عدة أحاديث ليس فيها شيء صريح فيه بالسماع .

الثانية أن النسائي قال بعد تخريجه لهذا الحديث: لا أعلم أحداً رواه غير مخرمة بن بكير يعني ابن الأشج عن أبيه ، ورواية مخرمة عن أبيه وجادة من كتابه . قاله أحمد، وابن معين وغيرهما . وقال ابن المديني سمع من أبيه قليلاً . قال ابن حجر في التقريب روايته عن أبيه وجادة من كتابه . قاله أحمد وابن معين وغيرهما ، وقال ابن المديني : سمع من أبيه قليلاً ، قال مقيده عفا الله عنه .

أما الاعلال الأول بأنه مرسل فهو مردود بأنه مرسل صحابي، ومراسيل الصحابة لها حكم الوصل، ومحمود بن لبيد المذكور جل روايته عن الصحابة كما قاله ابن حجر في التقريب وغيره .

والاعلال الثاني بأن رواية مخرمة عن أبيه وجادة من كتابه فيه أن مسلماً أخرج في صحيحه عدة أحاديث من رواية مخرمة عن أبيه، والمسلمون مجمعون على قبول أحاديث مسلم إلا بموجب صريح يقتضي الرد ، والحق أن الحديث ثابت إلا أن الاستدلال به يرده .

الوجه الثاني وهو أن حديث محمود ليس فيه التصريح بأنه — صلى الله عليه وسلم — أنفذ الثلاث ، ولا أنه لم ينفذها ، وحديث سهل على الرواية المذكورة فيه التصريح بأنه أنفذها . والمبين مقدم على المجمل كما تقرر في الأصول ، بل بعض العلماء احتج لإيقاع الثلاث دفعة بحديث محمود هذا .

ووجه استدلاله به ، أنه طلق ثلاثاً يظن لزومها ، فلو كانت غير لازمة لبين النبي — صلى الله عليه وسلم — أنها غير لازمة ، لأن البيان لا يجوز تأخيره عن وقت الحاجة .

الوجه الثالث أن إمام المحدثين محمد بن إسماعيل البخاري — رحمه الله — أخرج حديث سهل تحت الترجمة التي هي قوله : « باب من أجاز الطلاق الثلاث » وهو دليل على أنه يرى عدم الفرق بين اللعان وغيره في الاحتجاج بإنفاذ الثلاث دفعة .

الوجه الرابع هو ما سيأتي من الأحاديث الدالة على وقوع الثلاث دفعة كحديث ابن عمر وحديث الحسن بن علي، وإن كان الكل لا يخلو من كلام ... وبهذا كله تعلم أن رد الاحتجاج بتقريره — صلى الله عليه وسلم — عويمراً العجلاني على إيقاع الثلاث دفعة ، بأن الفرقة بنفس

اللعان لا يخلو من نظر ، ولو سلمنا أن الفرقة بنفس اللعان فإنا لا نسلم أن سكوته – صلى الله عليه وسلم – لا دليل فيه بل نقول: لو كانت لا تقع دفعة لبين أنها لا تقع دفعة ، ولو كانت الفرقة بنفس اللعان كما تقدم .

× × ×

الدليل الثاني: ثبت في الصحيحين عن عائشة – رضي الله عنها – أن رجلا طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت فطلقت فسئل النبي – صلى الله عليه وسلم – أتحل للأول ؟ قال : حتى يذوق عسيلتها كما ذاق الأول » .

وجه الدلالة : ذكر البخاري هذا الحديث تحت ترجمة « باب من أجاز الطلاق ثلاثاً » .

وقال ابن حجر [1] والعيني [2] هو ظاهر في كونها مجموعة .

وقال ابن القيم في وجه استدلالهم بالحديث: فلم ينكر – صلى الله عليه وسلم – ذلك وهذا يدل على إباحة جمع الثلاث وعلى وقوعها ، إذ لو لم يقع لم يتوقف رجوعها إلى الأول على ذوق الثاني عسيلتها، وقد أجاب ابن القيم عن الاستدلال بهذا الدليل [3] فقال : وأما استدلالكم بحديث عائشة – وساق الحديث – فهذا مما لا ننازعكم فيه ، نعم ، هو حجة على من اكتفى بمجرد عقد الثاني ، ولكن أين في الحديث أنه طلق الثلاث بفم واحد ؟ بل الحديث حجة لنا ، فإنه لا يقال: فعل ذلك ثلاثاً، وقال ثلاثاً إلا من فعل وقال مرة بعد مرة ، وهذا هو المعقول في لغات الأمم عربهم وعجمهم، كما يقال : قذفه ثلاثاً ، وشتمه ثلاثاً ، وسلم عليه ثلاثاً .

وقال الشيخ محمد الامين الشنقيطي واعترض الاستدلال بهذا الحديث بأنه مختصر من قصة رفاعة وقد قدمنا قريباً أن بعض الروايات الصحيحة دل على أنها ثلاث مفرقة لا مجموعة انتهى . . ومقصوده [4] ببعض الروايات هي رواية مسلم « أنها طلقها زوجها آخر ثلاث تطليقات فلم يجعل لها رسول الله – صلى الله عليه وسلم – نفقة ولا سكنى » . ثم قال :

ورد هذا الاعتراض بأن غير رفاعة قد وقع له مع امرأته نظير ما وقع لرفاعة فلا مانع من التعدد ، وكون الحديث الأخير في قصة أخرى كما ذكره الحافظ ابن حجر في الكلام على قصة رفاعة فإنه قال فيها ما نصه : وهذا الحديث إن كان محفوظاً فالواضح من سياقه أنها قصة أخرى ، وأن كلا من رفاعة القرظي ، ورفاعة النضري وقع له مع زوجة له طلاق فتزوج كلا منهما عبد الرحمن بن الزبير فطلقها قبل أن يمسها ، فالحكم في قصتهما متحد مع تغاير الأشخاص .

(۱) فتح الباري ۳۰۱/۹ .
(۲) عمدة القاري ۵۴۱/۹ .
(۳) زاد المعاد ۱۰۸/۴ .
(۴) زاد المعاد ۱۱۴/۴ .
(۵) أضواء البيان ۱۶۷/۱ .
(۶) أضواء البيان ۱۶۳/۱ .

وبهذا يتبين خطأ من وحد بينهما ظناً منه أن رفاعة بن سموءل هو رفاعة بن وهب . . اهـ .

× × ×

الدليل الثالث

ثبت في الصحيح في قصة رفاعة القرظي وامرأته فإن فيه « فقالت : يا رسول الله إن رفاعة طلقني فبت طلاقي . . » الحديث ، وقد أخرجه البخاري تحت ترجمة (باب من أجاز الطلاق الثلاث) .

وجه الدلالة : قال الشيخ – محمد الأمين الشنقيطي[1] إن قولها : فبت طلاقي ظاهر في أنه قال لها : أنت طالق البتة .

وأجاب عن ذلك فقال : قال مقيده – عفا الله عنه – الاستدلال بهذا الحديث غير ناهض فيما يظهر ، لأن مرادها بقولها فبت طلاقي أي بحصول الطلقة الثالثة .

وبينه ، أن البخاري ذكر في الأدب المفرد من وجه آخر ، أنها قالت : طلقني آخر ثلاث تطليقات . وهذه الرواية تبين المراد من قولها فبت طلاقي وأنه لم يكن دفعة واحدة .

وقال شيخ الاسلام[2] : وأجاب الأكثرون بأن حديث فاطمة وامرأة رفاعة إنما طلقها ثلاثاً متفرقات ، هكذا ثبت في الصحيح أن الثالثة آخر ثلاث تطليقات ، لم يطلق ثلاثاً ، لا هذا ولا هذا مجتمعات . وقول الصحابي طلق ثلاثاً ، يتناول ما إذا طلقها ثلاثاً متفرقات بأن يطلقها ثم يراجعها ثم يطلقها ثم يراجعها ثم يطلقها ، وهذا طلاق سني واقع باتفاق الأئمة وهو المشهور على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – في معنى الطلاق ثلاثاً ، وأما جمع الثلاث بكلمة فهذا كان منكراً عندهم إنما يقع قليلاً فلا يجوز حمل اللفظ المطلق على القليل المنكر دون الكثير الحق ، ولا يجوز أن يقال : يطلق مجتمعات لا هذا ولا هذا بل هذا قول بلا دليل ، بل هو خلاف الدليل .

× × ×

(1) أضواء البيان ١/١٩٦ .
(2) مجموع الفتاوى ٣٣/٧٧ .

الدليل الرابع

في الصحيحين من حديث أبي سلمة بن عبد الرحمن أن فاطمة بنت قيس أخبرته : أن زوجها أبا حفص بن المغيرة المخزومي طلقها ثلاثاً ، ثم انطلق إلى اليمن ، فانطلق خالد بن الوليد في نفر فأتوا رسول الله – صلى الله عليه وسلم – في بيت ميمونة أم المؤمنين فقالوا : إن أبا حفص طلق امرأته ثلاثاً فهل لها نفقة ؟ فقال رسول – صلى الله عليه وسلم – : « لَيْسَ لَهَا نَفَقَةٌ وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ » .

وفي صحيح مسلم في هذه القصة قالت فاطمة : فأتيتُ رسولَ الله – صلى الله عليه وسلم – فقال : « كَمْ طَلَّقَكِ » ؟ قُلْتُ ثلاثاً . فقال : « صَدَقَ ، لَيْسَ لَكِ نَفَقَةٌ » . وفي لفظ له قالت : يا رسول الله إن زوجي طلقني ثلاثاً وإني أخاف أن يقتحم علي، وفي لفظ له عنها.. أن النبي – صلى الله عليه وسلم – قال : في المطلقة ثلاثاً : « لَيْسَ لَهَا نَفَقَةٌ وَلَا سُكْنَى » .

وفي الصحيحين أيضاً عن فاطمة بنت قيس : أن أبا حفص بن المغيرة طلقها البتة وهو غائب الحديث. وقد جاء تفسير هذه البتة بأنها ثلاث كما سبق . .

وفي المسند أن هذه الثلاث كانت جميعاً « فروي من حديث الشعبي أن فاطمة خاصمت أخا زوجها إلى النبي – صلى الله عليه وسلم – لما أخرجها من الدار ومنعها النفقة ، فقال : « مَا لَكِ وَلِابْنَةِ قَيْسٍ » قال يا رسول الله إن أخي طلقها ثلاثاً جميعاً . وذكر الحديث : –

وجه الدلالة : أن لفظ البتة جاء مفسراً بأنه طلقها ثلاثاً وأنها مجموعة ، فدل على اعتبار وقوع الثلاث مجموعة إذ لو لم يكن ذلك واقعاً لبين – صلى الله عليه وسلم – بقاءها في عصمة زوجها لتأخير البيان عن وقت الحاجة لا يجوز في حقه – صلى الله عليه وسلم – .

وقد أجاب ابن القيم عن الاستدلال بحديث فاطمة بنت قيس فقال[1] : أما حديث فاطمة بنت قيس فمن أصح الأحاديث ، مع أن أكثر المنازعين لنا في هذه المسألة قد خالفوه ، ولم يأخذوا به ، فأوجبوا للمبتوتة النفقة والسكنى ، ولم يلتفتوا إلى هذا الحديث ولا عملوا به وهذا قول أبي حنيفة وأصحابه .

---

(۱) اغاثة اللهفان ، ۱/۳۱۳

وأما الشافعي ومالك فأوجبوا لها السكنى ، والحديث قد صرح فيه بأنه لا نفقة لها ولا سكنى فخالفوه ولم يعملوا به ، فإن كان الحديث صحيحاً فهو حجة عليكم ، وإن لم يكن محفوظاً بل هو غلط – كما قال بعض المتقدمين – فليس حجة علينا في جمع الثلاث فأما أن يكون لكم على منازعيكم ، وليس حجة لم عليكم فبعيد من الإنصاف والعدل .

■ هذا مع أننا نتنزل عن هذا المقام ، ونقول : الاحتجاج بهذا الحديث فيه نوع سهو من المحتج به ، ولو تأمل طرق الحديث ، وكيف وقعت القصة لم يحتج به ، فإن الثلاث المذكورة فيه لم تكن مجموعة ، وإنما كان قد طلقها تطليقتين من قبل ذلك ،ثم طلقها آخر ثلاث ،هكذا جاء مصرحاً به في الصحيح فروى مسلم في صحيحه عن عبيدالله بن عتبة – أن أبا عمرو بن حفص بن المغيرة خرج مع علي بن أبي طالب – رضي الله عنه – إلى اليمن ؛ فأرسل إلى امرأته فاطمة بنت قيس بتطليقة كانت بقيت من طلاقها – الحديث . . فهذا المفسر يُبَيِّنُ ذلك المجمل وهو قوله « طلقها ثلاثاً » .

■ وقال الليث ، عن عقيل ، عن ابن شهاب ، عن أبي سلمة ، عن فاطمة بنت قيس ، أنها أخبرته أنها كانت تحت أبي حفص بن المغيرة ، وأن أبا حفص بن المغيرة طلقها آخر ثلاث تطليقات ، وساق الحديث وذكره أبو داود ثم قال : وكذلك رواه صالح بن كيسان ، وابن جريج ، وشعيب بن أبي حمزة ، كلهم عن الزهري .

■ ثم ساق من طريق عبد الرزاق ، عن معمر ، عن الزهري ، عن عبيد الله قال : أرسل مروانُ إلى فاطمةَ ، فسألها فأخبرته أنها كانت عند أبي حفص بن المغيرة وكان النبي – صلى الله عليه وسلم – أمَّر علي بن أبي طالب – رضي الله عنه – على بعض اليمن ، فخرج معه زوجها ، فبعث إليها بتطليقة كانت بقيت لها وذكر الحديث بتمامه ، والواسطة بين مروان وبينها هو قبيصة بن ذؤيب ، كذلك ذكره أبو داود في طريق أخرى . فهذا بيان حديث فاطمة بنت قيس .

× × ×

قالوا : ولحن أخذنا به جميعه ، ولم نخالف شيئاً منه إذ كان صحيحاً صريحاً لا مطعن فيه ولا معارض له فمن خالفه فهو محتاج إلى الاعتذار . وقد جاء هذا الحديث بخمسة ألفاظ « طلقها ثلاثاً » و « طلقها البتة » و « طلقها آخر تطليقات » « وأرسل إليها بتطليقة كانت بقيت لها » ، « وطلقها ثلاثاً جميعاً » هذه جملة ألفاظ الحديث . . وبالله التوفيق .

فأما اللفظ الخامس وهو قوله : « طلقها ثلاثاً جميعاً » . فهذا :

أولاً : من حديث مجالد عن الشعبي ولم يقل ذلك عن الشعبي غيره ، مع كثرة من روى هذه القصة عن الشعبي ، فتفرد مجالد على ضعفه من بينهم بقوله : « ثلاثاً جميعاً » وعلى تقدير صحته ، فالمراد به أنه اجتمع لها التطليقات الثلاث ، لا أنها وقعت بكلمة واحدة . فإذا طلقها آخر ثلاث ، صح أن يقال : طلقها ثلاثاً جميعاً ،

فإن هذه اللفظة يراد بها تأكيد العدد ، وهو الأغلب عليها . لا الاجتماع في الآن الواحد لقوله تعالى — : ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا﴾ [1] فالمراد حصول الإيمان من الجميع ، لا ايمانهم كلهم في آن واحد سابقهم ولا حقهم .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي بعد سياقه بعض روايات الحديث وتوجيه الاستدلال ورد التوجيه .

قال[2] : ورد بعضهم هذا الاعتراض بأن الروايات المذكورة تدل على عدم تفريق الصحابة والتابعين بين صيغ البينونة الثلاث — يعنون لفظ البتة — والثلاث المجتمعة ، والثلاث المتفرقة ، لتعبيرها في بعض الروايات بلفظ طلقني ثلاثاً ، وفي بعضها بلفظ طلقني البتة ، وفي بعضها بلفظ فطلقني آخر ثلاث تطليقات ، فلم تخص لفظاً منها عن لفظ ، لعلمها بتساوي الصيغ ، ولو علمت أن بعضها لا يحرم لاحترزت منه .

قالوا : والشعبي قال لها : حدثيني عن طلاقك ، أي عن كيفيته وحاله ، لكيف يسأل عن الكيفية ويقبل الجواب بما فيه عنده من إجمال من غير أن يستفسر عنه؟! وأبو سلمة روى عنها الصيغ الثلاث ، فلو كان بينها عنده تفاوت لاعترض عليها باختلاف ألفاظها ، وتثبت حتى يعلم منها بأن الصيغ وقعت بينونتها ، فتركه لذلك يدل على تساوي الصيغ المذكورة عنده ، هكذا ذكر بعض الأجلاء . والظاهر أن هذا الحديث لا دليل فيه لأن الروايات التي فيها اجمال بينتها الرواية الصحيحة الأخرى ، كما هو ظاهر ، والعلم عند الله تعالى . انتهى . وقد سبق في آخر الكلام على الدليل الثالث جواب مشترك لشيخ الاسلام عن الحديث الثالث ، وعن هذا الحديث فيرجع إليه .

× × ×

الدليل الخامس

مسارولة	الشافعي وأبو داود والترمذي وابن ماجه وابن حبان والحاكم عن ركانة بن عبد يزيد أنه طلق امرأته سهيمة البتة ، فأخبر النبي — صلى الله عليه وسلم — وقال والله ما أردت إلا واحدة .

فقال رسول الله — صلى الله عليه وسلم — : « وَالله مَا أَرَدْتَ إِلَّا وَاحِدَةً ؟ »

(۱) الآية الكريمة من سورة يونس : ۹۹ .
(۲) أضواء البيان ۱/۱۷۰ .

قال ركانة : والله ما أردت إلا واحدة . فردها إليه رسول الله — صلى الله عليه وسلم » —

ووجه الاستدلال بهذا الحديث يتضح في أن النبي — صلى الله عليه وسلم — حلّف ركانة ، أنه ما أراد بالبتة إلاّ واحدة، فدل على أنه لو أراد بها أكثر لوقع ما أراده ولو لم يفترق الحال لم يحلفه ، وممن استدل بهذا الحديث للمذهب الجمهور أبو بكر الرازي الجصاص قال : لو لم تقع الثلاث إذا أرادها لما استحلفه بالله ما أردت إلاّ واحدة . اهـ [1]

وكذلك ابن قدامة قال : ومن طلقها ثلاثاً بكلمة واحدة أو بكلمات حرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره لما روى أن ركانة بن عبد يزيد طلق امرأته سهيمة البتة ثم أتى رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فقال : يا رسول الله طلقت امرأتي سهيمة البتة والله ما أردت إلا واحدة فقال رسول الله — صلى الله عليه وسلم — : « وَاللهِ مَا أَرَدْتَ إِلاَّ وَاحِدَةً ؟ » فقال ركانة : والله ما أردت إلا واحدة فقال : « هُوَ مَا أَرَدْتَ » فردها إليه رسول الله — صلى الله عليه وسلم — رواه الترمذي والدار قطني وأبو داود وقال : الحديث صحيح .

فلو لم تقع الثلاث لم يكن للاستحلاف معنى . اهـ [2] . وحديث ركانة هذا وإن تكلم فيه بعض أهل العلم . فقد قبله غير واحد منهم . قال أبو الحسن علي بن محمد الطنافسي : « ما أشرف هذا الحديث » [3] .

روى ذلك عنه ابن ماجه في « باب طلاق البتة » من سننه بعد أن ساقه من طريق الزبير بن سعيد عن عبدالله ابن علي بن يزيد بن ركانة ، عن أبيه عن جده .

وقال الحاكم بعد روايته من طريق الزبير بن سعيد هذه [4] قد انحرف الشيخان عن الزبير بن سعيد الهاشمي في الصحيحين .

غير أن لهذا الحديث متابعاً من بيت ركانة بن عبد يزيد المطلبي ، فيصح به الحديث ، حدثناه أبو العباس محمد ابن محمد بن يعقوب ، أنبأ الربيع بن سليمان ، أنبأ الشافعي ، أخبرني محمد ابن علي بن شافع ، عن نافع بن عجير بن عبد يزيد ، أن ركانة بن عبد يزيد طلق امرأته سهيمة البتة ، ثم أتى رسول الله — صلى الله عليه وسلم — .

فقال : إني طلقت امرأتي سهيمة البتة والله ما أردت إلا واحدة فردها إليه رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ، فطلقها الثانية في زمن عمر ، والثالثة في زمان عثمان — رضي الله عنهما — فقد صح الحديث بهذه الرواية ، فإن الإمام الشافعي قد أتقنه وحفظه عن أهل بيته ، والسائب ابن عبد يزيد أبو الشافع بن السائب ، وهو أخ ركانة بن عبد يزيد ، ومحمد بن علي بن شافع عم الشافعي شيخ قريش في عصره . اهـ كلام الحاكم ، وصححه أيضاً ابن حبان كما في « التلخيص الحبير » للحافظ ابن حجر هذا بالنسبة لرواية الزبير بن سعيد .

أما رواية نافع بن عجير فقد صححها أبو داود كما جاء في سنن الدار قطني [5] فقد قال بعد أن ساقها : « قال أبو داود هذا حديث صحيح » .

---

(۱) أحكام القرآن ۱/۴۵۹.
(۲) الكافي ۲/۷۸۶.
(۳) سنن ابن ماجه ۱/۶۳۲.
(۴) المستدرك ۲/۱۹۹ — ۲۰۰.
(۵) سنن الدارقطني ۲/۴۳۹.

ونقل ذلك عن الدارقطني أبو بكر بن العربي[1] وجزم به في (العارضة). والمنذري في مختصر سنن أبي داود .

والقرطبي في تفسيره[2] واعتمد عليه وتعقب به دعوى الاضطراب في هذا الحديث . وكذلك قال الحافظ ابن حجر في التلخيص الحبير ، صححه أبو داود ، وممن ارتضى مسلك الإمام أبي داود في هذه الرواية الحافظ أبو عمر بن عبد البر — رحمه الله — فقد قال : كما في « تفسير القرطبي »[3] رواية الشافعي لحديث ركانة عن عمه أتم ، وقد زاد زيادة لا تردها الأصول فوجب قبولها لثقة ناقليها ، والشافعي وعمه وجده أهل بيت ركانة كلهم من بني عبد المطلب بن عبد مناف ، وهم أعلم بالقصة التي عرضت لهم » ا.ه.

وأما الحافظ بن كثير فيرى: أن الحديث حسن حسبما نقله عنه الشوكاني في « نيل الأوطار » وبهذا كله ظهرت قوة رواية نافع بن عجير . . وأما اعلال رواية نافع بن عجير بدعوى جهالته فلا وجه له لأن نافعاً هذا بعيدمن الجهالة إذ هو نافع بن عجير ، بن عبد يزيد، بن المطلب ، بن عبد مناف القرشي ،فأخو ركانة ذكره ابن حبان في الثقات، وذكره بعض من صنف في الصحابة . قال الحافظ ابن حجر في تهذيب التهذيب: ذكره ابن حبان أيضاً في الصحابة، وكذا أبو القاسم البغوي وأبو نعيم وأبو موسى في الذيل وغيرهم، وقد بينت أمره في مختصري في الصحابة . اه . ويعني الحافظ مختصره في الصحابة « الإصابة في تمييز الصحابة » وقد ذكره فيه قال : « ذكره البغوي في الصحابة ، وذكر له حديثه في « البتة » وتكلم على رواياته ثم قال : « وذكره ابن حبان في الصحابة » اه.

وممن جزم بتصحيح أبي داود لهذا الحديث المجد بن تيمية في « المنتقى » بشرح نيل الأوطار إلا أنه عزا إليه التحسين والتصحيح معاً ونصه[4] « قال أبو داود — أي في حديث نافع بن عجير — هذا حديث حسن صحيح » وفي جزمه هو وابن العربي والمنذري والقرطبي والحافظ ابن حجر بتصحيح أبي داود لهذه الرواية الرد على من قال: بأن أبا داود لم يحكم بصحة حديث نافع ابن عجير ،وإنما قال فيه: «هذا أصح من حديث ابن جريج ... الخ » وهذا لا يدل على أن الحديث عنده صحيح ، فإن حديث ابن جريج ضعيف ، وحديث نافع بن عجير ضعيف ، وإنما يعني أبو داود أنه أصح الضعيفين عنده » اه .

ومما يقوي حديث نافع بن عجير في البتة صنيع الأئمة الذين أوردوه في مصنفاتهم في الحديث ، فقد قال الدارمي في مسنده : « باب في الطلاق البتة » وقال أبو داود ما جاء في « البتة » وقال الترمذي : « باب ما جاء في الرجل يطلق امرأته البتة » .

X X X

(۱) العارضة على الترمذي ١٣٥/٥
(۲) تفسير القرطبي ١٣٢/٣ .
(۳) تفسير القرطبي ١٣٢/٣ .
(٤) نيل الأوطار ٢٢٧/٦ .

الجواب عن حديث ركانة

أما حديث ركانة فقد ضعف الإمام أحمد بن حنبل جميع طرقه كما ذكره المنذري ، وكذلك ضعفه البخاري قال الترمذي في « باب ما جاء في الرجل يطلق امرأته البتة » من سننه بعد أن ساقه من طريق الزبير بن سعيد بن عبدالله بن يزيد بن ركانة عن أبيه عن جده قال[1] : « وسألت محمداً — يعني البخاري — عن هذا الحديث فقال : فيه اضطراب ،ويروى عن عكرمة عن ابن عباس أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً » اهـ وذكر الترمذي في موضع آخر[2] أن حديث ركانة مضطرب فيه ،تارة قيل فيه « ثلاثاً » ،وتارة قيل فيه « واحدة » .

فعلى قول هذين الإمامين أحمد بن حنبل والبخاري لا احتجاج برواية « ثلاثاً » ولا برواية « البتة » بل غاية ما في الأمر أن تساقط الروايتان المتعارضتان فيرجع إلى غيرهما كما ذكره الزرقاني ، وعلى غير ذلك المسلك الذي سلكه الإمامان أحمد بن حنبل والبخاري نقول : إن لهذا الحديث روايتين :

احداهما : عند الإمام أحمد بن حنبل « ثنا سعد بن ابراهيم ، ثنى أبي عن محمد بن إسحاق ، قال: حدثني داود ابن الحصين، عن عكرمة مولى ابن عباس ، عن ابن عباس قال : طلق ركانة بن عبد يزيد أخو بني مطلب امرأته ثلاثاً في مجلس واحد ، فحزن عليها حزناً شديداً قال : فسأله رسول الله صلى الله عليه وسلم « كَيْفَ طَلَّقْتَهَا ؟ » قال طلقتها ثلاثاً ، فقال : « فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ ؟ » قال : نعم. قال « فَإِنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ ، فَأَرْجِعْهَا إِنْ شِئْتَ » قال : فراجعها فكان ابن عباس يرى إنما الطلاق عند كل طهر » .

وقد أجيب عن هذه الرواية فقال البيهقي: « إن هذا الإسناد لا تقوم به الحجة مع ثمانية رووا عن ابن عباس — رضي الله عنهما — فتياه ،بخلاف ذلك ومع رواية أولاد ركانة أن طلاق ركانة كان واحدة » يعني البيهقي بأولئك الثمانية الذين رووا فتيا ابن عباس، بخلاف ذلك سعيد بن جبير

(۱) مختصر سنن أبي داود ۲/۱۲۲ .
(۲) جامع الترمذي ۱۲۲/۵ .

وعطاء بن أبي رباح، ومجاهداً، وعكرمة، وعمرو بن دينار، ومالك ابن الحارث، ومحمد بن إياس ابن البكير، ومعاوية بن أبي عياش الأنصاري، وقد ذكر رواياتهم: عنه[1] في «باب من جعل الثلاث واحدة وما ورد في خلاف ذلك» ويعني برواية أولاد ركانة روايتهم أن ركانة إنما طلق امرأته البتة التي جزم أبو داود بأنها أصح، لأنهم أهله وهم أعلم بخبره كما سيأتي.

الثانية ما أخرجه أبو داود في «سننه» قال: حدثنا أحمد بن صالح، نا عبد الرزاق بن جريج، أخبرني بعض بني أبي رافع مولى النبي- صلى الله عليه وسلم - عن عكرمة مولى ابن عباس، عن ابن عباس قال: طلق عبد يزيد أبو ركانة وإخوته أم ركانة، ونكح امرأة من مزينة، فجاءت النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: ما يغني عني إلا كما تغني هذه الشعرة لشعرة أخذتها من رأسها ففرق بيني وبينه فأخذت النبي - صلى الله عليه وسلم - حمية فدعا بركانة وإخوته. ثم قال لجلسائه: «أترَوْنَ فُلاناً يُشْبِهُ مِنْهُ كَذَا وكَذَا مِنْ عَبْدِ يَزِيد، وفلان يُشْبِهُ مِنْهُ كَذَا وكَذَا؟!»

قالوا: نعم.

قال النبي- صلى الله عليه وسلم - لعبد يزيد «طلِّقْهَا» ففعل.

قال: «راجِعِ امْرَأَتَكَ أُمَّ رُكَانَةَ وإِخْوَتِهِ» فقال: إني طلقتها ثلاثاً يا رسول الله. قال: «قَدْ عَلِمْتُ فَرَاجِعْهَا» وتلا: (يا أيُّها النَّبِيُّ إذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ)[2].

وقد أجيب عن هذه الرواية بما يلي:

- اعلالها بجهالة بعض بني أبي رافع: قال الخطابي[3] «في اسناد هذا الحديث مقال، لأن ابن جريج إنما رواه عن بعض بني أبي رافع ولم يسمه والمجهول لا تقوم به الحجة.

وقال ابن حزم: هذا لا يصح لأنه من غير مسمى من بني أبي رافع، ولا حجة في مجهول، وما نعلم في بني أبي رافع من يحتج به إلا عبيدالله وحده، وسائرهم مجهولون[4].

وقال ابن القيم[5]: إن ابن جريج إنما رواه عن بعض بني أبي رافع مولى النبي- صلى الله عليه وسلم عن عكرمة، عن ابن عباس، ولأبي رافع بنون، ليس فيهم من يحتج به إلا عبيد الله بن أبي رافع، ولا

(۱) السنن الكبرى للبيهقي ۲/۳۳۷.
(۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق ۱.
(۳) معالم السنن ۳/۱۲٦.
(٤) المحلى - ۱۰/۱٦۸.
(٥) تهذيب سنن أبي داود ۳/۱۲۱.

نعلم هل هو هذا أو غيره ، وهذا — والله أعلم — رجح أبو داود حديث نافع بن عجير عليه . اهـ .

وقد يقال ، بأن في هذا الإعلال نظراً ، لأن كلام أبي داود في غاية التصريح ، بأن ترجيحه لحديث نافع ابن عجير إنما هو لأنهم أهل بيت ركانة وأهل بيت الشخص أعلم بخبره . . . وقد استجاز الحافظ زين الدين العراقي أن يكون ذلك المجهول الفضل بن عبيدالله بن رافع [1] وتبعه في ذلك ابن حجر في « تقريب التهذيب » والخزرجي في « الخلاصة » لكن ذكر الحافظ ابن رجب في « مشكل الأحاديث الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة » أن ذلك الرجل الذي لم يسم في رواية عبد الرزاق: هو محمد ابن عبيدالله بن أبي رافع ، قال ابن رجب : وهو رجل ضعيف الحديث بالاتفاق ، وأحاديثه منكرة ، وقيل إنه متروك فسقط هذا الحديث حينئذ . اهـ .

وأورد له الذهبي في « ميزان الاعتدال » عدة مناكير من روايته عن أبيه عن جده وقال : قال فيه يحيى بن معين : ليس حديثه بشيء ، وقال أبو حاتم : منكر الحديث جداً ، وقال ابن عدي : هو في عداد شيعة الكوفة . اهـ .

■ — إن رواية محمد بن ثور الثقة العابد الكبير ليس فيها أنه طلقها ثلاثاً وإنما فيها « إني طلقتها » وهي عند الحاكم في تفسير سورة الطلاق قال الحاكم [2] : أخبرنا أبو عبدالله محمد بن علي الصنعاني بمكة ، ثنا علي بن المبارك الصنعاني ، ثنا يزيد بن المبارك ، ثنا محمد بن ثور ، عن ابن جريج ، عن محمد بن عبيد الله ابن أبي رافع مولى النبي — صلى الله عليه وسلم — عن عكرمة ، عن ابن عباس — رضي الله عنهما — قال :

طَلَّقَ عبد يزيد أبُو رُكانَةَ أمَّ رُكانة ثم نكح امرأة من مزينة فجاءت إلى رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فقالت : يا رسول الله ما يُغْنِي عني إلا كما تغني هذه الشعرة لشعرة أخذَتْها مِنْ رأسها ، فأخذت رسول الله — صلى الله عليه وسلم — حَمِيَّةٌ عند ذلك ، فدعا رُكانة وإخوتَه ثم قال لجلسائه : « أتَرَوْنَ كذا مِنْ كذا » ؟ فقال رسول الله — صلى الله عليه وسلم — لعبد يزيد « طَلِّقْها » . ففعل . فقال لأبي ركانة : « ارْتَجِعْها » فقال : يا رسول الله إني طَلَّقْتُها ثلاثاً فقال رسول الله — صلى الله عليه وسلم — : « قَدْ عَلِمْتُ ذَلِكَ فارْتَجِعْها » ، فنزلت : (يا أيُّها النَّبِيُّ إذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) [3]

ويرى ابن رجب تقديم رواية محمد بن ثور هذه على رواية عبد الرزاق محتجاً بأن عبد الرزاق حدث في آخر عمره بأحاديث منكرة جداً في فضائل أهل البيت وذم غيرهم ، قال : وكان له ميل إلى التشيع ، وهذا الحكم مما يوافق هوى الشيعة .

---

(۱) المستفاد من مبهمات المتن والاسناد : ٦٦ .
(۲) المستدرك : ۲/٤٩١ .
(۳) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱

■ ان في حديث ابن جريج غلطاً :لأن عبد يزيد لم يدرك الاسلام، نبه على ذلك الحافظ الذهبي في كتابيه «تلخيص المستدرك» و «التجريد لأسماء الصحابة» وقال[1] تعقيباً لقول الحاكم في حديث محمد بن ثور عن ابن جريج المتقدم : «هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه» قال محمد – أي ابن عبيدالله ابن أبي رافع – : «واه» ، والخبر خطأ وعبد يزيد لم يدرك الاسلام» وقال[2] عبد يزيد بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف: أبو ركانة طلق أم ركانة وهذا لا يصح والمعروف أن صاحب القصة ركانة . اه .

■– حمل الحديث على أنه من قبيل الرواية بالمعنى وذلك أن الناس قد اختلفوا في البتة فقال بعضهم: هي ثلاثة ، وقال بعضهم: هي واحدة،وكان الراوي ممن يذهب مذهب الثلاث . فحكي أنه قال: «طلقتها ثلاثاً» يريد «البتة» التي حكمها عنده حكم الثلاث ذكر ذلك الخطابي[3] . . وقال النووي في شرح صحيح مسلم «ولعل صاحب هذه الرواية الضعيفة اعتقد أن لفظ «البتة» يقتضي الثلاث فرواه بالمعنى الذي فهمه وغلط في ذلك» اه .

■– أن حديث عبد الرزاق لو صح متنه ليس فيه أنه طلقها ثلاثاً بكلمة واحدة، فيحمل على أنه طلقها ثلاثاً في مرات متعددة،وتكون هذه الواقعة قبل حصر عدد الطلاق في الثلاث، ذكر هذا المسلك الحافظ بن رجب في كتابه : «مشكل الأحاديث الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة» : . .

■– أن قضية ركانة من باب خصائص النبي– صلى الله عليه وسلم – فإن له أن يخص من شاء بما شاء من الأحكام ، فقد قال ضمن الأحكام التي خص بها من شاء، قال : «وإعادة امرأة أبي ركانة اليه بعد أن طلقها ثلاثاً من غير محلل» اه .

■– أن رواية أهل بيت ركانة أن ركانة طلق امرأته البتة أولى بالتقديم على رواية من يروي أنه إنما طلقها ثلاثاً وهذا مسلك أبي داود وابن عبد البر والقرطبي . قال أبو داود في «باب نسخ المراجعة بعد التطليقات الثلاث»[1] «من سننه» حدثنا أحمد بن صالح ، ثنا عبد الرزاق ، أخبرنا ابن جريج أخبرني بعض بني أبي رافع مولى النبي – صلى الله عليه وسلم – عن عكرمة مولى ابن عباس عن ابن عباس قال طلق عبد يزيد أبو ركانة وإخوته أم ركانة ونكح امرأة من مزينة . فجاءت النبي – صلى الله عليه وسلم – فقالت : ما يغني عني إلا كما تغني هذه الشعرة لشعرة أخذتها من رأسها ، ففرق بيني وبينه ، فأخذت النبي – صلى الله عليه وسلم – حمية . . إلى آخر الحديث المتقدم ثم قال : وحديث نافع بن عجير وعبدالله بن علي بن يزيد ابن ركانة عن أبيه عن جده .أن ركانة طلق امرأته البتة فردها إليه النبي– صلى الله عليه وسلم – أصح، لأنهم ولد الرجل وأهله أعلم به . إن ركانة إنما طلق امرأته البتة فجعلها النبي – صلى الله عليه وسلم – واحدة . اه .

---

(۱) تلخيص المستدرك ۱۹۱/۲ .
(۲) التجريد ۳۸۸ .
(۳) معالم السنن ۱۲۲/۳ .
(۱) سنن ابي داود ۵۰۷/۱ ، ۵۰۸ .

۱۸

وأوضح الأمر غاية الإيضاح في «باب في البتة» فقال: حدثنا ابن السرح، وابراهيم بن خالد الكلبي أبو ثور في آخرين: قالوا ثنا محمد بن إدريس الشافعي، حدثني عمي محمد بن علي بن شافع، عن عبدالله بن علي بن السائب عن نافع بن عجير بن عبد يزيد بن ركانة أن ركانة بن عبد يزيد طلق امرأته سهيمة البتة، فأخبر النبي – صلى الله عليه وسلم – بذلك وقال: والله ما أردت إلا واحدة، فقال رسول الله – صلى الله عليه وسلم –: «وَاللهِ مَا أَرَدْتَ إِلاَّ وَاحِدَةً؟» فقال ركانةُ: والله ما أردتُ إلاّ واحدةً. فردها إليه رسول الله – صلى الله عليه وسلم – فطلقها الثانية في زمان عمر، والثالثة في زمان عثمان. قال أبو داود أوله لفظ ابراهيم، وآخره لفظ ابن السرح. حدثنا محمد بن يونس النسائي، أن عبدالله بن الزبير حدثهم عن محمد بن ادريس، حدثني عمي محمد بن علي عن ابن السائب، عن نافع بن عجير، عن ركانة بن عبد يزيد، عن النبي – صلى الله عليه وسلم – بهذا الحديث.

■ حدثنا سليمان بن داود العتكي، ثنا جرير بن حازم، عن الزبير بن سعيد، عن عبدالله بن علي بن يزيد بن رُكانةَ عن أبيه عن جده، أنه طلق امرأته البتةَ فأتى رسول الله – صلى الله عليه وسلم –.

فقال: «ما أرَدْتَ؟»

قال: وَاحِدَةً.

قال: «آللهِ؟»

قال: آللهِ.

قال: «هُوَ عَلَى مَا أرَدْتَ».

قال أبو داود: وهذا أصح من حديث ابن جريج أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً لأنهم أهل بيته وهم أعلم به، وحديث ابن جريج رواه عن بعض بني أبي رافع عن عكرمة عن ابن عباس اهـ.

وقال ابن عبد البر في رواية الشافعي[1] «رواية الشافعي لحديث ركانة عن عمه أتم، وقد زاد زيادة لا تردها الأصول فوجب قبولها لثقة ناقليها، والشافعي وعمه وجده أهل بيت ركانة كلهم من بني المطلب بن عبد مناف وهم أعلم بالقصة التي عرضت لهم .اهـ.

وقال القرطبي بعد أن ذكر رواية الدارقطني حديث الشافعي من طريق أبي داود[2] فالذي صح من حديث ركانة أنه طلق امرأته البتة لا ثلاثاً، وطلاق البتة قد اختلف فيه على ما يأتي بيانه فسقط الاحتجاج بغيره والله أعلم. اهـ.. وممن قوى هذا المسلك الحافظ بن حجر قال[3]: «إن أبا داود رجح أن ركانة إنما طلق امرأته البتة

---

(۱) تفسير القرطبي ۱۳۱/۳–۱۳۲.
(۲) تفسير القرطبي ۱۳۱/۳.
(۳) فتح الباری ۲۹۷/۹.

كما أخرجه هو من طريق آل ركانة وهو تعليل قوي بلجواز أن يكون بعض رواته حمل « البتة » على الثلاث فقال « طلقها ثلاثاً » وبهذه النكتة يقف الاستدلال بحديث ابن عباس ، وللشيخ الاسلام ابن تيمية مناقشة لحديث ركانة هذا ، ذكرها في كلامه على المقارنة الاجمالية بين أدلة الفريقين تركنا ذكرها هنا وسنذكر في آخر البحث.

وقد أجاب ابن القيم أيضاً عن حديث ركانة قال[1] : وأما حديث نافع بن عجير الذي رواه أبو داود أن ركانة طلق امرأته البتة فأحلفه رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ما أراد إلاّ واحدة ، فمن العجب تقديم نافع ابن عجير المجهول الذي لا يعرف حاله البتة ، ولا يدري من هو ؟ ولا ما هو ؟ على ابن جريج ومعمر وعبدالله ابن طاوس في قصة أبي الصهباء ، وقد شهد إمام الحديث محمد بن اسماعيل البخاري بأن فيه اضطراباً . هكذا قال الترمذي في الجامع ، وذكر عنه في مواضع أنه مضطرب ، فتارة يقول : « طلقها ثلاثاً » وتارة يقول : « واحدة» وتارة يقول : « البتة » وقال الإمام أحمد : وطرقه كلها ضعيفة ، وضعفه أيضاً البخاري حكاه المنذري عنه .
ثم كيف يقدم هذا الحديث المضطرب المجهول رواته على حديث عبدالرزاق عن ابن جريج لجهالة بعض بني أبي رافع ، وأبو رافع هذا وأولاده تابعيون وإن كان عبيدالله أشهرهم ، وليس فيهم متهم بالكذب .؟ !

وقد روى عنه ابن جريج ومن يقبل رواية المجهول ، أو يقول رواية العدل عنه تعديل له فهذا حجة عنده ، فأما أن يضعفه ويقدم عليه رواية من هو مثله في الجهالة أو أشد نكلاً ، فغاية الأمر أن يتساقط روايتا هذين المجهولين ويعدل إلى غيرهما ،وإذا فعلنا ذلك نظرنا في حديث سعد بن ابراهيم فوجدناه صحيح الاسناد ، وقد زالت علة تدليس محمد بن اسحاق بقوله : « حدثني داود بن الحصين » ولكن رواه أبو عبدالله الحاكم في مستدركه وقال اسناده صحيح فوجدنا الحديث لا علة له .

وقد احتج أحمد بإسناده في مواضع ، وقد صحح هو وغيره بهذا الاسناد بعينه « أن رسول الله — صلى الله عليه وسلم — رد زينب على زوجها أبي العاص بن الربيع بالنكاح الأول ولم يُحْدِثْ شيئاً » وأما داود بن الحصين عن عكرمة فلم تزل الأئمة تحتج به ، وقد احتجوا به في حديث « العرايا » فيما شك فيه ولم يجزم به من تقديرها بخمسة أوسق أو دونها ، مع كونها على خلاف الأحاديث التي نهى فيها عن بيع الرطب بالتمر فما ذنبه في هذا الحديث سوى رواية ما لا يقولون به وإن قدح في عكرمة — ولعلكم فاعلون — جاءكم ما لا قبل لكم به من التناقض فيما احتججتم به أنتم وأئمة الحديث من روايته ، وارتضاه البخاري لإدخال حديثه في صحيحه .

(1) زاد المعاد ٤/١١٥—١١٦ ، وإغاثة اللهفان ١/٣١٥—٣١٦ .

الدليل السادس

روى الدارقطني من حديث الحسن البصري قال: حدثنا عبدالله أنه طلق امرأته وهي حائض، ثم أراد أن يُتبعها بتطليقتين أخريين عند القُرئين فبلغ ذلك رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فقال: «يا ابنَ عُمَرَ، ما هكذا أمَرَكَ اللهُ تعالى، إنكَ قدْ أخطأتَ السُّنَّةَ والسُّنَّةُ أنْ تستقبلَ الطُّهرَ فتُطلِّقَ عندَ ذلكَ أوْ أمسِكْ» ، فقلت يا رسول الله أرأيت لو طلقتها ثلاثاً أكان يحل لي أن أراجعها؟ قال: «لا. كانَتْ تبِينُ مِنكَ وتكونُ مَعصِيةً».

وأجيب بمعارضته بما رواه الدارقطني في سننه: نا محمد بن أحمد بن يوسف بن يزيد الكوفي أبو بكر ببغداد، وأبو بكر أحمد بن دارم، قالا: نا أحمد بن موسى بن إسحاق، نا أحمد بن صبيح الأسدي، نا طريف ابن ناصح عن معاوية، عن عمار الدهني، عن أبي الزبير، قال: سألت ابن عمر عن رجل طلق امرأته ثلاثاً وهي حائض؟ فقال: أتعرفُ ابنَ عمر؟ قلت: نعم. قال: طلقت امرأتي ثلاثاً على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وهي حائض، فردها رسول الله — صلى الله عليه وسلم — إلى السنة.

ففيه دليل على أنه طلقها ثلاثاً بالفعل وردت إلى الواحدة.

وأجاب القرطبي وابن رجب عن حديث تطليق ابن عمر امرأته ثلاثاً وهي حائض ورد النبي — صلى الله عليه وسلم — ذلك إلى السنة، قال القرطبي:[1] مانصه: قال الدارقطني — أي في رواته — كلهم من الشيعة، والمحفوظ أن ابن عمر طلق امرأته واحدة في الحيض قال عبيدالله: وكان تطليقه إياها في الحيض واحدة غير أنه خالف السنة، وكذلك قال صالح بن كيسان، وموسى بن عقبة، وإسماعيل بن أمية، وليث بن سعد، وابن أبي ذئب وابن جريج، وجابر، وإسماعيل بن ابراهيم بن عقبة، عن نافع، أن ابن عمر طلق تطليقة واحدة. وكذلك قال الزهري عن سالم، عن أبيه، ويونس بن جبير، والشعبي، والحسن. اهـ كلام القرطبي.

وممن ذكر رواية الليث ابن سعد مسلم بن الحجاج في صحيحه قال: حدثنا يحيى بن يحيى وقتيبة بن سعيد، وابن رمح، واللفظ ليحيى قال قتيبة: حدثنا ليث، وقال الآخران: أخبرنا الليث بن سعد، عن

(۱) تفسير القرطبي ۳/۱۳۰.

۱

تابع عن عبداللہ أنہ طلق امرأۃً لہ وھي حائض تطلیقۃً واحدۃً فأمرہ رسولُ اللہ — صلی اللہ علیہ وسلم — أنْ یُراجعھا ثم یُمسکھا حتی تطھرَ، ثم تحیض عندہ حیضۃً أخری ثم یُمھلھا حتی تطھرَ من حیضھا، فإنْ أرادَ أن یُطلقھا فلیطلقھا حین تطھر من قبل أنْ یُجامعھا، فتلك العدۃ التي أمرَ اللہُ أن یُطلقَ لھا النساء.
وزاد ابن رمح في روایتہ وکان عبداللہ إذا سُئِل عن ذلك قال لأحدھم: أما أنت إن طلقت امرأتك مرۃ أو مرتین فإنَّ رسولَ اللہ — صلی اللہ علیہ وسلم — أمرني بھذا، وإن کنت طلقتھا ثلاثاً فقد حرمتْ علیك حتی تنکح زوجاً غیرك وعصیت اللہ فیما أمرك من طلاق امرأتك.

قال مسلم: جوَّد اللیث في قولہ، تطلیقۃ واحدۃ، یعني مسلم بذلك کما بینہ النووي أن اللیث حفظ وأتقن قدر الطلاق الذي لم یتقنہ غیرہ، ولم یھملہ کما أھملہ غیرہ، ولا غلط فیہ وجعلہ ثلاثاً کما غلط فیہ غیرہ.

× × ×

أطال الدارقطني في سرد الروایات عن الأئمۃ المذکورین وأتی في ذلك بما لا یدع مجـالاً للشك في أن تطلیقۃ ابن عمر لامرأتہ کانت واحدۃ. کما صرح النووي في شرح صحیح مسلم، بأن الروایات الصحیحۃ التي ذکرھا مسلم وغیرہ أن ابن عمر إنما طلق امرأتہ واحدۃ.

وقال[1] الحافظ ابن رجب في الرد علی روایۃ الثلاث أیضاً: قد کان طائف من الناس یعتقدون أن طلاق ابن عمر کان ثلاثاً، وأن النبي — صلی اللہ علیہ وسلم — إنما ردھا علیہ لأنہ لم یوقع الطلاق في الحیض، وقد روی ذلك عن أبي الزبیر أیضاً من روایۃ معاویۃ بن عمار الدھني عنہ. فلعل أبا الزبیر اعتقد ھذا حقاً فروی تلك اللفظۃ بالمعنی الذي فھمہ، وروی ابن لھیعۃ ھذا الحدیث عن أبي الزبیر فقال عن جابر أن ابن عمر طلق امرأتہ وھي حائض، وأخطأ في ذکر جابر في ھذا الإسناد، وتفرد بقولہ: «فإنھا امرأتہ» ولا یدل علی عدم وقوع الطلاق إلاَّ علی تقدیر أن یکون ثلاثاً، فقد اختلف في ھذا الحدیث علی أبي الزبیر. وأصحاب ابن عمر الثقات الحفاظ العارفون بہ الملازمون لہ لم یختلف علیھم فیہ.

فروی أیوب عن ابن سیرین قال: مکثت عشرین سنۃ یحدثني من لا أتھمہم أن ابن عمر طلق امرأتہ ثلاثاً وھي حائض، فأمرہ النبي — صلی اللہ علیہ وسلم — أن یراجعھا. فجعلت لا أتھمہم ولا أعرف الحدیث حتی لقیت أبا غلاب یونس بن جبیر وکان ذا ثبت، فحدثني أنہ سأل ابن عمر فحدثہ أنہ طلقھا واحدۃ. خرجہ مسلم وفي روایۃ: قال لہ ابن سیرین: فجعلت لا أعرف للحدیث وجھاً ولا أفھمہ. وھذا یدل علی أنہ کان قد شاع بین الثقات من غیر أھل الفقہ والعلم. أن طلاق ابن عمر کان ثلاثاً ولعل أبا الزبیر من ھذا القبیل. ولذلك کان نافع یسأل کثیراً عن طلاق ابن عمر. ھل کان ثلاثاً أو واحدۃ؟ ولما قدم نافع مکۃ أرسلوا إلیہ من مجلس عطاء یسألونہ عن ذلك.

(۱) جامع العلوم والحکم — ٥٦-٥٧ — شرح حدیث «من عمل عملاً لیس علیہ أمرنا فھو رد».

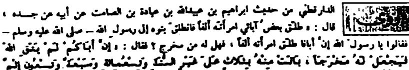
واستنكار ابن سيرين لرواية الثلاث يدل على أنه لم يعرف قائلاً معتبراً يقول : إن الطلاق المحرم غير واقع ، وأن هذا القول لا وجه له. قال الإمام أحمد في رواية أبي الحارث ،وسئل عمن قال : لا يقع الطلاق المحرم لأنه يخالف ما أمر به فقال : هذا قول سوء رديء، ثم ذكر قصة ابن عمر وأنه احتسب بطلاقه في الحيض وقال أبو عبيدة : الوقوع هو الذي عليه العلماء مجمعون في جميع الأمصار حجازهم وتهامهم ويمنهم وشامهم وعراقهم ومصرهم ، وحكى ابن المنذر ذلك عن كل من يحفظ قوله من أهل العلم ،إلا ناساً من أهل البدع لا يعتد بهم .

وقد أجاب ابن القيم عن حديث ابن عمر من رواية الحسن فقال[1] : وأما حديث الحسن عن ابن عمر فهو أمثل هذه الأحاديث الضعاف. قال الدارقطني :حدثنا علي بن محمد بن عبيد الحافظ ، حدثنا محمد بن شاذان الجوهري ، حدثنا يعلى بن منصور ، حدثنا شعيب بن زريق ، أن عطاء الخراساني حدثهم عن الحسن ، قال : حدثنا عبدالله بن عمر — فذكره — وشعيب وثقه الدارقطني ، وقال أبو الفتح الأزدي فيه لين وقال البيهقي وقد روى هذا الحديث ، وهذه الزيادات انفرد بها شعيب وقد تكلموا فيه .

ولا ريب أن الثقات الاثبات الأئمة رووا حديث ابن عمر فلم يأت أحد منهم بما أتى به شعيب البتة ، ولهذا لم يرو حديثه هذا أحد من أصحاب الصحاح ، ولا السنن .

✖ ✖ ✖

الدليل السابع



الدارقطني من حديث ابراهيم بن عبدالله بن عبادة بن الصامت عن أبيه عن جده ، قال : « طلق بعض آبائي امرأته ألفاً فانطلق بنوه إلى رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فقالوا يا رسول الله إن أبانا طلق امرأته ألفاً ، فهل له من مخرج ؟ فقال : « إن أباكم لم يتق الله فيجعل له مخرجاً ، بانت منه بثلاث على غير السنة وتسعمائة وسبعة وتسعون إثم في عنقه ».

قال ابن القيم[2] : وأما حديث عبادة بن الصامت الذي رواه الدارقطني فقد قال عقب اخراجه : رواته مجهولون وضعفاء ، إلا شيخنا وابن عبد الباقي .

---

(١) إغاثة اللهفان ٣١٨/١ .
(٢) إغاثة اللهفان ٣١٧/١ .

الدليل الثامن

روى الدارقطني من حديث حماد بن زيد ، حدثنا عبد العزيز بن صُهيب عن أنس قال : سَمِعْتُ أنس بنَ مالك يقولُ ، سَمِعْتُ معاذَ بنَ جبل يقولُ سمعتُ رسولَ الله – صلى الله عليه وسلم – يقول : « يا مُعاذُ مَنْ طَلّقَ لِلْبِدْعَةِ واحدةً أو اثْنَتَيْنِ أو ثلاثاً ألزمْنَاهُ بِدْعَتَهُ » .

ورد بأن في إسناده اسماعيل بن أمية الذراع وهو ضعيف .

قال ابن القيم[1] وأما حديث معاذ بن جبل فلقد وهت مسألة يحتج فيها بمثل هذا الحديث الباطل ، والدارقطني إنما رواه للمعرفة وهو أجل من أن يحتج به ، وفي إسناده اسماعيل ابن أمية الذراع ، يرويه عن حماد قال الدارقطني بعد روايته : اسماعيل بن أمية ضعيف متروك الحديث .

× × ×

الدليل التاسع

روى الدارقطني من حديث زاذان عن علي – رضي الله عنه – قال : سمع النبي – صلى الله عليه وسلم – رجلا طلق البتة فغضب ، وقال : « أتتخذون آيات الله هزواً ، أو دين الله هزواً أو لعباً . من طلق البتة ألزمناه ثلاثاً ، لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره » .

(۱) إغاثة اللهفان ۳۱۷/۱ .

ورد هذا[1] الحديث بأن فيه اسماعيل بن أمية القرشي ، قال فيه الدارقطني كوفي ضعيف .

وقال ابن القيم : قلت وفي اسناده مجاهيل وضعفاء .

وأما الاجماع فقد نقله كثير من العلماء في مسألة النزاع وقالوا إنه مقدم على خبر الواحد، قال الشافعي: الاجماع أكثر من الخبر المنفرد ، وذلك أن الخبر مُجَوَّزٌ الخطأ والوهم على راويه بخلاف الاجماع فإنه معصوم .. وممن حكى الإجماع على لزوم الثلاث في الطلاق بكلمة واحدة، أبو بكر الرازي، والباجي، وابن العربي وابن رجب.

قال أبو بكر الرازي[2] : فالكتاب والسنة واجماع السلف توجب ايقاع الثلاث معاً وإن كان معصية .

وقال الباجي : من أوقع الطلاق الثلاث بلفظة واحدة لزمه ما أوقعه من الثلاث وبه قال جماعة الفقهاء وحكى القاضي أبو محمد في اشرافه عن بعض المبتدعة يلزمه طلقة واحدة ، وعن بعض أهل الظاهر لا يلزمه شيء وإنما يروي هذا عن الحجاج بن أرطاة ومحمد بن اسحاق، والدليل على ما نقوله: اجماع الصحابة لأن هذا مروى عن ابن عمر وعمران بن حصين ، وعبدالله بن مسعود وابن عباس وأبي هريرة ، وعائشة – رضي الله تعالى عنهم – ولا مخالف لهم وما روى عن ابن عباس في ذلك من رواية طاوس، قال فيه بعض المحدثين وهم ، وقد روى ابن طاوس عن أبيه وكلنا عن ابن وهب خلاف ذلك، وإنما وقع الوهم في التأويل . اهـ[3]

وقال القاضي أبو بكر بن العربي في ضمن أجوبته عن حديث ابن عباس قال : إنه حديث مختلف في صحته فكيف يقدم على إجماع الأمة، ولم يعرف لها في هذه المسألة خلاف إلاّ عن قوم انحطوا عن رتبة التابعين وقد سبق العصران الكريمان، والاتفاق على لزوم الثلاث، فإن رووا ذلك عن أحد منهم فلا تقبلوا منهم إلاّ ما يقبلون منكم نقل العدل عن العدل ، ولا تجد هذه المسألة منسوبة إلى أحد من السلف أبداً . اهـ[4]

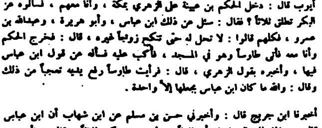
وقال بعد ما بين أن المراد بالطلاق في الآية الكريمة ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾[5] المشروع قال : قد تقول بأن غيره ليس بمشروع لولا تظاهر الأخبار[6] وقال ابن رجب في « بيان مشكل الأحاديث الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة »: « اعلم أنه لم يثبت عن أحد من الصحابة ولا من التابعين ولا من أئمة السلف المعتد بقولهم في الفتاوي في الحلال والحرام شيء صريح في أن الطلاق الثلاث بعد الدخول يحسب واحدة إذا سيق بلفظ واحد » اهـ

(۱) إغاثة اللهفان ۳۱۲/۱ .
(۲) أحكام القرآن ۴۵۹/۱ .
(۳) المنتقى ۳/۴ .
(۴) الناسخ والمنسوخ .
(۵) الآية الكريمة من سورة البقرة ، ۲۲۹ .
(۶) أحكام القرآن ۸۱/۱ .

وقد أجاب ابن القيم عن الاستدلال بالاجماع مبيناً وجوه نقضه فقال : وبيان هذا من وجوه :

احدها

ما رواه أبو داود وغيره من حديث حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة عن ابن عباس – رضي الله عنهما – « إذا قال : أنت طالق ثلاثاً بفم واحد ، فهي واحدة » وهذا الإسناد على شرط البخاري . . . وقال عبد الرزاق : أخبرنا معمر عن



أيوب قال : دخل الحكم بن عيينة على الزهري بمكة ، وأنا معهم ، فسألوه عن البكر تطلق ثلاثاً ؟ فقال : سئل عن ذلك ابن عباس ، وأبو هريرة ، وعبدالله بن عمرو ، فكلهم قالوا : لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره ، قال : فخرج الحكم وأنا معه فأتى طاوساً وهو في المسجد ، فأكب عليه فسأله عن قول ابن عباس فيها ، وأخبره بقول الزهري ، قال : فرأيت طاوساً رفع يديه تعجباً من ذلك وقال : والله ما كان ابن عباس يجعلها إلاّ واحدة .

أخبرنا ابن جريج قال : وأخبرني حسن بن مسلم عن ابن شهاب أن ابن عباس قال : « إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً ، ولم يجمع ، كن ثلاثاً ، قال : فأخبرت طاوساً ، فقال : أشهد ما كان ابن عباس يراهن إلاّ واحدة » .

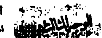
فقوله : « إذا طلق ثلاثاً ولم يجمع كن ثلاثاً » أي إذا كن متفرقات ، فدل على أنه إذا جمعهن كانت واحدة . وهذا هو الذي حلف عليه طاوس أن ابن عباس كان يجعله واحدة . ونحن لا نشك أن ابن عباس صح عنه خلاف ذلك ، وأنها ثلاث ، فهما روايتان ثابتان عن ابن عباس بلا شك .

✕ ✕ ✕

الوجه الثاني

أن هذا مذهب طاوس ، قال عبد الرزاق : أخبرنا ابن جريج عن ابن طاوس عن أبيه أنه كان لا يرى طلاقاً ما خالف وجه الطلاق ، ووجه العدة ، وأنه كان يقول : يطلقها واحدة ، ثم يدعها حتى تنقضي عدتها . . وقال أبو بكر بن أبي شيبة : حدثنا اسماعيل بن علية عن ليث عن طاوس وعطاء أنهما قالا : « إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها فهي واحدة » .

✕ ✕ ✕



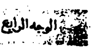
الوجه الثالث

أنه قول عطاء بن أبي رباح . قال ابن أبي شيبة : حدثنا محمد بن بشر ، حدثنا اسماعيل عن قتادة عن طاوس وعطاء وجابر بن زيد أنهم قالوا : « إذا طلقها ثلاثا



قبل أن يدخل بها فهي واحدة » .

× × ×



أنه قول جابر بن زيد كما تقدم .

× × ×

الوجه الخامس

أن هذا مذهب محمد بن اسحاق عن داود بن الحصين ، حكاه عنه الإمام أحمد في رواية الأثرم ، ولفظه : حدثنا سعيد بن إبراهيم عن أبيه عن ابن إسحاق عن داود بن الحصين عن عكرمة عن ابن عباس « أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً ، فجعلها النبي – صلى الله عليه وسلم – واحدة » قال أبو عبدالله : « وكان هذا مذهب ابن إسحاق ، يقول : خالف السنة ، فيرد إلى السنة » .

× × ×

الوجه السادس

أنه مذهب اسحاق بن راهويه في البكر . قال محمد بن نصر المروزي في كتاب « اختلاف العلماء » له : وكان اسحاق يقول : طلاق الثلاث للبكر واحدة ، وتأول حديث طاوس عن ابن عباس « كان الطلاق الثلاث على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وعمر يجعل واحدة » على هذا ، قال : « فإن قال لها – ولم يدخل بها – أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق . فإن سفيان وأصحاب الرأي ، والشافعي ، وأحمد ، وأبا عبيد قالوا : بانت منه بالأولى ، وليست الثنتان بشيء ، لأن غير المدخول بها تبين بواحدة ، ولا عدة عليها » .

وقال مالك ، وربيعة ، وأهل المدينة ، والأوزاعي ، وابن أبي ليلى « إذا قال لها ثلاث مرات أنت طالق ، نسقاً متتابعة ، حرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، فإن هو سكت بين التطليقتين ، بانت بالأولى ، ولم تلحقها الثانية » . فصار في وقوع الثلاث بغير المدخول بها ثلاثة مذاهب للصحابة والتابعين ، ومن بعدهم :

احدها أنها واحدة ، سواء قالها بلفظ واحد ، أو بثلاثة ألفاظ .

الثاني أنها ثلاث ، سواء أوقع الثلاث بلفظ واحد ، أو بثلاثة ألفاظ .

الثالث أنه إن أوقعها بلفظ واحد فهي ثلاث . وإن أوقعها بثلاثة ألفاظ فهي واحدة .

الوجه السابع

أن هذا مذهب عمرو بن دينار في الطلاق قبل الدخول . قال ابن المنذر في كتاب الأوسط : وكان سعيد بن جبير ، وطاوس ، وأبو الشعثاء ، وعطاء ، وعمرو بن دينار يقولون : « من طلق البكر ثلاثاً فهي واحدة » .

× × ×

الوجه الثامن

أنه مذهب سعيد بن جبير ، كما حكاه ابن المنذر وغيره عنه ، وحكاه الثعلبي عن سعيد بن المسيب وهو غلط عليه ، إنما هو مذهب سعيد بن جبير .

× × ×

الوجه التاسع

أنه مذهب الحسن البصري الذي استقر عليه . قال ابن المنذر : واختلف في هذا الباب عن الحسن،فروى عنه كما رويناه عن أصحاب النبي — صلى الله تعالى عليه وآله وسلم — وذكر قتادة ، وحميد ، ويونس عنه : أنه رجع عن قوله بعد ذلك ، فقال : واحدة بائنة . وهذا الذي ذكره ابن المنذر رواه عبد الرزاق في المصنف ، فقال : أخبرنا معمر عن قتادة قال : سألت الحسن عن الرجل يطلق البكر ثلاثاً ، فقال الحسن [1] وما بعد الثلاث فقال صدقت ، وما بعد الثلاث، فأفتى الحسن بذلك زمناً ، ثم رجع فقال : واحدة تبينها . . ويخطبها ، فقال به حياته [2] .

× × ×

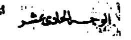
الوجه العاشر

أنه مذهب عطاء بن يسار ، قال عبد الرزاق : أخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن بكير عن بعمر بن أبي عياش قال : سأل رجل عطاء بن يسار عن الرجل يطلق البكر ثلاثاً ، فقال إنما طلاق البكر واحدة ، فقال له عبدالله بن عمرو بن العاص أنت قاص ، الواحدة تبينها والثلاث تحرمها حتى تنكح زوجاً غيره . فذكر عطاء مذهبه ، وعبدالله بن عمرو مذهبه .

× × ×

---

(۱) في المخطوطة ، ويحتملها مقالة جنابة ، وعل كل حال فالجملة غير واضحة ، فتحرر .
(۲) هذا صحيح نص الأثر من نسخة المصنف تحت ۲/۲/۱ .

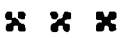


أنه مذهب خلاس بن عمرو ، حكاه بشر بن الوليد عن أبي يوسف عنه . .

× × ×

الوجه الثاني عشر

أنه مذهب مقاتل الرازي[1] حكاه عنه المازري في كتابه « المعلم بفوائد مسلم » ، قال الخطيب : حدث عن عبدالله بن المبارك ، وعباد بن العوام ، ووكيع بن الجراح ، وأبي عاصم النبيل ، روى عنه الإمام أحمد ، والبخاري في صحيحه وكان ثقة .



الوجه الثالث عشر

أنه إحدى الروايتين عن مالك . حكاها عنه جماعة من المالكية ، منهم التلمساني صاحب شرح الخلاف ، وعزاها إلى ابن أبي زيد : أنه حكاها رواية عن مالك ، وحكاها غيره قولاً في مذهب مالك ، وجعله شاذاً .

× × ×

الوجه الرابع عشر

أن ابن مغيث المالكي حكاه في كتاب « الوثائق » وهو مشهور عند المالكية ، عن بضعة عشر فقيهاً من فقهاء طليطلة المفتين على مذهب مالك ، هكذا قال ، واحتج لهم بأن قوله : أنت طالق ثلاثاً : كذب ، لأنه لم يطلق ثلاثاً ، ولم يطلق إلاّ واحدة . كما لو قال: حلفت ثلاثاً ، كانت يميناً واحدة ، ثم ذكر حججهم من الحديث .

× × ×

الوجه الخامس عشر

أن أبا الحسن علي بن عبدالله بن ابراهيم اللخمي المشيطي ،صاحب كتاب الوثائق الكبير الذي لم يصنف في الوثائق مثله ،حكى الخلاف فيها عن السلف والخلف حتى عن المالكية أنفسهم ، فقال : وأما من:قال أنت طالق ثلاثاً فقد بانت منه ، قال « البتة » أو لم يقل . قال : وقال بعض الموثقين — يريد المصنفين في الوثائق — اختلف أهل العلم بعد اجماعهم على أنه مطلق ، كم يلزمه من الطلاق ؟ فالجمهور من

(۱) كذا — مقاتل الرازي — كذا بالأصل المطبوع .

العلماء على أنه يلزمه الثلاث ، وبه القضاء ، وعليه الفتوى ، وهو الحق الذي لا شك فيه ؛ قال : وقال بعض السلف : يلزمه من ذلك طلقة واحدة ، وتابعهم على ذلك قوم من الخلف من المفتين بالأندلس ، قال : واحتجوا على ذلك بحجج كثيرة ، وأحاديث مسطورة أضربنا عنها ، واقتصرنا على الصحيح منها . فمنها : ما رواه داود بن الحصين عن عكرمة عن ابن عباس : أنَّ رُكانةَ طلق زوجته عند رسول الله – صلى الله عليه وسلم – ثلاثاً في مجلس واحد فقال له النبي – صلى الله عليه وسلم – : « إنما هيَ واحدةٌ ، فإنْ شِئْتَ فَدَعْهَا ، وإنْ شِئْتَ فارْتَجِعْهَا » ثم ذكر حديث أبي الصهباء وذكر بعض تأويلاته التي ذكرناها .

× × ×

الوجه السادس عشر

أن أبا جعفر الطحاوي حكى القولين في كتابه « تهذيب الآثار » فقال : باب الرجل يطلق امرأته ثلاثاً معاً – ثم ذكر حديث أبي الصهباء – ثم قال : فذهب قوم إلى أن الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً معاً ، فقد وقعت عليها واحدة ، إذا كانت في وقت سنة ، وذلك أن تكون طاهراً في غير جماع ، واحتجوا في ذلك بهذا الحديث وقالوا : لما كان الله عز وجل إنما أمر عباده أن يطلقوا لوقت على صفة ، فطلقوا على غير ما أمرهم به لم يقع طلاقهم . ألا ترى لو أن رجلاً أمر رجلاً أن يطلق امرأته في وقت فطلقها في غيره ، أو أمره أن يطلقها على شريطة فطلقها على غير تلك الشريطة أن طلاقه لا يقع إذ كان قد خالف ما أمر به .. ثم ذكر حجج الآخرين،والجواب عن حجج هؤلاء على عادة أهل العلم والدين في إنصاف مخالفيهم والبحث معهم ، ولم يسلك طريق جاهل ظالم معتد ، يبرك على ركبتيه ويفجر عينيه ويصول بمنصبه لا بعلمه ، وبسوء قصده لا بحسن فهمه ، ويقول : القول بهذه المسألة كفر يوجب ضرب العنق ليبهت خصمه ويمنعه عن بسط لسانه ، والجري معه في ميدانه ، والله تعالى عند لسان كل قائل،وهو له يوم الوقوف بين يديه عما قاله سائل .

× × ×

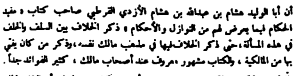
الوجه السابع عشر

أن شيخنا حكى عن جده أبي البركات : أنه كان يفتي بذلك أحياناً سراً ، وقال في بعض مصنفاته : هذا قول بعض أصحاب مالك وأبي حنيفة وأحمد .
قلت : أما المالكية فقد حكينا الخلاف منهم ، وأما بعض أصحاب أبي حنيفة فإنه محمد بن مقاتل من الطبقة الثانية من أصحاب أبي حنيفة ، وأما بعض أصحاب أحمد ، فإن كان أراد الناه جده بذلك أحياناً ، وإلا فلم أقف على نقل لأحد منهم .

الوجه الثامن عشر

قال أبو الحسن السلمي[1] في وثائقه — وقد ذكر الخلاف في المسألة ثم قال : ومن بعض حججهم أيضاً في ذلك : أن الله سبحانه وتعالى أمر بتفريق الطلاق بقوله تعالى: ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ﴾[2] وإذا جمع الإنسان ذلك في كلمة ، كان واحداً وكان ما زاد عليها لغوا ، كما جعل مالك — رحمه الله — رمى السبع الجمرات في مرة واحدة جمرة واحدة ، وبنى عليها أن الطلاق عندهم مثله ، قال : وممن نصر هذا القول من أهل الفتيا بالأندلس : أصبغ بن الحباب ، ومحمد بن بقي ومحمد بن عبد السلام الخشني ، وابن زنباع ، مع غيرهم من نظرائهم هذا لفظه .

× × ×



الوجه التاسع عشر

أن أبا الوليد هشام بن عبدالله بن هشام الأزدي القرطبي صاحب كتاب « مفيد الحكام فيما يعرض لهم من النوازل والأحكام » ذكر الخلاف بين السلف والخلف في هذه المسألة، حتى ذكر الخلاف فيها في مذهب مالك نفسه، وذكر من كان يفتي بها من المالكية ، والكتاب مشهور معروف عند أصحاب مالك ، كثير الفوائد جداً .

ونحن نذكر نصه فيه بلفظه ، فنذكر ما ذكره عن ابن مغيث ، ثم نتبعه كلامه ، ليعلم أن النقل بذلك معلوم متداول بين أهل العلم ، وأن من قصر في العلم باعه ، وطال في الجهل والظلم ذراعه يبادر إلى الجهل والتكفير والعقوبة ، جهلاً منه وظلماً ، ويحق له وهو الدعي في العلم وليس منه أقرب رحماً .

قال ابن هشام : قال ابن مغيث : الطلاق ينقسم على ضربين : طلاق السنة ، وطلاق البدعة ، فطلاق السنة : هو الواقع على الوجه الذي ندب الشرع إليه . وطلاق البدعة : نقيضه ، وهو أن يطلقها في حيض أو نفاس ، أو ثلاثاً في كلمة واحدة ، فإن فعل لزمه الطلاق . . ثم اختلف أهل العلم بعد إجماعهم على أنه مطلق ، كم يلزمه من الطلاق ؟

فقال علي بن أبي طالب . وابن مسعود : يلزمه طلقة واحدة ، وقاله ابن عباس . وقال : قوله — ثلاثاً — لا معنى له : لأنه لم يطلق ثلاث مرات ، وإنما يجوز قوله في « ثلاث » إذا كان مخبراً عما مضى فيقول : طلقت ثلاثاً ، يخبر عن ثلاثة أفعال كانت منه في ثلاثة أوقات ، كرجل قال : قرأت أمس سورة كذا ثلاث مرات ، فذلك يصح . ولو قرأها مرة واحدة ، فقال : قرأتها ثلاث مرات ، لكان كاذباً ، وكذلك لو حلف بالله

---

(۱) في نسخة الواسطي .
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

تعالى ثلاثاً يرده الحلف ، كانت ثلاثة أيمان ، ولو قال : أحلف بالله ثلاثاً لم يكن حلف إلا يميناً واحدة . فالطلاق مثله ، ومثله .

قال الزبير بن العوام . وعبد الرحمن بن عوف ـ رضي الله تعالى عنهما ـ رويناً ذلك كله عن ابن وضاح وبه قال من شيوخ قرطبة ابن زنباع ، شيخ هدى . ومحمد بن بقي بن مخلد . ومحمد بن عبد السلام الخشني فقيه عصره ، وأصبغ بن الحباب ، وجماعة سواهم من فقهاء قرطبة .

وكان من حجة ابن عباس : أن الله تعالى فرق في كتابه لفظ الطلاق ، فقال تعالى : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾ [١] يريد أكثر الطلاق الذي يمكن بعده الإمساك بالمعروف وهو الرجعة في العدة، ومعنى قوله : « أو تسريح بإحسان » يريد تركها بلا ارتجاع حتى تنقضي عدتها ، وفي ذلك إحسان إليه وإليها إن وقع تلدمهما ، قال الله تعالى : ﴿ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴾ [٢] يريد الندم على الفرقة ، والرغبة في المراجعة . وموقع الثلاث غير محسن لأنه ترك المندوحة التي وسع الله تعالى بها ونبه عليها ، فذكر الله سبحانه وتعالى لفظ الطلاق مفرقاً . فدل على أنه إذا جمع أنه لفظ واحد ، فتدبره .

وقد يخرج من غير ما مسألة من الديانة ما يدل على ذلك .

من ذلك قول الرجل : مالي صدقة في المساكين : أن الثلث من ذلك يجزيه . . هذا كله لفظ صاحب الكتاب بحروفه . أفترى الجاهل الظالم المعتدي يجعل هؤلاء كلهم كفاراً مباحة دماؤهم ؟ سبحانك هذا بهتان عظيم ، بل هؤلاء من أكابر أهل العلم والدين ، وذنبهم عند أهل العمى ، أهل التقليد : كونهم لم يرضوا لأنفسهم بما رضي به المقلدون ، فردوا ما تنازع فيه المسلمون إلى الله ورسوله .

« وتلك شكاة ظاهر عنك عارها »

× × ×

الوجه العشرون أن هذا مذهب أهل الظاهر : داود ، وأصحابه وذنبهم عند كثير من الناس أخذهم بكتاب ربهم وسنة نبيهم . ونبذهم القياس وراء ظهورهم ، فلم يعبأوا به شيئاً ، وخالفهم أبو محمد بن حزم في ذلك ، فأباح جمع الثلاث وأوقعها .

فهذه عشرون وجهاً في إثبات النزاع في هذه المسألة بحسب بضاعتنا المزجاة من الكتب ، وإلا فالذي لم نقف عليه من ذلك كثير . وقد حكى ابن وضاح وابن مغيث ذلك عن علي ، وابن مسعود ، والزبير ، وعبد الرحمن بن عوف ، وابن عباس . ولعله إحدى الروايتين عنهم ، وإلا فقد صح بلا شك عن ابن مسعود ،

---

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١

وعلي وابن عباس : الالزام بالثلاث لمن أوقعها جملة ، وصح عن ابن عباس أنه جعلها واحدة . ولم نقف على نقل صحيح عن غيرهم من الصحابة بذلك . فلذلك لم نعد ما حكى عنهم في الوجوه المبنية للنزاع ، وإنما نعد ما وقفنا عليه في مواضعه ، ونعزوه إليها ، وبالله التوفيق .

■ وأما الآثار ففتاوي أصحاب رسول الله — صلى الله عليه وسلم — .

■ قال ابن أبي شيبة في مصنفه : نا علي بن مسهر ، عن شقيق بن أبي عبدالله ، عن أنس قال : كان عمر إذا أتى برجل قد طلق امرأته ثلاثاً في مجلس أوجعه ضرباً وفرق بينهما .

■ نا وكيع ، عن سفيان ، عن سلمة بن كهيل ، عن زيد بن وهب ، أن رجلاً بطالاً كان بالمدينة طلق امرأته ألفاً فرجع إلى عمر فقال : إنما كنت ألعب فعلا عمر رأسه بالدرة وفرق بينهما .

■ نا وكيع ، والفضل بن دكين ، عن جعفر بن برقان ، عن معاوية بن أبي يحيى ، قال : جاء رجل إلى عثمان فقال : إني طلقت امرأتي مائة قال : ثلاث تحرمها عليك وسبعة وتسعون عدوان .

■ ناوكيع عن الأعمش عن حبيب قال : جاء رجل إلى علي فقال : إني طلقت امرأتي ألفاً ، قال : بانت منك بثلاث ، واقسم سائرها بين نسائك .

■ نا ابن فضيل ، عن الأعمش ، عن حبيب ، عن رجل من أهل مكة ، قال : جاء رجل إلى علي فقال : إني طلقت امرأتي ألفاً ، قال : الثلاث تحرمها عليك واقسم سائرهن بين أهلك .

■ نا أبو معاوية ، عن الأعمش ، عن ابراهيم ، عن علقمة ، عن عبدالله ، قال : أتاه رجل فقال: إني طلقت امرأتي تسعة وتسعين مرة ، قال : فما قالوا لك قال : قالوا قد حرمت عليك ، قال : فقال عبدالله: لقد أرادوا أن يبقوا عليك . بانت منك بثلاث وسائرهن عدوان .

■ نا حفص ، عن الأعمش ، عن ابراهيم ، عن علقمة ، عن عبدالله . أنه سئل عن رجل طلق امرأته مائة تطليقة ؟ قال : حرمتها ثلاث ، وسبعة وتسعون عدوان .

■ نا وكيع ، عن سفيان عن منصوروالأعمش ، عن ابراهيم عن علقمة ، قال : جاء رجل إلى عبدالله فقال : إني طلقت امرأتي مائة فقال : بانت منك بثلاث ، وسائرهن معصية .

■ نا محمد بن فضيل ، عن عاصم ، عن ابن سيرين ، عن علقمة عن عبدالله ، قال : أتاه رجل فقال : إنه كان بيني وبين امرأتي كلام فطلقتها عدد النجوم ، قال : تكلمت بالطلاق ؟ قال : نعم . قال قال عبدالله قد بين الله الطلاق فمن أخذه ؟ فمن طلق كما أمره الله فقد تبين له ، ومن لبّس على نفسه جعلنا به لبسه . لا تلبسوا على أنفسكم وتحمله عنكم هو كما تقولون .

نا أسباط بن محمد ، عن أشعث ، عن نافع ، قال : قال ابن عمر : من طلق امرأته ثلاثاً فقد عصى ربه وبانت منه امرأته .

نا محمد بن بشر نا مِسعَر قال : نا سعيدٌ المقبريُّ قال : جاء رجل إلى عبدالله بن عمرَ وأنا عنده قال : يا أبا عبد الرحمن إنه طلق امرأته مائة مرة قال : بانت منك بثلاث ، وسبعةٌ وتسعون يحاسبك اللهُ بها يوم القيامة .

نا ابنُ نمير ، عن الأعمشِ ، عن مالك بن الحارثِ ، عن ابن عباسٍ ، أتاه رجل فقال : إنْ عمي طلق امرأته ثلاثاً فقال : إنْ عمك عصى الله فأندمه فلم يجعل له مخرجاً .

نا عباد بن العوام عن هارون ابن عنترة ، عن أبيه قال : كنت جالساً عند ابن عباس فأتاه رجل فقال : يا ابن عباس إنه طلق امرأته مائة مرة ، وإنما قلتها مرةً واحدةً فتبين مني بثلاث أم هي واحدة ؟ فقال : بانت بثلاث وعليك وزرُ سبعة وتسعينَ .

نا وكيع عن سفيان قال : حدثني عمرو بن مرة ، عن سعيد بن جبير ، قال : جاء رجل إلى ابن عباس قال : إني طلقت امرأتي ألفاً ومائةً قال : بانت منك بثلاث ، وسائرُهن وزر اتخذتَ آياتِ الله هزواً .

نا اسماعيل بن ابراهيم ، عن أيوبَ عن عمرو ، سُئِلَ ابنُ عباس عن رجل طلق امرأته عدد النجوم؟ قال : يكفيك من ذلك رأس الجوزاء .

نا سهيل بن يوسف عن حميد عن واقع بن سحبان قال : سُئِلَ عمرانُ بنُ حُصَينٍ عن رجل طلق امرأته ثلاثاً في مجلس ؟ فقال : أثم بربه وحرمت عليه امرأته .

نا غُندَر ، عن شعبة عن طارق ، عن قيس بن أبي حازم ، أنه سمعه يحدث عن المغيرة بنِ شُعبة أنه سُئِل عن رجلٍ طلق امرأته مائة فقال : ثلاث يحرمنها عليه وسبعةٌ وتسعونَ فضل .

وقال سعيد بن منصور[1] : نا خالد بن عبدالله عن سعيد الجريري ، عن الحسن ، أن عمر بن الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري : لقد هممت أن أجعل إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس أن أجعلها واحدة ، ولكن أقواماً جعلوا على أنفسهم فألزم كل نفس ما ألزم نفسه . من قال لامرأته أنت علي حرام ، فهي حرام ، ومن قال لامرأته أنت بائنة ، فهي بائنة ، ومن قال أنت طالق ثلاثاً ، فهي ثلاث . اهـ .

وقال ابن عبد الهادي[2] : وقد جعل ابن رجب في آخر كتابه هذا في إحداث عمر للطلاق وأنه مقبول قوله فقال : فصل ـ أخرج البخاري من طريق أبي سلمة عن أبي هريرة عن النبي ـ صلى الله عليه وسلم ـ قال : «لقدْ كانَ فيمَنْ كانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ ناسٌ مُحَدَّثُونَ مِنْ غَيْرِ أنْ يَكُونُوا أنبياءَ فإنْ

(۱) سنن سعيد بن منصور القسم الأول المجلد الثالث/۲۰۹ .
(۲) سير الحاث / ۷۹ ، ۸۰ .

يكُنْ في أمَّتِي أحَدٌ فإنَّهُ عُمَرُ» ، وفي رواية ذكرها تعليقاً أنّ النبي – صلى الله عليه وسلم – قال: «لَقَدْ كَانَ فِيمَن كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلَّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ فَإِنْ يَكُنْ في أمَّتِي مِنْهُمْ أحَدٌ فَعُمَرُ» ، وأخرج مسلم من حديث أبي سلمة عن عائشة عن النبي – صلى الله عليه وسلم – قال «قَدْ كَانَ فِي الأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِن يَكُنْ فِي أمَّتِي أحَدٌ فَعُمَرُ ابْنُ الخَطَّابِ» ، وعنده قال ابن وهب محدثون : ملهمون ، وقال الترمذي عن ابن عيينه : قال يعني مفهمين . وعن أبي سعيد عن النبي – صلى الله عليه وسلم – وزاد فيه يا رسول الله كيف مُحَدَّثٌ ؟ قال : «الملائِكَةُ عَلَى لِسَانِهِ» ، والله أعلم .

×•× ×

فصــــل : قال ابن رجب في آخر كتابه اعلم أن ما قضى به عمر على قسمين :

احدهمـا : ما لم يعلم للنبي – صلى الله عليه وسلم – فيه قضاء بالكلية ، وهذا على نوعين :

ما جمع فيه عمر الصحابة وشاورهم فيه فأجمعوا معه عليه، فهذا لا يشك أنه الحق كهذه المسألة، والعمريتين ، وكقضائه فيمن جامع في إحرامه أنه يمضي في نسكه وعليه القضاء والهدى ومسائل كثيرة.

الثـانى : ما لم يجمع الصحابة فيه مع عمر بل مختلفين فيه في زمنه ، وهذا يسوغ فيه الاختلاف كمسائل الجد مع الأخوة .

ما روى عن النبي – صلى الله عليه وسلم – فيه قضاء بخلاف قضاء عمر وهو على أربعة أنواع :

أحـدها : ما رجع فيه عمر إلى قضاء النبي – صلى الله عليه وسلم – فهذا لا عبرة فيه بقول عمر الأول .

الثـانى : ما روى عن النبي – صلى الله عليه وسلم – فيه حكمان ، أحدهما : ما وافق لقضاء عمر ، فإن الناسخ من النصين ما عمل به عمر .

الثالث : ما صح عن النبي – صلى الله عليه وسلم – أنه رخص في أنواع من جنس العبادات ، فيختار عمر للناس ما هو الأفضل والأصلح ويلزمهم به ، فهذا يمنع من العمل بغير ما اختاره .

الرابـع : ما كان قضاء النبي – صلى الله عليه وسلم – لعلة ، فزالت العلة فزال الحكم بزوالها ووجد مانع يمنع من ذلك الحكم

قال : فهذه المسألة ، إما أن تكون من الثاني ، وإما أن تكون من الرابع



وقال : لا يعلم من الأمة أحد خالف في هذه المسألة مخالفة ظاهرة ، ولا حكماً ولا قضاء ولا علماً ولا إفتاء ، ولم يقع ذلك إلا من نفر يسير جداً ، وقد أنكره عليهم من عاصره غاية الإنكار وكان أكثرهم يختفي بذلك ولا يظهره ، فكيف يكون اجماع الأمة على أخفى [1] دين الله الذي شرعه على لسان رسوله — صلى الله عليه وسلم — ؟ واتباعهم اجتهاد من خالفه برأيه في ذلك ، هذا لا يحل اعتقاده البتة، وعلمه الأمة كما أنها معصومة من الاجتماع على ضلالة فهي معصومة من أن يظهر أهل الباطل منهم على أهل الحق ولو كان ما قاله عمر في هذا حقاً [2] لزم في هذه المسألة ظهور أهل الباطل على أهل الحق في كل زمان ومكان ، وهذا باطل قطعاً .

وقد أجاب ابن القيم — رحمة الله — عن فعل عمر رضي الله عنه ، وكذلك عن فتاوي الصحابة في ذلك : فقال [3] : ولكن رأى أمير المؤمنين عمر بن الخطاب — رضي الله عنه — أن الناس قد استهانوا بأمر الطلاق ، وكثر منهم ايقاعه جملة واحدة ، فرأى من المصلحة عقوبتهم بإمضائه عليهم ، ليعلموا أن أحدهم إذا أوقعه جملة بانت منه المرأة وحرمت عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، نكاح رغبة يراد للدوام لا نكاح تحليل فإنه كان من أشد الناس فيه . فإذا علموا ذلك كفوا عن الطلاق ، فرأى عمر أن هذا مصلحة لهم في زمانه ، ورأى أن ما كان عليه في عهد النبي — صلى الله عليه وسلم — وعهد الصديق وصدر من خلافته كان الأليق بهم لأنهم لم يتتابعوا فيه ، وكانوا يتقون الله في الطلاق ، وقد جعل الله لكل من اتقاه مخرجاً ، فلما تركوا تقوى الله ، وتلاعبوا بكتاب الله ، وطلقوا على غير ما شرعه الله ، ألزمهم بما التزموه عقوبة لهم ، فإن الله تعالى إنما شرع الطلاق مرة بعد مرة ، ولم يشرعه كله مرة واحدة ، فمن جمع الثلاث في مرة واحدة فقد تعدى حدود الله وظلم نفسه ولعب بكتاب الله فهو حقيق أن يعاقب ، ويلزم بما التزمه ولا يقر على رخصة الله وسعته ، وقد صعبها على نفسه ولم يتق الله ويطلق كما أمره الله وشرعه له ، بل استعجل فيما جعل الله له الأناة فيه رحمة منه وإحساناً ولبّس على نفسه واختار الأغلظ والأشد . فهذا مما تغيرت به الفتوى لتغير الزمان .

وعلم الصحابة — رضي الله عنهم — حسن سياسة عمر وتأديبه لرعيته في ذلك ، فوافقوه على ما ألزم به وصرحوا لمن استفتاهم بذلك

فقال عبد الله بن مسعود : من أتى الأمر على وجهه فقد بين له ، ومن لبّس على نفسه جعلنا عليه لبْسه ، والله لا تلبسون على أنفسكم ونتحمله منكم هو كما تقولون .

فلو كان وقوع الثلاث ثلاثاً في كتاب الله وسنة رسوله — صلى الله عليه وسلم — لكان المطلق قد أتى الأمر على وجهه ، ولما كان قد لبس على نفسه ، ولما قال النبي — صلى الله عليه وسلم — لمن فعل ذلك « تَلْعَبُ بِكِتَابِ اللهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ » ، ولما توقف عبد الله بن الزبير في الإيقاع ، وقال للسائل : إن هذا الأمر ما لنا فيه قول فاذهب

---

(1) في المطبوع لعل سرقه و اعتقاده .
(2) لعله « حقاً » كما في المطبوع .
(3) اعلام الموقعين ۳/۲۹-۳۱ .

إلى عبدالله بن عباس وأبي هريرة ، فلما جاء إليهما قال ابن عباس لأبي هريرة : أفته فقد جاءتك معضلة ، ثم أفتياه بالوقوع .

فالصحابة — رضي الله عنهم — ومقدمهم عمر بن الخطاب لما رأوا الناس قد استهانوا بأمر الطلاق وأرسلوا ما بأيديهم منه، ولبسوا على أنفسهم، ولم يتقوا الله في التطليق الذي شرعه لهم، وأخذوا بالتشديد على أنفسهم ولم يقفوا على ما حد لهم ألزموهم بما التزموا ، وامضوا عليهم ما اختاروه لأنفسهم من التشديد الذي وضع الله عليهم ما شرعه لهم بخلافه ، ولا ريب أن من فعل هذا حقيق بالعقوبة بأن ينفذ عليه ما أنفذه على نفسه إذ لم يقبل رخصة الله تعالى وتيسيره ومهلته .

ولهذا قال ابن عباس لمن طلق مائة طلقة : عصيت ربك وبانت منك امرأتك ، إنك لم تتق الله فيجعل لك مخرجاً « وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً ».[1]

وأتاه رجل فقال إن عمي طلق ثلاثاً فقال : إن عمك عصى الله فأندمه ، وأطاع الشيطان فلم يجعل له مخرجاً ، فقال : أفلا تحللها له ؟ فقال : من يخادع الله يخدعه، فليتدبر العالم الذي قصده معرفة الحق واتباعه من الشرع والقدر في قبول الصحابة هذه الرخصة والتيسير على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وتقواهم ربهم تبارك وتعالى في التطليق فجرت عليهم رخصة الله وتيسيره شرعاً وقدراً .

فلما ركب الناس الأحموقة وتركوا تقوى الله ولبّسوا على أنفسهم، وطلقوا على غير ما شرعه لهم، أجرى الله على لسان الخليفة الراشد والصحابة معه شرعاً وقدراً إلزامهم بذلك وإنفاذه عليهم، وإبقاء الإصر الذي جعلوه في أعناقهم كما جعلوه .

وهذه أسرار من أسرار الشرع والقدر لا تناسب عقول أبناء الزمان .

وقال أيضاً مبيناً عذر عمر — رضي الله عنه —[2] الناس طائفتان : طائفة اعتذرت عن هذه الأحاديث لأجل عمر — رضي الله عنه — ومن وافقه — وطائفة اعتذرت عن عمر — رضي الله عنه — ولم ترد الأحاديث فقالوا : الأحكام نوعان : نوع لا يتغير عن حالة واحدة هو عليها ، لا بحسب الأزمنة ولا الأمكنة ولا اجتهاد الأئمة، كوجوب الواجبات وتحريم المحرمات والحدود المقدرة بالشرع على الجرائم ونحو ذلك ، فهذا لا يتطرق إليه تغيير ولا اجتهاد يخالف ما وضع عليه .

والنوع الثاني : ما يتغير بحسب اقتضاء المصلحة له زماناً ومكاناً وحالاً ، كمقادير التعزيرات وأجناسها وصفاتها ، فإن الشارع ينوع فيها بحسب المصلحة فشرع التعزير بالقتل لمدمن الخمر في المرة الرابعة — وساق — رحمه الله — طائفة من الأمثلة. ثم قال: ومن ذلك أنه — رضي الله عنه — لما رأى الناس قد أكثروا . . الطلاق الثلاث

---

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۲ .
(۲) إغاثة اللهفان ۱/۳۳۰ وما بعدها .

ورأى أنهم لا ينتهون عنه إلا بعقوبة، فرأى إلزامهم بها عقوبة لهم ليكفوا عنها . وذلك إما من التعزير العارض الذي يفعل عند الحاجة ، كما كان يضرب في الخمر ثمانين ، ويحلق فيها الرأس وينفي عن الوطن ، وكما منع النبي — صلى الله عليه وسلم — الثلاثة الذين خلفوا عنه عن الاجتماع بنسائهم، فهذا له وجه .

■ وإما ظناً أن جعل الثلاث واحدة كان مشروعاً بشرط وقد زال كما ذهب إلى ذلك في متعة الحج اما مطلقاً وإما متعة الفسخ فهذا وجه آخر .

■ وإما لقيام مانع قام في زمنه ، منع من جعل الثلاث واحدة ، كما قام عنده مانع من بيع أمهات الأولاد ومانع من أخذ الجزية من نصارى بني تغلب وغير ذلك فهذا وجه ثالث .

■ ومضى إلى أن قال : فلما رأى أمير المؤمنين أن الله — سبحانه — عاقب المطلق ثلاثاً بأن حال بينه وبين زوجته وحرمها عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، علم أن ذلك لكراهته الطلاق المحرم ، وبغضه له فوافقه أمير المؤمنين في عقوبته لمن طلق ثلاثاً جميعاً بأن ألزمه بها ، وأمضاها عليه .

■ فإن قيل : فكان أسهل من ذلك أن يمنع الناس من إيقاع الثلاث ويحرمه عليهم ، ويعاقب بالضرب والتأديب من فعله، لئلا يقع المحذور الذي يترتب عليه ؟ قيل : لعمر الله قد كان يمكنه ذلك ولذلك ندم عليه في آخر أيامه وود أنه كان فعله . قال الحافظ أبو بكر الإسماعيلي في مسند عمر : أخبرنا أبو يعلى ، حدثنا صالح ابن مالك ، حدثنا خالد بن يزيد بن أبي مالك ، عن أبيه قال : قال عمر — رضي الله عنه — ، ما ندمت على شيء ندامتي على ثلاث : أن لا أكونَ حرَّمتُ الطلاقَ ، وعلى أن لا أكونَ أنكحتُ الموالِيَ ، وعلى أن لا أكونَ قتلتُ النوائحَ . (١)

■ ومن المعلوم أنه — رضي الله عنه — لم يكن مراده تحريم الطلاق الرجعي، الذي أباحه الله تعالى ، وعلم بالضرورة من دين رسول الله — صلى الله عليه وسلم — جوازه ، ولا الطلاق المحرم الذي أجمع المسلمون على تحريمه كالطلاق في الحيض وفي الطهر المجامع فيه ، ولا الطلاق قبل الدخول الذي قال الله تعالى فيه : (لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً) (٢) فهذا كلام من أبين المحال أن يكون عمر — رضي الله عنه — أراده فتعين قطعاً أنه أراد تحريم إيقاع الثلاث . فعلم أنه إنما كان أوقعها لاعتقاده جواز ذلك . ولذلك قال : إن الناس قد استعجلوا في شيء كانت لهم فيه أناة فلو أمضيناه عليهم ؟ وهذا كالتصريح في أنه غير حرام عنده ، وإنما أمضاه لأن المطلق كانت له فسحة من الله تعالى في التفريق ، فرغب عما فسح الله تعالى له إلى الشدة والتغليظ، فأمضاه عمر — رضي الله عنه — عليه فلما تبين له ما فيه من الشر والفساد ، ندم على أن لا يكون حرم عليهم إيقاع الثلاث ومنعهم منه ، وهذا هو مذهب الأكثرين: مالك وأحمد وأبي حنيفة — رحمهم الله — .

---

(١) في سند هذا الأثر خالد بن يزيد بن عبد الرحمن بن أبي مالك . قال في التقريب : خالد بن يزيد هذا ضعيف مع كونه فقيهاً وقد اتهمه ابن معين ، وأبوه يزيد صدوق ربما وهم . اهـ . التقريب .

(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣٦ .

فرأى عمر رضي الله عنه أن المفسدة تندفع بإلزامهم ، فلما تبين له أن المفسدة لم تندفع بذلك وما زاد الأمر إلا شدة ، أخبر أن الأولى كان عدوله إلى تحريم الثلاث الذي يدفع المفسدة من أصلها، واندفاع هذه المفسدة بما كان عليه الأمر في زمن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ، وأبي بكر ، وأول خلافة عمر - رضي الله عنهما - أولى من ذلك كله ولا يندفع الشر والفساد بغيره البتة. اه. وللشيخ الإسلام ابن تيمية جواب عن فعل عمر - رضي الله عنه - وكذلك من والاه من الصحابة - تركنا ذكره هنا ، وسيأتي كلامه في آخر البحث .

وأما القياس فقال ابن قدامة[1] : ولأن النكاح ملك يصح إزالته متفرقاً فصح مجتمعاً كسائر الأملاك .اه .

وقد أجاب ابن القيم عن هذا القياس فقال [2] وقولكم إن المطلق ثلاثاً قد جمع ما فسح له في تفريقه : هو إلى أن يكون حجة عليكم أقرب ، فإنه إنما أذن له فيه وملكه متفرقاً لا مجموعاً فإذا جمع ما أمر بتفريقه فقد تعدى حدود الله وخالف ما شرعه ولهذا قال من قال من السلف : « رجل أخطأ السنة ، فيرد إليها فهذا أحسن من كلامكم وأبين وأقرب إلى الشرع والمصلحة ، ثم هذا ينتقض عليكم بسائر ما ملكه الله تعالى العبد، وأذن فيه متفرقاً، فأراد أن يجمعه ، كرمي الجمار الذي إنما شرع له مفرقاً ، واللعان الذي شرع كذلك ، وأيمان القسامة التي شرعت كذلك ، ونظير قياسكم هذا أن له أن يؤخر الصلوات كلها ويصليها في وقت واحد ، لأنه جمع ما أمر بتفريقه ، على أن هذا قد فهمه كثير من العوام يؤخرون صلاة اليوم إلى الليل ويصلون الجميع في وقت واحد ، ويحتجون بمثل هذه الحجة بعينها ، ولو سكتم عن نصرة المسألة بمثل ذلك لكان أقوى لها .

وقال القرطبي [3] : وحجة الجمهور من جهة اللزوم من حيث النظر ظاهرة جداً: وهو أن المطلقة ثلاثاً لا تحل للمطلق حتى تنكح زوجاً غيره ، ولا فرق بين مجموعها ومفرقها لغة وشرعاً ، وما يتخيل من الفرق صوري ألغاه الشارع اتفاقاً في النكاح والعتق والأقارير، فلو قال الولي: أنكحتك هؤلاء الثلاث في كلمة واحدة انعقد كما لو قال أنكحتك هذه وهذه وهذه ، وكذا في العتق والإقرار وغير ذلك من الأحكام . نقله عنه ابن حجر العسقلاني [3]

ويرد عليه بأن [3] من قال : أحلف بالله ثلاثاً لا يعد حلفه إلا يميناً واحدة فليكن المطلق مثله ، وتعقب باختلاف الصيغتين فإن المطلق ينشيء طلاق امرأته وقد جعل أمر طلاقها ثلاثاً، فإذا قال: أنت طالق ثلاثاً فكأنه قال أنت طالق جميع الطلاق ، وأما الحلف فلا أمد لعدد أيمانه . فافترقا اه .

---

(۱) المغني مع الشرح الكبير ۲۴۳/۸ .
(۲) إغاثة اللهفان ۳۰۶/۱ .
(۳) فتح الباري ۳۶۵/۹ .

المذهب الثانی

إن الرجل إذا طلق زوجته ثلاثاً بلفظ واحد وقعت واحدة دخل بها أولا.

■ - قال ابن الهمام[1]: وقال قوم يقع به: واحدة وهو مروى عن ابن عباس - رضي الله عنهما - وبه قال اسحق، ونقل عن طاوس وعكرمة أنهم يقولون خالف السنة فيرد إلى السنة.

■ - قال الباجي[2]: وحكى القاضي أبو محمد في إشرافه عن بعض المبتدعة يلزمه طلقة واحدة . . . وإنما يروى هذا عن الحجاج بن أرطاة ومحمد بن إسحق. انتهى المقصود.

■ - قال شيخ الإسلام - في أثناء الكلام على ذكر المذاهب في ذلك[3] الثالث أنه محرم ولا يلزم منه إلا طلقة واحدة، وهذا القول منقول عن طائفة من السلف والخلف من أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وسلم - مثل: الزبير بن العوام، وعبد الرحمن ابن عوف، ويروى عن علي وابن مسعود وابن عباس القولان وهو قول كثير من التابعين ومن بعدهم مثل طاوس؛ وخلاس بن عمرو، ومحمد بن اسحق. وهو قول داود وأكثر أصحابه، ويروى ذلك عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين وابنه جعفر بن محمد، ولهذا ذهب إلى ذلك من ذهب من الشيعة، وهو قول بعض أصحاب أبي حنيفة ومالك وأحمد بن حنبل.اهـ

■ - قال ابن القيم[4]: وهو اختيار شيخ الإسلام بن تيمية .اهـ .

■ - قال المرداوي[5]: وحكى - أي شيخ الإسلام ابن تيمية - عدم وقوع الطلاق الثلاث جملة بل واحدة، في المجموعة أو المتفرقة عن جده المجد وأنه كان يفتي به سراً أحياناً. اهـ.

■ - قال ابن القيم[6]: المثال السابع: أن المطلق في زمن النبي - صلى الله عليه وسلم - وزمن خليفته أبي بكر، وصدر من خلافة عمر كان إذا جمع الطلقات الثلاث بفم واحد جعلت واحدة . . . وكل صحابي من لدن خلافة الصديق إلى ثلاث سنين من خلافة عمر كان على أن الثلاث واحدة فتوى أو إقراراً أو سكوتاً، ولهذا ادعى بعض أهل العلم أن هذا إجماع قديم، ولم تجمع الأمة ولله الحمد على خلافه. بل لم يزل

---

(۱) فتح القدير ۶۵/۳ .
(۲) المنتقى شرح الموطأ ۴/۳ .
(۳) مجموع الفتاوى ۸/۳۳ .
(۴) زاد المعاد ۱۰۵/۴ .
(۵) الإنصاف ۴۵۳/۸ .
(۶) أعلام الموقعين ۳/۲۴، ۲۸، ۲۹ .

ليهم من يفتي به قرناً بعد قرن إلى يومنا هذا .
فأفتى به حبر الأمة وترجمان القرآن : عبدالله بن عباس ، كما رواه حماد بن زيد ، عن أيوب عن عكرمة عن ابن عباس ، إذا قال أنت طالق ثلاثاً بفم واحد فهي واحدة ، وأفتى أيضاً بالثلاث ، أفتى بهذا وهذا ، وأفتى بأنها واحدة الزبير بن العوام ، وعبد الرحمن بن عوف ، حكاه عنهما ابن وضاح ، وعن علي كرم الله وجهه وابن مسعود روايتان كما عن ابن عباس .

وأما التابعون فأفتى به عكرمة رواه اسماعيل بن ابراهيم عن أيوب عنه ، وأفتى به طاوس .

، أما أتباع التابعين فأفتى به محمد بن اسحق حكاه الإمام أحمد وغيره عنه ، وأفتى به خلاس بن عمرو والحارث العكلي .

وأما أتباع تابعي التابعين فأفتى به داود بن علي وأكثر أصحابه حكاه عنهم أبو المكلي وابن حزم وغيرهما .

وأفتى به بعض أصحاب مالك حكاه التلمساني في شرح تفريع ابن الجلاب قولاً لبعض المالكية .

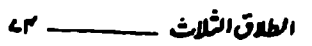
وأفتى به بعض الحنفية حكاه أبو بكر الرازي عن محمد بن مقاتل . وأفتى به بعض أصحاب أحمد حكاه شيخ الإسلام ابن تيمية عنه قال : وكان يفتي به أحياناً .

وأما الإمام أحمد نفسه فقد قال الأثرم : سألت أبا عبدالله عن حديث ابن عباس كان الطلاق الثلاث على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وعمر واحدة بأي شي ترتدفعه ، قال : برواية الناس عن ابن عباس من وجوه خلافه ، ثم ذكر عن عدة عن ابن عباس أنها ثلاث ، فقد صرح بأنه إنما ترك القول به لمخالفة راويه له .

وأصل مذهبه وقاعدته التي بنى عليها ، أن الحديث إذا صح لم يرده لمخالفة روايه ، بل الأخذ عنده بما رواه كما فعل في رواية ابن عباس وفتواه في بيع الأمة ، فأخذ بروايته أنه لا يكون طلاقاً وترك رأيه . وعلى أصله يخرج له قول : أن الثلاث واحدة ، فإنه إذا صرح بأنه إنما ترك الحديث لمخالفة الراوي ، وصرح في عدة مواضع أن مخالفة الراوي لا توجب ترك الحديث . خرج له في المسألة قولان ، وأصحابه يخرجون على مذهبه أقوالاً دون ذلك بكثير . اهـ .

■ — قال يوسف بن حسن بن عبد الرحمن بن عبد الهادي[1] : الفصل الرابع — في أنه إنما يقع بالثلاث للفظ الواحد واحدة . وهذه رواية عن أحمد . روايتها باطلة ، لكنها قول في المذهب حكاه الشيخ شمس الدين ابن القيم في كتابه أعلام الموقعين . وذكره في الفروع ، وقال : إنه اختيار شيخه ، وهو اختياره بلا خلاف ، وهو الذي إليه جنح الشيخ شمس الدين بن القيم في كتبه ، الهدى وأعلام الموقعين ، وإغاثة اللهفان ، وقواه جدنا جمال الدين الإمام وقد صنف له مصنفات وهو اختيار شيخه الشيخ تقي الدين بن تيمية و حكاه

(۱) سير الحثث إلى علم الطلاق الثلاث ضمن مجموعة ضمة : ۸۱ .



أيضاً عن جده الشيخ مجد الدين وغيره .اهـ .

وقال نجماً (۱) : الفصل الخامس — فيمن قالبها القول وأفتى به — وبعد أن ذكر ما سبق ذكره عن ابن القيم من أعلام الموقعين قال : قلت وقد كان يفتي به فيما يظهر لي ابن القيم ، وكان يفتي به شيخ الإسلام ابن تيمية — رضي الله عنه — بلا خلاف، وكان يفتي به جهلنا جمال الدين الإمام . ولم يرو عنه أنه أفتى بغيره .

قلت وقد كان يفتي به في زماننا الشيخ علي الدواليبي البغدادي ، وجرى له من أجله محنة ونكاية فلم يدعه ، وقد سمعت بعض شيوخنا يقويه ، وظاهر اجماع (۲) ابن حزم أنه إجماع لكن لم يصرح به .اهـ .

وقد استدل لهذا المذهب بالكتاب والسنة والإجماع والأثر والقياس .

الدليل الأول : قال تعالى : ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (۳) إلى قوله تعالى : ﴿حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ (٤)

■ وجه الاستدلال : قال ابن عبد الهادي (٥) : قال الشيخ جمال الدين الإمام في أول أحد كتبه : فقد حكم الله تعالى في هذه الآيات الكريمات في هذه المسألة ثلاثة أحكام ، لمن فهمها وتصورها على حقيقة ما هي عليه — ولمن أراد الله هدايته إلى قبول الحق إذا ظهر له — صح كلامه .

واعلم أن كتاب الله نص صريح ... أن الطلاق الثلاث واحدة شرعاً لا يحتمل خلافاً صحيحاً وهذا هو النص شرعاً ، فإن كل كلام له معنى لا يحتمل غيره فهو نص فيه ، فإن كان لا يحتمل غيره لغة فهو نص لغة ، وإن كان لا يحتمل غيره شرعاً فهو نص شرعاً ، وكتاب الله في هذه الآيات لا يحتمل شرعاً غير أن الطلاق الثلاث واحدة . . . والألف واللام في قوله ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾ (٦) للعهد والمعهود هنا هو الطلاق المفهوم من قوله تعالى : ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (٧) وهو الرجعي بقوله : ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾ فصار المعنى : الطلاق الذي الزوج أحق فيه بالرد مرتان فقط ، فقد تقيد الرد الذي كان مطلقاً في كل مرة من الطلاق بمرتين منه فقط فلم يعرف (٨) ، ولا فرق في الآية بين قوله في كل مرة : طلقتك واحدة ، أو ثلاثاً ، أو ثلاثين ألفاً .

■ ثم قال فصل : الكلام هنا على معنى الآيات الكريمات في حكم الطلاق الثلاث جملة سواء كانت ثلاث مرات أو مائة مرة أو ثلاثين ألفاً .

---

(۱) سير الحاث إلى علم الطلاق الثلاث لحسن بصورة طبعة ۸۲-۸۳ .
(۲) قوله ، وظاهر إجماع بن حزم . . إلخ ، هكذا بالأصل المطبوع .
(۳) الآية الكريمة من سورة البقرة ، ۲۲۸ .
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة ، ۲۳۰ .
(٥) سير الحاث / ۹۰ وما بعدها ويرجع إلى ما ذكره ابن القيم في الإغاثة ، ۱ / ۳۰۱ .
(٦) الآية الكريمة من سورة البقرة ، ۲۲۹ .
(۷) الآية الكريمة من سورة البقرة ، ۲۲۸ .
(۸) قوله ، يعرف . كذا في الأصل المطبوع .

■ ثم قال : وذلك أن ضمير الآيات في قوله تعالى : ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ ﴾[1] أي : إن طلقها مرة ثالثة فلا تحل له بعدها ، المفهوم من قوله : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ﴾ لا يجوز فيه شرعاً غير ذلك وهذا الحكم مختص به شرعاً : أي بتحريم المطلقة عليه حتى تنكح زوجاً غيره ، ويلزم أن يكون التحريم فيما بعد المرتين الأولين فإن كل واحدة من الأولين له فيها الخيار بين الإمساك والتسريح بنص الآية ، فيكون التقدير : فإن طلقها مرة ثالثة فلا تحل له ، هذا لا يحتمل خلافاً .

قلت : هذه الآية صريحة على هذا : أن الثلاث متفرقات والله أعلم .

■ ثم قال : ويدل على التقدير لزوم أنه لا يجوز في الآية أن يقال : فإن طلقها فلا تحل له لا يجوز أن يكون مستقلاً بنفسه ، منفصلاً عما قبله ، لما في ذلك من لزوم نسخ مشروعية الرجعة في الطلاق من دين الإسلام ولا قائل به . وذلك لما فيه من عود الضمير المطلق فيه إلى غير موجود في الكلام قبله ، معين له ، مختص بحكمه ، فيكون عاماً في كل مطلق ومطلقة ، ولا قائل به ، وذلك أن قوله تعالى : ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ ﴾[1] جملة مفيدة ، والجملة نكرة ، وهي في سياق شرط ونفي فتعم كل مطلق ومطلقة ، فيكون ذلك ناسخاً لمشروعية الرد في الطلاق في دين الإسلام ، ولا قائل به ، فتعين أن يكون قوله : ﴿ فإن طلقها فلا تحل له ﴾[2] إتماماً لما قبله أي متصلاً به ، ويكون الضمير فيه عائداً على موجود في الكلام قبله . ومعين له ، مختص بحكم تحريمه في طلاقه إن طلق ، وليس فيما قبله ما يصلح عود هذا الضمير إليه ، واختصاصه بهذا الحكم من التحريم شرعاً إلا المطلق المفهوم من قوله : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ﴾[3] لأنه لو عاد إلى من يطلق في صورة المفاداة المذكورة قبله كان التحريم مختصاً بطلاق المفاداة ، ولا قائل به ، ولو عاد إلى من يطلق في صورة الإيلاء المذكورة قبل هذه الآيات كان التحريم مختصاً بطلاق المولى ولا قائل به . فتعين أن يكون الضمير عائداً إلى المطلق المفهوم من قوله : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ﴾ وهو في نظم الكلام متعين له شرعاً ، لا يجوز عوده إلى غيره شرعاً ، وأن يكون تقدير الكلام : فإن طلقها مرة ثالثة فلا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره ، وقد تبين أن معنى هذا الكلام وتقديره : أن الطلاق الرجعي مرتان ، فإن طلقها بعدهما مرة ثالثة فلا تحل له بعدهما حتى تنكح زوجاً غيره ، فلم يشرع الله التحريم إلا بعد المرة الثالثة من الطلاق ، والمرة الثالثة لا تكون إلا بعد مرتين شرعاً ولغة وعرفاً وإجماعاً ، إلا ما وقع في هذه المسألة بقضاء الله وقدره . انتهى .

وقد سبقت مناقشة هذا الدليل في المسألة الأولى والإجابة عنه في كلام الباجي — ص ۷ — وما ذكر عن شيخ الإسلام في — ص ۱۱ — وكلام ابن القيم في — ص ۱۳—۱٤ .

الدليل الثاني : قوله تعالى : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ — إلى قوله — فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ﴾[4]

قال ابن القيم : الاستدلال بالآية من وجوه

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۳۰ .
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۳۰ .
(۳) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
(٤) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .

الوجه الأول

أنه سبحانه وتعالى إنما شرع أن تطلق لعدتها أي لاستقبال عدتها فتطلق طلاقاً يعقبه شروعها في العدة . ولهذا أمر رسول الله – صلى الله عليه وسلم – عبدالله بن عمر رضي الله عنهما لما طلق امرأته في حيضها أن يراجعها . وتلا هذه الآية تفسيراً للمراد بها . وأن المراد بها الطلاق في قبل العدة وكذلك كان يقرأها عبد الله بن عمر . ولهذا قال كل من قال بتحريم جمع الثلاث أنه لا يجوز له أن يردف الطلقة بأخرى في ذلك الطهر ، لأنه غير مطلق للعدة فإن العدة قد استقبلت من حين الطلقة الأولى فلا تكون الثانية للعدة . ثم قال الإمام أحمد في ظاهر مذهبه ومن وافقه :. إذا أراد أن يطلقها ثانية طلقها بعد عقد أو رجعة لأن العدة تنقطع بذلك . فإذا طلقها بعد ذلك أخرى طلقها للعدة . وقال في رواية أخرى عنه : له أن يطلقها الثانية في الطهر الثاني ، ويطلقها الثالثة في الطهر الثالث ، وهو قول أبي حنيفة ، ليكون مطلقاً للعدة أيضاً . لأنها تبنى على ما مضى والصحيح هو الأول . وأنه ليس له أن يردف الطلاق قبل الرجعة أو العقد لأن الطلاق الثاني لم يكن لاستقبال العدة بل هو طلاق لغير العدة فلا يكون مأذوناً فيه ، فإن العدة إنما تجب من الطلقة الأولى لأنها طلاق العدة ، بخلاف الثانية والثالثة . ومن جعله مشروعاً ، قال : هو الطلاق لتمام العدة . والطلاق لتمامها كالطلاق لاستقبالها وكلاهما طلاق للعدة .

وأصحاب القول الأول يقولون : المراد بالطلاق للعدة الطلاق لاستقبالها كما في القراءة الأخرى التي تفسر القراءة المشهورة : (فطلقوهن في قبل عدتهن) [1]

قالوا : فإذا لم يشرع إرداف الطلاق للطلاق قبل الرجعة أو العقد ، فأن لا يشرع جمعه معه أولى وأحرى فإن إرداف الطلاق أسهل من جمعه ولهذا يسوغ الإرداف في الأطهار من لا يجوز الجمع في الطهر الواحد .

وقد احتج عبدالله بن عباس على تحريم الثلاث بهذه الآية – وساق الأثر عن ابن عباس وقد سبق .

✣ ✣ ✣

الوجه الثاني

من الاستدلال بالآية ، قوله تعالى : (لا تخرجوهن من بيوتهن ولا يخرجن) [1] وهذا إنما هو في الطلاق الرجعي ، فأما البائن فلا سكنى لها ولا نفقة لسنة رسول الله – صلى الله عليه وسلم – الصحيحة التي لا مطعن في صحتها الصريحة التي لا شبهة في دلالتها فدل على أن هذا حكم كل طلاق شرعه الله تعالى ما لم يسبقه طلقتان قبله ، ولهذا قال الجمهور : إنه لا يشرع له ولا يملك إبانتها بطلقة واحدة بدون العوض .

وأبو حنيفة قال : يملك ذلك لأن الرجعة حقه وقد أسقطها

---

(1) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١

والجمهور يقولون : ثبوت الرجعة وإن كان حقاً له ، فلها عليه حقوق الزوجية فلا يملك إسقاطها إلا بمخالصة أو باستيفاء العدد كما دل عليه القرآن .

× × ×

الوجه الثالث أنه قال : ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾[1] فإذا طلقها ثلاثاً جملة واحدة فقد تعدى حدود الله فيكون ظالماً .

الوجه الرابع أنه سبحانه قال : ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾[1] وقد فهم أعلم الأمة بالقرآن — وهم الصحابة — أن الأمر ههنا هو الرجعة ، قالوا : وأي أمر يحدث بعد الثلاث .

الوجه الخامس قوله تعالى : ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾[2] فهذا حكم كل طلاق شرعه الله ، إلا أن يسبق بطلقتين قبله ، وقد احتج ابن عباس على تحريم جمع الثلاث بقوله تعالى : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾[1] كما تقدم — لعله رحمه الله الأثر الذي أشرنا إليه سابقاً — وهذا حق، فإن الآية إنما دلت على منع إرداف الطلاق الطلاق في طهر أو أطهار قبل رجعة أو عقد كما تقدم لأنه يكون مطلقاً في غير قبل العدة فلأن تدل على تحريم الجمع أولى وأحرى .

ومضى — رحمه الله — إلى أن قال : فهذه الوجوه ونحوها مما بين الجمهور أن جمع الثلاث غير مشروع هي بعينها تبين عـدم الوقوع وأنه إنما يقع المشروع وحده وهي الواحدة . اهـ . . وقد سبقت مناقشة هذا الدليل في المسألة الأولى .

وأما السنة فقد استدلوا بالأدلة الآتية :

الدليل الأول : روى مسلم في صحيحه من طريق ابن طاوس عن أبيه عن ابن عباس — رضي الله عنهما قال : «كان الطلاق على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وسنتين من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة ، فقال عمر رضي الله عنه إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة فلو أمضيناه عليهم، فأمضاه عليهم» .

وفي صحيحه أيضاً عن طاوس : أن أبا الصهباء قال لابن عباس : هات من هناتك ألم يكن الطلاق

---

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .

(۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۲ .

ثلاثٌ على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلّم – وأبي بكر واحدة ؟

قال : قد كان ذلك ، فلما كان في عهد عمر تتابع الناس في الطلاق فأجازه عليهم وفي لفظ لأبي داود : أن رجلاً يقال له أبو الصهباء كان كثير السؤال لابن عباس قال : أما علمت أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من إمارة عمر – رضي الله عنهما – فقال ابن عباس : بلى، كان الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من إمارة عمر – رضي الله عنهما – فلما رأى الناس قد تتابعوا فيها قال : أجيزوهن عليهم .. هكذا في هذه الرواية قبل أن يدخل بها .

وفي مستدرك الحاكم من حديث عبدالله بن المؤمل ، عن ابن أبي مليكة ، أن أبا الجوزاء أتى ابن عباس فقال : أتعلم أن الثلاث كن يرددن على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – إلى واحدة؟ قال: نعم وقال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد وهذا غير طريق طاوس عن أبي الصهباء ، وقد أجاب القائلون بأن الثلاث بلفظ واحد تقع ثلاثاً عن حديث ابن عباس بأجوبة :

الجواب الأول : أنه منسوخ وهو قول الشافعي وأبي داود والطحاوي .



بعد سياقه لحديث أبي الصهباء وأثر ابن عباس في الذي طلق امرأته ألفاً وأفتاه بوقوع الثلاث ، والذي طلق مائة وقد سبقت ، قال بعد ذلك : فإن كان معنى قول ابن عباس أن الثلاث كانت تحسب على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – واحدة يعني أنه بأمر النبي – صلى الله عليه وسلم – فالذي يشبه – والله أعلم – أن يكون ابن عباس قد علم أن كان شيئاً فنسخ .

فإن قيل : فما دل على ما وصفت ؟ قيل : لا يشبه أن يكون يروى عن رســول الله – صلى الله عليه وسلم – شيئاً ثم يخالفه بشيء لم يعلمه كان من النبي فيه خلافه .

فإن قيل : فلعل هذا شيء روي عن عمر فقال فيه ابن عباس بقول عمر، قيل : قد علمنا أن ابن عباس يخالف عمر في نكاح المتعة ، وبيع الدينار بالدينارين ، وفي بيع أمهات الأولاد وغيره، فكيف يوافقه في شيء يروى عن النبي – صلى الله عليه وسلم – فيه خلافه ؟ .

فإن قيل : فلم لم يذكره ؟ .

قيل : فقد يسأل الرجل عن الشيء فيجيب فيه ولا يتقصى فيه الجواب ، ويأتي على الشيء ويكون جائزاً له كما يجوز له ، لو قيل : أصلى الناس على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – إلى بيت المقدس ؟ أن يقول نعم ، وإن لم يقل ثم حولت القبلة .

---

(۱) الأم – اختلاف الحديث : ۷ / ۲۰۵–۲۱۰ .

قال: فإن قيل فقد ذكر على عهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر ؟ قيل والله أعلم — وجوابه نص لسعفني بخلاف ذلك كما وصفت .

فإن قيل: فهل من دليل تقوم به الحجة في ترك أن تحسب الثلاث واحدة في كتاب أو سنة أو أمر أبين مما ذكرت ؟

قيل: نعم . أخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن أبيه قال كان الرجل إذا طلق امرأته ثم ارتجعها قبل أن تنقضي عدتها كان ذلك له، وإن طلقها ألف مرة. فعمد رجل إلى امرأة له فطلقها ثم أمهلها حتى إذا شارفت انقضاء عدتها ارتجعها ثم طلقها وقال: والله لا آويك . . ولا تحلين أبداً، فأنزل الله تعالى: ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾[1] فاستقبل الناس الطلاق جديداً من يومئذ، من كان منهم طلق أو لم يطلق. وذكر بعض أهل التفسير هذا فلعل ابن عباس أجاب أن الثلاث والواحدة سواء ، وإذا جعل الله عدد الطلاق إلى الزوج وأن يطلق متى شاء ، فسواء الثلاث والواحدة وأكثر من الثلاث في أن يقضي بطلاقه .

قال الشافعي: وحكم الله في الطلاق أنه مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان. وقوله: ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا ﴾ يعني — والله أعلم — الثالث ﴿ فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ﴾[2] فدل حكمه أن المرأة تحرم بعد الطلاق ثلاثاً حتى تنكح زوجاً غيره، وجعل حكمه بأن الطلاق إلى الأزواج يدل على أنه إذا حدث تحريم المرأة بطلاق ثلاث وجعل الطلاق إلى زوجها فطلقها ثلاثاً مجموعة أو مفرقة حرمت عليه بعدهن حتى تنكح زوجاً غيره كما كانوا مُمَلَّكِين عتقَ رقيقهم، فإن اعتق واحداً أو مائة في كلمة لزمه ذلك كما يلزمه كلها، جمع الكلام فيه أو فرقه مثل قوله لنسوة له: أنتن طوالق، ووالله لا أقربكن، وأنتن علي كظهر أمي، وقوله: لفلان علي كذا، ولفلان علي كذا، فلا يسقط عنه يجمع الكلام معنى من المعاني. جميعه كلام فيلزمه بجمع الكلام ما يلزمه بتفريقه .

فإن قال قائل: فهل من سنة تدل على هذا قيل نعم. حدثنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي قال أخبرنا سفيان عن الزهري عن عروة بن الزبير عن عائشة أنه سمعها تقول:

جاءت امرأة رفاعة القرظي إلى رسول الله فقالت إني كنت عند رفاعة فطلقني فبت طلاقي فتزوجت عبد الرحمن بن الزبير وأنا معه مثل هدبة الثوب فتبسم رسول الله وقال: أتريدين أن ترجعي إلى رفاعة، لا حتى يذوق عسيلتك وتذوقي عسيلته، قال وأبو بكر عند النبي وخالد بن سعيد بن العاص بالباب ينتظر أن يؤذن له فنادى يا أبا بكر ألا تسمع ما تجهر به هذه عند رسول الله — صلى الله عليه وسلم — .

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة ، ٢٢٩ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة ، ٢٣٠ .

قال الشافعي

فإن قيل : فقد يحتمل أن يكون رفاعة بت طلاقها في مرات . قلت : ظاهره في مرة واحدة (بت) إنما هي ثلاث إذا احتملت ثلاثاً وقال رسول الله « أتريدين أن ترجعي إلى رفاعة لا حتى يذوق عسيلتك » ولو كانت عائشة حسبت طلاقها بواحدة كان لها أن ترجع إلى رفاعة بلا زوج .

فإن قيل : أطلق أحد ثلاثاً على عهد النبي — صلى الله عليه وسلم — قيل : نعم . عويمر العجلاني طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يخبره النبي أنها تحرم عليه باللعان فلما أعلم النبي نهاه .

وفاطمة بنت قيس تحكي للنبي : أن زوجها بت طلاقها : تعني — والله أعلم — أنه طلقها ثلاثاً، وقال النبي : « ليس لك عليه نفقة »[2] لأنه — والله أعلم — لا رجعة له عليها ، ولم أعلمه عاب طلاق ثلاث معاً، قال الشافعي : فلما كان حديث عائشة في رفاعة موافقاً ظاهر القرآن، وكان ثابتاً، كان أولى الحديثين أن يؤخذ به — والله أعلم — وإن كان ليس بالبين فيه جداً .

قال الشافعي : ولو كان الحديث الآخر له مخالفاً كان الحديث الآخر يكون ناسخاً — والله أعلم — وإن كان ذلك ليس بالبين فيه جداً . اه .

وقال أبو داود

في سننه : باب نسخ المراجعة بعد التطليقات الثلاث ، حدثنا أحمد بن سعيد المروزي حدثني علي بن حسين بن واقد عن أبيه عن يزيد النحوي ، عن عكرمة عن ابن عباس قال : (وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ)[1] وذلك أن الرجل كان إذا طلق امرأته فهو أحق برجعتها وإن طلقها ثلاثاً فنسخ ذلك فقال : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[2] ثم أورد أبو داود في نفس الباب حديث ابن طاوس عن أبيه أن أبا الصهباء قال لابن عباس : أتعلم أنما كانت الثلاث تجعل واحدة على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم وأبي بكر ، وثلاثاً من إمارة عمر قال ابن عباس نعم .

وقال الطحاوي

في : باب الرجل يطلق امرأته ثلاثاً معاً ، حدثنا روح بن الفرج، ثنا أحمد بن صالح قال : ثنا عبد الرزاق ، قال : أخبرنا ابن جريج ، قال : أخبرني ابن طاوس عن أبيه أن أبا الصهباء قال لابن عباس : أتعلم أن الثلاث كانت تجعل واحدة على عهد النبي — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وثلاثاً من إمارة عمر ، قال ابن عباس : نعم .

وقال [illegible]

بعد استعراض بعض الآراء في المسألة : وفي حديث ابن عباس ما لو اكتفينا به كانت حجة قاطعة ، وذلك أنه قال : فلما كان زمان عمر رضي الله عنه قال : أيها الناس قد كانت لكم في الطلاق أناة وأنه من تعجل أناة الله في الطلاق ألزمناه إياه ، حدثنا بذلك ابن أبي عمران .

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۸ .
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
(۳) شرح معاني الآثار ۳۲/۲ .

قال : ثنا إسحٰق بن أبي إسرائيل قال : أخبرنا عبد الرزاق – ح – وحدثنا عبد الحميد بن عبد العزيز قال : ثنا أحمد بن منصور الرمادي قال : ثنا عبد الرزاق عن معمر عن ابن طاوس عن أبيه عن ابن عباس مثل الحديث الذي ذكرناه في أول هذا الباب ، غير أنهما لم يذكرا أبا الصهباء ولا سؤاله ابن عباس – رضي الله عنهما – وإنما ذكرا مثل جواب ابن عباس – رضي الله عنهما – الذي في ذلك الحديث ، وذكرا بعد ذلك من كلام عمر – رضي الله عنه – ما قد ذكرناه قبل هذا الحديث ، فخاطب عمر – رضي الله عنه – بذلك الناس جميعاً وفيهم أصحاب رسول الله – صلى الله عليه وسلم – ورضي عنهم ، الذين قد علموا ما تقدم من ذلك في زمن رسول الله – صلى الله عليه وعلى آله وسلم – فلم ينكره عليه منهم منكر ، ولم يدفعه دافع فكان ذلك أكبر الحجة في نسخ ما تقدم من ذلك لأنه لما كان فعل أصحاب رسول الله – صلى الله عليه وعلى آله وسلم – جميعاً فعلا يجب به الحجة كان كذلك أيضاً إجماعهم على القول إجماعاً يجب به الحجة ، وكما كان اجماعهم على النقل بريئاً من الوهم والزلل كان كذلك إجماعهم على الرأي بريئاً من الوهم والزلل ، وقد رأينا أشياء قد كانت على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – على معان فجعلها أصحابه – رضي الله عنهم – من بعده على خلاف تلك المعاني ، لما رأوا فيه مما خفي على من بعدهم ، فكان ذلك حجة ناسخاً لما تقدمه . من ذلك تدوين الدواوين ، والمنع من بيع أمهات الأولاد ، وقد كن يبعن قبل ذلك ، والتوقيت في حد الخمر ولم يكن فيه توقيت قبل ذلك ، فلما كان ما عملوا به من ذلك ووقفنا عليه لا يجوز لنا خلافه إلى ما قد رأيناه مما تقدم فعلهم له ، كان كذلك ما وقفونا عليه من الطلاق الثلاث الموقع معاً أنه يلزم لا يجوز لنا خلافه إلى غيره مما قد روى أنه كان قبله على خلاف ذلك . اه المراد من كلام الطحاوي .

وقال الطحاوي بعد كلامه في النسخ[1] : « ثم هذا ابن عباس – رضي الله عنهما – قد كان من بعد ذلك يفتي من طلق امرأته ثلاثاً معاً أن طلاقه قد لزمه وحرمها عليه .

حدثنا ابراهيم بن مرزوق قال : ثنا أبو حذيفة قال : ثنا سفيان عن الأعمش عن مالك ابن الحارث قال : جاء رجل إلى ابن عباس فقال : إن عمي طلق امرأته ثلاثاً ؟ فقال : إن عمك عصى الله فأثمه الله وأطاع الشيطان فلم يجعل له مخرجاً . فقلت : كيف ترى في رجل يُحِلُّها له ؟ فقال : من يخادع الله يخادعه . حدثنا يونس قال : أخبرنا ابن وهب أن مالكاً أخبره عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان ، عن محمد بن إياس بن البكير قال : طلق رجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها ثم بدا له أن ينكحها ، فجاء يستفتي فذهبت معه أسأل له أبا هريرة وعبدالله بن عباس عن ذلك فقالا : لا نرى أن تنكحها حتى تتزوج زوجاً غيرك . فقال : إنما كان طلاقي إياها واحدة ، فقال ابن عباس : إنك أرسلت من يدك ما كان لك من فضل . حدثنا يونس قال أخبرنا ابن وهب أن مالكاً أخبره عن يحيى بن سعيد أن بكير بن الأشج أخبر عن معاوية بن أبي عياش الأنصاري أنه كان جالساً مع عبدالله بن الزبير وعاصم بن عمر فجاءهما محمد بن إياس بن البكير فقال : إن رجلاً من أهل البادية طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها فماذا تريان ؟ فقال ابن الزبير إن هذا الأمر ما لنا فيه من قول ، فاذهب

(۱) شرح معاني الآثار ۳۲/۲ .

إلى عبدالله بن عباس وأبي هريرة – رضي الله عنهم – فسألهما ثم ائتنا فأخبرنا. فذهب ، فسألهما فقال ابن عباس لأبي هريرة : أفته يا أبا هريرة فقد جاءتك معضلة ، فقال أبو هريرة : الواحدة تبينها والثلاث تُحرّمها حتى تنكح زوجاً غيره . حدثنا ربيع المؤذن، قال : ثنا خالد بن عبد الرحمن قال : أخبرني ابن أبي ذئب عن الزهري عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان ، عن محمد بن إياس بن البكير ، أن رجلاً سأل ابن عباس وأبا هريرة وابن عمر عن طلاق البكر ثلاثاً وهو معه فكلهم قالوا : حرمت عليك . حدثنا يونس قال أخبرنا سفيان عن الزهري عن أبي سلمة عن أبي هريرة وابن عباس أنهما قالا في الرجل يطلق البكر ثلاثاً :لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره. حدثنا أبو بكرة، قال ثنا مؤمل قال ثنا سفيان عن عمرو بن مرة عن سعيد بن جبير أن رجلاً سأل ابن عباس عن رجل طلق امرأته مائة فقال : ثلاث تحرمها عليه وسبعة وتسعون في رقبته إنه اتخذ آيات الله هزواً حدثنا علي بن شيبة حدثنا أبو نعيم قال ثنا اسرائيل عن عبد الأعلى عن سعيد بن جبير عن ابن عباس مثله .

■ حدثنا ابن مرزوق ثنا ابن وهب قال ثنا شعبة عن ابن أبي نجيح وحميد الأعرج عن مجاهد ، أن رجلاً قال لابن عباس : رجل طلق امرأته مائة فقال : عصيت ربك وبانت منك امرأتك لم تتق الله فيجعل لك مخرجاً ومن يتق الله يجعل له مخرجاً. قال الله تعالى : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِقُبُلِ عِدَّتِهِنَّ ﴾[1] انتهى المراد من كلام الطحاوي .

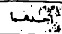
■ ولنرجع لمرتضى هذا المسلك الذي هو مسلك النسخ – الحافظ بن حجر العسقلاني في نهاية بحثه الطويل في هذه المسألة قال[2] :

وفي الجملة فالذي وقع في هذه المسألة نظير ما وقع في مسألة المتعة سواء أعني قول جابر أنها كانت تفعل في عهد النبي – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر ، قال : ثم نهانا عمر عنها فانتهينا ، فالراجح في الموضعين تحريم المتعة وإيقاع الثلاث للإجماع الذي انعقد في عهد عمر على ذلك . ولا يحفظ أن أحداً في عهد عمر خالفه في واحدة منهما وقد دل اجماعهم على وجود ناسخ وإن كان خفي عن بعضهم قبل ذلك ، حتى ظهر لجميعهم في عهد عمر ، فالمخالف بعد هذا الإجماع منابذ له ، والجمهور على عدم اعتبار من أحدث الاختلاف بعد الاتفاق . اهـ .

■ واعترض المازري على ذلك قال : ، زعم بعضهم أن هذا الحكم منسوخ وهو غلط فإن عمر لا ينسخ ولو نسخ وحاشاه لبادر الصحابة إلى انكاره . وإن أراد القائل أنه نسخ في زمن النبي – صلى الله عليه وسلم – فلا يمتنع لكن يخرج عن ظاهر الحديث لأنه لو كان كذلك لم يجز للراوي أن يخبر ببقاء الحكم في خلافة أبي بكر وبعض خلافة عمر قال : فإن قيل فقد يجمع الصحابة ويقبل منهم ذلك، قلنا: إنما يقبل ذلك لأنه يستدل بإجماعهم على ناسخ وأما أنهم ينسخون من تلقاء أنفسهم فمعاذ الله، لأنه إجماع على الخطأ ، وهم معصومون عن ذلك . قال : فإن قيل: فلعل النسخ إنما ظهر في زمن عمر ، قلنا: هذا أيضاً غلط لأنه يكون قد حصل الإجماع على الخطأ في زمن أبي بكر وليس انقراض العصر شرطاً في صحة الإجماع على الراجح . هذا ما أورده المازري ، وأجاب

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۱ .
(۲) فتح الباري ۹/۲۹۹ .

عليه الحافظ بقوله[1] : « هو مُتعقب في مواضع :


أن الذي ادعى نسخ الحكم لم يقل إن عمر هو الذي نسخ حتى يلزم منه ما ذكر، وإنما قال ما تقدم ، يشبه أن يكون علم شيئاً من ذلك نسخ ، أي اطلع على ناسخ الحكم الذي رواه مرفوعاً ، ولذلك أفتى بخلافه ، وقد سلم المازري في أثناء كلامه أن إجماعهم يدل على ناسخ وهذا هو مراد من ادعى النسخ .

الثاني: إنكاره الخروج عن الظاهر عجيب، فإن الذي يحاول الجمع بالتأويل يرتكب خلاف الظاهر حتماً .

الثالث: أن تغليطه من قال المراد ظهور النسخ عجيب أيضاً لأن المراد بظهوره انتشاره ، وكلام ابن عباس أنه يفعل في زمن أبي بكر محمول على أن الذي كان يفعله من لم يبلغه النسخ، فلا يلزم ما ذكر من إجماعهم على الخطأ ، وما أشار إليه من مسألة انقراض العصر لا يجيء هنا لأن عصر الصحابة لم ينقرض في زمن أبي بكر بل ولا عمر ، فإن المراد بالعصر الطبقة من المجتهدين وهم في زمن أبي بكر وعمر بل وبعدهما طبقة واحدة . اهـ كلام الحافظ .

وقد أجاب ابن القيم عن دعوى النسخ فقال[2] : وأما دعواكم لنسخ الحديث فموقوف على ثبوت معارض مقاوم متراخ فأين هذا ؟ .

وأما حديث عكرمة عن ابن عباس في نسخ المراجعة بعد الطلاق الثلاث فلو صح لم يكن فيه حجة فإنما فيه : أن الرجل كان يطلق امرأته ويراجعها بغير عدد ، فنسخ ذلك ، وقصر على ثلاث فيها تنقطع الرجعة . فأين في ذلك الإلزام بالثلاث بفم واحد ؟ ثم كيف يستمر المنسوخ على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر لا تعلم به الأمة ، وهو من أهم الأمور المتعلقة بحل الفروج ؟ ثم كيف يقول عمر : « إن الناس قد استعجلوا في شيء كانت لهم فيه أناة » وهل للأمة أناة في المنسوخ بوجه ما ؟ ثم كيف يعارض الحديث الصحيح بهذا الذي فيه علي بن الحسين بن واقد وضعفه معلوم .

وقد أجاب عن ذلك الشيخ محمد الأمين الشنقيطي فقال[3] : وأوضح دليل يزيل الإشكال عن القول بالنسخ المذكور وقوع مثله واعتراف المخالف به في نكاح المتعة، فإن مسلماً روى عن جابر – رضي الله عنه – أن متعة النساء كانت تفعل في عهد النبي – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر . قال : ثم نهانا عمر عنها فانتهينا وهذا مثل ما وقع في طلاق الثلاث طابقاً . . . فمن الغريب أن يسلم منصف إمكان النسخ في إحداهما ويدعي استحالته في الأخرى مع أن كلا منهما روى مسلم فيها عن صحابي جليل أن ذلك الأمر

(١) فتح الباري ٣٦٨/٩ .
(٢) زاد المعاد ١١٧/٤ ، ١١٨ .
(٣) أضواء البيان ١٨٦/١-١٨٧ .

كان يفعل في زمن النبي — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وصدر من خلافة عمر في مسألة تتعلق بالفروج ثم غيره عمر . ومن أجاز نسخ نكاح المتعة وأحال جعل الثلاث واحدة . يقال له ما لبالك تجر وبالي لا تجر ؟ .

فإن قيل : نكاح المتعة صح النص بنسخه ؟ قلنا قد رأيت الروايات المتقدمة بنسخ المراجعة بعد الثلاث .

ومن جزم بنسخ جعل الثلاث واحدة الإمام أبو داود — رحمه الله تعالى — ورأى أن جعلها واحدة إنما هو في الزمن الذي كان يرتجع فيه بعد ثلاث تطليقات وأكثر قال في سننه : « باب نسخ المراجعة بعد التطليقات الثلاث » ثم ساق بسنده حديث ابن عباس في قوله تعالى : (وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ)[1] الآية وذلك أن الرجل كان إذا طلق امرأته فهو أحق برجعتها وإن طلقها ثلاثاً فنسخ ذلك . وقال (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[2] الآية ، وأخرج نحوه النسائي ، وفي إسناده علي بن الحسين بن واقد ، قال فيه ابن حجر في التقريب صدوق يهم .

وروى مالك في الموطأ عن هشام بن عروة عن أبيه أنه قال : كان الرجل إذا طلق امرأته ثم ارتجعها قبل أن تنقضي عدتها كان ذلك له ، وإن طلقها ألف مرة ، فعمد رجل إلى امرأته فطلقها حتى إذا أشرفت على انقضاء عدتها راجعها ، ثم قال : لا آويك ولا أطلقك ، فأنزل الله (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ)[2] فاستقبل الناس الطلاق جديداً من يومئذ من كان طلق منهم أو لم يطلق .

ويؤيد هذا أن عمر لم ينكر عليه أحد من أصحاب رسول الله — صلى الله عليه وسلم — إيقاع الثلاث دفعة مع كثرتهم وعلمهم وورعهم .

ويؤيده أن كثيراً من الصحابة الأجلاء العلماء صح عنهم القول بذلك كابن عباس وعمر وابن عمر وخلق لا يحصى . والناسخ الذي نسخ المراجعة بعد الثلاث قال بعض العلماء إنه قوله تعالى : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ) كما جاء مبيناً في الروايات المتقدمة ، ولا مانع عقلاً ولا عادة من أن يجهل مثل هذا الناسخ كثير من الناس إلى خلافة عمر ، مع أنه — صلى الله عليه وسلم — صرح بنسخها وتحريمها إلى يوم القيامة في غزوة الفتح وفي حجة الوداع أيضاً كما جاء في رواية عند مسلم ومع أن القرآن دل على تحريم غير الزوجة والسرية بقوله تعالى : (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ . إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ)[3] ومعلوم أن المرأة المتمتع بها ليست بزوجة ولا سرية . . . والذين قالوا بالنسخ قالوا معنى قول عمر : إن الناس استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، أن المراد بالأناة أنهم كانوا يتأنون في الطلاق فلا يوقعون الثلاث في وقت واحد ، ومعنى استعجالهم أنهم صاروا يوقعونها بلفظ واحد ، على القول بأن ذلك هو معنى الحديث ، وقد قدمنا أنه لا يتعين كونه هو معناه وامضاؤه له عليهم إذن هو اللازم ، ولا ينافيه قوله فلو أمضيناه عليهم ، يعني ألزمناهم بمقتضى ما قالوا ،

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۸ .
(۲) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
(۳) الآية الكريمة من سورة المؤمنون : ۱۰۵ .

ونظيره قول جابر عند مسلم في نكاح المتعة فنهانا عنها عمر ، فظاهر كل منهما أنه اجتهاد من عمر والنسخ ثابت قبلهما كما رأيت ، وليست الأناة في المنسوخ وإنما هي في عدم الاستعجال بإيقاع الثلاث دفعة . . . أما كون عمر كان يعلم أن رسول الله – صلى الله عليه وسلم – كان يجعل الثلاث بلفظ واحد واحدة لقصد مخالفةرسول الله – صلى الله عليه وسلم – وجعلها ثلاثاً ولم ينكر عليه أحد من الصحابة فلا يخفى بعده ، والعلم عند الله تعالى . انتهى .

× × ×

الجواب الثاني حمل الحديث على أن الناس اعتادوا في عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر إيقاع المطلق الطلقة الواحدة ثم يدعها حتى تنقضي عدتها ثم اعتادوا الطلاق الثلاث جملة وتتابعوا فيه . فمعنى الحديث على هذا كان الطلاق الذي يوقعه المطلق الآن ثلاثاً يوقعه المطلق على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر واحدة ، فالحديث على هذا اخبار عن الواقع لا عن المشروع .

وهذا جواب أبي زرعة ، والباجي ، والقاضي أبي محمد عبد الوهاب ، ونقل القرطبي عن الكيا الطبري أنه قول علماء الحديث ورجحه ابن العربي ، وذكره ابن قدامة .

أما أبو زرعة الرازي فقد نقله عنه البيهقي بسنده إلى عبد الرحمن بن أبي حاتم قال[1] : سمعت أبا زرعة يقول : « معنى هذا الحديث عندي أن ما تطلقون أنتم ثلاثاً كانوا يطلقون واحدة في زمن النبي – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وعمر – رضي الله عنهما – .

وأما الباجي فقال[2] : « معنى الحديث أنهم كانوا يوقعون طلقة واحدة بدل إيقاع الناس ثلاث طلقات – قال : ويدل على صحة هذا التأويل أن عمر بن الخطاب – رضي الله عنه – قال : « إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة » فانكر عليهم أن أحدثوا في الطلاق استعجال أمر كان لهم فيه أناة فلو كان حالهم ذلك من أول الإسلام في زمن النبي – صلى الله عليه وسلم – ما قاله وما عاب عليهم أنهم استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، ويدل لصحة هذا التأويل ما روي عن ابن عباس من غير طريق أنه أفتى بلزوم الطلاق الثلاث لمن أوقعها مجتمعة ، فإن كان معنى حديث ابن طاوس فهو الذي قلناه ، وإن حمل حديث ابن طاوس على ما يتأول فيه من لا يعبأ بقوله فقد رجع ابن عباس إلى قول الجماعة وانعقد به الإجماع . . انتهى كلام الباجي .

---

(۱) السنن الكبرى ۳۳۸/۷ .
(۲) المنتقى ٤/٤ .

وأما القاضي فقد نقل عنه القرطبي أنه قال[1] : « معناه أن الناس كانوا يقتصرون على طلقة واحدة ثم أكثروا أيام عمر من إيقاع الثلاث — قال — قال القاضي : وهذا هو الأشبه بقول الراوي إن الناس في أيام عمر استعجلوا الثلاث فعجل عليهم معناه ألزمهم حكمها » . انتهى .

وأما ما نسب إلى علماء الحديث فقد قال القرطبي بعد ذكره تأويل الباجي حديث ابن عباس وما أوّله به أبو زرعة ، قال : قلت ما تأوله الباجي هو الذي ذكر معناه الكيا الطبري عن علماء الحديث أي أنهم كانوا يطلقون طلقة واحدة هو الذي تطلقون ثلاثاً أي ما كانوا يطلقون في كل قرء طلقة وإنما كانوا يطلقون في جميع العدة واحدة إلى أن تبين وتنقضي العدة . انتهى كلام القرطبي . وأما ترجيح ابن العربي فقد نقله عنه ابن حجر[2] .

وأما ذكر ابن قدامة له فقد قال[3] : قيل معنى حديث ابن عباس أن الناس كانوا يطلقون واحدة على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وإلا فلا يجوز أن يخالف عمر ما كان في عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر ، ولا يسوغ لابن عباس أن يروي هذا عن رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ويفتي بخلافه .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال[4] : وأما قول من قال : إن معناه كان وقوع الطلاق الثلاث على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — واحدة ، فإن حقيقة هذا التأويل كان الناس على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — يطلقون واحدة وعلى عهد عمر صاروا يطلقون ثلاثاً ، والتأويل إذا وصل إلى هذا الحد كان من باب الألغاز والتحريف لا من باب بيان المراد ولا يصح ذلك بوجه ما ، فإن الناس ما زالوا يطلقون واحدة وثلاثاً ، وقد طلق رجال نساءهم على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ثلاثاً فمنهم من رد إلى واحدة كما في حديث عكرمة عن ابن عباس ، ومنهم من أنكر عليه وغضب وجعله متلاعباً بكتاب الله ، ولم يعرف ما حكم به عليهم ، وفيهم من أقره لتأكيد التحريم الذي أوجبه اللعان ، ومنهم من ألزمه بالثلاث لكون ما أتى به من الطلاق آخر الثلاث . فلم يصح أن يقال : إن الناس ما زالوا يطلقون واحدة إلى أثناء خلافة عمر فطلقوا ثلاثاً ، ولا يصح أن يقال : إنهم قد استعجلوا في شيء كانت لهم فيه أناة فنمضيه عليهم ولا يلائم هذا الكلام الفرق بين عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وبين عهده بوجه ما . فإنه ماض منكم على عهده بعدعهده ، ثم إن في بعض ألفاظ الحديث الصحيحة « ألم تعلم أنه من طلق ثلاثاً جعلت واحدة على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ؟ » ولفظ « أما علمت أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وصدر من خلافة عمر ؟ فقال ابن عباس بلى كان الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وصدر

---

(۱) تفسير القرطبي ۱۳۰/۳ .
(۲) الفتح ۲۹۹/۹ .
(۳) المغني مع الشرح ۳۰۱/۷ .
(٤) زاد المعاد ۱۱۹/٤ .

من إمارة عمر فلما رأى الناس — يعني عمر — قد تتابعوا فيها قال اجيزوهن عليهم ، هذا لفظ الحديث وهو بأصح إسناد وهو لا يحتمل ما ذكرتم من التأويل بوجه ما . ولكن هذا كله عمل من جعل الأدلة تبعاً للمذهب فاعتقد ثم استدل ، وأما من جعل المذهب تبعاً للدليل واستدل ثم اعتقد لم يمكنه هذا العمل . اهـ .

✖ ✖ ✖

حديث ثالث حمل الحديث على غير المدخول بها :

لقد سلك أبو عبدالرحمن النسائي في سننه في الحديث مسلكاً آخر وقوى جانبها حتى قال : باب الطلاق الثلاث المتفرقة قبل الدخول بالزوجة ، ثم ساقه فقال : حدثنا أبو داود حدثنا أبو عاصم عن ابن جريج عن ابن طاوس عن أبيه أن أبا الصهباء جاء إلى ابن عباس — رضي الله عنهما — فقال : يا ابن عباس ، ألم تعلم أن الثلاث كانت على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وصدر من خلافة عمر ترد إلى الواحدة قال : نعم .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال [1] : وأنت إذا طابقت بين هذه الترجمة وبين لفظ الحديث وجدتها لا يدل عليها ولا يشعر بها بوجه من الوجوه بل الترجمة لون والحديث لون آخر وكأنه لما أشكل عليه لفظ الحديث حمله على ما إذا قال لغير المدخول بها : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق طلقت واحدة ، ومعلوم أن هذا الحكم لم يزل ولا يزال كذلك ولا يتقيد ذلك بزمان رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وصدر من خلافة عمر — رضي الله عنه — ، ثم يتغير في خلافة عمر — رضي الله عنه — ، ويمضي الثلاث بعد ذلك على المطلق فالحديث لا يندفع بمثل هذا البتة . اهـ .

وهناك توجيه آخر للحديث قال ابن حجر [2] : وهو جواب إسحق بن راهويه وجماعة وبه جزم زكريا الساجي من الشافعية .

ووجهه بأن غير المدخول بها تبين إذا قال لها زوجها : أنت طالق ، فإذا قال ثلاثاً لغى العدد لوقوعه بعد البينونة .

وتعقبه القرطبي بأن قوله أنت طالق ثلاثاً كلام متصل غير منفصل فكيف جعله كلمتين ؟ وتعطي كل كلمة حكماً ؟

وقال النووي أنت طالق معناه : أنت ذات الطلاق ، وهذا اللفظ يصح تفسيره بالواحدة وبالثلاث وغير ذلك . انتهى كلام ابن حجر .

---

(1) إغاثة اللهفان : ۲۹۸ .
(2) فتح الباري : ۳٦۳/۹ .

وأجاب ابن القيم عن الرواية التي فيها ذكر غير المدخول بها فقال [1] : ورواية طاوس نفسه عن ابن عباس ليس في شيء منها قبل الدخول ، وإنما حكى ذلك طاوس عن سؤال أبي الصهباء لابن عباس فأجابه ابن عباس بما سأله عنه ولعله إنما بلغه جعل الثلاث واحدة في حق مطلق قبل الدخول ، فسأل عن ذلك ابن عباس وقال : « كانوا يجعلونها واحدة ؟ » فقال له ابن عباس « نعم » أي الأمر ما قلت وهذا لا مفهوم له فإن التقييد في الجواب وقع في مقابلة تقييد السؤال ومثل هذا لا يعتبر مفهومه .

نعم لو لم يكن السؤال مقيداً فتقيد المسؤول الجواب كان مفهومه معتبراً ، وهذا كما إذا سئل عن فأرة وقعت في سمن فقال « إذا وقعت الفأرة في السمن فألقوها وما حولها وكلوه » لم يدل ذلك على تعيين الحكم بالسمن خاصة ، وبالجملة فغير المدخول بها فرد من أفراد النساء فذكر النساء مطلقاً في أحد الحديثين وذكر بعض أفرادهن في الحديث الآخر لا تعارض بينهما .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي [2] : وحجة هذا القول أن بعض الروايات كرواية أبي داود جاء فيها التقييد بغير المدخول بها ، والمقرر في الأصول هو حمل المطلق على المقيد ولا سيما إذا اتحد الحكم والسبب كما هنا ، قال في مراقي السعود :

وحمل مطلق على ذاك وجب إن فيهما اتحد حكم والسبب

وما ذكره الأبي — رحمه الله — من أن الإطلاق والتقييد إنما هو في حديثين ، أما في حديث واحد من طريقين فمن زيادة العدل فمردود بأنه لا دليل عليه وهو مخالف لظاهر كلام جماعة العلماء ولا وجه للفرق بينهما ، وما ذكره الشوكاني — رحمه الله — في نيل الأوطار من أن رواية أبي داود التي فيها التقييد بعدم الدخول فرد من أفراد الروايات العامة ، وذكر بعض أفراد العام بحكم العام لا يخصصه ، لا يظهر ، لأن هذه المسألة من مسائل المطلق والمقيد ، لا من مسائل ذكر بعض أفراد العام ، فالروايات التي أخرجها مسلم مطلقة عن قيد الدخول ، والرواية التي أخرجها أبو داود مقيدة بعدم الدخول كما ترى ، والمقرر في الأصول حمل المطلق على المقيد ، ولا سيما إن اتحد الحكم والسبب كما هنا .

نعم لقائل أن يقول : إن كلام ابن عباس في رواية أبي داود المذكورة وارد على سؤال أبي الصهباء ، وأبو الصهباء لم يسأل إلا عن غير المدخول بها فجواب ابن عباس لا مفهوم مخالفة له ، لأنه إنما خص غير المدخول بها لمطابقة الجواب للسؤال .

وقد تقرر في الأصول أن من موانع اعتبار دليل الخطاب أعني مفهوم المخالفة كون الكلام وارداً جواباً لسؤال ، لأن تخصيص المنطوق بالذكر لمطابقة السؤال فلا يتعين كونه لإخراج المفهوم عن المنطوق ، وأشار

(۱) إغاثة اللهفان ۱/۲۸۵-۲۸٦ .
(۲) أضواء البيان ۱/۱۹٦-۱۹۷-۱۹۸ .

إليه في مراقي السعود في ذكر موانع اعتبار مفهوم المخالفة بقوله :

وجهـل الحكم والنطـق انجلـب ... للسؤال أو جرى عـلى الذي غلب

ومحل الشاهد منه قوله : أو النطق انجلب للسؤال .

وقد قدمنا أن رواية أبي داود المذكورة عن أيوب السختياني عن غير واحد عن طاوس ، وهو صريح في أن من روى عنهم أيوب مجهولون ، ومن لم يعرف من هو لا يصح الحكم بروايته ، ولذا قال النووي في شرح مسلم ما نصه : وأما هذه الرواية لأبي داود فضعيفة رواها أيوب عن قوم مجهولين عن طاوس عن ابن عباس فلا يحتج بها ، والله أعلم . انتهى منه بلفظه .

وقال المنذري في مختصر سنن أبي داود بعد أن ساق الحديث المذكور ما نصه : الرواة عن طاوس مجاهيل . انتهى منه بلفظه . وضعف رواية أبي داود هذه ظاهر كما ترى للجهل بمن روى عن طاوس فيها ، وقال العلامة ابن القيم — رحمه الله تعالى — في زاد المعاد بعد أن ساق لفظ هذه الرواية ما نصه : وهذا لفظ الحديث وهو بأصح إسناد . انتهى محل الغرض منه بلفظه فانظره مع ما تقدم . انتهى كلام الشيخ محمد الأمين الشنقيطي .

✠ ✠ ✠

الجواب الرابع

ليس في الحديث ما يدل على أن الرسول — صلى الله عليه وسلم — هو الذي جعل ذلك ولا إنه علم به وأقر عليه وهذا جواب ابن المنذر وابن حزم ومن وافقهما .

قال ابن القيم [1] : وأما ابن المنذر فقال : لم يكن ذلك عن علم النبي — صلى الله عليه وسلم — ولا عن أمره ، قال : وغير جائز أن يظن بابن عباس أنه يحفظ عن النبي — صلى الله عليه وسلم — شيئاً ثم يفتي بخلافه ، فلما لم يجز ذلك دل فتيا ابن عباس — رضي الله عنه — على أن ذلك لم يكن عن علم النبي — صلى الله عليه وسلم — ولا عن أمره ، إذ لو كان ذلك عن علم النبي — صلى الله تعالى عليه وآله وسلم — ما استحل ابن عباس أن يفتي بخلافه أو يكون ذلك منسوخاً استدلالاً بفتيا ابن عباس .

وقال ابن حزم [2] : وأما حديث طاوس عن ابن عباس الذي فيه أن الثلاث كن واحدة وترد إلى واحدة ، ويجعل واحدة ، فليس في شيء منه أنه — عليه الصلاة والسلام — هو الذي جعلها واحدة أوردها إلى واحدة

---

(۱) إغاثة اللهفان ۲۹۱/۱ .
(۲) المحلى ۱۶۸/۱۰ ، ۱۶۹

رآه – عليه الصلاة والسلام – علم بذلك فأقره ، ولا حجة إلا فيما صح أنه – عليه الصلاة والسلام – قاله أو فعله أو علمه فلم ينكره وإنما يلزم هذا الخبر من قال في قول أبي سعيد الخدري: «كنا نخرج زكاة الفطر على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – صاعا من كذا» وأما نحن فلا . انتهى كلام ابن حزم .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال[1] : سبحانك هذا بهتان عظيم أن يستمر هذا الجعل الحرام المتضمن لتغيير شرع الله ودينه وإباحة الفرج لمن هو عليه حرام وتحريمه على من هو عليه حلال على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأصحابه خير الخلق وهم يفعلونه ولا يعلمونه ولا يعلمه هو ، والوحي ينزل عليه وهو يقرهم عليه، فهب أن رسول الله – صلى الله عليه وسلم – لم يكن يعلمه، وأصحابه يعلمونه ويبدلون دينه وشرعه والله يعلم ذلك ولا يوحيه إلى رسوله ولا يعلمه به ، ثم يتوفى الله رسوله والأمر على ذلك فيستمر هذا الضلال العظيم والخطأ المبين عندكم مدة خلافة الصديق كلها ويعمل به ولا يغيره إلى أن فارق الصديق الدنيا ، واستمر الخطأ والضلال المركب صدراً من خلافة عمر حتى رأى بعد ذلك رأيه أن يلزم الناس بالصواب ، فهل بالجهل بالصحابة وما كانوا عليه في عهد نبيهم وخلفائه أقبح من هذا ؟ وتالله لو كان جعل الثلاث واحدة خطأ محضاً لكان أسهل من هذا الخطأ الذي ارتكبتموه ، والتأويل الذي تأولتموه ، ولو تركتم المسألة بهيآتها لكان أقوى لشأنها من هذه الأدلة والأجوبة .

وذكر الشيخ محمد الأمين الشنقيطي[2] : ضعف هذا الجواب لأن جماهير المحدثين والأصوليين على أن ما أسنده الصحابي إلى عهد النبي – صلى الله عليه وسلم – له حكم المرفوع ، وإن لم يصرح بأنه بلغه – صلى الله عليه وسلم – وأقره .

× × ×

الجواب الخامس

ما ذكره المجد قال : وتأوله بعضهم على صورة تكرير لفظ الطلاق بأن يقول: أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق فإنه يلزمه واحدة إذا قصد التوكيد وثلاثاً إذا قصد تكرير الإيقاع ، فكان الناس في عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر على صدقهم وسلامتهم وقصدهم في الغالب الفضيلة والاختيار ، لم يظهر فيهم خب ولا خداع ، وكانوا يصدقون في إرادة التوكيد فلما رأى عمر في زمانه أموراً ظهرت وأحوالاً تغيرت وفشا إيقاع الثلاث جملة بلفظ لا يحتمل التأويل ألزمهم الثلاث في صورة التكرير إذ صار الغالب عليهم قصدها ، وقد أشار إليه بقوله: «إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة» . انتهى كلام المجد .

---

(۱) زاد المعاد ۱۲۰/۱ .
(۲) أضواء البيان ۱۹۷/۱ .

وهذا جواب ابن سريج كما قاله[۱] الخطابي والمنذري .[۲]

وقال ابن حجر[۳] : هذا الجواب ارتضاه القرطبي وقواه بقول عمر : إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة ، وكذا قال النووي إنه أصح الأجوبة .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال[٤] : وأما حملكم الحديث على قول المطلق : أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق، ومقصوده التأكيد بما بعد الأول فسياق الحديث من أوله إلى آخره يرده فإن هذا الذي أولتم الحديث عليه لا يتغير بوفاة رسول الله — صلى الله عليه وسلم — لا يختلف على عهده وعهد خلفائه ، وهلم جراً ... آخر الدهر ، ومن ينويه في قصد التأكيد لا يفرق بين بر وفاجر وصادق وكاذب بل يرده إلى نيته، وكذلك من لا يقبله في الحكم لا يقبله مطلقاً براً كان أو فاجراً .

وأيضاً فإن قوله : « إن الناس قد استعجلوا وتتابعوا في شيء كانت لهم فيه أناة فلو أمضيناه عليهم » إخبار من عمر بأن الناس قد استعجلوا ما جعلهم الله في فسحة منه وشرعه متراخياً بعضه عن بعض رحمة بهم ورفقاً وأناة لهم لئلا يندم مطلق فيذهب حبيبه من يده من أول وهلة فيعز عليه تداركه فجعل له أناة ومهلة يستعتبه فيها ويرضيه، ويزول ما أحدثه الغضب الداعي إلى الفراق ويراجع كل منهما الذي عليه بالمعروف، فاستعجلوا فيما جعل لهم فيه أناة ومهلة وأوقعوه بفم واحد، فرأى عمر أن يلزمهم ما التزموا عقوبة لهم فإذا علم المطلق أن زوجته وسكنه تحرم عليه من أول مرة بجمعه الثلاث كف عنها ورجع إلى الطلاق المشروع المأذون فيه وكان هذا من تأديب عمر لرعيته لما أكثروا من الطلاق الثلاث . . . هذا وجه الحديث الذي لا وجه له غيره فأين هذا من تأويلكم المستكره المستبعد الذي لا توافقه ألفاظ الحديث بل تنبو عنه وتنافره .

ويمكن أن يجاب عن جواب ابن القيم بما قاله الشيخ محمد الأمين الشنقيطي قال[٥] : والجمهور عن حديث ابن عباس هذا عدة أجوبة . الأول — أن الثلاث المذكورة فيها التي كانت تجعل واحدة ليس في شيء من روايات الحديث التصريح بأنها دفعة بلفظ واحد ، ولفظ كلامه الثلاث لا يلزم منه لغة ولا عقلاً ولا شرعاً أن تكون بلفظ واحد، فمن قال لزوجته: أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق ثلاث مرات في وقت واحد فطلاقه هذا طلاق الثلاث ، لأنه صريح بالطلاق فيه ثلاث مرات . وإذا قيل لمن جزم بأن المراد في الحديث إيقاع الثلاث بكلمة واحدة من أين أخذت كونها بكلمة واحدة ، فهل في لفظ من ألفاظ الحديث أنها بكلمة واحدة ؟ وهل يمنع إطلاق الطلاق الثلاث على الطلاق بكلمات متعددة ؟ .

فإن قال : لا يقال له طلاق الثلاث إلا إذا كان بكلمة واحدة ، فلا شك في أن دعواه هذه غير صحيحة ،

---

(۱) معالم السنن ۲/۲۷ .
(۲) المختصر للمنذري ۱۱۲۶/۲ .
(۳) الفتح ۲۹۸/۹ .
(٤) زاد المعاد ۱۱۸/٤ ، ۱۱۹ .
(٥) أضواء البيان : ۱۵۰-۱۸۳

وإن اعترف بالحق وقال : يجوز إطلاقه على ما أوقع بكلمة واحدة وعلى ما أوقع بكلمات متعددة وهو أشد بظاهر اللفظ ، قيل له ، وإذاً فجزمك بكونه بكلمة واحدة لا وجه له ، وإذا لم يتعين في الحديث كون الثلاث بلفظ واحد سقط الاستدلال به من أصله في محل النزاع .

■ ومما يدل على أنه لا يلزم من لفظ طلاق الثلاث في هذا الحديث كونها بكلمة واحدة أن الإمام أبا عبد الرحمن النسائي مع جلالته وعلمه وشدة فهمه ما فهم من هذا الحديث إلاّ أن المراد بطلاق الثلاث لفظه أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق بضرين الطلقات لأن لفظ الثلاث أظهر في إيقاع الطلاق ثلاث مرات ولذا ترجم في سننه لرواية أبي داود المذكورة في هذا الحديث وقد سبق في الوجه الثالث ثم قال : فترى هذا الإمام الجليل صرح بأن طلاق الثلاث في هذا الحديث ليس بلفظ واحد بل بألفاظ متفرقة ويدل على صحة ما فهمه النسائي — رحمه الله — من الحديث ما ذكره العلامة ابن القيم — رحمه الله — في زاد المعاد في الرد على من استدل لوقوع الثلاث دفعة بحديث عائشة ، أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت — الحديث، فإنه قال فيه ما نصه : ولكن أين في الحديث أنه طلق الثلاث بفم واحد ؟ بل الحديث حجة لنا فإنه لا يقال فعل ذلك ثلاثاً ، وقال ثلاثاً إلاّ من فعل وقال مرة بعد مرة وهذا هو المعقول في لغات الأمم عربهم وعجمهم ، كما يقال قذفه ثلاثاً وشتمه ثلاثاً وسلم عليه ثلاثاً . اهـ . بلفظه .

■ وهو دليل واضح لصحة ما فهمه النسائي — رحمه الله — من الحديث ، لأن لفظ الثلاث في جميع رواياته أظهر في أنها طلقات ثلاث واقعة مرة بعد مرة كما أوضحه ابن القيم في حديث عائشة آنفاً — وبعد أن نقل كلام ابن سريج وأبي القرطبي لرتضى هذا الجواب ونقل عن النووي جوابه عنه وقد سبقت الإشارة إلى ذلك كله في أول الجواب ثم قال — قال مقيده عفا الله عنه : وهذا الوجه لا إشكال فيه بجواز تغيير الحال عند تغيير القصد لأن الأعمال بالنيات ولكل امرىء ما نوى ، وظاهر اللفظ يدل لهذا كما قلنا .

■ وعلى كل حال فادعاء الجزم بأن معنى حديث طاوس المذكور أن الثلاث بلفظ واحد ادعاء خال من دليل كما رأيت، فليتق الله من تجرأ على عزو ذلك إلى النبي — صلى الله عليه وسلم — مع أنه ليس في شيء من روايات حديث طاوس كون الثلاث المذكورة بلفظ واحد ، ولم يتعين ذلك من اللغة ولا من الشرع ولا من العقل كما ترى . قال مقيده — عفا الله عنه — ويدل لكون الثلاث المذكورة ليست بلفظ واحد ما تقدم من حديث ابن إسحق عن داود بن الحصين عن عكرمة، عن ابن عباس، عن أحمد وأبي يعلى، من قوله طلق امرأته ثلاثاً في مجلس واحد وقوله — صلى الله عليه وسلم — « كَيْفَ طَلَّقْتَهَا ؟ » قال ثلاثاً في مجلس واحد لأن التعبير بلفظ المجلس يفهم منه أنها ليست بلفظ واحد ، إذ لو كان اللفظ واحداً لقال بلفظ واحد ولم يحتج إلى ذكر المجلس، إذ لا داعي لذكر الوصف الأعم وترك الأخص بلا موجب كما هو ظاهر. انتهى كلام الشيخ الشنقيطي.

× × ×

الجواب السادس

عن حديث طاوس عن ابن عباس أن سائر أصحاب ابن عباس رووا عنه الفتاوى بخلاف ذلك وما كان ابن عباس ليروي عن النبي – صلى الله عليه وسلم – شيئاً ثم يخالفه برأي نفسه ، بل المعروف عنه أنه كان يقول : أنا أقول لكم سنة رسول الله – صلى الله تعالى عليه وسلم – وتقولون قال أبو بكر وعمر قاله في فسخ الحج وغيره ، ولهذا الجد الإمام أحمد بن حنبل إلى دفع حديث طاوس هذا بما رواه سائر أصحاب ابن عباس عن ابن عباس ، قال الأثرم : سألت أبا عبدالله عن حديث ابن عباس : كان الطلاق الثلاث على عهد رسول الله – صلى الله تعالى عليه وسلم – وأبي بكر وعمر – رضي الله تعالى عنهما – طلاق الثلاث واحدة بأي شيء تدفعه ، قال : برواية الناس عن ابن عباس من وجوه خلافه وكذلك نقل عنه ابن منصور ، ذكر جميع ذلك الإمام ابن القيم[1] وجاء في مسودة آل تيمية ما نصه[2] :

« وفيه – أي معاني الحديث للأثرم – أيضاً في حديث ابن عباس : كان الطلاق على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدراً من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال أبو عبدالله : أدفع هذا الحديث بأنه قد روى عن ابن عباس خلافه من عشرة وجوه ، أنه كان يرى طلاق الثلاث ثلاثاً » اهـ .

وقال البيهقي في « باب من جعل الثلاث واحدة وما ورد في خلاف ذلك »[3] هذا الحديث أحد ما اختلف فيه البخاري ومسلم فأخرجه مسلم وتركه البخاري وأظنه إنما تركه لمخالفته سائر الروايات عن ابن عباس . . ومنها ما أخبرنا أبو زكريا بن أبي إسحاق ، نا أبو العباس محمد بن يعقوب ، أنا الربيع ، أنا الشافعي ، أنا مسلم وعبد المجيد ، عن ابن جريج قال : أخبرني عكرمة بن خالد أن سعيد بن جبير أخبره ، أن رجلاً جاء إلى ابن عباس فقال : طلقت امرأتي ألفاً ، فقال : تأخذ ثلاثاً وتدع تسعمائة وسبعة وتسعين . ورواه عمرو بن مرة عن سعيد بن جبير عن ابن عباس أنه قال لرجل طلق امرأته ثلاثاً حرمت عليك .

وأخبرنا أبو زكريا بن أبي إسحاق وأبو بكر بن الحسن قالا : نا أبو العباس ، نا الربيع ، نا الشافعي ، نا مسلم بن خالد وعبد المجيد عن ابن جريج عن مجاهد قال : قال رجل لابن عباس طلقتُ امرأتي مائةً قال : تأخذُ ثلاثاً وتدعُ سبعاً وتسعين . .

وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ : نا أبو عمرو بن مطر ، نا يحيى بن محمد ، نا عبيدالله بن معاذ ، نا أبي ، نا شعبة عن ابن أبي نجيح وحميد الأعرج ، عن مجاهد قال : سئل ابن عباس عن رجل طلق امرأته مائة فقال : عصيتَ ربكَ وبانت منك امرأتُكَ لم تتق الله فيجعل لكَ مَخرَجاً (ومَنْ يتَّقِ الله يجعَلْ لَهُ مخرجاً) (يا أيُّها النبيُّ إذا طلَّقتمُ النِّساءَ فطلِّقوهُنَّ في قُبُلِ عدتِهِنَّ)[4] وأخبرنا أبو عبدالله الحافظ وعبيد بن محمد بن محمد بن مهدي قالا : نا أبو العباس محمد بن يعقوب ، نا يحيى بن أبي طالب ، أنا عبدالوهاب بن عطاء ، أنا ابن جريج ، عن عبد

---

(١) إغاثة اللهفان ١/١٥٨–١٥٩ .
(٢) المسودة – ٢٤٢ .
(٣) السنن الكبرى ٧/٣٣٧–٣٣٨ .
(٤) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١ .

المهلب بن رافع ، عن عطاء أن رجلاً قال لابن عباس طلقت امرأتي مائة قال : تأخذ ثلاثاً وتدع سبعاً وتسعين ،

وأخبرنا محمد بن عبدالله الحافظ وأحمد بن الحسن القاضي قالا : نا أبو العباس محمد بن يعقوب ، نا محمد بن إسحاق أنا حسين بن محمد ، نا جرير بن حازم ، عن أيوب عن عمر بن دينار ، أن ابن عباس سئل عن رجل طلق امرأته عدد النجوم فقال : إنما يكفيك رأس الجوزاء .

وأخبرنا أبو عبدالله الحافظ ، نا أبو العباس محمد بن يعقوب ، نا الحسن بن علي بن عفان ، نا ابن نمير عن الأعمش عن مالك بن الحارث عن ابن عباس قال : أتاه رجل فقال : إن عمي طلق امرأته ثلاثاً فقال : إن عمك عصى الله فأندمه الله وأطاع الشيطان فلم يجعل له مخرجاً . قال : أفلا يحللها له رجل ؟ فقال : من يخادع الله يخدعه . .

أخبرنا أبو أحمد المهرجاني ، أنا أبو بكر بن جعفر المزكي ، نا محمد بن ابراهيم البوشنجي ، نا ابن بكير ، نا مالك عن ابن شهاب ، عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان ، عن محمد بن إياس بن البكير أنه قال : طلق رجل امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها ثم بدا له أن ينكحها فجاء يستفتي فذهبت معه أسأل له فسأل أبا هريرة وعبدالله بن عباس عن ذلك فقالا له : لا نرى أن تنكحها حتى تزوج زوجاً غيرك . قال : فإنما كان طلاقي إياها واحدة فقال ابن عباس : إنك أرسلت من يدك ما كان لك من فضل .

فهذه رواية سعيد بن جبير وعطاء ابن أبي رباح ومجاهد وعكرمة وعمرو بن دينار ومالك بن الحارث ومحمد بن إياس بن البكير ، ورويناه عن معاوية بن أبي عياش الأنصاري كلهم عن ابن عباس ، أنه أجاز الطلاق بالثلاث وأمضاهن . . اهـ كلام البيهقي رحمه الله تعالى .

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال : (۱) لا يترك الحديث الصحيح المعصوم لمخالفة راويه له فإن مخالفته ليست معصومة . وقد قدم الشافعي رواية ابن عباس في شأن بريرة على فتواه التي تخالفها في كون بيع الأمة طلاقها ، وأخذ هو وأحمد وغيرهما بحديث أبي هريرة : من استقاء فعليه القضاء . وقد خالفه أبو هريرة وأفتى بأنه لا قضاء عليه — وذكر جملة أمثلة نسبها إلى الحنابلة والحنفية والمالكية والشافعية إلى أن قال — رحمه الله — والذي ندين الله به ولا يسعنا غيره وهو القصد في هذا الباب أن الحديث إذا صح عن رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — ولم يصح عنه حديث آخر ينسخه ، أن الفرض علينا وعلى الأمة الأخذ بحديثه وترك كل ما خالفه ولا نتركه لخلاف أحد من الناس كائناً من كان لا راويه ولا غيره ، إذ من الممكن أن ينسى الراوي الحديث ، أو لا يحضره وقت الفتيا أو لا يتفطن لدلالته على تلك المسألة ، أو يتأول فيه تأويلاً مرجوحاً ، أو يقوم في ظنه ما يعارضه ، ولا يكون معارضاً في نفس الأمر أو يقلد غيره في فتواه بخلافه لاعتقاده أنه أعلم منه وأنه إنما خالفه لما هو أقوى منه . ولو قدر انتفاء ذلك كله ولا سبيل إلى العلم بانتفائه ولا ظنه لم يكن الراوي معصوماً ولم توجب مخالفته لما رواه سقوط عدالته حتى تغلب سيئاته حسناته ، وبخلاف هذا الحديث الواحد لا يحصل له

(۱) أعلام الموقعين ۳/ ۳۱ وما بعدها .

ذلك . اهـ .

وقال الشيخ محمد الأمين الشنقيطي تعليقاً على هذا الوجه[1] : قال مقيده – عفا الله عنه –: فهذا إمام المحدثين وسيد المسلمين في عصره الذي تدارك به الأسلام بعد ما كاد تتزلزل قواعده وتغير عقائده أبو عبدالله أحمد ابن حنبل – رحمه الله تعالى – قال الأثرم وابن منصور : أنه رفض حديث ابن عباس قصداً لأنه يرى عدم الاحتجاج به في لزوم الثلاث بلفظ واحد لرواية الحفاظ عن ابن عباس ما يخالف ذلك ، وهذا الإمام محمد بن إسماعيل البخاري – وهو هو – ذكر عنه الحافظ البيهقي أنه ترك الحديث عمداً للملك الموجب الذي تركه من أجله الإمام أحمد ، ولا شك أنهما ما تركاه إلا لموجب يقتضي ذلك .

فإن قيل رواية طاوس في حكم المرفوع ورواية الجماعة المذكورين موقوفة على ابن عباس والمرفوع لا يعارض بالموقوف . فالجواب أن الصحابي إذا خالف ما روى ففيه للعلماء قولان وهما روايتان عن أحمد رحمه الله ، الأول : أنه لا يحتج بالحديث لأن أعلم الناس به راويه وقد ترك العمل به وهو عدل عارف وعلى هذه الرواية فلا إشكال .

وعلى الرواية الأخرى التي هي المشهورة عند العلماء أن العبرة بروايته لا بقوله فإنه لا تقدم روايته إلا إذا كانت صريحة المعنى أو ظاهرة فيه ظهوراً يضعف معه احتمال مقابله ، أما إذا كانت محتملة لغير ذلك المعنى احتمالاً قوياً فإن مخالفة الراوي لما روى تدل على أن ذلك المحتمل الذي ترك ليس هو معنى ما روى ، وقد قدمنا أن لفظ طلاق الثلاث في حديث طاوس المذكور محتمل احتمالاً قوياً لأن تكون الطلقات مفرقة كما جزم به النسائي وصححه النووي والقرطبي وابن سريج .

فالحاصل أن ترك ابن عباس لجعل الثلاث بفم واحد واحدة يدل على أن معنى الحديث الذي روى ليس كونها بلفظ واحد . . . واعلم أن ابن عباس لم يثبت عنه أنه أفتى بالثلاث بفم واحد أنها واحدة ، وما روى عنه أبو داود من طريق حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة أن ابن عباس قال إذا قال أنت طالق ثلاثاً بفم واحد فهي واحدة فهو معارض بما رواه أبو داود نفسه من طريق اسماعيل بن إبراهيم عن أيوب عن عكرمة أن ذلك من قول عكرمة لا من قول ابن عباس ، وترجح رواية اسماعيل بن ابراهيم على رواية حماد بموافقة الحفاظ لإسماعيل في أن ابن عباس يجعلها ثلاثاً لا واحدة . انتهى

✖ ✖ ✖

حمل الثلاث فيه على أن المراد بها لفظ البتة ، وكان يراد بها واحدة على عهد رسول الله – صلى الله تعالى عليه وسلم – كالمراد بها وكان ثم تتابع الناس فأرادوا بها الثلاث فألزمهم عمر إياها .	الجواب الثاني

(۱) أضواء البيان ۱/۱۸۹–۱۹۱ .

وهذا جواب الخطابي وقوله ابن حجر قال الخطابي [1] ويشبه أن يكون معنى الحديث منصرفاً إلى طلاق البتة لأنه قد روي عن النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – في حديث ركانة أنه جعل البتة واحدة ، وكان عمر بن الخطاب – رضي الله عنه – يراها واحدة ، ثم تتابع الناس في ذلك فألزمهم الثلاث واليه ذهب غير واحد من الصحابة – رضي الله تعالى عنهم – وروي عن علي بن أبي طالب – رضي الله تعالى عنه – أنه جعلها ثلاثاً ، وكذلك روي عن ابن عمر وكان يقول : أبت الطلاق طلاق البتة ، واليه ذهب سعيد بن المسيب وعروة وعمر بن عبد العزيز والزهري ، وبه قال مالك والأوزاعي وابن أبي ليلى وأحمد بن حنبل ، وهذا كصنيعه بشارب الخمر فإن الحد كان في زمان النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – وأبي بكر أربعين ، ثم أن عمر لما رأى الناس تتابعوا في الخمر واستخفوا بالعقوبة فيها قال : أرى أن تبلغ فيها حد المفتري ، لأنه إذا سكر هذى وإذا هذى افترى وكان ذلك على ملأ من الصحابة فلا ينكر أن يكون الأمر في طلاق « البتة » على شاكلته . انتهى كلام الخطابي .

وقال ابن حجر [2] هو قوي ويؤيده إدخال البخاري في هذا الباب الآثار التي فيها « البتة » والأحاديث التي فيها التصريح بالثلاث كأنه يشير إلى عدم الفرق بينهما ، وأن « البتة » إذا أطلقت حملت على الثلاث إلا إن أراد المطلق واحدة فيقبل فكان بعض رواته حمل لفظ (البتة) على الثلاث لاشتهار التسوية بينهما فرواها بلفظ الثلاث وإنما المراد لفظ البتة وكانوا في العصر الأول يقبلون ممن قال أردت بالبتة الواحدة فلما كان عهد عمر أمضى الثلاث في ظاهر الحكم .. انتهى كلام الحافظ ابن حجر .

× × ×

الجواب الثامن حمل الحديث على أنه شاذ وقد حمله على ذلك جماعة من أهل العلم فقال ابن عبد الهادي قال ابن رجب في كتاب « مشكل الأحاديث الواردة في أن الطلاق الثلاث واحدة » وساق حديث ابن عباس ثم قال [3] : فهذا الحديث لأئمة الإسلام فيه طريقان :

أحدهما وهو مسلك الإمام أحمد ومن وافقه ويرجع الكلام في إسناد الحديث بشذوذه وانفراد طاوس به ، وأنه لم يتابع عليه ، وانفراد الراوي بالحديث وإن كان ثقة هو علة في الحديث يوجب التوقف فيه وأن يكون شاذاً ومنكراً إذا لم يرو معناه من وجه يصح وهذه طريقة أئمة الحديث المتقدمين ، كالإمام أحمد ويحيى القطان ويحيى بن معين وعلي بن المديني وغيرهم ، وهذا الحديث لا يرويه عن ابن عباس غير طاوس قال الإمام أحمد في رواية ابن منصور : كل أصحاب ابن عباس يعني رووا عنه خلاف ما روى طاوس .

(۱) معالم السنن ۱۲۹/۲ .
(۲) فتح الباري – ۲۹۹/۹ .
(۳) سير الحث – ۷٤ .

وقال الجوزجاني : هو حديث شاذ ، قال وقد عنيت بهذا الحديث في قديم الدهر فلم أجد له أصلاً قال المصنف ومتى أجمع الأمة على إطراح العمل بحديث وجب اطراحه وترك العمل به ، وقال ابن مهدي لا يكون إماما في العلم من عمل بالشاذ .

وقال النخعي : كانوا يكرهون الغريب من الحديث . وقال يزيد بن أبي حبيب : إذا سمعت الحديث فانشده كما تنشد الضالة فإن عرف وإلاّ فدعه ، وعن مالك قال : «شر العلم الغريب» وخير العلم الظاهر الذي قد رواه الناس وفي هذا الباب شيء كثير لعدم جواز العمل بالغريب وغير المشهور . . قال ابن رجب : وقد صح عن ابن عباس ـ وهو راوي الحديث ـ أنه أفتى بخلاف هذا الحديث ولزوم الثلاث المجموعة ، وقد علل بهذا أحمد والشافعي كما ذكره في المغني وهذه أيضاً علة في الحديث بانفرادها فكيف وقد ضم إليها علة الشذوذ والإنكار وإجماع الأمة .

وقال القاضي إسماعيل في كتاب « أحكام القرآن » : طاوس مع فضله وصلاحه يروي أشياء منكرة منها هذا الحديث ، وعن أيوب أنه كان يتعجب من كثرة خطأ طاوس .

وقال ابن عبد البر : شذ طاوس في هذا الحديث .

قال ابن رجب وكان علماء أهل مكة ينكرون على طاوس ما ينفرد به من شواذ الأقاويل . انتهى المقصود .

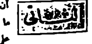
الثاني : أنه منسوخ ـ وقد سبق ما يغني عن إعادته .

ونقل القرطبي عن ابن عبد البر أنه قال[1] : رواية طاوس وهم وغلط لم يعرج عليها أحد من فقهاء الأمصار بالحجاز والشام والمغرب ـ قال ـ وقد قيل : إن أبا الصهباء لا يعرف في موالي ابن عباس .

ونقل الشيخ محمد الأمين الشنقيطي عن ابن العربي المالكي ما يختص بحديث ابن عباس هذا فقال[2] : فإن قيل ففي صحيح مسلم عن ابن عباس وذكر حديث أبي الصهباء المذكور ؟ قلنا هذا لا متعلق فيه من خمسة أوجه :



أنه حديث مختلف في صحته ، فكيف يقدم على إجماع الأمة ولم يعرف لها في هذه المسألة خلاف إلاّ عن قوم انحطوا عن رتبة التابعين ، وقد سبق العصران الكريمان والاتفاق على لزوم الثلاث ، فإن رووا ذلك عن أحد منهم فلا تقبلوا منهم إلاّ ما يقبلون منكم نقل العدل عن العدل ، ولا تجد هذه المسألة منسوبة إلى أحد من السلف أبداً .



أن هذا الحديث لم يرد إلاّ عن ابن عباس ولم يرو عنه إلاّ من طريق طاوس فكيف يقبل ما لم يروه من الصحابة إلاّ واحد وما لم يروه عن ذلك الصحابي إلاّ واحد ، وكيف خفي على جميع الصحابة وسكتوا عنه إلاّ ابن عباس ، وكيف خفي على أصحاب ابن عباس إلاّ طاوس ؟ انتهى محل الغرض من كلام ابن العربي . انتهى .

---

(۱) تفسير القرطبي ۱۲۹/۳
(۲) أضواء البيان ۱۹۲

وقال ابن حجر [١] : الجواب الثاني دعوى شذوذ رواية طاوس وهي طريقة البيهقي فإنه ساق الروايات عن ابن عباس بلزوم الثلاث، ثم نقل عن ابن المنذر أنه لا يظن بابن عباس أن يحفظ عن النبي -صلى الله عليه وسلم- شيئاً ويفتي بخلافه، فيتعين المصير إلى الترجيح والأخذ بقول الأكثر أولى من الأخذ بقول الواحد إذا خالفهم. انتهى.

وقال ابن التركماني وطاوس يقول: إن أبا الصهباء مولاه سأله عن ذلك ولا يصح ذلك عن ابن عباس لرواية الثقات عنه خلافه ولو صح عنه ما كان قوله حجة على من هو من الصحابة أجل وأعلم منه، وهم عمر وعثمان وعلي وابن مسعود وابن عمر وغيرهم. انتهى.

وقد أجاب ابن القيم عن ذلك فقال بعد عرضه لهذا المسلك [٢] : وهذا أفسد من جميع ما تقدم، ولا ترد أحاديث الصحابة وأحاديث الأئمة الثقات بمثل هذا، فكم من حديث تفرد به واحد من الصحابة لم يروه غيره وقبله الأمة كلهم فلم يرده أحد منهم، وكم من حديث تفرد به من هو دون طاوس بكثير ولم يرده أحد من الأئمة ولا نعلم أحداً من أهل العلم قديماً ولا حديثاً قال: إن الحديث إذا لم يروه إلا صحابي واحد لم يقبل، وإنما يحكى عن أهل البدع ومن تبعهم في ذلك أقوال لا يعرف لها قائل من الفقهاء.

قد تفرد الزهري بنحو ستين سنة، لم يروها غيره، وعملت بها الأمة ولم يردوها بتفرده هذا مع أن عكرمة ... عن ابن عباس -رضي الله عنهما- حديث ركانة وهو موافق لحديث طاوس عنه، فإن قدح في عكرمة أبطل وتناقض، فإن الناس احتجوا بعكرمة، وصحح أئمة الحفاظ حديثه، ولم يلتفتوا إلى قدح من قدح فيه.

فإن قيل: فهذا هو الحديث الشاذ، وأقل أحواله أن يتوقف فيه ولا يجزم بصحته عن رسول الله -صلى الله تعالى عليه وسلم-. قيل: ليس هذا هو الشاذ، وإنما الشذوذ: أن يخالف الثقات فيما رووه فيشذ عنهم بروايته، فأما إذا روى الثقة حديثاً منفرداً به، لم يرو الثقات خلافه فإن ذلك لا يسمى شاذاً. وإن اصطلح على تسميته شاذاً بهذا المعنى، لم يكن هذا الاصطلاح موجباً لرده، ولا مسوغاً له.

قال الشافعي: «وليس الشاذ أن ينفرد الثقة برواية الحديث، بل الشاذ أن يروي خلاف ما رواه الثقات» قاله في مناظرته لبعض من رد الحديث بتفرد الراوي به. ثم إن هذا القول لا يمكن أحداً من أهل العلم، ولا من الأئمة، ولا من أتباعهم طرده، ولو طردوه لبطل كثير من أقوالهم وفتاويهم. والعجب أن الرادين لهذا الحديث بمثل هذا الكلام قد بنوا كثيراً من مذاهبهم على أحاديث ضعيفة، انفرد بها رواتها لا تعرف عن سواهم وذلك أشهر وأكثر من أن يعد.

وبعد ما ذكر الشيخ محمد الأمين الشنقيطي كلاماً يتفق مع ما سبق ذكره عن ابن القيم قال [٣] : نعم لقائل

---

(١) الفتح ٩/٣٦٣.
(٢) إغاثة اللهفان ١/٢٩٥-٢٩٦.
(٣) أضواء البيان ١/١٩٣-١٩٥.

أن يقول : إن خبر الآحاد إذا كانت الدواعي متوفرة إلى نقله ولم ينقله إلا واحد ونحوه ، أن ذلك يدل على عدم صحته ، ووجهه أن توفر الدواعي يلزم منه النقل تواتراً والاشتهار ، فإن لم يشتهر دل على أنه لم يقع ، لأن انتفاء اللازم يقتضي انتفاء الملزوم ، وهذه قاعدة في الأصول أشار اليها في مراقي السعود بقوله عاطفاً على ما يحكم فيه بعدم صحة الخبر « وخبر الآحاد في السنى » .

حيث دواعي نقله تواترا   نرى له لو قاله تقررا

وجزم بها غير واحد من الأصوليين ، وقال صاحب جمع الجوامع عاطفاً على ما يجزم فيه بعدم صحة الخبر والمنقول آحاداً فيما تتوفر الدواعي إلى نقله خلافاً للرافضة . اهـ منه بلفظه .

ومراده أن مما يجزم بعدم صحته الخبر المنقول آحاداً مع توفر الدواعي إلى نقله ، وقال ابن الحاجب في مختصره الأصولي مسألة : إذا انفرد واحد فيما يتوفر الدواعي إلى نقله وقد شاركه خلق كثير ، كما لو انفرد واحد بقتل خطيب على المنبر في مدينة فهو كاذب قطعاً خلافاً للشيعة اهـ . محل الغرض منه بلفظه . وفي المسألة مناقشات وأجوبة عنها معروفة في الأصول .

قال مقيده — عفا الله عنه — : ولا شك أنه على القول بأن معنى حديث طاوس المذكور أن الثلاث بلفظ واحد كانت تجعل واحدة على عهد النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — وأبي بكر وصدر من خلافة عمر ثم إن عمر غير ما كان عليه رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — والمسلمون في زمن أبي بكر وعامة الصحابة أو جلهم يعلمون ذلك ، فالدواعي إلى نقل ما كان عليه رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — والمسلمون من بعده متوفرة تواتراً لا يمكن إنكاره لأن[1] يرد بذلك التغيير الذي أحدثه عمر فسكوت جميع الصحابة عنه ، وكون ذلك لم ينقل منه حرف عن غير ابن عباس ، يدل دلالة واضحة على أحد أمرين :

أحدهما أن حديث طاوس الذي رواه عن ابن عباس ليس معناه أنها بلفظ واحد بل بثلاثة ألفاظ في وقت واحد كما قدمنا ، وكما جزم به النسائي وصححه النووي والقرطبي وابن سريج . وعليه فلا إشكال ، لأن تغيير عمر للحكم مبني على تغير قصدهم ، والنبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — قال : «إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل امرئ ما نوى» ، فمن قال : أنت طالق ، أنت طالق ، أنت طالق . ونوى التأكيد فواحدة ، وإن نوى الاستئناف بكل واحدة فثلاث ، واختلاف محامل اللفظ الواحد لاختلاف نيات اللافظين به لا إشكال فيه لقوله — صلى الله تعالى عليه وسلم — : « وإنما لكل امرئ ما نوى » .

(۱) لعله « لا أن » كما بالأصل المطبوع

والثاني أن يكون الحديث غير محكوم بصحته لنقله آحاداً مع توفر الدواعي إلى نقله . والأول لولى وأصح من الثاني ، وقال القرطبي في المفهم في الكلام على حديث طاوس المذكور : وظاهر سياقه يقتضي النقل عن جميعهم أن معظمهم كانوا يرون ذلك ، والعادة في مثل هذا أن يفشو الحكم وينتشر فكيف ينفرد به واحد عن واحد ؟ قال : فهذا الوجه يقتضي التوقف عن العمل بظاهره إن لم يقتض القطع ببطلانه ا. ﻫ منه بواسطة نقل ابن حجر في فتح الباري عنه وهو قوي جداً بحسب المقرر في الأصول كما ترى . انتهى . .

✖ ✖ ✖



أن الحديث مضطرب ، نقل هذا الجواب ابن حجر عن القرطبي [1] وذكر ابن القيم هذا الجواب وناقشه فقال : وسلك آخرون في رد الحديث مسلكاً آخر فقالوا هو حديث مضطرب لا يصح ، ولذلك أعرض عنه البخاري ، وترجم في صحيحه على خلافه فقال : « باب فيمن جوز الطلاق الثلاث في كلمة لقوله تعالى : (الطَّلاقُ مَرَّتَانِ) » ثم ذكر حديث اللعان وفيه فطلقها ثلاثاً قبل أن يأمره رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — ولم ينكر عليه النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — وهو لا يقر على باطل » .

قالوا : ووجه اضطرابه : أنه تارة يروي عن طاوس عن ابن عباس ، وتارة عن طاوس عن أبي الصهباء عن ابن عباس ، وتارة عن أبي الجوزاء عن ابن عباس فهذا اضطرابه من جهة السند .

وأما المتن فإن أبا الصهباء تارة يقول : « ألم تعلم أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة » وتارة يقول : « ألم يكن الطلاق الثلاث على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وصدر من خلافة عمر واحدة » . فهذا يخالف اللفظ الآخر وهذا المسلك من أضعف المسالك ورد الحديث به ضرب من التعنت ولا يعرف أحد من الحفاظ قدح في هذا الحديث ولا ضعفه ، والإمام أحمد لما قيل له : بأي شيء ترده ؟ قال : برواية الناس عن ابن عباس خلافه .

ولم يرده بتضعيف ولا قدح في صحته ، وكيف يتهيأ القدح في صحته ، ورواته كلهم أئمة حفاظ . حدث به عبد الرزاق وغيره عن ابن جريج بصيغة الإخبار ، وحدث به كذلك ابن جريج عن ابن طاوس ، وحدث به ابن طاوس عن أبيه ، وهذا إسناد لا مطعن فيه لطاعن ، وطاوس من أخص أصحاب ابن عباس ، ومذهبه أن الثلاث واحدة ، وقد رواه حماد بن زيد عن أيوب عن غير واحد عن طاوس ، فلم ينفرد به عبد الرزاق ولا ابن

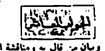
(۱) فتح الباري ۹/۳٦۱ .
(۲) إغاثة اللهفان ۱/۲۹۲—۲۹٥ .

جريج ، ولا عبدالله بن طاوس فالحديث من أصح الأحاديث ، وترك رواية البخاري له لا يوهنه وله حكم أمثاله من الأحاديث الصحيحة التي تركها البخاري لئلا يطول كتابه فإنه سماه : الجامع المختصر الصحيح ، ومثل هذا التعلل لا يقبله من له حظ من العلم .

وأما رواية من رواه عن أبي الجوزاء فإن كانت محفوظة فهي مما يزيد الحديث قوة وإن لم تكن محفوظة – وهو الظاهر – فهي وهم في الكنية انتقل فيها عبدالله بن المؤمل عن ابن أبي مليكة من أبي الصهباء إلى أبي الجوزاء ، فإنه كان سيء الحفظ ، والحفاظ قالوا : أبو الصهباء ، وهذا لا يوهن الحديث ، وهذه الطريق عند الحاكم في المستدرك وأما رواية من رواه مقيداً ، قبل الدخول ، فإنه تقدم أنه لا تناقض رواية الآخرين على أنها عند أبي داود عن أيوب عن غير واحد ورواية الإطلاق عن معمر عن ابن جريج عن ابن طاوس عن أبيه ، فإن تعارضا فهذه الرواية أولى ، وإن لم يتعارضا فالأمر واضح .

وحديث داود بن الحصين عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – صريح في كون الثلاث واحدة في حق المدخول بها وعامة ما يقدر في حديث أبي الصهباء أن قوله : « قبل الدخول » زيادة من ثقة فيكون الأخذ بها أولى ، وحينئذ فيدل أحد حديثي ابن عباس على أن هذا الحكم ثابت في حق البكر ، وحديثه الآخر على أنه ثابت في حكم الثيب أيضاً ، فأحد الحديثين يقوى الآخر ويشهد بصحته ، وبالله التوفيق .

× × ×



أن حديث ابن عباس معارض بالإجماع والإجماع أقوى من خبر الواحد كما ذكر ذلك الشافعي ، وغيره وقد سبق استدلال الجمهور بالإجماع مع ذكر أدلتهم لمذهبهم وبيان من قال به ومناقشة ابن القيم له ، فاكتفى بذلك عن الإعادة هنا .

ما رواه الإمام أحمد في المسند قال : حدثنا سعد بن ابراهيم حدثنا أبي عن محمد بن اسحاق قال حدثني داود بن الحصين عن عكرمة – مولى ابن عباس – عن ابن عباس قال : « طلق رُكانةُ ابنُ عبد يزيد – أخو بني المطلب – امرأته ثلاثاً في مجلس واحد ، فحزنَ عليها حزناً شديداً ، قال : فسأله رسول الله – صلى الله عليه وسلم – « كَيْفَ طَلَّقْتَهَا » ؟ – قال : طلقتُها ثلاثاً قال فقال : « في مَجْلِسٍ وَاحِدٍ ؟ » قال : نعم ، فقال : « فَإِنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ فَارْجِعْهَا إنْ شِئْتَ » قال : فراجعها فكان ابن عباس يرى الطلاق عند كل طهر .

قال ابن القيم[1] وقد صحح الإمام أحمد هذا الإسناد وحسنه ، فقال في حديث عمرو بن شعيب عن

(1) أعلام الموقعين ۳ / ۴۰ .

أبيه عن جده . أن النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — رد ابنته على ابن أبي العاص بمهر جديد ونكاح جديد ، هذا حديث ضعيف أو قال واه لم يسمعه الحجاج عن عمرو بن شعيب وإنما سمعه من محمد بن عبدالله العزرمي ، والعزرمي لا يساوي حديثه شيئاً والحديث الذي رواه أن النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — أقرهما على النكاح الأول وإسناده عنده هو إسناد حديث ركانة بن عبد يزيد ؟ هذا وقد قال الترمذي فيه ليس بإسناده بأس فهذا إسناد صحيح عند أحمد وليس به بأس عند الترمذي فهو حجة ما لم يعارضه ما هو أقوى منه فكيف إذا عضده ما هو نظيره أو أقوى منه ؟ ثم ساق رواية أبي داود وستأتي وهي الدليل الثالث ثم قال ابن القيم : قال شيخنا — رضي الله عنه — : وأبو داود لما لم يرو في سننه الحديث الذي في مسند أحمد يعني الذي ذكرناه آنفاً فقال : حديث البتة أصح من حديث ابن جريج أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً لأنهم أهل بيته ولكن الأئمة الأكابر العارفين بعلل الحديث والفقه كالإمام أحمد وأبي عبيد والبخاري ضعفوا حديث البتة وبينوا أنه رواية قوم مجاهيل لم تعرف عدالتهم وضبطهم وأحمد أثبت حديث الثلاث وبين أنه الصواب وقال حديث ركانة لا يثبت أنه طلق امرأته البتة وفي رواية عنه : حديث ركانة في البتة ليس بشيء ، لأن ابن اسحاق يرويه عن داود بن الحصين عن عكرمة عن ابن عباس — رضي الله عنه — أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً وأهل المدينة يسمون الثلاث البتة . قال الأثرم : قلت لأحمد حديث ركانة في البتة فضعفه . انتهى .

وقد سبق الكلام على رواية الإمام أحمد لحديث ركانة وكذلك رواية الزبير بن سعيد، ورواية نافع بن عجير عند الكلام على الدليل الخامس للمذهب الجمهور في المسألة الثانية .

الدليل الثالث

قال أبو داود : حدثنا أحمد بن صالح ، قال حدثنا عبد الرزاق أخبرنا ابن جريج ، قال أخبرني بعض بني أبي رافع ، مولى النبي — صلى الله عليه وسلم — عن عكرمة مولى ابن عباس ، قال : «طلق عبد يزيد أبو ركانة وإخوته أم ركانة ونكح امرأة من مزينة فجاءت النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — فقالت : ما يغني عني إلا كما تغني هذه الشعرة لشعرة أخذتها من رأسها ففرق بيني وبينه فأخذت النبي — صلى الله عليه وسلم — حمية فدعى بركانة وإخوته ، ثم قال لجلسائه : «أترون فلاناً يشبه منه كذا وكذا من عبد يزيد وفلاناً لابنه الآخر يشبه منه كذا وكذا ؟» قالوا نعم فقال النبي — صلى الله عليه وسلم — لعبد يزيد «طلقها» ففعل فقال «راجع امرأتك أم ركانة وإخوته» فقال : إني طلقتها ثلاثاً يا رسول الله . قال : قد علمت «راجعها» وتلا «يا أيها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن »[1]

وقد سبقت مناقشة رواية أبي داود عند الكلام على الدليل الخامس لمذهب الجمهور في المسألة الثانية فاكتفى بما هناك عن إعادته هنا .

---

[1] الآية الكريمة من سورة الطلاق

الدليل الرابع ما جاء في بعض روايات حديث ابن عمر من أنه طلق امرأته في الحيض ثلاثاً فاحتسب بواحدة وقد سبقت مناقشة حديث ابن عمر برواياته وأن الصحيح أنه إنما طلقها واحدة وذلك عند الكلام على الدليل السادس فاكتفي بما ذكر هناك عن إعادته هنا . ¹

وأما الاجماع فممن ذكره شيخ الاسلام ابن تيمية وابن القيم وغيرهما من العلماء، فقد بينوا أن الأمر لم يزل على اعتبار الثلاث بلفظ واحد واحدة في عهد أبي بكر وثلاث سنين من خلافة عمر ويمكن أن يجاب عن بما ورد من الآثار عن بعض الصحابة في أن الثلاث بلفظ واحد تكون ثلاثاً وقد سبقت .

وأما القياس فقد قال ابن القيم [1] : وأما القياس فإن الله سبحانه وتعالى قال : (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ)[2] . ثم قال : (وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ)[3] فلو قال: أشهد بالله أربع شهادات أني صادق، وقالت أشهد بالله أربع شهادات أنه كاذب كانت شهادة واحدة ولم تكن أربعاً ، فكيف يكون قوله أنت طالق ثلاثاً ثلاث تطليقات وأي قياس أصح من هذا ؟ وهكذا كل ما يعتبر فيه العدد من الإقرار ونحوه ولهذا لو قال المقر بالزنا : إني أقر بالزنا أربع مرات كان ذلك مرة واحدة ، وقد قال الصحابة لماعز : « إن أقررت أربعاً رجمك رسول الله — صلى الله عليه وسلم — » فلو قال : أقر به أربع مرات كان مرة واحدة فهكذا الطلاق سواء .

وقد أجاب الشيخ محمد الأمين الشنقيطي عن هذا القياس فقال[4] : وقياس أنت طالق ثلاثاً على أيمان اللعان في أنه لو حلفها بلفظ واحد لم تجز ، قياس مع وجود الفارق ، لأن من اقتصر على واحدة من الشهادات الأربع المذكورة في آية اللعان أجمع العلماء على أن ذلك كما لو لم يأت بشيء منها أصلاً، بخلاف الطلقات الثلاث فمن اقتصر على واحدة منها اعتبرت إجماعاً وحصلت بها البينونة بانقضاء العدة إجماعاً .

وأما الآثار فما جاء عن الصحابة في ذلك، فقد روى طاوس وعكرمة عن ابن عباس الإفتاء بذلك ورواية طاوس عند أبي جعفر النحاس في الناسخ والمنسوخ ورواية عكرمة عند أبي داود من رواية حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة عن ابن عباس ، وحكى ابن وضاح وعنه ابن مغيث الإفتاء بكون الطلاق الثلاث في كلمة واحدة واحدة عن علي وابن مسعود والزبير وعبد الرحمن بن عوف. وجاء عن عمر بن الخطاب — رضي الله عنه — ما رواه الحافظ أبو بكر الاسماعيلي في مسند عمر قال : أخبرنا أبو يعلى حدثنا صالح بن مالك ، حدثنا خالد بن يزيد بن أبي مالك عن أبيه قال قال عمر — رضي الله تعالى عنه — : ما ندمتُ على شيء ندامتي على ثلاث أنْ لا أكونَ حرّمتُ الطلاقَ ، وعلى أن لا أكونَ أنكحتُ الموالي ، وعلى أن لا أكونَ قتلتُ النوائحَ ، وكذلك ما نقل من الآثار عن أهل البيت .

---

(۱) إغاثة اللهفان ۱/۲۸۹ .
(۲) الآية الكريمة من سورة النور : ٦ .
(۳) الآية الكريمة من سورة النور : ۸ .
(٤) أضواء البيان ۱/۱۹۵-۱۹٦ .

ويضاف إلى هذه الآثار ما سبق ذكره من الآثار مما لم يذكر هنا وذلك في الكلام على رد استدلال الجمهور بالإجماع .

وأجيب عن تلك الآثار بما يأتي :

أما ما روى طاوس عن ابن عباس أن من قال لامرأته : أنت طالق ثلاثاً إنما تلزمه طلقة واحدة فقد اعتبره أبو جعفر النحاس من مناكير طاوس التي خولف فيها طاوس[1] قال: وطاوس وإن كان رجلاً صالحاً فعنده عن ابن عباس مناكير يخالف عليها ولا يقبلها أهل العلم ، منها أنه روى عن ابن عباس أنه قال في رجل قال لامرأته أنت طالق ثلاثاً إنما تلزمه واحدة ولا يعرف. هذا عن ابن عباس إلا من روايته ، والصحيح عنه وعن علي ابن أبي طالب رضي الله عنهما أنها ثلاث كما قال الله تعالى (فإن طلقها فلا تحل له من بعد)[2] أي الثالثة.

وأما ما روى حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة عن ابن عباس أنه قال . إذا قال أنت طالق ثلاثاً بفم واحد فهي واحدة » فقد تعقبه أبو داود في سننه بقوله : ورواه إسماعيل بن ابراهيم عن أيوب عن عكرمة هذا قوله ولم يذكر ابن عباس وجعله قول عكرمة ، وعلى فرض ثبوتها فقد رجع ابن عباس عن ذلك كما صرح أبو داود قال[3] وصار قول ابن عباس فيما حدثنا أحمد بن صالح ومحمد بن يحيى وهذا حديث أحمد قالا : نا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ومحمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن محمد بن إياس أن ابن عباس وأبا هريرة وعبدالله بن عمرو بن العاص سُئلوا عن البكر يطلقها زوجها ثلاثاً فكلهم قالوا : لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره ، قال أبو داود وروى مالك عن يحيى بن سعيد عن بكير بن الأشج عن معاوية بن أبي عياش أنه شهد هذه القصة حين جاء محمد بن إياس بن البكير إلى ابن الزبير وعاصم بن عمر فسألهما عن ذلك فقالا : إذهب إلى ابن عباس وأبي هريرة فإني تركتهما عند عائشة — رضي الله عنها — ثم ساق هذا الخبر . قال أبو داود وقول ابن عباس هو أن الطلاق الثلاث يبينها من زوجها مدخولاً بها أو غير مدخول بها لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره . هذا مثل خبر الصرف قال فيه ثم إنه رجع عنه يعني ابن عباس . اهـ .[3]

وقد ساق في الباب الذي أورد فيه ذلك وهو باب نسخ المراجعة بعد التطليقات الثلاث آثاراً عن سائر أصحاب ابن عباس بخلاف ما ذكر عن طاوس وعكرمة حيث قال : حدثنا حميد بن مسعدة ، نا اسماعيل أنا أيوب ، عن عبدالله بن كثير عن مجاهد قال : كنت عند ابن عباس فجاءه رجل فقال : إنه طلق امرأته ثلاثاً قال فسكت حتى ظننت أنه رادها إليه ثم قال : ينطلق أحدكم فيركب الحموقة ثم يقول : يا ابن عباس

---

(١) الناسخ والمنسوخ ٧١ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣٠ .
(٣) سنن أبي داود بشرح عون المعبود ٢/٢٢٦-٢٢٧ .

يا ابن عباس وإنك الله قال: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾[1] وإنك لم تتق الله فلا أجد لك مخرجاً عصيت ربك وبانت منك امرأتك وإن الله تعالى قال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ فِي قُبُلِ عِدَّتِهِنَّ﴾[2] قال ابو داود: روى هذا الحديث حميد الأعرج وغيره عن مجاهد عن ابن عباس ورواه شعبة عن عمرو بن مرة، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، وأيوب وابن جريج جميعاً عن عكرمة بن خالد عن سعيد ابن جبير عن ابن عباس وابن جريج، عن عبد الحميد بن رافع عن عطاء عن ابن عباس، ورواه الأعمش عن مالك بن الحارث، عن ابن عباس وابن جريج عن عمرو بن دينار عن ابن عباس كلهم قالوا في الطلاق الثلاث: إنه أجازها، قال: وبانت منك، نحو حديث اسماعيل عن أيوب عن عبدالله بن كثير.. اهـ.

وقال الباجي بخصوص ما نقل عن ابن عباس من فتواه بأن الثلاث بفم واحد واحدة[3] ما نصه: قد رجع ابن عباس إلى قول الجماعة وانعقد به الأجماع. اهـ.

وأما ما نقله أبو جعفر أحمد بن محمد بن مغيث الطليطلي عن ابن وضاح، من أن علي بن أبي طالب والزبير ابن العوام وعبد الرحمن بن عوف وعبدالله بن مسعود — رضي الله تعالى عنهم — قد أفتوا بأن من طلق ثلاثاً في كلمة واحدة لا يلزمه سوى طلقة واحدة، فيتوقف الاستدلال به على ثبوت السند إليهم بذلك ولم يثبت.

■ وقد تعقبه أبو بكر بن العربي في كتابه الناسخ والمنسوخ ونقله عنه ابن القيم قال[4]: قال تعالى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾[5] وزل قوم في آخر الزمان فقالوا: إن الطلاق الثلاث في كلمة واحدة لا يلزم وجعلوه واحدة ونسبوه إلى السلف الأول فحكوه عن علي والزبير وعبد الرحمن بن عوف وابن مسعود وابن عباس، وعزوه إلى الحجاج ابن أرطاة الضعيف المنزلة المغموز المرتبة ورووا في ذلك حديثاً ليس له أصل، وغوى قوم من أهل المسائل فتتبعوا الأهواء المبتدعة فيه وقالوا: إن قوله أنت طالق ثلاثاً كذب لأنه لم يطلق ثلاثاً كما لو قال: طلقت ثلاثاً ولم يطلق إلا واحدة وكما لو قال: أحلف ثلاثاً كانت يميناً واحدة — ومر أبو بكر بن العربي إلى أن قال: وما نسبوه إلى الصحابة كذب بحت لا أصل له في كتاب ولا رواية له عن أحد وقد أدخل مالك في موطئه عن علي أن الحرام ثلاث لازمة في كلمة فهذا في معناها فكيف إذا صرح بها! وأما حديث الحجاج بن أرطاة فغير مقبول في الملة ولا عند أحد من الأئمة.

■ قال ابن العربي لم يعرف في هذه المسألة خلاف إلا عن قوم انحطوا عن رتبة التابعين وقد سبق العصران الكريمان بالاتفاق على لزوم الثلاث، فإن رووا ذلك عن أحد منهم فلا تقبلوا منهم إلا ما يقبلون منكم، نقل العدل عن العدل ولا يجد هذه المسألة منسوبة إلى أحد من السلف أبداً. اهـ.

---

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق: ۲.
(۲) الآية الكريمة من سورة الطلاق: ۱.
(۳) المنتقى ٤/٤.
(٤) مختصر سنن أبي داود ومعه التهذيب والمعالم ج۳ ص ۱۲۸
(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة: ۲۲۹.

[illegible] ابن القيم ذلك في « إغاثة اللهفان » ص ١٧٩ بقوله : « لعله إحدى الروايتين عنهم وإلا فقد صح بلا شك عن ابن مسعود وعلي وابن عباس الإلزام بالثلاث إن أوقعها جملة وصح عن ابن عباس أنه جعلها واحدة ولم نقف على نقل صحيح عن غيرهم من الصحابة بذلك، فلذلك لم نعد ما حكى عنهم في الوجوه المبنية للنزاع وإنما نعد ما وقفنا عليه في مواضعه ونعزوه إليها ، وبالله التوفيق » اهـ. كلام ابن القيم .

وقال البيهقي في السنن الكبرى في عزو ذلك إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب — رضي الله تعالى عنه —[1] أخبرنا أبو سعد أحمد بن محمد الماليني ، أنا أبو أحمد عبدالله بن عدي الحافظ ، ثنا محمد بن عبد الوهاب ابن هشام نا علي بن سلمة اللبقي ، ثنا أبو أسامة عن الأعمش قال : كان بالكوفة شيخ يقول سمعت علي بن أبي طالب — رضي الله تعالى عنه — يقول : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس واحد فإنه يرد إلى واحدة والناس عنقاً واحداً إذ ذلك يأتونه ويسمعون منه قال فأتيته فقرعت عليه الباب فخرج إلي شيخ فقلت له : كيف سمعت علي بن أبي طالب — رضي الله تعالى عنه — يقول فيمن طلق امرأته ثلاثاً في مجلس واحد؟ قال سمعت علي بن أبي طالب يقول : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس واحد فإنه يرد إلى واحدة ، قال فقلت له : أين سمعت هذا من علي — رضي الله تعالى عنه — ؟ قال : أخرج إليك كتاباً فأخرج فإذا فيه : بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا ما سمعت علي بن أبي طالب — رضي الله تعالى عنه — يقول : إذا طلق الرجل امرأته ثلاثاً في مجلس واحد فقد بانت منه ولا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره . قال : فقلت ويحك هذا غير الذي تقول ، قال : الصحيح هو هذا ولكن هؤلاء أرادوني على ذلك » اهـ .

× × ×

وأما ما روى أبو يعلى عن عمر بن الخطاب — رضي الله تعالى عنه — من قوله : « ما ندمتُ على شيء ندامتي على ثلاث : أن لا أكونَ حرمتُ الطلاقَ » الخ فلا يصلح الاحتجاج به على أن عمر قد ندم آخر حياته على امضاء الثلاث لأمرين :

أحدهما أن يزيد بن أبي مالك لم يدرك عمر بن الخطاب — رضي الله تعالى عنه — وقد قال الحافظ الذهبي في (ميزان الاعتدال) في يزيد بن أبي مالك : صاحب تدليس وإرسال عمن لم يدرك . وذكره الحافظ بن حجر في « تعريف أهل التقديس بالموصوفين بالتدليس » وقال — وصفه أبو مسهر بالتدليس .

الثاني أن خالد بن يزيد بن أبي مالك ضعّفه ابن معين وقال أحمد : ليس بشيء ، وقال النسائي : غير ثقة وقال الدارقطني : ضعيف ، وقال ابن عدي عن ابن أبي عصمة عن أحمد بن أبي يحيى : سمعت أحمد بن حنبل يقول : خالد بن يزيد بن أبي مالك ليس بشيء ، وقال ابن أبي الحوارى سمعت ابن معين يقول بالعراق : كتاب، ينبغي أن يدفن: كتاب الديات لخالد بن يزيد بن أبي مالك، لم يرض أن يكذب على أبيه

(١) السنن الكبرى ج/٧ ص: ٣٣٩-٣٤٠ .

حتى كذب على الصحابة ، قال أحمد بن أبي الحوارى: سمعت هذا الكتاب من خالد ثم أعطيته العطار فأعطى الناس فيه حوائج . وفي « تهذيب التهذيب » للحافظ بن حجر ، قال ابن حبان: كان صدوقاً في الرواية ولكن كان يخطىء كثيراً وفي حديثه مناكير لا يعجبني الاحتجاج به إذا انفرد عن أبيه ، وقال أبو داود: ضعيف وقال مرة : متروك الحديث ، وذكره ابن الجارود والساجي والعقيلي في الضعفاء . اهـ .

■ وأجيب عما نقل عن أهل البيت النبوي في اعتبار الطلاق الثلاث في كلمة واحدة، واحدة بما رواه البيهقي [1] قال : أخبرنا أبو عبدالله الحافظ، نا أبو عمر وعثمان بن أحمد بن السماك ببغداد، انا حنبل بن اسحاق بن حنبل، نا محمد بن عمران بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى، نا مسلمة بن جعفر الأحمسي، قال: قلت لجعفر بن محمد : إن قوماً يزعمون أن من طلق ثلاثاً بجهالة رد إلى السنة يجعلونها واحدة يروونها عنكم ؟ قال معاذ الله ما هذا من قولنا ، من طلق ثلاثاً فهو كما قال ، وأخبرنا أبو عبدالله، نا أبو محمد الحسن بن سليمان الكوفي ببغداد، نا محمد ابن عبدالله الحضرمي، نا اسماعيل بن بهرام، نا الأشجعي عن بسام الصيرفي قال: سمعت جعفر بن محمد يقول : من طلق امرأته ثلاثاً بجهالة أو علم فقد بانت منه . اهـ. ونقل السياغي عن صاحب الأمالي أنه قال [2] : حدثنا أبو كريب عن حفص بن غياث قال: سمعت جعفر بن محمد يقول : من طلق ثلاثاً فهي ثلاث وهو قولنا أهل البيت ، ثم ذكر رواية البيهقي عن شيخه الحاكم المتقدمة . وقال السياغي من الروض النضير في وقوع الطلاق بائناً بإرساله ثلاثاً بلفظ واحد قال [3] : وهو مذهب جمهور أهل البيت كما حكاه محمد بن منصور عنهم في الأمالي بأسانيده. وروى في الجامع الكافي عن الحسن بن يحيى قال رويناه عن النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — وعن علي — عليه السلام — وعلي بن الحسين، وزيد بن علي، ومحمد بن علي الباقر، ومحمد بن عمر بن علي، وجعفر ابن محمد وعبدالله بن الحسن، ومحمد بن عبدالله وخيار آل رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — ثم قال الحسن أجمع آل الرسول على أن الذي يطلق ثلاثاً في كلمة واحدة أنها قد حرمت عليه وسواء كان قد دخل بها الزوج أو لم يدخل ورواه في (البحر) عن ابن عباس وابن عمر وعائشة وأبي هريرة وعن علي — عليه السلام — والناصر والمؤيد بالله وتخريجه ، والإمام يحيى والفريقين ومالك وبعض الأمامية، قال ابن القيم: وهو قول الأئمة الأربعة وجمهور التابعين وكثير من الصحابة اهـ . وذهب إليه بن حزم في المحلى وأطال الاحتجاج عليه . اهـ المراد من الروض النضير .

✖ ✖ ✖

المذهب الثالث يقع في المدخول بها ثلاثاً وبغير المدخول بها واحدة، وذكر ابن القيم أنه أخذ

(۱) السنن الكبرى ۷/۳٤۰ .
(۲) الروض النضير ٤/۳۸۲ .
(۳) الروض النضير ٤/۳۷۹ .

بالحديث الوارد في التفرقة : إسحاق بن راهويه وخلق من السلف جعلوا الثلاث واحدة في غير المدخول بها .

وهذا المذهب مبنى على ما رواه أبو داود في سننه أن رجلا يقال له أبو الصهباء وكان كثير السؤال لابن عباس قال : أما علمت أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله – صلى الله تعالى عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من إمارة عمر – رضي الله تعالى عنهما – فقال ابن عباس : بلى كان الرجل إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من إمارة عمر – رضي الله تعالى عنهما – فلما رأى الناس قد تتابعوا فيها قال : أجيزوهن عليهم .

قال ابن القيم . رأى هؤلاء أن إلزام عمر بالثلاث هو في حق المدخول بها ، وحديث أبي الصهباء في غير المدخول بها قالوا ففي هذا التفريق موافقة المنقول من الجانبين وموافقة القياس . انتهى .

وقد سبقت مناقشة هذا الدليل في الجواب الثالث من الأجوبة على حديث ابن عباس وهو الدليل الأول للمذهب الثاني . .

:: ✖ ✖

المذهب الرابع عدم وقوع الطلاق مطلقاً لأن إيقاع الطلاق على ذلك الوجه بدعة محرمة فهو مردود لحديث : « مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ » : وقد حكى هذا القول للإمام أحمد فأنكره وقال : هو قول الرافضة ، كما نص عليه ابن القيم في زاد المعاد وذكر بأن القول بعدم الوقوع جملة هو مذهب الإمامية ، قال : ويحكوه عن جماعة من أهل البيت وذكر شيخ الإسلام ابن تيمية في رسالة الفرق بين الطلاق الحلال والحرام أن القول بعدم الوقوع محدث مبتدع ، قاله بعض المعتزلة والشيعة ولا يعرف عن أحد من السلف . اهـ .

وقال ابن رجب في كتابه جامع العلوم والحكم في شرحه لحديث : « مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ » . قال الإمام أحمد في رواية أبي الحارث وسئل عمن قال لا يقع الطلاق المحرم لأنه يخالف ما أمر به فقال : هذا قول سوء رديء ثم ذكر قصة ابن عمر وأنه احتسب بطلاقه في الحيض ، وقال أبو عبيد : الوقوع هو الذي عليه العلماء مجمعون في جميع الأمصار حجازهم وتهامهم ، ويمنهم وشامهم ، وعراقهم ، ومصرهم ، وحكى ابن المنذر ذلك عن كل مَن يحفظ قوله من أهل العلم إلاّ ناساً من أهل البدع لا يعتد بهم . اهـ .

وفيما يلي كلام مجمل لابن تيمية في المسألتين :

قال[1] : « الأصل الثاني » أن الطلاق المحرم الذي يسمى « طلاق البدعة » إذا أوقعه الإنسان هل يقع أم لا ؟ فيه نزاع بين السلف والخلف . والأكثرون يقولون بوقوعه مع القول بتحريمه . وقال آخرون : لا يقع مثل طاوس ، وعكرمة ، وخلاس ، وعمر ، ومحمد بن إسحاق ، وحجاج بن ارطاة ، وأهل الظاهر كداود وأصحابه . وطائفة من أصحاب أبي حنيفة ومالك وأحمد ، ويروى عن أبي جعفر الباقر ، وجعفر بن

(1) مجموع الفتاوى ج/۳۳/۸۱-۹۸ .

محمد الصادق ، وغيرهما من أهل البيت ، وهو قول أهل الظاهر : داود وأصحابه . لكن منهم من لا يقول بتحريم الثلاث . ومن أصحاب أبي حنيفة ومالك وأحمد من عرف أنه لا يقع مجموع الثلاث إذا أوقعها جميعاً ، بل يقع منها واحدة .

ولم يعرف قوله في طلاق الحائض ولكن وقوع الطلاق جميعاً قول طوائف من أهل الكلام والشيعة . ومن هؤلاء من يقول : إذا أوقع الثلاث جملة لم يقع به شيء أصلاً ، لكن هذا قول مبتدع لا يعرف لقائله سلف من الصحابة والتابعين لهم بإحسان ، وطوائف من أهل الكلام والشيعة ، لكن ابن حزم من الظاهرية لا يقول بتحريم جمع الثلاث ، فلذا يوقعها ، وجمهورهم على تحريمها وأنه لا يقع إلا واحدة .

ومنهم من عرف قوله في الثلاث ولم يعرف قوله في الطلاق في الحيض ، كمن ينقل عنه من أصحاب أبي حنيفة ومالك . وابن عمر روى عنه من وجهين أنه لا يقع ، وروى عنه من وجوه أخرى أشهر وأثبت أنه يقع . وروى ذلك عن زيد . .

وأما « جمع الثلاث » فأقوال الصحابة فيها كثيرة مشهورة : روى الوقوع فيها عن عمر ، وعثمان ، وعلي ، وابن مسعود ، وابن عباس ، وابن عمر ، وأبي هريرة وعمران بن الحصين وغيرهم . وروى عدم الوقوع فيها عن أبي بكر ، وعن عمر صدرا من خلافته ، وعلي بن أبي طالب وابن مسعود ، وابن عباس أيضاً ، وعن الزبير ، وعبد الرحمن بن عوف . —رضي الله تعالى عنهم أجمعين—.

قال أبو جعفر أحمد بن محمد بن مغيث في كتابه الذي سماه : « المقنع في أصول الوثائق وبيان ما في ذلك من الدقائق » : وطلاق البدعة أن يطلقها ثلاثاً في كلمة واحدة ، فإن فعل لزمه الطلاق . . ثم اختلف أهل العلم بعد إجماعهم على أنه مطلق كم يلزمه من الطلاق ؟ فقال علي بن أبي طالب ، وابن مسعود —رضي الله تعالى عنهما—: يلزمه طلقة واحدة ، وكذا قال ابن عباس —رضي الله تعالى عنهما— وذلك لأن قوله : « ثلاثاً » لا معنى له ، لأنه لم يطلق ثلاث مرات : لأنه إذا كان مخبراً عما مضى فيقول : طلقت ثلاث مرات ، يخبر عن ثلاث طلقات أتت منه في ثلاثة أفعال كانت منه ، فلذلك يصح . ولو طلقها مرة واحدة فقال : طلقتها ثلاث مرات لكان كاذباً .

وكذلك لو حلف بالله تعالى ثلاثاً يردد الحلف كانت ثلاثة أيمان ، وأما لو حلف بالله تعالى فقال : أحلف بالله تعالى ثلاثاً لم يكن حلف إلا يميناً واحدة ، والطلاق مثله . قال : ومثل ذلك قال الزبير بن العوام ، وعبد الرحمن بن عوف روينا ذلك كله عن ابن وضاح يعني الإمام محمد بن وضاح الذي يأخذ عن طبقة أحمد بن حنبل وابن أبي شيبة ويحيى بن معين ، وسحنون بن سعيد ، وطبقتهم قال : وبه قال من شيوخ قرطبة ابنُ زنباع شيخ هدى ، ومحمد بن عبد السلام الخشني فقيه عصره ، وابنُ بقي بن مخلد ، وأصبغ بن الحباب ، وجماعة سواهم من فقهاء قرطبة ، وذكر هذا عن بضعة عشر فقيهاً من فقهاء طليطلة المتعبدين على مذهب مالك ابن أنس .

■ قلت : وقد ذكره الطحاوي رواية عن مالك ، وهو قول محمد بن مقاتل الرازي من أئمة الحنفية حكاه المازني وغيره ، وقد ذكر هذا رواية عن مالك ، وكان يفتي بذلك أحياناً الشيخ أبو البركات ابن تيمية ، وهو وغيره يحتجون بالحديث الذي رواه مسلم في صحيحه وأبو داود وغيرهما عن طاوس . عن ابن عباس أنه قال : كان الطلاقُ على عهد رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — وأبي بكر وسنتين من خلافة عمر — رضي الله تعالى عنهما — طلاقُ الثلاث واحدة ، فقال عمر بن الخطاب : إنَّ الناس قد استعجلوا أمراً كان لهم فيه أناة ، فلو أمضيناه عليهم ، فأمضاه عليهم . وفي رواية : أن أبا الصهباء قال لابن عباس هات من هناتك ألم يكن طلاقُ الثلاث على عهد رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — وأبي بكر واحدة ؟ قال : قد كان ذلك ، فلما كان في عهد عمر تتابع الناس في الطلاق فأمضاه عليهم وأجازه .

■ والذين ردوا هذا الحديث تأولوه بتأويلات ضعيفة ، وكذلك كل حديث فيه : أن — النبي صلى الله تعالى عليه وسلم — ألزم الثلاث بمن أوقعها جملة ، أو أن أحداً في زمنه أوقعها جملة فألزمه بذلك : مثل حديث يروى عن علي ، وآخر عن عبادة بن الصامت ، وآخر عن الحسن عن ابن عمر ، وغير ذلك ، فكلها أحاديث ضعيفة باتفاق أهل العلم بالحديث ، بل هي موضوعة ، ويعرف أهل العلم بنقد الحديث أنها موضوعة ، كما هو مبسوط في موضعه .

■ وأقوى ما ردوه به أنهم قالوا : ثبت عن ابن عباس من غير وجه أنه أفتى بلزوم الثلاث . وجواب المستدلين أن ابن عباس روى عنه من طريق عكرمة أيضاً أنه كان يجعلها واحدة ، وثبت عن عكرمة عن ابن عباس ما يوافق حديث طاوس مرفوعاً إلى النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — وموقوفاً على ابن عباس ، ولم يثبت خلاف ذلك عن النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — فالمرفوع ، أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً ، فردها عليه النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — ، قال الإمام أحمد بن حنبل في مسنده : حدثنا سعيد بن ابراهيم ، حدثنا أبي : عن ابن إسحاق ، حدثني داود بن الحصين ، عن عكرمة مولى ابن عباس ، قال : طلق رُكانةُ بنُ عبد يزيد أخو بني المطلب امرأته ثلاثاً في مجلس واحد ، فحزن عليها حزناً شديداً قال : فسأله رسولُ الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — : « كيفَ طلقتَها » ؟ قال : فقال : طلقتُها ثلاثاً ، قال : « في مجلسٍ واحدٍ » ؟ قال : نعم قال : « فإنها تلك واحدةٌ فارْجعْها إنْ شئتَ » قال : فراجعها ، وكان ابن عباس يقول : إنما الطلاقُ عند كل طُهر .

■ قلت وهذا الحديث قال فيه ابن إسحاق حدثني داود ، وداود من شيوخ مالك ورجال البخاري ، وابن إسحاق إذا قال . حدثني ، فهو ثقة عند أهل الحديث ، وهذا إسناد جيد ، وله شاهد من وجه آخر رواه أبو داود في السنن ، ولم يذكر أبو داود هذا الطريق الجيد ، فلذلك ظن أن تطليقة واحدة باتاً أصح ، وليس الأمر كما قاله ، بل الإمام أحمد رجح هذه الرواية على تلك وهو كما قال أحمد . وقد بسطنا الكلام على ذلك في موضع آخر .

■ وهذا المروى عن ابن عباس في حديث ركانة من وجهين ، وهو رواية عكرمة عن ابن عباس من وجهين عن عكرمة ، وهو أثبت من رواية عبدالله بن علي بن يزيد بن ركانة ، ونافع بن عجير : أنه طلقها البتة ،

و «أن النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – استحلفه، فقال: «ما أردت إلا واحدة» كأنه لم يعرف أحوالهم، وليسوا فقهاء، وقد ضعف حديثهم أحمد بن حنبل وأبو عبيد وابن حزم، وغيرهم. وقال أحمد ابن حنبل: حديث ركانة في البتة ليس بشيء. وقال أيضاً: حديث ركانة لا يثبت أنه طلق امرأته البتة لأن ابن اسحاق يرويه عن داود بن الحصين، عن عكرمة، عن ابن عباس، أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً، وأهل المدينة يسمون، ثلاثاً، البتة. فقد استدل أحمد على بطلان حديث البتة بهذا الحديث الآخر الذي فيه أنه طلقها ثلاثاً، وبين أن أهل المدينة يسمون من طلق ثلاثاً طلق البتة، وهذا يدل على ثبوت الحديث عنده، وقد بيّه غيره من الحفاظ وهذا الاسناد وهو قول ابن إسحاق: حدثني داود بن الحصين، عن عكرمة، عن ابن عباس: هو إسناد ثابت عن أحمد وغيره من العلماء.

■ وبهذا الإسناد روى: أن النبي – صلى الله عليه وسلم – «رد ابنته زينب على زوجها بالنكاح الأول» وصحح ذلك أحمد وغيره من العلماء وابن إسحاق إذا قال: حدثني. فحديثه صحيح عند أهل الحديث إنما يخاف عليه التدليس إذا عنعن، وقد روى أبو داود في سننه هذا عن ابن عباس من وجه آخر، وكلاهما يوافق حديث طاوس عنه، وأحمد كان يعارض حديث طاوس بحديث فاطمة بنت قيس أن زوجها طلقها ثلاثاً، ونحوه.

■ وكان أحمد يرى جمع الثلاث جائزاً، ثم رجع أحمد عن ذلك، وقال: تدبرت القرآن فوجدت الطلاق الذي فيه هو الرجعي. أو كما قال. واستقر مذهبه على ذلك، وعليه جمهور أصحابه، وتبين من حديث فاطمة أنها كانت مطلقة ثلاثاً متفرقات، لا مجموعة، وقد ثبت عنده حديثان عن النبي – صلى الله عليه وسلم –: أن من جمع ثلاثاً لم يلزمه إلا واحدة. وليس عن النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – ما يخالف ذلك، بل القرآن يوافق ذلك، والنهي عنده يقتضي الفساد. فهذه النصوص والأصول الثابتة عنه تقتضي من مذهبه أنه لا يلزمه إلا واحدة، وعدوله عن القول بحديث ركانة وغيره كان أولاً لما عارض ذلك عنده من جواز جمع الثلاث، فكان ذلك يدل على النسخ، ثم إنه رجع عن المعارضة، وتبين له فساد هذا المعارض، وأن جمع الثلاث لا يجوز: فوجب على أصله العمل بالنصوص السالمة عن المعارض، وليس يعل حديث طاوس بفتيا ابن عباس بخلافه، وهذا علته في إحدى الروايتين عنه، ولكن ظاهر مذهبه الذي عليه أصحابه أن ذلك لا يقدح في العمل بالحديث، لا سيما وقد بين ابن عباس عذر عمر بن الخطاب – رضي الله تعالى عنه – في الإلزام بالثلاث. وابن عباس عذره هو العذر الذي ذكره عن عمر – رضي الله تعالى عنه –، وهو أن الناس لما تتابعوا فيما حرم الله تعالى عليهم استحقوا العقوبة على ذلك فعوقبوا بلزومه، بخلاف ما كانوا عليه قبل ذلك، فإنهم لم يكونوا مكثرين من فعل المحرم.

■ وهذا كما أنهم لما أكثروا شرب الخمر واستخفوا بحدها كان عمر يضرب فيها ثمانين، وينفي فيها، ويحلق الرأس، ولم يكن ذلك على عهد النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم –، وكما قاتل علي بعض أهل القبلة ولم يكن ذلك على عهد النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – والتفريق بين الزوجين هو مما كانوا يعاقبون به أحياناً: إما مع بقاء النكاح، وإما بدونه. فالنبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – فرق بين الثلاثة الذين خلفوا وبين نسائهم حتى تاب الله عليهم من غير طلاق، والمطلق ثلاثاً حرمت عليه امرأته حتى تنكح زوجاً غيره عقوبة له ليمتنع

عن الطلاق .

وعمر بن الخطاب ومن وافقه كالك وأحمد في إحدى الروايتين حرموا المنكوحة في العدة على الناكح أبداً ، لأنه استعجل ما أحله الله فعوقب بنقيض قصده ، والحكمان لما عند أكثر السلف أن يفرقا بينهما بلا عوض إذا رأيا الزوج ظالماً معتدياً ، لما في ذلك من منعه من الظلم ودفع الضرر عن الزوجة ودل على ذلك الكتاب والسنة والآثار ، وهو قول مالك وأحد القولين في مذهب الشافعي وأحمد ، وإلزام عمر بالثلاث لما أكثروا منه : إما أن يكون رآه عقوبة تستعمل وقت الحاجة ، وإما أن يكون رآه شرعاً لازماً ، لاعتقاده أن الرخصة كانت لما كان المسلمون لا يوقعونه إلا قليلا .

وهكذا كما اختلف كلام الناس في نهيه عن المتعة : هل كان نهي اختيار ، لأن أفراد الحج بسفرة والعمرة بسفرة كان أفضل من التمتع ، أو كان قد نهى عن الفسخ ، لاعتقاده أنه كان مخصوصاً بالصحابة ؟ وعلى التقديرين فالصحابة قد نازعوه في ذلك ، وخالفه كثير منهم من أهل الشورى وغيرهم : في المتعة وفي الإلزام بالثلاث . وإذا تنازعوا في شيء وجب رد ما تنازعوا فيه إلى الله والرسول . كما أن عمر كان يرى أن المبتوتة لا نفقة لها ولا سكنى ، ونازعه في ذلك كثير من الصحابة ، وأكثر العلماء على قولهم . وكان هو وابن مسعود يريان أن الجنب لا يتيمم ، وخالفهما عمار وأبو موسى وابن عباس وغيرهم من الصحابة ، وأطبق العلماء على قول هؤلاء ، لما كان معهم الكتاب والسنة . والكلام على هذا كثير مبسوط في موضع آخر . والمقصود هنا التنبيه على ما أخذ الناس به .

والذين لا يرون الطلاق المحرم لازماً يقولون : هذا هو الأصل الذي عليه أئمة الفقهاء : كمالك ، والشافعي وأحمد ، وغيرهم ، وهو : أن إيقاعات العقود المحرمة لا تقع لازمة : كالبيع المحرم ، والنكاح المحرم ، والكتابة المحرمة ، ولهذا أبطلوا نكاح الشغار ، ونكاح المحلل ، وأبطل مالك وأحمد البيع يوم الجمعة عند النداء ، وهذا بخلاف الظهار المحرم ، فإن ذلك نفسه محرم ، كما يحرم القذف وشهادة الزور ، واليمين الغموس ، وسائر الأقوال التي هي في نفسها محرمة : فهذا لا يمكن أن ينقسم إلى صحيح وغير صحيح ، بل صاحبها يستحق العقوبة بكل حال ، فعوقب المظاهر بالكفارة ، ولم يحصل ما قصده به من الطلاق . فإنهم كانوا يقصدون به الطلاق وهو موجب لفظه ، فأبطل الشارع ذلك ، لأنه قول محرم ، وأوجب فيه الكفارة .

وأما الطلاق فجنسه مشروع : كالنكاح والبيع ، فهو يحل تارة ، ويحرم تارة فينقسم إلى صحيح وفاسد ، كما ينقسم البيع والنكاح . والنهي في هذا الجنس يقتضي فساد المنهي عنه ، ولما كان أهل الجاهلية يطلقون بالظهار فأبطل الشارع ذلك ، لأنه قول محرم : كان مقتضى ذلك أن كل قول محرم لا يقع به الطلاق ، وإلا فهم كانوا يقصدون الطلاق بلفظ الظهار ، كلفظ الحرام . وهذا قياس أصل الأئمة مالك ، والشافعي ، وأحمد .

ولكن الذين خالفوا قياس أصولهم في الطلاق خالفوه لما بلغهم من الآثار . فلما ثبت عندهم عن ابن عمر أنه اعتد بتلك التطليقة التي طلق امرأته وهي حائض قالوا : هم أعلم بقصته ، فاتبعوه في ذلك . ومن نازعهم يقول : ما زال ابن عمر وغيره يروون أحاديث ولا تأخذ العلماء بما فهموه منها ، فإن الاعتبار بما رووه ،

لا بما رأوه وفهموه . وقد ترك جمهور العلماء قول ابن عمر الذي فسر به قوله : « فاقدروا له » وترك مالك وأبو حنيفة وغيرهما تفسيره لحديث « البيعان بالخيار » مع أن قوله هو ظاهر الحديث. وترك جمهور العلماء تفسيره لقوله تعالى: ﴿ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ﴾ (1) : وقوله نزلت هذه الآية في كذا. وكذلك إذا خالف الراوي ما رواه ، كما ترك الأئمة الأربعة وغيرهم قول ابن عباس : أن بيع الأمة طلاقها ، مع أنه روى حديث بريرة وأن النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – خيرها بعد أن بيعت وعتقت ، فإن الاعتبار بما رووه ، لا ما رأوه وفهموه .

■ ولما ثبت عندهم عن أئمة الصحابة أنهم ألزموا بالثلاث المجموعة قالوا : لا يلزمون بذلك إلا وذلك مقتضى الشرع ، واعتقد طائفة لزوم هذا الطلاق وأن ذلك إجماع ، لكونهم لم يعلموا خلافاً ثابتاً ، لا سيما وصار القول بذلك معروفاً عن الشيعة الذين لم يظهروا عن أهل السنة بحق .

قال المستدلون : هؤلاء الذين هم بعض الشيعة وطائفة من أهل الكلام يقولون جامع الثلاث لا يقع به شيء : هذا القول لا يعرف عن أحد من السلف ، بل قد تقدم الإجماع على خلافه وإنما الكلام هل يلزمه واحدة ؟ أو يقع ثلاث ؟ والنزاع بين السلف في ذلك ثابت لا يمكن رفعه . وليس مع من جعل ذلك شرعاً لازماً للأمة حجة يجب اتباعها : من كتاب ، ولا سنة ، ولا إجماع ، وإن كان بعضهم قد احتج على هذا بالكتاب ، وبعضهم بالسنة ، وبعضهم بالإجماع ، وقد احتج بعضهم بحجتين أو أكثر من ذلك ، لكن المنازع يبين أن هذه كلها حجج ضعيفة ، وأن الكتاب والسنة والاعتبار إنما تدل على نفي اللزوم ، وتبين أنه لا إجماع في المسألة بل الآثار الثابتة عمن ألزم بالثلاث مجموعة عن الصحابة تدل على أنهم لم يكونوا يجعلون ذلك مما شرعه النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – لانه شرعاً لازماً ، كما شرع تحريم المرأة بعد الطلقة الثالثة ، بل كانوا مجتهدين في العقوبة بإلزام ذلك إذا كثر ولم ينته الناس عنه .

وقد ذكرت أن الألفاظ المنقولة عن الصحابة تدل على أنهم ألزموا بالثلاث لمن عصى الله تعالى بإيقاعها جملة ؛ فأما من كان يتقي الله فيقول : ﴿ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ﴾ (2) فمن لا يعلم التحريم حتى أوقعها ، ثم لما علم التحريم تاب والتزم أن لا يعود إلى المحرم فهذا لا يستحق أن يعاقب ، وليس في الأدلة الشرعية : الكتاب ، والسنة ، والإجماع ، والقياس ، ما يوجب لزوم الثلاث له ، ونكاحه ثابت بيقين . وامرأته محرمة على الغير بيقين ، وفي إلزامه بالثلاث إباحتها للغير مع تحريمها عليه وذريعة إلى نكاح التحليل الذي حرمه الله ورسوله .

---

(1) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٣ .
(2) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ ، ٣ .

■ و « نكاح التحليل » لم يكن ظاهراً على عهد النبي – صلى الله تعالى عليه وسلم – وخلفائه ، ولم ينقل قط أن امرأة أعيدت بعد الطلقة الثالثة على عهدهم إلى زوجها بنكاح تحليل . بل : « لَعَنَ النبيُّ – صلى الله تعالى عليه وسلم – المُحَلِّلَ والمُحَلَّلَ لَهُ » : و « لعن آكِلَ الرِّبا ، ومُوكِله ، وشاهديه وكاتبه » ولم يذكر في التحليل الشهود ولا الزوجة ولا الولي ، لأن التحليل الذي كان يفعل كان مكتوماً بقصد المحلل ، أو يتواطأ عليه هو والمطلق المحلل له . والمرأة ووليها لا يعلمون قصده ولو علموا لم يرضوا أن يزوجوه ، فإنه من أعظم المستقبحات والمنكرات عند الناس ، ولأن عاداتهم لم تكن بكتابة الصداق في كتاب ، ولا إشهاد عليه ، بل كانوا يتزوجون ويعلنون النكاح ، ولا يلتزمون أن يشهدوا عليه شاهدين وقت العقد ، كما هو مذهب مالك وأحمد في إحدى الروايتين عنه وليس عن النبي – صلى الله عليه وسلم – في الإشهاد على النكاح حديث صحيح. هكذا قال أحمد بن حنبل وغيره .

■ فلما لم يكن على عهد عمر – رضي الله تعالى عنه – تحليل ظاهر ، ورأى في إنفاذ الثلاث زجراً لهم عن المحرم : فعل ذلك باجتهاده – أما إذا كان الفاعل لا يستحق العقوبة ، وإنفاذ الثلاث يفضي إلى وقوع التحليل المحرم بالنص وإجماع الصحابة ، والاعتقاد وغير ذلك من المفاسد ، لم يجز أن يزال مفسدة حقيقية بمفاسد أغلظ منها ، بل جعل الثلاث واحدة في مثل هذا الحال كما كان على عهد رسول الله – صلى الله تعالى عليه وسلم – وأبي بكر أولى ، ولهذا كان طائفة من العلماء مثل أبي البركات يفتون بلزوم الثلاث في حال دون حال ، كما نقل عن الصحابة . وهذا : إما لكونهم رأوه من « باب التعزير » الذي يجوز فعله بحسب الحاجة ، كالزيادة على أربعين في الخمر والنفي فيه ، وحلق الرأس . وإما لاختلاف اجتهادهم : فرأوه تارة لازماً وتارة غير لازم .

■ وبالجملة فما شرعه النبي – صلى الله عليه وسلم – لأمته « شرعاً لازماً » إنما لا يمكن تغييره لأنه لا يمكن نسخ بعد رسول الله – صلى الله تعالى عليه وسلم – ولا يجوز أن يظن بأحد من علماء المسلمين أن يقصد هذا ، لا سيما الصحابة ، لا سيما الخلفاء الراشدون ، وإنما يظن ذلك في الصحابة أهل الجهل والضلال : كالرافضة والخوارج الذين يكفرون بعض الخلفاء أو يفسقونه ، ولو قدر أن أحداً فعل ذلك لم يقره المسلمون على ذلك ، فإن هذا إقرار على أعظم المنكرات والأمة معصومة أن تجتمع على مثل ذلك ، وقد نقل عن طائفة : كعيسى ابن أبان وغيره من أهل الكلام والرأي من المعتزلة وأصحاب أبي حنيفة ومالك : أن الاجماع ينسخ به نصوص الكتاب والسنة .

■ وكنا نتأول كلام هؤلاء على أن مرادهم أن الاجماع يدل على نص ناسخ ، فوجدنا من ذكر عنهم أنهم يجعلون الاجماع نفسه ناسخاً ، فإن كانوا أرادوا ذلك فهذا قول يجوّز تبديل المسلمين دينهم بعد نبيهم ، كما تقول النصارى من : أن المسيح سوغ لعلمائهم أن يحرموا ما رأوا تحريمه مصلحة ، ويحلوا ما رأوا تحليله مصلحة ، وليس هذا دين المسلمين ولا كان الصحابة يسوغون ذلك لأنفسهم . ومن اعتقد في الصحابة أنهم كانوا يستحلون ذلك فإنه يستتاب كما يستتاب أمثاله ، ولكن يجوز أن يجتهد الحاكم والمفتي فيصيب فيكون له أجران . ويخطىء فيكون له أجر واحد .

■ وما شرعه النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — « شرعاً معلقاً بسبب » إنما يكون مشروعاً عند وجود السبب : كإعطاء المؤلفة قلوبهم ، فإنه ثابت بالكتاب والسنة ، وبعض الناس ظن أن هذا نسخ ، لما روى عن عمر : أنه ذكر أن الله أغنى عن التألف ، فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر ، وهذا الظن غلط ، ولكن عمر استغنى في زمنه عن إعطاء المؤلفة قلوبهم ، فترك ذلك لعدم الحاجة إليه ، لا لنسخه ، كما لو فرض أنه عدم في بعض الأوقات ابن السبيل ، والغارم ونحو ذلك .

■ و « متعة الحج » قد روى عن عمر أنه نهى عنها ، وكان ابنه عبد الله بن عمر وغيره يقولون : لم يحرمها ، وإنما قصد أن يأمر الناس بالأفضل ، وهو أن يعتمر أحدهم من دويرة أهله في غير أشهر الحج ، فإن هذه العمرة أفضل من عمرة المتمتع والقارن باتفاق الأئمة ، حتى أن مذهب أبي حنيفة وأحمد منصوص عنه : أنه إذا اعتمر في غير أشهر الحج وأفرد الحج في أشهره : فهذا أفضل من مجرد التمتع والقران ، مع قولهما بأنه أفضل من الإفراد المجرد . . ومن الناس من قال : إن عمر أراد فسخ الحج إلى العمرة . قالوا : إن هذا محرم به لا يجوز ، وأن ما أمر به النبي — صلى الله عليه وسلم — أصحابه من الفسخ كان خاصاً بهم ، وهذا قول كثير من الفقهاء : كأبي حنيفة ، ومالك ، والشافعي . وآخرون من السلف والخلف قابلوا هذا ، وقالوا : بل الفسخ واجب ، ولا يجوز لأحد أن يحج إلا متمتعاً : مبتدئاً ، أو فاسخاً ، كما أمر النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — أصحابه في حجة الوداع ، وهذا قول ابن عباس وأصحابه ومن اتبعه من أهل الظاهر والشيعة . و « القول الثالث » : أن الفسخ جائز وهو أفضل . ويجوز أن لا يفسخ ، وهو قول كثير من السلف والخلف : كأحمد بن حنبل وغيره من فقهاء الحديث ، ولا يمكن الإنسان أن يحج حجة مجمعاً عليها إلا أن يحج متمتعاً ابتداء من غير فسخ .

■ فأما حج المفرد والقارن : ففيه نزاع معروف بين السلف والخلف كما تنازعوا في جواز الصوم في السفر ، وجواز الإتمام في السفر ، ولم يتنازعوا في جواز الصوم والقصر في الجملة .

■ وعمر لما نهى عن المتعة خالفه غيره من الصحابة ، كعمران بن حصين ، وعلي بن أبي طالب ، وعبد الله ابن عباس ، وغيرهم ، بخلاف نهيه عن متعة النساء ، فإن علياً وسائر الصحابة وافقوه على ذلك ، وأنكر على على ابن عباس إباحة المتعة ، قال : إنك امرؤ تائه ، إن رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — حرم متعة النساء ، وحرم لحوم الحمر الأهلية عام خيبر ، فأنكر علي بن أبي طالب على ابن عباس إباحة الحمر ، وإباحة متعة النساء ، لأن ابن عباس كان يبيح هذا وهذا ، فأنكر عليه علي ذلك . وذكر له : « أن رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم حرَّم المتعةَ ، وحرَّم الحُمُرَ الأهليّةَ » : ويوم خيبر كان تحريم الحمر الأهلية . ولما تحريم المتعة ، فإنه عام فتح مكة ، كما ثبت ذلك في الصحيح ، وظن بعض الناس أنها حرمت ، ثم أبيحت ، ثم حرمت . فظن بعضهم أن ذلك ثلاثاً . وليس الأمر كذلك .

■ فقول عمر بن الخطاب — رضي الله تعالى عنه — : إنَّ النَّاسَ قد استعجلوا في أمرٍ كانت لهم فيه أناةٌ فلو أمضيناه عليهم فأنفذه عليهم : هو بيان أن الناس احدثوا ما استحقوا عنده أن ينفذ عليهم الثلاث . فهذا

إما أن يكون كالنهي عن متعة الفسخ ، لكون ذلك كان مخصوصاً بالصحابة وهو باطل ، فإن هذا كان على عهد أبي بكر – رضي الله تعالى عنه – ولأنه لم يذكر ما يوجب اختصاص الصحابة بذلك ، وبهذا أيضاً تبطل دعوى من ظن ذلك منسوخاً كنسخ متعة النساء ، وإن قدر أن عمر رأى ذلك لازماً فهو اجتهاد منه اجتهده في المنع من فسخ الحج لظنه أن ذلك كان خاصاً .

وهذا قول مرجوح قد أنكره غير واحد من الصحابة ، والحجة الثابتة هي مع من أنكره . وهكذا الإلزام بالثلاث . من جعل قول عمر فيه شرعاً لازماً قيل له : فهذا اجتهاده قد نازعه فيه غيره من الصحابة ، وإذا تنازعوا في شيء وجب رد ما تنازعوا فيه إلى الله والرسول ، والحجة مع من أنكر هذا القول المرجوح .

■ وإما أن يكون عمر جعل هذا عقوبة تفعل عند الحاجة ، وهذا أشبه الأمرين بعمر ، ثم العقوبة بذلك يدخلها الاجتهاد من « وجهين » من جهة أن العقوبة بذلك : هل تشرع ؟ أم لا ؟ فقد يرى الإمام أن يعاقب بنوع لا يرى العقوبة به غيره ، كتحريق علي الزنادقة بالنار ، وقد أنكره عليه ابن عباس ، وجمهور الفقهاء مع ابن عباس . ومن جهة أن العقوبة إنما تكون لمن يستحقها فمن كان من « المتقين » استحق أن يجعل الله له فرجاً ومخرجاً ، لم يستحق العقوبة ، ومن لم يعلم أن جمع الثلاث محرم ، فلما علم أن ذلك محرم تاب من ذلك اليوم أن لا يطلق إلاّ طلاقاً سنياً فإنه من « المتقين » . فمثل هذا لا يتوجه إلزامه بالثلاث مجموعة بل يلزم بواحدة منها وهذه المسائل عظيمة وقد بسطنا الكلام عليها في موضع آخر من مجلدين وأماتهينا عليها هنا تنبيهاً لطيفاً .

■ والذي يحمل عليه أقوال الصحابة أحد أمرين : إما أنهم رأوا ذلك من باب التعزير الذي يجوز فعله بحسب الحاجة : كالزيادة على أربعين في الخمر . وإما لاختلاف اجتهادهم فرأوه لازماً ، وتارة غير لازم ، وإما القول بكون لزوم الثلاث شرعاً لازماً ، كسائر الشرائع : فهذا لا يقوم فيه دليل شرعي . وعلى هذا القول الراجح لهذا الموقع أن يلتزم طلقة واحدة ويراجع امرأته ، ولا يلزمه شيء لكونها كانت حائضاً ، إذا كان « من اتقى وتاب من البدعة .

※ ※ ※

الخلاصة

[illegible] الفقهاء على أن طلاق السنة بالنسبة لعدد الطلاق ، أن يطلق الرجل زوجته طلقة واحدة مدخولاً بها أم غير مدخول بها ، ثم له أن يمسك المدخول بها فيراجعها ما دامت في العدة وله أن يتركها ، فلا يراجعها حتى تنقضي عدتها فتبين منه وهذا هو التسريح لها بإحسان ، واتفقوا أيضاً على أنه إذا عاد إلى مطلقته

برجعة أو عقد ثم طلقها طلقة واحدة لطلاقه طلاق سنة ، ولو فعل مثل هذا مرة ثالثة كان طلاقه طلاق سنة باتفاق .

واختلفوا فيما لو طلق امرأته ثلاثاً بأن قال لها : أنت طالق ثلاثاً مثلاً هل هو طلاق بدعة أو لا ؟ واختلفوا أيضاً فيما لو طلق المدخول بها طلقة ثم أتبعها أخرى في نفس الطهر أو الطهر الثاني أو الثالث قبل أن يراجعها ، هل هو طلاق بدعة أو لا ؟

ومحل البحث ما لو قال لها في لفظ واحد : أنت طالق ثلاثاً مثلاً ، هل هو بدعة ممنوعة أو لا ؟ وهل يعتد به أو لا ؟ فهاتان مسألتان في كل منهما خلاف بين العلماء ، وفيما يلي خلاصة القول فيهما :

المسألة الاولى في حكم الإقدام على جمع الثلاث بكلمة واحدة — وفيه قولان : —

١ — القول الأول : أنه بدعة ممنوعة ، وهو قول الحنفية والمالكية وإحدى الروايتين عن أحمد وقول ابن تيمية وابن القيم ، وقد استدلوا لذلك بأدلة من الكتاب والسنة والإجماع والمعنى والقياس .

اما القرآن فمنه قوله تعالى : (فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ)[1] إلى قوله : (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ)[2] قيل المراد الأمر بتفريق الطلقات الثلاث على أطهار العدة الثلاثة ، والأمر بالتفريق نهي عن الجمع نهي تحريم أو نهي كراهة ، فكان جمع الثلاث في طهر واحد بدعة ممنوعة[3] .

وذكر ابن تيمية أن الله لم يبح في هذه الآية إلا الطلاق الرجعي لقوله تعالى : (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا)[1] والأمر هو الندم على الطلاق ، والرغبة في الرجعة ، ولقوله تعالى : (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ)[2] فخير سبحانه بين الرجعة قبل انقضاء العدة دون مضارة للزوجة وبين تركها حتى تنقضي عدتها فتبين منه ، وأنه سبحانه لم يبح فيها إلا الطلاق للعدة ، فإرداف الطلاق للطلاق في العدة ولو في طهر آخر ممنوع لقوله تعالى (فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ)[1] إذ المعنى الأمر بطلاقهن مستقبلات عدتهن ، ومن طلق زوجته الطلقة الثانية في طهرها الثاني ، والثالثة في طهرها الثالث بنت على ما مضى من عدتها ولم تستأنف العدة للثاني ولا للثالث . فلم يكن طلاقاً للعدة ، فكان غير مشروع .[6] .

---

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١

(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢

(٣) ص من البحث .

(٤) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١

(٥) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢

(٦) ص من البحث .

■ ومنه قوله تعالى : ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ﴾[1] ووجه الاستدلال أن هذه الجملة خبرية لفظاً طلبية معنى ، لئلا يلزم الخلف في خبره تعالى ، ولهذا نظائر في الكتاب والسنة ولغة العرب . فالمعنى إذا عزمتم الطلاق فطلقوا مرة بعد مرة ، إذ لا يقال لمن دفع درهمين لإنسان دفعة أنه أعطاه مرتين إلى غير هذا من النظائر . والأمر بالتفريق نهي عن الجمع فكان ممنوعاً .[2]

■ فإن قيل : إذا كان كل الطلاق في دفعتين كان الواقع منه في دفعة طلقتين ، وفي الأخرى طلقة ، فكان الجمع بين طلقتين مشروعاً ، وإنما يكون الجمع بين الثلاث مشروعاً ، إذ لا فرق .

■ فالجواب أن الآية أمرت بتفريق الطلقتين من الثلاث لا بتفريق الثلاث بدليل ما ذكر بعد من مشروعية الرجعة .[3] وفي معناه ما قيل : من أن المراد أوقعوا الطلاق الرجعي المذكور في قوله تعالى : ﴿ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ﴾[4] الآية. مرة بعد مرة ، ومن طلق ثلاثاً أو طلقتين دفعة لم يفعل ما أمر به فكان مبتدعاً في طلاقه ، كما أن من قال : سبحان الله ثلاثاً وثلاثين والحمد لله ثلاثاً وثلاثين والله أكبر ثلاثاً وثلاثين عقب المكتوبات مكتفياً بذكر اسم العدد عن تكرار كل من التسبيح والتحميد والتكبير ثلاثاً وثلاثين مرة لم يكن آتياً بما أمر به كما أمر ، فكان مبتدعاً .

■ وقيل في وجه الاستدلال بالآية : إن المراد الإخبار عن صفة الطلاق الشرعي ، والألف واللام في الطلاق للحصر فيقتضي ذلك المنع من الطلاق على غير هذه الصفة ، لكونه بدعة مخالفة للشرع .

■ فإن قيل : المراد الإخبار عن أن الطلاق الرجعي طلقتان ، وما زاد فليس برجعي ، يدل عليه قوله بعد ذلك ﴿ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾[5] أجيب بأنه لو كان المراد ما ذكرتم لقال : الطلاق طلقتان ، سواء أوقعهما الزوج مجتمعتين أم مفترقتين ، فلما قال : مرتان — اقتضى إيقاعه مفترقاً ، وثبت أن المراد الإخبار عن صيغة إيقاعه .

■ فإن قيل : لفظ التكرار إذا علق باسم أريد به تضعيف العدد دفعة دون تكرار الفعل كما في قوله تعالى : ﴿ نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ ﴾[6] ونحوها ، فإن المراد تضعيف العدد لا تفريق الأجر . أجيب بأن المراد نؤتها أجرها مرة بعد مرة كما روي عن بعض السلف ، وعلى تقدير أن المراد في الآية تضعيف العدد دفعة يقال : إن الأصل فيما ذكر تكرار الفعل ، إلا إذا دل دليل على إرادة تضعيف العدد فيعدل إليه استثناء ، كما في آية ﴿ نُؤْتِهَا أَجْرَهَا

---

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
(۲) ص من البحث .
(۳) ص من البحث .
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۸ .
(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .
(٦) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ۳۱ .

مَرَّتَيْنِ)[١] وما عداه يبقى على الأصل ، على أنه لو أريد بقوله تعالى : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[٢] لضعف العدد دفعة ، لمنع الزوج من إيقاع طلقة مفردة ، وهذا باطل بإجماع .[٣]

■ وأجيب أيضاً بأن الفرق معلوم بين ما يكون مرتين في الزمان ، فلا يتصور فيه الجمع كآية الطلاق ، وبين ما يكون مثلين وجزأين ومرتين في المضاعفة فيتصور فيه الجمع كما في آية (نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ)[٤] وآية (سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ)[٥] ونحوهما .

■ ومنه قوله تعالى : (وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ)[٥] الآية ، وهذا إنما يكون فيما دون الثلاث ، وهو يعم كل طلاق ، لوقوعه في حيز الشرط ، فعلم أن جمع الثلاث غير مشروع .[٦]

ومن السنة حديث « تزوّجوا ولا تطلّقوا » الخ — قيل نهي عن الطلاق لأمر ملازم له لا لعينه ، لأنه بقي معتبراً شرعاً في حق الحكم بعد النهي ، والمراد — والله أعلم — الجمع بين طلقتين أو أكثر في طهر والطلاق في الحيض ، ولكن هذا الحديث ضعيف فلا يشتغل بمناقشته .[٧]

■ ومنها ما روى مخرمة بن بكير عن أبيه : قال سمعت محمود بن لبيد قال أخبر رسول الله — صلى الله عليه وسلم — عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعاً ، فقال : « وغضب لاجله ثم قال : « أيلعب بكتاب الله وأنا بين أظهركم » ، حتى قام رجل ، فقال يا رسول الله ألا أقتله ؟ وإسناده على شرط مسلم ، ودلالة متنه على المنع ظاهرة . واعترض عليه أولاً : بأن مخرمة لم يسمع من أبيه وإنما هو كتاب ، وعورض ذلك بقول من قال سمع من أبيه ، ومعه زيادة علم وإثبات فيقدم ، وعلى تقدير أنه لم يسمع من أبيه ، وإنما رواه من كتابه وكان كتاب أبيه عنده محفوظاً مضبوطاً ، فقد انعقد الإجماع على قبول الكتاب والعمل به إذا صح عنده رواية أنه من كتاب شيخه ، بل الرواية من الكتاب المصون أوثق ، لأن الحفظ يخون والنسخة الثابتة المحفوظة لا تخون ، وقد أطال ابن القيم الكلام على توثيق مخرمة واعتبار الرواية من الكتاب وصحة الاحتجاج بها .[٨]

■ واعترض ثانياً بأن محمود بن لبيد وإن كان صحابياً إلا أنه لم يثبت له سماع من النبي — صلى الله عليه وسلم — فروايته عنه مرسلة ، وأجيب بأن مرسل الصحابي مقبول ، فصح الاحتجاج بالحديث .

---

(١) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ٣١ .
(٢) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(٣) ص من البحث .
(٤) الآية الكريمة من سورة التوبة : ١٠١ .
(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣٢ .
(٦) ص من البحث .
(٧) ص من البحث ، ذكره السيوطي في الجامع الصغير وضعفه .
(٨) ص — من البحث .

ومنها حديث عبادة بن الصامت : أنّ قوماً جاءوا إلى النبي — صلى الله عليه وسلم — فقالوا: إنّ أبانا طلّق امرأته ألفاً فقال : « بانَتْ امرأتُه بثلاثٍ في معصيةٍ لله وبقيَ تسعمائةٍ وسبعةٌ وتسعونَ وزراً في عنقِه إلى يومِ القيامةِ » وأجيب بأن في سنده رجالاً مجهولين وضعفاء، فلا يصلح للاحتجاج به.[1]

ومنها حديث علي قال : سمع النبي — صلى الله عليه وسلم — رجلاً طلق البتة فغضب ، وقال « أتتّخذونَ آيات الله هزواً أو دين الله هزواً أو لعباً ، مَنْ طلّقَ البتّةَ ألزمناه ثلاثاً لا تحلُّ له حتّى تنكحَ زوجاً غيرَه » فدل غضبه على المنع من جمع الثلاث بلفظ صريح أو كناية ، وأجاب الدارقطني بأن في سنده اسماعيل بن أمية القرشي ، وهو ضعيف، وقال ابن القيم في سنده مجاهيل وضعفاء، فلا يصح الاحتجاج به .

ومنها أن ابن عمر لما طلّق امرأته في الحيض وأمره النبيُّ — صلى الله عليه وسلم — بمراجعتها قال : أرأيتَ لو طلقتها ثلاثاً أكانت تحلُّ لي، قال : « لا، بانَتْ منكَ وهيَ معصيةٌ »، وأجيب بأن في سنده شعيب ابن رزيق وقد تكلموا فيه ، وتفرد في هذا الحديث عن الثقات بزيادة قوله : أرأيت لو طلقتها ثلاثاً . الخ . . فلم يأت أحد منهم في روايته لهذا الحديث بما أتى به ، ولذا لم يرو حديثه هذا أحد من أصحاب الصحاح ولا السنن .[2]

وأما الإجماع فقد أنكر عمر من يأتيه وقد طلق امرأته ثلاث تطليقات مجموعة، بأن يوجعه ضرباً ، وحكم كثير من الصحابة بأن من يطلق ثلاثاً مجموعة أو أكثر فقد عصى ربه واستنكروا ذلك من فاعله وجعلوه متعدياً لحدود الله ، وانتشر ذلك عنهم دون نكير ، فكان إجماعاً على المنع من جمع ثلاث طلقات فأكثر دفعة .

وأما المعنى فمن وجهين :

الأول — أن النكاح عقد مصلحة ، والطلاق إبطال له ، فكان مفسدة ، والله لا يحب الفساد .

الثاني — أن النكاح عقد مسنون بل واجب ، وفي الطلاق قطع للسنة أو تفويت للواجب ، فكان الأصل فيه الحظر أو الكراهة ، إلا أنه رخص فيه للدواعي الطارئة كتوقع مفسدة من استمرار النكاح أشد من مفسدة الطلاق . فيرتكب أخف المفسدتين تفادياً لأشدهما[3] لكن يقتصر من ذلك على طلقة واحدة ، إذ بها تندفع المفسدة ، وما زاد عليها فيبقى على الأصل ، وهو المنع ويشهد لكون الأصل في الطلاق الحظر حديث : « أيما امرأةٍ سألتْ زوجَها الطلاقَ مِنْ غيرِ ما بأسٍ فحرامٌ عليها رائحةُ الجنّةِ » .
رواه أحمد وأبو داود والترمذي وحسنه . وأما القياس فلأن التطليق ثلاثاً دفعة فيه تحريم البضع من غير حاجة فأشبه الظهار ، فكان ممنوعاً ، ولأن فيه ضرراً وإضراراً بنفسه وبامرأته ، فأشبه الطلاق في الحيض فكان ممنوعاً .

(۱) ص — من البحث .
(۲) ص — من البحث .
(۳) ص — — من البحث

القول الثاني ان جمع الطلاق الثلاث في كلمة ليس بمحرم ولا بدعة ، وبه قال الشافعي وأبو ثور وأحمد في إحدى الروايتين عنه ، وجماعة من أهل الظاهر . واستدلوا لذلك بالكتاب والسنة والآثار والمعنى .

أما الكتاب فقوله تعالى : ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ﴾[1] وقوله تعالى : ﴿ إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا ﴾[2] . وقوله تعالى : ﴿ وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ﴾[3] فهذه تعم إباحة الثلاث والاثنتين فإنه تعالى لم يخص مطلقة طلقة واحدة من مطلقة ثلاثاً ، فليس لأحد أن يخصها إلاّ بدليل.

ويمكن أن يقال : إن المقصود في اجمل الشرطية الحكم بما تضمنه الجواب على تقدير تحقق فعل الشرط . بقطع النظر عن كون فعل الشرط مطلوب الحصول أو مباحاً أو ممنوعاً ، وعلى هذا يكون القصد من آية ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ﴾[1] الحكم بتحريم الزوجة على زوجها الذي طلقها المرة الثالثة حتى تنكح زوجاً غيره ، وقد يكون طلاقها المرة الثالثة مأذوناً فيه كما لو طلقها في طهر لم يمسها فيه طلقة ، وقد يكون محرماً كما لو طلقها المرة الثالثة في حيض مثلاً ، ويكون القصد من آية ﴿ إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا ﴾[4] عدم وجوب العدة على تقدير حصول الطلاق قبل الدخول ، أما كون طلاقها مباحاً أو محرماً فيفهم من أمر آخر ، وأما آية ﴿ وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴾[5] فالقصد منها إثبات المتعة للمطلقة ، وجوباً أو ندباً ، لا بيان حكم الطلاق ، فقد يكون محرماً وتثبت لها المتعة وقد يكون مباحاً كما تقدم .

× × ×

وبهذا يتبين أن الآيات الثلاث ليست أدلة في محل النزاع .

وأما السنة فمنها حديث فاطمة بنت قيس ، وفيه أن زوجها طلقها ثلاثاً أو طلقها البتة وهو غائب وبعث إليها وكيله بشعير نفقة لها . فسخطته ، فقال : والله ما لكِ علينا من شيء ، فذكرت ذلك للنبي – صلى الله عليه وسلم – فقال « لَيْسَ لَكِ عَلَيْهِ نَفَقَةٌ » . فلم يعب – صلى الله عليه وسلم – الثلاث مع الإجمال فيما بلغه من خبر الطلاق ولم يستفسر عن كيفيته . ولفظ البتة هنا مراد به الثلاث ، وإلاّ لم تسقط نفقتها ولا سكناها . وأجيب برواية الزهري هذا الخبر عن أبي سلمة وفيه ذكرت أنه طلقها آخر ثلاث تطليقات ،

---

(١) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣٠ .
(٢) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ٤٩ .
(٣) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٤١ .
(٤) الآية الكريمة من سورة الأحزاب : ٤٩ .
(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٤١ .

وبرواية الزهري أيضاً عن عبيدالله بن عبدالله بن مسعود أنّ زوجها أرسل إليها بتطليقة كانت بقيت لها من طلاقها ، فذكر الخبرَ وفيه أنّ مروانَ أرسل إليها قبيصة بن ذؤيب فحدثته وذكر باقي الخبر ، فكان هذا تفسيراً لما في الثلاث أو البتة من الإجمال ، وأن ذلك لم يكن مجموعاً ، وأعل ابن حزم الرواية الثانية بالانقطاع ، لعدم التصريح بالتحديث أو السماع ، ويمكن أن يقال : إن ظاهرها الإتصال ، لأنها في حكم الرواية بها عنه ونحوها ، فصلحت تفسيراً للإجمال ، وقال ابن حزم أيضاً : إن كلا الخبرين ليس فيهما أن النبي — صلى الله عليه وسلم — أخبر بذلك ، ويمكن أن يقال : إن الأصل بيان السائل الثقة الورع لواقع أمره ، وخاصة الصحابة مع النبي — صلى الله عليه وسلم — وذلك لتطمئن النفس إلى موافقة الجواب للواقع ، وعلى تقدير الاحتمال في حديث فاطمة ، فحمله على ما كان شائعاً كثيراً ، وهو إفراد الطلاق أولى من حمله على النادر وهو جمع الثلاث في كلمة ، ومنها حديث تلاعن عويمر وامرأته ، وفيه أنه طلقها ثلاثاً بعد اللعان قبل أن يأمره النبي — صلى الله عليه وسلم — فلو كان جمع الثلاث ممنوعاً لبيّن له النبي — صلى الله عليه وسلم — أنه عاص بجمع الثلاث ، وعلمه الطلاق المشروع .

■ وأجيب بأنه لما لم يصادف طلاقه محلاً لم ينكر عليه ، فإنها صارت أجنبية منه لا تحل له أبداً بتمام اللعان لا بالطلاق الثلاث وإلا حلت له بعد أن تنكح زوجاً آخر ، وقد أيد ذلك فيما سبق في حديث محمود بن لبيد من إنكاره — صلى الله عليه وسلم — على من طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعاً وبهذا يجمع بين خبري الإنكار والسكوت بحمل أحدهما على طلاق صادف محلاً والآخر على ما إذا لم يصادف محلاً ، وأما قول سهل : فأنفذه رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وقوله : فمضت السنة بعد في المتلاعنين أن يفرق بينهما . فسيأتي الكلام عليه في موضعه من المسألة الثانية .

■ ومنها حديث المرأة التي طلقها زوجها ثلاثاً ، والأخرى التي بت زوجها طلاقها وقد تزوجت كلا منهما بعد ذلك ثم طلقت قبل أن يجامعها ، وأرادت أن ترجع إلى زوجها الأول فقال النبي — صلى الله عليه وسلم — « لا . حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ » فعدم نقل الإنكار من النبي — صلى الله عليه وسلم — طلاق الرجل امرأته ثلاثاً أو بت طلاقها على جواز الجمع بين الثلاث ، إذ لو كان ممنوعاً لأنكره ، ولو أنكره لنقل . أجيب أن اللفظ محتمل أن تكون الثلاث مجتمعة وأن تكون مفرقة ، ولفظ البتة يعبر به عن الثلاث ، وقد ثبت أن كلا منهما قد طلقها زوجها آخر ثلاث تطليقات ، فليس في ذلك دليل لجواز جمع الثلاث .

■ وأما الآثار : فمنها ما روى أن عمر — رضي الله عنه — استفتي فيمن طلق امرأته البتة فاستحلفه عما أراد فحلف أنه أراد واحدة فردها إليه ، ولم يقل له لو أردت ثلاثاً لعصيت ربك . وأجيب بأن عمر أنكر عليه بقوله : ما حملك على هذا ، وبتلاوة قوله تعالى : ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴾[1] ورد الجواب بأنه أنكر عليه عدوله في الطلاق عن اللفظ الصريح إلى لفظ مشكل محتمل وهو البتة .

---

(۱) الآية الكريمة من سورة النساء ، ٦٦ .

ومنها أن عثمان لم ينكر على عبد الرحمن بن عوف طلاقه امرأته ثلاثاً . ومنها أن أبا هريرة وابن عباس وعبدالله بن عمر ، وعائشة وعبدالله بن الزبير لم ينكروا على من استفتى في طلاق الثلاث ولم يعيبوا عليه ذلك ، ولم يقل أحد منهم لمن استفتاه في ذلك بئس ما صنعت ، وما روى من إنكار ابن عباس وغيره من الصحابة على من طلق امرأته مائة أو ألفاً فإنما إنكاره لما زاد عما جعل إليه من الثلاث ، وروى ما يوافق ذلك عن شريح والشعبي وغيرهما من التابعين[1] وقد يقال : يرد هذا ما روى عن عمر وابن عمر وابن عباس وعمران بن حصين أنهم أثموا من طلق ثلاثاً . وقالوا : إنه عصى ربه ، وتوعدوا من يطلق ثلاثاً في مجلس واحد بالأذى كما روى عنهم ذلك فيمن تجاوز الثلاث في طلاقه ، وإذاً فليس الإنكار خاصاً بما زاد على الثلاث .[2]

وأما المعنى فإن الشرع قد جعل الطلاق إلى الزوج يمضي منه ما شاء ويبقي ما شاء . دون أن يكون عليه في ذلك حرج . كما أنه لا يحرم عليه أن يعتق ما شاء من عبيده ويتصدق بما شاء من ماله . ويبقي من ذلك ما شاء بل له أن يأتي على ذلك كله . وأجيب بأن الأصل فيما ذكر أنه من القربات . فله أن يفعل من ذلك ما شاء ويؤجر عليه ما لم يضر بنفسه . بخلاف الطلاق فإن الأصل فيه الحظر لما تقدم ، ولأنه أبغض الحلال إلى الله وقد شرع على صفة معينة ، فينبغي التزامها في ايقاعه .

❋ ❋ ❋

المسألة الثانية : فيما يترتب على إيقاع الطلاق الثلاث بلفظ واحد

وفيه مذاهب

المذهب الأول أنه يقع ثلاثاً ، وهو مذهب جمهور العلماء من الصحابة والتابعين ومن بعدهم . وقد استدلوا لذلك بأدلة من الكتاب والسنة والآثار والإجماع والقياس .

اما الكتاب فمنه قوله تعالى : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ)[3] فإنه يدل على أنه إذا قال الزوج لامرأته : أنت طالق ، أنت طالق ، في طهر لزمه اثنتان ، وإذاً فيلزمه اثنتان إذا أوقعهما معاً في كلمة واحدة[4] لأنه لم يفرق بين ذلك أحد ، وأيضاً حكم الله بتحريمها عليه بعد الثالثة في قوله : (فَإِنْ طَلَّقَهَا ...) الآية . ولم يفرق أحد بين إيقاعها في طهر أو أطهار ، فوجب الحكم بإلزامه بالجميع على أي وجه أوقعه ، مباح أو محظور . واعترض بأن المراد بالآية الطلاق المأذون فيه ، وإيقاع الثلاث معاً غير مأذون فيه ، فكيف يستدل بها في الإلزام بطلاق وقع على غير الوجه المباح وهي لم تتضمنه ؟

---

(۱) ص - - من البحث
(۲) ص - - من البحث
(۳) الآية ٢٢٩ من سورة البقرة ٢٢٩
(٤) وكما تلفظ به أوقعها معاً

وأجيب بأنها دلت على الأمر بطريق الطلاق ، ولا مانع من دلالتها على الإلزام به من جهة أخرى إذا وقع على غير الوجه المأمور به .

واعترض أيضاً بأن قوله تعالى : (فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) بين المراد من آية الاستدلال ، وأن الطلاق إنما يكون للعدة ، فمتى خالف ذلك لم يقع طلاقه .

وأجيب بأنا نثبت حكم كل من الآيتين فنثبت بآية (فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) أن الطلاق المسنون ما كان للعدة ، ونثبت بآية (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ) أن من طلق لغير العدة أو جمع بين الثلاث لزمه ما فعل ؛ وبذلك نكون قد أعملنا بحكم كل من الآيتين ، على أن آخر آية الطلاق للعدة وهو قوله تعالى : (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ...) الآية ، يدل على وقوع الطلاق لغير العدة ، فإنه لو لم يلزمه لم يكن ظالماً لنفسه بإيقاعه ولا بطلاقه ، كما أن قوله تعالى : (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا)[1] يدل على ذلك ، وسيأتي لهذا زيادة بيان في الدليل الثاني إن شاء الله .

واعترض أيضاً بأن الزوج لو وكل من يطلق طلاقاً مفرقاً على الأطهار فجمع الثلاث في طهر لم يقع لكونه غير مأمور به فكذا الزوج . وأجيب بالفرق بينهما ، فإن الزوج يملك الطلاق الثلاث ، وإيقاعه على غير الوجه المشروع لا يمنع من إلزامه به كالظهار والردة ، أما الوكيل فلا يملك من الطلاق إلا ما ملكه موكله ولا يملك إيقاعه إلا على الوجه الذي وصفه له موكله ، إذ هو معبر عن موكله وتلزمه حقوق ما يوقعه[2] وسيأتي لهذا مزيد بحث . واستدل أيضاً بعموم قوله تعالى في الآية : (أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ) على أنه يتناول إيقاع الثلاث دفعة ، وأجيب عن وجوه الاستدلال بالآية :

أولا بأن تسريح المطلقة طلاقاً رجعياً بإحسان تركها بلا مضارة لها حتى تنقضي عدتها ، لا طلاقها مرة أخرى قبل رجعتها ، وما روى مرفوعاً من تفسير التسريح بالإحسان بطلاقها الثالثة فمرسل .

ثانيا بأن ن العلماء من فرق بين إيقاع الطلاق مفرقاً في طهر أو مجموعاً وبين إيقاعه مفرقاً في أطهار دون سبق رجعة وإيقاعه مفرقاً في أطهار مع سبق كل برجعة ، فدعوى عدم الفرق مخالفة للواقع .

ثالثا بأن الله جعل الطلاق إلى الزوج لكن على أن يوقعه مفرقاً مرة بعد مرة على صفة خاصة ، ولم يشرع سبحانه إيقاع الطلاق ثلاثاً جملة حكمة في تشريعه ورحمة بعباده ، فإيقاعه ثلاثاً مجموعة مخالف لأمر الله وشرعه ، وأما قياس الثلاث مجموعة على الظهار فيبطل قولكم ويثبت قول مخالفيكم ، فإن الله لم يلزم المظاهر بما التزم من تحريم زوجته وجعلها كأمه أو أخته مثلاً بل لم تزل زوجته ، وعاقبه بشيء آخر على جريمة الظهار هو الكفارة ، فإذا أدى ما شرع من الكفارة حلت له مماستها ، فمقتضى قياسكم أن لا يلزم بشيء من الثلاث ويعاقب بأمر آخر على جريمة الجمع بين الثلاث ، وكذا القول في قياسكم جمع الثلاث على الردة ، وإذا ليست الآية دليلاً على إلزام الثلاث أو الثنتين إذا أوقعها مجموعة ، بل تدل على خلافه .

---

(۱) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ۲ .

(۲) ص - من البحث .

ومنه قوله تعالى : ﴿ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴾ (١) ومن طلق ثلاثاً مجموعة فقد تعدى حدود الله، لإيقاعه الطلاق على غير الوجه المشروع ، وظلم نفسه بتعجله فيما كانت له فيه أناة ، وحرمانه من رجعة زوجته ، إذ لو لم يلزم بالثلاث من طلق ثلاثاً مجموعة لم يكن ظالماً لنفسه ولا محروماً من زوجته ، لتمكنه من رجعتها .

ويؤيده أن ابن عباس أفتى بإلزام الثلاث من طلق ثلاثاً . وعاب على من جمع الثلاث ورماه بالحماقة ، واستشهد بالآية ، وأجيب بمنع دلالة الآية على الإلزام بالثلاث ، لأن ركانة لما طلق امرأته ثلاثاً أمره النبي — صلى الله عليه وسلم — أن يراجعها ، وتلا هذه الآية ، ولو كانت دليلاً على إلزام الثلاث من طلق ثلاثاً مجموعة لما استدل بها — صلى الله عليه وسلم — ، وسيأتي مناقشة حديث ركانة .

وكما روي عن ابن عباس الإلزام بالثلاث والاستشهاد بالآية روي عنه اعتبارها واحدة (٢) .

ويمكن أن يقال : محمل تعدي حدود الله في الآية وظلم المطلق لنفسه على الطلاق لغير العدة وإخراج الزوج مطلقته طلاقاً رجعياً من بيتها الذي كانت تسكنه قبل الطلاق وخروجها منه أيام العدة ، دون الطلاق الثلاث ، وقد يساعد على هذا سابق الكلام ولاحقه ، وفي هذا أيضاً جمع بين الأدلة .

ومنه قوله تعالى : ﴿ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللهِ هُزُوًا ﴾ (٣) ذكر عن الحسن أنها نزلت فيمن كان يطلق ويزوج ابنته ويعتق عبده ، ويدعي أنه كان لاعباً ، فقال رسول الله — صلى الله عليه وسلم — « ثلاث من قالهن لاعباً جاز: العتاق والطلاق والنكاح » وأجيب بأنه لا دليل في الآية ولا في الحديث على المطلوب ، لأنه لم يذكر فيهما طلاق الثلاث أصلاً ، وإنما فيهما النهي عن اللعب في الطلاق ونحوه على أن ما ذكر من مراسيل الحسن .

وأما السنة فأولاً حديث تلاعن عويمر العجلاني وامرأته ، فإن النبي — صلى الله عليه وسلم — فرق بينهما بإنفاذ الطلاق الثلاث لا باللعان ، يؤيد هذا قول سهل : فطلقها ثلاث تطليقات عند رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فأنفذها رسول الله — صلى الله عليه وسلم — ... الخ . وبهذا يعلم أن طلاق عويمر اعتبر ثلاثاً ، وبانت منه امرأته بذلك ، ثم أكد ذلك بتأبيد تحريمها عليه في اللعان خاصة ، وقد يقال : بأن إنفاذ الطلاق الثلاث دفعة على الملاعن خاص باللعان لما فيه من تأبيد التحريم بخلاف غيره ، بدليل حديث محمود بن لبيد . ويجاب بأن حديث محمود بن لبيد وإن صح ليس فيه إنفاذ الثلاث ولا عدم إنفاذها ، وحديث اللعان فيه إنفاذها فيقدم بل قيل إن حديث محمود بن لبيد دليل على اعتبار إيقاع الثلاث دفعة ثلاثاً ، لأن الزوج طلق ثلاثاً بلفظها لازمة له فلو كانت غير لازمة لبين له — صلى الله عليه وسلم — لعدم جواز تأخير البيان عن وقت الحاجة . (٤)

---

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١ .
(٢) ص — — من البحث .
(٣) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٣١ .
(٤) ص — — من البحث .

وقد أجيب عن حاصل الاستدلال بأن النبي – صلى الله عليه وسلم – أنفذ تطليقات عويمر على الوجه الذي كان معروفاً في عهده من اعتبارها واحدة رجعية . ثم حرمها عليه تحريماً أبدياً بدليل قوله في الحديث : فمضت السنة بعد في المتلاعنين أن يفرق بينهما . فإن التفريق يتأتى مع بقاء النكاح بخلاف ما إذا اعتبرت تطليقات عويمر ثلاثاً فإنها تكون أجنبية منه بذلك محرمة عليه حتى تنكح زوجاً غيره .[1]

وكذلك يقال فيما أمضاه على المطلق في حديث محمود بن لبيد ، فإن حمله على ما كان معروفاً في عهده – صلى الله عليه وسلم – أقرب من حمله على الثلاث بل هو المتعين .

ثانيـــاً حديث من طلقها زوجها ثلاثاً وأبى النبي – صلى الله عليه وسلم – أن يبيحها لزوجها الأول حتى يطأها الثاني ، قالوا: الظاهر أنه طلقها ثلاثاً مجموعة فأمضاها عليه النبي – صلى الله عليه وسلم – وإلاّ لحلت للأول دون أن تذوق عسيلة الثاني ، وأجيب بأنه ورد في بعض الروايات أن الأول طلقها آخر ثلاث تطليقات . وعلى تقدير تعدد القصة وأن هذه الرواية كانت في إحداهما فكل منهما ليس فيها ما يدل على أن التطليقات كانت مجموعة ، لجواز أن تكون متفرقة ، بل في الحديث ما يدل على تفرقها فإنه لا يقال طلق ثلاثاً إلاّ لمن فعل ذلك مرة بعد مرة كما يقال : سلم ثلاثاً ، وسبح ثلاثاً . ومع هذا فقد كان المشهور في عهد النبي – صلى الله عليه وسلم – إيقاع الطلاق متفرقاً ، أما إيقاعه مجموعاً فقد كان قليلاً ومنكراً ، وحمل اللفظ على الكثير الحق أقرب من حمله على القليل المنكر .[2]

ثالثاً : حديث فاطمة بنت قيس ، فإن زوجها طلقها ثلاثاً مجموعة ، وقد تقدم الكلام فيه وفي مثله توجيهاً وإجابة ، إلاّ أنه ذكر هنا زيادة في رواية مجالد بن سعيد عن الشعبي أن زوجها طلقها ثلاثاً جميعاً ، وأجيب عنها بأنها قد تفرد بها مجالد عن الشعبي وهو ضعيف ، وعلى تقدير الصحة فكلمة جميع في الغالب لتأكيد العدد فالمعنى حصول الطلاق الذي يملكه جميعه لا اجتماعه كما في قوله تعالى: ﴿ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ﴾[3] فالمراد حصول الإيمان من جميعهم لا حصوله منهم في وقت واحد.[4] وذكر بعضهم أن تعبير فاطمة بنت قيس عن كيفية طلاقها مختلف الصيغة ولم يفرق بينها الصحابة في الحكم وإلاّ لاستفسروا عما فيها من إجمال. وأجيب بأن الإجمال زال برواية طلقها آخر ثلاث تطليقات ، ورواية أرسل إليها بطلقة كانت بقيت لها .[4]

رابعـــاً حديث ركانة فإنه طلق امرأته سهيمة البتة ، واستفسره النبي – صلى الله عليه وسلم – عما أراد ، واستحلفه عليه فحلف ما أراد إلاّ واحدة ، فردها عليه ، فدل على أنه لو أراد أكثر لأمضاه عليه ،

---

(۱) ص – من البحث .
(۲) ص – من البحث .
(۳) الآية الكريمة من سورة يونس : ۹۹ .
(٤) ص – – من البحث .

إذ لو لم يفترق الحكم لما استفسره ولا استحلفه ، وهذا الحديث وإن تكلم فيه من أجل الزبير ابن سعيد فقد صححه بعض العلماء ، وحسنه بعضهم وذكر الحاكم له متابعاً من بيت ركانة

وأجيب بأن الإمام أحمد ضعف حديث طلاق ركانة زوجته البتة من جميع طرقه . وضعفه البخاري وقال مضطرب فيه ، تارة قيل فيه ثلاثاً ، وتارة قيل فيه واحدة . وعلى ذلك تترك الروايتان المتعارضتان ، ويرجع إلى غيرهما . هذا وقد روى حديث تطليق ركانة امرأته ثلاثاً وجعلها واحدة من طريقين إحداهما : عند الإمام أحمد من طريق سعد بن ابراهيم بسنده إلى ابن عباس مرفوعاً ، والثانية : في سنن أبي داود من طريق ابن صالح بسنده إلى ابن عباس مرفوعاً فوجب المصير إلى ذلك ، وأجيب عن الأولى بأنها لا تقوم بها الحجة لمخالفتها فتيا ابن عباس وستأتي مناقشة ذلك . وأجيب عن الثانية بأن في سندها مقالاً لأن ابن جريج روى هذا الحديث عن بعض بني أبي رافع ، ولأبي رافع بنون ليس فيهم من يحتج به إلا عبيدالله ، وسائرهم مجهولون وقد رجح أبو داود في سننه رواية نافع بن عجير في طلاق ركانة زوجته البتة على رواية بعض بني أبي رافع أن عبد يزيد طلق امرأته ثلاثاً للملك ، ولفظ ابن جريج في تسمية المطلق عبد يزيد مع أن عبد يزيد لم يدرك الإسلام ، ولأن أهل بيت ركانة أعلم بحاله .

وقد أجاب ابن القيم بما خلاصته : سقوط رواية كل من نافع بن عجير وبعض بني أبي رافع لجهالة كل منهما ، أما أن يرجح أحد المجهولين أو من هو أشد جهالة على الآخر فكلا ، ويعدل إلى رواية الإمام أحمد من طريق سعد بن ابراهيم بسنده إلى ابن عباس لسلامته ، فإن أحمد وغيره احتجوا به في مسائل النكاح والعرايا وغيرها ، وقد ذكر فيه أن ركانة طلق امرأته سهيمة ثلاثاً فجعلها — صلى الله عليه وسلم — واحدة .[1] وسيأتي منا زيادة بحث إن شاءالله .

خامساً حديث ابن عمر في تطليق زوجته في الحيض وفي آخره « فقلت يا رسول الله أرأيت لو طلقتها ثلاثاً أكان يحلّ لي أن أراجعها ، قال : « لا ، كَانَتْ تَبِينُ مِنْكَ وَتَكُونُ مَعْصِيَةً ». فإنه ظاهر في إمضاء الثلاث مجموعة ، وأجيب أولاً : بأن في سنده شعيب بن زريق الشامي عن عطاء الخرساني وقد وثق الدارقطني شعيباً ، وذكره ابن حبان في الثقات وحكى عنه ابن حجر أنه قال : يعتبر بحديثه من غير روايته عن عطاء الخرساني ، وقال الأزدي: فيه لين، وقال ابن حزم : ضعيف . أما عطاء الخرساني فقد ذكره البخاري في الضعفاء ، وقال ابن حبان كان رديء الحفظ يخطيء ولا يعلم فبطل الاحتجاج به ، ووثقه ابن سعد وابن معين وأبو حاتم ، ومع ذلك فقد انفرد شعيب عن الأئمة الأثبات بهذه الزيادة فإنه لم يعرف عن أحد منهم ذكرها .

سادساً حديث عبادة بن الصامت في تطليق بعض آبائه امرأته ألفاً ، فلما سأل بنوه النبي — صلى الله عليه وسلم — قال : « بَانَتْ مِنْهُ بِثَلَاثٍ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ وَتِسْعُمِائَةٍ وَسَبْعَةٌ وَتِسْعُونَ إِثْمٌ فِي عُنُقِهِ » ، أجيب بأن في سنده رواة مجهولين وضعفاء .

---

(۱) ص — من البحث .

سابعاً بحديث : «مَنْ طَلَّقَ لِلْبِدْعَةِ وَاحِدَةً أو اثنتين أو ثلاثاً أَلْزَمْنَاهُ بِدْعَتَهُ».
وأجيب بأن في سنده اسماعيل بن أبية الذراع ، وقد قال فيه الدارقطني بعد روايته لهذا الحديث ضعيف متروك الحديث.

ثامناً حديث علي أن النبي — صلى الله عليه وسلم — سمع رجلاً طلق امرأته البتة فأنكر ذلك وقال : «مَنْ طَلَّقَ الْبَتَّةَ أَلْزَمْنَاهُ ثلاثاً لا تحل له حتى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ».
وأجيب بأن في سنده اسماعيل ابن أمية القرشي ، قال فيه الدارقطني : كوفي ضعيف ، وقال ابن القيم في إسناد هذا الحديث مجاهيل وضعفاء.[1]

ولهما الإجماع فقد نقل كثير من العلماء الإجماع على إمضاء الثلاث في الطلاق الثلاث بكلمة واحدة منهم : الشافعي وأبو بكر الرازي وابن العربي والباجي وابن رجب وقالوا : إنه مقدم على خبر الواحد ، قال الشافعي : الإجماع أكثر من الخبر المنفرد ، وذلك أن الخبر مُجَوَّزٌ الخطأ والوهم على راويه ، بخلاف الإجماع فإنه معصوم ، وأجيب بأنه قد روى عن جماعة من الصحابة والتابعين ومن بعدهم القول برد الثلاث المجموعة إلى الواحدة منهم : أبو بكر وعمر صدر من خلافته ، وعلي وابن مسعود وابن عباس ، والزبير ، وعبد الرحمن بن عوف ، وطاوس ، والحسن البصري ، وسعيد بن جبير ، وعطاء بن أبي رباح ، ومحمد بن اسحاق ، وابن تيمية المجد ، وأصبغ بن الحباب ، ومحمد بن بقى ، ومحمد بن عبد السلام الخشني ، وعطاء بن يسار وابن زنباع ، وخلاس بن عمرو ، وأهل الظاهر ، وخالفهم في ذلك ابن حزم ، وغاية الأمر أن يقال : أن بعض من نقل عنهم الإلزام بالثلاث إذا كانت مجموعة نقل عنهم أيضاً جعلها واحدة فيكون لهم في المسألة قولان . والقصد أن الخلاف في الإلزام بها مجموعة لم يزل قائماً ثابتاً ، وممن حكى الخلاف في ذلك من السلف والخلف أبو الحسن على بن عبدالله اللخمي ، وأبو جعفر الطحاوي في تهذيب الآثار وغيرهم ، وبهذا يتبين أنه ليس في المسألة إجماع[2]

وأما الآثار المروية عن الصحابة وغيرهم في إمضاء الثلاث على من طلق زوجته ثلاثاً في مجلس واحد فكثيرة منها : ما روى عن عمر وعثمان وعلي وابن عباس وابن مسعود وابن عمر وعمران بن الحصين وأبي هريرة وغيرهم ، فإن سلم اعتبارها في الاحتجاج لكونها أقوال صحابة ثبت المطلوب ، وخاصة أن فيهم ثلاثة من الخلفاء : عمر الملهم وعثمان وعلي وحبر الأمة ابن عباس — رضي الله عنهم — وإلا فالحجة في إجماعهم ، فإن فتواهم لشهرت عنهم ولم يعرف عمن لم يفت بذلك إنكار لفتواهم به ، فكان إجماعاً وقد تقدم .

---

(۱) ص — من البحث .
(۲) ص — من البحث .

وأجيب بأن عمر – رضي الله عنه – أمضى عليهم الثلاث عقوبة لهم لما رآه من المصلحة في زمانه ليكفوا عما تتابعوا فيه من جمع الطلاق الثلاث ، ويرجعوا إلى ما جعل الله لهم من الفسحة والأناة رحمة منه بهم ، ولما علم الصحابة منه حسن سياسته لرعيته والديه على ذلك وافتوا به رعاية لما رآه من المصلحة ، ولما صرحوا لمن استفتاهم في هذا الأمر بأنه عصى ربه ولم يتقه فلم يجعل له مخرجاً ، ولم يجعل ذلك الإمضاء شرعاً لازماً مستمراً لأنه مما تتغير الفتوى به بتغير الزمان والأحوال بل جعل العقوبة به تقريراً لمن خالف ما أمر به كالنفي ، ومنعه – صلى الله عليه وسلم – المخلفين الثلاثة من نسائهم مدة من الزمن ، والضرب في الخمر ، ونحو هذا مما يختلف التعزير فيه باختلاف الزمان والأحوال وكان هذا من الخليفة اجتهاداً .[1]

[illegible] فهو أن النكاح ملك للزوج فتصح إزالته مجتمعاً كما صحت إزالته متفرقا وأن الله جعله بيده يزيل منه ما شاء ويبقى ما شاء ، كالعتق وعقد النكاح . وأجيب بأنه قياس مع الفارق فإن الطلاق جعل إليه ليوقعه متفرقاً على كيفية معينة ، ومنعه من جمعه لما تقدم في المسألة الأولى فلا يصح قياس جمعه على تفريقه ، ولا على العتق ، ولا عقد النكاح على أكثر من واحدة وما أشبهها ، مما شرع له إيقاعه مجتمعاً ومتفرقاً .[2]

× × ×

المذهب الثاني

أن [illegible] الطلاق الثلاث دفعة واحدة يعتبر طلقة واحدة ، دخل بها الزوج أم لا . وهو قول أبي بكر وعمر صدراً من خلافته ، وعلي وابن مسعود وابن عباس والزبير بن العوام وعبد الرحمن بن عوف ، وكثير من التابعين ومن بعدهم كطاوس وخلاس بن عمرو ومحمد بن اسحاق ، وداود الظاهري ، وأكثر أصحابه ، وهو اختيار ابن تيمية ، وابن القيم[3] ، واستدل لهذا المذهب بالكتاب والسنة ، والآثار ، والإجماع ، والقياس .

أما الكتاب فأولاً قوله تعالى: (وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ)[4] إلى قوله تعالى : (حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ)[5] وبيانه أن الألف واللام في قوله : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ)[5] العهد

(١) ص – من البحث .
(٢) ص من البحث .
(٣) ص – – من البحث .
(٤) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٨ .
(٥) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .

والمعهود هو الطلاق المفهوم من قوله تعالى: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾[1] وهو رجعي لقوله تعالى: ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾[2] فمعنى الطلاق من الذي يكون للزوج فيه حق الرجعة مرتان . مرة بعد مرة . ولا فرق في اعتبار كل مرة منهما واحدة بين أن يقول في كل مرة . طلقتك واحدة أو ثلاثا أو ألفا. فكل مرة منهما طلقة رجعية لما سبق. ولقوله تعالى بعد: ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[3] وأما قوله تعالى : ﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾[3] فالضمير المرفوع والمنصوب فيه عائدان إلى المطلق والمطلقة فيما سبق لئلا يخلو الكلام من مرجع لهما . ولأن الطلاق وقع بعد الشرط والحل بعد النفي فدل على العموم ، فلو كانت هذه الجملة مستقلة عما قبلها للزم تحريم كل مطلقة ولو طلقة أو طلقتين حتى تنكح زوجاً آخر ، وهو باطل بإجماع . وإذاً فمعنى الآية : فإن طلقها مرة ثالثة بلفظ واحد طلقة أو ثلاثاً فلا تحل له حتى تتزوج غيره . وبهذا يدل عموم الآية على اعتبار الثلاث بلفظ واحد طلقة ، وقد سبقت مناقشة هذا الدليل .[4]

ثانيا قوله تعالى : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾[5] إلى قوله : ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾[6] وبيانه أن الجمهور استدلوا بها من وجوه على تحريم جمع الثلاث ، وإذاً فلا يقع منها مجموعة إلاّ ما كان مشروعاً وهو الواحدة .[7] وأجيب بأن التحريم لا يتنافى إمضاء الثلاث لكم من عبادة أو عقد مشروع ارتكب فيه مخالفة فقيل لصاحبه عصى وصحت عبادته ومضى عقده وعلى تقرير المناقضة فهو يمنع من إمضاء الواحدة أيضاً ، لوقوع الطلاق على خلاف ما شرع الله وذلك ما لا يقول به أحد من الجمهور .

وأما السنة فمنها — أولاً ما رواه مسلم في صحيحه من طريق ابن طاؤس عن أبيه عن ابن عباس — رضي الله عنهما — قال : كان الطلاقُ على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وسنتين من خلافة عمر طلاقُ الثلاثِ واحدةً فقال عمر — رضي الله عنه — : إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناةٌ ، فلو أمضيناه عليهم فأمضاه عليهم . وأجيب عن الاستدلال به بما يأتي :

أولاً : أنه حديث منسوخ ، لأن ابن عباس أفتى بخلافه ، فدل ذلك على أنه علم ناسخاً له فاعتمد عليه في فتواه، ونوقش بأنه يمكن أن يكون اجتهد فوافق اجتهاده اجتهاد عمر — رضي الله عنهما — في إمضاء الثلاث تعزيراً للمصلحة كما تقدم ، وأيضاً لو علم ناسخاً لذكره ، مع وجود الدواعي إليه ولم يكتف بمثل ما كان

(1) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٨ .
(2) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٨ .
(3) الآية الكريمة من سورة البقرة : ٢٢٩ .
(4) ص — من البحث .
(5) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١ .
(6) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ .
(7) ص — — — — من البحث .

يعمل به في فتواه ، وأيضاً الصواب أن العبرة بما رواه الراوي لا بقوله ، قالوا أيضاً يدل على نسخ الحديث ما ذكر في سبب نزول قوله تعالى : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ) [1] من أن المطلق كان له الحق في الرجعة ولو طلق ألف مرة ، ما دامت مطلقته في العدة . فأنزل الله الآية منعاً لهم من الرجعة بعد المرة الثالثة حتى تنكح زوجاً آخر ، ونوقش أولاً : بأنه روى مرسلاً من طريق عروة بن الزبير ومتصلاً من طريق عكرمة عن ابن عباس لكن في سنده علي بن حسين بن واقد وهو ضعيف ، وثانياً : بأنه استدلال في غير محل النزاع فإنه ليس فيه الإلزام بالثلاث في لفظ واحد .

■ وقالوا أيضاً يدل على نسخه حديث امرأة رفاعة وحديث اللعان ، وحديث فاطمة بنت قيس وقد سبق الاستدلال بها ومناقشتها . [2]

■ وقالوا أيضاً: يدل على نسخه إجماع الصحابة زمن عمر – رضي الله عنهم – على إمضاء الثلاث ، فإنه لا يكون إلا عن علم بالناسخ ، ونوقش بأنه لا يتأتى مع قول عمر : إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة فلو أمضيناه عليهم ، فلو كان اعتمادهم على العلم بالناسخ لذكره ولم يعلل عمر بذلك . وأيضاً كيف يستمر العمل بالمنسوخ في عهده – صلى الله عليه وسلم – وفي عهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر – رضي الله عنهما؟ مع كون الأمة معصومة في إجماعها عن الخطأ ، ونوقش استمرار العمل بالمنسوخ في العهود الثلاثة بأنه إنما نعله من لم يبلغه النسخ . فلما كان زمن عمر انتشر العلم بالناسخ فأجمعوا على إمضاء الثلاث كما حصل في متعة النكاح سواء . [3] ونوقش بأن متعة النكاح كان الخلاف فيها مستمراً بين الصحابة لعدم معرفة بعضهم بالناسخ المنقول نقلاً صحيحاً إلى أن أعلمهم به عمر في خلافته ، ونهاهم عنها ، بخلاف جعل الثلاث في لفظ واحد طلقة واحدة فإنه ثابت في عهده – صلى الله عليه وسلم – ولم يزل العمل عليه عند كل الصحابة في خلافة الصديق إلى سنتين أو ثلاث من خلافة عمر – رضي الله عنهما – إما فتوى أو إقرارا أو سكوتاً ولهذا ادعى بعض أهل العلم أنه إجماع قديم ، لم تجمع الأمة على خلافه بعد ، بل لم يزل في الأمة من يفتي بجعل الثلاث واحدة[4] . ولم ينقل حديث صحيح يصلح أن يعتمد عليه في نسخ حديث ابن عباس ويكون مستنداً لما ذكر من الإجماع بل الذي روى في ذلك إما في غير الموضوع وإما في الموضوع لكنه ضعيف أو مكذوب ، ومع هذا فقد ثبت عن عكرمة عن ابن عباس ما يوافق حديث طاوس مرفوعاً وموقوفاً على ابن عباس ، فالمرفوع هو أن ركانة طلق امرأته ثلاثاً فردها عليه النبي – صلى الله عليه وسلم – ولم يثبت ما يخالفه مرفوعاً . وقد سبقت مناقشة حديث ركانة وستأتي بقيتها[5] ولا نكارة في إمضاء عمر للثلاث باجتهاده ، ولا على غيره من الصحابة ممن وافق اجتهادهم اجتهاده في إمضائها ، وقد بين عمر وابن عباس وغيرهما وجه ذلك بأن الناس لما تتابعوا فيما حرم الله عليهم من تطليقهم ثلاثاً مجموعة وكثر منهم ذلك على خلاف

---

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة . ۲۲۹ .
(۲) ص .. من البحث .
(۳) ص – من البحث .
(٤) ص – من البحث .
(٥) ص – من البحث .

ما كانوا عليه قبل الزموا بالثلاث عقوبة لهم ، ونظير هذا كلما تتغير فيه الفتوى بتغير الأحوال والأزمان والأمكنة كالعقوبة في الخمر ، والتفريق بين اللذين خلفوا ونسائهم ، وقتال علي لبعض أهل القبلة متأولاً ، ولم يكن الإمضاء شرعاً مستمراً إنما كان رهن ظروفه .[1]

وأجيب ثانياً : بتأويل حديث طاوس عن ابن عباس بأن الطلاق الذي كان الناس يوقعونه واحدة في عهده – صلى الله عليه وسلم – وعهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر اعتادوا إيقاعه بعد ذلك ثلاثاً ، ويشهد لهذا قول عمر – رضي الله عنه – : إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة . الخ .

ونوقش بأنه تأويل يخالف الواقع في العهود الثلاثة الأول ، فإن الطلاق ثلاثاً جملة قد وقع فيها من الصحابة كما تقدم في حديث محمود بن لبيد ، وحديث اللعان ، وكما يأتي في حديث ركانة ، وأيضاً يمنع منه ما ورد في بعض روايات الحديث من أنها جعلت واحدة أو ردت إلى الواحدة .[2]

وأجيب ثالثاً : بحمل الحديث على غير المدخول بها بدليل ذكر ذلك في الرواية الأخرى فإن الزوج إذا قال لها : أنت طالق ،أنت طالق ،أنت طالق ، بانت بالأولى ،فكان الثلاث واحدة ونوقش هذا ولم يزل ماضياً ولم يتقيد بعهد ولا زمان ، وما نحن فيه تغير حكمه في أيام عمر – رضي الله عنه – عما كان عليه قبل ، وقد وجه بعضهم الجواب بتوجيه آخر ، وهو أن زوجها إذا قال لها : أنت طالق ثلاثاً بانت بقوله أنت طالق ، ولغى قوله : ثلاثاً ، ونوقش بأنه كلام متصل ، فكيف يفصل بعضه من بعض ويحكم لكل بحكم ؟.

ونوقش أصل الجواب بأن حديث طاوس نفسه عن ابن عباس مطلق ليس فيه ذكر لغير المدخول بها ، وجواب ابن عباس في الرواية الأخرى ولو على سؤال أبي الصهباء عن تطليق غير المدخول بها ثلاثاً ، فخص ابن عباس غير المدخول بها ليطابق الجواب السؤال ، ومثل هذا ليس له مفهوم مخالفة .[3]

وأجيب رابعاً : بأن جعل الثلاث واحدة لم يكن عن علم منه – صلى الله عليه وسلم – ولا عن أمره وإلا ما استحل ابن عباس أن يفتي بخلافه .

ونوقش بأن جماهير المحدثين على أن ما أسنده الصحابي إلى عهده – صلى الله عليه وسلم – له حكم ، فإنه على تقدير أن النبي – صلى الله عليه وسلم – لم يحكم بذلك يستبعد أن يفعله الصحابة وهم خير الخلق . ولا يعلمه – صلى الله عليه وسلم – والوحي يتنزل ، ثم كيف يستمر العمل من الأمة على خطأ في عهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر ، والأمة معصومة من إجماعها على الخطأ .[4]

وأجيب خامساً : بحمل الحديث على صورة تكرير لفظ الطلاق فإنه يعتبر واحدة مع قصد التوكيد ،

(۱) ص – من البحث .
(۲) ص – من البحث .
(۳) ص – من البحث .
(٤) ص – من البحث .

وثلاثاً مع قصد الإيقاع . وكان الصحابة خياراً أمناء فصدقوا فيما قصدوا فلما تغيرت الأحوال وفشا إيقاع الثلاث جملة بلفظ واحد ألزمهم عمر الثلاث في صورة التكرار إذ صار الغالب عليهم قصدها .

■ ونوقش بأن حمل الحديث على ذلك خلاف الظاهر ، فإن الحكم لم يتغير في صورة التكرار فيما بعد عما كان عليه في حياة النبي — صلى الله عليه وسلم — وفي عهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر ، بل الأمر لم يزل على اعتباره واحدة في هذه الصورة عند قصد التوكيد ، ومن ينويه لا يفرق بين بر وفاجر وصادق وكاذب ، ومن لا ينويه في الحكم لا يقبل منه مطلقاً براً أم فاجراً ، وأيضاً قول عمر : إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة . الخ — يرد حمل الحديث على هذه الصورة ، فإن معناه أن الناس استعجلوا فيما شرعه الله لهم متراخياً بعضه عن بعض رحمة منه بهم ، فأوقعوه بلفظ واحد . فهذا يدل على أن لفظ الثلاث في الحديث مراد به جمع الثلاث دفعة ، وإن كان في نفسه محتملاً .[1]

وأجيب سادساً : بمخالفة فتوى ابن عباس لروايته ، فإنه لم يكن ليروي حديثاً ثم يخالفه إلى رأي نفسه . ولذلك لما سئل أحمد بأي شيء تدفع حديث ابن عباس قال برواية الناس عنه من وجوه خلافه ، ونوقش بأن الصواب من القولين في مخالفة الراوي لروايته أن الحديث الصحيح المعصوم لا يترك لمخالفة راوية ، وهو غير معصوم ، إذ من الممكن أن ينسى الراوي الحديث أو أنه لا يحضره الحديث وقت الفتيا ، أو لا يتفطن لدلالته على المسألة التي خالفه فيها أو يتأول فيه تأويلاً مرجوحاً ، أو يقوم في ظنه ما يعارضه ولا يكون معارضاً له في الواقع ، أو يقلد غيره في فتواه بخلافه ، لثقته به واعتقاده أنه إنما خالفه لدليل أقوى منه ، وعلى هذا الأصل بنى المالكية والشافعية والحنابلة فروعاً كثيرة حيث قدموا العمل برواية الراوي على فتواه ، وأيضاً كما نقل عن ابن عباس إمضاء الثلاث ، وروى عنه اعتبار الثلاث مجموعة طلقة واحدة ، وإذا تعارضت الروايتان عنه عدل عنهما إلى الحديث ، لكن هذه المناقشة مردودة بأمرين الأول أن رواية الراوي إنما تقدم على قوله إذا كانت صريحة أو ظاهرة في معنى قال بخلافه ، وإلا قدم قوله ، لأنه يدل على أن الاحتمال الذي خالفه قوله غير مراد من الحديث ، وحديث ابن عباس هنا محتمل أن يكون في الطلاق ثلاثاً بلفظ واحد ، وأن يكون مفرقاً كما في الصورة التي في الجواب الخامس عن الحديث ، فدلت فتواه على إرادة صورة التفريق لا صورة الإجتماع . الثاني : أن ما رواه حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة أن ابن عباس قال : إذا قال أنت طالق ثلاثاً بفم واحد فهي واحدة معارض بما رواه اسماعيل بن ابراهيم عن أيوب عن عكرمة أن ذلك من قول عكرمة لا من قول ابن عباس ، ورواية اسماعيل مقدمة لموافقته الثقاة في أن ابن عباس يجعلها ثلاثاً لا واحدة .[2]

وقد يقال في الأمر الأول إن لفظ الطلاق الثلاث في الحديث ظاهر فيها مجموعة ، وإلا لم يقل عمر — رضي الله عنه — إن الناس استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة . الخ — اعتذاراً منه في الحكم على خلاف ظاهره ، وبه اعتذر ابن عباس وغيره في إمضاء الثلاث ، وقد سبق الكلام في هذا عند مناقشة الجواب عن الحديث

(۱) ص — من البحث .
(۲) ص — من البحث .

بالنسخ .

وبقول في الأمر الثاني : أنه لا مانع من ثبوت القول بجعل الثلاث بلفظ واحدة عن كل من ابن عباس وعكرمة . وعلى تقدير تعارض الروايتين بالنفي والإثبات ، فالمثبت مقدم على النافي ، على أن حماد بن زيد أثبت في أيوب من كل من روى عن أيوب كما قال يحيى بن معين ، فيقدم على اسماعيل بن إبراهيم .[1]

وأجيب سابعاً : بأن المراد بالطلاق الثلاث في الحديث لفظ البتة لاشتهارها في الثلاث عند أهل المدينة ، فرواه بعض رواته بالمعنى فعبر بالثلاث بدلاً من البتة وفي هذا جمع بين الروايات ، وكان يراد بها واحدة كما أراد بها ركانة ، فلمّا تتابع الناس في إرادة الثلاث بها ألزمهم إياها عمر — رضي الله عنه — ونظيره زيادته الضرب في شرب الخمر حين تتابع الناس فيه .[2]

وقد يقال : إن هذا تأويل على خلاف الظاهر بلا دليل . وأيضاً تقدم في كلام الشافعي أن كلمة البتة مستحدثة .[3]

وعلى ذلك لا يجوز حمل لفظ الطلاق الثلاث في الحديث عليها .

وأجيب ثامناً : بأنه حديث شاذ ، لانفراد طاوس به عن ابن عباس ، وانفراد الراوي بالحديث — وإن كان ثقة — علة توجب التوقف فيه إذا لم يرو معناه من وجه يصح .[4]

■ ونوقش بأن مجرد انفراد الثقة برواية الحديث ليس علة توجب رده أو التوقف ، ولا يسمى هذا شذوذاً عند علماء الحديث إنما الشذوذ الذي يكون علة في رد الحديث هو أن يخالف الثقة الثقات مخالفة لا يمكن معها الجمع ولم يخالف طاوس في رواية هذا الحديث أحداً من الرواة الثقات عن ابن عباس في هذا الموضوع ، وإنما وقعت المخالفة بين ما رواه وما أفتى به ، وقد مضى الكلام في ذلك.[5] لكن لقائل أن يقول : إن استمرار العمل في زمن النبي — صلى الله عليه وسلم — وفي عهد أبي بكر وصدر من خلافة عمر بجعل الطلاق الثلاث بلفظ واحد طلقة واحدة وتغيير عمر لذلك على علم من الصحابة مما تتوفر الدواعي على نقله . فنقله آحاداً يوجب رده ، اللهم إلاّ أن يحمل الحديث على ما تقدم من أن الطلاق كان على وجه التكرار مع قصد التأكيد أو قد كان بلفظ البتة فاختلف الحكم فيه لاختلاف النية .[6]

■ وقد يناقش ألاّ يراد بمنع أن يكون ما ذكر مما تتوفر الدواعي على نقله ، وأنه على تقدير أن يكون من

(١) تهذيب التهذيب .
(٢) ص — من البحث .
(٣) ص — من البحث .
(٤) ص — من البحث .
(٥) ص — من البحث .
(٦) ص — من البحث .

ذلك، فللمستدل أن يقول : إن الحديث قد اشتهر نقله وصح سنده ولم يجرؤ أحد على تكذيبه أو تضعيفه بوجه يعتبر مثله كما اشتهر نقل مخالفة فتوى عمر وابن عباس لظاهره ، ويشهد لهذا اشتغال العلماء سلفاً وخلفاً بالأمرين ، فبعضهم يؤول الحديث ليتفق مع الفتاوي ، وبعضهم يذهب إلى بيان وجه مخالفة الفتاوي له ويبقيه على ظاهره ، ويعتذر عن الفتوى بخلافه ، وبعضهم يعارضه بفتوى ابن عباس ويقدم العمل بها عليه ، إلى غير هذا مما يدل على شهرة النقل للأمرين ، وعلى تقدير عدم الشهرة فكم من أمر تتوفر الدواعي على نقله قد نقل آحاداً وعمل به جمع من أئمة الفقهاء ورده آخرون بهذه الدعوى .

وأجيبُ تاسعاً : بأن الحديث مضطرب سنداً ومتناً ، أما اضطراب سنده فلروايته تارة عن طاوس عن ابن عباس ، وتارة عن طاوس عن أبي الصهباء عن ابن عباس ، وتارة عن أبي الجوزاء عن ابن عباس ، وأما اضطراب متنه فإن أبا الصهباء تارة يقول : ألم تعلم أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة ؟ وتارة يقول : ألم تعلم أن الطلاق الثلاث كان على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وصدر من خلافة عمر واحدة ؟

■ ونوقش بأن الإضطراب إنما يحكم به على الحديث إذا لم يمكن الجمع ولا الترجيح وكلاهما ممكن فيما نحن فيه ، فإن الرواية عن أبي الجوزاء وهم فيها عبدالله بن المؤمل حيث انتقل في روايته الحديث عن ابن أبي مليكة من أبي الصهباء إلى أبي الجوزاء ، وقد كان سيء الحفظ فلا تعارض بها رواية الثقاة عن أبي الصهباء ، وأما روايته عن طاوس عن ابن عباس وعن طاوس عن أبي الصهباء وعن ابن عباس فكلاهما ممكن فلا تعارض ولا اضطرابُ ، وأما اختلاف المتن فتقدم بيان الجمع بين الروايتين فلا اضطراب .[1]

وأجيب عاشراً بمعارضته بالإجماع والإجماع معصوم لما تقدم . وقد تقدمت مناقشة ذلك .[2] ومن السنة أيضاً ما رواه الإمام أحمد في مسنده عن سعد بن ابراهيم ، حدثنا أبي عن محمد بن اسحاق قال: حدثني داود بن الحصين عن عكرمة مولى ابن عباس عن ابن عباس قال : طلق رُكانةُ بن عبد يزيد أخو بني المطلب امرأته ثلاثاً في مجلس واحد فحزن عليها حزناً شديداً ، قال : فسأله رسول الله – صلى الله عليه وسلم – « كَيْفَ طَلَّقْتَهَا » ؟ قال : طلَّقتُها ثلاثاً ، قال : فقال : « في مَجْلِسٍ وَاحِدٍ »؟ قال : نعم ، قال : «فَإِنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ فَارْجِعْهَا إنْ شِئْتَ » ، قال : فراجعها ، فكان ابن عباس يرى الطلاق عند كل طهر . وقد صحح الإمام أحمد هذا الإسناد واستدل بما روى به في رد ابنته – صلى الله عليه وسلم – على زوجها ابن أبي العاص بالنكاح الأول وقدمه على ما يخالفه فهو حجة ما لم يعارضه ما هو أقوى منه فكيف إذا عضده نظيره أو ما هو أقوى منه ، ودلالته ظاهرة في اعتبار الطلاق ثلاثاً في مجلس واحد واحدة .

■ ونوقش بأن المراد بالطلاق الثلاث في الحديث لفظ البتة لاشتهارها في الثلاث عند أهل المدينة فرواه بعض

---

1) س – من البحث .
2) س – ، من البحث .

رواه بالمعنى فعبر بالثلاث بدلاً من البتة ، وفي هذا جمع بين الروايات ، وكانت يراد بها واحدة أولاً ، فلما تتابع الناس في إرادة الثلاث ألزمهم إياها عمر — رضي الله عنه — ، ونظيره زيادة الضرب في شرب الخمر ونحوه . مما تغير فيه الحكم لتغير أحوال الناس وقد تقدم هذا في الجواب السابع عند الاستدلال بحديث طاوس عن ابن عباس في جعل الثلاث المجموعة واحدة مع مناقشته .

ونوقش أيضاً بأن لفظ طلقتها ثلاثاً يحتمل أن يكون بلفظ واحد .. وأن يكون مفرقاً ، وأجيب بأن احتمال تفريقه خلاف الظاهر ، لقوله في الحديث في مجلس واحد . والغالب فيما كان كذلك أن يكون بلفظ واحد .

ونوقش أيضاً بمعارضته للإجماع ، وقد تقدم مناقشة الإجماع عند الكلام على الاستدلال به على إمضاء الثلاث .

■ ونوقش أيضاً بمعارضته لحديث نافع بن عجير في إمضائه ثلاثاً ، وأجيب بترجيح هذه الرواية على رواية نافع بن عجير لسلامتها وضعف نافع ، وقد سبق شرح ذلك ، إلى غير هذا من المناقشات التي سبقت عند الإجابة عن الاستدلال بحديث ابن عباس في اعتبار الثلاث واحدة .

■ ومن السنة أيضاً حديث بعض بني أبي رافع عن عكرمة عن ابن عباس أن يزيد أبا ركانة وإخوته طلق أم ركانة وتزوج امرأة أخرى فشكت ضعفه إلى رسول الله — صلى الله عليه وسلم — فأمره بطلاقها فطلقها ، وقال له « راجع أمَّ رُكَانَةَ » ، فقال : إني طلقتها ثلاثاً ، فقال : « قَدْ عَلِمْتُ ، رَاجِعْهَا » ، وقد سبق نص الحديث مع مناقشته .

■ ومن السنة أيضاً حديث ابن عمر وفيه أنه طلق امرأته ثلاثا وهي حائض فردها النبي — صلى الله عليه وسلم — إلى السنة. ورد أولاً : بأن رواة هذا الحديث شيعة ، وثانياً : بأن في سنده ظريف بن ناصح وهو شيعي لا يكاد يعرف ، وثالثاً : بأنه مع ما ذكر مخالف لما رواه الثقات الأثبات : أن ابن عمر طلق امرأته في الحيض تطليقة واحدة ، فهو حديث منكر .[1]

■ واستدلوا بالإجماع ، قالوا : إن الأمر لم يزل على اعتبار الثلاث بلفظ واحد واحدة ، إلى ثلاث سنين من خلافة عمر .

ويمكن أن يجاب بما ورد من الآثار عن بعض الصحابة من أن الثلاث بلفظ واحد تمضي ثلاثاً .[2] وقد سبق ذكرها في استدلال من يقول بإمضاء الثلاث . لكن للمستدل أن يقول : إن الآثار التي وردت فيها الفتوى بخلاف هذا الدليل بدأت في عهد عمر بضرب من التأويل ، يدل على تأخير بدئها ظاهر حديث طاوس

---

(١) ص - - من البحث .
(٢) ص من البحث .

من ابن عباس ، وقد تقدم مع المناقشة .

■ واستدلوا بالقياس ، قالوا : كما لا يعتبر قول الملاعن وقول الملاعنة : أشهد بالله أربع شهادات – بكلمة ، أربع شهادات – لا يعتبر قول الزوج لامرأته : أنت طالق ثلاثاً بلفظ واحد ثلاث تطليقات وكذا كل ما يعتبر فيه تكرار القول أو الفعل من تسبيح وتحميد وتكبير وتهليل وإقرار .

ونوقش بأنه قياس مع الفارق ، للإجماع على اعتبار الطلقة المفردة في الطلاق ، وبينونة المطلقة منها بانتهاء العدة ، وعدم اعتبار الشهادة الواحدة من الأربع في اللعان .[1]

■ وللمستدل أن يقول : هذا الفارق مسلم ، ومعه فوارق أخرى بينهما ، انفرد كل من الطلاق واللعان بشيء منها ، لكنها ليست في مورد قياس المستدل هنا ، فإنه وارد فيما يعتبر فيه تكرار الفعل أو القول ، ولا يعتد فيه بالاكتفاء بذكر اسم العدد ، وليس من شرط سلامة القياس اشتراك المقيس والمقيس عليه في جميع صفاتهما ، بل إن اعتبار هذا لا يتأتى معه قياس ، لأن كل شيئين لا بد أن ينفرد كل منهما عن الآخر بخاصة أو خواص ، وإلاّ كان عينه .

■ واستدلوا بما روى من الآثار في الإفتاء بذلك عن ابن عباس وعلي وابن مسعود والزبير وعبد الرحمن ابن عوف وغيرهم من الصحابة ومن بعدهم .[2]

ونوقش بأن ما روى من ذلك عن طاوس عن ابن عباس مردود ، فإن لطاوس عن ابن عباس مناكير منها روايته هذه الفتوى عن ابن عباس ، وأجيب بأن طاوس بن كيسان قد وثقه ابن معين ، وسئل أيهما أحب إليك طاوس أم سعيد بن جبير ؟ فلم يخير بينهما ، وقال قيس بن سعد : كان طاوس فينا مثل ابن سيرين بالبصرة ، وقال الزهري : لو رأيت طاوساً علمت أنه لا يكذب ، وروى له أصحاب الكتب الستة في أصولهم .[3]

■ فعلى من ادعى روايته للمناكير عن ابن عباس أن يثبت ذلك بشواهد من رواياته عنه في غير هذه المسألة أما فيما رواه في هذه المسألة فهو مجرد دعوى في محل النزاع ، وما ذكر من مخالفة غيره له في هذه المسألة فغايته أن يكون لابن عباس فيها قولان ، روى كل من الفريقين عنه قولاً منهما ، وللملك قدرتم رجوعه عنها على تقدير صحة روايتها ، ثم أن عكرمة تابع طاوساً في روايته هذا الأثر عن ابن عباس وهو من رجال الستة .

■ ونوقش بأن رواية حماد بن زيد عن أيوب عن عكرمة عن ابن عباس معارضة برواية اسماعيل بن ابراهيم

---

(۱) ص من البحث .
(۲) ص من البحث .
(۳) تهذيب التهذيب .

من أيوب أن هذا الأثر من قول عكرمة ، وأجيب أولاً : بأنه لا معارضة لجواز أن يكون روى عن كل منهما وثانياً : أنه على تقدير المعارضة فرواية حماد بن زيد مقدمة على رواية اسماعيل ابن ابراهيم ، فإن حماداً أثبت في الرواية عن أيوب من كل من روى عنه .[1]

× × ×

المذهب الثالث

أن الطلاق الثلاث يمضي ثلاثاً في المدخول بها وواحدة في غير المدخول بها . واستدلوا لمذهبهم في المدخول بها بما استدل به الجمهور ، وقد تقدم مع مناقشته ، واستدلوا لمذهبهم في غير المدخول بها بحديث أبي الصهباء الذي قال فيه لابن عباس : أما علمت أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكر وصدر من إمارة عمر ، قال : بل . وقد تقدم الحديث قالوا : إن التفصيل بين المدخول بها وغير المدخول بها فيه جمع بين الروايات وإثبات حكم كل منها في حال ، وقد سبقت مناقشة هذا الدليل .[2]

× × ×

المذهب الرابع

أنه لا يعتد به مطلقاً ، لأن إيقاعه ثلاثاً بلفظ واحد بدعة محرمة ، فكان غير معتبر شرعاً ، لحديث « مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ » ورد بأنه لا يعرف القول به عن أحد من السلف ، وأن أهل العلم في جميع الأمصار مجمعون على اعتباره والاعتداد به ، وإن اختلفوا فيما يمضي منه ، ولم يخالف فيه إلا ناس من أهل البدع ممن لا يعتد بهم في انعقاد الإجماع .

وقد يستدل لهم أيضاً بأنه كالظهار فإنه لما كان محرماً لم يعتبر طلاقاً مع قصد المظاهر الطلاق فكذا الطلاق ثلاثاً مجموعة ، وأجيب بالفرق ، فإن الظهار محرم في نفسه على كل حال ، فكان باطلاً ولزمت فيه العقوبة على كل حال . بخلاف الطلاق فإن جنسه مشروع كالنكاح والبيع ، ولهذا امتنع في حال دون حال ، وانقسم الى صحيح وباطل أو فاسد .[2]

هذا ما تيسر إعداده ، وبالله التوفيق ، وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه وسلم . . .

حرر في ۱۳۹۳/۹/۱۹هـ

اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء

عضو	عضو	نائب الرئيس	رئيس اللجنة
عبدالله بن سليمان بن منيع	عبدالله بن عبدالرحمن بن غديان	عبدالرزاق عفيفي	ابراهيم بن محمد آل الشيخ

(۱) نيل الطالب .
(۲) مر من البحث .

مصادر بحث الطلاق الثلاث بلفظ واحد

١ – تفسير القرطبي طبع مطبعة دار الكتب المصرية عام ١٣٥٤هـ .
٢ – أحكام القرآن لأحمد بن علي الرازي « الجصاص » طبع بمطبعة البهية المصرية سنة ١٣٤٧هـ .
٣ – أضواء البيان .
٤ – صحيح البخاري ومعه فتح الباري طبع المطبعة السلفية بترقيم عبد الباقي وإشراف محيي الدين الخطيب
٥ – عمدة القاري للعيني طبع المطبعة المنيرية .
٦ – صحيح مسلم وعليه النووي الطبعة الأولى طبع بالمطبعة الأزهرية سنة ١٣٤٧هـ .
٧ – مختصر سنن أبي داود ومعها المعالم للخطابي وتهذيبها لابن القيم طبع مطبعة أنصار السنة المحمدية عام ١٣٦٧هـ .
٨ – جامع الترمذي .
٩ – عارضة الأحوذي على الترمذي لابن العربي .
١٠ – شرح الزرقاني على الموطأ طبع بمطبعة الاستقامة بالقاهرة سنة ١٣٧٣هـ .
١١ – مسند الإمام أحمد بتعليق أحمد شاكر طبع دار المعارف سنة ١٣٦٩هـ .
١٢ – مستدرك الحاكم وعليه تلخيصه للذهبي الطبعة الأولى سنة ١٣٤٠هـ طبع بمطبعة حيدرآباد .
١٣ – نيل الأوطار طبعة حلبية الطبعة الثانية عام ١٣٧١هـ .
١٤ – جامع العلوم والحكم طبعة حلبية عام ١٣٨٢هـ الطبعة الثالثة .
١٥ – سنن ابن ماجه الطبعة الأولى بالمطبعة التازية .
١٦ – سنن سعيد بن منصور .
١٧ – سنن الدارقطني طبع دار المحاسن للطباعة طبع عام ١٣٨٦هـ .
١٨ – السنن الكبرى للبيهقي الطبعة الأولى بمطبعة حيدرآباد .
١٩ – المصنف لعبد الرزاق الطبعة الأولى .
٢٠ – شرح المواهب اللدنية للزرقاني المالكي الطبعة الأولى بالمطبعة الأزهرية سنة ١٣٢٥هـ .
٢١ – شرح معاني الآثار طبع مطبعة الأنوار المحمدية .
٢٢ – المنتقى للباجي طبع مطبعة السعادة الطبعة الأولى عام ١٣٣٢هـ .
٢٣ – الجرح والتعديل الطبعة الأولى بمطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد الدكن عام ١٣٧١ .
٢٤ – تهذيب التهذيب الطبعة الأولى بمطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد الدكن عام ١٣٢٧هـ .

۲۵ – خلاصة تهذيب تهذيب الكمال الطبعة الأولى بالمطبعة الخيرية عام ۱۳۲۳ھ .
۲۶ – الإصابة ومعها الاستيعاب طبع بمطبعة مصطفى محمد .
۲۷ – المستفاد من جهات المتن والإسناد طبع مطابع الرياض .
۲۸ – بدائع الصنائع للكاساني طبع بمطبعة الجمالية بمصر الطبعة الأولى عام ۱۳۲۸ھ .
۲۹ – المبسوط للسرخسي طبع بمطبعة السعادة بجوار محافظة مصر الطبعة الأولى .
۳۰ – فتح القدير لابن الهمام الطبعة الأولى بالمطبعة الكبرى الأميرية عام ۱۳۱۵ھ .
۳۱ – المدونة الطبعة الأولى بالمطبعة الخيرية سنة ۱۳۲٤ھ ومعها المقدمات .
۳۲ – المقدمات لابن رشد ومعها المدونة .
۳۳ – مواهب الجليل للحطاب ملتزم الطبع مكتبة النجاح : ليبيا .
۳٤ – الأم الطبعة الأولى بالمطبعة الخيرية عام ۱۳۲۱ھ .
۳۵ – المهذب الطبعة الحلبية .
۳٦ – المغني والشرح الكبير الطبعة الأولى بمطبعة المنار سنة ۱۳٤٦ھ .
۳۷ – الكافي الطبعة الأولى سنة ۱۳۸۲ھ طبع المكتب الإسلامي .
۳۸ – الإنصاف طبع بمطبعة السنة المحمدية عام ۱۳۷۷ھ .
۳۹ – مجموع فتاوى شيخ الإسلام .
٤۰ – زاد المعاد طبع مطبعة أنصار السنة المحمدية .
٤۱ – أعلام الموقعين الطبعة المنيرية .
٤۲ – إغاثة اللهفان طبعة حلبية عام ۱۳۵۷ھ .
٤۳ – مسودة آل تيمية .
٤٤ – سير الحاث إلى علم الطلاق الثلاث ليوسف بن حسن بن عبد الرحمن بن عبد الهادي طبعه محمد نصيف ضمن مجموعة رأس الحسين .
المحلى لابن حزم الطبعة الأولى .
التجريد في أسماء الصحابة للذهبي الطبعة الأولى في مطبعة دائرة المعارف النظامية بحيدرآباد الدكن .
الناسخ والمنسوخ لابن النحاس الطبعة الأولى .

× × ×

القـــرار

بعد الاطلاع على البحث المقدم من الأمانة العامة لهيئة كبار العلماء
والمعد من قبل اللجنة الدائمة للبحوث والإفتاء في موضوع
« الطلاق الثلاث بلفظ واحد » .

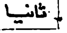
وبعد دراسة المسألة وتداول الرأي واستعراض الأقوال التي قيلت فيها ومناقشة ما على كل قول من إيراد
توصل المجلس بأكثريته إلى اختيار القول بوقوع الطلاق الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً ، وذلك لأمور أهمها ما يلي :

أولاً لقوله تعالى (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) .[1]
إلى قوله تعالى : (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا).[2] فإن الطلاق الذي شرعه الله هو
ما يتعقبه عدة وما كان صاحبه مخيراً بين الإمساك بمعروف — والتسريح بإحسان ، وهذا
منتف في إيقاع الثلاث في العدة قبل الرجعة فلم يكن طلاقاً للعدة وفي فحوى هذه الآية
دلالة على وقوع الطلاق لغير العدة إذ لو لم يقع لم يكن ظالماً لنفسه بإيقاعه لغير العدة

(١) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ١ .
(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ .

ولم يسد الباب أمامه حتى يحتاج إلى المخرج الذي أشارت إليه الآية الكريمة (وَمَنْ يتقِ الله يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً) (٢) وهو الرجعة حسبما تأوله ابن عباس – رضي الله عنه – حين قال للسائل الذي سأله وقد طلق ثلاثاً . أن الله تعالى يقول : (وَمَنْ يتقِ الله يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً) وإنك لم تتق الله فلم أجد لك مخرجاً عصيت ربك وبانت منك امرأتك .

ولا خلاف في أن من لم يطلق للعدة بأن طلق ثلاثاً مثلاً فقد ظلم نفسه فعلى القول بأنه إذا طلق ثلاثاً فلا يقع من طلاقه إلا واحدة فما هي التقوى التي بالتزامها يكون المخرج واليسر وما هي عقوبة هذا الظالم نفسه المتعدي لحدود الله حيث طلق بغير العدة فلقد جعل الشارع على من قال قولاً منكراً لا يترتب عليه مقتضى قوله المنكر عقوبة له على ذلك كعقوبة المظاهر من امرأته بكفارة الظهار فظهر والله أعلم أن الله تعالى عاقب من طلق ثلاثاً بإنفاذها عليه وسد المخرج أمامه حيث لم يتق الله فظلم نفسه وتعدى حدود الله .



ما في الصحيحين عن عائشة – رضي الله عنها – أن رجلاً طلق امرأته ثلاثاً فتزوجت فطلقت فسُئِل النبيُ – صلى الله عليه وسلم – أتحلُ للأول؟ قال: « لا حتى يذوقَ عُسيلتَها كما ذاق الأول» . فقد ذكره البخاري رحمه الله تحت ترجمة « باب من أجاز الطلاق الثلاث » واعترض على الاستدلال به بأنه مختصر من قصة رفاعة بن وهب التي جاء في بعض رواياتها عند مسلم أنها طلقها زوجها آخر ثلاث تطليقات ، ورد الحافظ ابن حجر – رحمه الله – الاعتراض ، بأن غير رفاعة قد وقع له مع امرأته نظير ما وقع لرفاعة فلا مانع من التعدد. فإن كلا من رفاعة القرظي ورفاعة النضري وقع له مع زوجة له طلاق فتزوج كلا منهما عبد الرحمن بن الزبير فطلقها قبل أن يمسها ثم قال : وبهذا يتبين خطأ من وحد بينهما ظناً منه أن رفاعة بن سموءل هو رفاعة بن وهب . اهـ .

وعند مقابلة هذا الحديث بحديث ابن عباس الذي رواه عنه طاوس « كان الطلاقُ على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة الخ فإن الحال لا تخلو من أمرين : إما أن يكون معنى الثلاث في حديث عائشة وحديث طاوس أنها مجتمعة أو متفرقة . فإن كانت مجتمعة فحديث عائشة متفق عليه فهو أولى بالتقديم وفيه التصريح بأن تلك الثلاث تحرمها ولا تحل إلا بعد زوج ، وإن كانت متفرقة فلا حجة في حديث طاوس على محل النزاع في وقوع الثلاث بلفظ واحد واحدة . وأما اعتبار الثلاث في حديث عائشة متفرقة وفي حديث طاوس مجتمعة فلا وجه له ولا دليل عليه .

(٢) الآية الكريمة من سورة الطلاق : ٢ .

ثالثاً

لما وجه به بعض أهل العلم كابن قدامه – رحمه الله – حيث يقول: ولأن النكاح ملك يصح إزالته متفرقاً فصح مجتمعاً كسائر الأملاك. والقرطبي – رحمه الله – حيث يقول: وحجة الجمهور من جهة اللزوم من حيث النظر ظاهرة جداً وهو أن المطلقة ثلاثاً لا تحل للمطلق حتى تنكح زوجاً غيره. ولا فرق بين مجموعها ومفرقها لغة وشرعاً وما يتخيل من الفرق صوري ألغاه الشارع اتفاقاً في النكاح والعتق والأقارير. فلو قال الولي أنكحتك هؤلاء الثلاث في كلمة واحدة انعقد كما لو قال أنكحتك هذه وهذه وهذه، وكذلك في العتق والإقرار وغير ذلك من الأحكام. أهـ، وغاية ما يمكن أن يتجه على المطلق بالثلاث لزمه على الإسراف برفع نفاذ تصرفه.

رابعاً

لما أجمع عليه أهل العلم إلا من شذ في إيقاع الطلاق من الهازل استناداً إلى حديث أبي هريرة وغيره مما تلقته الأمة بالقبول، من أن ثلاثاً جدهن جد وهزلهن جد: الطلاق والنكاح والرجعة. ولأن قلب الهازل بالطلاق عمد ذكره كما ذكر ذلك شيخ الإسلام ابن تيمية – رحمه الله – في تعليله القول بوقوع الطلاق من الهازل حيث قال: ومن قال لا لغو في الطلاق فلا حجة معه بل عليه لأنه لو سبق لسانه بذكر الطلاق من غير عمد القلب لم يقع به وفاقاً وأما إذا قصد اللفظ به هازلاً فقد عمد قلبه ذكره. أهـ. فإن ما زاد على الواحدة لا يخرج عن مسمى الطلاق بل هو من صريحه، واعتبار الثلاث واحدة إعمال لبعض عدده دون باقيه بلا مسوغ، اللهم إلا أن يكون المستند في ذلك حديث ابن عباس ويأتي الجواب عنه إن شاء الله.

خامساً

إن القول بوقوع الثلاث ثلاثاً قول أكثر أهل العلم فلقد أخذ به عمر وعثمان وعلي والعبادلة ابن عباس وابن عمر وابن عمرو وابن مسعود وغيرهم من أصحاب رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وقال به الأئمة الأربعة: أبو حنيفة ومالك والشافعي وأحمد وابن أبي ليلى والأوزاعي وذكر ابن عبد الهادي عن ابن رجب – رحمه الله – بقوله: اعلم أنه لم يثبت عن أحد من الصحابة ولا من التابعين ولا من أئمة السلف المعتد بقولهم في الفتاوى في الحلال والحرام شيء صريح في أن الطلاق الثلاث بعد الدخول يحسب واحدة إذا سيق بلفظ واحد. أهـ وقال شيخ الإسلام ابن تيمية في معرض بحثه الأقوال في ذلك: الثاني – أنه طلاق محرم ولازم وهو قول مالك وأبي حنيفة وأحمد في الرواية المتأخرة عنه، اختارها أكثر أصحابه وهذا القول منقول عن كثير من السلف من الصحابة والتابعين. أهـ وقال ابن القيم: واختلف الناس فيها، أي في وقوع الثلاث بكلمة واحدة – على أربعة مذاهب أحدها: أنه يقع، وهذا قول الأئمة الأربعة وجمهور التابعين وكثير من الصحابة. أهـ وقال القرطبي: قال علماؤنا – واتفق أئمة الفتوى على لزوم إيقاع الطلاق الثلاث في كلمة واحدة وهو قول جمهور السلف.

وقال ابن العربي في كتابه الناسخ والمنسوخ ونقله عنه ابن القيم – رحمه الله – في تهذيب السنن : قال تعالى : (الطَّلاقُ مَرَّتَانِ) [1] زل قوم في آخر الزمان فقالوا إن الطلاق الثلاث في كلمة واحدة لا يلزم . وجعلوه واحدة ونسبوه إلى السلف الأول فحكوه عن علي والزبير وعبد الرحمن بن عوف وابن مسعود وابن عباس ، وعزوه إلى الحجاج ابن أرطاة الضعيف المنزلة والمغموز المرتبة ورووا في ذلك حديثاً ليس له أصل – إلى أن قال : وما نسبوه إلى الصحابة كذب بحت لا أصل له في كتاب ولا رواية له عن أحد – إلى أن قال : وأما حديث الحجاج بن أرطاة فغير مقبول في الملة ولا عند أحد من الأئمة . أه .

سادساً

لتوجه الإيرادات على حديث ابن عباس – رضي الله عنه – كان الطلاقُ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلافة أبي بكر وصدر من خلافة عمرَ طلاقُ الثلاثِ واحدةً إلى آخر الحديث مما يضعف الأخذ به والاحتجاج بما يدل عليه. فإنه يمكن أن يجاب عنه بما يلي :

ا– ما قيل من أن الحديث مضطرب سنداً ومتناً أما اضطراب سنده فلروايته تارة عن طاوس عن ابن عباس وتارة عن طاوس عن أبي الصهباء عن ابن عباس وتارة عن أبي الجوزاء عن ابن عباس ، وأما اضطراب متنه فإن أبا الصهباء تارة يقول : ألم تعلم أن الرجل كان إذا طلق امرأته ثلاثاً قبل أن يدخل بها جعلوها واحدة . وتارة يقول : ألم تعلم أنّ الطلاقَ الثلاثَ كان على عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكرٍ وصدر من خلافة عمرَ واحدةً .

ب– قد تفرد به عن ابن عباس طاوس وطاوس متكلم فيه من حيث روايته المناكير عن ابن عباس قال القاضي اسماعيل في كتابه (أحكام القرآن) طاوس مع فضله وصلاحه يروي أشياء منكرة منها هذا الحديث . وعن أيوب أنه كان يعجب من كثرة خطأ طاوس . وقال ابن عبد البر شذ طاوس في هذا الحديث . وقال ابن رجب وكان علماء أهل مكة ينكرون على طاوس ما ينفرد به من شواذ الأقاويل . ونقل القرطبي عن ابن عبد البر أنه قال : رواية طاوس وهم وغلط لم يعرج عليها أحد من فقهاء الأمصار بالحجاز والشام والمغرب .

ج– ما ذكره بعض أهل العلم من أن الحديث شاذ من طريقين : أحدهما تفرد طاوس بروايته وأنه لم يتابع عليه. قال الإمام أحمد في رواية ابن منصور : كل أصحاب ابن عباس

(۱) الآية الكريمة من سورة البقرة : ۲۲۹ .

رووا عنه خلاف ما روى طاوس . وقال الجوزجاني هو حديث شاذ : وقال ابن رجب ونقله عنه ابن عبد الهادي : وقد عنيت بهذا الحديث في قديم الدهر فلم أجد له أصلاً .

الثاني ما ذكره البيهقي فإنه ساق الروايات عن ابن عباس بلزوم الثلاث ثم نقل عن ابن المنذر أنه لا يظن بابن عباس أنه يحفظ عن النبي — صلى الله عليه وسلم — شيئاً ويفتي بخلافه . وقال ابن التركماني وطاوس يقول إن أبا الصهباء مولاه سأله عن ذلك ولا يصح ذلك عن ابن عباس لرواية الثقات عنه خلافه ، ولو صح عنه ما كان قوله حجة على من هو من الصحابة أجل وأعلم منه وهم عمر وعثمان وعلي وابن مسعود وابن عمر وغيرهم . أه .

فلما في هذا الحديث من الشذوذ فقد أعرض عنه الشيخان الجليلان أبو عبدالله أحمد بن حنبل فقد قال للأثرم وابن منصور بأنه رفض حديث ابن عباس قصداً لأنه يرى عدم الإحتجاج به في لزوم الثلاث بلفظ واحد ، لرواية الحفاظ عن ابن عباس ما يخالف ذلك . والإمام محمد بن اسماعيل البخاري ذكر عنه البيهقي أنه ترك الحديث عمداً لذلك الموجب الذي تركه من أجله الإمام أحمد ولا شك أنهما لم يتركاه إلاّ لموجب يقتضي ذلك .

■— إن حديث ابن عباس يتحدث عن حالة اجتماعية مفروض فيها أن تكون معلومة لدى جمهور معاصريها ، وتوفر الدواعي لنقلها بطرق متعددة مما لا ينبغي أن يكون موضع خلاف ، ومع هذا لم تنقل إلاّ بطريق آحادي عن ابن عباس فقط ولم يروها عن ابن عباس غير طاوس الذي قيل عنه بأنه يروي المناكير . ولا يخفى ما عليه جماهير علماء الأصول من أن خبر الآحاد إذا كانت الدواعي لنقله متوفرة ولم ينقله إلاّ واحد ونحوه أن ذلك يدل على عدم صحته . فقد قال صاحب جمع الجوامع عطفاً على ما يجزم فيه بعدم صحة الخبر : والمنقول آحاداً فيما تتوفر الدواعي إلى نقله خلافاً للرافضة . أه وقال ابن الحاجب في مختصره الأصولي : إذا انفرد واحد فيما تتوفر الدواعي إلى نقله وقد شاركه خلق كثير كما لو انفرد واحد بقتل خطيب على المنبر في مدينة فهو كاذب قطعاً خلافاً للشيعة . أه .

فلا شك أن الدواعي إلى نقل ما كان عليه رسول الله — صلى الله عليه وسلم — والمسلمون بعده في خلافة أبي بكر وصدر من خلافة عمر من أن الطلاق الثلاث كانت تجعل واحدة متوفرة توافراً لا يمكن إنكاره . ولا شك أن سكوت جميع الصحابة عنه حيث لم ينقل عنهم حرف واحد في ذلك غير ابن عباس يدل دلالة واضحة على أحد أمرين : إما أن المقصود بحديث ابن عباس ليس معناه بلفظ واحد، بل بثلاثة ألفاظ في وقت واحد ، وإما أن الحديث غير صحيح لنقله آحاداً مع توفر الدواعي لنقله .

■— ما عليه ابن عباس — رضي الله عنه — من التقى والصلاح والعلم والاستقامة والتقيد بالاقتداء

والقوة في الصدع بكلمة الحق التي يراها ، يمنع القول بانقياده إلى ما أمر به عمر – رضي الله عنه – من إمضاء الثلاث والحال أنه يعرف حكم الطلاق الثلاث في عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر من أنه يجعل واحدة

فلا يخفى خلافه مع عمر رضي الله عنهما في متعة الحج وبيع الدينار بالدينارين وفي بيع أمهات الأولاد وغيرها من مسائل الخلاف فكيف يوافقه في شيء يروى عن النبي – صلى الله عليه وسلم – فيه خلافه ، وإلى قوله – رضي الله عنه – في الصدع بكلمة الحق التي يراها، تشير كلمته المشهورة في مخالفته عمر في متعة الحج رضي قوله : يوشك أن تنزل عليكم حجارة من السماء أقول قال رسول الله وتقولون قال أبو بكر وعمر .

و – على فرض صحة حديث ابن عباس فإن ما عليه أصحاب رسول الله – صلى الله عليه وسلم – من التقى والصلاح والاستقامة وتمام الاقتداء بما عليه الحال المعتبرة شرعاً في عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر يمنع القول بانقيادهم إلى أمر عمر – رضي الله عنه – في إمضاء الثلاث، والحال أنهم يعرفون ما كان عليه أمر الطلاق الثلاث في ذلك العهد . ومع هذا فلم يثبت بسند صحيح أن أحداً منهم أفتى بمقتضى ما عليه الأمر في عهد رسول الله – صلى الله عليه وسلم – وأبي بكر وصدر من خلافة عمر حسبما ذكره ابن عباس في حديثه .

ز – ما في حديث ابن عباس من الدلالة على أن عمر أمضى الثلاث عقوبة للناس لأنهم قد استعجلوا أمراً كان لهم فيه أناة ، وهذا مشكل ووجه الإشكال كيف يقرر عمر – رضي الله عنه – وهو هو تقى وصلاحاً وعلماً وفقهاً – بمثل هذه العقوبة التي لا تقتصر آثارها على من استحقها وإنما تتجاوزه إلى طرف آخر ليس له نصيب في الإجرام، ونعني بالطرف الآخر الزوجات حيث يترتب عليها إحلال فرج حرام على طرف ثالث ، وتحريم فرج حلال بمقتضى عقد الزواج ، وحقوق الرجعة ، مما يدل على أن حديث طاوس عن ابن عباس فيه نظر ، وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه وسلم .

× × ×

وجهة نظر المخالفين

نرى أن الطلاق الثلاث بلفظ واحد طلقة واحدة ، وقد سبقنا إلى القول بهذا ابن عباس في رواية صحيحة ثابتة عنه ، وأفتى به الزبير بن العوام وعبد الرحمن بن عوف وعلي بن أبي طالب وعبدالله بن مسعود من الصحابة في رواية عنهم وأفتى به عكرمة وطاوس وغيرهما من التابعين وأفتى به ممن بعدهم محمد بن اسحاق وخلاس ابن عمرو والحارث العكلي، والمجد بن تيمية، وشيخ الإسلام أحمد بن عبد الحليم بن تيمية، وتلميذه شمس الدين ابن القيم وغيرهم . . وقد استدل على ذلك بما يأتي :

الدليل الأول

قوله تعالى : (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ)[1] وبيانه : أن الطلاق الذي شرع للزوج فيه الخيار بين أن يسترجع زوجته أو يتركها بلا رجعة حتى تنقضي عدتها فتبين منه — مرتان مرة بعد مرة ، سواء طلق في كل مرة منهما طلقة أو ثلاثاً مجموعة ، لأن الله تعالى قال : (مَرَّتَانِ) : ولم يقل طلقتان، ثم قال تعالى في الآية التي تليها : (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ)[2] فحكم بأن زوجته تحرم عليه بتطليقه إياها المرة الثالثة حتى تنكح زوجاً غيره ، سواء نطق في المرة الثالثة بطلقة واحدة أم بثلاث مجموعة ، فدل على أن الطلاق شرع مفرقاً على ثلاث مرات ، فإذا نطق بثلاث في لفظ واحد كان مرة واعتبر واحدة .

الدليل الثاني

ما رواه مسلم في صحيحه من طريق طاوس عن ابن عباس — رضي الله عنه — قال : كان الطلاقُ الثلاثُ على عهد رسول الله — صلى الله عليه وسلم — وأبي بكرٍ وسنتين من خلافة عمر طلاقُ الثلاثِ واحدةً ، فقال عمر رضي الله عنه : إنَّ الناس قد استعجلوا في أمرٍ كانت لهم فيه أناةٌ ، فلو أمضيناه عليهم ، فأمضاه عليهم » وفي صحيح مسلم أيضاً عن طاوس عن ابن عباس أن أبا الصهباء قال لابن عباس هاتِ من هناتك، ألم يكن الطلاقُ الثلاثُ على عهدِ رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — وأبي بكرٍ واحدةً ، قال : قد كان ذلك ، فلما كان في عهد عمر تتابع الناسُ في الطلاقِ فأجازه عليهم » . فهذا الحديث واضح الدلالة على اعتبار الطلاق الثلاث بلفظ واحد طلقة واحدة وعلى أنه لم ينسخ لاستمرار العمل به في عهد أبي بكر وسنتين من خلافة عمر ، ولأن عمر علل إمضاءه ثلاثاً بقوله : « إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة » ولم يدع النسخ ولم يعلل الإمضاء به ، ولا بظهوره بعد خفائه ، ولأن عمر استشار الصحابة في إمضائه ثلاثاً ، وما كان عمر ليستشير أصحابه في العدول عن العمل بحديث علم أو ظهر له أنه منسوخ .. وما أجيب به عن حديث ابن عباس فهو إما تأويل متكلف وحمل للفظه على

(۱) الآية ۲۲۹ من سورة البقرة .
(۲) الآية ۲۳۰ من سورة البقرة .

خلاف ظاهره بلا دليل ، وإما طعن فيه بالشذوذ والاضطراب وضعف طاوس ، وهذا مردود بأن مسلماً رواه في صحيحه وقد اشترط ألا يروى في كتابه إلا الصحيح من الأحاديث . ثم إن الطاعنين فيه قد احتجوا بقول عمر في آخره « إن الناس قد استعجلوا في أمر كانت لهم فيه أناة فلو أمضيناه عليهم ، فأمضاه عليهم » فكيف يكون آخره حجة مقبولة ويكون صدره مردوداً لاضطرابه وضعف راويه ، وأبعد من هذا ما ادعاه بعضهم من أن العمل كان جارياً على عهد النبي — صلى الله تعالى عليه وسلم — بجعل الطلاق الثلاث واحده لكنه صلى الله عليه وسلم — لم يعلم بذلك ، إذ كيف تصح هذه الدعوى والقرآن ينزل والوحي مستمر ، وكيف تستمر الأمة على العمل بالخطأ في عهده وعهد أبي بكر وسنتين أو ثلاث من خلافة عمر ، وكيف يحظر عمر في عدوله عن ذلك إلى إمضائه عليهم بما ذكر في الحديث من استعجال الناس في أمر كانت لهم فيه أناة ، ومن الأمور الواهية التي حاولوا بها رد الحديث معارضته بفتوى ابن عباس على خلافه ، ومن المعلوم عند علماء الحديث وجمهور الفقهاء أن العبرة بما رواه الراوي متى صحت الرواية لا برأيه وفتواه بخلافه لأمور كثيرة استندوا إليها في ذلك ، وجمهور من يقول بأن الطلاق الثلاث بلفظ واحد يعتبر ثلاثاً يقولون بهذه القاعدة ، ويبنون عليها الكثير من الفروع الفقهية وقد عارضوا الحديث أيضاً بما ادعوه من الإجماع على خلافه بعد سنتين من خلافة عمر — رضي الله عنه — مع العلم بأنه قد ثبت الخلاف في اعتبار الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً واعتباره واحدة بين السلف والخلف ، واستمر إلى يومنا ، ولا يصح الاستدلال على اعتبار الطلاق الثلاث بلفظ واحد ثلاثاً بحديث عائشة — رضي الله تعالى عنها — في تحريم الرسول — صلى الله تعالى عليه وسلم — زوجة رفاعة القرظي عليه حتى تنكح زوجاً غيره لتطليقه إياها ثلاثاً ، لأنه ثبت أنه طلقها آخر ثلاث تطليقات ، كما رواه مسلم في صحيحه فكان الطلاق مفرقاً ولم يثبت أن رفاعة بن وهب النضري جرى له مع زوجته مثل ما جرى لرفاعة القرظي حتى يقال بتعدد القصة ، وأن إحداهما كان الطلاق فيها ثلاثة مجموعة ولم يحكم ابن حجر بتعدد القصة بل قال : إن كان محفوظاً — يعني حديث رفاعة النضري — فالواضح تعدد القصة ، واستشكل ابن حجر تعدد القصة في كتابه الإصابة حيث قال : لكن المشكل اتحاد اسم الزوج الثاني عبد الرحمن بن الزبير .

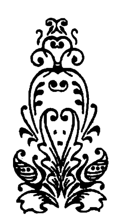
الدليل الثالث ما رواه الإمام أحمد في مسنده ، قال : حدثنا سعد بن ابراهيم حدثنا ، أبي عن محمد ابن إسحاق ، قال حدثني داود بن الحصين عن عكرمة مولى ابن عباس ، عن ابن عباس قال : طلق رُكانة ابن عبد يزيد — أخو بني المطلب — امرأته ثلاثاً في مجلس واحد ، فحزن عليها حزناً شديداً ، قال : فسأله رسول الله — صلى الله تعالى عليه وسلم — : « كَيْفَ طَلَّقْتَهَا » ، قال : طلقتها ثلاثاً قال : فقال : « فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ » قال : نعم ، فقال : « فإنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ فَارْجِعْهَا إِنْ شِئْتَ » ، قال : فراجعها ، قال : فكان ابن عباس يرى أن الطلاق عند كل طهر قال ابن القيم في كتابه أعلام الموقعين : « وقد صحح الإمام أحمد هذا الإسناد وحسنه » ، وضعف أحمد وأبو عبيد والبخاري ما روى من أن ركانة طلق زوجته بلفظ — البتة .

الدليل الرابع بالإجماع ، ويبنه ابن تيمية وابن القيم وغيرهما بأن الأمر لم يزل على اعتبار الثلاث بلفظ واحد طلقة واحدة في عهد أبي بكر وسنتين أو ثلاث من خلافة عمر ، وأن ما روى عن الصحابة من الفتوى بخلاف ذلك فإنما كان من بعضهم بعدما أمضاه عمر ثلاثاً تعزيراً وعقوبة ، لما استعجلوا أمراً كان لهم فيه أناة ، ولم يرد عمر بإمضاء الثلاث أن يجعل ذلك شرعاً كلياً مستمراً وإنما أراد أن يلزم به ما

ما دامت الدواعي التي دعت إليه قائمة كما هو الشأن في الفتاوى التي تتغير بتغير الظروف والأحوال وللإمام أن يعزر الرعية عند إساءة التصرف في الأمور التي لهم فيها الخيار بين الفعل والترك بقصرهم على بعضها ومنعهم من غيره ، كما منع النبي ـ صلى‌الله عليه وسلم ـ الثلاثة الذين خلفوا من زوجاتهم مدة من الزمن عقوبة لهم على تخلفهم عن غزوة تبوك مع أن زوجاتهم لم يسئن ، وكالزيادة في عقوبة شرب الخمر ، وتحديد الأسعار عند استغلال التجار مثلاً للظروف وتواطئهم على رفع الأسعار دون مسوغ شرعي إقامة للعدل ، وفي معنى هذا تنظيم المرور ، فإن فيه منع الناس من المرور في طرق قد كان مباحاً لهم السير فيها من قبل محافظة على النفوس والأموال ، وتيسيراً للسير مع أمن وسلام .

الفصل الخامس: قياس الطلاق الثلاث على شهادات اللعان ، قالوا كما لا يعتبر قول الزوج في اللعان : أشهد بالله أربع شهادات أني رأيتها تزني إلا شهادة واحدة لا أربعاً ، فكذا لو قال لزوجته : أنت طالق ثلاثاً لا يعتبر إلا طلقة واحدة لا ثلاثاً ، ولو قال : أقر بالزنا أربعاً مكتفياً بذكر اسم العدد عن تكرار الإقرار لم يعتبر إلا واحدة عند من اعتبر التكرار في الإقرار . فكذا لو قال لزوجته: أنت طالق ثلاثاً مكتفياً باسم العدد عن تكرار الطلاق لم يعتبر إلا واحدة ، وهكذا كل ما يعتبر فيه تكرار القول لا يكتفي فيه عن التكرار ذكر اسم العدد كالتسبيح والتحميد والتكبير عقب الصلوات المكتوبة ، والله ولي التوفيق ، وصلى الله على نبينا محمد وآله وسلم . . .

حرر في ۹۳/۱۱/۱۲ هـ



بابُ الایلاء

سخن نگفتن تا چهار ماه با خانم خود

سوال : زید در حالت خشم تا چهار پنج ماه با خانم خویش سخن نگفت اما در این مدت او را نان ونفقه میداد آیا این ایلاء است یا نه ؟ آیا با این کدام نوع طلاق واقع میشود یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : د ر این صورت نه ایلاء واقع شده ونه طلاق البته اگر زوج سوگند برداشت که تاچهار ماه یا زیاد از آن با خانم صحبت نکند یا چنین لفظ را استعمال نمود که صراحتاً از آن ایلاء فهمیده میشد یعنی از آن حرمت جماع مفهوم میشد یا صحبت را با فعلی معلق ساخت که درآن با مشقت بود مثلاً گفت اگر با تو صحبت کردم بر من طلاق باش این ایلاء است، دراین صورت جهت صحبت ننمودن تاچهارماه طلاق بائن واقع میشود.

قال فی التنویر هو الحلف علی ترک قربانها (الی قوله) وحکمه وقوع طلقة بائنة ان بر والکفارة او الجزاء ان حنث واقلها للحرة اربعة اشهر - الخ (رد المحتار ج ۲ ص ۵۹۳) فقط والله تعالی اعلم۔

یوم العرفة ۸۳ھ

تا وقتیکه خانواده خانم ازمن معذرت نخواهند خانم حرام است

سوال : زید شافعی المسلک است وخانم او هنده که حنفی المسلک است اورا گفت که از امروز بین من وتو تعلقات ازدواجی به پایان رسید وتا آنکه اهل خانه تو از من معذرت نخواسته بر من همبستری با تو حرام است، آیا در این صورت طلاق واقع می شود یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : زید دوجمله راخط کشیده گفته است: جمله اول کنایه طلاق است که در آن وقوع طلاق بر نیت یا بر مذاکره طلاق موقوف است اما در اینجا جمله دوم آنرا توضیح نمود که مقصود از جمله اول طلاق نیست در جمله دوم لفظ حرام اگر که در عرف برای طلاق متعین است اما تا زمان محدود تقیید آن بر آن قرینه است که در اینجا حقیقت عرفیه لفظ حرام مراد نیست بلکه یمین مقصود است، مع هذا این ایلاء نیست چراکه در ایلاء تابید یا اقلاً چهار ماه شرط است ودر اینجا با کدام امر که حرمت مقید شده وقوع

آن در مدت چهار ماه محتمل است پس در این صورت هیچ نوع طلاق واقع نمیشود. تنها قسم است اگر زید از آن مخالفت نمود بر او کفاره واجب میگردد.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله لا اقربك) ای بلا بیان مدة اشار الی انه کالموقت بمدة الایلاء لان الاطلاق کالتأبید و مثله لو جعل له غایة لا یُرجٰی وجودها فی مدة الایلاء کقوله فی رجب لا اقربك حتی اصوم المحرم و کقوله الا فی مکان کذا او حتی تفطمی ولدك وبینهما اربعة اشهر فاکثر ولو اقل لم یکن مولیاً (رد المحتار ج۲، ص۵۹۳) وفی الخانیة و کذا لو قال والله لا اقربك حتی یقدم فلان لا یکون مولیاً لانه یتوهم قدومه فی المدة. (خانیة علی هامش الهندیة ج۱، ص۵۳۲) فقط والله تعالی اعلم

۲۲/ذی الحجه ۹۵ھ

ایلاء میکنم با این جمله ایلاء واقع شود

سوال: کسی به خانم خویش گفت من با تو ایلاء می کنم آیا تنها با این کلمه ایلاء واقع می شود؟ وقتیکه در حصه صحبت نه نمودن سوگند نبرداشته باشد. بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: معنای ایلاء ست سوگند بر داشتن لذا با این الفاظ ایلاء واقع می شود.

قال ابن نجیم رحمه الله تعالی و هو لغة الیمین و شرعاً قوله هو الحلف علی ترك قربانها اربعة اشهر او اکثر ای الزوجة و هو تعریف لاحد قسمی الایلاء الحقیقی و هو ما اشتمل علی القسم کقوله الیمین ان لا اقربك او حلفت او والله او ما یؤل الیه کقوله انا منك مول قاصداً به الایجاب او انت مثل امرأة فلان و قد کان فلان الی من امرأته لا معناه انا منك حالف. (البحر الرائق ج۴، ص۶۰) فقط والله تعالی اعلم.

۲/شعبان ۱۴۰۰ھ

باب الخلع

حکم خلع فضولي

سوال : شخص اجنبی ازطرف خانم با شوهرش خلع نمود آیا این خلع درست است یاخیر؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر اجنبی با مال خویش خلع نمود یا تضمین کرد مال را، پس خلع درست است ومال بر او لازم میگردد اما اگر بر مال خانم خلع نمود یا مال را تعین نکرد وخود هم ضامن نشد پس این خلع موقوف است بر اجازه خانم اگر خانم اجازه نداد مال واجب نمیشود طلاق واقع میشود، در خلع طلاق بائن واقع میشود ودر طلاق علی مال طلاق رجعی واقع شود.

قال فی الشامیة تحت (قوله وکذا الکبیرة الخ) وفی الفصولین اذا ضمنه الاب او الاجنبی وقع الخلع ثم ان اجازت نفذ علیها (الی قوله) وان لم یضمن توقف الخلع علی اجازتها فان اجازت جاز وبرء الزوج عن المهر والالم یجز، قال فی الذخیرة ولا تطلق وقال غیره ینبغی ان تطلق لانه معلق بالقبول وقد وجد اه ای بقبول الخالع وفی البزازیة وان لم یضمن توقف علی قبولها فی حق المال قال وهذا دلیل علی ان الطلاق واقع وقیل لا یقع الا باجازتها اه (رد المحتار ج۲، ص۶۱۷) وفی الدر لو کان بلفظ الطلاق یقع رجعیاً. (رد المحتار ج۲، ص۶۱۸) فقط والله تعالی اعلم

۱۹/ذي الحجه ۷۲هـ

حکم خلع والد

سوال : اگر پدر خانم از طرف او خلع کند حکم آن چیست؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : حکم خلع پدر مانند حکم خلع اجنبی است مانندیکه تفصیل در سوال سابق گذشت . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۹/ذي الحجه سنه ۷۲هـ

حکم خلع والده

سوال : اگر عوض کدام خانم مادرش با شوهرش خلع کند حکم این چنین خلع در شرع چیست؟ بینواتوجروا

الجواب ومنه الصدق والصواب : حکم این خلع مانند خلع فضولی است که حکم آن سابقاً گذشت البته اگر والده، خانم باما‌ل خویش خلع نکند وتضمین را هم بدوش نگیرد ونه خانم اجازه دهد پس در این صورت طلاق واقع نمیشود.

قال فی الشامیة (قوله ولا یصح من الام الخ) قال فی البحر قید بالاب لانه لو جری الخلع بین زوج الصغیرة وامها فان اضافت الام البدل الی مالی نفسها او ضمنت تم الخلع کالاجنبی والا فلا روایة فیه والصحیح انه لا یقع الطلاق بخلاف الاب. (رد المحتار ج۲، ص۶۱۷) فقط والله تعالی اعلم.

۱۹/ذی الحجه ۷۲ھ

خلع والد مسقط مهر نیست

سوال : بعد از فیصله شمایان مسئله ما را بیادم آمد که خلع ومباراة مسقط مهر است جهت تسکین قلب سوال نمودم امید وارم تا مطمئن سازید ؟ بینواتوجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب : اگر از طرف خانم کدام رشته دار او ویا کدام اجنبی بدون اجازه او خلع کند این خلع مسقط مهر نیست .

قال فی شرح التنویر فان خالعها الاب علی مال ضامناً له ای ملتزماً لا کفیلا لعدم وجوب المال علیها صح والمال علیه کالخلع مع الاجنبی فالاب اولی بلا سقوط مهر لانه لم یدخل تحت ولایة الاب وفی الشامیة تحت (قوله بلا سقوط مهر) ای سواء کان الخلع علی المهر او علی الف مثلا لکن اذا کان علی المهر فلها ان ترجع به علی الزوج والزوج یرجع به علی الاب لضمانه اما لو کان علی الف فانها اذا رجعت بالمهر علی الزوج لا یرجع به علی الاب لانه لم یضمن له المهر بل ضمن له الالف وکلام الفتح محمول علی هذا التفصیل الخ (رد المحتار ج۲، ص۶۱۸) فقط والله تعالی اعلم

۲۳/رمضان المبارک ۷۲ھ

طلاق بعد از خلع

سوال : کسی با خانم خویش خلع نمود بعد از خلع دو طلاق داد خانم حمل داشت بعد از وضع حمل وتولد شدن ولد هردو نادم شدند وخواستند تا نکاح را تجدید کنند. آیا امکان پس یکجا شدن آنها است یا نی ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باخلع طلاق صریح بائن واقع میشود وبعد از آن با دو طلاق

دیگر خانم مغلظ میگردد پس بعد از آن امکان تجدید نکاح باقی نمی باشد.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ (قوله ویلحق البائن) کما لو قال انت بائن او خالعها علی مال ثم قال انت طالق او هٰذه طالق بحر عن البزازیة. (رد المحتار ج۲، ص۵۰۹) ثم قال بعد ورقتین تحت (قوله ویستثنی الخ) قال فی البحر فی المنصوری شرح المسعودی المختلعة یلحقها صریح الطلاق اذا کانت فی العدة اھ. ح (ردالمحتار ج۲، ص۵۱۳) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۳/ربیع الاول ۸۵ھ

تفصیل قبول ورجوع در خلع

سوال: یکی از زوجین ایجاب نمود در خلع آیا قبول دومی در مجلس لازمی است یا بعد از ختم مجلس هم حق قبول رادارد ، همچنین آیا ممکن است پس از رجوع کردن از ایجاب خلع کند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: خلع از جانب زوج نذر یعنی طلاق معلق است و اگر ایجاب از جانب زوج باشد پس قبل از قبول زوجه هم حق رجوع را ندارد وبا استبدال مجلس زوج خلع باطل نمیگردد واز جانب زوجه خلع معاوضه است مانند بیع وشراء پس در قبول از جانب کسی شرط است که در وقت ایجاب حاضر باشد ودر همین مجلس قبول کند واگر غائب باشد در دوران مجلس علم قبول کند وباتبدیلی مجلس آن خلع باطل میگردد البته اگر زوج برای قبولیت زوجه مدتی را تعین نمود پس در داخل آن مدت اختیار قبولیت را دارد.

واگر ایجاب از جانب زوجه باشد پس قبل از قبول زوج حق رجوع را دارد واگر قبل از قبول زوج احدالزوجین مجلس را تبدیل نمودندخلع باطل میگردد وزوج حق قبول را ندارد.

قال فی شرح التنویر هو یمین فی جانبه لانه تعلیق الطلاق بقبول المال فلا یصح رجوعه عنه قبل قبولها ولا یصح شرط الخیار له ولا یقتصر علی المجلس ای مجلسه فیتصر قبولها علی مجلس علمها وفی جانبها معاوضة بمال فصح رجوعها قبل قبوله وصح شرط الخیار لها ولو اکثر من ثلاثة ایام ویقتصر علی المجلس کالبیع، وفی الشامیة (قوله فصح رجوعها) ای اذا کان الابتداء منها بان قالت اختلعت نفسی منک بکذا فلها ان ترجع عنه قبل قبول الزوج ویبطل بقیامها عن المجلس وبقیامه ایضاً ولا یتوقف علی ماوراء المجلس بان کان الزوج غائبا حتی لو بلغه قبل لم یصح ولا یصح تعلیقه ولا اضافة بدائع (ردالمحتار ج۲ص۶۰۷) فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۹/رجب ۸۷ھ

حکم نفقه وسکنی در زمان عدت خلع

سوال : بنابر خلع حقوق ازدواجی خاتمه می یابد اما در ایام عدت نفقه وسکنی هنوز باقی می باشد، امیدوارم این جمله را شرح نمائید . بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر در خلع در حصه سقوط یا عدم سقوط سکنی ونفقه صراحت نشده باشد، سکنی ونفقه ساقط نمی گردد، در غیر آن ساقط می گردد وقتیکه تصریح شده باشد بر سقوط هردو، اما وقتیکه طلاق در خانه شوهر است پس تکمیل عدت نیز در خانه زوج واجب است لذا زوج حق اخراج او را ندارد بلکه جهت اسقاط حق سکنی زوج کرایه آنرا باید بدهد.

قال فی شرح التنویر الا نفقة العدة وسکناها فلا یسقطان الا اذا نص علیهما فتسقط النفقة لا السکنی لانها حق الشرع الا اذا ابرأته عن مؤنة السکنی فیصح فتح، وقال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ (قوله لانها حق الشرع) لان سکناها فی غیر بیت الطلاق معصیة بحر عن الفتح (قوله الا اذا ابرأته عن مؤنة السکنی) بان کانت ساکنة فی بیت نفسها او تعطی الاجرة من مالها فیصح التزامها ذلک فتح لکن مقتضی هذا انه لا بد من التصریح بمؤنة السکنی مع انه ذکر فی الفتح وغیره فی فصل الاحداد لو اختلعت علی ان لا سکنی لها فان مؤنة السکنی تسقط عن الزوج ویلزمها ان تکتری بیت الزوج ولا یحل لها ان تخرج منه اه تأمل.
(ردالمحتار ج۲،ص۶۱۵) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۰/محرم ۸۸ھ

حکم بدل خلع

سوال : زید هنده را به نکاح گرفت تا مدت نه ماه زندگی خوش گوار را بسر بردند اتفاقاً هنده به خانه پدرش رفت اما از پس آمدن به خانه شوهر انکار ورزید ودعوه دارد که شوهرش نامرد است زید میگوید که در او ماده مردانگی موجود است خیلی کوشید اما خانم آماده نشد تا پس آید آیا اگر شوهر زیورات خانم را که در حق مهر به او داده از خانم بگیرد وبا او خلع کند جواز دارد یا خیر؟ وآیا حق دارد تا بدون طلاق طلا را به خانم تسلیم نکند؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر عیب در شوهر موجود باشد گرفتن چیزی از خانم برایش جواز ندارد اما اگر خانم مقصر باشد یا زوجین هر دو در این صورت گرفتن زیورات عوض خلع جواز دارد اما باز هم باید یک مقدار آنرا شوهر به خانم بگذارد که اضافه گرفتن

قال فی شرح التنویر و کرہ تحریما اخذ شیء ویلحق به الابراء عما لها علیه ان نشز وان نشزت لا ولو منه نشوز ایضا ولو باکثر مما اعطاها علی الاوجه فتح وصحح الشمنی کراهة الزیادة وتعبیر الملتقی لا باس به یفید انها تنزیهیة وبه یحصل التوفیق، وفی الشامیة ای بین ما رجحه فی الفتح من نفی کراهة اخذ الاکثر وهو روایة الجامع الصغیر وبین ما رجحه الشمنی من اثباتها وهو روایة الاصل فیحمل الاول علی نفی التحریمیة والثانی علی اثبات التنزیهیة وهذا التوفیق مصرح به فی الفتح فانه ذکر ان المسألة مختلفة بین الصحابة وذکر النصوص من الجانبین ثم حقق ثم قال وعلی هذا یظهر کون روایة الجامع اوجه نعم یکون اخذ الزیادة خلاف الاولی والمنع محمول علی الاولی اه ومشی علیه فی البحر ایضا. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۰۰) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.
۲۳/ذیقعده ۹۲ ھ

بعد از خلع بار دوم نکاح نمودن جواز دارد

سوال : من با خانم خویش در محکمه خلع نمودم حالاً پس رضایت دارم تا پس با او از دواج کنم آیا بدون حلاله برایم با او از دواج جائز است یا خیر ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : با خلع یک طلاق بائن واقع می شود پس اگر سه طلاق نداده باشد بدون حلاله با او حق ازدواج را دارد.

قال فی التنویر الواقع به (الخلع) وبالطلاق علی مال طلاق بائن. (ردالمحتار ج ۲ ص ۶۰۸) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.
۲۳/ربیع الآخر ۹۴ ھ

لفظ خلع طلاق صریح بائن است

سوال : شوهر لفظ خلع را یک مرتبه به خانم استعمال نمود پس بار دوم وپس بار سوم با او خلع نمود آیا با این طلاق واقع شده وچند طلاق واقع شده ؟ ونیز طریقه رجوع آن چگونه است ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : لفظ خلع در عرف تنها برای طلاق وضع شده که بدون نیت هم طلاق صریح بائن واقع می شود وبعد از صریح بائن بار دوم صریح بائن با او یکجا شود لذا با استعمال کلمه خلع سه مرتبه سه طلاق واقع شده که خانم براو مغلظ گردیده، به هیچ صورت پس به شوهر جائز نمیگردد مهرش را گرفته برود اگر مهرش را هنوز نگرفته باشد پس مهرش ساقط گردید، البته در ایام عدت نفقه وسکنی او بدوش شوهر می باشد چراکه آن

در وقت خلع واجب نبود بلکه بعد از آن واجب گردیده در خلع تنها حقوق حالیه عفوه شد.

فی خلع التنویر و هو من الکنایات فیعتبر فیه ما یعتبر فیها، و فی الشرح فیه اشارۃ الی اشتراط النیۃ و هو ظاهر الروایۃ الا ان المشائخ قالوا لا تشترط النیۃ ههنا لانه بحکم غلبۃ الاستعمال صار کالصریح کما فی القهستانی عن معتقدات طلاق المحیط، و فی الشامیۃ (قوله ههنا) ای فی لفظ الخلع (الی قوله) و فیه اشارۃ الی ان المدار انما هو غلبۃ استعمالها فی الطلاق عرفاً بخلاف الخلع فانه مشتهر بین الخاص و العام فافهم. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۰۸)

درشامیه ازجامع الفصولین وخانیه نقل نموده که دراین صورت طلاق بلا بدل واقع میشود.

و نصها و اما ان یقول اخلعی و لم یزد علیه فخلعت فعند ابی یوسف رحمه الله تعالی لم یکن خلعاً و عن محمد رحمه الله تعالی تطلق بلا بدل و به اخذ کثیر المشائخ. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۰۵)

اما حالا لفظ خلع در عرف عام تنها به معنای خلع شرعی استعمال میشود که مسقط مهر باشد پس در صورت سوال مهر ساقط میگردد.

کما قال ابن عابدین رحمه الله تعالی بعنوان (تنبیه) فی التاتارخانیة و غیرها مطلق لفظ الخلع محمول علی الطلاق بعوض حتی لو قال لغیره اخلع امرأتی فخلع بلا عوض لا یصح. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۰۵). فقط. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/ جمادی الاولی سنه ۹۳ھ

بعد از خلع سه طلاق

سوال : مدعیه خلع در محکمه دعوه دائر نمود قاضی در حق زن فیصله نمود شوهر در محضر قاضی خانم را سه طلاق داد آیا در زمان عدت ویا بعد از عدت کدام صورت رجوع ممکن هست یا نی؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خلع به رضایت جانبین صورت میگیرد پس اگر قاضی بدون رضایت شوهر بر خلع حکم نموده باشد این خلع درست نیست اما بعد از آن به دادن سه طلاق خانم بر شوهر مغلظ میگردد که در هیچ صورت شوهر حق رجوع ران دارد وهیچ امکان نکاح با آن باقی نیست.

قال فی التنویر الواقع به وبالطلاق علی مال طلاق بائن. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۰۸) و فی العلائیة الصریح یلحق الصریح و یلحق البائن بشرط العدة و فی الشامیة کما لو قال لها انت بائن او خالعها علی مال ثم قال انت طالق او هذه طالق بحر عن البزازیة (رد المحتار ج ۲، ص ۶۰۹) ثم قال بعد ورقتین تحت (قوله و

یستغنی الخ) قال فی النهر و فی المنصوری شرح المسعودی المختلعة یلحقها صریح الطلاق اذا کانت فی العدة اه (ردالمحتار ج۲،ص۵۱۳) فقط والله تعالی اعلم. ۱۱ جمادی الآخره ۹۳ھ

خلع بدون ذکر مال

سوال: من محمد شریف باهوش وحواس کامل با خانم خویش ساجده عرف کوثر بی بی بنت صابر علی خان خلع نمودم ساجده نیز بارضا ورغبت خلع را پذیرفت بنا بر مطالبه خانم در محکمه که برایم تحریر نمود بعد از الیوم ارتباط من وتوقطع شد شرعاً حکم این چیست؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: بنا بر خلع یک طلاق صریح بائن واقع میشود.

قال فی العلائیة ان المشائخ قالوا لاتشترط النیة فیهما لانه بحکم غلبة الاستعمال صار کالصریح کما فی القهستانی عن طلبة المحیط. (ردالمحتار ج۲،ص۶۰۸)

اگر مهر را برایش داده باشد انرا شوهر پس نگیرد اما اگر هنوز مهر را برایش نداده باشد پس خانم حق مطالبه را ندارد.

در اینجا در عقد خلع اگر ذکر مهر وغیره نشده باشد اما در عصر حاضر لفظ خلع جهت اسقاط مهر استعمال میشود ازینجا خلع بلا ذکر مهر هم مسقط مهر است.

قال فی الشامیة (تنبیه) فی التاتارخانیة وغیرها مطلق لفظ الخلع محمول علی الطلاق بعوض حتی لو قال لغیره اخلع امرأتی فخلع بلاعوض لایصح. (ردالمحتار ج۲،ص۶۰۸) فقط والله تعالی اعلم

۲۶/شوال ۱۴۰۰ھ

خلع نابالغ درست نیست

سوال: کسی نکاح دختر بالغ خویش را با شخص نابالغ نمود چند یوم بعد از نکاح دختر در محکمه مطالبه خلع را نمود محکمه در حق دختر فیصله کرد در حالیکه شوهر راضی نیست در این حصه سوالات ذیلاً مطرح است.

(۱) طلاق نابالغ ا اعتبار ندارد پس خلع او چه گونه باشد؟ چونکه در خلع عوض خلع به نابالغ داده میشود پس بنا برقیاس بربیع صغیر جواز آن به نظر می رسد ؟

(۲) بدون رضایت شوهر فیصله محکمه چگونه باشد ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: (۱) مانند طلاق نابالغ خلع او هم غیر معتبر است .

قال العلامة الحصكفی رحمه الله تعالی وشرطه كالطلاق وقال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالی (قوله وشرطه كالطلاق) وهو اهلية الزوج وكون المرأة محلاً للطلاق منجزاً او معلقاً علی الملك .(ردالمحتار ج۲،ص۱۰۰) و فی طلاق العلائية و اهله زوج عاقل بالغ مستيقظ . وفی الشامية احترز بالزوج عن سيد العبد و والد الصغير (الی قوله) وبالبالغ عن الصبی ولو مراهقاً .(ردالمحتار ج۲،۴۵۳)

(۲) فیصله محکمه خطاست زیرا محکمه حق مجبور ساختن شوهر بالغ را هم بر خلع ندارد در حالیکه بالغ اهل طلاق هم است و در نابالغ اهلیت خلع وطلاق نیست در صورت دیگر بارضایت خویش هم خلع نکرده پس خلاف او حکم خلع کاملاً ظلم است وخلاف شریعت مقدسه دلائل اضافه را در رساله من (خلع جبری) مشاهده نمائید . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۳/محرم ۱۴۰۷ھ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلرِّجَالُ قَوّٰامُوْنَ عَلَى النِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ وَّبِمَآ اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ ۔

خلع جبري

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

خلع جبري

در خلع رضای زوجین شرط است

سوال: در هفته بیداری نسوان از طرف خانم ها مطالبه تقدیم شد که باید خلع حق جائز خانم ها گردانیده شود تا کاملاً در اختیار خانم ها باشد بدون مراجعه به محکمه حق داشته باشند تا در هر لحظه با شوهران خویش خلع نمایند امکان دارد که این مطالبه در پار لمان هم منظور شود از جانب شمایان التجاء است تا این مسئله را از نظر شرع اسلامی کاملاً شرح نمائید که آیادر این حالات خلع جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در این حصه سوالات خلط را به میان آورد. زیرا بین خلع

وفسخ نکاح فرق بیان نشده در حالیکه حکم هر دو جدا جدا ست خلع عقدیست که مانند دیگر عقود بیع اجاره وغیره بارضایت جانبین صورت میگیرد، در حصه خلع ضرورت رفتن به محکمه نیست بلکه زوجین طبق صوابدید خویش بدل خلع را تعین کنند قطع نظر ازین تفصیل که شوهر در کدام صورت حق گرفتن عوض را دارد ودر کدام صورت ندارد به هر مقدار پول که جانبین راضی شوند خلع نافذ باشد وخانم بعد از گذشت عدت با شخص دوم حق ازدواج را دارد . اما در فسخ نکاح عوض گرفتن نمی باشد واختیار آنرا تنها حکومت دارد که منحصر است با صورت های ذیل :

(۱) عنین : وقتیکه شوهر کاملاً نا مرد باشد قبل از نکاح یک مرتبه هم بر جماع قدرت نیافته باشد وخانم در وقت نکاح از آن اطلاع داشته نباشد وبعد از علم هیچگاه اظهار رضایت را هم نکرده باشد.

(۲) متعنت : کسی که بعد از حکم حاکم نیز نه خانم را نان ونفقه میدهد ونه او را طلاق میدهد ویکی آنرا هم قبول نمی کند.

(۳) غائب : کسی که نه نفقه می دهد نه طلاق نه در محکمه جوابدهی می کند.

(٤) مُعسر : کسی که جهت تنگدستی توان نفقه را ندارد اما طلاق هم نمی دهد.

(۵) مفقود : کسی که بعد از بکار بردن تمام ذرائع اطلاع باز هم اطلاع از او حاصل نشود باز هم مفقود الخبر می باشد.

(۶) مجنون : وقتیکه قادر بر نفقه نباشد یا از او خوف قتل خانم باشد یا سکونت با او غیر ممکن باشد.

علاوه این صورت ها در یک صورت هم حکومت اختیار فسخ نکاح را ندارد در این صورت-ها هم صحت فسخ را چند شرایط ضروری است، بعضی شرایط صحت دعوی است که بدون آن دعوه خانم شنیده نمیشود وبعضی شرایط صحت قضا است اگر یکی ازین دو شرایط مفقود گردد حاکم حق فسخ نکاح راندارد اگر بدون وجود آن دو شرائط حاکم فیصله نمود برفسخ پس در این صورت فیصله حاکم غیر معتبر است و خانم همچنان در نکاح شوهر می باشد حق ازدواج را با کسی دیگری ندارد تفصیل شرایط را در باب خیار الفسخ مطالعه کنید ، به اتفاق علمای امت خلع تنها بارضایت زوجین تکمیل میگردد. حاکم

بر آنان حق جبر را ندارد. تصریحات مذاهب را قرار ذیل ملاحظه فرمائید :

مذهب حنفی :

۱ - قال شمس الائمة السرخسی رحمه الله فیحتمل الفسخ بالتراضی ایضا و ذلک بالخلع و اعتبر هذه المعاوضة المحتملة للفسخ بالبیع و الشراء فی جواز فسخها بالتراضی. (مبسوط ج۶،ص۱۷۱)

۲ - وقال ایضاً و الخلع جائز عند السلطان وغیره لانه عقد یعتمد التراضی کسائر العقود. (مبسوط ج۶،ص۱۷۳)

۳ - قال الامام الکاسانی رحمه الله و اما رکنه فهو الایجاب و القبول لانه عقد علی الطلاق بعوض فلا تقع الفرقة ولا یستحق العوض بدون القبول. (بدائع الصنائع ج۳،ص۱۴۵)

۴- قال الامام الزیلعی رحمه الله لا ولایة لاحدهما فی الزام صاحبه بدون رضاه. (تبیین الحقائق ج۲، ص۲۶۷)

۵ - نقل العلامة ابن عابدین رحمه الله ایضاً عبارة الزیلعی المتقدمة تحت قول الشارح لانه تعویض (ردالمحتار ج۲،ص۶۱۱)

۶ - قال الامام ابو بکر الجصاص الرازی رحمه الله لو کان الخلع الی السلطان شاء الزوجان اوابیا اذا علم انهما لا یقیمان حدود الله لم یسألهما النبی ﷺ عن ذلک ولا خاطب الزوج بقوله اخلعها بل کان یخلعها منه و یرد علیه حدیقته و ان ابیا او واحد منهما کما لما کانت فرقة المتلاعنین الی الحاکم لم یقل للملاعن خل سبیلها بل فرق بینهما. (احکام القرآن ج۱،ص۳۹۵)

مذهب مالکی :

۱ - قال العلامة ابو الولید الباجی رحمه الله فی شرحه لموطاء الامام المالک رحمه الله و تجبر علی الرجوع الیه ان لم یردفراقها بخلع او غیره. (المنتقی ج۴،ص۶۱)

۲ - قال العلامة ابن رشد رحمه الله و اما ما یرجع الی الحال التی یجوز فیها الخلع من التی لا یجوز فان الجمهور علی ان الخلع جائز مع التراضی اذا لم یکن سبب رضاها عما تعطیه اضرارہ بها. (بدایة المجتهد ج۲،ص۶۸)

علامه ابن رشد چند سطر بعد از این عبارت میفرماید : (والفقه ان الفداء انما جعل للمرأة فی

مقابلة ما بيد الرجل من الطلاق فانه لما جعل الطلاق بيد الرجل اذا فرك المرأة جعل الخلع بيد المرأة اذا فركته).

برای فهمیدن تعیین مفهوم دانستن اسلوب علماء در این عبارت لازمی است طریقه فقهاء چنین است که آنان احکام وعلل آنرا بیان می کنند حکمت ومصلحت احکام را بیان نمی کنند مگر شاذ ونادر تحت لفظ (الفقه فیه) یا (السرفیه) حکمت را بیان کنند، حکمت مدار حکم نمی باشد علت مدار حکم میباشد حکمت احیاناً کامل واحیاناً ناقص می باشد واحیانا کالعدم می باشد. در این عبارت علت حکم خلع بیان نمیشود بلکه بیان حکمت ناقصه آن بیان می شود، حاصل اینست تا کدام حدیکه خانم اختیار تصدیق را دارد و چنین که شوهر را با مال ترغیب داده به خلع راضی سازد اما مقصد این نیست که خانم درخیار تصدیق مساوی است باشوهر مانندیکه شوهر بدون رضایت خانم او را طلاق داده میتواند خانم نیز بدون رضایت شوهر اختیار خلع را داشته باشد این مطلب به وجوه ذیل باطل است.

(۱) این مقصد از تصریح علامه ابن رشد رحمه الله نیز خلاف است که چند سطر قبل از این عبارت تحریر شد.

(۲) بنا برین مطلب باید خانم بدون عوض هم حق طلاق باشد چراکه مساوات باشوهر در آنصورت می باشد مانندیکه شوهر بلا عوض خانم را طلاق بدهد این چنین خانم هم بلاعوض خود را طلاق دهد ، وکسی هم قائل این مسلک نیست.

(۳) مانندیکه شوهر در ایقاع طلاق محتاج رفتن به محکمه نیست بلکه با اختیار خود طلاق میدهد، این چنین خانم هم پابند حصول خلع به واسطه محکمه باید نباشد در حالیکه در دور حاضر مردم مبتلاء در فتنه، بدون مراجعه به محکمه چنین حق ندارند .

مذهب شافعي :

۱ - قال العلامة الشافعي رحمه الله وان قال لا افارقها ولا اعدل لها اجبر على القسم لها ولا يجبر على فراقها. (كتاب الام ج ۵ ص ۱۸۹)

۲ - وقال ايضاً وليس له (الحاكم) ان يأمرهما (الحكمين) يفرقان ان رأيا الا بامر الزوج ولا يعطيا من مال المرأة الا باذنها. (كتاب الام ج ۵ ص ۱۹۳)

۳- وقال ایضاً وانما جعلناها تطلیقة لا لله تعالی یقول الطلاق مرتان فعقلنا من الله تعالی ان ذلك انما یقع بایقاع الزوج وعلمنا ان الخلع لم یقع الا بایقاع الزوج. (کتاب الام ج۵ص۱۹۸)

۴- وقال ایضاً وکذلك سید العبد ان خالع عن عبده بغیر اذنه لان الخلع طلاق فلا یکون لاحد ان یطلق عن احد اب ولا سید ولا ولی ولا سلطان انما یطلق المرء عن نفسه او یطلق علیه السلطان بما لزمه من نفسه اذا امتنع هو ان یطلق وکان ممن له طلاق ولیس الخلع من هذا المعنی بسبیل. (کتاب الام ج۵ص۲۰۰)

۵- وقال العلامة ابو اسحٰق الشیرازی رحمه الله تعالی لانه رفع عقد بالتراضی جعل لدفع الضرر فجاز من غیر ضرر کالاقالة فی البیع. (المهذب ج۲،ص۷۱)

مذهب حنبلی : قال العلامة موفق الدین ابن قدامة رحمه الله تعالی ولانه معاوضة فلم یفتقر الی السلطان کالبیع والنکاح ولانه قطع عقد بالتراضی اشبه الاقالة. (المغنی ج۷ص۳۲۴)

۲- وقال الحافظ ابن القیم رحمه الله تعالی وفی تسمیته ﷺ الخلع فدیة دلیل علی ان فیه معنی المعاوضة و لهذا یعتبر فیه رضا الزوجین. (زاد المعاد ج۲،ص۲۲۸)

مذهب ظاهری : قال العلامة ابن حزم رحمه الله تعالی لیس فی الأیة ولا فی شیء من السنن ان للحکمین ان یفرقا ولا ان ذلك للحاکم. (المحلی ج۱۰،ص۸۸)

۲- وقال ایضاً الخلع وهو الافتداء اذا کرهت المرأة زوجها فخافت ان لا توفیه حقه او خافت ان یبغضها فلا یوفیها حقها فلها ان تفتدی منه ویطلقها ان رضی هو والا لم یجبر هو ولا اجبرت هی انما یجوز بتراضیهما ولا یحل الافتداء الا باحد الوجهین المذکورین او باجتماعهما فان وقع بغیرهما فهو باطل و یرد علیها ما اخذ منها وهی امرأته کما کانت ویبطل طلاقه ویمنع من ظلمها فقط. (المحلی ج۱۰،ص۲۳۵)

(۱) قال العلامة ابن حزم رحمه الله تعالی لیس فی الأیة ولا فی شیء من السنن ان للحکمین ان یفرقا ولا ان ذلك للحاکم (المحلی ص۸۸ ج۱).

(۲) وقال ایضًا الخلع وهو الافتداء اذا کرهت المرأة زوجها فخافت ان لا توفیه حقه او خافت ان یبغضها فلا یوفیها حقها فلها ان تفتدی منه ویطلقها ان رضی هو والا لم یجبر هو ولا اجبرت هی، انما هی یجوز بتراضیهما ولا یحل الافتداء الا باحد الوجهین المذکورین او باجتماعهما فان وقع بغیرهما فهو باطل ویرد علیها ما اخذ منها وهی امرأته کما کانت ویبطل طلاقه ویمنع من ظلمها فقط (المحلی ج۱۰ص۲۳۵)

اینِ اجماع مبنی است بر ارشادات قرآنی وفیصله های رسول الله علیه السلام وفیصله های خلفای راشدین رضی الله عنهم.

(۱) قال الله تعالی: وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ.

در این آیاتِ سه دلائل است :

(۱) (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ) در اینجا دلیل واضح است این حکم در آن صورت درست است که زوجین قادر نباشند بر ادای حدود خداوندی وحقوق ازدواجی پس هر دو خواستگار خلع شوند.

(۲) جملهء (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا) : هم تراضی زوجین را تثبیت میکند به این مفهوم که زوجین بر خلع راضی باشند اما در جواز داد ومعاملهء مال اشتباه بود پسِ ارشاد فرموده که در آن کدام نوع گناه نیست کسی ادنیٰ فهم هم فکر نمی کند که در صورت عدم رضایت زوج حاکم بر او حق جبر را دارد.

(۳) جملهء (فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ) : بدل خلع را فدیه قرار داد ثابت شد که خلع عقد معاوضه است که در آن رضایت فریقین شرط است در مذهب حنبلی از حافظ ابن قیم رحمه الله چنین منقول است.

(٤) (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ) : در آیات خطاب بسوی کی هاست ؟ در آن دو قول است : (۱)مخاطب آن حکام اند . (۲) زوجین اند اگر در خطاب قول حکام گرفته شود باز هم مفهوم آن چنین نیست که حاکم شوهر را بر خلع مجبور رسازد این جمله در وسط آن سه جمله واقع شده که در هر یک دلیل واضح است بر تراضی زوجین علاوه از این جمله اول (فَإِنْ خِفْتُمْ - الخ) بر جمله (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ) تفریع است واین جمله اول در صورت تراضی زوجین است مانندیکه در فوق بیان شد لذاجمله متفرع شده بر آن (فَإِنْ خِفْتُمْ -الخ) هم متعلق با تراضی است وتحت جمله (فلاجناح عليهما) هم یک اندازه شرح گذشت .

اگر استدلال گرفته شود ازین جمله که حاکم شوهر را مجبور سازد بر خلع پس باید حاکم این اختیار را بدون رضایت زوجین یا بدون رضایت زوجه نیز داشته باشد در حالیکه علم برداران فتنه حاضر نسوان در هر دو صورت حاکم را اختیار نمی دهندت، تنها قائل جبر

بر شوهر اند نه قائل جبر برخانم پس وقتیکه استدلال بر جبر زوجین درست نشد پس استدلال بر جبر بر شوهر هم درست نشد.

اگر گفته شود در صورت اختیار ندادن به خانم پس فائده رفتن به محکمه چیست جواب اینست که حاکم عوض جبر خیر خواه ومشیر مردم است در هر صورت ودوهم اینکه بسا اوقات مفکوره حاکم قویتر می باشد نسبت به مفکوره حضمین که بین آنها صورت توافق را پیدا کند که مثال زیادی دارد دوم اینکه مردم جهت مرتبه ووجاهت خاکم فرمان او را پذیرفته وآماده صلح میشوند وجهت وجاهت حاکم بادل ناخواسته هم راضی میشوند بلکه صورتی را پیدا کند که قابل قبول هر دو می باشد.

(۲)وقال تعالی: ﴿وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾. طبق ارشاد نبوی علیه السلام مراد از ﴿الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ شوهر است:

عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ولی عقدة النکاح الزوج- رواه الدار قطنی (تفسیر القرطبی ص۲۰۶ ج۳).

سند این حدیث کمتر از درجه حسن نیست به همین مضمون حدیث دوم با سند حسن را ابن جریر ابن ابی حاتم طبرانی وبیهقی رحمه الله هم از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنه روایت نموده اند.(روح المعانی ص۱۳۳ ج ۲ (. ازینجا معلوم شد که بعد از عقد نکاح اختیار کامل تنها شوهر راست که بدون رضایت او هر نوع فسخ مردود است.

بعض مفسرین مراد از الذی بیده عقدة النکاح ولی خانم را گرفته اند که به وجوه ذیل باطل است.

(۱) این نظریه خلاف تفسیر ارشادات آنحضرت علیه السلام است.

(۲) حافظ ابن جریر طبری رحمه الله بعد از بحث و تفصیل طویل مدلل این تفسیر را درست قرار داده است که از آنحضرت علیه السلام منقول است. (تفسیر ابن جریر ص ۳۱۸ ج ۳)

(۳) قال القاضی ابو السعود رحمه الله تعالی ان الاول انسب لقوله تعالی ﴿وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ فان اسقاط حق الصغیرة لیس فی شیء من التقوی (تفسیر ارشاد العقل السلیم ص۱۷۰ ج۲).

یعنی الذی بیده عقدة النکاح اگر مراد از الذی بیده عقدة النکاح ولی گرفته شود. مطلب

اینست که بدون اجازه خانم ولی مهر او را معاف کند واین خلاف حصه اول آیات وان تعفوا اقرب للتقوی است چراکه به حیثیت عفوه نمودن ولی مهر را کدام نوع تقوی داری نیست لذا در اینجا شوهر مراد است یعنی اگر شوهر ایثار نموده تمام مهر را عفوه کند به خانم، این عمل نزدیکتر است به تقوی .

۳ - عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما ان امرأة ثابت بن قیس رضی الله عنه اتت النبی ﷺ فقالت یا رسول الله ثابت بن قیس ما اعتب علیه فی خلق و لا دین و لکنی اکرہ الکفر فی الاسلام فقال رسول الله ﷺ اتردین علیه حدیقته؛ قالت نعم قال رسول الله ﷺ اقبل الحدیقة و طلقها تطلیقة. (صحیح البخاری ج۲، ص۷۹۳) و فی روایة النسائی فارسل الی ثابت فقال له خذ الذی لها علیك و خل سبیلها قال نعم. (سنن نسائی ج۲، ص۹۳ عدة المختلعة) و فی روایة ابی داؤد قال (ثابت بن قیس) و یصلح ذلك یا رسول الله ﷺ قال نعم. (ابو داؤد ج۲، ص۲۲۱) و فی روایة الدار قطنی و البیهقی و مصنف عبد الرزاق فاخذ رسول الله ﷺ ماله و خلی سبیلها فلما بلغ ثابت بن قیس رضی الله تعالی عنه قال قبلت قضاء رسول الله ﷺ. (دار قطنی ج۳، ص۲۵۵، بیهقی ج۷، ص۳۱۳، مصنف عبد الرزاق ج۶، ص۵۰۲) قال الدار قطنی اسناده صحیح. (زاد المعاد ج۲، ص۲۲۷)

در این حدیث دلیل واضح است که حاکم اختیار فسخ نکاح را ندارد اگر داشته می بود پس آنحضرت علیه السلام به آن خانم کلمه (اتردین علیه حدیقته؛) راوبه شوهر کلمه (طلقها و یا خل سبیلها) را استعمال نمی نمود بلکه شخصاً او علیه السلام نکاح را فسخ می نمودند تقریر این استدلال در فوق موافق مذهب حنفی از امام ابوبکر جصاص رحمه الله منقول است.

این فیصله را آنحضرت علیه السلام بعد از تراضی جانبین نموده بودند که در آن هیچ نوع جبر نبود بر خلع زیرا جملات متعدد بر این سخن دلیل است که استفهام از خانم به کلمه (اتردین علیه حدیقته) وجواب او به کلمه (نعم) ودر روایت نسائی قول شوهر به کلمه (نعم) ودر روایت ابوداؤد (ویصلح ذالك یارسول الله) و در روایت دار قطنی آمده (قبلت قضاء رسول الله علیه السلام) علاوه از آن در غیاب مدعی علیه فیصله نمودن دلیل مستقل است که این قضای جبری نبوذ لعدم جواز القضاء علی الغائب چرا که این قضا مبنی است بر تیقن مدعی علیه الفاظ روایت مذکوره مصنف عبدالرزاق واضح ترهمه روایات است.

فقالت انا اردالیه حدیقته قال او تفعلین؛ قالت نعم. فدعا زوجها فقال انها ترد علیك حدیقتك

قال او ذلك لی؟ قال نعم. قال فقد فعلت يارسول الله فقال النبی ﷺ اذهبا فهی واحدة ثم نكحت بعده رفاعة العابدی فضربها فجاءت عثمان فقالت اذا ارد اليه صداقه فدعاه عثمان فقبل الحديث (مصنف عبد الرزاق ج۶ ص۴۸۲)

ازینجا حافظ ابن حجررحمه الله تعالی میفرماید: هو امر ارشاد واصلاح لا ایجاب (فتح الباری ص ۳۵۱ج۹)

(٤) قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه اذا ارادالنساء الخلع فلا تكفروهن. (السنن الكبرى للبيهقی ج۷ص۳۱۵)

ازینجا ثابت شد که خلع موقوف است بر رضایت طرفین حاکم اختیار جبر را ندارد اگر حاکم اختیار داشته می بود پس حضرت عمر رضی الله تعالی عنه مرد ها را چنین توصیه نمی نمود بلکه او شخصاً توسط خلع نکاح آن شخص را فسخ می نمود ازین ارشاد معلوم شد که زن اگر خواستگار خلع شود پس اتمام آن موقوف است بر قبولیت شوهر لذا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه مردها را مشوره داد وآنان آنرا پذیرفتند.

حکم حَکَمَین : متعلق مصلحت زوجین خداوند جل جلاله در قرآنکریم ارشاد می فرماید که : (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا).

در شرح این آیات مفسرین کرام چنین می فرمایند.

قال الامام ابوبكر الجصاص رحمه الله ويدل ايضاً (فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا) على ان الذى من اهله وكيل له والذى من اهلها وكيل لها كانه قال فابعثوا رجلا من قبله ورجلاً من قبلها فهذا يدل على بطلان قول من يقول ان للحكمين ان يجمعا ان شاء او ان شاء الفرقا بغير امرهما (وبعد اسطر) ان الحكمين ينبغى ان يكونا وكيلين لهما احدهما وكيل المرأة والأخر وكيل الزوج وكذا روى عن على بن ابى طالب رضی الله عنه وروى ابن عيينة عن ايوب عن ابن سيرين عن عبيدة قال اتى عليا رجل و امرأته مع كل واحد منهما فأم من الناس فقال على ما شأن هذين قالوا بينهما شقاق قال فابعثوا حكما من اهله وحكما من اهلها ان يريدا اصلاحاً يوفق الله بينهما فقال على تدريان ما عليكما عليكما ان رأيتما ان تجمعا وان رأيتما ان تفرقا فقالت المرأة رضيت بكتاب الله فقال الرجل اما الفرقة فلا فقال على كذبت والله لا تنفلت منى حتى تقر كما اقرت فاخبر على ان قول الحكمين انما يكون برضا الزوجين فقال اصحابنا ليس للحكمين ان يفرقا الا ان يرضى الزوج وذلك لانه لا خلاف ان الزوج لو اقر بالاساءة اليها لم يفرق بينهما ولم يجبره الحاكم على طلاقها قبل تحكيم الحكمين وكذلك لو اقرت المرأة بالنشوز لم

یجبرها الحاکم علی خلع ولا علی رد مهرها فاذا کان کذلک حکمهما قبل بعث الحکمین فکذلک بعد بعثهما لا یجوز ایقاع الطلاق من جهتهما من غیر رضا الزوج و توکیله ولا اخراج المهر عن ملکها من غیر رضاها فلذلک قال اصحابنا انهما لا یجوز خلعهما الا برضی الزوجین فقال اصحابنا لیس للحکمین ان یفرقا الا برضی الزوجین لان الحاکم لا یملک ذلک فکیف یملکه الحکمان و انما الحکمان وکیلان لهما احدهما وکیل المرأة و الآخر وکیل الزوج فی الخلع او فی التفریق بغیر جعل ان کان الزوج قد جعل الیه ذلک (احکام القرآن ج۲، ص۱۹۱) وقال ایضاً فکیف یجوز للحکمین ان یوقعا خلعا او طلاقا من غیر رضاهما و قد نص الله علی انه لا یحل له اخذ شیء لما اعطی الا بطیبة من نفسها و لا ان تفتدی به فا لقائل بان للحکمین ان یخلعا بغیر توکیل من الزوج مخالف لنص الکتاب و قال الله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْکُلُوْٓا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ اِلَّآ اَنْ تَکُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْکُمْ فمنع کل احد ان یاکل مال غیره الا برضاه و قال الله تعالی وَلَا تَاْکُلُوْٓا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوْا بِهَآ اِلَی الْحُکَّامِ. فاخبر تعالی ان الحاکم و غیره سواء فی انه لا یملک اخذ مال احد و دفعه الی غیره و قال النبی ﷺ لا یحل مال امرء مسلم الا بطیبة من نفسه و قال ﷺ فمن قضیت له من حق اخیه بشیء فانما اقطع له قطعة من النار فثبت بذلک ان الحاکم لا یملک اخذ مالها و دفعه الی زوجها و لا یملک ایقاع طلاق علی الزوج بغیر توکیله و لا رضاه و هذا حکم الکتاب و السنة و اجماع الامة فی انه لا یجوز للحاکم فی غیر ذلک من الحقوق اسقاطه و نقله عنه الی غیره بمن غیر رضا من هو له. (احکام القرآن ج۲، ص۱۹۲) و قال ایضاً فاذا جعل کل واحد منهما الی الحکم الذی من قبله ماله من التفریق و الخلع کانا مع ما ذکرنا من امرهما وکیلین جائز لهما ان یخلعا ان رأیا و ان یجمعا ان رأیا ذلک صلاحاً فهما فی حال شاهدان و فی حال مصلحان و فی حال آمران بمعروف و ناهیان عن منکر و وکیلان فی حال اذا فوض الیهما الجمع و التفریق و اما مول من قال انهما یفرقان و یخلعان من غیر توکیل من الزوجین فهو تعسف خارج عن حکم الکتاب و السنة والله اعلم بالصواب. (احکام القرآن ج۲، ص۱۹۳)

و قال الامام ابو جعفر الطحاوی رحمه الله و لیس للحکمین فی الشقاق ان یفرقا الا ان یجعل ذلک الیهما الزوج. (مختصر الطحاوی ص۱۹۱)

و قال الامام مالک رحمه الله و ذلک احسن ما سمعت من اهل العلم ان الحکمین یجوز قولهما بین الرجل و امرأته فی الفرقة و الاجتماع. (موطاء امام مالک ص۵۲۴)

و قال العلامة ابن رشد رحمه الله اتفق العلماء علی جواز بعث الحکمین اذا وقع التشاجر بین الزوجین و جهلت احوالهما فی التشاجر اعنی المحق من المبطل لقوله تعالی وَاِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَیْنِهِمَا فَابْعَثُوْا حَکَمًا مِّنْ اَهْلِهٖ وَحَکَمًا مِّنْ اَهْلِهَا (الآیة) و اجمعوا علی ان الحکمین لا یکونان الا من اهل الزوجین احدهما

من قبل الزوج و الأخر من قبل المرأة الا ان لا يوجد في اهلهما من يصلح لذلك فيرسل من غيرهما و اجمعوا على ان الحكمين اذا اختلفا لم ينفذ قولهما. و اجمعوا على ان قولهما في الجمع بينهما نافذ بغير توكيل من الزوجين و اختلفوا في تفريق الحكمين بينهما اذا اتفقا على ذلك هل يحتاج الى اذن من الزوج اولا يحتاج الى ذلك فقال مالك و اصحابه رحمهم الله تعالى يجوز قولهما في الفرقة و الاجتماع بغير توكيل الزوجين و لا اذن منهما في ذلك. و قال الشافعي و ابو حنيفة و اصحابهما رحمهم الله تعالى ليس لهما ان يفرقا الا ان يجعل الزوج اليهما التفريق. و حجة مالك رحمه الله ما رواه من ذلك عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه انه قال في الحكمين اليهما التفرقة بين الزوجين و الجمع و حجة الشافعي و ابي حنيفة رحمهما الله تعالى ان الاصل ان الطلاق ليس بيد احد سوى الزوج او من يوكله الزوج (الى قوله) و اختلف اصحاب مالك رحمهم الله تعالى في الحكمين يطلقان ثلاثاً فقال ابن القاسم تكون واحدة. قال اشهب و المغيرة تكون ثلاثاً ان طلقاها ثلاثاً و الاصل ان الطلاق بيد الرجل الا ان يقوم دليل على غير ذلك و قد احتج الشافعي و ابو حنيفة رحمهما الله تعالى بما روى في حديث علي رضي الله تعالى عنه هذا انه قال للحكمين هل تدريان ما عليكما ان رأيتما ان تجمعا جمعتما و ان رأيتما ان تفرقا فرقتما. فقالت المرأة رضيت بكتاب الله و بما فيه لي و علي فقال الرجل اما الفرقة فلا فقال علي رضي الله عنه لا و الله لا تنقلب حتى تقر بمثل ما اقرت به المرأة قال فاعتبر في ذلك اذنه و مالك رحمه الله يشبه الحكمين بالسلطان و السلطان يطلق بالضرر عند ذلك اذا تبين. (بداية المجتهد ج۲، ص۹۸)

و قال العلامة الباجي رحمه الله و من صفة الحكمين التي هي شرط في صحة كونهما حكمين الاسلام و البلوغ و الحرية و الذكورة فان عدم شيء من ذلك لم يجز تحكيمهما برضا الزوجين و لا ببعثه السلطان قاله مالك رحمه الله و كذلك العدالة و لهما صفات اخر هي من صفة كمالهما ان يكونا من اهلهما و ان يكونا فقيهين فقد قال ابن القاسم ان جعل ذلك الزوجان و وليا اليتيمين الى من لا يجوز ان يكون حكما لم يجز لان ذلك من باب الغرر.

و لو جعل الزوجان ذلك الى رجل واحد جاز اذا كان من اهل الحكم قاله ابن القاسم في المدونة قال القاضي ابو الوليد رضي الله تعالى عنه و وجه ذلك عندي ان يكون من جهة الزوجين لان الحق في ذلك لا يخرج عنهما و لا يجوز للسلطان و لا لولي اليتيمين لان ذلك اسقاط لحق الزوجين و لا يجوز ذلك في جزاء الصيد لانه حق الله تعالى و لم يأمر فيه الا بحكمين.

و سبب تحكيم الحكمين ان يقبح ما بين الزوجين و يظهر الشقاق بينهما. قال القاضي ابو محمد اعلم ان كان ذلك من احدهما امر بازالته و ان جهل ذلك بعث الحاكم حكمين و سواء بنى بها الزوج او لم يبن

بها قاله ابن المواز لان التقاطع قد يقع بينهما قبل البناء.

واذا نزع احد الزوجين اونزعا جميعاً قبل حکم الحکمين فلا يخلوان يبعث الحکمين السلطان او غيره فان بعثهما السلطان لم يکن لهما نزع لان تحکيمهما حکم من السلطان فليس لهما نقضه فان بعثهما غير السلطان جاز لهما النزوع ما لم يستوعب الکشف عن امرهما فلا نزوع لو احد منهما و يلزم حکمهما قاله ابن المواز وجه ذلک ما احتج به من ان رجلين لو حکما بينهما رجلا فلما ظهر وجه الحق و علم احدهما انه محکوم عليه واراد النزوع لم يکن له ذلک.

و ما يحکم به الحکمان فعلی وجه الحکم لا علی وجه الوکالة و النيابة فينفذ حکمهما و ان خالف مذهب الحاکم الذی انفذ سواء جمعا او فرقا وبه قال النخعی و الشافعی و غيرهم رحمهم الله تعالی خلافا لابی حنيفة رحمه الله تعالی و احد قولی الشافعی انهما ان جمعا جاز ذلک و ان فرقا لم يلزم ذلک الزوج و الدليل علی ذلک قوله تعالی فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا فسماهما حکمين و الحکم لا يحتاج فيما يوقعه من الطلاق الی اذن الزوج کالوالی.

و من حکم الحکمين ان يکونا فقيهين ليعلما مواقع الحق ليحکما به و يکون احدهما من اهله و الثانی من اهلها لان الاهل اعلم بباطن امرهما و اعرف بوجوه منافعهما و يکونان عدلين ليؤمن جورهما فان لم يکن من اهلهما من هذه صفته جاز ان يکونا اجنبيين و الله اعلم. (المنتقی شرح موطأ امام مالک ج۴ص ۱۱۳/۱۱۴)

و قال العلامة الخرشی رحمه الله تعالی (ص) من اهلهما ان امکن (ش) ای و يشترط وجوباً کون الحکمين من اهل الزوجين مع الامکان و لا يجوز للحاکم ان يبعث اجنبيين مع وجود الاهل ولو واحداً وهل ينتقض الحکم اذا بعث القاضی اجنبيين مع وجودهما من اهل ام لا تردد فی ذلک اللخمی. قال فی التوضيح ظاهر الأية ان کونهما من الاهلين مع الوجدان واجب شرطا فلو امکن اقامة الاهل من احد الزوجين دون الأخر فهل يتعين کونهما اجنبيين او يقام الذی من الاهل و اجنبی من الجانب الأخر و علی الاول ابن الحاجب و علی الثانی اللخمی و هو موافق لکلام المؤلف لان مفهوم ان امکن عدم الامکان من الجانبين او احدهما. (الخرشی علی مختصر خليل ج۴ص ۸)

و قال العلامة الدسوقی رحمه الله تعالی (قوله تردد) ای تحير اللخمی و الظاهر نقض الحکم لان ظاهر الأية ان کونهما من اهلهما مع الوجدان واجب شرط کما فی التوضيح ولا يقال ان ظاهر المصنف عدم البطلان حيث لم يعد ذلک من مبطلات حکمهما الأتية لانا نقول المصنف لم يدع حصر البطلان فی الامور الأتية لحکمه بالبطلان بها لا ينافی البطلان بغيرها کما اذا کانا اجنبيين مع وجود الاهل. (حاشية

الدسوقی علی الشرح الکبیر ج۲، ص۳۴۳)

وقال العلامۃ الصاوی رحمہ اللہ (فان لم یمکن فاجنبیین) فان بعث اجنبیین مع الامکان ففی نقض حکمھما تردد و الظاھر نقضہ لان ظاھر الأیۃ ان کونھما من اھلھما واجب شرط کما فی التوضیح. (حاشیۃ الصاوی علی شرح الدردیر ج۲، ص۵۱۳)

وقال الامام الشافعی رحمہ اللہ ولیس لہ ان یأمرھما یفرقان ان رأیا الا بامر الزوج ولا یعطیا من مال المرأۃ الا باذنھا (قال) فان اصطلح الزوجان والا کان علی الحاکم ان یحکم لکل واحد منھما علی صاحبہ بما یلزمہ من حق فی نفس و مال و ادب (قال) وذلک ان اللہ عز وجل انما ذکر انھما ﴿اِنْ یُّرِیْدَآ اِصْلَاحًا یُّوَفِّقِ اللّٰہُ بَیْنَہُمَا﴾ ولم یذکر تفریقا (قال) والاختیار للامام ان یسأل الزوجین ان یتراضیا بالحکمین و یوکلاھما معا فیوکلاھما الزوج ان رأیا ان یفرقا بینھما فرقا علی ما رأیا من اخذ شیء او غیر اخذہ. (کتاب الام ج۵ ص۱۷۰) وقال ایضاً ولا یجبر الزوجان علی توکیلھما ان لم یوکلا. (کتاب الام ج۵ ص۱۹۵)

وقال الحافظ ابن کثیر رحمہ اللہ وقد اجمع العلماء علی ان الحکمین لھما الجمع والتفرقۃ حتی قال ابراھیم النخعی ان شاء الحکمان ان یفرقا بینھما بطلقۃ او بطلقتین او ثلاث فعلا وھو روایۃ عن مالک، وقال الحاکم البصری الحکمان یحکمان فی الجمع لا فی التفرقۃ و کذا قال قتادۃ و زید بن اسلم و بہ قال احمد بن حنبل و ابو ثور و داؤد و مأخذھم قولہ تعالٰی (اِنْ یُّرِیْدَآ اِصْلَاحًا یُّوَفِّقِ اللّٰہُ بَیْنَہُمَا) و لم یذکر التفریق و اما اذا کانا وکیلین من جھۃ الزوجین فانہ ینفذ حکمھما فی الجمع والتفرقۃ بلا خلاف وقد اختلف الائمۃ فی الحکمین ھل ھما منصوبان من جھۃ الحاکم فیحکمان وان لم یرض الزوجان او ھما وکیلان من جھۃ الزوجین علی قولین والجمھور علی الاول لقولہ تعالٰی (فَابْعَثُوْا حَکَمًا مِّنْ اَھْلِہٖ وَحَکَمًا مِّنْ اَھْلِھَا) فسماھما حکمین ومن شأن الحکم ان یحکم بغیر رضا المحکوم علیہ وھذا ظاھر الأیۃ والجدید من مذھب الشافعی وھو قول ابی حنیفۃ واصحابہ الثانی منھما لقول علی رضی اللہ عنہ للزوج حین قال اما الفرقۃ فلا قال کذبت حتی تقر بما اقرت بہ قالوا فلو کانا حکمین لما افتقر الی اقرار الزوج واللہ اعلم. (تفسیر ابن کثیر ج۱، ص۴۹۳)

وقال الامام الفخر الرازی رحمہ اللہ قال الشافعی رحمہ اللہ المستحب ان یبعث الحاکم عدلین و یجعلھما حکمین و الاولی ان یکون واحد من اھلہ و واحد من اھلھا لان اقاربھما اعرف بحالھما من الاجانب واشد طلبا للصلاح فان کانا اجنبیین جاز. (تفسیر کبیر ج۲، ص۹۳)

وقال العلامۃ ابن قدامۃ رحمہ اللہ قال (و الزوجان اذا وقعت بینھما العداوۃ و خشی علیھما ان تخرجھما ذلک الی العصیان بعث الحاکم حکما من اھلہ و حکماً من اھلھا مأمونین برضا الزوجین و توکیلھما بان یجمعا اذا رأیا او یفرقا فما فعلا من ذلک لزمھما) و جملۃ ذلک ان الزوجین اذا وقع بینھما

شقاق نظر الحاکم فان بان له انه من المرأة فهو نشوز قد مضی حکمه و ان بان انه من الرجل اسکنهما الی جانب ثقة یمنعه من الاضرار بها و التعدی علیها، و کذلک ان بان من کل واحد منهما تعدیا او ادعی کل واحد منهما ان الآخر ظلمه اسکنهما الی جانب من یشرف علیهما و یلزمهما الانصاف فان لم یتهیأ ذلک و تمادی الشر بینهما و خیف الشقاق علیهما و العصیان بعث الحاکم حکما من اهله و حکما من اهلها فنظرا بینهما، و فعلا ما یریان المصلحة فیه من جمع او تفریق لقول الله تعالی وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا- و اختلف الروایة عن احمد رحمه الله تعالی فی الحکمین ففی احدی الروایتین عنه انهما و کیلان لهما لا یملکان التفریق لهما الا باذنهما، و هذا مذهب عطاء واحد قولی الشافعی، و حکی ذلک عن الحسن و ابی حنیفة لان البضع حقه و المال حقها و هما رشیدان فلا یجوز لغیرهما التصرف فیه الا بوکالة منهما او ولایة علیهما، و الثانیة انهما حاکمان و لهما ان یفعلا ما یریان من جمع و تفریق بعوض و غیر عوض ولا یحتاجان الی توکیل الزوجین ولا رضاهما، و روی نحو ذلک عن علی و ابن عباس و ابی سلمة بن عبد الرحمن و الشعبی و النخعی و سعید بن جبیر و مالک و الاوزاعی و اسحق و ابن المنذر لقول الله تعالی فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها، فسماهما حکمین و لم یعتبر رضا الزوجین ثم قال (ان یریدا اصلاحاً) فخاطب الحکمین بذلک و روی ابو بکر باسناده عن عبیدة السلمانی ان رجلاً و امرأة اتیا علیاً رضی الله تعالی عنه مع کل واحد منهما فئام من الناس فقال علی رضی الله تعالی عنه ابعثوا حکما من اهله وحکماً من اهلها، فبعثوا حکمین ثم قال علی رضی الله تعالی عنه للحکمین هل تدریان ما علیکما من الحق علیکما من الحق ان رأیتما ان تجمعا جمعتما و ان رأیتما ان تفرقا فرقتما، فقالت المرأة رضیت بکتاب الله علی ولی، فقال الرجل اما الفرقة فقال علی رضی الله تعالی عنه کذبت حتی ترضی بما رضیت به و هذا یدل علی انه اجبره علی ذلک، و یروی ان عقیلاً تزوج فاطمة بنت عتبة فتخاصما فجمعت ثیابها و مضت الی عثمان رضی الله تعالی عنه فبعث حکما من اهله عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما و حکما من اهلها معاویة رضی الله تعالی عنه فقال ابن عباس رضی الله تعالی عنهما لا فرقن بینهما و قال معاویة رضی الله تعالی عنه ما کنت لا فرق بین شیخین من بنی عبد مناف فلما بلغا الباب کانا قد اغلقا الباب و اصطلحا، ولا یمتنع ان تثبت الولایة علی الرشید عند امتناعه من اداء الحق کما یقضی الدین عنه من ماله اذا امتنع و یطلق الحاکم علی المولی اذا امتنع. (المغنی ج۸ ص۲۰) و قال ایضاً و الاولی ان یکونا من اهلهما لامر الله تعالی بذلک و لانهما اشفق و اعلم بالحال فان کانا من غیر اهلهما جاز لان القرابة لیست شرطاً فی الحکم و لا الوکالة فکان الامر بذلک ارشادا او استحباباً. (المغنی ج۸ ص۲۲)

وقال الحافظ ابن القیم رحمه الله تعالی وقد اختلف السلف والخلف فی الحکمین هل هما حاکمان اووکیلان علی قولین احدهما انهما وکیلان وهو قول ابی حنیفة رحمه الله تعالی والشافعی رحمه الله تعالی فی قول واحمد رحمه الله تعالی فی روایة والثانی انهما حاکمان وهذا قول اهل المدینة ومالک رحمه الله تعالی واحمد رحمه الله تعالی فی الروایة الاخری والشافعی رحمه الله تعالی فی القول الآخر. (زاد المعاد ج۴ ص۲۳)

وقال العلامة ابن حزم رحمه الله تعالی لیس فی الآیة ولا فی شئ من السنن ان للحکمین ان یفرقا ولا ان ذلک للحاکم. (المحلی ج۱۰ ص۸۸)

از تشریحات فوق ثابت میشود که ائمه ثلاثه واهل ظاهر رحمهم الله همه متفق اند بر این که در خلع جبر بر زوجین از جانب حکمین جواز نداردا گر حکمین بدون رضایت زوجین بر خلع فیصله نمودند یا بدون رضای زوج تفریق بلا عوض نمودند این فیصله نافذ نیست تفریق بلا عوض فقط در صورت رضایت زوج درست است .

در قول اول امام شافعی رحمه الله حکمین اختیار تفریق را دارند اما امام شافعی رحمه الله ازین قول پس رجوع نموده همین مختارست زیراکه او در کتاب خود (کتاب الام) تنها همین قول را تحریر نموده . واز امام احمد رحمه الله هر دو روایت منقول است درکتاب ابن قدامه رحمه الله در المغنی ترجیح اختیار فسخ بنظر میر سد اما در متن رضای زوجین تحریر شده طبق اصول تخریج روایت متن راجح است .

البته امام مالک رحمه الله میفرماید در صورت تعین حکمین از طرف حکومت بدون رضایت زوجین خلع درست است البته اگر این دلیل را زوجین تعین نمودند پس بعد از اثبات جرم یک جانب حکمین را اختیار فسخ نیست بلکه فیصله حکمین واجب القبول است البته قبل از وضوح حق جانبین اختیار فسخ توکیل را دارند.

درمذهب امام مالک رحمه الله درحصه خلع حکمین یا تفریق بلاعوض شرایط ذیل است:

(۱) یکی از حکمین از اهل زوج شد ودوم ازاهل زوجه در صورت عدم موجودیت آنان از اجانب هم حکم شدن درست است نزد امام شافعی وامام احمد رحمهما الله این امر استحبابی است لازمی نیست امام نزد امام مالک رحمه الله واجب است البته مالکیه در شرطیت آن اختلاف دارند علامه باجی در المنتقی شرح الموطا آنرا در صفات کمال تحریر نموده از آن نفی وجوب امر مراد نیست بلکه شرطیت مقصود است مانندیکه از عبارت کامل معلوم میشود. (فان لم یکن من اهلهما من لهذه صفته جاز ان یکونا اجنبیین) در آن تصریح

وجوب شده پس نزد مالکیه وجوب متفق علیه است کما صرح به العلامه ابن رشد رحمه الله تعالی البته عندالبعض شرط نیست، اکثر قائل شرطیت اند وهوالصحیح.

اگر زوجین بر تحکیم فرد واحد راضی شدند جائز است اما تحکیم فرد واحد از طرف حاکم جائز نیست بلکه تعدد شرط است .

(۲) اینکه هر دو متفق باشند بر فیصله .

(۳) ضرورة شدیده باشد مثلاً فتنه نزاع باهمی به اوج رسد وتمام تدابیر صلح از جانب حکمین وحکومت باناکامی خاتمه یابد از صورت وسیرت شوهر خانم متنفر باشد جهت لت وکوب شوهر حکم تفریق جائز نیست .

حضرت ثابت بن قیس رضی الله تعالی عنه خانم خویش را به اندازه لت کرد که دست اورا میده کرد علاوه از آن خانم از شکل وصورت او هم نفرت داشت باوجود آن در حصه این واقعه علامه باجی رحمه الله میفرماید.

وقولها لا انا ولا ثابت بن قیس ظاهرة الامتناع منه وحکمه حکم النشوز وتجبر علی الرجوع الیه ان لم یرد فراقها بخلع اوغیرہ.(المنتقی شرح موطا امام مالک ص۶۱ ج۴).

روایت میده شدن دست در ابوداؤد ص۲۲۱ج۲،نسائی ص۹۳ج۲، مصنف عبدالرزاق ص۴۸۲ج۶)وروایت نفرت از شکل وصورت در سنن ابن ماجه ص ۱۴۸ مصنف عبدالرزاق ص : ۴۸۳ آمده.

و قال الحافظ رحمه الله تعالی (قوله فی خلق و لا دین) بضم الخاء المعجمة و اللام و یجوز اسکانها لا ارید مفارقته لسوء خلقه ولا لنقصان دینه زاد فی روایة ایوب المذکورة ولکنی لا اطیقه کذا فیه لم یذکر بـ. ممیز عدم الطاقة وبینه الاسماعیلی فی روایته ثم البیهقی بلفظ لا اطیقه بغضا وهذا ظاهره انه لم یصنع بها شیئا یقتضی الشکوی منه بسببه لکن تقدم من روایة النسائی انه کسر یدها فیحمل علی انها ارادت انه سیء الخلق لکنها ما تعیبه بذلک بل بشیء آخر و کذا وقع فی قصة حبیبة بنت سهل عند ابی داؤد انه ضربها فکسر بعضها لکن لم تشکه واحدة منهما بسبب ذلک بل وقع التصریح بسبب آخر و هو انه کان دمیم الخلقة ففی حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عند ابن ماجة کانت حبیبة بنت سهل عند ثابت بن قیس و کان رجلاً دمیماً فقالت و الله لو لا مخافة الله اذا دخل علی لبصقت فی وجهه و اخرج عبد الرزاق عن معمر قال بلغنی انها قالت یا رسول الله ﷺ بی من الجمال ما تری وثابت رجل دمیم وفی روایة معتمر بن سلیمان عن فضیل عن ابی جریر عن عکرمة عن ابن عباس اول خلع کان فی الاسلام امرأة ثابت

بن قيس اتت النبي ﷺ فقالت يا رسول الله لا يجتمع رأسي و رأس ثابت ابداً اني رفعت جانب الخباء فرأيته اقبل في عدة فاذا هو اشدهم سواداً و اقصرهم قامة و اقبحهم وجهاً فقال اتردين عليه حديقته قالت نعم وان شاء زدته ففرق بينهما. (فتح الباري ج۹، ص۳۵۰)

تنبيهات: (۱) در حکم تفریق طلب یا رضای خانم شرط نیست مانندیکه رضای زوج ضروری نیست، اینچنین رضای زوجه هم ضروری نیست، اگر درنظر حکمین بدون تفریق رفع فساد صورت دیگر نداشت وبدون رضای زوجین تفریق نموده شود پس ثابت شد که این تفریق حق زوجه نیست بلکه تفریق یک صورت رفع فساد است. لذا داخل نمودن این حقوق در حقوق نسوان ازطرف مدعیان حقوق نساء کاملاً جهالت است.

(۲) حاکم شخصاً بدون نصب حکمین چنین اختیار ندارد از عبارت علامه ابن رشد رحمه الله که (ومالك يشبه الحكمين بالسلطان والسلطان يطلق بالضرر عند مالك اذا تبين) است ظاهر میشود که نزد امام مالک حاکم هم اختیار دارد اما در حقیقت در اینجا بیان تفصیل حکم نیست بلکه بیان ماخذ حکم است که در آن اشتراک در علت کافی است در اینجا (تبین ضرر) است تبین ضرر زوجهء مفقود ومعسر را حاکم بلا نصب حکمین هم میتواند بکند اما اختیار تبین ضرر نزاع وشقاق بدون نصب حکمین نمیشود اگر حاکم را اختیار داده شود پس چه ضرورت میبودقیود نصب حکمین وشرایط را. تفصیل این تکلفات رامشاهده کنید:

(۱) نصب حکمین

(۲) عدد حکمین

(۳) بودن آنان از اقارب زوجین

(٤) باید یکی از اهل زوج ودوم از اهل زوجه باشد.

(۵) وجود شرایط حاکم در آنان

(۶) قبل از حکم تفریق اختیار دیگر وسایل در رفع ضرر حتی مراقبت نمودن زوجین از طرف کسی.

(۷) توافق حکمین بر حکم تفریق.

تحمل این شرایط بنا بر این شده تا کاملاً ضرر شقاق دفع نمیشود بعد از تحقیق وتبین مجبور نمودن حضرت علی رضی الله تعالی عنه زوج را بر توکیل حکمین دلیل همین است در غیر آن شخصاً او حکم می نمود بر توکیل. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۳/ذیقعده سنه ۹۶ھ

بابُ الظهار

تو طلاق هستی، مانند همشیره ام ومادرم هستی

سوال: کسی خانم خویش را گفت طلاق هستي، مانندهمشیره ومادرم هستی چند طلاق بر این خانم واقع میشود بین لفظ بر من وبرای من چه فرق است؟ بینواتوجروا.

الجواب منه الصدق والصواب: برای من مانند همشیره ومادرم هستی این جمله صریح نیست در ظهار بلکه کنایه است که سه احتمال دارد.

(۱) کرامت (۲) ظهار (۳) طلاق

قال فی شرح التنویر و ان نوی بانت علی مثل امی او کامیو کذا لو حذف علی خانیة برا او ظهارا او طلاقا صحت نیته و وقع ما نواه لانه کنایة والا ینو شیئا و حذف الکاف لغا و تعین الادنی ای البر یعنی الکرامة (الی قوله) وبانت علی حرام کظهر امی ثبت الظهار لا غیر لانه صریح وفی الشامیة (قوله وان نوی) بیان لکنایات الظهار واشار الی ان صریحه لا بد فیه من ذکر العضو بحر. (قوله لانه کنایة) ای من کنایات الظهار والطلاق قال فی البحر واذا نوی به الطلاق کان بائنا کلفظة الحرام وایضا فیها قبل ما مر بورقة (قوله کانت علی) قال فی البحر ومنی وعندی ومعی کعلی. (ردالمحتار ج۲)

پس فی نفسه در این لفظ سه احتمال است اما در صورت سوال جهت مذاکره طلاق طلاق بائن متعین گردید اگر خانم مدخول بها باشد دو طلاق بائن واقع میشود واگر غیر مدخول بها باشد فقط یک طلاق بائن واقع میشود.

لفظ (برای من) اگر که ظاهراً بر کرامت ومحبت دلالت میکند اما در وقت مذاکرهٔ طلاق بر کرامت حمل نمیشود ولفظ (عندی) برای عظمت است برای حرمت نیست این چنین لفظ (معی) و (منی) شامیه ، آنرا مانند (علی) گرفته اند. خلاصه اینکه در صورت مذاکره طلاق بدون طلاق نیت دیگر را در آن جواز ندارد . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم .

۱۷/صفرسنه ۷۳ھ

خانم را مادر گفتن

سوال: اگر که در شروح ومتون شرح آمده که با کلمه مادر یا همشیره گفتن خانم طلاق

نمیشود اگر که چنین گفتن مکروه است، مگر قاعده مسلّم است که مدار طلاق بر عرف است در دیار ما (در بلوچستان) استعمال این الفاظ برای طلاق مروج تر است نسبت به طلاق صریح بائن حتی که اشتباه طلاق درآن می آید پس نظر شمایان در این حصه چیست ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : وقتیکه در عرف این الفاظ موضوع شده تنها برای طلاق پس بدون نیت هم یک طلاق بائن واقع میشود. فقط . و الله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/ذی قعده ۸۶ھ

اگر تو را نگاه کردم پس مادرم را نگاه کرده ام

سوال : کسی خانم خویش راگفت اگر تو را نگاه کردم پس مادرم را نگاه کرده باشم حکم این چیست؟ در عالمگیری آمده : (لو قال ان وطئتك وطئت امی فلا شیء علیه) ازین جا معلوم میشود که با این الفاظ طلاق یا ظهار واقع نمیشود نظر شمایاندر این مورد چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در عالمگیری آنرا بنا بر این ظهار نگردانیده که در آن حرف تشبیه ذکر نشده صراحة اما این حروف در عرف عام تنها برای طلاق مستعمل میشود ازین جهت یک طلاق صریح بائن واقع میشود باوجودیکه نیت طلاق را هم نداشته باشد.

فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۵/ ربیع الاول ۹۱ھ

تفصیل این مسئله در کتاب الطلاق تحت عنوان (مادر گفتن خانم) بیان شده

بابُ خیار الفسخ

مسائل خیار بلوغ در (باب ولایة النکاح والمال) آمده. در این باب خیار الفسخ آن مسائل بیان میشود که بنا بر عذر قاضی خانم را اختیار دهد به فسخ این مسائل را در رساله مستقل تحت عنوان (الافصاح عن خیار فسخ النکاح) بیان نمائیم. «مرتب»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هُوَ اجْتَبٰىكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ ۔ (القرآن)

الافصاح عن خیار فسخ النکاح

در این رساله با تفصیل بیان نجات خانم از نکاح مفقود، مجنون، عنین، متعنت معسر وغیره بیان شده است

الافصاح عن خیار فسخ النکاح

خلاصهء بحث :

- حکم زوجه عنین
- با سکوت زوجهء عنین حق فسخ باطل نمیشود
- حکم زوجه مجبوب
- حکم زوجه متعنت
- حکم زوجه معسر
- حکم غائب غیر مفقود
- سوال مثل بالا
- شوهر در ایام انقلاب مفقود شد
- حکم زوجه مفقود
- ترمیم متعلق زوجه مفقود
- شوهر در سفر بحری گم شد
- در صورت قادر نبودن مجنون بر نفقه حکم تفریق
- حکم زوجه مجنون

بسم الله الرحمن الرحیم

حکم زوجه عنین

زید هنده را به نکاح گرفت یک هفته بعد هنده به خانه، پدرش رفت وگفت شوهرم نامرد است اما پدر هنده دخترش را نزد یک مولوی صاحب برد مولوی صاحب هنده را پس به خانه شوهرش به باز گشت حکم نمود وگفت یک سال انتظار بکش تا شوهر خود را علاج کند بعد از یک سال باز هم شوهر هما نطور نامرد بود هنده پس به خانه پدرش آمد بار دوم پدرش اورا نزد یک مولوی دیگر برد شوهر در حالیکه بر نامردی خویش اعتراف نمی کرد مولوی صاحب پدر دختر را گفت : چند روز انتظار بکشید تا راه حل آن بر آید در این دوران شش سال گذشت آن عالم هنوز حکم نکرده هنده زندگی خویش را در اندوه وغم بسر می برد چندی قبل خانواده طرفین تحقیق نمودند که زید زیر علاج است وواقعاً نامرد است اما زید را بعض افراد گمراه تحریک میکند تا زید این خانم را طلاق نکند وبه نامردی خویش نیز اعتراف نکند، در این صورت حل مسئله چیست از نظر شرع متین ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این دوران خانم باید به حاکم دعوی خود ببرد و . حاکم اول از شوهر بپرسد اگر او اقرا کرد که یک دفعه هم من با همبستری قادر نشدیم پس حاکم شوهر را یک سال مهلت دهد واگر شوهر مدعی جماع بود پس دیده شود که آیا خانم دعوی بکارت را میکند یا خیر؟ اگر دعوی بکارت را نمی کرد شوهر را سوگند دهد بر جماع اگر شوهر یک مرتبه هم قادر بر جماع شده باشد خانم حق فسخ را ندارد، اگر سوگند برداشت خانم حق فسخ را ندارد واگر سوگند نبرداشت پس به قصد علاج شوهر را یک سال مهلت دهد واگر خانم دعوی بکارت را می کرد باید توسط دوخانم ذکی معائنه شود اگر معلوم شد که خانم باکره است بار دوم معائنه شود اگر باز هم خانم باکره ثابت شد پس خانم بدون تا خیر اختیار فسخ نکاح را دارد واگر ثابت شد که خانم باکره نیست شوهر را سوگند دهد بر جماع اگر انکار ورزید یک سال جهت علاج مهلت داده شود پس از یک سال اگر باز هم خانم مدعی عدم قدرت شوهر بر جماع شد پس قاضی بعد از تحقیق خانم را اختیار دهد اگر شوهر خانم را جدا نکند پس قاضی بین آنان تفریق کند که این تفریق قاضی شرعاً در حکم طلاق بائن است در این صورت، بر شوهر مهر کامل واجب است وبرخانم عدت

کامل واجب است.

شرایط تفریق :

(۱) خانم قبل از نکاح از عنین بودن شوهر اطلاع نداشته باشد.

(۲) شوهر بعد از نکاح یکبار هم بر جماع قادر نشده باشد.

(۳) از روزیکه خانم شوهر را عنین یافته یکبار هم بر ازدواج وبر این نکاح اظهار رضایت نیز نکرده باشد مثلاً نگفته باشد بهرحال با این شوهر راضی میباشم محض سکوت بر رضا دلیل نیست .

(٤) بعد از چهار سال وقتیکه قاضی خانم را اختیار به فسخ داد خانم درهمان مجلس اظهار فسخ را نمود اگر قاضی رفت خانم هم برود اگر خانم در کدام عمل دیگر مصروف شد پس اختیارش ساقط شد.

(۵) شوهر را تا یک سال مهلت داده شود دیگر تفصیل هم بر آن طور است پس بدون حکم حاکم خانم اختیار فسخ را ندارد.

تنبیه : اگر آله تناسلی خصی منتشر نمی شد در حکم عنین است البته اگر اله تناسلی او قطع شده باشد یا کاملاً کوچک باشد پس این شخص در حکم مجبوب است لذا حاکم علی الفور نکاح او را فسخ کند وضرورت نیست به مهلت دادن.

فائده : خانم مفقود وغائب بعد از یک مرتبه همبستری هم جهت خوف زنا اختیار تفریق را دارد اما بین خانم عنین وشوهرش تفریق گردانیده نمیشود چرا که جهت مراقبت عنین بر خانم خویش خطر نسبت به خطر زوجه مفقود وغائب اندک تر است . نیز در اُموریکه در حقیقت آن خفاست اسباب ظاهر آن به منزله حقیقت قرار داده شود لذا قیام عنین با زوجه او به منزله وطی نمودن است . فقط والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۳۱/ جمادی الاولیٰ ۸٦هـ

با سکوت زوجهء عنین حق فسخ او باطل نمیگردد

سوال : اگر خانم عنین اظهار عدم رضایت را ننموده چند مدت با سکوت نزد شوهر ماند آیا حق دعوی فسخ نکاح او ساقط شد یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : تاکه خانم با صراحت دعوی فسخ نکاح را نه نموده با سکونت با شوهر اگر تامدت طویل هم باشد حق دعوی فسخ نکاح او باطل نمیشود بلکه اگر

یک مرتبه هم اظهار فسخ کرد پس ازآن آنرا ترک نمود باز هم اگر صراحةً اعتراف بر ترک دعوه نکرده حق دعوی او باطل نگردد بار دوهم حق دعوی نمودن را دارد.

قال فی شرح التنویر وهو ای هذا الخیار علی التراخی لا الفور فلو وجدته عنیناً او مجبوباً ولم تخاصم زماناً لم یبطل حقها وکذا لو خاصمته ثم ترکت مدة فلها المطالبة ولو ضاجعته تلک الایام خانیة کما لو رفعته الی قاض فاجله سنة ومضت السنة ولم تخاصمه زماناً زیلعی وفی الشامیة قوله لم یبطل حقها ای مالم تقل رضیت بالمقام معه کذا قیدہ فی التتارخانیة عن المحیط هذا وفی قوله الأتی کما لو رفعته الخ (ردالمحتار ج۲، ص۶۷۸) فقط واللہ تعالیٰ اعلم. ۲۰/ ربیع الاول ۸۸ھ

حکم زوجه مجبوب

سوال: حکم شرع چیست درحق کسی که آله تناسلی خویش را قطع نموده ومانند ایزک گردیده که خانم خویش را هم طلاق نمی دهد پس راه نجات خانم از وچیست ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: در این صورت حاکم تحقیق کند اگر شوهر اعتراف نمود بر قطع آله ویکبار هم جماع نکرده بود وخانم هم طالب طلاق شده پس حاکم شوهر را حکم به طلاق کند در صورت انکار زوج حاکم شخصاً نکاح او را فسخ کند اگر شوهر طلاق داد پس یک طلاق بائن واقع می شود واگر شوهر دعوه نمود که یک مرتبه جماع نموده اما خانم انکار نمود پس شوهر را سوگند داده شود که بعد از آن خانم حق طلب فسخ را ندارد در صورت انکار شوهر از قسم خانم حق مطالبه طلاق را دارد.

اما اگر خانم دعوه بکارت را نمود حاکم توسط یک خانم با تجربه تحقیق نماید اگر خانمان معائنه کنندگان حکم نمودند بر بکارت خانم پس بدون سوگند شوهر خانم اختیار طلاق را دارد واگر شوهر اعتراف نکرد پس حاکم دوتن را جهت تحقیق مقرر کند پس طبق خبر آنان حاکم فیصله کند واگر شوهر خلوت نموده باشد پس مهر کامل بر او واجب است وبرخانم عدت کامل واگر خلوت صحیحه نکرده باشد بر شوهر نصف مهر واجب است وبر خانم عدت نیست .

تنبیهات ضروري:

(۱) اگر در وقت نکاح آله شوهر قطع شده بود اما خانم اطلاع نداشت پس حق فسخ نکاح را دارد در غیر آن ندارد.

(۲) واگر آله شوهر بعد از نکاح قطع شده باشد پس اگر یکبار هم شوهر جماع کرده باشد خانم حق فسخ را ندارد در غیر آن دارد.

(۳) بعد از اطلاع یافتن خانم از قطع آله شوهر یک مرتبه هم خانم رضایت سکونت را با شوهر صراحة اظهار نکرده باشد اما اگر تصریح نموده باشد پس اختیار فسخ را ندارد.

(٤) بعد از اختیار حاکم خانم مباشرة فسخ را اختیار کند اگر فاصله آمد که قاضی برخاست یا خانم در کدام عمل مشغول شد پس اختیار فسخ از دستش رفت.

(۵) حکم فسخ نکاح با اختیار محوله حاکم است بدون حکم حاکم این حق را خانم ندارد.

(۶) شخصیکه آله تناسلی او نهایت کوچک بود که مساوی بانیست بود این شوهر هم در حکم مجبوب است البته خصی در حکم مجبوب نیست واگر انتشار او نمی شد در حکم عنین است احکام فسخ نکاح او هم مانند عنین است . وهذا ملخص ماهو مشروح فی الحیلة الناجزة للحیلة العاجزة فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

غرهٔ صفر ۷۳هـ

حکم زوجه متعنت

سوال : کسی خانم خویش را نه مصرف وخرج میدهد ونه نگاه میکند ونه طلاق میدهد پس حکم او در شرع چیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در قدم اول باید خانم شوهر را به یک طریق راضی به خلع سازد اگر راضی نشود پس اگر خانم خیلی مجبور باشد طبق مذهب مالکی به حاکم رجوع کند تا حاکم اورا مکلف سازد بر اعطای نان ونفقه و یا بر طلاق او واگر شوهر از هر دو انکار ورزید پس حاکم جبراً نکاح او را فسخ گرداند مالکی ها این طلاق را طلاق رجعی گفته اند لذا بعد از فیصله اگر قبل از گذشت عدت شوهر آماده شد بر نفقه پس حق دارد تا بار دوم رجوع کند البته تجدید نکاح افضل تراست اگر آماده نشد بر تجدید نکاح خانم بدون تجدید نکاح با او سکونت کند . التفصیل فی الحیلة الناجزة للحلیة العاجزة.

تنبیهات :

(۱) در الحلیة الناجزه در صورت خوف زنا خانم متعنت را حق تفریق داده شده وقتیکه متعنت غائب باشد اما اگر متعنت در خانه باشد خانم او حق تفریق را در صورت خوف زنا ندارد (کالعنین الذی قدر مرةً علی الوطء) چراکه در صورت موجودیت شوهر خانم زیر مراقبت

می باشد که مانند غیاب او خطر نیست این چنین وقتیکه یک امر پوشیده باشد پس در آنجا اسباب ظاهر به منزله حقیقت است لذا قیام زوج به منزله وطی گردانیده شده.

(۲) متعنت کسی است که باوجود قدرت خانم را نفقه نمی دهد اگر بر نفقه قدرت نداشته باشد معسر پنداشته میشود که حکم او جداست. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۹/شوال سنه ۷۳ھ

حکم زوجه معسر

سوال : کسی جهت ناداری توان ادای نفقه راهم ندارد وزوجه خویش را هم طلاق نمی دهد خانم خیلی ها پریشان است پس راه حل این مسئله چیست ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : ابتداء شوهر را راضی سازد بر خلع اگر راضی نشد وخانم هیچ عائد وذریعه معاش نیز نداشت ونه کسی کفیل معاش او بود پس طبق مذهب مالکی خانم عارض شود وشهادت دهد اگر دعوه خانم درست ثابت شد پس قاضی شوهر را مکلف بر نفقه یا خلع کند در صورت انکار شوهر را یک ماه مهلت داده شود بعد از یک ماه خانم عارض شود در صورت عدم قدرت شوهر بر نفقه قاضی به خواست خانم از شوهر خلع آن را بگیرد که این در حکم طلاق رجعی است که شوهر در دوران عدت در صورت قدرت بر نفقه حق رجوع را دارد اما این یک ماه مهلت دادن طبق مذهب مالکی در صورت ناواقفیت زوجه از اعسار زوج ونداشتن کفیل وضامن نفقه است اما این در آن صورت است که در وقت نکاح زوجه علم داشت از ناداری شوهر ونیز وکیل نفقه هم نداشت پس در غیر آن زوجه حق اختیار تفریق را ندارد. فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.

۱۲/ربیع الآخر سنه ۹۷ھ

حکم غائب غیر مفقود

سوال : شوهر یک خانم مصارف خانم خویش را نمی دهد ، خانم نزد قاضی رفت باوجود احضار نمودن قاضی زوج حاضر نشد پس در این صورت راه نجات چیست؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت در قدم اول کو شیده شود تا شوهر بر اعطای نفقه راضی شود اگر کفیل هم نباشد وخانم هم مهر را عفوه نکند وخوف خطر هم بر خانم باشد در این صورت مشکل قاضی کسی را عوض زوج وکیل گرفته وقضا نماید بر

زوج که در این صورت قضاء علی الغائب جائز است قاضی خانم را بخواهد نزد خویش حقوق او را اداء کند ونفقه او را بدوش بگیرد در غیر آن بین زوج وزوجه تفریق نماید باز هم اگر شوهر راضی نشد حاکم بین آنان تفریق نماید اگر زوج دور بود که وصول آن غیر ممکن بود باز هم حسب قاعده مذکوره حاکم بین آنان تفریق نماید اما در صورت خوف زنا شرط است که بر خانم یک سال گذشته باشد این تفریق در حکم طلاق رجعی است لذا اگر در دوران عدت غائب آمد وحقوق زوجیت را اداء نمود پس حق رجوع را دارد واگر بعد از عدت آمد وفیصله فسخ نکاح جهت عدم نفقه شده باشد اما زوج با شهادت ثابت نمود که او نفقه خانم را داده است پس در اینصورت خانم بار دیگر حواله این زوج گردد اگر که باکسی از دواج هم نموده باشد واز او اولاد هم پیدا شده باشد البته این اولاد از شوهر دوم باشد وخانم عدت را هم تکمیل کند که قبل از عدت با شوهر اول برایش همبستری جواز ندارد. (عبارت حیله ناجزه متعلق این مسئله در سوال آتنده ذکر شود) خلاصه اینکه احکام او مانند احکام مفقود باشد در صورت پیداشدن تفصیل را در بیان مفقود ملاحظه کنید.

کذا فی الحیلة الناجزة وقال فی الشامیة تحت قوله لو قضی علی غائب الخ) وقال فی جامع الفصولین قد اضطرب آراؤهم وبیانهم فی مسائل الحکم للغائب وعلیه ولم یصف ولم ینقل عنهم اصل قوی ظاهر یبنی علیه الفروع بلا اضطراب ولا اشکال فالظاهر عندی ان یتأمل فی الوقائع ویحتاط ویلاحظ الحرج والضرورات فیفتی بحسبها جوازاً او فساداً مثلا لو طلق امرأته عند العدل فغاب عن البلد ولا یعرف مکانه او یعرف ولکن یعجز عن احضاره او عن ان تسافر الیه هی او وکیلها لبعده او لمانع آخر وکذا المدیون لو غاب وله نقد فی البلد او نحو ذلک ففی مثل هذا لو برهن علی الغائب وغلب علی ظن القاضی انه حق لا تزویر ولا حیلة فیه فینبغی ان یحکم علیه وله وکذا للمفتی ان یفتی بجوازه دفعاً للحرج والضرورات وصیانةً للحقوق عن الضیاع مع مجتهد فیه ذهب الیه الائمة الثلاثة وفیه روایتان عن اصحابنا وینبغی ان ینصب عن الغائب وکیل یعرف انه یراعی جانب الغائب ولا یفرط فی حقه اه واقره فی نور العین قلت ویؤیده ما یأتی قریباً فی المسخر وکذا ما فی الفتح من باب المفقود ولا یجوز القضاء علی الغائب الا اذا رأی القاضی مصلحة فی الحکم له وعلیه فحکم فانه ینفذ لانه مجتهد فیه اه. قلت وظاهره ولو کان القاضی حنفیاً ولو فی زماننا ولا ینافی ما مر لان تجویز هذا للمصلحة والضرورة. (رد المحتار ج۴ ص۳۷)

تنبیهات :

(۱) عبارت حیله ناجزه چنین است : خانم بر همه این جملات حلف نیز بر دارد یعنی متعلق نفقه نه متعلق اثبات زوجیت وغیوبت اولاً بنا بر اینکه در فتاوی مالیکه تصریح آن نیامده بلکه در جواب علامه سعید بن صدیق الفلاتی خلاف آن تصریح آمده.

ونصه واما ان لم يكن له مال فلها التطليق عليه للاعسار من غير تأجيل لكن بعد اثباتها ما تقدم وتزيد اثباتها العدم واستحقاقها للنفقة وتحلف مع البينة الشاهدة لها انها لم تقبض منه نفقة مدة المدة الخ

دوهم ازین جهت که در مسئله مفقود کسی در صورت وجود نفقه وجود حلف را متذکر نشده وما به الفرق کدام امری نیست ثالثا جهت عدمی بودن امر نفقه بر آن اطلاع شهود مشکل است ازینجا شرط حلف بر آن معقول است بر عکس آن برزوجیت وغیبوبت حلف غیر معقول بلکه خلاف اصول است.

(۲) در حیله ناجزه در حصه مفقود بعد از ثبوت یک ماه مهلت هم شرط شده در صورتیکه غائب معسر باشد واگر غیر معسر باشد اما نفقه نمی دهد متعنت است که در حصه او تاجیل شهر ضروری نیست، البته یک ماه بعد از انقطاع نفقه فیصله نموده شود. فقط . و الله سبحانه وتعالیٰ اعلم.

۲۷/محرم ۷٦ھ

سوال مثل بالا

سوال : محمد شریف که در دوسیه قتل به بیست سال حبس محکوم شد خانم او غلام زهره در محکمه عارض شده به علت عدم تادیه مصارف ونفقه دعوه تنسیخ نکاح را نمود قاضی محمد شریف را جلب نمود ودر اخبارات اعلان نمود اما محمد شریف حاضر نشد ونه کدام وکیل خویش را فرستاد محکمهٔ سند داد غلام زهره را ایا در این صورت دعوی تنسیخ نکاح خانم محمد شریف (غلام زهره) درست است وحق دارد تا با کسی دیگر ازدواج کند یا خیر در صورتیکه شوهرش به بیست سال حبس محکوم شده است ؟ بینواتوجروا.

الجواب ازحضرت مفتی محمد شفیع صاحب : در اصل فیصله فسخ نکاح در حق غائب غیر مفقود مذهب مالکی هاست مانندیکه شرط بودن شهادت را در ارسال الی الغائب را قیاس نموده اند بر کتاب القاضی الی القاضی در حالیکه در اینجا کدام فیصله قضاء از یک جانب قضاء به جانب دوم منتقل نکرده بلکه اینقدر برای تثبیت مطلوب است که مقدمه

مجلس در صورتی دائر شود که او بر آن متیقن گردد یعنی در صورتیکه اطلاع الی الغائب دشوار گردد در آنصورت فیصله قضاء علی الغائب شود طبق مذهب امام مالک ؒ که فتوی شیخ الفا هاشم مفتی مالکی ها قرار ذیلاً است (طریق تطلیق زوجة المفقود او الغائب اللذی تعذر الارسال الیه او ارسل فتعاند الخ)

اگر ارسال الی الغائب وبعداً ثبوت تعاند از غائب موجود شود بدون آن قضای قاضی نافذ نیست در صورت تعذر هم توجیه نفاذ موجود نیست، پس نفاذ قضاء بر آن مدار نیست و آنکه شرط شهادت را قیاس نموده بر کتاب القاضی الی القاضی اما نزد تعداد عدهء علماء در آن شهادت شرط نیست مانندیکه در عمدة القاری شرح بخاری اختلاف علماء را نقل نموده پس شرط شهادت در مقیس علیه هم مختلف فیه است که مانع قضاء قاضی نیست.

دوم اینکه در اینجا بین مقیس ومقیسٌ علیه فرق بین است اگر در کتاب القاضی الی القاضی شرط شهادت متفق علیه هم فرضً گردد باز هم ثابت نشود که در احضار مدعی ومدعی علیه بینه عادله ارسال شود بلکه بر شهادت یک شخص هم باید قاضی فیصله کند همین است مسلک احناف الفاظ معین الحکام متعلق این مسئله اینست.

قال فی الایضاح المشتری بخیار اراد الرد فاختفی البائع (الی قوله) فیبعث منادیاً ینادی علی باب البائع ان القاضی یقول ان خصمك فلاناً یرید الرد علیك فان حضرت والا نقضت البیع فلا ینقضه القاضی بلا اعذار (معین الحکام ص ۰۰، فصل فی من نکل عن حضور مجلس الحاکم).

در این مسئله جهت اتمام حجت بر مدعی علیه اینقدر کافیست که کسی از طرف قاضی رفته دروازه مدعی علیه را بزند واعلان کند حاجت به شهادت ونصاب شهادت نیست اما چونکه در این مسئله در محکمه های جدید مدعی علیه پا پندار سال بینه نیست پس بدون ارسال فیصله قاضی مسلم پنداشته شود پس در صورت مذکوره فسخ نکاح شرعاً صحیح، درست ونافذ است. و الله تعالی اعلم.

بنده محمد شفیع

دارالعلوم کراچی ۱۴، ۸۸/۹/۳ هـ

بنده با این تحریر متفق نیست چراکه شرایط ذیل جواز فسخ نکاح در آن مفقود است:

(۱) شهادت بر قیام نکاح زوج وغیبوبت آن

(۲) حلف بر عدم نفقه ودیگر امور متعلق آن.

(۳) در عهدنامه عدالت تفصیل وذکر رسائی وملاقات یقینی تا شوهر نیست.

بحث ارسال درست است اما آن وسعت که در معین الحکام در حصه فسخ بیع موجود است انقدر وسعت در فسخ نکاح درست نیست چراکه معامله نکاح مهم تر است نسبت به بیع لذا شرط ضروری است در فسخ نکاح که باید زوج اطلاع داشته باشد از نامه قاضی وباز معذور نباشد از حضور در مجلس قاضی (الاان تعلو الارسال الیه) فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

رشید احمد ۱۱/ربیع الآخر ۹۷ھـ

شوهر در ایام انقلاب مفقود شده بود

سوال: یک خانم جوان سال که شوهرش در ایام انقلاب مفقود الخبر گردیده بود حیات ووفات او معلوم نیست در حصه این خانم که جوان هم است چه حکم است وباید تا چه وقت انتظار بکشد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: مفقودیت شوهر دو احتمال دارد :

(۱) تا پاکستان رسیده بعداً مفقود شده است .

(۲) در هندوستان در مقام بی امنیتی مفقود الخبر گردید صورت اول تفصیل دارد حکم صورت دوم اینست اگرشوهردرعین زمان فسادات مفقود الخبرشد بعد از تحقیق وجستجوی کامل اگر از شوهر اطلاعی بدست نیامد پس خانم باببینه تثبیت کند که آن شخص مفقود الخبرشوهراو بود بعد از تحقیق اگر در گمان غالب قاضی آمد که آن شخص فوت شده است پس حکم کند بر فسخ نکاح وبعداً خانم عدت وفات را تکمیل نموده باشوهر دوم ازدواج کند واگر حاکم مسلمان موجود نبود این وظیفه را مجلس اتحادیه علماء بدوش گیرند.

قال فی الشامیة (قوله و اختار الزیلعی تفویضه الی الامام) قال فی الفتح فای وقت رأی المصلحة حکم بموته (الی ان قال) ومقتضاه انه یجتهد ویحکم القرائن الظاهرة الدالة علی موته وعلی هذا یبتنی ما فی جامع الفتاوی حیث قال واذا فقد فی المهلکة فموته غالب فیحکم به کما اذا فقد فی وقت الملاقاة مع العدو او قطاع الطریق او سافر علی المرض الغالب هلاکه او کان سفره فی البحر وما اشبه ذلک حکم بموته لانه الغالب فی هذه الحالات وان کان بین احتمالین واحتمال موته ناشیء عن دلیل لا احتمال حیاته لان هذا الاحتمال کاحتمال ما اذا بلغ المفقود مقدارا ما لا یعیش علی حسب ما اختلفوا فی مقداره لنقل من

الغنية اھ. ما فی جامع الفتاوی وافتی به بعض مشائخنا وقال انه افتی به قاضی زاده وصاحب بحر الفتاوی لکن لا یخفی انه لا بد من مضی مدة طویلة حتی یغلب علی الظن موته لا بمجرد فقده عند ملاقاة العدو او سفر البحر ونحوه. (رد المحتار ج۲، ص۷۵۴)

البته اگر بعد از عقد جدید (ازدواج) شوهر اول پیدا شد حکم آن قرار ذیل است.

(۱) خانم حواله شوهر قدیم شود بدون تجدید نکاح.

(۲) اگر شوهر دوم خلوت صحیحه نموده بود بر او تکمیل مهر کامل وبر خانم عدت طلاق واجب است واگر خلوت صحیحه نکرده بوذ مهر یا عدت واجب نیست.

(۳) بصورت خلوت صحیحه از شوهر دوم کناره شود عدت گذارد وبا شوهر اول همبستری کرده میتواند.

(٤) عدت رانزد شوهر اول سپری کند اما در زمان عدت با او باید همبستری نکند.

(۵) اگر از شوهر دوم در دوران نکاح یا در زمانه عدت اولاد تولد شد آن اولاد شوهر دوم است.

قال فی المبسوط وقد صح رجوعه (عمر رضی الله تعالی عنه) الی قول علی رضی الله تعالی عنه فانه (علیًا) کان یقول ترد الی زوجه الاول ویفرق بینهما وبین الآخر ولها المهر بما استحل من فرجها ولا یقربها الاول حتی تنقضی عدتها من الآخر وبهذا کان یأخذ ابراهیم فیقول قول علی رضی الله تعالی عنه احب الیّ من قول عمر رضی الله تعالی عنه وبه نأخذ ایضاً (مبسوط ج۱۱)

وایضاً فیه فعرفنا ان الصحیح انها زوجة الاول ولکن لا یقربها لکونها معتدة الغیر کالمنکوحة اذا وطئت بشبهة. (مبسوط ج۱۱)

اقول الموطوءة بالشبهة تعتد عند الزوج الاول فکذا هذه قال فی الشامیة وللموطوءة بشبهة ان تقیم مع زوجها الاول وتخرج باذنه فی العدة لقیام النکاح بینهما وانما حرم الوطء الخ. (رد المحتار ج۲)

ولفظ المبسوط بما استحل من فرجها یشیر الی ان مجرد النکاح لا یوجب المهر وایضاً رفع النکاح الثانی کالفسخ وفی الفسخ قبل الخلوة لا یجب شیء من المهر لما فی البدائع وفسخ العقد رفعه من الاصل وجعله کأن لم یکن ولو لم یکن حقیقة لم یکن لها مهر فکذا اذا التحق بالعدم من الاصل (الی ان قال) وان کان قد دخل بها لا یسقط المهر لان المهر قد تأکد بالدخول فلا یحتمل السقوط بالفرقة (وبعد اسطر) ان المراد من المهر المهر المسمّی. (بدائع الصنائع ج۲، فصل فی بیان ما یرفع النکاح) وفی الشامیة عن ط ان زوجته لمو الاول لا للثانی اھ. تأمل (رد المحتار ج۲)

تنبیه: باید این فیصله را کسانی کنند که دانا بلکه عالم باشند ودر مسائل قضاء وشهادت دست دراز داشته باشند وباهم متفق باشند ودر قضیه فسخ نکاح باید اقلاً سه تن باشند.

فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۶/ذی‌القعده ۱۴هـ

حکم زوجه مفقود

سوال: کسی که از مدت چندی غائب است هیچ نوع معلومات از او در دست نیست آیا خانم او حق ازدواج را با کسی دیگر دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در این صورت در مذهب احناف باید خانم تا هشتاد سال انتظار بکشد یا بر مذهب مالکی ها عمل نموده به حاکم رجوع کند حاکم بعد از جستجوی کامل وقتیکه از دریافت آن شخص نا امید شد پس خانم را به انتظار چهار سال حکم نماید اگر در این مدت هم شوهر پیدا نشد خانم را حاکم حکم کند بر تکمیل عدت وفات چهار ماه وده روز پس با کسی دیگر ازدواج کند واگر حاکم موجود نبود این فیصله را علماء آن علاقه بکنند باشرایط ذیل :

(۱) باید ارکان جماعت اقلاً سه تن باشند.

(۲) باید ارکان همه عادل ومتدین باشند.

(۳) باید ارکان عالم بر قضا واحکام شرع باشند

(٤) فیصله فسخ نکاح به اتفاق اراء صورت گرفته باشد اگر خانم عاجز باشد.

(۵) در ایام تفتیش شوهر مصارف را خانم بدوش گیرد یا حکومت.

واگر بعد از نکاح دوم شوهر اول پیدا شد حکم آن چنین باشد :

(۱) خانم بدون تجدید نکاح حواله شوهر سابق گردد.

(۲) اگر شوهر دوم خلوت نموده باشد بر او مهر کامل وبر خانم عدت واجب است در غیر آن یکی اینها هم واجب نیست یعنی اگر خلوت صحیحه نکرده باشد.

(۳) عدت را نزد شوهر اول تکمیل کند اما بدون تعرض شوهر بسوی او زیرا شوهر اول حق جماع را با او ندارد .

(٤) اگر از شوهر دوم قبل از تکمیل عدت درحالت نکاح یا فسخ نکاح اولاد تولد شود آن ولد از شوهر دوم محسوب میشود. وهذا ملخص ما هو مشروح فی الحیلة الناجزة للحلیلة العاجزة

تنبیه : مراد از ذکر شهادت نکاح در حلیه ناجزه تنها مراد انعقاد نکاح نیست بلکه ضروری بودن شهادت است بر قیام نکاح . لما فی الروایة الاولیٰ من العلامة سعید بن صدیق الفلالی ما نصه بعد ان تثبت الزوجیة و غیبة الزوج و البقاء فی العصمة الی الآن اھ و فی الالحاق من العلامة الفاھاشم فان الزوجة تثبت بشاھدین ان فلاناً زوجها و غائب عنها اھ. و فی الروایة الثانیة و العشرین من العلامة الفلالی کلها اثبات الزوجیة اھ. فقط واللّٰہ تعالیٰ اعلم. فقط و اللّٰه تعالی اعلم

۱۹/محرم ۸۳ھ

ترمیم دربارهء زوجهء مفقود که بعد از مشوره طی شد

سوال : مایان امضاء کنندگان به تصویب رسیده وموافقه نمودیم که باید جملات حیله ناجزه تحت عنوان (فائده) ص ۶۱ تبدیل گردد با الفاظ ذیل :

فائده : آن حکم انتظار چهار سال در حصه خانم مفقود بعد از عارض شدن آن در محکمه آنصورت باشد که کسی کفالت نفقه اورا بدوش گرفته باشد وزندگی باعفت را بسر برد واگر کفیل نداشته باشد تا زندگی باعفت را بسر برد وانتظار هم از یک ماه زیاد باشد پس نزد حاکم شرعی رجوع نموده (۱) دعوه فسخ نکاح را دائر کند.

واگر کفالت نفقه اورا کسی بدوش گرفته است اما بدون شوهر سکونت او در فتنه است بعد از انتظار یک سال بسوی قاضی مراجعه نماید (۲) وبا شواهد ثابت کند که فلان غائب شوهر اوست که ازین مدت این زمان غائب است وبرایم مصارف نان ونفقه راهم نگذاشته ونه کسی تضمین نفقه من را نموده (۲) و نه من نان ونفقه را عفوه نموده ام وبر آن سوگند بر دارد یا بگوید که بدون موجودیت شوهر عفت من کاملاً در خطر است وبر آن سوگند بردارد

۱- حاشیه (۱ و ۲) از عبارت الفاهاشم بنظر می رسد که در صورت عدم نفقه یک ماه ودر صورت خشیت زنا یک سال انتظار نماید اما طبق مذهب مالکی اندک اضافه نمودن ازین مدت قرین احتیاط باشد که قبل المرافعه سیزده ماه مقرر کنند البته اگر مدت فیصله حاکم گذشت پس فتوی بر جواز داده شود.

بنده محمد شفیع عفا الله عنه — رشید احمد — محمد عاشق الهی عفا الله عنه

خادم دار العلوم کراچی ۱۴ — محمد رفیع — محمد تقی عثمانی

۲۵ ربیع الاول ۱۳۹۲ هجری

۲ - یعنی اول شوهر بودن وبعد از آن غیاب او را تثبیت کند یعنی در صورت اول این طلاق رجعی است اگر در وسط عدت شوهر پیداشد مانند حکم غائب غیر مفقود حق رجوع را دارد - ۱۲ - رشید احمد.

پس قاضی در نیابت شوهر خانم را طلاق دهد یا او را اختیار به فسخ دهد وقتیکه خانم خود را طلاق داد قاضی این طلاق رانافذ گرداند. کما فی فتاوی العلامه الفاهاشم من الالحاق حیلة ناجزہ ص ۱۱۰) واللہ سبحانہ وتعالیٰ اعلم.

بنده محمد شفیع عفاالله عنه رشید احمد محمد عاشق الهي عفاالله عنه

خادم دارالعلوم کراچي ۱۴ محمد رفیع عثماني محمد تقي عثماني

۲۵/ربیع الاول ۱۳۹۲ھ

شوهر در سفر بحري مفقود گردید

سوال: یک شخص در بازگشت سفر حج بر تخته کشتی نشسته رفیقانش باز داشتند اورا از این عمل اما سخن آنانرا قبول نکرد برتخته خوابید فرد ادیدند که شخص از آنجا مفقود شده پس در حصه مال وخانم او حکم شرع چیست؟بینوا توجروا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: از قرائن فهمیده میشود که او فوت شده لذا ترکه او تقسیم شود وخانم اوباکسی دیگرازدواج کندچراکه قرائن مفیده، یقین قوی شهادت است.

کما فی کتاب الدعوی من شرح التنویر ونصه والسابع قرینة قاطعة کان ظهر من دار خالیة انسان خائف بسکین ملوث بدم فدخلوها فوراً فرأوا مذبوحاً لحینه اخذ به اذلا یمتری احد انه قاتله. (رد المحتار ج ۴ ص ۵۸۶) وفی الشامیة فی اول کتاب القضاء فی بیان طریق القاضی الی الحکم او القرائن الواضحة التی تصیر الامر فی حیز المقطوع به فقد قالوا لو ظهر انسان من دار بیده سکین وهو متلوث با لدم سریع الحرکة علیه اثر الخوف فدخلوا الدار علی الفور فوجدوا فیها انساناً مذبوحاً بذلک الوقت ولم یوجد احد غیر ذلک الخارج فانه یؤخذ به وهو ظاهر اذلا یمتری احد فی انه قاتله والقول بأنه ذبحه آخر ثم تسور الحائط او انه ذبح نفسه احتمال بعید لا یلتفت الیه اذلم ینشأ عن دلیل. (رد المحتار ج ۴ ص ۴۲۱)

تحریر شامیه که خانم مفقود بحری تا مدت طویل انتظار بکشد تا حاکم حکم کند بر موت او مراد از او کسی است که در ساحل در یاگم شود اما در این صورت در وسط بحر علم فقدان او شده که موجب یقین است واحتمال بعید ناشی بلادلیل را اعتبار نباشد. کما صرح به شارح التنویر وابن عابدین رحمهما الله تعالیٰ فیما ذکرنا من نصهما. این چنین احتمال بعید که بعد از مشاهده میت بالمشافهه موجود شود که شاید فوت نشده باشد در آن نه انتظار مدت طویل باشد ونه ضرورت است به حکم حاکم. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۸/صفر ۸۶ھ

صورت تفریق وقتیکه مجنون بر اداي نفقه قادر نباشد

سوال : خانمی در قید نکاح کسی است که او تقریباً مجنون است توازن اعصاب او درست نیست وقادر نیست بر نان ونفقه خانم ونه کسی دیگری وکیل نفقه آن است در آن حد هم نیست که خانم را اختیار به خلع دهد وخانم هم راضی بر سکونت با او نیست پس در حصه چنین شوهر شرع چه حکم میکند؟ در حالیکه شوهر آنقدر دیوانه هم نیست که خانم را خوف باشد از قتل وغیره او . بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این مورد در مذهب حنفی ها هیچ صورت ممکن نیست لذا در وقت اضطراب از مالکی ها فتوی گرفته شود که خانم با شواهد ثابت کند که فلان شخص مجنون، شوهرمن هست که قادر نیست بر نفقه نه ووکیل نفقه هم کسی نیست یا کسی وکیل بود اما حالاً برائت گرفته پس بدون نان ونفقه وکفیل زندگی بسر می برم که در این صورت حاکم شوهر را یک ماه مهلت دهد اگر در این مدت شوهر بر اعطای نفقه قادر شد پس خانم در نکاحش بماند در غیر آن خانم را اختیار داده شود بر فسخ نکاح که آن طلاق رجعی است اگر در دوران عدت شوهر قادر بر نفقه شد پس حق رجوع را دارد که ولی مجنون به او رجوع کند. والتفصیل فی الحیلة الناجزة لحکیم الامة قدس سره.

تنبیهات :

(۱) لزوم شهادت بر نکاح مجنون هیچ در نظر نیامده اما وقتیکه وجود مجنون کالعدم است پس در قیاس بر غائب این شرط لازمی است وهوالاحوط أما اقرار زوجیت ولی بر مجنون درست نیست چراکه این ضرراست بر مجنون .

(۲) در حیله ناجزه یک ماه تاجیل شرط نیامده اما چونکه صورت اعسار است امام مالک رحمه الله یک ماه مهلت را شرط نموده اگر در آن نیز انتظام نفقه ممکن نشد پس تفریق نموده شود احتیاط درهمین است اما از عبارات مالکیه دانسته میشود که برای صحت قضا تاجیل شرط است .

(۳) این حکم تاجیل شهر وبعداً حکم فسخ نکاح را حاکم به سمع ولی مجنون بر ساند اگر ولی نداشت حاکم کسی را از جانب مجنون وکیل بگیرد واین پیام را به سمع او برساند .

فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم . ۱۸/ذي الحجه ۱۳۹۳هـ

حکم زوجه مجنون

سوال : شما در احسن الفتاوی حکم آن مجنون را شرح نمودید که قادر نباشد بر نفقه اما اگر قادر باشد بر نفقه اما خانم را از او خیلی تکلیف باشد ویا غائب باشد یا بر جماع قادر نباشد ویا دایم غائب باشد پس حکم نجات از چنین مجنون چه چیست؟ راه حل را بیان کنید از نگاه شرع برای نجات یافتن از آن . بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر در دوران نکاح جنون موجود بود ودر لاعلمی نکاح صورت گرفت پس نزد مالکی ها وامام محمد رحمه الله خانم اختیار فسخ نکاح را دارد اگر جنون مستوعب باشد یا غیر مستوعب یعنی دایم باشد یا موقتی اما اگر بعد از نکاح بر شوهر جنون مستوعب یا غیر مستوعب لاحق شد پس نزد احناف هیچ صورت نجات نیست ودر وقت ضرورت بر قول امام مالک رحمه الله عمل نموده شود در هر دو صورت در وقت تفریق بسوی حاکم باید مراجعه کند و خانم نکاح خویش را با این مجنون خطیر باشواهد ثابت کند که بعد از آن قاضی خانم را مکلف سازد بر انتظار یک سال تاولی مجنون شوهر را علاج کند ویا کسی دیگری او را زیر علاج گیرد اگر ولی نداشته باشد در صورت درست نشدن شوهر خانم را اختیار داده شود در تفریق با این حکم نیز ولی ویا کفیل مجنون مطلع گردد اگر این جنون در وقت عقد تفریق بود فسخ باشد اما نزد مالکی ها یک طلاق بائن است که با دو طلاق دیگر مغلظ می گردد این چنین بعد از رجوع با دو طلاق دیگر مغلظ میگردد .

پس اگر خلوت صحیحه نموده باشد بر زوج مهر کامل وبر خانم عدت کامل واجب است واگر خلوت صحیح نکرده باشد پس مهر وعدت یکی هم واجب نیست .

شرایط تفریق :

(۱) اینکه جنون خطیر باشد وسبب ایذا نیست در جنون ضعیف اختیارفسخ نیست .

(۲) قبل از نکاح از جنون علم نداشته باشد.

(۳) بعد از ظهور جنون خانم یک مرتبه هم بر سکونت باشوهر رضایت نشان نداده باشد اگر رضایت نشان داده باشد اختیار ندارد.

(٤) بعد از ظهور جنون خانم بالاختیار موقع جماع یادواعی جماع رابه شوهر نداده باشد.این چنین اگر در ابتدای جنون شوهر را اختیار داده باشد اما وقتیکه جنون خطیر شده

باشد اختیار نداده باشد باز هم حق فسخ خانم باطل نگردد.

(۵) در حصه تفریق مجنون قضای قاضی شرط است.

(۶) بعد از تکمیل یک سال مهلت اگر خانم مطالبه فسخ را نمود حاکم او را حق فسخ بدهد پس اگر در مجلس اختیار نمود درست است بعد از انتهاء مجلس یا تبدیلی مجلس خانم اختیار ندارد .

اگر مجنون قادر بر جماع نباشد عنین باشد عنین پنداشته شود واگر دایم غائب باشد پس غائب غیر مفقود است صورت تفریق از غائب غیرمفقود وعنین هر دو در احسن الفتاوی مذکور است.

قابل فکر : درحالت خشیت زنا خانم غائب ومفقود را اختیار فسخ است اگر که قبل از غیاب جماع نموده باشد اماً اگر عنین یکبار هم جماع نموده باشد اختیار خانم او باوجود خشیت زن باقی نباشد زیرا وقتیکه در حقیقت چراکه خانم عنین تحت مراقبت اوست احتمال زنا از او کم است نیز در جانیکه خفا باشد در حقیقت اشیاء اسباب ظاهره در آنجا به منزله حقیقت است لذا قیام عنین مع زوجه به مقام وطی است پس اگر مجنون بعد از یک مرتبه جماع بی قدرت شود وجنون او خطیر نیز نباشد نفقه هم موجود باشد پس خانم او بنا بر خوف زنا اختیار فسخ را ندارد. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم

۱۱/ربیع الاخر سنہ ۹۷ھ

باب العدّة

بر زن مطلقه حامله از زنا عدت واجب است

سوال : کسی در لا علمی با خانم حامله از زنا نکاح نمود پس بعد از اطلاع قبل از وضع حمل او را طلاق داد آیا برین خانم عدت واجب است یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر با این خانم خلوت صحیحه یا جماع نموده باشد پس عدت او در هر دو صورت وضع حمل است اگر این نکاح با زانی باشد یا با غیر زانی بهر کیفیت عدت بر او واجب گردد .

قال فی شرح التنویر وفی حق الحامل مطلقا ولو امة او کتابیة او من زنا بان تزوج حبلی من زنا ودخل بها ثم مات او طلقها تعتد بالوضع. وفی الشامیة (قوله بان تزوج حبلی من زنا الخ) افادان العدة لیست من اجل الزنا لما تقدم انه لا عدة علی الحامل من الزنا اصلا وانما العدة لموت الزوج او طلاقه. قال الرحمتی ویعلم کون الحمل من زنا بولادتها قبل ستة اشهر من حین العقد (قوله ودخل بها) هو قید لغیر المتوفی عنها لما مر ان عدة الوفاة لا یشترط لها الدخول ودخوله بها بالخلوة او بوطئها مع حرمته لانه وان جاز نکاح الحبلی من زنا لا یحل وطؤها رحمتی ونقل المسألة فی البحر عن البدائع بدون قید الدخول (رد المحتار ج۲) فقط والله تعالی اعلم. غرہ ذی الحجہ ۷۲ھ.

اگر با مطلقه مغلظه صحبت نمود استیناف عدت نیست

سوال : کسی به خانم خویش طلاق مغلظ داد پس با او صحبت نمود آیا عدت از وقت طلاق محسوب میشود یا بعد از وقت همبستری عدت دوم نیز واجب است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : عدت کامل از وقت طلاق ضروری است عدت دوم بر او واجب نیست . قال فی الشامیة لو وطئها بعد الثلاث فی العدة بلا نکاح عالماً بحرمتها لا تجب عدة اخری لانه زنا. وفی البزازیة طلقها ثلاثاً و وطئها فی العدة مع العلم بالحرمة لا تستأنف العدة بخلاف حیض و یرجمان اذا علما بالحرمة ووجد شرائط الاحصان ولو کان منکرا طلاقها لا تنقضی العدة ولو ادعی الشبهة تستقبل الخ. (ردالمحتار ج۲) فقط والله تعالی اعلم . غر ۷۵ھ.

بعد از طلاق بالکنایة بائن بعد از صحبت عدت مستانفه واجب است

سوال: کسی خانم خویش را طلاق بائن داد بعد از آن با او همبستری نمود پس عدت از کدام وقت آغاز میشود؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر طلاق بائن بلفظ کنایة داده باشد بعداز همبستری عدت دوم واجب میگردد وبین هر دو عدت تداخل نموده شود.

قال فی التنویر اذا وطئت المعتدة بشبهة وجبت عدة اخری وتداخلتا، وفی الشامیة تحت (قوله بشبهة) و ذلك کالموطوءة للزوج فی العدة بعد الثلاث بنکاح و کذا بدونه اذا قال ظننت انها تحل لی او بعد ما ابانها بالفاظ الکنایة وتمامه فی الفتح (الی ان قال) والصدر لم یجعل الطلاق علی مال والخلع کالثلاث حتی ذکر انه لو خالعها و لو بمال ثم وطئها فی العدة عالماً بالحرمة تستأنف العدة لکل وطأة و تتداخل العدد الی ان تنقضی الاولی و بعده تکون الثانیة و الثالثة عدة الوطء لا الطلاق حتی لا یقع فیها طلاق اخر و لا تجب فیها نفقة اه. و ما قاله الصدر هو ظاهر ما قدمناه انفاً عن الفتح حیث ... الوطئ بعد الابانة بالفاظ الکنایة من الوطء بشبهة ای لقول بعض الائمة انه لا یقع بها البائن فاورث الخلاف فیه شبهة. (رد المحتار ج۲) فقط والله تعالی اعلم. ۲۹/صفر ۱۳۷۵ھ.

عدت حامله

سوال: کسی خانم خویش را در دوران حمل طلاق نمود پس چه وقت با شوهر دوم حق از دواج را دارد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: عدت او وضع حمل است که بعد از وضع حمل حق ازدواج را با کسی دیگر دارد.

قال الله تعالی وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وفی شرح التنویر وفی حق الحامل مطلقا ولو امة او کتابیة اومن زنابان تزوج حبلی من زنا ودخل بها ثم مات اوطلقها تعتد بالوضع جواهر الفتاوی وضع جمیع حملها الخ. (ردالمحتار باب العدة) فقط والله تعالی اعلم. ۱۲/ذیقعده ۱۳۷۲ھ.

وقتیکه بچه در شکم فوت شد حکم حمل آن

سوال: وقتیکه بچهء مطلقه یا متوفی عنها زوجها در شکم او بمیرد پس علت عدم وضع حمل عدت اوچه وقت تکمیل میشود ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بطریقه عملیات یا ادویه رحم را تصفیه نماید اگر حمل از مدت چهارماه باشد بدین طریقه مذکور اسقاط حمل عدت تکمیل شود ویا در غیر آن سه حیض را تکمیل کند تا عدت ختم شود.

قال ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ (قوله وضع حملها) ای بلا تقدیر بمدة سواء ولدت بعد الطلاق او الموت بیوم اواقل جوهرة و المراد به الحمل الذی استبان بعض خلقه او کله فان لم یستبن بعضه لم تنقض العدة لان الحمل اسم لنطفة متغیرة فاذا کان مضغة او علقة لم تتغیر فلا یعرف کونها متغیرة بیقین الا باستبانة بعض الخلق بحر عن المحیط و فیه عنه ایضاً انه لا یستبین الا فی مائة و عشرین یوماً. (رد المحتار ج۲،ص۶۵۶)

اگر با یک طریق هم حمل وضع نشد پس اکثر مدت حمل یعنی دوسال را تکمیل کند بعد از آن سه ماه عدت را تکمیل نماید.

قال فی العلائیة و لو ماتت فی بطنها ینبغی بقاء عدتها الی ان ینزل او تبلغ حد الایاس نهر. وفی الشامیة (قوله او تبلغ حد الایاس) یعنی فتعتد بالاشهر بعده و فیه انه مناف لقوله تعالیٰ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ الآیة فتأمل ح قلت و فی حاشیة المحر للشیخ خیر الدین لا معنی للقول بالانقضاء مع وجوده لاشتغال الرحم به کذا فی تکب الشافعیة قال الرملی فی شرح المنهاج و لو ماتت و استمر اکثر من اربع سنین لم تنقض الا بوضعه لعموم الآیة کما افتی به الوالد و لا مبالاة بتضررها بذلك و قال ابن قاسم فی حاشیة شرح المنهج قال شیخنا الطبلاوی التیجماعة عصرنا بالتوقف علی خروجه و الذی اقوله عدم التوقف اذا ایس من خروجه لتضررها بمنعها من التزوج اذ لا شیء من قواعدنا یدفع ما قالوه فلیتأمل ذلك اه ملخصاً و یظهر ان المراد من قوله او تبلغ حد الایاس هو الایاس من خروجه و هل المراد منه نهایة حد الحمل و هو اربع سنین عند الشافعیة و سنتان عندنا او اعم من ذلك محتمل و الذی ینبغی العمل بما قاله الجماعة لموافقته صریح الآیة. (رد المحتار ج۲،ص۶۵۴) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۲/رجب ۸۶ھ

اگر معتده بر تادیه کرایه مکان قادر نباشد آنرا خانه را ترک کند

سوال: زید خانم خود را گرفته به قصد سکونت در یک شهر ویک مکان کرایه می نشست همانا که زید فوت شد حالاً خانم از تادیه آن مقدار کرایه عاجز است آیا انتقال زوجه به خانه بی کراء یا کم کراء از آنجا در ایام عدت جواز دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله اگر استطاعت آن کراء را ندارد به مکان قریب تر

منتقل شود. قال فی التنویر وتعتدان فی بیت وجبت فیه الا ان تخرج او ینهدم المنزل او تخاف تلف مالها او لا تجد کراء البیت، وفی العلائیة فتخرج لاقرب موضع الیه (رد المحتار ص ۶۶۳ ج ۲) فقط والله تعالی اعلم.
۲۲/ذی قعده ۸۶ هـ.

معتده موت به قصد دیدن روی شوهر میت از خانه بیرون نشود

سوال: بکر در یک قریه دوم در خانه برادرش وفات شد آیا خانم بکر بقصد دیدن روی میت شوهرش حق رفتن را دارد یا خیر؟ در حالیکه بعد از تجهیز وتکفین باز گشت عدت راهم در خانه شوهر سپری میکند وآیا وقتیکه آن خانم بکر در خانه شوهر از وفات شوهر اطلاع یابد اجازه خروج را دارد یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر نزد معتده موت نفقه نباشد بقصد حصول معاش از خانه بیرون رفته می تواند این چنین جهت مراقبت مال خویش اگر سرپرست داشته نباشد پس باید حصه اکثر شب را در خانه شوهر بسربرد لذا جهت دیدن روی شوهر برایش بیرون شدن از خانه جواز ندارد. قال فی شرح التنویر ومعتدة موت تخرج فی الجدیدین وتبیت اکثر اللیل فی منزلها لان نفقتها علیها فتحتاج للخروج حتی لو کان عندها کفایتها صارت کالمطلقة فلا یحل لها الخروج فتح وجوز فی القنیة خروجها لاصلاح مالا بد لها منه کزراعة ولا وکیل لها. والتفصیل فی الشامیة (رد المحتار ص ۶۶۳ ج ۲). فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۲/ذی قعده ۸۶ هـ.

وجوب عدت در سفر

سوال: زید جهت مهمانی یا جهت کاروبار به شهر دیگر خانه همشیره اش همرای فامیل رفت همانا که زید در همانجا انتقال یافت آیا خانم زید بعد ازتکمیل تجهیز وتکفین شوهر پس عائد خانه شوهر خود شود یا در همانجا عدت خویش را سپری کند؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگرخانه شوهر از جای اقامت کم از اندازه مسافه سفر دور باشد پس خانم در همانجا عدت خویش را سپری کند واگر از مسافت سفر زیاد باشد پس به جای اقامت آمده در آنجا عدت خویش را تکمیل کند.

قال فی شرح التنویر ابانها او مات عنها فی سفر ولو فی مصر ولیس بینها وبین مصرها مدة سفر رجعت ولو بین مصرها مدته (الی قوله) تعتد ثمة ان لم تجد محرما اتفاقا وکذا ان وجدت عند الامام رحمه الله. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۶۶) فقط والله تعالی اعلم. ۲۱/ذی قعده ۸۶ هـ.

مانند سوال بالا

سوال: خانمی به هندوستان رفت همانا که شوهرش انتقال یافت آیا خانم در هندوستان عدت وفات را تکمیل کند ویا باز گردد به خانه شوهرش؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر در باز گشت با او کدام محرمی نباشد در همانجا عدتش را تکمیل کند واگر محرم باشد به قول امام صاحب رحمه الله در همانجا تکمیل عدت لازم است اما به قول یاران به خانه شوهرش گشته در آنجا عدت را سپری کند این تفصیل در صورتی است که در آنجا سکونت ممکن باشد اما اگر از طرف حکومت اجازه نباشد پس باز گشته در خانه شوهرش عدت راتکمیل کند

قال فی شرح التنویر ان مرت بما یصلح للاقامة کما فی البحر وغیرہ زاد فی النهر وبینه وبین مقصدها سفر او کانت فی مصر او قریة تصلح للاقامة تعتد ثمة ان لم تجد محرما اتفاقا وکذا ان وجدت عند الامام رحمه الله تعالی (رد المحتار ص ۶۲۱ ج ۲). فقط والله تعالی اعلم. غرہ ربیع الآخر ۱۴۰۰ھ.

با اسقاط حمل عدت ختم شود

سوال: اگر خانم معتدہ حامله، حمل خویش را جهت کوتاه شدن عدت توسط ادویه ساقط کند برای تعجیل عدت آیا عدت او تکمیل شد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر حمل از چهار ماه یا زیاد از چهار ماه باشد با اسقاط آن عدت ختم میشود در غیر آن بعد از تکمیل سه حیض عدت او تکمیل میشود پس اگر بعد از اسقاط اقلاً سه یوم هم خون رفت حیض محسوب گردد که بعد از آن دو حیض دیگر را هم تکمیل کند واگر اقلاً سه یوم خون نرفت پس سه حیض دیگر را تکمیل کند تا عدت تکمیل شود.

فی حیض العلائیة وسقط مثلث السین ای مسقوط ظهر بعض خلقه کید او رجل او اصبع او ظفر او شعر ولا یستبین خلقه الا بعد مائة وعشرین یوماً (الی قوله) وتنقضی به العدة فان لم یظهر له شیء فلیس بشیء وفی الشامیة (قوله ای مسقوط) الذی فی البحر التعبیر بالساقط وهو الحق لفظاً ومعنی اما لفظا فلان سقط لازم لا یبنی منه اسم المفعول واما معنی فلان المقصود سقوط الولد سواء سقط بنفسه او اسقطه غیره ح. (رد المحتار ج ۱، ص ۲۷۸). فقط والله تعالی اعلم ۲۲ رمضان ۸۷ھ.

اسقاط حمل جهت ختم نمودن عدت

سوال : تحریر فتوی شمایان با ما موصول شد ، خیلی ممنون شدیم، از اینجا معلوم شد که اگر زن حامله توسط ادویه حمل خود را ساقط کند عدت او خاتمه می یابد اما آیا درین طریقه اسقاط حمل برای عجلت در اکمال عدت جواز دارد یا خیر ؟ آیا این عمل موجب گناه است یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از تکمیل چهار ماه حمل اسقاط حمل جواز ندارد اما در قبل ازین مدت چهار ماه اختلاف است، راجح اینست که بدون مشکل سخت ومجبوریت نمودن هم جواز ندارد تا وقت ولادت در عدت کدام ضرری نیست اگر ضرر می بود خداوند تعالی چنین حکم مشکل را هیچگاه نازل نمی نمود، زیرا خداوند جل جلاله میفرماید که : ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ . (یعنی خداوند هیچ چنین حکم را نازل نکرده که بر مردم مشکل باشد) لذا با این مقصد اسقاط حمل جواز ندارد ارشاد الهی است که :

في حيض الشامية معزياً لعقد الفرائد قالوا يباح لها ان تعالج في استنزال الدم ما دام الحمل مضغة او علقة ولم يخلق له عضو وقدروا تلك المدة بمائة وعشرين يوماً وانما اباحوا ذلك لانه ليس بآدمي اهـ. (رد المحتار ج۱، ص۲۷۸) وفي مهر العلائية وقالوا يباح اسقاط الولد قبل اربعة اشهر ولو بلا اذن الزوج وفي الشامية قال في النهر بقي هل يباح الاسقاط بعد الحمل نعم يباح ما لم يتخلق منه شيء ولن يكون ذلك الا بعد مائة وعشرين يوماً وهذا يقتضي انهم ارادوا بالتخليق نفخ الروح والا فهو غلط لان التخليق يتحقق بالمشاهدة قبل هذه المدة كذا في الفتح واطلاقهم يفيد عدم توقف جواز اسقاطها قبل المدة المذكورة على اذن الزوج وفي كراهة الخانية ولا اقول بالحل اذ المحرم لو كسر بيض الصيد ضمنه لانه اصل الصيد فلما كان يؤاخذ بالجزاء فلا اقل من ان يلحقها اثم هنا اذا سقطت بغير عذر اهـ قال ابن وهبان ومن الاعذار ان ينقطع لبنها بعد ظهور الحمل وليس لابي الصبي ما يستأجر به الظئر ويخاف هلاكه ونقل عن الذخيرة لو ارادت الالقاء قبل مضي زمن ينفخ فيه الروح هل يباح لها ذلك ام لا اختلفوا فيه وكان الفقيه علي بن موسى يقول انه يكره فان الماء بعد ما وقع في الرحم مآله الحياة فيكون له حكم الحياة كما في بيضة صيد الحرم ونحوه في الظهيرية قال ابن وهبان فاباحة الاسقاط محمولة على حالة العذر او انها لا تأثم اثم القتل اهـ وبما في الذخيرة تبين انهم ما ارادوا بالتخليق الا نفخ الروح وان قاضي خان مسبوق بما مر من الفقيه والله تعالى الموفق اهـ كلام النهر (رد المحتار ج۲، ص۴۱۲) وفي

الحظر منها قبيل باب الاستبراء وفي الذخيرة لو ارادت القاء الماء بعد وصوله الى الرحم قالوا ان مضت مدة ينفخ فيه الروح لا يباح لها وقبله اختلف المشائخ فيه والنفخ مقدر بمائة وعشرين يوما بالحديث اه قال في الخانية ولا اقول به لضمان المحرم بيض الصيد لانه اصل الصيد فلا اقل من ان يلحقها اثم ولو اسقطت بلا عذر اه ويأتي تمامه قبيل احياء الموات والله تعالى اعلم (رد المحتار ج۲ ص۲۶۴) وفي العلائية قبيل احياء الموات ويكره ان تسقى لاسقاط حملها وجاز لعذر حيث لا يتصور وفي الشامية (قوله ويكره الخ) اى مطلقاً قبل التصور وبعده على ما اختاره في الخانية كما قدمناه قبيل الاستبراء وقال الا انها لا تأثم اثم القتل (قوله وجاز لعذر) كالمرضعة اذا ظهر بها الحمل وانقطع لبنها وليس لابى الصبى ما يستأجر به الظئر ويخاف هلاك الولد قالوا يباح لها ان تعالج في استنزال الدم ما دام الحمل مضغة او علقة ولم يخلق له عضو وقدروا تلك المدة بمائة وعشرين يوماً وجاز لانه ليس بآدمى وفيه صيانة الآدمى خانية (قوله حيث لا يتصور) قيد لقوله وجاز لعذر والتصور كما في القنية ان يظهر له شعر او اصبع او رجل او نحو ذلك. (رد المحتار ج۵ ص۳۰۵) فقط والله تعالى اعلم. ۱۲/شوال ۸۷ھ.

عدت ممتدة الطهر

سوال : اگر بر کدام خانم جوان حیض نمی آید ویا بعد از مدت طویل بر او حیض می آید ووقتیکه به او طلاق داده شود پس در صورت عدت آیا سه ماه را تکمیل کند ؟وآیا عدت او تکمیل میشود ویا کدام طریقه دومی برای سپری نمودن مدت عدت از نگاه شرع وجود دارد ؟. بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خانمیکه بر اوحیض نمی آید یا جهت رسیدن او به عمر شصت سالگی آئسه گردیده است اگر بعد از آمدن حیض بار دوم خون قطع شود یا دیر بعد بر او حیض می آید پس چنین خانم بارسیدن پنجاه وپنج سالگی آئسه میگردد که عدت او عوض سه حیض سه ماه می باشد اما در صورت ثانیه شرط است که اقلا از مدت شش ماه حیض مسدود شده باشد پس در این صورت بعد از تکمیل سه ماه عدت تکمیل شود در دوران هر دو نوع ایاس اگر بر خانم قبل از تکمیل عدت حیض آمد پس از ابتداء با سه حیض عدت را تکمیل کند اگر قبل از سن ایاس از داکتر دواگیرد اگر با ادویه هم حیض جاری نشد پس در صورت ضرورت از مفتی مذهب مالکی ها فتوی گیرد برای تکمیل تکمیل عدت یک ساله در صورت نیافتن قاضی مذهب مالکی و در صورت ضرورت شدید

بدون قضای قاضی حکم کند بر سپری یک سال برای تکمیل عدت .

قال فی العلائیة آیسة اعتدت بالاشهر ثم عاد دمها علی جاری عادتها او حبلت من زوج آخر بطلت عدتها وفسد نکاحها واستأنفت بالحیض لان شرط الخلیفة تحقق الایاس عن الاصل وذلک بالعجز الدائم الی الموت وهو ظاهر الروایة کما فی الغایة واختاره فی الهدایة فتعین المصیر الیه قاله فی البحر بعد حکایة ستة اقوال مصححة واقره المصنف لکن اختار البهنسی ما اختاره الشهید انها ان رأته قبل تمام الاشهر استأنفت لا بعدها قلت وهو ما اختاره صدر الشریعة ومنلا خسرو والباقانی واقره المصنف فی باب الحیض وعلیه فالنکاح جائز وتعتد فی المستقبل بالحیض کما صححه فی الخلاصة وغیرها وفی الجوهرة والمجتبی انه الصحیح المختار وعلیه الفتوی وفی تصحیح القدوری وهذا التصحیح اولی من تصحیح الهدایة وفی النهر انه اعدل الروایات وتمامه فیما علقته علی الملتقی والصغیرة لو حاضت بعد تمام الاشهر لا تستأنف الا اذا حاضت فی اثنائها فتستأنف بالحیض کما تستأنف العدة بالشهور من حاضت حیضة او ثنتین ثم ایست تحرزا عن الجمع بین الاصل والبدل والایاس سنه للرومیة وغیرها خمس وخمسون عند الجمهور وعلیه الفتوی وقیل الفتوی علی خمسین نهر وفی البحر عن الجامع صغیرة بلغت ثلاثین سنة ولم تحض حکم بایاسها وفی الشامیة (قوله وفی البحر عن الجامع الخ) یحتمل ان یکون مبنیا علی القول بتقدیره بثلاثین لکن ظاهر وله ولم تحض انها لم یسبق لها حیض اصلا وهی الشابة التی بلغت بالسن ومر حکمها ویؤیده ما فی التاتارخانیة عن الینابیع امرأة ما رأت الدم وهی بنت ثلاثین سنة مثلا رأت یوما دما لا غیر ثم طلقها زوجها قال لیست هی بآیسة وقال ابو جعفر تعتد بالشهور لانها من اللاتی لم یحضن وبه نأخذ اه (تنبیه) هل یؤخذ بقولها انها بلغت سن الایاس کما یقبل قولها بالقبول بعد الصغر ام لا بد من بینة لم ار من صرح به من علمائنا وینبغی الاول علی روایة التقدیر عدة اما علی روایة عدمه فالمعتبر اجتهاد الرأی کما مر تأمل (تتمة) وذکر فی الحقائق شرح المنظومة النسفیة فی باب الامام مالک ما نصه وعندنا ما لم تبلغ حد الایاس لا تعتد بالاشهر وحده خمس وخمسون سنة هو المختار لکنه یشترط للحکم بالایاس فی هذه المدة ان ینقطع الدم عنها مدة طویلة وهی ستة اشهر فی الاصح ثم هل یشترط ان یکون انقطاع ستة اشهر بعد مدة الایاس الاصح انه لیس بشرط حتی لو کان منقطعا قبل مدة الایاس ثم تمت مدة الایاس و طلقها زوجها یحکم بایاسها وتعتد بثلاثة اشهر هذا هو المنصوص فی الشفاء فی الحیض وهذه دقیقة تحفظ اه ونقل هذه العبارة واقره الشهاب احمد بن یونس الشلبی فی شرحه علی الکنز عن خط العلامة باکیر شارح الکنز غیر معزیة لاحد ونقلها ط عن السید الحموی. (رد المحتار ج۲، ص۶۵۹)

وقال فی العلائیة و العدة فی حق من لم تحض حرة ام ام ولد الصغر بان لم تبلغ تسعاً او بان بلغت سن الایاس او بلغت بالسن و خرج بقوله و لم تحض الشابة الممتدة بالطهر بان حاضت ثم امتد طهرها فتعتد بالحیض الی ان تبلغ سن الایاس جوهرة و غیرها و ما فی شرح الوهبانیة من انقضائها بتسعة اشهر غریب مخالف لجمیع الروایات فلا یفتی به کیف و فی نکاح الخلاصة لو قیل لحنفی ما مذهب الامام الشافعی رحمه الله تعالیٰ فی کذا وجب ان یقول قال ابو حنیفة رحمه الله تعالیٰ کذا نعم لو قضی مالکی بذلک نفذ کما فی البحر والنهر وقد نظمه شیخنا الخیر الرملی سالماً من النقد فقال :

لممتدة طهرا بتسعة اشهر و ماعدة ان مالکی یقلد

و من بعده لا وجه للنقض هکذا یقال بلا نقد علیه ینظر

وفی الشامیة (قوله او بلغت بالسن) ای خمس عشر سنة ط عن العنایة و مثلها لو بلغت بالانزال قبل ملة المدة و قوله و لم تحض شامل لما اذا لم تر دما اصلا او رأت و انقطع قبل التمام قال فی البحر عن التاتارخانیة بلغت فرأت یوماً دماً ثم انقطع حتی مضت سنة ثم طلقها فعدتها بالاشهر اھ. و سیذکر الشارح عن البحر انها اذا بلغت ثلاثین سنة و لم تحض حکم بایاسها و یأتی بیانه (قوله بان حاضت) ای ثلاثة ایام مثلاً (قوله ثم امتد طهرها) ای سنة او اکثر بحر (قوله من انقضائها بتسعة اشهر) ستة منها مدة الایاس و ثلاثة منها للعدة رأیت بخط شیخ مشائخنا السائحانی ان المعتمد عند المالکیة انه لا بد لوفاء العدة من سنة کاملة تسعة اشهر لمدة الایاس و ثلاثة اشهر لانقضاء العدة قلت و للا عبر فی المجمع بالحول (قوله فلا یفتی به) اعترض بانه قول مالک رحمه الله تعالیٰ و التقلید جائز بشرط عدم التلفیق کما ذکره الشیخ حسن الشرنبلالی فی رسالة بل و مع التلفیق کما ذکره الملا ابن فروخ فی رسالة قلت ما ذکره ابن فروخ رده سیدی عبد الغنی فی رسالة خاصة و التقلید و ان جاز بشرطه فهو للعامل لنفسه لا للمفتی لغیره فلا یفتی بغیر الراجح فی مذهبه لما قدمه الشارح فی رسم المفتی بقوله و حاصل ما ذکره الشیخ قاسم فی تصحیحه انه لا فرق بین المفتی و القاضی الا ان المفتی مخبر عن الحکم و القاضی ملزم به و ان الحکم و الفتیا بالقول المرجوح جهل و خرق للاجماع و ان الحکم الملفق باطل بالاجماع و ان الرجوع عن التقلید بعد العمل باطل اتفاقاً الخ و قدمنا الکلام علیه هناک فافهم. (قوله وجب ان یقول الخ) هذا مبنی علی قول بعض الاصولیین لا یجوز تقلید المفضول مع وجود الفاضل و بنی علی ذلک وجوب اعتقاد ان مذهبه صواب یحتمل الخطأ و ان مذهب غیره خطأ یحتمل الصواب فاذا سئل عن حکم لا یجیب الا بما هو صواب عنده فلا یجوز ان یجیب بمذهب الغیر و قدمنا فی دیباجة الکتاب تمام الکلام علی ذلک (قوله نعم لو قضی مالکی بذلک نفذ) لانه مجتهد فیه و هذا کله رد علی ما فی البزازیة قال العلامة و الفتوی فی

زمانها على قول مالك رحمه الله تعالى وعلى ما فى جامع الفصولين لو قضى قاض بانقضاء عدتها بعد مضى تسعة اشهر نفذ اه لان المعتمد ان القاضى لا يصح قضاؤه بغير مذهبه خصوصاً قضاة زماننا (قوله لممتدة) با لتنوين ونصب طهرا على التمييز ط (قوله وفاء عدة) بقصر وفا للضرورة وهو مبتدأ خبره قوله بتسعة اشهر والجملة دليل جواب الشرط الذى هو ان مالكى يقدر يعنى ان حكم القاضى المالكى بتقدير التسعة اشهر لممتدة الطهر كان هذا المقدار عدتها ومن بعدة اى من بعد قضاء القاضى المالكى بهذا المقدار لا وجه لنقض القاضى الحنفى حكمه لانه فصل مجتهد فيه فقضاؤه رفع الخلاف اه ح وفى بعض النسخ ان مالكى يقرر بالراء لكن قد علمت ان المعتمد عند المالكية تقدير المدة بحول ونقله ايضاً فى البحر عن المجمع معزياً لمالك رحمه الله تعالى (قوله هكذا يقال) يعنى ينبغى ان يقال مثل هذا القول الخالى من نقد واعتراض ينظر به عليه لا كما قال بعضهم من انه يفتى به للضرورة اه ح قلت لكن هذا ظاهر اذا امكن قضاء مالكى به او تحكيمه اما فى بلاد لا يوجد فيها مالكى يحكم به فالضرورة متحققة وكان هذا وجه ما مر عن البزازية والفصولين فلا يرد قوله فى النهر انه لا داعى الى الافتاء بقول نعتقد انه خطأ يحتمل الصواب مع امكان الترافع الى مالكى يحكم به اه تأمل ولهذا قال الزاهدى وقد كان بعض اصحابنا يفتون بقول مالك رحمه الله تعالى فى هذه المسألة للضرورة اه ثم رأيت ما بحثته بعينه ذكره محشى مسكين عن السيد الحموى وسيأتى نظير هذه المسألة فى زوجة المفقود حيث قيل انه يفتى بقول مالك رحمه الله تعالى انها تعتد عدة الوفاة بعد مضى اربع سنين. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۵۳) فقط والله تعالى اعلم.

۲۵/رجب ۸۷ھ.

واجب بودن عدت و مهر کامل بعد از خلوت صحیحه

سوال: زید شاکره را به نکاح گرفت بعد از خلوت صحیحه که زید جهت نامرد بودن با شاکره جماع هم نکرده است آیا در صورت طلاق برزید مهر کامل واجب است ویا یک مقدار آن مهر وآیا برشاکره تکمیل عدت لازم است ویا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بر زید مهر کامل واجب است وبعد از طلاق بر شاکره هم عدت کامل واجب است.

قال فى التنوير والخلوة بلا مانع (الى قوله) كالوطء ولو مجبوباً او عنيناً او خصياً فى ثبوت النسب وتأكد المهر والنفقة والسكنى والعدة الخ (رد المحتار ص ۴۰۰ ج ۲). فقط والله تعالى اعلم.

غرہ ذی الحجہ ۹۳ھ.

خانم در خانه سکونت خود عدت خویش را بگذارد

سوال : زید جهت کار وعمل از قریه خویش به شهر دوم سفر نمود ودر آنجا زندگی خویش را بسر می برد با خانم خویش همانا که زید درآنجا انتقال کرد، آیا خانم او عدت وفات را در خانه سپری کند یا در خانه اول شوهرش یا در همین قریه در خانه کدام خویشاوند والدین خویش در این مورد حکم شریعت مطهره چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در همین خانه عارضی بر او تکمیل عدت واجب است.

قال فی العلائیة وتعتدان ای معتدة طلاق وموت فی بیت وجبت فیه ، وفی الشامیة هو ما یضاف الیهما بالسکنیٰ قبل الفرقة ولو غیر بیت الزوج (ردالمحتار ص ۶۶۲ ج ۲) فقط والله تعالیٰ اعلم

۱۸/محرم ۹۳ھ

در دوران عدت سفر نمودن جواز ندارد

سوال : یک ولی کامل وفات شد که دوخانم داشت یک خانم اوبا اولاد هایش در یک شهر وخانم دوم او که اولاد هم نداشت با فاصله یکصدوبیست کلومیتر در شهر دوم زندگی می نمودند پس مریدان این ولی بر قبر اومزار تیار کردند ومی خواهند تا در حق اهل وعیالش فیصلهء دائر کنند خواستند تا این خانم از فاصله یک صد وبینست کیلومتر با آنان شرکت ورزد، آیا آن خانم که در فاصله یکصدوبیست کلومیتر دور است حق دارد که در این اجتماع شرکت کند یا خیر ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : برای معتده وفات جهت حصول انتظام معاش در روز و در یک حصه شب از خانه بیرون بر آمدن جواز دارد اما حق ندارد که به اندازه مدت سفر یعنی ۹۸/۷۵ کیلو میتر مسافه را طی کند این تحقیق را در رساله من (**القول الاظهر فی تحقیق مسافة السفر**) مطالعه کنید. پس در کم از مدت سفر خانم معتده حق سفر را دارد در وقت ضرورت اشد که احتمال هلاک مال یا متاع او باشد وکدام شخص قابل اعتماد هم در آن مسئله نمائندگی او را نکند باز هم باید حصه اکثر شب را به خانه بر ساند.

قال فی شرح التنویر و معتدة موت تخرج فی الجدیدین و تبیت اکثر اللیل فی منزلها لان نفقتها علیها فتحتاج للخروج حتی لو کان عندها کفایتها صارت کالمطلقة فلا یحل لها الخروج فتح، وجوز فی القنیة خروجها لاصلاح ما لابد لها منه کزراعة ولا وکیل لها (ردالمحتار ج ۲، ص ۶۶۲) وفیه او کانت

فی مصر او قریة تصلح للاقامة تعتد ثمة ان لم تجد محرما اتفاقا و کذا ان وجدت عند الامام رحمه الله تعالی (رد المحتار ج ۲، ص ۸۶۶) وفی الخانیة المعتدة لا تسافر لحج ولا لغیره ولا یسافر بها زوجها عدداً. (الخانیة علی هامش الهندیة ج ۱، ص ۵۵۳) فقط والله تعالی اعلم. ۳/شوال ۹۳ هـ

اگر معتده موت بنا بر تنهائي در خوف باشد مکان عدت را تبدیل کند

سوال: معتده موت در خانه شوهرش تنها در وحشت است که در آنجا ازسپری نمودن عدت معذور است، آیا می تواند در جای پُر امن عدت خویش را کامل کند ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله ! اگر در تنهائی خطر جان، مال ومتاع او می باشد و در تنهائی خطر وحشت را دارد، پس در خانه نزدیک کدام رشته دار عدت را تکمیل کند.

قال فی شرح التنویر و تعتدان ای معتدة طلاق و موت فیه ولا یخرجان منه الا ان تخرج او یتهدم المنزل او تخاف انهدامه او تلف مالها او لا تجد کراء البیت و نحو ذلک من الضرورات فتخرج لاقرب موضع الیه وفی الطلاق الی حیث شاء الزوج وفی الشامیة (قوله و نحو ذلک) منه ما فی الظهیریة لو خافت باللیل من امر المیت والموت ولا احد معها لها التحول والخوف شدیدا والا فلا. (رد المحتار ج ۲، ص ۸۶۳) فقط والله تعالی اعلم. ۳/جمادي الاولی ۹۳ هـ

از خانه برآمدن معتده به قصد علاج

سوال: آیا رفتن معتده نزد داکتر برای علاج و ادویٌه جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسٌم ملهم الصواب: اگر داکتر به خانه آورده نمی شود ومریض هم سخت باشد در چنین حالت مجبوری نزد داکتر برود جواز دارد.

قال فی شرح التنویر و تعتدان ای معتدة طلاق و موت فیه ولا یخرجان منه الا ان تخرج او یتهدم المنزل او تخاف انهدامه او تلف مالها او لا تجد کراء البیت و نحو ذلک من الضرورات فتخرج لاقرب موضع الیه وفی الطلاق الی حیث شاء الزوج وفی الشامیة (قوله و نحو ذلک) منه ما فی الظهیریة لو خافت باللیل من امر المیت والموت ولا احد معها لها التحول والخوف شدیدا والا فلا. (رد المحتار ج ۲، ص ۸۶۳) فقط والله تعالی اعلم. ۲۱/ذي الحجه ۹۳ هـ.

آمدورفت نمودن در صحن هاي مشترک

سوال: در یک فامیلي چند خانه ها ست دروازه همه مشترک است که شکل یک قلعه را

دارد. اگر کسی در یک خانه وفات شد آیا اگر خانم در این خانه های متعدد ودر حویلی آن خانه های مشترک آمدورفت کند جواز دارد یا نه ؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : به خانه ها وحویلی های دیگر آمدورفت خانم جواز ندارد البته اگر تمام خانه ها از شوهرش باشد پس در این صورت در حویلی آن خانه های دیگر هم آمدورفت جواز دارد.

قال فی التنویر ولا تخرج معتدة رجعی وبائن لوحرة مکلفة من بیتها اصلاً وفی الشرح لا لیلاً ولا نهاراً ولا الی صحن دار فیها منازل لغیرہ ولو باذنه لانه حق الله تعالیٰ وفی الشامیة (قوله وفیها منازل لغیرہ) ای غیر الزوج بخلاف ما اذا کانت له فان لها ان تخرج الیها و تبیت فی ای منازل شاءت لانها تضاف الیها بالسکنیٰ زیلعی. (رد المحتار ج۲، ص۸۶۳) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۱۸/ جمادی الاولیٰ ۹۵ هـ

در ایام عدت بنا بر ضرورت شانه نمودن موها جواز دارد

سوال : اگر خانم معتده موی های خویش را بنا بر پیدا شدن خزنده تیل زده شانه کند جواز دارد یا خیر در صورتیکه بدون شانهء میده با شانه های عام سر او هم شانه نمی شود وخزنده از سرش نمی افتد ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این حالت ضرورت برای معتده چرب نمودن موها وشانه نمودن آن باشانه بار یک نه بلکه با شانه کلان جواز دارد. بلا ضرورت شانه کلان هم جواز دارد.

قال فی شرح التنویر تحد (الی قوله) بترک الزینة بحلی او حریر او امتشاط بضیق الاسنان (الی قوله) الا بعذر راجع للجمیع اذا الضرورات تبیح المحظورات، وفی الشامیة (قوله ضیق الاسنان) فلها الامتشاط باسنان المشط الواسعة ذکرہ فی المبسوط و بحث فیه فی الفتح لکن یأتی عن الجوهرة تقییدہ بالعذر ثم قال بحث (قوله راجع للجمیع) او تشتکی رأسها فتدهن و تمشط بالاسنان الغلیظة المتباعدة من غیر ارادة الزینة لان هذا تداو ولا زینة. (رد المحتار ج۲، ص۸۶۰) فقط والله تعالیٰ اعلم.

۱۷/ رمضان ۹۵ هـ.

در نکاح باطل عدت نیست

سوال : نور البشر حسنی را به نکاح گرفت بعد از چند یوم جهت بدحالی روز گار

نورالبشر ازخانه پدرش فرار نمود که خانم از حال او بی خبر مانده وجهت نداشتن وکیل وکفیل به مرض سوء تغذیه مبتلا شد بالاخره از خانه خسر هم به خانه عمه خویش رفت بعد از چند ماه عمه او را مجبور ساختن تا با پسرش ازدواج کند حسنی قبول نکرد بالاخره بر او تشدد نمودند و حسنی را به پسرخویش ازدواج کردند بعد از دو سال نورالبشر خط فرستاد وپیدا شد وگفت من می آیم، پس حسنی با اطلاع یافتن از شوهرش به خانه نورالبشر رفت در این صورت حکم شرع چیست در صورتیکه نورالبشر از مدت دو سال غائب بود؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نکاح حسنی هنوز با نورالبشر قایم هست ونکاح دوم باطل است بر حسنی عدت هم واجب نیست اگر در این دوران اولاد تولد شده باشد آن هم از نورالبشر شمرده میشود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۵/صفر ۹۸ھ

ایام عدت در شفا خانه پائیدن

سوال: هنده در شفاخانه بستر بود، بعد از عملیات شوهرش فوت شد وهنده هنوز زیر علاج بود، پس این ایام عملیات راهنده چگونه تکمیل کند اگر باز گردد به خانه شوهرش زخم هنوز تازه است ودر دوران عدت رفتن او به داکتر چه حکم دارد تا نزد داکتر برود برای علاج ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: تا وقتیکه هنوز زخم های هنده جور نشده وداخل شفاخانه باشد بعد از آن به خانه شوهر باز گردد در صورت اشد ضرورت بار دوم نیز به داکتر مراجعه کند جواز دارد.

قال فی العلائیة وتعتدان ای معتدة طلاق وموت فی بیت وجبت فیه ولا تخرجان منه الا ان تخرج او یتهدم المنزل او تخاف انهدامه او تلف مالها او لا تجد کراء البیت و نحو ذلک من الضرورات و فی الشامیة (قوله ونحو ذلک) منه ما فی الظهیریة لو خافت باللیل من امر المیت والموت ولا احد معها لها التحول والخوف شدیدا والا فلا. (ردالمحتار ج۲، ص۸۶۳) فقط والله تعالی اعلم.

۲۷/ربیع الاول ۹۸ھ

بر صغیره در دوران عدت حیض آمد

سوال : یک دوشیزه صغیره عدت را بالاً شهر آغاز کرد که در این دوران بر او حیض شروع شد آیا عدت بالا شهر را تکمیل کند یا از سر نو عدت بالحیض را آغاز کند ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر یک دقیقه قبل از تکمیل سه ماه هم بر او حیض آمد پس از ابتداء عدت را با سه حیض تکمیل کند.

قال فی العلائیة والصغیرة لو حاضت بعد تمام الاشهر لا تستأنف الا اذا حاضت فی اثنائها فتستأنف بالحیض، وفی الشامیة (قوله فی اثنائها) ای قبل تمامها ولو بساعة ط (رد المحتار ص ۸۵۱ ج ۲) فقط والله سبحانه وتعالی اعلم.   غرہ ربیع الآخر سنہ ۹۸ھ

در اثنای عدت حیض بندش یافت

سوال : یک خانم مطلقه عدت را بالحیض شروع نمود که در این دوران حیض بندش یافت آیا عدت را بالا شهر تکمیل کند ؟ واگر دوحیض را تکمیل نموده باشد بالحیض بعداً حیض بندش یابد آیا با گذشتن ماه سوم عدت او تکمیل می شود ویا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر این خانم به سن ایاس رسیده باشد پس عدت را بالاً شهر تکمیل کند ناگفته نماند که شش ماه بعد از بندش حیض حکم ایاس آغاز میشود پس بعد از انتظار شش ماه سه ماه عدت دیگر را تکمیل کند اگر به سن ایاس نرسیده بود پس انتظار بکشد حیض سوم را سن ایاس از پنجاه وپنج سالگی آغاز میشود بشرطیکه از انقطاع خون شش ماه گذشته باشد اما بعد از پنجاه وپنج سالگی نیازی نیست به شش ماه دیگر.

قال فی شرح التنویر و الصغیرة لو حاضت بعد تمام الاشهر لا تستأنف الا اذا حاضت فی اثنائها فتستأنف بالحیض کما تستأنف العدة بالشهور من حاضت حیضة او ثنتین ثم ایست تحرزاً عن الجمع بین الاصل والبدل والایاس سنه للرومیة وغیرها خمس وخمسون عند الجمهور وعلیه الفتوی وقال ابن عابدین رحمه الله تعالی (تتمة) ذکر فی الحقائق شرح المنظومة النسفیة فی باب الامام مالک رحمه الله تعالی ما نصه و عندنا ما لم تبلغ حد الایاس لا تعتد بالاشهر وحده خمس وخمسون سنة هو المختار لکنه یشترط للحکم بالایاس فی هذه المدة ان ینقطع الدم عنها مدة طویلة وهی ستة اشهر فی الاصح ثم هل یشترط ان یکون انقطاع ستة اشهر بعد مدة الایاس الاصح انه لیس بشرط حتی لو کان منقطعاً قبل مدة الایاس ثم تمت

مدة الایاس و طلقها زوجها یحکم بایاسها و تعتد بثلاثة اشهر هذا هو المنصوص فی الشفاء فی الحیض و هذه دقیقة تحفظ اهو نقل هذه العبارة و اقرها الشهاب احمد بن یونس الشلبی فی شرحه علی الکنز عن خط العلامة باکیر شارح الکنز غیر معزیة لاحد و نقلها ط عن السید الحموی. (رد المحتار ج۲، ص۶۰۹) فقط والله تعالی اعلم.

غرهٔ ربیع الآخر سنه۹۸هـ

اگر بعد از بلوغ حیض نیامد عدت سه ماه حساب شود

سوال: اگر بر یک خانم از سن بلوغ تا یوم طلاق حیض نیامد و در وقت طلاق چهل سال عمر داشت پس عدتش را چگونه تکمیل کند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: عدت این خانم سه ماه گرفته شود .

قال فی التنویر والعدة فی من لم تحض لصغر او کبر او بلغت بالسن ولم تحض ثلاثة اشهر و فی الشامیة (قوله او بلغت بالسن) ای خمس عشرة سنة ط عن العنایة و مثلها لو بلغت بالانزال قبل هذه المدة قوله ولم تحض شامل لما اذا لم تر دما اصلا او رأت و انقطع قبل التمام. قال فی البحر عن التاتار خانیة بلغت فرأت یوما دما ثم انقطع حتی مضت سنة ثم طلقها فعدتها بالاشهر اه. (رد المحتار ج۲، ص۶۰۳) فقط و الله تعالی اعلم.

۳/ربیع الآخر ۹۸هـ

جهت کدام اذیت ذهنی تبدیل نمودن مکان جواز ندارد

سوال: بعد از موت شوهر خسران با بیوه او که حامله هم بود بد وضیعتی وبد گذرانی میکردند که او خود را مامون نمی دانست آیا ایام متباقی عدتش را در خانه پدرش تکمیل کند ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جهت چنین تکالیف ودشنام خسران قبل از تکمیل نمودن عدت ترک نمودن خانه شوهر وبرآمدن از خانهء شوهر جواز ندارد. فقط. و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۸/جمادی الآخر ۹۹هـ

در خلوت فاسده عدت واجب میگردد

سوال: اگر کسی بعد از خلوت فاسده خانم خویش را طلاق نمود آیا بر خانم عدت واجب میگردد یا خیر؟ بینواتوجروا

كما في عدة العلائية ان وطئت ولو حكمًا كالخلوة ولو فاسدة (رد المحتار ص ۶۵۳ ج ۳) وفى المهر معها وتجب العدة فى الكل اى كل انواع الخلوة ولو فاسدة. وفى الشامية هذا فى النكاح الصحيح اما النكاح الفاسد لا تجب العدة فى الخلوة فيه بل بحقيقة الدخول فتح (رد المحتار ص ۲۰۲ ج ۳). فقط والله تعالى اعلم.   ۱۸/جمادى الآخره ۹۹ هـ

خوردن «پان» در دوران عدت

سوال: آیا خانمی که عادی خوردن (پان) باشد که ترک آن برایش خیلی مشکل تمام میشود در دوران عدت (پان) بخورد یا خیر ؟ آیا بین هردو نوع عدت کدام فرقی هست؟ اگر عدت موت باشد یا عدت طلاق ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: خوردن پان در عدت طلاق رجعي جواز دارد اما در عدت طلاق بائن وعدت موت جواز ندارد البته اگر ایل، لونگ وغیره خوشبوئی ها نداشته باشد. جائز است.فقط و الله سبحانه وتعالى اعلم.   ۱۳/جمادى الآخره ۱۴۰۰ هـ

خانم بائنه باشوهر چگونه زندگی بسر ببرد ؟

سوال: اگر کسی خانم خویش را طلاق مغلظ داد یا طلاق بائن آیا خانم در همان لحظه خانه شوهر را ترک .گفته درجای دیگر عدت بگذارد یا در خانه شوهر ؟ شنیده ام آیاتْ قرانی است باید خانم مطلقه در خانه شوهر عدت را تکمیل کند اما در این حالت چگونه با تنهاگی در آن خانه باشوهر که نامحرم هم گردیده زندگی مطمئن را بسر ببرد آیا هردو در خانه های تنهاگی باشند ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: درخانه شوهر عدت را تکمیل کند اما باید بین هر دو حائل باشد تا خلوت واجتماع آنها واقع نشود وازاین شوهر کاملاً پرده کند ویا شوهر مکلف شود تا در ایام عدت خانه را تخلیه کند باید یک خانم دانا بین هر دو حائل باشد تایکی را از دیگر حفاظت کند. در غیر آن باید خانم در خانه دیگر عدت را تکمیل کند

قال فى شرح التنوير ولا بد من سترة بينهما فى البائن لئلا يختلى بالاجنبية ومفاده ان الحائل يمنع الخلوة المحرمة وان ضاق المنزل عليهما او كان الزوج فاسقا فخروجه اولى لان مكثها واجب لا مكثه ومفاده وجوب الحكم به ذكره الكمال وحسن ان يجعل القاضى بينهما امرأة ثقة ترزق من بيت المال

بحر عن تلخيص الجامع قادرة على الحيلولة بينهما و في المجتبى الافضل الحيلولة بستر ولو فاسقا فبامرأة
وفي الشامية (قوله ومفاده) اى مفاد التعليل بوجوب مكثها وجوب الحكم به اى بخروجه عنها وقولهم و
خروجه اولى لعل المراد انه ارجح كما يقال اذا تعارض محرم و مبيح فالمحرم اولى او ارجح فانه يراد
الوجوب فتح (قوله وفي المجتبى الخ) حيث قال والافضل ان يحال بينهما في البيتوتة بستر الا ان يكون
فاسقاً فيحال بامرأة ثقة وان تعذر فلتخرج هي ولو خروجه اولى اھ ملخصاً وفيه مخالفة لما مر فان الستر لا
بد منها كما عبر المصنف تبعا للهداية و هو الظاهر لحرمة الخلوة بالاجنبية. (رد المحتار ج۲، ص۷۴۰)
فقط والله تعالى اعلم. ۶/ رجب ۱۴۰۰ھ

آیا در عدت ماه ها محسوب مي شود ویا ایام ؟

سوال: آیا عدة الموت با ایام سپری شود ویا با اشهر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر شوهر در روز اول ماه قمری فوت شد پس با ماها قمری محسوب شود در غیر آن با ایام یکصد وسی یوم را تکمیل کند.

قال في الهندية ولو طلق امرأته وقت العصر من اول يوم من الشهر و هي ممن تعتد بالاشهر تعتبر عدتها بالاهلة ومضى بعض اليوم لا يوجب تكملة بالايام بخلاف اليوم الثاني والثالث كذا في الفتاوى الصغرى (عالمگیریة ج۱، ص۵۲۷) وفي العلائية (ثلاثة اشهر) بالاهلة لو في الغرة والا فبالايام بحر وغيره و في الشامية (قوله والا فبالايام) في المحيط اذا اتفق عدة الطلاق والموت في غرة الشهر اعتبرت الشهور بالاهلة و ان نقصت عن العدد و ان اتفق في وسط الشهر فعند الامام يعتبر بالايام فتعتد في الطلاق بتسعين يوماً وفي الوفاة بمائة وثلاثين وعندهما يكمل الاول من الاخير وما بينهما بالاهلة. (رد المحتار ج۲، ص۸۰۶) فقط والله تعالى اعلم. ۱۳/صفر ۹۸ھ

جهت اختلاف خانم به خانه پدرش رفت عدت را در کجا سپري کند؟

سوال: زینب با شوهرش جدل نموده به خانه پدرنیز رفت که پدرش دختر را خانه داماد نگذاشت بعد از مشکلات زیاد، شوهر یک ونیم سال بعد خانم را طلاق داد پس این خانم عدت را در کجا تکمیل کند آیا در خانه پدر ویا در خانهء شوهر؟ ودر این ایام عدت نان ونفقه او بدوش که ها باشد؟ بدوش شوهر ویا بدوش پدرخانم ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین حصه جزیه واضح بنظر نرسیده، اما اگر خانم قبل از

طلاق قصد سکونت دائمی را در خانه پدر داشت پس ناشزه محسوب میشود که نفقه عدت او بدوش شوهر نمی باشد باید باز گشت کرده عدتش را در خانه کند شوهر تکمیل اما اگر قصد داشت که بعد سازگار شدن حالات پس به خانه شوهر می رود پس در این صورت نفقه او بدوش شوهر است ، انتقال این خانم ناشزه در دوران عدت هم به خانه شوهر جواز ندارد. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۴/محرم ۸۷ھ

اگر قبل از عروسي شوهر زن فوت شد عدت خود را باید در خانهء پدر تکمیل کند

سوال: بکر هنده را به نکاح گرفت که تنها شیرین خوری شده ودر مدت ده سال موقع جماع وخلوت صحیحه میسر نشد هماناکه بکر فوت شد آیا براین خانم عدت واجب است یا خیروتکمیل عدت درکجا واجب است؟، درخانهء خویش ویا درخانهء شوهر؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب: عدت چهار ماه وده روز می باشد اما چونکه خانم در وقت وفات شوهرش در خانه پدر بود پس عدت راهم در همانجا (در خانه پدر) تکمیل کند. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۶/ذي‌القعده ۹۴ھ

حساب روز آخر در عدت موت

سوال: شوهر ساعت ده بجه فوت شد آیا تکمیل روز آخر عدت در همین ساعت ده بجه می شود ویا تا وقت شام آنروز دوام داشته می باشد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: عدت ساعت ده بجه روز تکمیل میشود اگر روز اول ماه قمری فوت شده باشد چهار ماه‌وده یوم از ایام ماه های قمری محسوب شود در غیر آن تکمیل نمودن یکصد وسی یوم را ضروری ولازمی است . فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.
۱۹/شوال ۱۴۰۲ھ

عدت خانم شخص مسخ شده

سوال: عابد باخانم خویش رابعه در سفر بود ویا در خانه که چهره عابد مسخ شد که کاملاً به غیر جنس تبدیل شد پس آیا رابعه عدت طلاق را تکمیل کند و یا عدت وفات را ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر چهره او کاملاً مسخ شده از شکل انسانی مانند غیر جنس تبدیل شده باشد در این صورت نکاح ازبین میرود و عدت طلاق را تکمیل کند . کما لوارتد والعیاذبالله. فقط. والله سبحانه وتعالیٰ اعلم. ۲۴/محرم ۱۴۰۳ھ

اگر شوهر بعد از نکاح فاسد فوت شد عدت سه حیض می باشد

سوال : یک دختر با رضا ورغبت خویش بدون رضایت والدین در غیر کفو ازدواج نموده که یک پسرش هم پیدا شد بعد از آن شوهر وفات شد آیا بر این خانم عدت وفات واجب است یا خیر؟ یک عالم فتوی داده که عدت واجب نیست چراکه نکاح درست نشده زیرا بدون رضایت والدین این خانم بالغه نکاح کرده در غیر کفو واین نکاح ابتداء منعقد نشده پس عدت نیز بر او لازم نیست حکم این فتوی چیست وآیا گفتهء این عالم درست است ؟ واگر عدت واجب است پس چند ماه و یا چند حیض عدت واجب است. یک حیض ویا سه حیض یعنی آیا عدت او با حیض محسوب می شود و یا باماه ها؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : این نکاح فاسد است که جهت موت شوهر هم عدت طلاق واجب است یعنی سه حیض واجب است واگر خانم حامله باشد وضع حمل وبر کبیرالسن خانم که حیض بر او نمی آید سه ماه عدت لازم است .

قال فی التنویر وعدة المنکوحة نکاحاً فاسداً او الموطوءة بشبهة وام الولد غیر الآیسة والحامل الحیض للموت وغیرہ وفی الشرح غیر الآیسة والحامل فان عدتهما بالاشهر والوضع للموت وغیرہ کفرقة او متارکة لان عدة هؤلاء لتعرف براءة الرحم وهو بالحیض ولم یکتف بحیضة احتیاطاً. (رد المحتار ج۲،ص۵۰۹) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۳/ذی الحجه ۱۴۰۶ھ

در دوران عدت بلا ضرورت چرب کردن سر وموي ممنوع است

سوال : آیا استعمال تیل شرشم برای خانم به خاطر چرب نمودن موی سر در عدت جواز دارد یا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بلا ضرورت چرب کردن موی جواز ندارد اما جهت درد وغیره جواز دارد.

قال فی التنویر تحد بترک الزینة والطیب والدهن (الی قوله) الا بعذر. وفی الشرح راجع للجمیع اذ

الضرورات تبیح المحظورات اھ وفی الحاشیة او تشکل رأسها فعدمن (الی قوله) من غیر ارادة الزینة لان لها التداوی لا زینة جوهرة. (ردالمحتار ج۲، ص۲۰۰) فقط والله تعالی اعلم. ۱۳/ شعبان ۹۵ھ.

خلوت قبل البلوغ هم موجب عدت است

سوال: نکاح یک دوشیزه نابالغ را پدرش با یک بچه نابالغ نمود وقبل از بلوغ با هم ملاقات هم نمودند، بچه بعد از بلوغ او را طلاق داد آیا بر این دختر عدت واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر بعد از نکاح یکبار هم خلوت واقع شده باشد که مانعی موجود نباشد پس بر او سه حیض ودر صورت نبودن حیض سه ماه عدت واجب است.

فی مهر العلائیة وصغر ولو بزوج وفی الشامیة الباء للمصاحبة ای ولو کان الصغر مصاحب الزوج یعنی لا فرق بین ان یکون الزوج او الزوجة او کل منهما صغیرا اھ ح. قال فی البحر وفی خلوة الصغیر الذی لا یقدر علی الجماع قولان وجزم قاضی خان بعدم الصحة فکان هو المعتمد ولذا قید فی الذخیرة با لمراهق اھ وتجب العدة بخلوته وان کانت فاسدة لان تصریحهم بوجوبها بالخلوة الفاسدة شامل لخلوة الصبی کذا فی البحر من باب العدة. (ردالمحتار ج۲، ص۳۶۰) فقط والله تعالی اعلم.

۲۳/ محرم ۱۴۰۷ھ

فصل في ثبوت النسب

تحقیق ثبوت نسب صغیر

سوال: خانم صغیر حمل گرفت آیا این ولد ثابت النسب میگردد یا نه؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر عمر این صغیر اقلاً دوازده سال باشد حمل از او ثابت النسب میگردد ودر غیر آن نمیگردد.

قال فی شرح التنویر ولا نسب فی حالیه اذلا ماء للصبی نعم ینبغی ثبوته من المراهق احتیاطاً وفی الشامیة (قوله اذلا ماء للصبی) ای فلا یتصور منه العلوق لتصوره حقیقة بخلاف الصبی کما فی البحر (قوله نعم ینبغی الخ) عبارة الفتح ثم یجب کون ذلک الصبی غیر مراهق اما المراهق فیجب ان یثبت النسب منه الا اذا لم یمکن بان جاءت به لاقل من ستة اشهر من العقد اه وایده فی البحر بقوله ولهذا صور المسألة الحاکم الشهید فی الکافی بما اذا کان رضیعاً اه ولا یخفی ان مفهوم الروایة معتبر فافهم. (رد المحتار ج۲، ص۸۳۲، باب العدة)

وقال فی شرح التنویر وادنی مدته (ای البلوغ) له اثنا عشر سنة ولها تسع سنین فان راهقا بان بلغا هذا السن الخ. (رد المحتار ج۵، ص۱۳۲، فصل فی بلوغ الغلام) فقط والله تعالی اعلم

۱۵/ ذیقعده ۷۴هـ.

ولد منکوحه ثابت النسب از شوهر می باشد

سوال: زینب را زید قبل از بلوغ به نکاح گرفت چند ماه نزدش بود بعد از بلوغ با او صحبت نیز کرده بود اتفاقاً خانه پدرش رفت وتاشش سال در آنجا ماند زیرا روابط خانگی آنان خراب شد که در این اثنا زینب با کسی زنا کرد که از او حمل گرفت در ماه ششم حمل او پدرش پس با داماد صلح نموده دخترش را تسلیم زید نمود آیا زید حق جماع را با این زن حامله از زنا دارد یا نه درحالیکه این حمل از زید نیست آیا این ولد از زید پنداشته میشود یا خیر. حکم شرع در این مورد چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: زید در حالت حمل با خانم خویش حق همبستری را دارد شرعاً حمل منکوحه بهر کیفیت از شوهر محسوب میشود اگر که از زنای ظاهر هم تولد شده باشد اما بشرطیکه شش ماه از نکاح با شوهرش گذشته باشد. (قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر) پسر نیز از زید ثابت النسب گردید. و الله سبحانه وتعالی اعلم.
۲۶/شوال ۸۶هـ

انکار شوهر از نسب پسر

سوال: کسی از نطفه ولدش انکار ورزید وگفت این خانم زنا کار است با کسی زنا کرده در آنجا پسر گذر می کرد شوهر ساکت بود اقرار یا انکار نکرد از نطفه ولد آیا این ولد ثابت النسب از شوهر می گردد یا خیر؟ آیا از او میراث می گیرد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بدون لعان در صورت انکار از نسب ولد منکوحه اعتبار ندارد پس در هر دو صورت اولاد ثابت النسب از شوهر میباشد و میراث هم می برد.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى في تصريح قول الشارح ان الفراش على اربع مراتب "۱ ضعيف وهو فراش الامة لا يثبت النسب فيه الا بالدعوة و "۲ متوسط وهو فراش ام الولد فانه يثبت فيه بلا دعوة لكنه ينتفي بالنفي، و "۳ قوي وهو فراش المنكوحة ومعتدة الرجعي فانه لا ينتفي الا باللعان، و "۴ اقوى كفراش معتدة البائن فان الولد لا ينتفي فيه اصلا لان نفيه متوقف على اللعا و شرط اللعان الزوجية ح. (ردالمحتار ج۲، ص۶۸۳).
۵/صفر ۸۷هـ

ثبوت نسب از نکاح فاسد

سوال: زید از چندین مدت با یک خانم تعلق بد گرفته بود در حالیکه دخترش در نکاح زید است که از او سه اولاد هم دارد از علماء فتوی گرفت برایش گفته شد که جهت مادرش خانم بر تو حرام است زید خیلی پریشان است که من با مادرش هم تعلق بد داشتم پس آیا این خانم در نکاح من باقی است یا خیر؟ واولادهای تولد شده چگونه شوند در این مورد حکم شرع چیست؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: این نکاح فاسد است باید زید علی الفور این خانم خویش را طلاق دهد اما اولاد ها از زید ثابت النسب است.

قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى تحت قول الشارح (وعدة المنكوحة نكاحاً فاسداً) هي المنكوحة بغير شهود ونكاح امرأة الغير بلا علم بانها متزوجة ونكاح المحارم مع العلم بعدم الحل فاسد عنده خلافاً لهما فتح (رد المحتار ج۲، ص۶۵۴) وفي نسب العلائية عن القهستاني و فاسد النكاح في ذلك

کصحیحه (رد المحتار ج ۲، ص ۶۷۷) وفی الشامیة قبیل الحضانة (قوله لانه نکاح باطل) ای فالوطء فیه زنا لا یثبت به النسب بخلاف الفاسد فانه وطء بشبهة فیثبت به النسب ولذا تکون بالفاسد فراشا لا بالباطل رحمتی والله سبحانه و تعالی اعلم. (رد المحتار ج ۲، ص ۶۸۴) ومن شاء التفصیل فلیراجع رسالتی «القول الفاصل بین النکاح الفاسد والباطل». فقط والله تعالی اعلم.

ه/ جمادی الاولی ۹۲ هـ

سوال مثال بالا

سوال: دوبرادران اند بنام رشید احمد وبشیر احمد، رشید احمد یک خانم دارد بنام آمنه بشیر احمد دوخانم دارد زینب وعائشه زینب پسر رشید احمد را شیر داد آیا از دواج این پسر با دختر خانم دوم بشیر احمد با دختر عائشه جواز دارد یاخیر؟ اگر جواز نداشته باشد پس اگر جهت لاعلمی این نکاح صورت گرفته باشد، حکم پسر تولد شده ازین نکاح چیست؟ وآیا خانم را از خود علی الفور دور کند ویا طلاق دهد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: دختر عائشه همشیره علاتی پسر رشید احمد میشود پس بر او حرام است ونکاح با محارم فاسد است (کما حررت فی رسالتی القول الفاصل بین النکاح الفاسد والباطل) نسب ولد از پدر ثابت شده پس باید علی الفور شوهر خانم را شوهر جدا کند به زبان بگوید من این خانم را گذاشتم بعد از تکمیل عدت خانم با کسی دیگر ازدواج کند.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی تحت قول الشارح (وعدة المنکوحة نکاحاً فاسداً) هی المنکوحة بغیر شهود ونکاح امرأة الغیر بلا علم بأنها متزوجة ونکاح المحارم مع العلم بعدم الحل فاسد عنده خلافاً لهما فتح (رد المحتار ج ۲، ص ۸۵۹) وفی نسب العلائیة معزیاً للقهستانی وفاسد النکاح فی ذلک کصحیحه (رد المحتار ج ۲، ص ۷۷۷) فقط والله تعالی اعلم.

۲/ جمادی الآخره ۹۷ هـ

قبل از تکمیل شش ماه نکاح نسب ولادت ثابت نمیشود

سوال: کسی با یک خانم تعلق بد داشت که از او حمل هم گرفت حسب عرف حکومت وشرع هر دو عروسی کردند به دلیل عبارت عالمگیری. (وفی مجموع النوازل اذا تزوج امرأة قد زنی هو بها وظهر بها حبل فالنکاح جائز عند الکل وله ان یطأها عند الکل وتستحق النفقة عند الکل کذا فی الذخیرة) علماء وطن مایان حکم بر جواز آن نکاح وجواز وطی دادند، تقریبًا پنج ماه بعد از او یک ولد تولد شد آیا این نکاح از نگاه اسلام درست است یاخیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله ! نکاح درست است اما پسر ثابت النسب نیست بلکه ولد الزنا محسوب میشود وحقدار وراثت نیست .

قال فی شرح التنویر اکثر مدة الحمل سنتان لخبر عائشة رضی الله تعالی عنها کما مر فی الرضاع وعند الائمة الثلاثة رحمهم الله تعالی اربع سنین واقلها ستة اشهر اجماعاً .(ردالمحتار ج۲،ص۸۴۶)

۲۳/رجب ۹۳ھ

شش ماه بعد از نکاح ولد ثابت النسب باشد

سوال: کسی باخانم خویش قبل از نکاح تعلق بد گرفته بود که بعد از عروسی قبل از ماه نهم اولاد آورد حکم این ولد چیست آیا حرامی است ویا حلالی ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر بعد از تکمیل شش ماه از نکاح تولد شد پسر از شوهر ثابت النسب پنداشته میشود نه حرامی البته اگر قبل از شش ماه تولد شود حرامی باشد وثابت النسب نمیگردد.

قال فی شرح التنویر اکثر مدة الحمل سنتان لخبر عائشة رضی الله تعالی عنها کما مر فی الرضاع وعند الائمة الثلاثة رحمهم الله تعالی اربع سنین واقلها ستة اشهر اجماعاً .(ردالمحتار ج۲،ص۸۴۶) . فقط والله تعالی اعلم .

۲۹/ربیع الآخر ۱۴۰۰ھ .

باب الحضَانة

والده فاجره وابن عم حق حضانت راندارد

سوال: یک دختر تقریبًا نُه ساله است، مادرش بد کار است اگر مادر دختر نواسه خود را نگاه داشته باشد، با او بد فعلی میکند آیا پسر کاکا میتواند که او را به حواله خود کند. بینوا بحوالة الکتاب، توجروا عند الله الوهاب

الجواب باسم ملهم الصواب: ابن عم حق حضانت دختر کاکا رانمدارند.

كما فى الشامية تحت (قوله ثم العم ثم بنوه) واما اولاده (اى العم) فيدفع اليهم الغلام لا الصغيرة لانهم غير محارم، وايضاً فيها (قوله وابن عم لمشتهاة الخ) اما اذا كانت لا تشتهى كبنت سنة مثلاً فلا منع لانه لا فتنة وكذا اذا كانت تشتهى وكان مأمونا بحر بحثا وايده بما فى التحفة وان لم يكن للجارية غير ابن العم فالاختيار للقاضى ان رآه اصلح ضمها اليه والا توضع على يد امينة اه قلت ما فى التحفة علله فى شرحها البدائع بقوله لان الولاية فى هذه الحالة اليه فيراعى الاصلح اه وهو ظاهر فى انه لا حق لابن العم فى الجارية مطلقاً وان للقاضى دفعها لاجنبية ولو مأمونا حيث (رأى المصلحة فى ذلك ولو كان الحق له لم يكن للقاضى الاختيار وقد رد الرملى ما بحثه فى البحر بنحو ما قلنا وبتعليلهم بان ابن العم غير محرم وانه لا حق لغير المحرم قال ولعل وجهه انه لو ثبت له حضانتها كانت عنده الى ان تشتهى فتقع الفتنة فحسم من اصله. (رد المحتار ج۲)

ووالده فاجره هم حق حضانت راندارد :

قال فى التنوير فى باب الحضانة تثبت للام ولو بعد الفرقة الا ان تكون مرتدة او فاجرة وفى الشامية (قوله ما لم يعقل ذلك) اى ما لم يعقل الولد حالها وحينئذ يجب تقييد الفجور بان لا يلزم منه ضياع الولد كما لا يخفى وفى النهر ما لم تفعل ذلك وفسره بقوله اى ما لم يثبت فعله عنها وهو صحيح ايضاً اه ح وفيه ان قول القنية معروفة بالفجور يقتضى فعلها له ط فالمناسب الاول وتكون الفاجرة بمنزلة الكتابية فان الولد يبقى عندها الى ان يعقل الاديان كما سيأتى خوفاً عليه من تعلمه منها ما تفعله فكذا الفاجرة وقد جزم الرملى بان ما فى النهر تصحيف والحاصل ان الحاضنة ان كانت فاسقة فسقا يلزم منه ضياع الولد عندها سقط حقها والا فهى احق به الى ان يعقل فينزع منها كالكتابية. (رد المحتار ج۲)

وقتیکه سن دختر نه سال باشد مدت حضانت او از بین رود اگر مادر فاجره باشد یا نه

قال فی شرح التنویر والام والجدة لام اولاب احق بہا حتی تحیض ای تبلغ فی ظاهر الروایة (الی قوله) و غیرهما احق بہا حتی تشتهی و قدر بتسع و به یفتی و بنت احدی عشرة مشتهاة اتفاقاً زیلعی، و عن محمد رحمه الله ان الحکم فی الام و الجدة کذلك و به یفتی لکثرة الفساد زیلعی، و فی الشامیة (قوله مشتهاة اتفاقاً) فی محرمات المنح بنت تسع فصاعداً مشتهاة اتفاقاً ساٸحانی (قوله کذلك) ای فی کونہما احق بہا حتی تشتهی (قوله و به یفتی) قال فی البحر بعد نقل تصحیحه والحاصل ان الفتوی علی خلاف ظاهر الروایة (رد المحتار ج ۲) و ایضاً فیہا تحت (قوله و لو جبراً) و فی الخلاصة و غیرها و اذا استغنی الغلام و بلغت الجاریة فالعصبة اولی یقدم الاقرب فالاقرب و لا حق لابن العم فی حضانة الجاریة أه قلت بقی ما اذا انتهت الحضانة و لم یوجد له عصبة و لا وصی فالظاهر انه یترك عند الحاضنة الا ان یری القاضی غیرها اولی له والله اعلم. (رد المحتار ج ۲). فقط والله تعالی اعلم. ۲۳/ جمادی الاولی سنہ ۷۳ھ.

تفصیل حق حضانت

سوال: بین شوهر وخانم فراق واقع شد در حالیکه دو اولاد صغیر هم داشتند این خانم مطلقه در بیگانگان از دواج نمود پس در این صورت حق حضانت آن دو اولاد را که ها دارد تفصیل رشته داران پرورش را تفصیلاً تحریر بدارید. بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: وقتیکه مادر در غیر ذی رحم ازدواج نمود حق پرورش از او ختم شد وبه ترتیب به اشخاص ذیل انتقال شد اول مادر کلان اگر که بعید باشد یعنی مادر مادر کلان بعداً مادر پدر بعداً مادر مادر کلان بعد همشیره عینی بعد خیفی بعد خواهر زاده بعد خاله عینی بعد اخیافی بعد مادر کلان مادری بعد همشیره زاده علاتی بعد برادر زاده عینی بقد اخیافی بعد علاتی برادر زاده بعد عمه عینی بعد اخیافی بعد علاتی بعد خاله مادر عینی علاتی واخیافی بالترتیب بعد خاله پدر بالترتیب بعد عمه بالترتیب بعد عصبات بالترتیب در ارث بعد برادران بالترتیب بعد برادرزاده های عینی واخیافی بعد کاکای عینی وعلاتی بعد پسر کاکا عینی وعلاتی تنها زنان نه بچه ها بعد ذوی الارحام بعد برادر اخیافی بعد ماما عینی ، علاتی وخیفی بعد از آنان ذوی الارحام.

اگر چند حقداران مساوی بودند پس کسی که صلاحیت زیاد دارد مقدم شود بعد از آن پارسا تر آنها بعد از آن معمرتر آنان وحق حضانت بچه هفت سال وحق حضانت دختر نه سال است بنا بر وجوه ذیل حق حضانت ساقط میگردد.

(۱) اینکه مادر در غیر ذی رحم محرم نکاح کند.

(۲) اینکه بر پرورش بچه اجرت می خواهد اگر کدام خانم دیگر رشته داران اورا بدون اجرت نگاه می کرد.

(۳) جهت کسب وغیره خیلی از خانه بیرون میرفت که خوف ضیاع بچه بود.

(٤) درچنین فسق وفجور مبتلاء بود که خوف ضیاع بچه بود.

(۵) اگر نزد فاسقه خوف ضیاع نباشد باز هم تاآن وقت نزدش باشد که خوف متأثر شدن اخلاق بچه نباشد.

(۶) نزد کافره تا زمانی مانده شود که خوف متأثر شدن از دین او نباشد.

(۷) در حصه مرتده قادیانی وغیره قانون این است که تا زمانی در حبس نگاه داشته شود تا از ارتداد توبه کند اگر توبه نمود بعد از آن طفل پس به او حواله شود این چنین حکم کسی هم است که از دین اسلام گشته وچنین کلمه را تلفظ کند که ازدین خارج شود یا چنین عمل را اجراء کند که تا زمان دوباره مسلمان شدن او را حکومت اسلامی قید کند وبچه از اوگرفته شود که بعد از اسلام آوردن پس به او حواله میشود.

هذا ملخص ما هو مشروح فی شرح التنویر وحاشیته للعلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ (رد المحتار باب الحضانة ج۲ص۸۷۱) فقط والله تعالیٰ اعلم. غره ربیع الاول ۹۳ھ

اگر والده اقدام نکند بر علاج طفل حق حضانت او ساقط میشود

سوال: زید خانم خویش را طلاق داد که یک بچه سه ساله هم دارد که با مرض مهلک مبتلا ست وخانم علاج او را توجه نمی دهد در این حالت خطیر باید طفل نزد که ها گذاشته شود آیا نزد همین خانم باشد یا زید او را به کدام شخص دوم حواله کند ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر جهت نبودن طفل نزد زید خوف ضیاع او باشد باید طفل نزد زید گذاشته شود. قال فی التنویر تثبت للام ولو بعد الفرقة الا ان تکون مرتدة او فاجرة او غیر مأمونة. وقال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالیٰ فی شرح قوله (فاجرة) فجورا یضیع الولد به وفی شرح قوله (غیر مأمونة) ذکره فی المجتبیٰ بأن تخرج کل وقت و تترک الولد ضائعاً. و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ المراد کثرة الخروج لان المدار علی ترک الولد ضائعا و الولد فی حکم الامانة عندها و مضیع الامانة لا یستأمن الخ. (رد المحتار ج۲ص۸۸۱) فلعطلة العبارات صریحة فی ان مدار الحکم هو الضیاع فقط والله تعالیٰ اعلم. ۲۴ محرم ۱۴۰۷ھ

بابُ النفقة

نفقه طالب بالغ بر پدرش لازم است

سوال : اگر طالب العلم صغیر مسکین باشد نفقه‌ء او بدوش پدرش است اما اگر طالب العلم بالغ مسکین باشد آیا نفقه او بر پدرش واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا .

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر طالب العلم دینی مسکین بالغ هم باشد نفقه او بدوش پدرش واجب است بشرطیکه مسکین باشد نفقه او بر پدر لازم است پس باید طالب هم وقت خویش را ضائع نکند .

قال فی شرح التنویر و کذا تجب (النفقة) لولده الکبیر العاجز عن الکسب (الی ان قال) و طالب علم لا یتفرغ لذلک کذا فی الزیلعی و العینی و افتی ابو حامد بعدمها لطلبة زماننا کما بسطه فی القنیة و لذا قیده فی الخلاصة بذی رشد و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله القول الحق الذی تقبله الطباع المستقیمة و لا تنفر منه الاذواق السلیمة القول بوجوبها لذی الرشد لا غیره اھ. (رد المحتار ج۲، ص۹۲۶) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۹/ذیقعده ۷۳ھ

نفقه ایام عدت بر شوهر است

سوال : کسی زن حامله خویش را طلاق داد نفقه این خانم در مدت حمل ومصارف تولد ولد آیا بر پدر تمام این مصارف مدت نُه ماه حمل ومصارف تولد ولد واجب است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله تمام مصارف نان ونفقه و رهایش با مصارف ولادت بچه همه بدوش شوهر مطلقه واجب است . کما فی النفقة شرح التنویر و تجب لمطلقة الرجعی والبائن (ردالمحتار ص۹۲۶، ج۲) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۲/ذیقعده ۸۳ھ

اجرت ارضاع مطلقه

سوال : آیا اجرت شیر دادن مطلقه پسرش را بر شوهر واجب است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : خانم مطلقه حق اجوره گرفتن در دوران عدت ندارد یعنی شیر دادن ایام عدت اجرت ندارد، البته اگر بچه ثروت مند بود اجوره از مال او گرفته شود

اما بعد از عدت بهر کیفیت اجرت بر شوهر واجب است لاکن باید اضافه نباشد از اجرت اجنبیه واگر بیگانه بدون اجرت شیر میدهد پس بر مادرش هم گرفتن اجرت حرام است .

قال فی شرح التنویر لا یستأجر الاب امه لو منکوحة ولو من مال الصغیر خلافاً للملتقی او معتدة رجعی و جاز فی البائن فی الاصح جوهرة کاستیجار منکوحته لولدہ من غیرها و هی احق بارضاع ولدها بعد العدة اذا لم تطلب زیادة علیها تأخذه الاجنبیة و لو دون اجر المثل بل الاجنبیة المتبرعة احق منها ، زیلعی، وفی الشامیة تحت (قوله خلافاً للملتقی والمجتبی) قد نقل البرجندی عن الحموی معزیا للمنصوریة ان الفتوی علی الجواز ای الذی مشی علیه فی الملتقی والمجتبی، (قوله فی الاصح) وذکر فی الفتح عن بعضهم انه ظاهر الروایة ولکن ذکر ایضاً ان الاوجه عدم الفرق بین عدة الرجعی و البائن و ان کلام الهدایة ایماء الی انه المختار عندہ اذ من عادته تأخیر وجه القول المختار و کذا هو ظاهر اطلاق القدوری المعتدة و فی النهر انه روایة الحسن عن الامام وهی الاولی اه وفی حاشیة الرملی عن المنح عن التاتارخانیة وعلیه الفتوی. (ردالمحتار ج۲،ص۹۳۲) فقط واللّٰه تعالی اعلم

۲/ذیقعده ۸۳ھ

نفقه ایام گذشته واجب نیست

سوال : کسی به خارج رفت وتامدت پانزده سال خانم خویش را اینچنین گذاشت و هیچ مقدار نفقه برای خانم خویش ارسال نکرد همه اطلاع دارند که شخص مذکور در کلان مملکت زندگی بسر می برد پس این شوهر برای خانه هیچ نفقه تعین نکرد ونه از طرف قاضی وحاکم تعین شد آیا بعد از عودت این شخص ومادر او یا پدر خانم حق دارد که مصارف پانزده ساله خویش را از او بگیرند یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : نفقه ایام گذشته که زیاد از یک ماه باشد ساقط شود البته اگر زوجین توافق نموده بودند بر یک مقدار ویا از طرف حاکم تعین شده بود پس اعطای آن واجب باشد.

قال فی العلائیة و النفقة لا تکون دیناً الا بالقضاء او الرضا ای اصطلاحهما علی قدر معین اصنافا او دراهم فقبل ذلک لا یلزمه شیء و بعده ترجع بما انفقت ولو من مال نفسها بلا امر قاض. (ردالمحتار ج۲،ص۱۰۱۵) و فیها و اما ما دون شهر و نفقة الزوجة و الصغیر فتصیر دینا بالقضاء و فی الشامیة اما الصغیر ففیه ما علمته و اما الزوجة فانما تصیر دینا بالقضاء ولا تسقط بمضی المدة لان نفقتها لم تفرع

لحاجتها كالا قارب بل لاحتباسها، و قد علم من هذا انها بعد القضاء لا تسقط بمضى المدة سواء كانت شهرا او اكثر او اقل نعم تسقط نفقتها بمضى المدة قبل القضاء ان كانت شهراً فاكثر كما قدمناه عند قول المصنف و النفقة لا تصير ديناً الا بالقضاء و الحاصل ان نفقة الزوجة قبل القضاء كنفقة الاقارب بعد القضاء فى انها تسقط بمضى المدة الطويلة. (رد المحتار ج۲، ص۶۸۵) فقط والله تعالى اعلم.

۲/ذيقعده ۸۳ھ

نفقه اولاد بالغ

سوال: آیا بعد ازبلوغ مصارف عروسی ونفقه پسربرپدر واجب است یاخیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نفقه پسر تادم بلوغ بر پدر واجب است اما مصارف عروسی دختر یا بچه که در این عصر شکل عذاب را دارد زیرا خالی از ریا ونام ونمود نیست این مصارف نیز بر پدر واجب نیست مهر ومصارف عروسی دختر بر شوهرش است نان ولیمه هم بر پدر واجب نیست بلکه مصارف آن بدوش شوهر است .

قال العلائى رحمه الله تعالى و تجب النفقة بانواعها على الحر لطفله يعم الانثى و الجمع الفقير (الى ان قال) و كذا تجب لولده الكبير العاجز عن الكسب كانثى مطلقاً وزمن ومن يلحقه العار بالتكسب وطالب علم لا يتفرغ لذلك كذا فى الزيلعى و العينى، و قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى (قوله و من يلحقه العار بالتكسب) كذا فى البحر و الزيلعى و اعترضه الرحمتى بأن الكسب لمؤنته و مؤنة عياله فرض فكيف يكون عاراً و الاولى ما فى الفتح عن الخلاصة اذا كان من ابناء الكرام و لا يستأجره الناس فهو عاجز اه و مثله فى الفتح وسيأتى تمامه. (رد المحتار ج۲، ص۶۷۰) فقط والله تعالى اعلم.

۲۸/صفر ۸۷ھ

اگر عدت را در خانه شوهر تکمیل نکند نفقه هم بر شوهر واجب نیست

سوال: زید خانم خویش را طلاق داد اما خانم در خانه پدرش هست عدت خویش را در خانه پدر سپری میکند اما مطالبه نان ونفقه وکرایه خانه ودیگر مصارف را از شوهر میکند آیا در این صورت بر شوهر نفقه او واجب است در صورتیکه نان ونفقه او را والدینش بدوش گرفته اند ؟ واگر شوهر نفقه اورا ندهد آیا مجرم پنداشته میشود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بر خانم واجب است که بعد از طلاق علی الفور به خانه شوهر مراجعه کند ودر آنجا عدت خویش را تکمیل کند در صورت نیامدن بر شوهر نان

ونفقه او واجب نیست البته اگر در عقد خلع عدم نان ونفقه شرط گردانیده شده باشد پس ساقط میگردد .

قال فی شرح التنویر طلقت او ماتت و هی زائرة فی غیر مسکنها عادت الیه فوراً لوجوبه علیها. (رد المحتار ج۲، ص۶۶۷) و فیه لا نفقة لاحد عشر (الی قوله) و خارجة من بیته بغیر حق و هی الناشزة حتی تعود. (رد المحتار ج۲، ص۶۰۲) وفی الشامیة (قوله بخلاف حرة تعتدّ عن بائن الخ) ای ان الحرة اذا اعتدت عن طلاق زوجها فلها النفقة والسکنی اذا عادت الی بیت الزوج. (رد المحتار ج۲، ص۶۱۹) فقط والله تعالی اعلم

۲۶/ذی الحجه ۸۷ھ

در خلع نفقه عدت واجب است

سوال : خانمی از شوهرش مطالبه کرد تا شوهر او را طلاق دهد شوهر رضایت نداشت بر طلاق او بالاخره خانم با شوهر عوض مهرش خلع نمود واز شوهر مطالبه ۳۰۰ روپیه در یک ماه نفقه را دارد، آیا این خانم حقدار نان ونفقه مدت خلع میباشد ویا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باید خانم باز گردد به خانه شوهر وعدت را در خانه شوهر تکمیل کند تا حقدار نان ونفقه بگردد اما اگر در خلع اسقاط نفقه شرط گردانیده شده باشد پس حقدار نفقه نیست .

قال فی التنویر ویسقط الخلع والمبارأة کل حق لکل منهما علی الآخر مما یتعلق بذلک النکاح الا نفقة العدة الا اذا نص علیها. (رد المحتار ج۲ ص۶۲۳) فقط والله تعالی اعلم. ۳۰/صفر ۸۹ھ

ابراء نمودن از سکنی در خلع

سوال : بعد از خلع بر شوهر نفقه وسکنی خانم واجب است اما اگر شرط اسقاط نفقه را نموده باشد پس دراینصورت نفقه واجب نیست لاکن سکنی حق شرع است درهیچ صورت ساقط نمیشود در این مورد در درمختار آمده است که : (الا اذا ابرأته عن مؤنة السکنی فیصح تفح) در این باره علامه شامی میفرماید : بان کانت ساکنة فی بیت نفسها او تعطی الاجرة من مالها فیصح التزامها ذلک فتح، لکن مقتضی هذا انه لا بد من التصریح بمؤنة السکنی مع انه ذکر فی الفتح وغیره فی فصل الاحداد لو اختلعت علی ان لا سکنی لها فان مؤنة السکنی تسقط عن الزوج ویلزمها ان تکتری بیت الزوج ولا یحل لها ان تخرج منه اه تأمل. (رد المحتار ج۲، ص۶۱۵) . در این دو عبارت راجح تر آنها کدام است؟

آیا برای سقوط مؤنه سکنی تصریح لفظ (مؤنة) شرط است یا بدون تصریح آن جهت خلع بر عدم سکنی مؤنة سکنی ساقط میگردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: جهت سقوط مؤنة سکنی تصریح لفظ مؤنة شرط نیست بدون این تصریح هم جهت عدم سکنی در خلع سکنی ساقط میگردد از تصریح ابن عابدین رحمه الله هم تائید آن بنظر می رسد در کتاب الحداد هم چنین تصریح نموده است شرح التنویر هم موافق آن است.

ونصه ولا تخرج معتدة رجعی وبائن بأی فرقة کانت علی ما فی الظهیرة ولو مختلعة علی نفقة عدتها فی الاصح اختیار او علی السکنی فیلزمها ان تکتری بیت الزوج معراج وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله او علی السکنی) قال الزیلعی فکان کما اختلعت علی ان لا سکنی لها فان مؤنة السکنی تسقط عن الزوج ویلزمها ان تکتری بیت الزوج ولا یحل لها ان تخرج منه اه ومثله فی الفتح ای لان سکناها فی بیته واجبة علیها شرعاً فلا تملک اسقاطها بل تسقط مؤنتها وظاهره انه لا یلزم التصریح بمؤنة السکنی بل مجرد الخلع علی السکنی مسقط لمؤنتها وظاهره انه لا یلزم التصریح بمؤنة السکنی بل مجرد الخلع علی السکنی مسقط لمؤنتها کما نبهنا علیه فی باب الخلع تأمل. (ردالمحتار ج۲، ص۶۲۴)

علامه حصکفی رحمه الله در باب الخلع از فتح القدیر تحت (الا اذا ابرائه عن مؤنة السکنی فیصح) نقل نموده وامام ابن عابدین در کتاب الحداد بدون تصریح سقوط مؤنة تحریر نموده این چنین علامه خصکفی رحمه الله هم شرط نموده پس دانسته شد که قائل وناقل این جمله هر دو متفق اند بر اینکه در اینجا مفهوم مخالف مراد نیست بلکه تصریح زوجین مقصود است بدون تصریح (مؤنة) (تحمل عقد المسلم علی الجواز) ویا مقصود بیان صورت اولی وافضل است چراکه در ترک تصریح احتمال است که ممکن زوجین یا احدالزوجین پول سکنی را بدل خلع پنداشته باشند که ناجائز باشد که در این صورت یک ضرر ارتکاب معصیت است دوم ضرر غرر زوجه که مقصد او بود که در سکونت آزاد باشد اما چنین نشد که مصر است بر کراء دادن اگر در سکونت حریت میداشت ممکن نزد والدین یا کسی اقرب خویش مجاناً می بود وسکونت می برد. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۳۰/صفر ۸۹هـ

خانم ناشزه حقدار نفقه نیست

با نامحرمان ملاقات میکند وبه گفت شوهر نمی شود، وحق زوجیت را اداء نکند ودر خانه پدر مقیم شده به خانه شوهر نیاید وخانم را قادر نسازد بر وظیفه زوجیت آیا چنین خانم حقدار نفقه است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : چنین خانم نه در حالت ازدواج حقدار نفقه است ونه در حالت عدت .

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی لا نفقة لاحد عشر (الی قوله) وخارجة من بیته بغیر حق وهی الناشزة حتی تعود (رد المحتار ج۲، ص۶۰۲) وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله بخلاف حرة لنشزت الخ) ای ان الحرة اذا نشزت فطلقها زوجها فلها النفقة والسکنی اذا عادت الی بیت الزوج. (رد المحتار ج۲، ص۶۱۱)

فقط والله تعالی اعلم. ١٨/ ربیع الاول ٨٩ھ

نفقه از مال غائب

سوال : کسی که از خانم خویش سه اولاد هم دارد از مدت سه سال او را در کراچی بدون خرج ومصرف گذاشته آیا این خانم حق دارد که برای خویش و اولاد های خویش زمین و یا املاک شوهر را بفروشد وانرا نفقه خویش کند واگر جواز ندارد پس باید چه کند تا نان ونفقه خویش را بدست آرد ؟ بینوا توجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر چنین مال در ملکیت شوهر است که بدون فروش از آن خانم استفاده نموده می تواند که با استفاده از آن نان ونفقه خویش را تهیه کند اما اگر املاک غیر منقوله شوهر مانند زمین وغیره باشد پس خانم حق فروخت آنرا ندارد بلکه در این صورت مراجعه کند به حاکم باتثبیت نکاح خویش باشواهد با این شوهر غائب ادعا کند ونذادن نان ونفقه او واولاد او را پس در این صورت حاکم از او وکیل گیرد اگر شوهر برای خانم نفقه گذاشته باشد تضمین بدوش خانم است در غیر آن خانم قرض گرفته مصرف کند که تادیه آن قرض را حاکم بدوش شوهر کند مقدار مصارف راهم حاکم تعین کند.

روی الامام البخاری رحمه الله تعالی فی صحیحه عن عائشة رضی الله عنها ان هندا بنت عتبة قالت یا رسول الله ان ابا سفیان رجل شحیح ولیس یعطینی ما یکفینی وولدی الا ما اخذت منه وهو لا یعلم فقال خذی ما یکفیک وولدک بالمعروف. (بخاری ج۲، ص۸۰۸) وقال فی التنویر وتفرض لزوجة الغائب وطفله وابویه فی مال له من جنس حقهم عند من یقر به وبالزوجیة والولاد وکذا اذا علم قاض بذلک وکفلها ویحلفها

معه ان الغائب لم يعطها النفقة لا باقامة بينة على النكاح ولا ان لم يخلف مالا و اقامت بينة ليفرض عليه و يأمرها بالاستدانة ولا يقضى به و قال زفر رحمه الله تعالى يقضى بها لا به و عمل القضاة اليوم على هذا للحاجة فيفتى به و قال العلامة العلائي رحمه الله تعالى فى شرح قوله فى مال له من جنس حقهم كتبر او طعام اما خلافه فيفتقر للبيع و لا يباع مال الغائب اتفاقا و قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى (قوله فلا تفرض لمملوكه و اخيه) المراد به كل ذى رحم محرم منا سوى قرابة الولاد لان نفقتهم لا تجب قبل القضاء ولهذا ليس لهم ان يأخذوا من ماله شيئا قبل القضاء اذا ظفروا به فكان القضاء فى حقهم ابتداء ايجاب و لا يجوز ذلك على الغائب بخلاف الزوجة و قرابة الولاد لان لهم الاخذ قبل القضاء بلا رضاه فيكون القضاء فى حقهم اعانة و فتوى عن القاضى كما فى الدرر، و قال تحت (قوله عند او على الخ) و قيد بكون المال عند شخص اذ لو كان فى بيته و علم القاضى بالنكاح فرض لها فيه لانه ايفاء لحقها لا قضاء على الزوج بالنفقة كما لو اقر بدين ثم غاب وله من جنسه مال فى بيته يقضى لصاحب الدين فيه بحر.
(ردالمحتار ج ۲، ص ۶۲۲)

واگر حاکم موجود نباشد چنین نوع فیصله را اهل فهم ودانش کنند واگر کسی آماده نبود به دادن قرض پس دراین صورت ازکلام فقهاء مسئله فروختن املاک شوهربه نظر می رسد.

کما فى حظر شرح التنوير ليس لذى الحق ان يأخذ غير جنس حقه و جوزه الشافعى رحمه الله تعالى و هو الاوسع و فى الشامية (قوله و جوزه الشافعى) قدمنا فى كتاب الحجر ان عدم الجواز كان فى زمانهم اما اليوم فالفتوى على الجواز. (ردالمحتار ج ۵ ص ۳۰۰) و فيها تحت (قوله لو قضى غائب الخ) و قال فى جامع الفصولين قد اضطرب آراءهم و بيانهم فى مسائل الحكم للغائب و عليه و لم يصف و لم ينقل عنهم اصل قوى ظاهر يبنى عليه الفروع بلا اضطراب ولا اشكال فالظاهر عندى ان يتأمل فى الوقائع و يحتاط و يلاحظ الحرج و الضرورات فيفتى بحسبها جوازا او فسادا مثلا لو طلق امرأته عند العدل فغاب عن البلد ولا يعرف مكانه او يعرف ولكن يعجز عن احضاره او عن ان تسافر اليه هى او و كيلها لبعده او لمانع آخر و كذا المديون لو غاب و له نقد فى البلد او نحو ذلك ففى مثل هذا لو برهن على الغائب و غلب على ظن القاضى انه حق لا تزوير ولا حيلة فيه فينبغى ان يحكم عليه وله و كذا للمفتى ان يفتى بجوازه دفعا للحرج و الضرورات و صيانة للحقوق عن الضياع مع انه مجتهد فيه ذهب اليه الائمة الثلاثة رحمهم الله تعالى و فيه روايتان عن اصحابنا رحمهم الله تعالى و ينبغى ان ينصب عن الغائب و كيل يعرف انه يراعى جانب الغائب ولا يفرط فى حقه و اقره فى نور العين قلت و يؤيده ما يأتى قريبا فى المسخر و كذا ما فى الفتح من

باب المفقود لا یجوز القضاء علی الغائب الا اذا رأی القاضی مصلحة فی حکم له وعلیه فحکم فانه ینفذ لانه مجتهد فیه اه. قلت و ظاهره و لو کان القاضی حنفیاً و لو فی زماننا و لا ینافی ما مر لان تجویز هذا للمصلحة والضرورة. (ردالمحتار ج۲ص۴۲۲) فقط والله تعالی اعلم. ۴/محرم ۹۲هـ

در عدت نکاح فاسد نفقه نیست

سؤال: زید از مدت طویل بایک خانم تعلقات بد وفاحش داشت سپس دخترآن را به نکاح گرفت که چند اولاد هم از او دارد بعد از دانستن مسئله دانست که این نکاح درست نیست پس طریقه تفریق او ازین خانم چگونه است وآیا عدت برخانم لازم است یا خیر طریقه تفریق چگونه است وآیا عدت برخانم لازم است یا خیر ونفقه مدت عدت بر زید واجب است یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: دراین مورد اعتراف زبانی ضروری است وباگفتن کلمه (این خانم را گذاشتم) خانم گذاشته میشود وعدت را در خانه شوهر تکمیل نمودن واجب است لاکن برشوهر نفقه عدت اوواجب نیست، رهایش یعنی سکنی رادرخانه شوهر بسر برد.

فی نفقة شرح التنویر فتجب للزوجة بنکاح صحیح، وفی الشامیة فلا نفقة علی مسلم فی نکاح فاسد لانعدام سبب الوجوب وهو حق الحبس الثابت للزوج علیها بالنکاح و کذا فی عدته لان حق الحبس و ان ثبت لکنه لم یثبت بالنکاح بل لتحصین الماء و لان حال العدة لا یکون اقوی من حال النکاح. بدائع (ردالمحتار ج۲،ص۹۹) بر زید توبه واستغفار لازم است . فقط والله تعالی اعلم.

۲۸/جمادی الآخره ۹۲هـ

نفقه عاجز از کسب

سؤال: اشخاصیکه معذور (لنگ ، کور، شل، بیوه، یتیم وخانم ها ومریض) اند، نفقه اینان بدوش حکومت می باشد یا بدوش کی ها است ؟ آیا مصارف ایشان بر ذمه حکومت است؟ اگر نیست پس شریعت انتظام معاش اینان را چگونه نموده است؟ بینوا بالتفصیل توجروا عند الله الجلیل

الجواب باسم ملهم الصواب: وجوب نفقه معذوران بدوش محارم آنان است که اینان در تقسیم نفقه، ایشان هفت نوع اند :

(۱) فقط فروع که اقرب فالاقرب اند یعنی اول اولاد پس اولاد اولاد در این مذکر ومؤنث یکسان هستند .

(۲) فروع مع حواشی نفقه تنها بر فروع واجب است مانند قسم اول.

(۳) فروع مع اصول که ولد یعنی بچه یا دختر بلاواسطه مقدم است بر والدین که اقرب فالاقرب است یعنی نفقه بر ولد است نه بروالد ودر صورت بودن نواسه نفقه بر پدر است که در قرب وبعد مساوی باشند هر یک به قدر پدر کلان ۶ / ۱ ونواسه ۶/۵ بدهد.

(٤) فروع مع اصول وحواشی که حکم آن مانند قسم ثالث است.

(۵) فقط اصول پدر از همه مقدم است در غیاب او یا بعض اصول وارث است وبعض غیر وارث ویا همه وارث باشند در نوع اول الاقرب فالاقرب در صورت مادر ومادر کلان نفقه بر مادر واجب است ودر بعد بر وارث نفقه واجب است پس در صورت جدوجده برجد نفقه واجب است ودر نوع ثانی که همه وارث اند بر مادر کلان ۳ / ۱ وبر پدر کلان ۳ / ۲ است.

(۶) اصول مع حواشی اگر یکی از فریقین غیر وارث است نفقه بر اصول واجب است پس در صورت جدو برادر نفقه بر جد واجب است و در صورت پدر کلان وکاکا نفقه بر پدر کلان واجب است اگر هر دو وارث باشند بر هر یکی بقدر ارث او نفقه است واگر اصول متعدد باشد قاعده قسم خامس جاری شود وقتیکه جد در حقدار بودن به منزل اب است پس در نفقه هم مقام اب را دارد واگر برادر نباشد تنها مادر وپدر کلان باشد نفقه بر پدر کلان واجب است وبعد وارث بر مادر ۳ / ۱ وبر پدر کلان ۳ / ۲ مانندیکه در قسم ثالث گذشت.

(۷) تنها حواشی که در آن نفقه بقدر ارث واجب است بشرطیکه ذی رحم محرم باشند بر غیر ذی رحم مانند پسر کاکا بر آن نفقه واجب نیست تفصیل این در صورتیکه این ورثه مذکوره دولتمند باشند اما اگر نادار بودند پس اگر بعض آنان مسکین باشند تفصیل چنین دیگر ورثه اورا محروم ساختند درینصورت آنرا به منزله میت قرار گیرد رشته دار پیدا شد نفقه وبر او واجب است بقدر ارث مثلا پسر مسکین است وبرادر عینی وخیفی بودند چونکه پسر در هر صورت برادر ان را محروم کند که او میت تصور شود بعد از آن حصه وراثت برادر خیفی ۱/۶ وعینی ۵/۶ است بر آنان نفقه هم بر همین تناسب باشد اگر در صورت مذکور عوض پسر مسکین دختر مسکین باشد او تنها برادر خیفی را محروم کند پس دختر

زنده محسوب شود ونفقه بر برادر عینی واجب باشد اگر در رشته های مذکوره یکی هم نبودند یا همه مسکین بودند پس نفقه از بیت المال حکومتی اداء شود.واگر ممکن نبود بر عامه مسلمانان نفقه واجب است ، وهذا تلخيص تحرير العلامة ابن عابدين في رد المحتار (ص، ۰، ج۲) رحمه الله تعالى ونفعنا بعلومه وجزاه عنا وعن سائر المسلمين احسن الجزاء. فقط و الله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۰/ربيع الآخر ۹۸هـ

جهت نیافتن خانه خانم برود

سوال : زید خانم خویش را خانه مادرش برد وگفت در همین جاسکونت پذیر باش جای دیگر مروترا نفقه میدهم بعد از رفتن زید خانم خانه مادرش را ترک کرده خانه پدر خویش رفت در این وقت خسر زید نزد قاضی رفت ماهانه بست کلو آرد، چهار کلو گوشت وغیره برای دخترش مقرر نمود دوسال بعد وقتیکه زید باز گشت خانم مدعی نفقه دوساله خویش شد اما زید گفت جهت اینکه از حکم من مخالفت نمودی ترا نفقه نمیدهم دوسال سابق در این مورد حکم شرع چیست ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : انتظام اطاق مستقل که در آن دخل کسی نباشد بر شوهر برای خانم واجب است وقتیکه شوهر چنین انتظام را برای خانم تکمیل کرد در صورت مخالفت بعد از آن خانم ناشزه شمرده میشود اگر خانه پدر برود که نفقه او بر شوهر واجب نیست واگر شوهر چنین انتظام نکرده باشد وخانم جای برود ناشزه شمرده نشود ونفقه او بر شوهر واجب باشد پس بعد از فیصله قاضی نفقه تمام ایام بر زید واجب باشد ونفقه قبل از آن بر زید واجب نباشد ، لان النفقة تسقط بمضي المدة بدون القضاء اوالرضا اي تراضي الزوجين على قدر معين. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم. ۱۳/ رجب ۹۸هـ

معتده موت را نفقه وسكني نباشد

سوال : زید فوت شد وخانم او (هنده) در حالت عدت است، در این حصه چند سوال مطرح است.

(۱) آیا نفقه این معتده موت از ترکه مشترک قبل از تقسیم داده شود وبعد از آن ترکه متباقی بر دیگر ورثه تقسیم شود ؟

(۲) اگر زید در خانه کرائی بود وفوت نمود آیا سه ماه عدت را خانم او در همین خانه تکمیل کندوکراء را ازترکه مشترک بدهدوبعد ازآن ترکه متباقی بردیگر ورثه تقسیم شود ؟

(۳) اگرخانه شخصی زید باشد آیا ورثه خانم او هنده اورا تا تکمیل عدت در همان خانه حتماً بمانند وآیا این حکم بر ورثه فرض است ؟

الجواب باسم ملهم الصواب : وقتیکه معتده موت از شوهر در میراث حق دارد همان حق معین خود را گرفته ومصارف را از آن بکند اگر توان تادیه کراء راندارد در کدام مکان قریب رفته ودر آنجا عدت را تکمیل کند اگر حصه وراثت این معتده اندک باشد بر ورثه متباقی فرض نیست که اورا جادهند تا عدت را در همین خانه شوهرش تکمیل کند اما اگر به طیب خاطر چنین میکنند افضل تر است. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم

نفقه خانم نابالغ

سوال : اگر پدر برائے پسر نابالغش زن گرفت نفقه این خانم نیز بر پدرش واجب است یا خیر اگر این خانم بالغ باشد یا نابالغ در صورتیکه خانم نزد شوهر باشد ویا خانه پدر خویش ؟

الجواب باسم ملهم الصواب : نفقه خانم نابالغ در مال خود او باشد بر پدر واجب نیست البته اگر پدرش تضمین گرفته باشد بر او واجب است. و الله سبحانه وتعالی اعلم .

۳/ربیع الآخر ۱۴۰۶ھ

اجوره حضانت مطلقه

سوال : آیا خانم مطلقه در تربیت ورضاعت اولاد شوهر مستحق دو اجوره است یعنی علاوه ازاجوره رضاعت مستحق اجوره حضانت نیزاست ویا تنها اجوره رضاعت؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! اجوره تربیت وحضانت را جدا بگیرد اما بعد از تکمیل عدت این اجوره رضاعت وحضانت را مستحق است البته اگر بچه مال داشت از او اجوره گرفتن جواز دارد البته اگر کدام خانم دیگر اجوره رضاعت وحضانت را جدا جدا نمی گرفت مادر هم حقدار گرفتن اجوره های جداگانه نیست واگر هر دو اجوره را جدا جدا می خواست پس در این صورت مادر حقدار است البته اگر شوهر تنگ دست بود وکسی از اقارب او مجانة حضانت طفل را بدوش گرفت در این صورت مادر حقدار اجوره حضانت نیست .

فی حضانة شرح التنویر و هی غیر اجرة ارضاعه و نفقته کما فی البحر عن السراجیة و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ قال فی البحر فعلی هذا یجب علی الاب ثلاثة اجرة الرضاع و اجرة الحضانة و نفقة الولد اه و مثله فی النهر نبلالیة (قوله ثم حرر) ای الخیر الرملی ان الحضانة کالرضاع ای فی انها لا اجر للام فیها لو منکوحة او معتدة و الا فلها الاجرة من مال الصغیر ان کان له مال و الا فمن مال ابیه او من تلزمه نفقته هذا خلاصة ما حط علیه رأیه بعد کلام طویل و قد علمت تأییده بما نقلناه عن خط السائحانی قلت و هذا کله حیث لم یوجد متبرع بالحضانة فان وجد فاما ان یکون اجنبیاً عن الصغیر او لا و علی کل فاما ان یکون الاب معسرا او لا و علی کل فاما ان یکون للصغیر مال او لا فان کان اجنبیا یدفع للاهل للحضانة باجرة المثل و لو من مال الصغیر و ان کان المتبرع غیر اجنبی فان کان الاب معسرا و الصغیر له مال او لا یقال للام اما ان تمسکیه مجاناً او تدفعیه للعمة مثلا المتبرعة صونا لما له لو له مال و ان کان الاب موسراً و الصغیر له مال فکذلک لان الاجرة حینئذ علی الصغیر و ان کان الاب موسراً و لا مال للصغیر فا لام مقدمة و ان طلبت الاجرة نظرا للصغیر بلا ضرر له فی ماله هذا حاصل ما تحرر للعبد الضعیف بعد ما علی ان الحضانة کالرضاع و تمام ذلک فی رسالتنا الابانة عن اخذ الاجرة علی الحضانة. (رد المحتار ج۲ص۶۹۲) و فی نفقة العلائیة لا یستأجر الاب امه لو منکوحة و لو من مال الصغیر خلافا للذخیرة و المجتبی او معتدة رجعی و جاز فی البائن فی الاصح جوهرة کاستئجار منکوحته لولده من غیرها و هی احق بارضاع ولدها بعد العدة اذا لم تطلب زیادة علی ما تأخذه الاجنبیة و لو دون اجر المثل بلا الاجنبیة المتبرعة احق منها زیلعی ای فی الارضاع اما اجرة الحضانة فللام کما مر. و فی الشامیة تحت (قوله خلافا للذخیرة و المجتبی) قد نقل الحموی عن البرجندی معزیاً للمنصوریة ان الفتوی علی الجواز ای الذی مشی علیه فی الذخیرة و المجتبی (قوله فی الاصح) و ذکر فی الفتح عن بعضهم انه ظاهر الروایة و لکن ذکر ایضاً ان الاوجه عدم الفرق بین عدة الرجعی و البائن و ان فی کلام الهدایة ایماء الی انه المختار عنده اذ من عادته تأخیر وجه القول المختار و کذا هو ظاهر اطلاق القدوری المعتدة و فی النهر انه روایة الحسن عن الامام و هی الاولی اه و فی حاشیة الرملی علی المنح عن التاتارخانیة و علیه الفتوی (قوله اما اجرة الحضانة الخ) افاد ان الحضانة تبقی للام فترضعه الاجنبیة المتبرعة بالارضاع عند الام کما صرح به فی البدائع و نحوه ما مر فی المتن و ان للام اخذ اجرة المثل علی الحضانة و لا تکون الاجنبیة المتبرعة بها اولی نعم لو تبرعت العمة بحضانته من غیر ان تمنع الام عنه و الاب معسر فالصحیح انه یقال للام اما ان تمسکی الولد بلا اجر و اما ان تدفعیه الیها کما مر فی الحضانة و به ظهر الفرق بین الحضانة و الارضاع هذا و هو ان انتقال الارضاع الی غیر الام لا یتقید بطلب الام اکثر من اجر المثل و لا باعسار الاب و لا یکون المتبرعة عمة او نحوها من الاقارب فافهم. (رد المحتار ج۲ص۶۳۳) فقط و الله تعالیٰ اعلم

۲۶/شوال ۱۴۰۵ھ

تفصیل مکان برای خانم

سوال : اگر خانم از شوهر خانه مستقل می خواهد جدا از مادر وپدر او آیا حقدار خانه مستقل است ویا در خانه پدر برای آن یک اطاق مستقل کافی است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگرخانم دولتمند باشد حقدار خانه مستقل است واگر متوسط حال باشد پس در خانه پدر شوهر یک اطاق یک اشپز خانه یک تشناب ویک غسل خانه حق دارد واگر مسکین باشد فقط یک اطاق کافی است، اگر آشپزخانه ، تشناب وبیت الخلاء مشترک باشد باک ندارد .

قال فی التنویر و کذا تجب لها السکنیٰ فی بیت خال عن اهله واهلها بقدر حالهما و بیت منفرد من دار له غلق کفاها، وفی الشرح زاد فی الاختیار و العینی ومرافق ومفاده لزوم کنیف ومطبخ وینبغی الافتاء به بحر (الی قوله) و فی البحر عن الخانیة یشترط ان لا یکون فی الدار احد من احماء الزوج یؤذیها و نقل المصنف عن الملتقط کفایته مع الاحماء لا مع الضرائر وفی الشامیة (قوله ومفاده لزوم کنیف ومطبخ) ای بیت الخلاء وموضع الطبخ بان یکونا داخل البیت اوفی الدار لا یشارکها فیهما احد من اهل الدار، قلت وینبغی ان یکون هذا فی غیر الفقراء الذی یسکنون فی الربوع و الاحواش بحیث یکون لکل واحد بیت یخصه وبعض المرافق مشترکة کالخلاء والتنور وبئر الماء ویأتی تمامه قریباً، وفیها تحت (قوله وفی البحر عن الخانیة الخ) و علی ما نقلنا عن ملتقط ابی القاسم و تجنیسه للاسروشنی ان ذلک یختلف باختلاف الناس ففی الشریفة ذات الیسار لا بد من افرادها فی دار، ومتوسط الحال یکفیها بیت واحد من دار و مفهومه ان من کانت من ذوات الاعسار یکفیها بیت ولو مع احمائها و ضرتها کاکثر الاعراب و اهل القری و فقراء المدن الذین یسکنون فی الاحواش و الربوع و هذا التفصیل هو الموافق لما مر من ان المسکن یعتبر بقدر حالهما ولقوله تعالیٰ اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم، وینبغی اعتماده فی زماننا هذا فقد مر ان الطعام و الکسوة یختلفان باختلاف الزمان و المکان (الی قوله) وهذا موافق لما قدمناه عن الملتقط من قوله اعتباراً فی السکنیٰ بالمعروف اذ لا شک ان المعروف یختلف باختلاف الزمان و المکان فعلی المفتی ان ینظر الی حال اهل زمانه و بلده اذ بدون ذلک لا تحصل المعاشرة بالمعروف وقد قال تعالیٰ ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن. (ردالمحتار ج۲،ص۶۱۹) فقط والله تعالیٰ اعلم

۳/صفر ۱۴۰۷ھ

کتابُ الأیمان

در صورت نذر گرفتن روزه دائمی در وقت عجز فدیه واجب است

سوال : کسی نذر ماند که تادم موت روزه میدارد پس بعد از ضعیفی وبعد از مرض توان روزه گرفتن را نداشت چه باید کرد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: فدیه دهد مسلسل واگر توان فدیه را هم نداشت استغفار کند.

قال فی شرح التنویر فی اٰخر کتاب الصوم نذر صوم رجب (الی قوله) اوصوم الابد فضعف لاشتغاله بالمعیشة افطر و کفر کما مرّ. وفی الشامیة (قوله و کفر) ای فدی (قوله کما مرّ) ای فی الشیخ الفانی من انه یطعم کا لفطرة (رد المحتار ج۲) وفی أیمان شرح التنویر و لو نذر صوم الابد فاکل لعذر فدی وفی الشامیة (قوله فاکل لعذر) و کذا بدونه ح (قوله فدی) ای لکل یوم نصف صاع من بر او صاعاً من شعیر وان لم یقدر استغفر الله تعالی کما مرّ. (ردالمحتار ج۳) فقط والله تعالی اعلم.

غره جمادی الآخره ۱۳۷۳ھ.

نذر گرفتن بناي مسجد درست نباشد

سوال : کسی نذر ماند اگر مریضم صحت یافت مسجد را تعمیر کنم بعد از صحت یابی مریض آیا تعمیر مسجد براو لازم است ویا این پول را بر مساکین تقسیم کند ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : برای لزوم نذر این شرط است که باید منذور عبادت مقصوده باشد واز جنس آن کدام فرد فرض یا واجب موجود باشد تعمیر مسجد اگر که واجب است اما عبادة مقصوده نیست لذا این نذر واجب الأداء نیست .

قال فی التنویر ومن نذر نذراً مطلقاً او معلقاً بشرط و کان من جنسه واجب وهو عبادة مقصودة و وجد الشرط لزم الناذر. وفی الشامیة (و قوله وهو عبادة مقصودة) الضمیر راجع للنذر بمعنی المنذور لا للواجب خلافاً لما فی البحر قال فی الفتح مما هو طاعة مقصودة لنفسها و من جنسها واجب الخ وفی البدائع ومن شروطه ان یکون قربة مقصودة فلا یصح النذر بعیادة المریض وتشییع الجنازة والوضوء و الاغتسال ودخول المسجد ومس المصحف والأذان وبناء الرباطات والمساجد وغیر ذلک وان کانت قربا الا انها غیر مقصودة اھ فهذا صریح فی ان الشرط کون المنذور نفسه عبادة مقصودة لا ما کان من جنسه ولذا صححوا النذر بالوقف لان من جنسه واجباً وهو بناء مسجد للمسلمین کما یأتی مع انک علمت

ان بناء المسجد غیر مقصود لذاته وفی شرح التنویر ووقف مسجد للمسلمین واجب علی الامام من بیت المال والا فعلی المسلمین وفی الشامیة (قوله ووقف مسجد) ای فی کل بلدة علی الظاهر. (رد المحتار ج۳، ص۷۰) فقط والله تعالی اعلم.

۱۹/رمضان المبارک ۱۳۷۲ھ

متعلق سوال فوق الذکر

سوال: شما در احسن الفتاوی تحریر نموده اید که در تعمیر مسجد بنا بر نبودن عبادت مقصوده نذر درست نیست پس واجب الاداء نیست، اما من از مفتی محمد شفیع رحمه الله پرسیده بودم که اگر کسی نذر کند بر خود از قبیل تیل مسجد ، بوریا جارو آیا در آن تکمیل نذر واجب است؟ آنان فرموده بودند بعض فقهاء تعمیر مسجد را در عبادت مقصوده داخل نموده این نذر را درست گفته اند وعبارت درمختار را در مورد امثله قربت مقصوده نقل نموده:

کصوم وصلوٰة وصدقة واعتکاف (الی قوله) وبناء مسجد للمسلمین واجب علی الامام من بیت المال والا فعلی المسلمین (شامی ج۳ص۷۰).

علامه ابن عابدین رحمه الله تعالی درحاشیه بحر تحریر داشته: وهذا یدل علی ان المراد بالواجب حقیقته المصطلح علیها عندهم واما قول صاحب الدرر المنذور اذا کان له اصل فی الفروض لزم الناذر فیراد به ما یعم الواجب بأن یراد بالفرض فی کلامه اللازم وبه یندفع التعارض الواقع فی عباراتهم اه. (ج۳، ص۷۲) پس بنده از عبارت شمایان هردو جناب در خلجان واشتباه افتید لطفاً از مرحمت خویش اشتباه بنده شرح نمایند که تیل، بوریا وغیره مسجد هم در حکم تعمیر مسجد داخل است یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: عبارت کامل در مختار چنین است: من نذر نذراً مطلقاً او معلقاً بشرط وکان من جنسه واجب وهو عبادة مقصودة خرج الوضوء وتکفین المیت ووجد الشرط المعلق به لزم الناذر لحدیث من نذر وسمی فعلیه الوفاء بما سمی کصوم وصلوٰة وصدقة ووقف واعتکاف واعتاق رقبة وحج ولو ماشیاً فانها عبادات مقصودة ومن جنسها واجب لوجوب العتق فی الکفارة والمشی للحج علی القادر من اهل مکة والقعدة الاخیرة فی الصلوٰة وهو لبث کالاعتکاف ووقف مسجد للمسلمین واجب علی الامام من بیت المال والا فعلی المسلمین. (رد المحتار ج۳، ص۷۰)

در اینجا مثال های عبادت مقصود از صوم آغاز وبر حج خاتمه یافته است که بعد از آن

فرموده : (فاما عبادات مقصودة) بعد از آن باجمله ومن جنسها واجب شرط دوم صحت نذر را بیان نموده وبعد (بالواجب العتق فی الکفارة) مثال های آنرا بیان نموده که بر وقف مسجد للمسلمین واجب خاتمه یافته خلاصه اینکه وقف مسجد مثال قربت مقصوده نیست بلکه مثال منذور از جنس واجب است، وقف مسجد واجب است اما قربت مقصود نیست.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله وهو عبادة مقصودة) الضمیر راجع للنذر بمعنی المنذور لا للواجب خلافا لما فی البحر قال فیها لفتح مما هو طاعة مقصودة لنفسها ومن جنسها واجب الخ وفی البدائع ومن شروطه ان یکون قربة مقصودة فلا یصح النذر بعیادة المریض وتشییع الجنازة والوضوء والاغتسال ودخول المسجد ومس المصحف والأذان وبناء الرباطات والمساجد وغیر ذلک وان کان قربا الا انها غیر مقصودة اه فهذا صریح فی ان الشرط کون المنذور فی نفسه عبادة مقصودة لا ما کان من جنسه ولذا صححوا النذر بالوقف لان من جنسه واجباً وهو بناء مسجد للمسلمین کما یأتی مع انک علمت ان بناء المساجد غیر مقصودة لذاته (رد المحتار ج۳ ص۶۸) وقال فی منحة الخالق انهم صححوا النذر بالوقف لان من جنسه واجباً وهو وقف مسجد للمسلمین وقد علمت ان بناء المسجد غیر مقصود. (البحر الرائق ج۴ ص۲۹۶)

خلاصه اینکه وقف للفقراء قربت مقصوده است اما واجب نیست ووقف مسجد واجب است اما قربت مقصوده نیست ودر صحت نذر شرط است که منذور عبادت مقصوده باشد واز جنس آن کدام فرد واجب باشد این شرط در فقراء موجود است که عبادت مقصوده است واز جنس آن وقف مسجد واجب است ازینجا نذر این وقف درست است اما در وقف مسجد این شرط مفقود است اگر که واجب است اما عبادت مقصوده نیست پس نذر آن درست نیست . بوریا، کوزه وجارو گرفتن برای مسجد در تعمیر مسجد داخل نیست بلکه اینها از متعلقات مسجد است که آنرا الات مسجد گفته میشود که نذر آن هم درست نیست.

فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۴ ذی الحجه ۸۶هـ

تعین زمان ومکان در نذر درست نباشد

سوال : اگر کسی نذر کند فلانه چیز را برای فقرای مکه میدهم سپس آنرا به فقراء مدینه بدهد ویا به فقراء کدام مملکت دیگر، آیا این نذر درست است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در تعین مکان، زمان، شخص یا کدام چیز تادیه نذر در

همان مکان، زمان یا به همان شخص وهمان چیز لازم نیست مطلق با تادیه نذر از ذمه او ساقط میگردد اگر که در زمان یا مکان مختلف یا به شخص دوم است ویا عوض آن چیز نذر شده چیزی دیگر یاقیمت آنرا تادیه کند باز هم نذر او اداء گردید .

قال فی العلائیة والنذر لا یختص بزمان ومکان ودرهم وفقیر فلو نذر التصدق یوم الجمعة بمکة بهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز . (ردالمحتار ج۳، ص۱۳۷) فقط والله تعالی اعلم.

۱۲/جمادی الاولی ۸۶هـ.

نذر نمودن قرآن خوانی جواز ندارد

سوال : زید نذر نمود اگر فلان حاجتم بر آمد قرآن خوانی کنم آیا بعد از تکمیل حاجت قرآن خوانی واجب است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : رسم مروج قرآن خوانی وختم قرآن بدعت وناجائز است پس چنین نذر جواز ندارد.

قال فی شرح التنویر وفی البحر وشرائطه خمس فزاد ان لا یکون معصیة لذاته فصح نذر یوم النحر لانه لغیره وفی الشامیة قال فی الفتح واما کون المنذور معصیة یمنع انعقاد النذر فیجب ان یکون معناه اذا کان حراما لعینه او لیس فیه جهة قربة فان المذهب ان نذر صوم یوم العید ینعقد ویجب الوفاء بصوم یوم غیره ولو صامه کره وخرج عن العهدة اه. (قوله) ان ما کان فیه جهة العبادة یصح النذر به لما مر من انه یلزم الوفاء بالنذر من حیث هو قربة لا بکل وصف التزمه به فصح التزام الصوم من حیث هو صوم مع الغاء کونه فی یوم العید الخ. (ردالمحتار ج۳، ص۹۶)

ازینجا معلوم شد که نذر حرام لغیره منعقد می شود اما بر آن ایفاء بطریق مباح واجب است مع هذ قرآن خوانی اگر بطریق مباح هم باشد نذر آن منعقد نمیشود که از جنس آن کدام فرد فرض یا واجب نیست البته از جنس قراء ة در نماز تلاوت فرض است اما قراء ة قرآن عبادت مقصوده نیست.

قال فی العلائیة ولو نذر التسبیحات دبر الصلوٰة لم یلزمه وفی الشامیة وکذا لو نذر قراءة القرآن وعلله القهستانی فی باب الاعتکاف بانها للصلوٰة وفی الخانیة ولو قال علی الطواف بالبیت والسعی بین الصفا والمروة او علی ان اقرأ القرآن ان فعلت کذا لا یلزمه شیء اه قلت وهو مشکل فان القراءة عبادة مقصودة ومن جنسها واجب وکذا الطواف فانه عبادة مقصودة ایضا ثم رأیت فی لباب المناسک قال فی

باب انواع الاطوفة الخامس طواف النذر وهو واجب ولا يختص بوقت فهذا صريح فی صحة النذر به. (رد المحتار ج۳ص۰۰) فقط والله تعالی اعلم.

۲۳/شوال ۸۶هـ

نذر تسبیحات بعد از نماز درست است

سوال: یک مولوی صاحب فتوی صادر نموده، تسبیحات بعد از صلوة در نذر درست نیست مگر آنکه قرائت درود شریف را هم با آن ضم کند در حواله شامی رحمه الله را دلیل گرفته لطفاً این مسئله را توضیح نمائید؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این فرق را بین تسبیحات ودرود شریف عوض علامه شامی درمختار نموده علامه شامی رحمه الله نذر تسبیحات راهم واجب الاداء قرار داده است در صحت نذر عبادة مقصوده بودن نذر منذور ناذر است واز جنس آن کدام فرض یا واجب شرط است بعد از نماز تسبیحات عبادة مقصوده اند که تغلیباً تسبیح وتحمید هر دو را شامل است وتحمید در ابتدای سورة فاتحه فرض است وتکبیر در ابتدای نماز تکبیرات عیدین وتکبیرات تشریق واجب اند لذا نذر تسبیحات درست است وقراءة درود شریف عبادة مقصوده است یکبار قرائت آن در عمر فرض است پس نذر آن هم درست است البته اگر در لفظ تسبیحات قید بعد از نماز نیست آن نذر واجب نباشد چراکه مطلق تسبیح از جنس آن کدام فرد فرض یا واجب نیست.

نقل فی شرح التنویر عن القنیة لو نذر التسبیحات دبر الصلوة لم یلزمه ولو نذر ان یصلی علی النبی ﷺ کل یوم کذا لزمه وقیل لا. وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله ولو نذر التسبیحات) لعل مراده التسبیح والتحمید والتکبیر ثلاثا والثلاثین فی کل واطلق علی الجمع تسبیحاً تغلیباً لکونه سابقاً وفیه اشارة الی انه لیس من جنسها واجب ولا فرض وفیه ان تکبیر التشریق واجب علی المفتی به وکذا تکبیرة الاحرام وتکبیرات العیدین فینبغی صحة النذر به بناء علی ان المراد من الواجب هو المصطلح ط قلت لکن ما ذکره الشارح لیس عبارة القنیة وعبارتها کما فی البحر ولو نذر ان یقول دعاء کذا فی کل صلوة عشر مرات لم یصح (قوله لزمه) لان من جنسه فرضا وهو الصلوة علیه ﷺ مرة واحدة فی العمر وتجب کلما ذکر وانما هی فرض عملی قال ح ومعه یعلم انه لا یشترط کون الفرض قطعیاً ط (قوله وقیل لا) لعل وجهه اشتراط کون الفرض قطعیاً ح (رد المحتار ج۳ص۰۰)

۲۳/شوال ۸۶هـ

در نذر ذبح تصدق قیمت آن جواز دارد

سوال: بنده نذر گرفته بودم اگر فلان حاجتم بر آورده شد یک گوسفند را ذبح کنم بعد از بر آمدن حاجتم عوض ذبح گوسفند قیمت آنرا بر فقراء تقسیم نمودم از یک عالم فتوی گرفتم به حواله صفحه ۹۱ شامی گفت باید گوسفند را ذبح کنی تصدق کافی نیست . آیا درست گفته ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بدون اضحیه مراد از نذر ذبح نذر تصدق است در غیر آن نذر درست نمی شود چراکه بدون اضحیه ذبح حیوان عبادت مقصوده نیست تحقیق را در کتاب الاضحیه در تحقیق جواز الکل مطالعه کنید وقتیکه ذبح مقصود نیست بلکه تصدق لحم مقصود است ثابت شد که ذبح حیوان واجب نیست بلکه اختیار دارد اگر گوسفند زنده را صدقه میکند یا گوشت آنرا ویا معادل قیمت آن کدام جنس دیگر را

قال فی شرح التنویر نذر ان یتصدق بعشرة دراهم من الخبز فتصدق بغیرة جاز ان ساوی العشرة کتصدقه بثمنه (ردالمحتار ص۷۰ ج۳).

در سوال که عبارت شامی را در حواله تقدیم نمودید عبارت کامل را ذکر کنید تا طبق آن حکم کنیم.

فائده: وقتیکه فقها تعین شخص یا حیوان را در نذر لازم نمی دانند در صورتیکه فقیر حیوان را جهت قربانی بگیرد چرا حق ندارد تا آنرا تبدیل کند ؟ وجه الفرق اینست که در حیوان قربانی فعل منذور یعنی اثر حسی ذبح در حیوان موجود شده ودر نذر تصدق در مسمی فعل منذور یعنی تصدق هیچ اثر حسی نکرده، فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم.

۲۶/شوال ۸۶هـ

نذر تقسیمات شیرینی

سوال: هنده نذر ماند اگر فلان حاجتم بر آورده شد بر اطفال شیرینی تقسیم می کنم وقتیکه حاجتش برآید آیا در این صورت وفا بر اینچنین نذر واجب است یاخیر وآیا این نذر درست است یا نه ؟ مولانا ظفر عثمانی رحمه الله ایفا بر این نذر را واجب نگرفته زیراکه این عبادت غیر مقصوده است شما در این مورد چه نظر دارید؟بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در الفاظ نذر در اطفال تخصیص اغنیاء نیست ازینجا

اغنياء وفقراء همه را اين تصدق شامل است. وتصدق على الفقير عبادت مقصوده است پس اين نذر درست وواجب الاداء است وقتيكه مقدار شيريني، قيمت آن وتعداد اطفال را تعين نكرده پس اطعام عشرة مساكين واجب است يعني ده برابر فديه صوم يا قيمت آن اگر آنرا به يک مسكين ميدهد ويا به مساكين متعدد به هر صورت نذر اداء ميشود.

قال العلامة الحصكفي رحمه الله تعالى: قال علي نذر ولم يزد عليه ولا نية له فعليه كفارة يمين ولو نوى صياماً بلا عدد لزمه ثلاثة ايام و لو صدقة فاطعام عشرة مساكين كالفطرة. و قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالى: (قوله لزمه ثلاثة ايام) لان ايجاب العبد معتبر بايجاب الله تعالى وادنى ذلك في الصيام ثلاثة ايام في كفارة اليمين بحر عن الولوالجية (قوله ولو صدقة) اي بلا عدد (قوله كالفطرة) اي لكل مسكين نصف صاع بر و كذا لو قال لله علي اطعام مسكين لزمه نصف صاع بر استحساناً وان قال لله علي ان اطعم المساكين على عشرة عند ابي حنيفة رحمه الله تعالى فتح. (رد المحتار ج۳، ص۷۰) وفي شرح التنوير نذر لفقراء مكة جاز الصرف لفقراء غيرها لما تقرر في كتاب الصوم ان النذر غير المعلق لا يختص بشيء نذر ان يتصدق بعشرة دراهم من الخبز فتصدق بغيره جاز ان ساوى العشرة كتصدقه بثمنه وفي الشامية تحت (قوله لما تقرر في كتاب الصوم) فلمعنو كما لا يتعين الفقير لا يتعين عدده ففي الخانية ان زوجت بنتي فالف درهم من مالي صدقة لكل مسكين درهم فزوج ودفع الالف الى مسكين جملة جاز. (رد المحتار ج۳، ص۷۰) فقط والله تعالى اعلم. ۲۰ ذي الحجه ۸۶هـ.

در نذر معلق صيغه التزام ضروري نباشد

سوال: پای گاوميش زيد در موتر قيد شد گفت اگر پای گاوميش من سالم بر آمد به رضا وواسطه خداوند ده درهم بدهم، كلمه نذر را متذكر نشد ايا اين نذر است يا صدقه آيا كلمهء واسطه منّت يا نذر وغيره است در صورتيكه كلمه نذر يا منت را تلفظ نكرده پس آيا نذر گرديد يا صدقه نفلي؟ بينواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: چنين الفاظ عرفاً جهت نذر مستعمل ميشود لذا واجب ولازم التصدق است.

فان الأيمان مبنية على العرف، قال في العلائية فان الأيمان مبنية على العرف ما تعورف الحلف به فيمين وما لا فلا. (رد المحتار ج۳، ص۵۲)

والنذر في حكم اليمين كما في الشامية تحت (قوله ومن نذر نذراً مطلقاً) وانما ذكر والنذر في الايمان

لما يأتي من انه لو قال علي نذر ولا نية له لزمه كفارة يمين ومر في آخر كتاب الصيام انه لو نذر صوماً فان لم ينو شيئاً او نوى النذر فقط او نوى النذر وان لا يكون يميناً كان نذراً فقط وان نوى اليمين وان لا يكون نذراً كان يميناً وعليه كفارة ان افطر وان نواهما او نوى اليمين كان نذراً ويميناً حتى لو افطر قضى وكفر ومر هناك الكلام فيه. (رد المحتار ج۳، ص۶۸) وايضاً فيها (قوله لان الذبح ليس من جنسه فرض الخ) هذا التعليل لصاحب البحر ويخالفه ما في الخانية قال ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة فبرء لا يلزمه شيء الا ان يقول لله علي ان اذبح شاة اهـ وهي عبارة متن الدرر وعللها في شرحه بقوله لان اللزوم لا يكون الا بالنذر والدال عليه الثاني لا الاول اهـ فافاد ان عدم الصحة لكون الصيغة المذكورة لا تدل على النذر اي لان قوله ذبحت شاة وعد لا نذر ويؤيده ما في البزازية لو قال ان سلم ولدي اصوم ما عشت فهذا وعد لكن في البزازية ايضاً ان عوفيت صمت كذا لم يجب ما لم يقل لله تعالى علي وفي الاستحسان يجب ولو قال ان فعلت كذا فانا احج ففعل يجب عليه الحج اهـ فعلم ان تعليل الدرر مبني على القياس والاستحسان خلافه ويخالفه ايضاً قول المصنف علي شاة اذبحها وعبارة الفتح فعلى بالفاء في جواب الشرط اذ لا شك ان هذا ليس وعداً ولا يقال انما لم يلزمه لعدم قوله لله علي لان المصرح به صحة النذر بقوله لله على حجة او علي حجة. (رد المحتار ج۳، ص۷۲) فقط والله تعالى اعلم. ۱۸/ربیع الاول سنه ۸۷ھ

مانند سوال سابق

سوال : سوالی به عنوان نذر معلق به دارالعلوم آمد آنرا من جواب نمودم اما مولانا محمد تقی عثمانی صاحب بر آن چند اشکال وارد نمود اگر جواب درست است پس اشکالات را جواب کنید واگر در جواب نقص است آنرا ترمیم نمائید : اطال الله بقائكم ونفعنا وجميع المسلمين بفيوضكم.

سوال نموده بودم اگر الله تعالی در شهر کراچی تجارت درست برایم عطا فرمود هر سال به حج نفلی بروم لله الحمد سوالم پذیرفته شد دکان بهتری در کراچی بدستم آمد . مصارف حج نفلی بست هزار روپیه است، اگر عوض آن حج نفلی توسط این پول به مفتی های دین اسلام کتاب های فتوی خریداری کنم تا توسط آن فتوا ها صادر کنند وبرایم صدقه جاریه گردد، آیا ثواب آن زیاده تر نیست نسبت به حج نفلی. ان شاء الله تعالی چگونه معلومات فقهی بدهید که من بر آن عمل میکنم . بینوا توجروا

الجواب من دارالعلوم کراتشي : ۱ - في الشامية نقلاً عن الخانية قال ان برئت من مرضي

هذا ذبحت شاة فهو لا يلزمه شيء الا ان يقول لله علي ان اذبح شاة اهـ وهي عبارة متن الدرر وعللها في شرحه بقوله لان اللزوم لا يكون الا بالنذر والدال عليه الثاني لا الاول اهـ فافاد ان عدم الصحة لكون الصيغة المذكورة لا تدل على النذر اي لان قوله ذبحت شاة وعد لا نذر ويؤيده ما في البزازية ايضاً ان عوفيت صمت كذا لم يجب ما لم يقل لله علي وفي الاستحسان يجب ولو قال ان فعلت كذا فانا احج ففعل يجب عليه الحج اهـ فعلم ان تعليل الدرر مبني على القياس والاستحسان خلافه. (شامية ج۳، ص۷۰)

۲ - وفي البزازية على الهندية ان عوفيت صمت كذا لم يجب ما لم يقل لله علي وفي الاستحسان يجب وان لم يكن تعليقاً لا يجب قياساً واستحساناً كما اذا قال لو فعلت كذا فانا احج ففعل يجب عليه الحج. (ج۴، ص۲۷۳)

۳ - وكذا في البحر ناقلاً عن البزازية. (بحر ج۴، ص۳۲۲)

۴ - وفي آخر الاشباه والنظائر اما الصيغة فلله علي ونذرت لله وانا افعل ان كان معلقاً كانا احج ان دخلت الدار بخلاف انا احج منجزاً.

از عبارات فوق فهمیده میشود که این الفاظ نذر معلق که استحساناً درست است اگر که گوینده بگوید قصد نذر را نداشتم لذا فقط جذبه ووعده بود آنرا اعتبار داده نشود، هر سال بر او حج نفلی واجب است عوض آن تادیه قیمت به فقراء کافی نیست . فقط و الله اعلم.

فقط والله سبحانه وتعالی اعلم، عبد الله دار الافتاء دار العلوم کراچی

اشکالات مولانا محمد تقي صاحب : (۱) قیاس عدم وجوب حج را تقاضا میکند و استحسان وجوب حج را فرق ما به الامتیاز چیست؟ اگر ما به الامتیاز نذر معلق پنداشته شود فرضاً بگوید اگر پسرم از سفر باز گشت اگر حکومت اجازه سفر حج را داد وغیره .

(۲) واگر الفاظ نذر معلق در نذر داخل شود مانندیکه از عبارت الأشباه معلوم میشود پس وقتیکه نذر کننده بگوید نیت نذر را نداشتم فقط منظورم وعده بود آنرا اعتبار داده نشود؟

الجواب باسم ملهم الصواب : التزام صیغه نذر یاصیغه دیگر در حصه انعقاد نذر ضروری است اما در نذر معلق استحسانا صیغه الزام ضروری نیست زیرا که به هر صورت در عرف عام نذر پنداشته میشود پس دانسته شد که در تعلیق دلالة التزام موجود است.

جواب اشکالات : (۱) اگر حکومت اجازه داد به حج بروم یا امثله دیگر مذکوره نذر نیست چرا عرفاً مقصود از آن نذر نیست بلکه تعلیق است با شفای امراض . دفع مصائب

وبلیات وحصول مقاصد وقتیکه باشکرانگی کدام عبادت متعین شود نذر مراد است .

(۲) نیت نکردن نذر را دو صورت است : اول : عدم نیت نذر دوم نیت عدم نذر در صورت اول نذر منعقد میشود چراکه از الفاظ ثبوت معنای عرفی آن بر نیت این شخص موقوف نیست ازینجا در عبارات فقه برای انعقاد نذر نیت را مقید نساخته وصورت دوم یعنی در نیت عدم نذر ترجیح عدم انعقاد بنظر می رسد : لانه نوی حقیقة کلامه وهوالوعد وتحمله کتب اصول الفقه فلتراجع، فقط واللہ تعالیٰ اعلم۔ ۲۴/ربیع الاخر ۱۴۰۰ھ

سوگند به کلمه حاش لله

سوال : آیا حاش لله سوگند هست یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : حاش لله به معنای سبحان الله است اگر در عرف سوگند متعارف است پس سوگند هست واگر متعارف نیست پس همین است حکم هر صفت الله تعالی.

قال فی شرح التنویر ولا یقسم بصفة لم یتعارف الحلف بها من صفاته تعالیٰ کرحمته وعلمه (الی قوله) وسبحان الله ونحو ذلک وفی الشامیة (قوله سبحان الله الخ) قال فی البحر ولو قال لا اله الا الله لا افعل کذا لا یکون یمینا الا ان ینوی وکذا قوله سبحان الله والله اکبر لا افعل کذا لعدم العادة اھ قلت ولو قال الله الوکیل لا افعل کذا ینبغی ان یکون یمینا فی زماننا لانه مثل الله اکبر لکنه متعارف (رد المحتار ج۳ص۵۵) فقط واللہ تعالیٰ اعلم۔ ۲۲/رمضان المبارک ۸۷ھ

نقض نمودن سوگند گناه واجب وکفاره آن واجب میگردد

سوال : زید سوگند برداشت که امروز به سینما می روم وفلم را می بینم آیا اگر به سینما نرفت آیا بر او کفاره واجب میگردد ؟ آیا نقض چنین سوگند واجب است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : سوگند گناه را نقض نمودن وکفاره دادن آن واجب است.

قال فی التنویر ومن حلف علی معصیة کعدم الکلام مع ابویه او قتل فلان الیوم وجب الحنث والتکفیر (ردالمحتار ص۳ ج۳) فقط واللہ سبحانہ تعالیٰ اعلم۔ ۱۶/شوال ۸۷ھ

سوگند بر قرآن کریم

سوال : قرآن را در دست گرفتن مانندیکه در بعض مناطق تر ویج است که قرآنکریم را

در دست می گیرند عوض سوگند برداشتن آیا این سوگند است یا خیر وآیا به نقض آن سوگند کفاره واجب میگردد یا خیر ؟بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر بر قرآن دست نهاده یا در دست گرفته چیزی بگوید اما سوگند بر ندارد یا بگوید سوگند بر این قرآن سوگند نمی گردد البته اگر بسوی قرآن بدون اشاره نمودن بگوید سوگند بر قرآن یا سوگند بر کلام الله یا با اشاره بر قرآن بگوید دران که کدام کلام الله است سوگند بر آن سوگند واجب گردیده وکفاره لازم میگردد در صورت نقض آن.

قال فی شرح التنویر قال الکمال ولا یخفی ان الحلف بالقرآن الآن متعارف فیکون یمینا واما الحلف بکلام الله فیدور مع العرف وقال العینی ان المصحف یمین لا سیما فی زماننا. وفی الشامیة (قوله قال الکمال الخ) بحث علی ان القرآن بمعنی کلام الله فیکون من صفاته تعالی کما یفیده کلام الهدایة (الی قوله) ونقل فی الهندیة عن المضمرات وقد قیل هذا فی زمانهم واما فی زماننا فیمین وبه نأخذ ونأمر ونعتقد وقال محمد بن مقاتل الرازی انه یمین وبه اخذ جمهور مشائخنا اه فهذا مؤید لکونه صفة تعورف الحلف بها کعزة الله وجلاله وفیها تحت (قوله وقال العینی الخ) والقرة فی النهر وفیه نظر ظاهر اذ المصحف لیس صفة لله تعالی حتی یعتبر فیه العرف (الی قوله) نعم لو قال اقسم بما فی هذا المصحف من کلام الله تعالی ینبغی ان یکون یمیناً (رد المحتار ج۳، ص۵۳) فقط والله تعالی اعلم.

۱۲/شوال ۸۷ھ

طعام نذر بر سادات حرام است

سوال : آیا برای سیدیکه مسکین هم باشد خوردن طعام نذر جواز دارد یاخیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جواز ندارد.

قال فی العلائیة وجازت التطوعات من الصدقات وغلة الاوقاف لهم ای لبنی هاشم. وفی الشامیة (قوله وجازت التطوعات الخ) قیدبها لیخرج بقیة الواجبات کالنذر والعشر والکفارات وجزاء الصید الاخمس الرکاز فانه یجوز صرفه الیهم کما فی النهر عن السراج (رد المحتار ص۲۰، ج۲) فقط والله تعالی اعلم.

۳۰/ذی الحجه ۸۷ھ

نذر بر طعام دادن مصلیان

سوال: زید نذر گرفت اگر فلان امیدم بر آورده شد بست تن مصلیان را طعام میدهم بعد از تکمیل حاجت بست تن امیر وغریب را طعام داد آیا امیر می تواند طعام نذر را بخورد آیا اگر مقدار آن را امیر بخورد درآن هم نذر درست است یا خیر؟ در امداد الفتاوی ۲□۴۹۰ جواز ودر فتاوی رشیدیه (۴۰۲) بر عدم جواز فتوی داده کدام یکی ازاین فتواها درست است؟اشتباه مارا حل سازید. بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بقدر حصه اغنیاء نذر منعقد نشده پس ایفای بر آن واجب نیست واگر اغنیاء خوردند جواز دارد زیراکه در حق آنان این طعام نذر نیست. (قال فی شرح التنویر نذر التصدق علی الاغنیاء لم یصح مالم ینو ابناء السبیل (ردالمحتار ص۷۰ ج۳).

بقدر حصه فقراء نذر درست است وایفا بر آن واجب است از آن تناول اغنیاء جواز ندارد در صورت سوال مجموعه تعداد اغنیاء وفقراء به بست تن مبلغ میشود در آن عدد فقراء مجهول است در این صورت طعام ده تن فقراء واجب است طعام یک فقیر به اندازه صدقة الفطر که ده چند گردد یا قیمت آن از نقدیات یا چیز دیگر اگر همه را به یک مسکین میدهد یا به مساکین متعدد میدهد در هر دو صورت اختیار دارد.

قال فی شرح التنویر قال علیّ نذر ولم یزد علیه ولا نیة له فعلیه کفارة یمین ولو نوی صیاماً بلا عدد لزمه ثلاثة ایام و لو صدقة فاطعام عشرة مساکین کالفطرة و فی الشامیة (قوله لزمه ثلاثة ایام) لان ایجاب العبد معتبر بایجاب الله تعالی و ادنی ذلک فی الصیام ثلاثة ایام فی کفارة الیمین بحر عن الولوالجیة (قوله و لو صدقة) ای بلا عدد (قوله کالفطرة) ای لکل مسکین صاع بر و کذا لو قال لله علیّ اطعام مسکین لزمه نصف صاع بر استحساناً و ان قال لله علیّ ان طعم المساکین علی عشرة عند ابی حنیفة رحمه الله تعالیٰ فتح. (ردالمحتار ج۳ ص۶۷) وفی شرح التنویر نذر لفقراء مکة جاز الصرف لفقراء غیرها لما تقرر فی کتاب الصوم ان النذر غیر المعلق لا یختص بشیء نذر ان یتصدق بعشرة دراهم من الخبز لتصدق بغیره جاز ان ساوی العشرة کتصدقه بثمنه وفی الشامیة تحته (قوله لما تقرر فی کتاب الصوم) للصوم کما لا یتعین الفقیر لا یتعین عدده ففی الخانیة ان زوجت بنتی فالف درهم من مالی صدقة لکل مسکین درهم فزوج ودفع الالف الی مسکین جملة جاز. (ردالمحتار ج۳ ص۶۲)

بین فتاوی رشیدیه وامداد الفتاوی تعارض نیست چراکه در فتاوی رشیدیه حکم نذر

مختص به فقراء بیان شده است که اغنیاء حق خوردن را از آن ندارند ودر امداد الفتاوی حکم آن نذر بیان شده است که نیت خوردن هر دو گروه را نموده باشد که در آن بقدر حصه اغنیاء نذر منعقد نمیشود وبر آن ایفاء واجب نیست معهذ اگر اغنیاء ازآن بخورند چونکه آن صدقهء واجبه نیست بلکه تطوع است پس ازینجا برای اغنیاء حلال است . فقط. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۳۰/ذي الحجه ۸۷ھ

نذر رفتن به تبلیغ جواز ندارد

سوال: زید نذر گرفت اگر دستم درست وصحت یاب شد پس چهل روز به تبلیغ میروم بعد از صحت یابی دست او آیا ایفاء بر این نذر واجب است یا خیر؟ اگر واجب نیست آیا چنین نذر جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در صحت نذر شرط است که آن منذور عبادة مقصوده باشد در اینجا منذور یعنی تبلیغ عبادت مقصوده نیست پس این نذر منعقد نشده ایفاء بر آن واجب نیست.

قال فی التنویر ومن نذر نذرا مطلقا او معلقا بشرط وکان من جنسه واجب وهو عبادة مقصودة ووجد الشرط لزم الناذر (ردالمحتار ص ۶۸ ج ۳). فقط والله تعالی اعلم. ۱۷/ رجب ۸۸ھ

استفاده نمودن از منذور لغیر الله حرام است

سوال: اگر کسی قرآنکریم یا کتاب دیگری را به شکل نذر غیر الله به کسی بدهد آیا خرید وفروخت ، درس ومطالعه واستفاده از آن جواز دارد یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: استفاده نمودن از چنین کتاب جواز ندارد منذور غیر الله غیر حیوان هم به علت تقرب الی غیرالله در ما اهل لغیر الله جهت داخل شدن حرام است یعنی حرمت جیوان بلا واسطه مدلول نص اسپت وحرمت غیر حیوان توسط قیاس مدلول نص است علامه ابن نجیم رحمه الله تعالی بر حرمت آن اجماع را نقل نموده میفرماید :

ونصه قبیل باب الاعتکاف قال الشیخ قاسم فی شرح الدرر واما النذر الذی ینذره اکثر العوام علی ما هو مشاهد کأن یکون للانسان غائب او مریض اوله حاجة ضروریة فیأتی بعض الصلحاء فیجعل سترة علی رأسه فیقول یا سیدی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی فلك من الذهب كذا او من

الفضة کذا او من الطعام کذا او من الماء کذا او من الشمع کذا او من الزیت کذا فهذا النذر باطل بأ لاجماع لوجوه منها انه نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا یجوز لانه عبادة والعبادة لا تکون للمخلوق ومنها ان المنذور له میت والمیت لا یملک ومنها انه ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله تعالی واعتقاده ذلک کفر. (الی قوله) للاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا ینعقد ولا یشتغل الذمة به ولانه حرام بل سحت ولا یجوز لخادم الشیخ اخذه ولا اکله ولا التصرف فیه بوجه من الوجوه الا ان یکون فقیراً او له عیال فقراء عاجزون عن الکسب وهم مضطرون فیأخذونه علی سبیل الصدقة المبتدأة فاخذه ایضا مکروه مالم یقصد به الناذر التقرب الی الله تعالی وصرفه الی الفقراء ویقطع النظر عن نذر الشیخ فاذا علمت هذا فما یؤخذ من الدراهم والشمع والزیت وغیرها وینقل الی ضرائح الاولیاء تقرباً الیهم فحرام باجماع المسلمین مالم یقصدوا بصرفها للفقراء الاحیاء قولاً واحداً اه (البحر الرائق ج۲، ص۲۹۸)

اگر ناذر ازین عقیدهٔ مشرکانه توبه نمود پس این منذور لغیر الله حلال میگردد واستفاده از آن جائز است. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۶/رجب ۹۰ھ

تحقیق اعتبار عرف در سوگند

سوال: در عرف ما وقتیکه کسی قصد نرفتن را به خانه کسی داشته باشد میگوید بشکل سوگند که آب خانه فلان بر من حرام است آیا این سوگند مختص است با آب خانه اوویا با هر نوع طعام آن شخص در نظر من تنها این سوگند آب را شامل است فقهاء می فرمایند.

(الایمان مبنیة علی الالفاظ) میفرمائید (الایمان مبنیة علی العرف)، نیز میفرمایند (بالعرف یخص ولا یزاد، ودلالة العرف لا تأثیرلها فی جعل غیر الملفوظ ملفوظا، ولا یحنث بالغرض بلا مسمّی. لان الغرض یصلح مخصصًا لا مزیدا) (ردالمحتار ص۷۰ ج۳)

در صورت مسئله چونکه حقیقت متروک نیست لذا رفتن بسوی مجاز ضروری نیست چرا که حقیقةً آب در آب نوشیدن مستعمل میشود ومجازاً در طعام مگر وقتیکه قائل قول خویش را تخصیص میدهد پس درآنصورت تخصیص داده میشود وازینکه در لفظ عموم نیست پس تخصیص نیز نیست در نظریه ناقص بنده جزیه (لایشتری الانسان شیئاً بفلس) است شمایان در این مورد نظربدهید وتشفی فرمائید. بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نظر شما درست است وقتیکه حقیقت غیر مهجور ومجاز متعارف جمع شوند عندالامام رحمه الله عمل بر حقیقت است ونزد صاحبین عمل بر عموم

مجاز است فتوی بر قول امام صاحب است.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی نعم ما وقع مشتركاً بین اللغة والعرف تعتبر فیه اللغة علی انها العرف (رد المحتار ص ۵۷ ج ۳). فقط والله تعالی اعلم ۱۲/ رجب سنه ۹۰هـ

سوگند بر غیرالله جهت تزیین کلام

سوال: حضرت ابن عباس ﷺ در حالت اعتکاف جهت تکمیل حاجت کسی بر آمده وگفت (بعزة صاحب هذا القبر) این چنین در زمانه خلافت حضرت عمر رضی الله عنه کسی در سال قحطی گوسفندی را ذبح نمود که علاوه پوست واستخوان هیچ گوشت نداشت بی اختیار گفت (وامحمداه) بعضی ها بر این جمله اعتراض دارند ومیگویند گفتن این کلمه جواز ندارد. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این جمله قول ابن عباس رضی الله عنه نیست بلکه قول همان مصیبت زده محزون است بسا اوقات الفاظ قسم تنها برای تزین کلام می آید که در آن حقیقت مراد نمیباشد پس در این صورت الفاظ غیر الله در سوگند جواز دارد (کما قالوا فی قولهم ولعمری) ویا در اینجا مضاف محذوف است که (ای ورب عزة صاحب هذا القبر) اگر ندای غائب به قصد سماع نباشد وسماع مقصود هم نباشد بلکه علی سبیل الاستلذاذ والاشتیاق والتحسر والتحزن باشد جواز دارد. (کما یخاطبون الاودیة والانهار والجبال والاحجار) فقط. والله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۲/ رجب سنه ۹۰هـ

در قرآن چگونه سوگند بر مخلوق برداشته شده

سوال: سوگند نمودن بر مخلوق جواز ندارد اما خداوند تعالی در قرآن بر مخلوق سوگند بر داشته مثلا (والعدیٰت ضبحاً الآیة)، پس جواب آن چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این سوال متعدد توجیهات دارد.

(۱) احکام شرع مرمکلفین راست خداوند تعالی مکلف نیست لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون.

(۲) درچنین مواضع لفظ (رب) مضاف میباشد پس والعدیٰت دراصل ورب العدیٰت است.

(۳) احیانا مقصود از تسم تعظیم مقسوم به نمیباشد بلکه مقصد بیان حالت عجیب آن میباشد واستشهاد میباشد بر آن پس قسم بر مخلوق در حالت مقصودی بودن تعظیم آن ناجائز است.

(٤) احيانا در قسم تنها تزين كلام مقصود ميباشد قسم مقصود نميباشد. كما قالوا فى قولهم ولعمرى.فقط والله تعالى اعلم. ١٥/جمادى الاخرى ١٩١ھ.

نذر عمره درست باشد

سوال: اگر نذر كرد تا عمره كند آيا اين نذر منعقد شود ؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بله ! نذر عمره منعقد ميشود وايفا بر آن واجب است .

قال فى الهندية عن المبسوط ولو جعل عليه حجة او عمرة او صوما او صلوٰة او صدقة او ما اشبه ذلك مما هو طاعة ان فعل كذا ففعل لزمه ذلك الذى جعله على نفسه الخ (عالمگيرية ج۲ص ۶۵). فقط والله تعالى اعلم. ٢٧/ رجب المرجب ۹۳ھ.

چيزي را بر خود حرام نمودن سوگند است

سوال: كسى سوگند برداشت اگر برادرم از دواج دخترش را با فلان شخص نمود پس سكونت بر من در اينجا حرام است آيا وقتيكه برادرش ازدواج دخترش را با فلان شخص نمود در اين حصه حكم شرع چيست؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اين الفاظ قسم است پس بر آن شخص كفاره قسم لازم ميشود.

قال فى التنوير ومن حرم شيئا ثم فعله كفر، وفى الشرح لما تقرران تحريم الحلال يمين (رد المحتار ص ۶۵ ج۳). فقط. والله تعالى اعلم ٢٩/محرم ۹۶ھ.

حرام نمودن چيز حرام هم سوگند است

سوال: اگر كسى گفت آئنده سينما رفتن بر من حرام است پس در صورتيكه سينما رفت حكم او چيست؟ بينوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: حرام نمودن چيزى بر خود سوگند است اگر چه آن چيز از ابتداء حرام باشد مانند شراب يا خوردن گوشت خوگ ونيز رفتن به سينما اگر خداناخواسته در آئنده به سينما رفت بر علاوه گناه كفاره سوگند هم بر او واجب ميشود.

قال فى التنوير ومن حرم شيئا ثم فعله كفر، وفى الشرح ولو حراما او ملك غيره كقوله الخمر او مال فلان على حرام فيمين ما لم يرد الاخبار خانية (رد المحتار ص ۶۳ ج۳). فقط والله تعالى اعلم.

١٥/محرم ١٤٠٦ھ.

تعدد الکفارة لتعدد الیمین

سوال : اگر کسی در یک مجلس بلکه به یک کلام چندین بار سوگند بر دارد آیا بر او یک کفاره واجب گردد ویا کفارات متعدده ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : جهت تعدد یمین حکم تعدد کفاره وحکم توحد کفاره هر دو قول ازفقهاء منقول است ثانی یعنی توحد کفاره او سع وایسر و اول یعنی تعدد کفاره ارجح واشهر واحوط است .

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی و فی البحر عن الخلاصة و التجرید و تتعدد الکفارة لتعدد الیمین و المجلس و المجالس سواء و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی و فی المغیة کفارات الأیمان اذا کثرت تداخلت و یخرج بالکفارة الواحدة عن عهدة الجمیع و قال شهاب الائمة هذا قول محمد رحمه الله تعالی قال صاحب الاصل هو المختار عندی اه مقدسی و مثله فی القهستانی عن المنیة. (رد المحتار ج۳، ص۶۳) و قال العلامة الرافعی رحمه الله تعالی (قوله قال صاحب الاصل هو المختار عندی الخ) لا یخفی ان کلا من المغیة و المنیة للزاهدی و معلوم ان ما انفرد به لا یعلو علیه فلا یعتمد علی القول بالتداخل بل یعتمد علی ما ذکره غیره من عدم التداخل حتی یوجد تصحیح لخلافه ممن یعتمد علیه فی نقله و مما یدل لتعددها ما ذکره فی الفتح اول الحدود ان کفارة الافطار المغلب فیها جهة العقوبة حتی تداخلت و ان کفارة الأیمان المغلب فیها جهة العبادة اه و فی الهندیة اذا قال الرجل و الله و الرحمن لا افعل کذا کانا یمینین حتی اذا حنث کان علیه کفارتان فی ظاهر الروایة اه فعلم ان التعدد فی ظاهر الروایة. (التحریر المختار ج۲، ص۱۳) فقط والله تعالی اعلم. ۲۹ / محرم ۹۶ھ.

بر عاجز از صوم نذر معین قضاء آن لازم میگردد

سوال : خانمی نذر گرفت روزه های ایام معین راکه در همین ایام معین او مریض شد آیا قضای آن ایام را بیاورد ویا فدیه آنرا بدهد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قضاء بیاورد واختیار دارد که مسلسل قضاء می آرد ویا غیر مسلسل.

کما فی صوم العلائیة قبیل باب الاعتکاف نذر صوم رجب فدخل وهو مریض افطر وقضی کرمضان. وفی الشامیة (قوله کرمضان) ای بوصل او فصل (رد المحتار ج۲ ص۱۳۸) فقط والله تعالی اعلم.

در کفاره یک طعام را یک روز وطعام دوم را روز دوم بدهد

سوال : اگر کسی در کفاره قسم عوض صبح وشام ده مسکین را امروز صبح وده مسکین را فردا شام یا فردا صبح طعام داد آیا این کفاره اداء میشود ویا دادن طعام صبح وشام به ده مساکین ضروری است ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در یک روایت صبح وشام یک روز شرط آمده اما راجح این است که روز اول ده مساکین راصبح وروز دوهم همین ده تن را شام طعام دهد کفاره اداء میگردد.

فی تنویر شرح التنویر وان اراد الاباحة فغداهم وعشاهم او غداهم واعطاهم قیمة العشاء اوعکسه اواطعمهم غداءین اوعشاءین اوعشاء وسحورا واشبعهم جاز. وفی الشامیة (قوله اواطعمهم غداءین) ای اشبعهم بطعام قبل نصف النهار مرتین وقوله اوعشاءین ای اشبعهم بطعام بعد نصف النهار مرتین کذا فی الدرر وهذا ظاهر فی ان ذلک فی یوم واحد فلا تکفی فی یوم اکلة وفی اخر اخری لکن صریح ما یأتی فی الفروع اخر الباب یخالفهم. (رد المحتار ج۲، ص۶۳۳) وقال الشارح رحمه الله تعالیٰ فی الفروع اخر الباب اطعم مائة وعشرین لم یجز الا عن نصف الاطعام فیعید علی ستین منهم غداء اوعشاء ولو فی یوم اخر للزوم العدد مع المقدار، وفی الشامیة وهو الستون مع المقدار وهو الاکلتان المشبعتان فی الاباحة والصاع اونصفه فی التملیک. (رد المحتار ج۲، ص۶۳۵)

وقال العلامة الرافعی رحمه الله تعالیٰ (قوله کذا فی الدرر) المتعین حمل ما فی الدرر علی ما اذا فعل ما ذکر فی یومین لا فی یوم واحد لعدم کفایة غداءین اوعشاءین فی یوم واحد قبل نصف النهار اوبعده فلا یخالف ما یأتی فی الفروع. (التحریر المختار ج۱، ص۲۳۸) وفی ایمان الشامیة معزیا الی الجوهرة واذا غدّی مسکینا وعشی غیره عشرة ایام لم یجزه لانه فرق طعام العشرة علی عشرین کما اذا فرق حصة المسکین علی مسکینین ولو غدّی مسکینا واعطاه قیمة العشاء اجزأه وکذا اذا فعله فی عشر مساکین ولو عشاهم فی رمضان عشرین لیلة اجزأه لکن فی البزازیة اذا غداهم فی یوم وعشاهم فی یوم اخر فعن الثانی فیه روایتان فی روایة شرط وجودهما فی یوم واحد وفی روایة المعلی لم یشترط. (رد المحتار ج۳، ص۶۲) وفی المجمع ولو غداهم یوما وعشاهم یوما جاز (مجمع الانهر ج۱، ص۳۶۰) فقط والله تعالیٰ اعلم.

۷/ رجب سنه ۹۸ھ

ترا سوگند میدهم با این جمله سوگند واجب نمیشود

سوال : شخصی را کسی سوگند داد که فلان عمل را بکن یا فلان کار را مکن یا گفت و الله فلان کار رابکن یا فلان کار را مکن آیا اگر طبق قسم او عمل نکند بر او قسم وکفاره لازم میگردد یا نه ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در این صورت بر متکلم یا مخاطب کفاره یا قسم واجب نمیشود اما افضل اینست که مخاطب تعظیم کند اسم خداوند را وطبق خواست متکلم عمل کند.

قال فی شرح التنویر ولو قال علیک عهد الله ان فعلت کذا فقال نعم فالحالف المجیب (رد المحتار ج۳، ص۱۳۳) قلت فان لم یقل المخاطب نعم فلا یکون احدهما حالفاً. و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ تحت (قوله فان لم یفعله المخاطب حنث) و رأیت فی الصیرفیة مرّ علی رجل فاراد ا یقوم فقال و الله لا تقم فقام لا یلزم البار شیء لکن علیه تعظیم اسم الله تعالیٰ اه. (رد المحتار ج۳، ص۱۳۲) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۳/ رمضان ۹۸ھ

کلمه خواندن واقرار نمودن سوگند است

سوال : در دیار ما مردم جهت تصدیق کلمه میخوانند واین جمله سوگند پنداشته میشود آیا با این جمله قسم وکفاره لازم میگردد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بانیت سوگند واجب میشود و یا با عرف عام مانند دیار شما که بدون نیت هم این قسم شمرده میشود.

قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالیٰ (قوله و سبحان الله الخ) قال فی البحر ولو قال لا إله الا الله لا افعل کذا لا یکون یمیناً الا ان ینوی و کذا قوله سبحان الله و الله اکبر لا فعل کذا لعدم العادة اه قلت ولو قال الله الوکیل لا افعل کذا ینبغی ان یکون یمیناً فی زماننا لانه مثل الله اکبر لکنه متعارف. (رد المحتار ج۳، ص۵۵) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۱۴/ جمادی الاولی ۹۹ھ

کلمه خداشاهد است سوگند است

سوال : اگر کسی بگوید خدا گواست ویا خدا شاهد است. آیا این سوگند است یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر این الفاظ متعارف باشد در سوگند پس بر آن سوگند واجب میگردد.

قال الله تعالیٰ: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُّعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِيْ قَلْبِهٖ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ (۲-۲۰۴) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۱۴/جمادی الاولیٰ ۹۹ھ

بدون تلفظ نمودن نذر درست نیست

سوال : اگر کسی در قلب خویش نذر بگیرد وبه زبان تلفظ نکند آیا این نذر واجب میشود یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : در انعقاد نذر تلفظ نمودن شرط است تنها نیت قلبی کافی نیست.

فی اعتکاف العلائیة واجب بالنذر بلسانه وفی الشامية فلا يكفي لايجابه النية صرح عن شمس الائمة. (ردالمحتار ج۲،ص۱۳۱) وفی صوم الشامية تحت (قوله ولو نذر الخ) قال فی الملتقی والنذر عمل اللسان. (ردالمحتار ج۲،ص۱۳۳). فقط. والله تعالیٰ اعلم. ۱۴/جمادی الاولیٰ ۱۴۰۱ھ

اگر فلان کار را کردم کافر باشم

سوال : کسی گفت اگر فلان کار را کردم کافر باشم سپس همان کار را کرد حکم چنین شخص از روی شرع چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : اگر عقیده داشت که باچنین نمودن انسان کافر می شود پس با ارتکاب آن عمل کافر میشود واگر عقیده داشت که با ارتکاب آن عمل شخص کافر نمی گردد پس اوهم کافر نمیشود اما کفاره قسم بر او واجب میگردد.

قال فی العلائية والقسم ايضا بقوله ان فعل كذا فهو يهودی او نصرانی او فاشهدوا علی بالنصرانية او شريك للكفار او كافر فيكفر بحنثه لو فی المستقبل اما الماضی عالما بخلافه فغموس واختلف فی كفره و الاصح ان الحالف لم يكفر سواء علقه بماض او آت ان كان عنده فی اعتقاده انه يمين وان كان جاهلا و عنده انه يكفر فی الحلف بالغموس وبمباشرة الشرط فی المستقبل يكفر فيهما لرضاه بالكفر. (ردالمحتار ج۳،ص۵۶) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۲۶/ شوال ۱۴۰۲ھ

نذر تسبیحات تلاوت وطواف

سوال : کسی نذر کرد تلاوت چند سورت یا چند آیات یا تلاوت ختم قرآن را هماناکه وفات شد طحاوی علی مراقی الفلاح میفرماید قرآنکریم (۶۶۶۶) آیات است آیا مانند سجده تلاوت عوض هر آیات یک کفاره است ویا عوض تلاوت همه قرآنکریم یک کفاره است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: نذر تلاوت قرآن کریم درست نیست لذا این وصیت هم واجب الاداء نمیگردد.

نقل فی شرح التنویر عن القنیة لو نذر التسبیحات دبر الصلوٰة لم یلزمه و لو نذر ان یصلی علی النبی ﷺ کل یوم کذا لزمه و قیل لا. و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله (قوله و لو نذر التسبیحات) لعل مراده التسبیح و التحمید و التکبیر ثلاثا و ثلاثین فی کل و اطلق علی الجمع تسبیحاً تغلیباً لکونه سابقا و فیه اشارة الی انه لیس من جنسها واجب ولا فرض و فیه ان تکبیر التشریق واجب علی المفتی به و کذا تکبیرة الاحرام و تکبیرات العیدین فینبغی صحة النذر به بناء علی ان المراد من الواجب هو المصطلح ط قلت لکن ما ذکره الشارح لیس عبارة القنیة و عبارتها کما فی البحر و لو نذر ان یقول دعاء کذا فی کل صلوٰة عشر مرات لم یصح (قوله لم یلزمه) و کذا لو نذر قراءة القرآن و علله القهستانی فی باب الاعتکاف بأنها للصلوٰة و فی الخانیة و لو قال علی الطواف بالبیت و السعی بین الصفا و المروة او علی ان اقرأ القرآن ان فعلت کذا لا یلزمه شیء اه قلت و هو مشکل فان القراءة عبادة مقصودة و من جنسها واجب و کذا الطواف فانه عبادة مقصودة ایضاً ثم رأیت فی لباب المناسک قال فی باب انواع الاطوفة الخامس طواف النذر و هو واجب ولا یختص بوقت و هذا صریح فی صحة النذر به. (رد المحتار ج۳ ص۷۰) و قال العلامة الرافعی رحمه الله (قوله او علی ان اقرأ القرآن ان فعلت کذا لا یلزمه شیء) لعل وجهه ان هذه الاشیاء و ان کانت عبادة الا انها لیست مقصودة فان القصد بالطواف تعظیم الکعبة و بالقراءة التدبر فی معانیها لا مجرد اجراء الحروف علی اللسان و علل فی شرح الاشباه لعدم صحة نذر التسبیحات و قراءة القرآن بأنها لیست بقربة مقصودة. (التحریر المختار ج۳ ص۱۵) و فی حاشیة الطحطاوی علی مراقی الفلاح (و لا قراءة القرآن) کذا فی کبیرة و فیه ان القراءة من جنسها فرض و واجب و تقصد لذاتها و لیست واجبة قبل و علّل عدم الوجوب فی القهستانی بان لزومها للصلوٰة لا لعینها. (طحطاوی علی المراقی ص۳۷۸)

در این عبارت نذر سه چیز زیر بحث گرفته شده. تسبیحات. طواف. تلاوت تفصیل هر یک جدا جدا ذکر شود.

(۱) **تسبیحات**: نذر آن درست نیست چرا که از جنس آن کدام واجب موجود نیست توجیه منقول علامه رافعی رحمه الله در الاشباه اینکه تسبیح قربت مقصوده نیست این توجیه درست نیست. نذرتسبیحات دبر الصلوٰة درست است چرا که در آن تکبیر وتحمید است تحمید سورة فاتحه است که واجب است وتکبیر در ابتدای صلوٰة فرض است وتکبیرات تشریق وتکبیرات عیدین واجب است.

علامه حصکفی رحمه الله از قنیه عدم لزوم نذر تسبیحات رانقل نموده اما علامه ابن عابدین رحمه الله میفرماید در قنیه عدم لزوم نذر دعا بعد الصلوة مذکور است نذر تسبیحات بعد الصلوة مذکورنیست. علامه شامی رحمه الله از علامه طحطاوی رحمه الله نقل نموده که انها در تسبیحات بعد الصلوة تحمید وتکبیر را داخل نموده اند وقول نموده اند بر صحت نذر چرا که از جنس تکبیر واجب موجود است.

قال العبد الضعیف علامه شامی وطحاوی نظر ندارند که از جنس تحمید هم واجب موجود است در حالیکه در نماز در ابتدای سورهٔ فاتحه تحمید موجود است.کماقدمنا.

(۲) **طواف** : نذر آن درست است چرا که این عبادت مقصوده است وواجب از جنس آن موجود است . علامه ابن عابدین از خانیه عدم لزوم نذر آنرا نقل نموده وبر آن اشکال وارد نموده که این عبادت مقصوده است واز جنس آن واجب موجود است پس باید نذر آن درست باشد بعد از آن از لباب المناسک لزوم نذر آنرا نقل نموده اند علامه رافعی این توجیه عدم لزوم را بیان نموده که طواف عبادت مقصوده نیست بلکه مراد از آن تعظیم کعبه است این توجیه غیر وجیه است.

(۳) **تلاوت** : اگر که از جنس آن واجب موجود است اما این عبادت مقصوده نیست پس نذر آن لازم نیست . علامه ابن عابدین رحمه الله از خانیه وعلامه طحاوی از مراقی الفلاح عدم لزوم آنرا نقل فرموده اشکال نموده که تلاوت عبادت مقصود است واز جنس آن واجب موجود است پس آنرا واجب نموده که وجوب قرائت لعینه نیست بلکه برای صحت نماز است و دلیل وجوب لعینه از کسی نقل نیامده غالبا شامی وطحاوی رحمه الله این تعلیل را پسند نکرده باشند اگر این تعلیل درست شود پس تکبیرات احرام تحمید الصلوة وتکبیرات عیدین هم باید وجوب نداشته باشند. علامه رافعی رحمه الله هم میفرماید قرائت عبادة مقصود نیست چرا که مراد از قرائت تدبر فی المعانی است .

در نظر بنده هم تعلیل شرح الاشباه وتوجیه رافعی رحمه الله درست بنظر می رسد چرا که مراد از تنزیل القران تصحیح الاعتقاد واعمال است قران چهار مضمون دارد. اعتقادات ، دلائل ، اعمال ، نسخه های رفع همت با قراء ت قران هر چهار مقصد بدست آید وبا قرائت مکرر این مقصد رسوخ وترقی میابد. رزقنا الله الجمیع عنه وکرمه التدبر فی کلامه الکریم وجعله لنا نورا وهدی ورحمة. فقط والله تعالی اعلم.

۲۳/شوال ۱۴۰۳ هـ

کتابُ الحُدود والتعزیر

سزای بد فعلی نمودن با حیوان

سوال: اگر کسی با گاؤمیش بد فعلی نمود سزای اوچیست؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بر آن شخص تعزیر واجب است طبق صوابدید حاکم وگاؤمیش باید ذبح نموده دفن شود، دفن نمودن آن واجب نه بلکه مندوب است تا یادگار گناه وعار از بین رود ویا طعمه حریق گردد وبد فعلی کننده قیمت گاومیش رابه مالک آن بدهد واگر آن حیوان ذبح نشود باز هم گوشت وشیر آن حلال است در این عصر مردم آنرا حرام می پندارند لذا باید ذبح نشود تا که رواج مندوب در نظر مردم واجب نگردد دراین ایام عمل نمودن بر همین مندوب نیز جواز ندارد.

والدلیل علی ذلک ما ادعیها ما فی غسل الشامیة تحت (قوله ولا عند وطء بهیمة الخ) وفی القنیة برمز اجناس الناطفی فرج البهیمة کفرجها لا غسل فیه بغیر انزال ویعزر وتذبح البهیمة وتحرق علی وجه الاستحباب ولا یحرم اکل لحمها به اه وسیأتی فی الحدود (رد المحتار ج۱) وقال فی الحدود (قوله وتذبح ثم تحرق) ای لقطع امتداد التحدث به کلما رئیت ولیس بواجب کما فی الهدایة وغیرها وهذا اذا کانت مما لا یؤکل فان کانت تؤکل جاز اکلها عنده وقالا تحرق ایضاً (قوله الظاهر انه یطالب ندباً الخ) ای قولهم یطالب صاحبها ان یدفعها الی الواطئ لیس علی طریق الجبر وعبارة النهر والظاهر انه یطالب علی وجه الندب ولذا قال فی الخانیة کان لصاحبها ان یدفعها الیه بالقیمة اه. وعبارة البحر والظاهر انه لا یجبر علی دفعها. (رد المحتار ج۳)

وقال فی شرح التنویر وکل مباح یؤدی الیه (الی الوجوب) فمکروه (رد المحتار ج۱ آخر باب سجود التلاوة) وقال الطیبی فی شرح المشکوة تحت حدیث ابن مسعود رضی الله تعالیٰ عنه فی التزام الانصراف عن الیمین بعد الصلوٰة ان من اصر علی مندوب وجعله عزماً ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان اه. فقط والله تعالیٰ اعلم. ۲۳/ذیقعدة ۷۲ھ

سوال مانند سوال سابق

سوال: در عصر حاضر حیوانی که با او بد فعلی شود مردم اورا طعمه حریق می گردانند

وحریق نمودن آنرا فرض و واجب میپندارند گوشت وشیر آنرا حرام می دانند از نگاه شرع حکم چنین نظر یه چیست ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : قال فی البدائع و کذا وطء البھیمة وان کان حراما لانعدام الوطء فی قُبُل المرأة فلم یکن زنا فھو ان کانت البھیمة ملک الواطیٔ قیل انھا تذبح ولا تؤکل ولا روایة فیه عن اصحابنا لکن روی محمد رحمه الله عن سیدنا عمر رضی الله تعالی عنه انه لم یحد واطیٔ البھیمة وامر بالبھیمة حتی احرقت بالنار. (بدائع الصنائع کتاب الحدود ج۷ ص۳۴) وفی جواهر الفتاوی و ما ذکر فی بعض المواضع انھا اذا کانت للفاعل ذبحت فالوجه فیه ان البھیمة له وقد جنی فجاز اتلاف ماله بجنایته انکاراً علیه وتقبیحا لفعله وان کانت لغیره فلا یجوز اتلاف ملک انسان بجنایة غیره. (جواهر الفتاوی للمخدوم محمد هاشم التتوی کتاب الجنایات مطلب نهم)

از روایت اولی معلوم شد که روایت تحریق از ائمه احناف رحمهم الله منقول نیست به صیغه مرجوح (قیل) نقل شده وعبارت ثانیه تصریح آنست وقتیکه بهیمه از غیر جانی باشد احراق آن جواز ندارد وتصریح شده که این حکم احراق هم استحبابی است لقطع التحدث به در احادیث که در حصه تحریق نقل شده حقیقة ثابت نیست تفصیل را در فتح القدیر در جلد خامس مطالعه کنید عقیده، وجوب احراق وحرمت گوشت وشیر چنین حیوان جهالت است. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۸ رجب سنه ۷۳ھ

تشبیه دادن مسلمان با ابوجهل

سوال : یک مولوی صاحب یک حافظ قرآن را گفت که ابوجهل افضل تر است از تو ! آیا نکاح این مولوی باقی ماند وآیا نماز پشت این مولو جواز دارد ؟ این مولوی را در شریعت چه سزا است؟ بینوا بالبرهان آجرکم الرحمن

الجواب باسم ملهم الصواب : گفته مولوی صاحب درست است بسا اوقات مسلمان در یک صفت ناقص تر میباشد از کافر اما اگر قصد مولوی صاحب کاملاً تشبیه دادن باشد با ابوجهل پس این دو احتمال دارد :

(۱) با چنین گفتن قصد او کافر پنداشتن نیست بلکه مقصد او دشنام است .

(۲) اگر واقعاً او را کافر ومخلد فی النار می پندارد در صورت اول خلف شخص نماز مکروه است وآن شخص فاسق است وحاکم اورا تعزیر دهد و در صورت دوم کافر ونکاح

او باطل است بلکه شخصاً از متکلم پرسیده شود وطبق نیت او با او معامله نموده شود.

عن عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله ﷺ سباب المسلم فسوق وقتاله کفر. (بخاری ج۲، ص۸۹۳ کتاب الأداب) وعن ابی ذر رضی الله تعالی عنه انه سمع النبی ﷺ یقول لا یرمی رجل رجلاً بالفسوق ولا یرمیه بالکفر الا ارتدت علیه ان لم یکن صاحبه کذلک (حواله، گذشته)

وفی شرح التنویر وعزر الشاتم بیا کافر وهل یکفر ان اعتقد المسلم کافراً نعم والا لا به یفتی شرح وهبانیة ولو اجابه لبیک کفر خلاصة وفی الشامیة ان یکفر ان اعتقده کافراً الا بسبب مکفر قال فی النهر وفی الذخیرة المختار للفتوی انه ان اراد الشتم ولا یعتقده کفر الا یکفر وان اعتقده کفراً فخاطب بهذا بناء علی اعتقاده انه کافر یکفر لانه لما اعتقد المسلم کافراً فقد اعتقد دین الاسلام کفراً اه. (رد المحتار ج۳، ص۲۵۳، باب التعزیر) فقط والله تعالی اعلم. ۴/محرم سنه ۷۶ھ.

تعزیر بر دشنام دادن

سوال: آیا بلاوجه دشنام زننده را تعزیر داده شود یا خیر؟ ویا جواب بالمثل داده شود وآیا جواب بالمثل جواز دارد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر در دشنام الفاظ اختیاری را استعمال نمود که شرعاً حرام است وعرفا عار دانسته میشود مانند فاسق، کافر وغیره، بر آن تعزیر واجب است در الفاظ دیگر مانند الاغ، سگ وغیره در تعزیر آن اختلاف است پس اگر مخاطب شخص معزز بود که این الفاظ در حق او عار دانسته میشود، متکلم را تعزیر داده شود اگر از مزاق الفاظ موجب تعزیر را بگوید تعزیر واجب است.

در حقوق العباد حق تعزیر را حاکم دارد صاحب حق اختیار تعزیر دادن را ندارد.

قال فی العلائیة وعزر الشاتم بیا کافر (الی قوله) لا یعزر بیا حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا قرد یا ثور یا بقر یا حیة لظهور کذبه واستحسن فی الهدایة التعزیر لو المخاطب من الاشراف وتبعه الزیلعی وغیره (الی قوله) والضابط انه متی نسبه الی فعل اختیاری محرم شرعاً ویعد عاراً عرفاً یعزر والا لا ابن کمال وفی الشامیة (قوله واستحسن فی الهدایة) وکذا فی الکافی کما فی التاتارخانیة ونقل القهستانی تصحیحه عن الفتاوی وعبارة الهدایة وقیل فی عرفنا یعزر لانهم یلحقهم الوحشة بذلک وان کان من العامة لا یعزر وهذا احسن اه والحاصل ان ظاهر الروایة انه لا یعزر مطلقاً ومختار الهندوانی انه یعزر مطلقاً والتفصیل المذکور کما فی الفتح وغیره قال السید ابو السعود وقوی شیخنا ما اختاره الهندوانی بأنه الموافق

للضابط كل من ارتكب منكرا او آذى مسلما بغير حق بقول او فعل او اشارة يلزمه التعزير. قلت و يؤيده ان هذه الالفاظ لا يقصد بها حقيقة اللفظ حتى يقال بظهور الكذب ولولا النظر الى ما فيها من الاذى لما قيل بالتعزير بها فى حق الاشراف والا فظهور الكذب فيها موجود فى حق الكل فينبغى ان يلحق بهم من كان فى معناهم ممن يحصل له بذلك الاذى و الوحشة. بل كثير من اصحاب الانفس الابية يحصل له من الوحشة اكثر من الفقهاء و العلوية وقد يجاب بان المراد بالاشراف من كان كريم النفس حسن الطبع و ذكر الفقهاء و العلوية لان الغالب فيهم ذلك فمن كان بهذه الصفة يلحقه الشين بهذه الالفاظ المراد لازمها من نحو البلادة و خبث الطباع و الا فلا. لانه هو الذى الحق الشين بنفسه فلا يعتبر لحوق الوحشة به كما لو قيل للفاسق يا فاسق فيرجع الى ما استحسنه فى الهداية و غيرها ثم رأيت الشارح فى شرح الملتقى قال ولعل المراد بالعلوى كل متق و الا فالتخصيص غير ظاهر بل قال الفقيه ابو جعفر انه فى الاخسة واما فى الاشراف فالتعزير اخفا لهم.

تنبيه : ذكر فى شرحه على الملتقى ايضاً انه لو على وجه المزاح يعزر الخ (قوله و الضابط الخ) قلت وهذا الضابط مبنى على ظاهر الرواية وقد علمت تفصيل الهداية. (رد المحتار ج۳، ص۱۹۱)

قال فى العلائية معزياً الى الفتح ما يجب حقًا للعبد لا يقيمه الا الامام لتوقفه على الدعوى الا ان يحكما فيه فليحفظ و فى الشامية (قوله لا يقيمه الا الامام) و قيل لصاحب الحق كالقصاص وجه الاول ان صاحب الحق قد يسرف فيه غلطا بخلاف القصاص لانه مقدر كما فى البحر عن المجتبى. (رد المحتار ج۳، ص۱۸۷)

در مقابل دشنام جهت انتقام گرفتن به همان لفظ دشنام دادن جواز دارد بشرطیکه آن دشنام موجب حد نباشد ودشنامی که بر آن حد قذف واجب میگردد مثلاً زانی وغیره دادن جواب در آن جائز نیست.

قال فى العلائية ضرب غيره بغير حق وضربه المضروب ايضا يعزران كما لو تشاتما بين يدى القاضى و لم يتكافئا كما مر و يبدأ باقامة التعزير بالبادى لانه اظلم قنية. و فى مجمع الفتاوى جاز المجازاة بمثله فى غير موجب حد للاذن به ﴿وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ﴾ و العفو افضل ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ و فى الشامية (قوله و لم يتكافئا) عطف على يعزران و فيه اشارة الى الجواب عما يتوهم من اطلاق قول المجمع الآتى جاز المجازاة بمثله الخ. و الجواب ان ذلك فيما تمحض حقا لهما و امكن فيه التساوى كما لو قال له يا خبيث فقال بل انت بخلاف الضرب فانه يتفاوت و بخلاف

التشاتم عند القاضی فان فیه هتک مجلس الشرع کما مر فی الباب السابق وقدمنا تمامه. (رد المحتار ج۳ ص۱۸۷) وفی التنویر قال الآخر یازانی فقال الآخر بل انت حدا بخلاف لو قال له مثلاً یا خبیث فقال بل انت وفی الشامیة (قوله مثلاً) ای من کل لفظ غیر موجب لحد. (رد المحتار ج۳ ص۱۸۸) فقط والله تعالی اعلم. ۶/جمادی الآخرہ ۸۸ھ.

تعزیر نمودن اولاد بالغ

سوال : آیا پدر حق تعزیر نمودن وسزا دادن اولاد بالغ خویش را دارد تا ادب را یاد بگیرد یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بلی ! اولاد بالغ را هم باید تعزیر داده شود بلکه در غیاب والد اقارب آن هم حق دارند که او را تعزیر دهند.

قال العلامة الحصکفی رحمه الله تعالی فی الحضانة والغلام اذا عقل واستغنی برأیه لیس للاب ضمه الی نفسه الا اذا لم یکن مأمونا علی نفسه فله ضمه لدفع فتنة او عار وتأدیبه اذا وقع منه شیء وفی الشامیة تحت (قوله والغلام اذا عقل الخ) المراد الغلام البالغ لان الکلام فیما بعد البلوغ وعبارة الزیلعی ثم الغلام اذا بلغ رشیداً فله ان ینفرد الا ان یکون مفسداً مخوفاً علیه الخ. (قوله فله ضمه) ای للاب ولایة ضمه الیه و الظاهر ان الجد کذلک بل غیره من العصبات کالاخ والعم ولم ار من صرح بذلک ولعلهم اعتمدوا علی ان الحاکم لا یمکنه من المعاصی وهذا فی زماننا غیر واقع فیتعین الافتاء بولایة ضمه لکل من یؤتمن علیه من اقاربه ویقدر علی حفظه فان دفع المنکر واجب علی کل من قدر علیه لا سیما من یلحقه عار و ذلک ایضاً مما عظم صلة الرحم والشرع امر بصلتها وبدفع المنکر ما امکن قال تعالی إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ثم رأیت فی حاشیة البحر للرملی ذکر ذلک بحثا ایضاً الخ. (رد المحتار ج۲ ص۶۷۰) فقط والله تعالی اعلم.
۲۳/ذی الحجه ۸۹ھ.

تعزیر نمودن شاگرد

سوال : آیا استاد شاگرد بالغ ویا نابالغ خویش را تعزیر بد دهد ویا خیر ؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : استاد حق دارد تا شاگرد بالغ نابالغ خویش را تعزیر دهد زیرا که ولی استاد را اختیارمند تأدیب گردانیده وبالغ شخصاً استاد را اختیار داده است.

نیز شیخ مریدش را تعزیر داده میتواند زیرا که مرید در ضمن بیعت مرشدش را اختیار داده است تا او را برای اصلاح تادیب کند.

قال العلائی رحمه الله: وفی القنیة له اکراه طفله علی تعلم قرآن وادب وعلم لفریضته علی الوالدین و له ضرب الیتیم فیما یضرب ولده وفی الشامیة (قوله وفی القنیة الخ) وفیها عن الروضة ولو امر غیره بضرب عبده حل للمأمور ضربه بخلاف الحر قال فهذا تنصیص علی عدم جواز ضرب ولد الأمر بأمره بخلاف المعلم لان المأمور یضربه نیابة عن الاب لمصلحة والمعلم یضربه بحکم الملك بتملیك ابیه لمصلحة الولد اه. (رد المحتار ج۳، ص۱۹۵) فقط والله تعالی اعلم. ۲۳/ذی الحجه ۸۹هـ

حکم اقرار زنا

سوال: محصن ومحصنه بعد از زنا در مجلس اقرار نموذند وگفتند مارا پاک کنید شرعاً حکم آن چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: سزای مردوزن متأهل بعد از زنا رجم است اما حکم رجم در اختیار حاکم مسلمان است در این وقت چونکه حاکم مسلمان وجود ندارد پس تلقین نموده شود بر توبه نمودن.و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۵/محرم ۹۱هـ

سزاي بد فعلي در دُبر

سوال: سزای بچه بازی در شرع چقدر است چیست؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: این فعل خبیث بدتر از زناء است که شرعاً وعقلاً وطبعاً این فعل خبیث است که ابتدای آن را قوم لوط علیه السلام نموده اند ازین جا فاعل این عمل را لوطی گویند باید چنین گفته نشود فاعل این فعل خبیث باید بسوی پیامبر حضرت لوط علیه السلام منسوب نشود زیرا خلاف ادب است حتی کدام جاندار خبیث هم رغبت به این فعل ندارد از اینجا خداوند عالمین فاعلان این فعل را سنگ باران نموده وایشانرا معکوس بر زمین نمود پس سزای کامل این فعل همین است از اینجا ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که آنرا از کوه بلند بیندازند.

وبر اوسنگ بیندازند آنحضرت علیه السلام میفرماید اقتلوا الفاعل والمفعول به ودر حدیث دوم میفرماید: فارجموا الاعلی والاسفل احصنا اولم یحصنا.

روایت اول مرفوعاً از ابن عباس رضی الله عنهما ابوهریره رضی الله عنه وجابر بن عبد الله رضی الله عنهما وموقوفاً از حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه مروی هست این حدیث مطلق است بدون قید احصان.

حدیث دوم از ابوهریره رضی الله تعالی عنه مرفوعاً مروی است علاوه از این در یک روایت مرفوع ابو ایوب انصاری رضی الله تعالی عنه ودر روایت موقوف از حضرت علی وسزائی این مجرم حد زنامروی شده.

چونکه این حکم غیر مدرک بالقیاس است از اینجا روایت حضرت عثمان رضی الله عنه وحضرت علی رضی الله عنه هم در حکم رفع قرار نموده است.

در حدیث ابوبکرصدیق رضی الله عنه حضرت خالد رضی الله عنه در حصه سزای فاعل این فعل استفتاء خواست، حضرت ابوبکرصدیق رضی الله عنه بایاران مبارکان مشوره نموده حضرت عمر رضی الله عنه وحضرت علی رضی الله عنه ودیگر صحابه رضی الله عنهم کرام اتفاقاً مشوره داند بگردانیدن در طعمه حریق . ابوبکرصدیق رضی الله عنه، حضرت خالد رضی الله عنه را چنین حکم نمودۆ هماناً تاکه حضرت خالد رضی الله عنه طبق حکم امیر المؤمنین او را احراق نمود

حضرت عبد الله بن زبیر رضی الله عنه نیز در دور حکومت خلافت خود احراق نمود.

حضرت عثمان رضی الله عنه به تائید قول حضرت علی رضی الله عنه وحضرت ابوایوب انصاری تحت حد زنا چنین شخص را صد تازیانه زد.

حضرت علی رضی الله عنه چنین شخص را رجم نمود.

حضرت عبد الله بن زبیر رضی الله عنه محصن را رجم وغیر محص را صد تا زیانه زد.

حضرت ابن عباسﷺ راوی حدیث قتل است چنین که از بلندی انداخته وسنگ باران ـ رند، مانند قوم لوط علیه السلام.

این همه تفصیل در درایه، هدایه، نصب الرایه ومحلی موجود است.

جهت هلاک نمودن آنان خداوند تعالی قوم لوط علیه السلام را وجهت عمل احراق وقتل چنین اشخاص ازجانب صحابه کرام، فقهاء کرام این اعمال را در نظر گرفته، نظر داده اند بر قتل هر فاعل ومفعول بشرطیکه این فعل را اقلاً دو مرتبه انجام داده باشد اما نزد صاحبین نه

دو مرتبه وتکرار شرط است ونه احصان بلکه مطلق عامل این عمل باید به قتل رسانیده شود. تفصیل سزاهای منقول در این حصه از فقهاء.

(۱) رجم اگر که متاهل هم نباشد.

(۲) حد زنا یعنی زانی متاهل را توسط رجم قتل کند ویا او را صد تازیانه بزنند.

(۳) احراق نموده شود.

(٤) زیر دیوار وغیره هلاک نموده شود.

(۵) از جای بلند انداخته وبر او سنگ ببارند.

(۶) قتل نموده شود.

(۷) حبس نموده شود و زیر شکنجه باشد تا توبه کند یا بمیرد.

(۸) در جای متعفن اسیر نموده شود.

قال فی العلائیة ولا یحد بوطء دبر وقالا ان فعل فی الاجانب حد وان فی عبده او امته او زوجته فلا حد اجماعاً بل یعزر قال فی الدرر بنحو الاحراق بالنار وهدم الجدار والتنکیس من محل مرتفع باتباع الاحجار وفی الحاوی والجلد اصح وفی الفتح یعزر ویسجن حتی یموت اویتوب ولو اعتاد اللواطة قتله الامام سیاسة (الی قوله) وفی البحر حرمتها اشد من الزنا لحرمتها عقلاً وشرعاً وطبعاً والزنا لیس بحرام طبعاً وتزول حرمته بتزوج وشراء بخلافها وعدم الحد عنده لا لخفتها بل للتغلیظ لانه مطهر علی قول وفی الشامیة (قوله حد) فهو عندهما کالزنا فی الحکم فیحد جلدا ان لم یکن احصن ورجما ان احصن بهر. (قوله بنحو الاحراق الخ) متعلق بقوله یعزر وعبارة الدرر فعند ابی حنیفة رحمه الله تعالی یعزر بامثال هذه الامور واعترضه فی النهر بان الذی ذکره غیره تقیید قتله بما اذا اعتاد ذلک (الی قوله) قال المیری والظاهر انه یقتل فی المرة الثانیة لصدق التکرار علیه اه. وقال تحت (قوله وفی الحاوی وحبسه فی النتن بقعة. (رد المحتار ج۳ ص۱۶۰) فقط والله تعالی اعلم. غرہ جمادی الاولی ۹۲ھ.

تعزیر از طرف بزرگان محله

سوال: جرگه اصلاحی قومی که عوض حکومت مردم بر آنان اعتماد کامل ظاهر نموده اند در صورتیکه دوسیه های حدود وقصاص را گذاشته دیگر تعزیرات را عملی کنند مانند صریح الزام زنا یا حرمت مصاهرت بالزنا یا بالمس بالشهوة تا کدام جا اینها حق دارند ؟

(۱) آیا این حدود را از دائره اختیار خویش مافوق دانسته آنرا رد کنند ؟

(۲) آیا از مدعی خواست شهادت نموده بعد از آن با قاذف مقاطعه معاشرتی کنند ؟
(۳) یا این اختیارات مافوق است از صلاحیت جرگه اصلاحی آیا جهت سوابق ملزم ودلائل وصحبت مدعی با این ملزم مقاطعه نمایند ؟

در درالمختار آمده : (للقاضی تعزیر المتهم وان لم یثبت علیه) مفهوم اینجمله چیست ؟ با هدایات شریعت اسلام سر فراز نمائید عین عنایت شماست. بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : باید جرگه اصلاحی صورت سوم را اختیار کند مفهوم جمله درمختار اینست که قاضی اگر بر مجرم شهادت شرعی هم نباشد حسب صوابدید خویش مجرم راتعزیر کند جرگه اصلاحی باید الفاظ ذیل را مد نظر گیرند.

باوجودیکه جرگه قومی قدرت ندارند بر سزا دادن مجرم تغیر المنکر فریضه آنان است نیز جهت معامله تادیبی بر جرم مصاب شرعی ضروری نیست بلکه بنا بر قرائن قویه تادیب از نگاه شرع درست است پس جرگه صلحه باوجود نقصان شهادت جهت تادیب وتنبیه بنا بر آثار قویه با مجرم حق مقاطعه را دارند باوجود نبودن نصاب شهادت. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم . ۳/جمادي الاولی ۹۳ھ

حد قذف باعفوه نمودن ساقط نمیشود

سوال : خداوند تعالی در قرآنکریم میفرماید کسانیکه دشنام زنند (تهمت گویند) خانمان پارسایان را باز نیاورند چهارشاهد آنان را هشتاد دره بزنید وشهادت نپذیرید هیچگاه آنان را واین جماعه ایشانند فاسقان پس اگر کسی بر کدام مرد پاک تهمت زند وتثبیت نکند آنرا باشواهد او را هم این حکم است؟ آیا به محکمه مراجعت شود در صورت عدم تثبیت جرم بر آنان حد جاری شود وبعد از حضور به محکمه نه محکمه حق عفو اورا دارد ونی صاحب معامله ونه با اعطای جرمانه مالی این معامله به پایان رسد . نه توبه ونه عفوه خواستن این جرم را عفوه کند.بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بله ! تفصیل سوال درست است مردان هم حق طلب قذف را دارند وبا عفوه نمودن مقذوف یا محکمه حد ساقط نمیشود البته در صورت عفوه مقذوف جهت رجوع نکردن به محکمه حد لازم نمیگردد عفوه مقذوف درست نیست یعنی بعد العفو باز هم اختیار طلب حد را دارد .

قال في التعزير ولا ارث ولا رجوع ولا اعتياض وفي الشرح ولا صلح ولا عفو نعم لو عفا المقذوف فلا حد لا لصحة العفو بل لترك الطلب حتى لو عاد وطلب حد شمني ولذا لا يحد الا بحضرته. (رد المحتار ج۳ ص۱۷۸). فقط. والله تعالى اعلم.

۷/ذي الحجه ۹۳ھ.

تفصیل تعزیر غیر حاکم

سوال: دختر زید که سه ماه حمل هم داشت بعد از صلوة عشاء با مرد بیگانه بیرون از خانه رفت زن کاکایش این محضر قابل اعتراض رادیده شوهرش را اطلاع داد شوهر خانم خویش را طلاق نمود وقتیکه پدر از دخترش دریافت گفت بله رفته بودم سوالات ذیل را جواب گفته مایانرا ممنون سازید.

(۱) آیا این هم یک جرم قابل سزاست ؟

(۲) آیا در سزای تعزیری مجرد ومتاهل یکسان اند ؟

(۳) آیا علاوه حاکم وقاضی پدر وجد هم حق تعزیر را دارند ؟

(٤) اگر باتعزیر دادن پدر یا جد مجرم بمیرد نزد حاکم جوابده باشند یا خیر ؟

(۵) آیا بعد از تعزیر مجرم قید وحبس او هم در کارست یا خیر؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: (۱) اگر گمان غالب یا قرائن موجود باشد که این دوشیزه با مرد اجنبی رفته این جرم قابل تعزیر است.

(۲) در تعزیر اشخاص مجرد ومتاهل یکسان اند.

(۳) در حالت معصیت هر شخص حق تعزیر را دارد اما بعد از آن علاوه حاکم، شوهر ووالد کسی حق تعزیر را ندارد

البته در صورت غیاب پدر یا نا اهلی کامل پدر که دخترش را قصداً از بدکاری باز ندارد یا ناتوان باشد دیگر اقارب اوهم حق دارند تا او را باز دارند این چنین در صورت حاکم نا اهل هم اقارب حق دارند در صورت ناتوانی اقارب برعامه مسلمانان باز داشتن او از منکر فرض است.

(٤) اگر دردوران تعزیر مجرم فوت شد علاوه حاکم دیگران ماخوذ اند فقهاء بین حاکم وزوج فرق نموده اند که بر حاکم تعزیر واجب است وبر زوج واجب نیست اما اگر از امام وحاکم توقع تعزیر نباشد طبق اصول شرع بر شوهر خانم تعزیر واجب است طبقیکه در فوق

گذشت واگر در این دوران خانم فوت نمود بر شوهر مواخذه نیست . و الله سبحانه وتعالی اعلم.

(۵) قید نمودن هم تعزیر است وجواز دارد.

قال فی شرح التنویر ویقیمه کل مسلم حال مباشرة المعصیة قنیة، واما بعده فلیس ذلک لغیر الحاکم و الزوج و المولی کما سیجیء. (رد المحتار ج۳ ص۱۸۶) و فیه یعزر المولی عبده و الزوج زوجته (الی قوله) علی الخروج من المنازل بغیر حق (و بعد اسطر) او کلمة لیسمعها اجنبی او کشفت وجهها لغیر محرم او کلمته او شتمته او اعطت ما لم تجر العادة به بلا اذنه والضابط کل معصیة لا حد فیها فللزوج و المولی التعزیر (ثم قال) من حد او عزر فهلک فدمه هدر الا امرأة عزرها زوجها بمثل ما مر فماتت لان تأدیبه مباح فیتقید بشرط السلامة، قال المصنف و بهذا ظهر انه لا یجب علی الزوج ضرب زوجته اصلا، و فی الشامیة (قوله فدمه هدر) ای عندنا و مالک و احمد خلافاً للشافعی لان الامام مأمور بالحد و التعزیر و فعل المأمور لا یتقید بشرط السلامة و تمامه فی الفتح و التبیین قلت و مقتضی التعلیل بالامر ان ذلک غیر خاص بالامام فقد مر ان لکل مسلم اقامة التعزیر حال مباشرة المعصیة لانه مأمور بازالة المنکر الا ان یفرق بانه یمکنه الرفع الی الامام فلم تتعین الاقامة علیه بخلاف الامام فتأمل. (رد المحتار ج۳ ص۱۹۵) و فی حضانة العلائیة و الغلام اذا عقل و استغنی برأیه لیس للاب ضمه الی نفسه الا اذا لم یکن مأموناً علی نفسه فله ضمه لدفع فتنة او عار و تأدیبه اذا وقع منه شیء، و فی الشامیة تحت (قوله و الغلام اذا عقل الخ) المراد الغلام البالغ لان الکلام فیما بعد البلوغ و عبارة الزیلعی ثم الغلام اذا بلغ رشیدا فله ان ینفرد الا ان یکون مفسداً مخوفا علیه الخ (فله ضمه) ای للاب ولایة ضمه الیه و الظاهر ان الجد کذلک بل غیره من العصبات کالاخ و العم و لم ار من صرح بذلک و لعلهم اعتمدوا علی ان الحاکم لا یمکنه من المعاصی و هذا فی زماننا غیر واقع فیتعین الافتاء بولایة ضمه لکل من یؤتمن علیه من اقاربه و یقدر علی حفظه فان دفع المنکر واجب علی کل من قدر علیه لا سیما من یلحقه عار و ذلک ایضاً من اعظم صلة الرحم و الشرع امر بصلتها و بدفع المنکر ما امکن قال تعالی إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ثم رأیت فی حاشیة البحر للرملی ذکر ذلک بحثا ایضاً الخ. (رد المحتار ج۲ ص۶۷۷) فقط والله تعالی اعلم.

۱۵/محرم ۹۵هـ.

سوال مانند سوال سابق

سوال : شخصی که مفسد است قتل، غارت، سرقت بی حیائی ایذاء رسانی وارتکاب منکر وظیفه اوست حکومت هم جلوگیری آنرا نمی کند ایا اگر کسی خفیة که اندیشه فساد هم نباشد اورا به قتل برساند جواز دارد ؟

این چنین بعض اشخاص که از حکومت هم مفرور اند سرقت وغار تگری وچپاول عادت آنان است دایم در کوشش ایذارسانی اند فرضاً اگر کسی آنان را به قتل برساند پس به حکومت پناه برد حکومت هم با این عمل خوش میشود بلکه او را جائزه میدهد آیا چنین نمودن جواز دارد ؟

البته این خطر است ممکن آن شخص عوض قتل نمودن مفسد از دست آنان به قتل رسد ومفروران فرار کنند در این حالت چه باید کرد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : بعد از مباشرت فعل حق تعزیر را علاوه حاکم، شوهر وپدر کسی ندارد البته قتل چنین مفرورین حکومت جائز بلکه عمل قابل ثواب است.

قال فی الدر المختار و یقیمه کل مسلم حال مباشرة المعصیة قنیة و اما بعدہ فلیس ذلک لغیر الحاکم و الزوج و المولی کما سیجیء. (رد المحتار ج۳،ص۱۸۶) و فیه و یکون التعزیر بالقتل کمن وجد رجلا مع امرأة لا تحل له ولو اکرهها فلها قتله ودمه هدر و کذا الغلام وهبانیة ان کان یعلم لا ینزجر بصیاح و ضرب بما دون السلاح و الا بأن علم انه ینزجر بما ذکر لا یکون بالقتل و ان کانت المرأة مطاوعة قتلهما کذا عزاه الزیلعی الهندوانی. (رد المحتار ج۳،ص۱۸۳)

و فیه معزیاً الی المجتبیٰ الاصل کل شخص رأی مسلماً یزنی ان یحل له قتله و انما یمتنع خوفاً من ان لا یصدق انه زنی و علی هذا القیاس المکابر بالظلم و قطاع الطریق و صاحب المکس و جمیع الظلمة بادنی شیء له قیمة و جمیع الکبائر و الاعونة و السعاة یباح قتل الکل و یثاب قاتلهم انتهی. و افتی الناصحی بوجوب قتل کل مؤذ و فی رد المحتار (قوله و جمیع الکبائر) ای اهلها و الظاهر ان المراد بها المتعدی ضررها الی الغیر فیکون قوله و الاعونة و السعاة عطف تفسیر او اعطف خاص علی العام فیشمل کل من کان من اهل الفساد کالساحر و قاطع الطریق و اللص و اللوطی و الخناق و نحوهم ممن عم ضرره و لا ینزجر بغیر القتل (قوله و الاعونة) کأنه جمع معین او عوان بمعناه و المراد به الساعی الی الحکام بالافساد فعطف السعاة علیه عطف تفسیر و فی رسالة احکام السیاسة عن جمع النسفی سئل شیخ الاسلام عن قتل الاعونة و الظلمة و السعاة فی ایام الفترة قال یباح قتلهم لانهم ساعون فی الارض بالفساد فقیل انهم یمتنعون عن ذلک فی ایام الفترة و یختفون قال ذلک امتناع ضرورة وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ قال وسألنا الشیخ ابا شجاع عنه فقال یباح قتله و یثاب قاتله اه. (قوله و افتی الناصحی الخ) لعل الوجوب بالنظر للامام و نوابه و الاباحة بالنظر لغیرهم ط. (رد المحتار ج۳،ص۱۸۶) فقط والله تعالیٰ اعلم.

۱۳/جمادی الآخرہ ۱۴۰۲ھ

آیا حد مسقط توبه است ویا توبه مسقط حد است ؟

سوال: در مسائل ذیل حکم شرع را تحریر بدارید.
(۱) کسی مرتکب زنا ویاسرقت شد آیا با حد شرعی جرم او بخشوده میشد.
(۲) اگر بعد از جرم توبه کند آیا باز هم حد بر او لازم است یاخیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: (۱) بدون توبه تنها باحد گناه عفوه نمیشود
(۲) بعد از اثبات جرم درحضور حاکم حد ساقط نمیشود واگر قبل از رفتن نزد حاکم جهت اعتراف نرود.حد ساقط میشود یعنی بعد از توبه بر او اعتراف نزد حاکم بروی حد جرم فرض نیست . کذافی الشامیة.فقط والله سبحانه وتعالی اعلم. ۱۰/ صفر ۱۴۰۷هـ

مدعی علیه قائل برداشتن متاع به نیت حفاظت بود پس حد بر او لازم نیست

سوال: زید انگشر طلائی بکر را برداشت وقتیکه بکر اطلاع یافت بی صبر به حاکم مراجعه نموده عرض کرد وقتیکه قاضی پرسید زید گفت انگشتر را به قصد مسترد نمودن به مالکش برداشته بودم قصد سرقت را نداشتم آیا در این صورت بر زید حد سرقت لازم است یا نه ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر زید انگشتر را از مکان غیر محفوظ برداشته باشد بر او حد نیست اما اگر از مکان محفوظ بر داشته باشد باز هم بنا بر قاعده (الحدود تندرء بالشبهات) حد از او ساقط میشود. فقط و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۳/جمادی الاخره ۹۵هـ

سارق علف را در دست گرفته گاؤمیش را خواست بر او حد نیست

سوال: زید علف را در دست گرفته گاؤمیش را از خانه خواست گاومیش بر آمد بعد از آن زید گاومیش را سرقت نمود آیا دستش قطع شود یا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر گاومیش علف را دیده بر آمد یا با باز نمودن دروازه بر آمد در هر دو صورت بر زید حد قطع ید نیست .

قال فی الشامیة (قوله لان سیرة یضاف الیه) اما لو خرج بلا سوق ولا زجر لم یقطع لان للدابة اختیاراً فالم یفسد اختیارها بالحمل والسوق لا یقطع لنسبة الفعل الیها کما فی البحر. (ردالمحتار ج۳، ص۲۱۰) فقط والله تعالی اعلم. ۳/جمادی الآخره ۹۵هـ.

بر سارق گازوبرق حد نیست

سوال: آیا سرقت کننده گازوبرق محکوم بر قطع ید اند یا خیر؟ بینواتوجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: در قطع ید شرط است که سرقت از مکان مصؤن شده باشد ویا از نزد حارس در صورت سوال فوق الذکر یک صورت هم وجود ندارد لذا قطع ید لازم نیست.

قال فی شرح التنویر ویقطع لو سرق من السطح نصاباً لانه حرز شرح وهبانیة او من المسجد اراد به کل مکان لیس بحرز فعم الطریق والصحراء ورب المتاع عنده ای بحیث یراه ولو الحافظ نائماً فی الاصح.
(ردالمحتار ج۳ص۲۰۹) فقط والله تعالیٰ اعلم. ۳/جمادی الآخر ۹۵ھ

سزاي جادوگر قتل است

سوال: جادوگر شرعاً چه حکم دارد آیا نکاح او باقی است آیا اقتداء خلف او درست است؟ بینواتوجروا.

الجواب باسم ملهم الصواب: اگر در جادو الفاظ کفریه باشد یا عقیده کفریه یا یکی هم نباشد اما جادوگر آنرا حلال میپندارد کافر میشود ونکاح او باطل میگردد وحاکم اورا قتل کند واگر در جادو الفاظ کفریه نباشد وجادو گر هم آنرا حلال نداند بلکه محض جهت اضرار مردم چنین کند فاسق گفته شود اما سزای او هم قتل است بلکه اگر کدام خانم جادوگر باشد او هم باید به قتل رسانیده شود زیرا که توبه مرتد قبول میشود وتوبه جادوگر قبول نمیشود بلکه باید به قتل رسانیده شود اما اگر قبل از اسارت توبه کند توبه او قبول است پس امامت چنین شخص که کافر است وخانم او طلاق گردید واگر فاسق پنداشته شود باز هم امامت او مکروه تحریمی است باید علی الفور از منصب امامت معزول گردد.

قال فی العلائیة والکافر بسبب اعتقاد السحر لاتوبة له ولو امرأة فی الاصح لسعیها فی الارض بالفساد ذکره الزیلعی ثم قال وکذا الکافر بسبب الزندقة لاتوبة له وجعله فی الفتح ظاهر المذهب لکن فی حظر الخانیة الفتوی علی انه اذا اخذ الساحر او الزندیق المعروف الداعی قبل توبته ثم تاب لم تقبل توبته ویقتل ولو اخذ بعدها قبلت وفی الشامیة (قوله والکافر بسبب اعتقاد السحر) فی الفتح السحر حرام بلا خلاف بین اهل العلم واعتقاد اباحته کفر وعن اصحابنا ومالک واحمد یکفر الساحر بتعلمه وفعله سواء اعتقد الحرمة او لا ویقتل وفیه حدیث مرفوع حد الساحر ضربة بالسیف یعنی القتل وعند

الشافعی رحمه الله لا یقتل و لا یکفر الا اذا اعتقد اباحته (الی قوله) و یجب ان لا یعدل عن مذهب الشافعی رحمه الله فی کفر الساحر والعراف وعدمه واما قتله فیجب ولا یستتاب اذا عرف تعاطیه لعمل السحر لسعیه بالفساد فی الارض لا بمجرد علمه اذا لم یکن فی اعتقاده ما یوجب کفره اه. وحاصله انه اختار انه لا یکفر الا اذا اعتقد مکفرا وبه جزم فی النهر وتبعه الشارح وانه یقتل مطلقا ان عرف تعاطیه اه (قوله لسعیها الخ) ای لا بسبب اعتقادها الذی هو ردة لان المرتدة لا تقتل عندنا اه. (ردالمحتار ج۳، ص۳۰۰) وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله فی خطبة حاشیته علی شرح التنویر بعد بحث طویل ثم انه لا یلزم من عدم کفره مطلقا عدم قتله لان قتله بسبب سعیه بالفساد کما مر فاذا ثبت اضراره بسحره ولو بغیر مکفر یقتل دفعا لشره کالخناق وقطاع الطریق. (ردالمحتار ج۱، ص۳۲) فقط والله تعالی اعلم.

۷/ جمادی الآخره ۹۵ھ.

بر نابالغ حد نیست

سوال: یک بچه سرقت نمود که هنوز اعلان حد بر او نشده جهت عدم حکم بلوغ وطبق هدایت داکتر هم فیصله بلوغ او نشده مادرش هم میگوید عمر پسرم چهارده سال وهشت ماه است بنا بر الحدود تندرئ بالشبهات نیز حد ساقط نمیشود چرا که آن حکم در حصه حد است واینجا شبهه در عمر این شخص است که در کتاب الخراج امام ابویوسف رحمه الله تعالی فرموده اگر اشتباه بود در عمر طفل تا حد بلوغ مهلت داده شود وتوقیف شود پس باید طفل حبس شود یا تحت تضمین کسی رها شود تا حد بلوغ صورت دوم درست بنظرم نمی رسد زیرا که مخالفت می آید از جمله (لا کفالة فی حد) واگر صورت اول باشد ثبوت آن ممکن است؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب: بر نابالغ حد نیست اگر بعد از بلوغ مرتکب جرم شد بر او حد است اگر در حالت جرم بلوغ او مشتبه بود در این صورت هم حد نیست از تحقیق ابویوسف رحمه الله تعالی هم این چنین بنظر می رسد که تا پانزده سال توقیف نموده شود ترجمه اردو کتاب الخراج ممکن درست نیامده باشد عبارت عربی آن چنین است.

قال ابو یوسف رحمه الله ولا یقام الحد علی غلام لم یبلغ الحلم فان شك فیه فلا یقام حد حتی یبلغ خمس عشرة سنة وقد قالوا اکثر من ذلك وکذلك الجاریة لا یقام علیها شیء من الحدود حتی تحیض او تبلغ خمس عشرة سنة. حدثنا عبید الله بن نافع عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال عرضنی رسول

الله ﷺ للقتال يوم احد فاستصغرني فردني و كنت ابن اربع عشرة سنة وعرضني يوم الخندق وانا ابن خمس عشرة سنة فاجازني. قال نافع فحدثت بهذا الحديث عمر بن عبد العزيز رحمه الله تعالى وهو خليفة فقال ان هذا الفرق بين الكبير و الصغير. قال فكتب الى عماله من بلغ خمس عشرة سنة فافرضوا له في المقاتلة و من كان دون ذلك فافرضوا له في الذرية. فهذا احسن ما سمعنا في ذلك والله اعلم. حدثنا ابان عن انس رضي الله تعالى عنه ان ابابكر رضي الله عنه اتى بغلام قد سرق ولم يحتلم احتلامه فلم يقطعه قال و حدثني بعض المشيخة عن مكحول قال اذا بلغ الغلام خمس عشرة سنة جازت شهادته و وجبت عليه الحدود. قال وحدثنا المغيرة عن ابراهيم في الجارية تزوج فيدخل بها ثم تصيب فاحشة. قال ليس عليها حد حتى تحيض. (کتاب الخارج ص۱۷۵) فقط والله تعالى اعلم. ۲۹/جمادی الآخره ۹۵ھ.

درحالت مرض حد داده نمیشود

سوال : بطور امر کلی وقاعدهء کلیه بفرمائید در صورتیکه بر مجرم جرم تثبیت شد اما در این حالت مرض بدی لاحق جان او گردید اگر در آن مرض حد داده شود ممکن هلاک شود آیا در این صورت حد مؤخر گردانیده شود ویا خیر ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تا صورت زوال عذر حبس نموده شود بعداً حد داده شود.

قال في التنوير تقطع يمين السارق من زنده و تحسم الا في حر و برد شديدين. و في الشرح فلا تقطع لان الحد زاجر لا متلف و يحبس ليتوسط الامر. وفي الشامية (قوله الا في حر و برد شديدين) و الا في حال مرض مفتاح و قيده في الهداية بالمرض الشديد افاده ط عن الحموي. (رد المحتار ج۳، ص۲۱۲) فقط والله تعالى اعلم. ۲۹/جمادی الآخره ۹۵ھ.

تفصیل تازیانه «دره»

سوال : طول، عرض دبلی ولُکی تازیانه (دره) چقدر باشد آیا کدام حد معین دارد یا خیر وباید از کدام جنس باشد؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : از کتب مذاهب اربعه دانسته می شود که تازیانه (دره) کدام چیز نرم خمچه یا چرم باشد، باید چوب، عصا وغیره نباشد.

قال الامام الكاساني رحمه الله تعالى ولا يضرب بسوط له ثمرة لان اتصال الثمرة بمنزلة ضربة اخرى فيصير كل ضربة ضربتين فيكون زيادة على القدر المشروع. (البدائع ج۷، ص۶۰) و قال الامام المرغيناني

رحمہ اللہ تعالیٰ یأمر الامام بضربہ بسوط لا ثمرۃ له ضربا متوسطا لان علیا رضی اللہ تعالیٰ عنه لما اراد ان یقیم الحد کسر ثمرته والمتوسط بین المبرح وغیر المولم لافضاء الاول الی الهلاک وخلو الثانی عن المقصود وهو الانزجار. (هدایة مع الفتح ج۴ ص۱۲۲) وقال الامام ابن الهمام رحمہ اللہ تعالیٰ (قوله بسوط لا ثمرة له ضربا متوسطا) قیل المراد بثمرة السوط عذبته وذنبه مستعار من واحدة ثمر الشجر وفی الصحاح وغیره عقد اطرافه ورجح المطرزی ارادة الاول هنا لما ذکر الطحاوی رحمہ اللہ تعالیٰ ان علیا رضی اللہ تعالیٰ عنه جلد الولید بسوط له طرفان اربعین جلدة فکانت الضربة ضربتین. وفی الایضاح ما یوافقه قال ینبغی ان لا یضرب بسوط له ثمرة لان الثمرة اذا ضرب بها تصیر کل ضربة ضربتین وفی الدرایة لکن المشهور فی الکتب لا ثمرة له ای لا عقدة علیه، وقول المصنف فی الاستدلال علیه لان علیا رضی اللہ تعالیٰ عنه لما اراد ان یقیم الحد کسر ثمرته لا یحتمل الوجه الاول اصلا بل احد الامرین اما العقدة واما تلیین طرفه بالدق اذا کان یابسا وهو الظاهر وروی ابن ابی شیبة حدثنا عیسی بن یونس عن حنظلة السدوسی عن انس بن مالک رضی اللہ عنه قال کان یؤمر بالسوط فتقطع ثمرته ثم یدق بین حجرین حتی یلین ثم یضرب به قلنا له فی زمن من کان هذا قال فی زمن عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنه والحاصل ان المراد ان لا یضرب به فی طرفه یبس لانه حینئذ یجرح او یبرح فکیف اذا کان فیه عقدة ویفید ذلک ما روی عبد الرزاق عن یحیی بن ابی کثیر ان رجلا اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ انی اصبحت حدا فاقمه علی فدعا علیه الصلوة والسلام بسوط فاتی بسوط شدید له ثمرة فقال سوط دون هذا فاتی بسوط مکسور لین فقال سوط فوق هذا فاتی بسوط بین سوطین فقال هذا فامر به فجلد رواه ابن ابی شیبة عن زید بن اسلم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتی بسوط فذکره وذکره مالک رحمہ اللہ تعالیٰ فی الموطأ والحاصل ان یجتنب کل من الثمرة بمعنی العقدة ومعنی الفرع الذی یصیر ذنبین تعمیما للمشترک فی النفی لانه عین العدد مائة ولو تجوز بالثمرة فیما یشاکل العقدة لیعم المجاز ما هو یابس الطرف علی ما ذکرنا کان اولی فانه لا یضرب بمثله حتی یدق رأسه فیصیر متوسطاً (فتح القدیر ج۵ ص۱۲۶، رد المحتار ج۳ ص۱۵۱، حاشیة الطحطاوی علی الدر ج۲ ص۳۹۱، البحر الرائق ج۵ ص۹، تبیین الحقائق ج۳ ص۱۶۹، حاشیة الشلبی علی التبیین ج۳ ص۱۶۹، العنایة ج۲ ص۶۵۶، الاختیار لتعلیل المختار ج۳ ص۸۸، الجوهرة ج۲ ص۲۴۰)

وقال العلامة شیخ زادہ رحمہ اللہ تعالیٰ ولو کان الرجل الذی وجب علیه الحد ضعیف الخلقة فخیف علیه الهلاک یجلد جلدا خفیفاً یحتمله کما فی الفتح لما روی ان رجلا ضعیفا زنا فامر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بان یأخذ عثکالا فیه مائة شمراخ فیضرب به ضربة کما فی السراجیة. (مجمع الانهر ج۱ ص۵۹۶، الدر المنتقی علی

هامش المجمع ج، ص۵۹۶ المعاناة ص۵۳۸ و ۵۳۶)

و قال العلامة خليل المالكي رحمه الله تعالى (و الحدود بسوط و ضرب معتدلين) و قال ابو عبد الله محمد المعروف بالحطاب المالكي رحمه الله تعالى و قوله معتدلين قال في الموطأ انه عليه السلام اتى بسوط مكسور فقال فوق هذا فاتى بسوط جديد فقال دون هذا فاتى بسوط قد ركب به و لان فامر به اي بالشخص المحدود فحد قال الباجي رحمه الله تعالى في شرحه قال عيسى بن دينار الثمرة الطرف يريد ان طرفه محدود لم تنكسر حدته فقال دون هذا فاتى بسوط قد ركب به ولا يريد انه قد انكسرت حدته و لم يخلق و لم يبلغ مبلغا لا يألم من ضرب به فاقتضى ذلك انه يحد بسوط بين سوطين و الضرب في الحدود كلها سواء انتهى، و قال الجزولي و انما يضرب بالسوط و صفته ان يكون من جلد واحد و لا يكون له رأسان و ان يكون رأسه لينا و يقبض عليه بالخنصر و البنصر و الوسطى و لا يقبض عليه بالسبابة و الابهام و يعقد عليه عقدة التسعين و يقدم رجله اليمنى و يؤخر اليسرى انتهى. (مواهب الجليل ج۶، ص۳۱۸)

و قال العلامة الخرشي المالكي رحمه الله تعالى بعد نقل قول الجزولي و صفة عقد التسعين ان يعطف السبابة حتى تلقى الكف و يضم الابهام اليها. (الخرشي ج۸، ص۱۰۹)

و قال العلامة الشيخ محمد عليش رحمه الله تعالى و اعتدال السوط كونه ليس جديدا ولا باليا، و نقل صفة السوط عن الجزولي ثم صفة عقد التسعين عن الخرشي كما قدمنا. (شرح منح الجليل ج۴، ص۵۵۲)

و قال ابو البركات احمد الدردير المالكي رحمه الله تعالى في شرحه (و الحدود) للزنا و القذف و الشرب تكون (بسوط) جلد له رأس لين لا رأسان لا بقضيب و شراك و درة و درة عمر رضي الله تعالى عنه انما كانت للتأديب و يقبض الضارب به عليه بالخنصر و البنصر و الوسطى دون السبابة و الابهام بل يقبضهما فوق السوط فارغين و يخرج السوط من بين السبابة و الوسطى. (حاشية الدسوقي على الشرح الكبير ج۴ ص۳۵۴) و قال ابن شهاب الدين الرملي الشهير بالشافعي الصغير (و سوط الحدود) و التعازير يكون (بين قضيب) اي غصن رقيق جدا (و عصا) غير معتدلة (و) بين (رطب و يابس) بأن يعتدل جرمه و رطوبته يعرفا ليحصل به الزجر مع امن الهلاك فيمتنع بخلاف ذلك لما يخشى من شدة ضرره او عدم ايلامه، و في الموطأ مرسلا انه ﷺ اراد ان يجلد رجلا فاتى بسوط خلق فقال فوق ذلك فاتى بسوط جديد فقال بين هذين و هذا و ان ورد في زان فهو حجة هنا بتقدير اعتضاده او صحة وصله اذ لا فارق بينهما، و السوط سيور تلف و تلوى قاله ابن الصلاح. (نهاية المحتاج ج۸، ص۱۵)

و قال شيخ الاسلام موسى الحجاوي المقدسي الحنبلي رحمه الله تعالى و يضرب الرجل قائما بسوط لا جديد

فیجرح ولا لخلق جمیعہ بین القضیب والعصا، ولا یضرب بعصا ولا غیرها وان کان السوط مغصوبا اجزأ. (الاقناع ج۴ص۲۲۵) وقال العلامة الأبی الازهری المالکی (والحدود) التی بالجلد کلها (یضرب) لا رطب ولا خلف (وسوط) لا عصا (معتدلین) وصفته کونه من جلد واحد ولیس له رأسان وکون رأسه لینا (جواهر الاکلیل ج۲ص۲۹۶)

وکذا قال العلامة أحمد الدردیر المالکی رحمه الله تعالی (الشرح الصغیر ج۴ص۵۰۲)

وقال الامام برهان الدین الحنبلی رحمه الله تعالی (بسوط) قال فی شرح المذهب للحنفیة: السوط فوق القضیب ودون العصا. وفی المختار لهم بسوط لا ثمرة له. فتعین ان یکون من غیر الجلد (لا جدید ولا خلق) نص علیه بفتح اللام وهو البالی لخبر رواه مالک عن زید بن اسلم مرسلاً وروی عن ابی هریرة رضی الله عنه مسندا وروی عن علی رضی الله عنه ولان الغرض الایلام دون الجرح اذ الجدید یجرح والبالی لا یؤلم. (المبدع فی شرح المقنع ج۹ص۳۶)

قلت المراد من ثمرة السوط العقدة او الذنب کما قدمنا من کتب الحنفیة فالاستدلال بهذه اللفظة علی تعیین کون السوط من غیر الجلد باطل.

وقال العلامة ابن قدامة الحنبلی رحمه الله تعالی وفی حدیث جلد قدامة حین شرب ان عمر رضی الله تعالی عنه قال: ایتونی بسوط فجاءه اسلم مولاه بسوط دقیق صغیر فاخذه عمر رضی الله عنه فمسحه بیده ثم قال لا سلم اذا اخذتک انعذ کرت قرابته لاهله ایتنی بسوط غیر هذا فاتاه به تاماً فامر عمر رضی الله عنه بقدامة فجلد ولانه هذا فان السوط یکون وسطا لا جدیدا فیجرح ولا خلقا فیقل الماله لما روی ان رجلا اعترف عند رسول الله صلی الله علیه وسلم بالزنا فدعاله رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوط فاتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فاتی بسوط جدید لم تکسر ثمرته فقال بین هذین رواه مالک عن زید بن اسلم مرسلا وروی عن ابی هریرة رضی الله عنه مسنداً وقد روی عن علی رضی الله عنه انه قال ضرب بین ضربین وسوط بین سوطین. (المغنی لابن قدامة ج۹ص۱۶۸)

فقط والله تعالی اعلم. ۲۹/جمادی الآخرة ۹۵ھ.

حد قذف جهت تهمت زنا

سوال: یک دوشیزه مجرد از یک مرد متاهل خواست تا با او از دواج کند مرد انکار ورزید خانم گفت در این صورت ترامتهم به زنا میسازم چند یوم بعد خانم آن مرد را بدون شواهد ودلیل متهم به زنا نمود بدون شاهد ودلیل پس مرد که این فعل قبیح را انجام نداده بود انکار ورزید وسوگند بر داشت که خانم کاذب است در این صورت دعوه خانم چه

حیثیت دارد ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : با دعوه کذب خانم که چهار شاهد نداشته باشد در صورتیکه این مرد عارض حکومت شود هشتاد تازیانه (دره) تهمت زنا بر این خانم باشد در صورت اقدام نکردن حکومت باید پدر دخترش را هشتاد تازیانه (دره) بزنند تا دیگران عبرت بگیرند. فقط . و الله سبحانه وتعالی اعلم. ۲۳/ذی الحجه ۹۹هـ

بغرض تعریض مقاطعه جواز دارد

سوال : جهت کدام جرم آیا با مجرم مقاطعه جواز دارد سوالات ذیل را جواب بگوئید واقعه اصحاب ثلاثة (وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ) آیا این مقاطعه با آنان از خصوصیت انحضرت علیه السلام بود یا هنوز مشروع است ؟ آیا در شریعت اسلامی چنین مقاطعه وسلب حقوق واجبه بشکل تعزیر نافذ شده بود که در بخاری ومسلم ورياض الصالحين در باب التوبة آمده :

وقال المفتي علاؤ الدين الطرابلسي الحنفي في كتابه معين الحكام ص ۲۳۱ والتعزير لا يختص بفعل معين ولا قول معين فقد عزر رسول الله ﷺ بالهجر وذلك في حق الثلاثة الذين ذكرهم الله تعالى في القرآن العظيم فهجروا خمسين يوما لا يكلمهم احد وقصتهم مشهور في الصحاح.

اگر این مقاطعه معاشرتی جواز داشته باشد پس آیا در آن حقوق واجبه مثلاً حقوق والدین حقوق زوج جواب سلام، کفن ودفن وحقوق اولاد شامل است؟ ویا شرعاً آن مستثنی میباشند . دوم اینکه آیا اگر این مقاطعه طبق مقاطعه عهد نبوی جائز باشد پس آیا چنین مقاطعه معاشرتی تنها در صورت ترک جهاد جواز دارد یا در مقابل دیگر جرم های بزرگ مانند قمار بازی، شراب نوشی، سرقت ترک نماز سود خوری خمار شدن وغیره وآیاتعین مدت مقاطعت تعلق دارد تا به نظر وصوابدید حاکم ویا پنجاه یوم باید تحدید شود ؟ بینوا توجروا

الجواب باسم ملهم الصواب : تعزیراً مقاطعه جواز دارد ، مقاطعه نمودن از خصوصیت انحضرت علیه السلام نبود نوعیت جرم هم تخصیص ندارد نیز ایام مقاطعه هم تحدید ندارد پس صوابدید حاکم در آن است در صورت اجرائت ننمودن حاکم باید بزرگان محله در این حصه تصمیم گیرند که آنرا دوصورت است متعلق حقوق واجبه.

(۱) باید مجرم در این دوران از حقوق واجبه باز داشته نشود فرضاً نمازهای باجماعت نماز جنازه زیاد از چهار ماه باز داشتن از خانم یا باز داشتن از مجامعت با خانم که در چهار ماه یک مرتبه بر شوهر حق واجبه خانم میباشد.

(۲) مجرم که بر دیگران حقوق واجبه دارد دو نوع است .

اول : حقوقی که در ادای آن مجرم را هیچ دخل واختیار نیست مثلاً جنازه او با کفن ودفن باز داشتن از آن جواز ندارد.

دوم : حقوقی که در وجوب آن از طرف مجرم بر دیگران ایجاب بالاختیار است . مثلاً جواب سلام مجرم طلب اجازه صحبت از طرف خانم بر آن قیودات جواز دارد.

عقد الامام البخاری رحمه الله باب ما یجوز من الهجران لمن عصی واستدل علیه بقصة کعب رضی الله عنه و قال الحافظ رحمه الله اراد بهذه الترجمة بیان الهجران الجائز لان عموم النهی مخصوص بمن لم یکن لهجرة سبب مشروع فتبین هنا السبب المسوغ للهجر وهو لمن صدرت منه معصیة فیسوغ لمن اطلع علیها منه هجرة علیها لیکف عنها. (فتح الباری ج۱۰، ص۴۱۵) و قال العلامة العینی رحمه الله و فیه جواز ترک السلام علی من اذنب و جواز هجرة ثلاثة ایام. و فیه جواز ترک رد السلام علی المهجور عمن سلم علیه اذلو کان واجبا لم یقل کعب هل حرک شفتیه برد السلام. (عمدة القاری ج۱۸، ص۵۶) و قال ابو بکر بن العربی رحمه الله و فیه دلیل علی ان الامام ان یعاقب المذنب بتحریم کلامه علی الناس ادبا له و هکذا الی الانجیل و هی المسألة الثالثة و علی تحریم اهله علیه و هی المسألة الرابعة. (احکام القرآن لابن العربی ج۲، ص۱۰۱۳) فقط والله تعالی اعلم ۱۶/صفر ۱۴۰۱ھ.

بسم الله الرحمن الرحیم

وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

الحُكم الحقّاني فِي قتل الزّاني

* براي غير حاكم در كدام صورت ها جواز دارد تا زاني را قتل كنند
* در اين حصه در كتب فقه اقوال مختلف بنظر مي رسد
* در حصه تحقيق آن اين رساله منفرد است

****
******

الحكمُ الحقّاني في قتل الزّاني

حكم من وجد شخصًا مع امراة لا تحل له

سوال: ما قولكم رحمكم الله من وجد رجلا مع امرأته فی فراش واحد او فی بيت واحد او وجد رجلاً يزنی بامرأته او جاريته او محرمته هل يحل له او لاخيه او لا غيره من الورثة ان يقتله ام لا؟ وان حل يسقط القصاص عنه ام لا؟ وان سقط فعليه الدية ام لا؟ بينوا بيانًا شافيًا توجروا اجرًا وافيًا.

الجواب ومنه الصدق والصواب: قد اختلف فی هذه المسألة عبارات الفقهاء الحنفية رحمهم الله تعالى فلنذكر العبارات المضطربة اولاً، ولنسطر صورة الترجيح ثانياً، ولنذكر وجه التوفيق ثالثاً.

العبارات المضطربة:

١ - قال العلامة بدر الدين العينی رحمه الله تعالى فی شرحه للجامع الصحيح للامام البخاری رحمه الله تعالى:

اختلف العلماء فيمن قتل رجلاً وزعم انه وجده قد زنى بامرأته فقال جمهورهم لا يقتل[1] بل يلزمه القصاص الا ان تقوم بذلك بينة او تعترف به ورثة القتيل والبينة اربعة من عدول الرجال يشهدون على نفس الزنا ويكون القتيل محصنا واما فيما بينه وبين الله تعالى فان كان صادقا فلا شیء عليه. (عمدة القاری ج ١٢، ص ٥٥)

---

[1] هكذا فی النسخة التی بين يدی والصواب بلا يقبل قوله ثم رأيت كذلك فی شرح صحيح مسلم للنووی رحمه الله ١٢

۲ - قال فی الهندیة سئل الهندوانی عن رجل وجد مع امرأته رجلاً یحل له قتله[1] قال ان کان یعلم انه ینزجر عن الزنا بالصیاح والضرب بما دون السلاح لا یحل وان علم انه لا ینزجر الا بالقتل حل له القتل وان طاوعته المرأة حل له قتلها ایضاً کذا فی النهایة (عالمگیریة ج۲، ص۱۶۷) فصل فی التعزیر)

۳ - قال فی منیة المفتی ولو کان مع امرأته وهو یزنی بها او مع محرمه وهما مطاوعان قتلهما جمیعاً.

(الدر المختار باب التعزیر)

۴ قال فی البحر ومفادة الفرق بین الاجنبیة والزوجة والمحرم فمع الاجنبیة لا یحل القتل الا بالشرط المذکور من عدم الانزجار المزبور وفی غیرها یحل. (الدر المختار باب التعزیر)

۵ قال فی التنویر فی باب التعزیر ویکون بالقتل کمن وجد رجلاً مع امرأة لا تحل له ان کان یعلم انه لا ینزجر بصیاح وضرب بما دون السلاح والا وان کانت المرأة مطاوعة قتلهما ولو کان مع امرأته وهو یزنی بها او مع محرمه وهما مطاوعان قتلهما جمیعاً مطلقاً. (تنویر الابصار)

وجه التوفیق :

اما قول صاحب البحر فمنشأه حمل مطلق حل القتل المذکور فی المنیة علی الحل المطلق وحمل مطلق المرأة المذکورة فی عبارة الهندوانی علی الاجنبیة وهو کما تری فان حمل مطلق الشیء علی الشیء المطلق او المقید بلا قرینة لا یصغی الیه لاسیما اذا قام الدلیل علی خلافه ولذا قال فی شرح التنویر ورده فی النهر بما فی البزازیة وغیرها[2] من التسویة بین الاجنبیة وغیرها ویدل علیه تنکیر الهندوانی للمرأة نعم ما فی المنیة مطلق فیحمل علی المقید لمتحقق کلامهم ولذا جزم فی الوهبانیة بالشرط المذکور مطلقاً وهو الحق. (الدر المختار)

واما عبارة التنویر فقد علمت حالها ایضاً مما ذکرنا ومنشأه اتباع شیخه صاحب البحر، قال فی الشامیة (قوله مطلقاً) زادة المصنف علی عبارة المنیة متابعة لشیخه صاحب البحر. (رد المحتار ج۳)

صورة الترجیح :

اما التوفیق بین عبارة منیة المفتی وقول الهندوانی فظاهر مما مضی من تقریر شارح التنویر فی رد صاحب البحر والتنویر.

واما وجه التوفیق الذی اختاره العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی حیث قال - وقد ظهر لی فی التوفیق وجه

---

[1] - لعل الصواب امرأة بالتنکیر کما سیظهر من البیان الآتی ۱۲ منه

[2] مع الخانیة کما فی الشامیة ۱۲ منه

آخر وهو ان الشرط المذکور انما هو فیما اذا وجد رجلا مع امرأة لا تحل له قبل ان یزنی بها فهذا لا یحل قتله الا اذا علم انه لا ینزجر بغیر القتل سواء کانت اجنبیة عن الواجد او زوجة له او محرما منه اما اذا وجده یزنی بها فله قتله مطلقاً (الی ان قال) ثم رأیت فی جنایات الحاوی الزاهدی ما یؤیده ایضا الخ- فقد اسد من وجهین:

۱- ان الاستدلال بعبارة الحاوی الزاهدی علی التفرقة بین رؤیة الزنا وعدم رؤیته یدل علی ان رؤیة الدواعی مثل رؤیة نفس الزنا وهو مخالف لما نقله عن معراج الدرایة قبیل باب القود فیما دون النفس حیث قال وکما لو دخل بیته ونظر فیه او نال من امرأته ما دون الفرج لم یجز قلع عینه الخ ثم قال وقوله وکما لو دخل بیته الخ مخالف لما ذکره الشارح الا ان یحمل ما ذکره علی ما اذا لم یمکن تنحیته بغیر ذلک وما هنا علی ما اذا امکن فلیتأمل والله اعلم. (رد المحتار ج۵) ومفاده الفرق بین نفس الزنا ودواعیه حیث یشترط فی الدواعی عدم الانزجار بخلاف نفس الزنا.

۲- قال العلامة الرافعی رحمه الله تعالی فی التحریر المختار لرد المحتار (قوله ولذا قید فی المنیة بقوله وهو یزنی بها واطلق قوله وقتلها الخ) فی الفتح سئل ابو جعفر الهندوانی عمن وجد رجلاً مع امرأة یحل له قتله قال ان کان یعلم انه ینزجر عن الزنا بالصیاح والضرب بما دون السلاح لا یقتله وان علم انه لا ینزجر الا بالقتل حل له قتله وان طاوعته المرأة حل قتلها ایضاً اھ وذکر هذه الحادثة کذلک العلامة المقدسی ونقلها فی الفتاوی الهندیة عن النهایة کما ذکرها فی الفتح وبهذا تعلم ان موضوع مسألة الهندوانی فیمن رأی رجلاً مع امرأة یزنی بها کما هو المتبادر ایضاً من قوله وان طاوعته فالمتعین ما سلکه فی النهر ولا یستقیم التوفیق الذی ذکره المحشی تأمل. (التحریر المختار ج۲)

اقول ولو سلمنا عدم دلالته علی نفس الزنا فدلالته علی الدواعی بینة حیث لا بد من تسلیمها وامها فی حکم نفس الزنا علی تقریر العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی کما عرفت فالحق ما نقله فی الهندیة عن الهندوانی معزیاً للنهایة وقرره صاحب النهر اعتماداً علی ما فی البزازیة والخانیة والوهبانیة وحققه شارح التنویر واختاره الرافعی وعزاه الی الفتح والعلامة المقدسی ویحمل مطلق عبارة المنیة والمجتبی والحاوی الزاهدی عن عزاه الفتاوی علی المقید لیحصل التوفیق بین العبارات ولا تتضاد.

واما عبارة عمدة القاری التی عزاه الحافظ العینی رحمه الله تعالی الی الجمهور فهی محمولة علی ما اذا قتل مع علمه بانه ینزجر بدون القتل او قتل بعد الزنا فی وقت آخر وهو المتبادر من قوله انه وجده قد زنی بامرأته فهذا القتل ما کان له حلالا ولکن الزانی ان کان محصناً واتی القاتل باربعة شهداء من عدول الرجال علی نفس الزنا فلا ضمان علی القاتل لکون المقتول مباح الدم ویؤیده ما فی التنویر یجب القود بقتل کل

محقون الدم. وفی الشامیة تحت (قوله محقون الدم) واحترز عن مباح الدم کالزانی المحصن والحربی و المرتد. (رد المحتار ج۳) وایضاً فیها فی موضعه ان من قتل مباح الدم لحق من حقوق الله تعالی کالزانی المحصن فالقاتل لا یحرم من المیراث وان لم یحکم القاضی بقتله بخلاف ما لو قتله قصاصاً بغیر الولی بدون اذن القاضی فانه یحرم. (رد المحتار ج۵)

و ما فی حدود التنویر من قوله فلو قتله شخص او فقأ عینیه بعد القضاء به فهدر و قبله یجب القصاص فی العمد و الدیة فی الخطاء له مختص بغیر الواجد لانه لم یثبت الزنا عنده قبل القضاء.

و اما ما قال الحافظ العینی رحمه الله تعالی من انه لا شئ علیه فیما بینه و بین الله تعالی فالمراد منه انه لیس علیه اثم قتل النفس لکونها مباح الدم و اما مطلق الاثم فثابت لاقامته الحد بدون اذن الامام و هذا اذا کان الزانی محصناً و اما ان کان غیر محصن فعدم التأثم مقید با لقتل فی حالة الوجدان و بعدم الانزجار بدون القتل.

و بما القینا علیک من التفصیل المذکور حصل للقتل قسمان فنذکر حکم کل قسم علیحدة لتسهیل الامر.

۱ - من وجد شخصاً مع امرأة لا تحل له سواء کانت زوجة للواجد او محرماً له او اجنبیة و سواء رأی الزنا او دواعیه ام لا بل وجده معها فی خلوة بلا مباشرة فعل و سواء کان الزانی محصناً او غیر محصن و ظن الواجد انه لا ینزجر بالصیاح علیه و الضرب بما دون السلاح فیحل له ان یقتله فی هذه الحالة الراهنة لا بعدها و هذا القتل من قبیل تغییر المنکر بالید الثابت بالحدیث المشهور. و اما عموم الوجدان و شموله للدواعی و الخلوة المحضة فلما فی الشامیة (قوله مع امرأة) ظاهره ان المراد الخلوة بها و ان لم یر منه فعلاً قبیحاً کما یدل علیه ما یأتی عن منیة المفتی کما تعرفه فافهم. (رد المحتار ج۳) و ایضاً فیها معزیاً الی الحاوی الزاهدی رجل رأی رجلاً مع امرأته یزنی بها او یقبلها او یضمها معزیاً الی نفسه و هی مطاوعة فقتله او قتلهما لا ضمان علیه و لا یحرم من میراثها ان اثبته بالبینة او بالاقرار و لو رأی رجلاً مع امرأته فی مفازة خالیة او رأه مع محارمه هکذا و لم یر منه الزنا و دواعیه قال بعض المشائخ حل قتلهما و قال بعضهم لا یحل حتی یری منهما العمل ای الزنا و دواعیه و مثله فی خزانة الفتاوی اه. (رد المحتار ج۳)

و الاطلاق من قید الاحصان مصرح فی شرح التنویر حیث قال بلا شرط احصان لانه لیس من الحد بل من الامر بالمعروف. و فی الشامیة (قوله بلا شرط الاحصان الخ) رد علی ما فی الخانیة من قوله و هو محصن کما قدمنا و جزم به الطرسوسی قال فی النهر ورده ابن وهبان بانه لیس من الحد بل من الامر بالمعروف و النهی

عن المنکر فهو حسن فان هذا المنکر حیث تعین القتل طریقاً فی ازالته فلا معنی لاشتراط الاحصان فیه ولذا اطلقه البزازی اھ قلت ویدل علیه ان الحد لا یلیه الا الامام. (ردالمحتار ج۳)

و تقیید حل القتل بحالة الوجدان لا یعد ما یدل علیه قولهم ممن وجد مع امرأته- وایضاً هو من قبیل تغییر المنکر کما عرفت والتغییر لا یکون الا حال المباشرة وایضاً هذا القتل من باب التعزیر وقال فی الشامیة ان الحد مختص بالامام والتعزیر یفعله الزوج والمولی وکل من رأی احداً یباشر المعصیة (رد المحتار ج۳) وقال فی البحر لکل مسلم اقامته حال مباشرة المعصیة واما بعد الفراغ منها فلیس ذلك لغیر الحاکم. (البحر الرائق ج۵)

واطلاق المرأة و تقیید القتل بعدم الانزجار ثبت مما تقدم.

والحاصل انه لاجناح علی القاتل فی الصورة المفصلة.

واما سقوط الضمان فمنوط باتیان البینة رجلین او رجل وامرأتین علی الوجدان مع المرأة علی نفس الزنا او دواعیه والخلوة الصرفة وعلی عدم الانزجار والقرائن الظاهرة المفیدة للعلم القطعی تقوم مقام البینة کما فی کتاب الدعوی من شرح التنویر والسابع قرینة قاطعة کان ظهر من دار خالیة انسان خائف بسکین ملوث بدم فدخلوها فوراً فرأوا مذبوحاً لحینه اخذ به اذ لا یمتری احد انه قاتله (ردالمحتار ج۴ ص۴۰۲) وفی اول کتاب القضاء من الشامیة فی بیان طریق القاضی الی الحکم اوالقرائن الواضحة التی تصیر الامر فی حیز المقطوع به فقد قالوا لو ظهر انسان من دار بیده سکین وهو متلوث بالدم سریع الحرکة علیه اثر الخوف فدخلوا الدار علی الفور فوجدوا فیها انساناً مذبوحاً بذلك الوقت ولم یوجد احد غیر ذلك الخارج فانه یؤخذ به وهو ظاهر اذ لا یمتری احد فی انه قاتله والقول بانه ذبحه آخر ثم تسور الحائط او انه ذبح نفسه احتمال بعید لا یلتفت الیه اذ لم ینشأ عن دلیل. (ردالمحتار ج۴ ص۳۳۰) ولکن وجود القرائن القاطعة علی الزنا ای الایلاج کالمیل فی المکحلة مشکل جداً لانه لیس له اثر قائم بخلاف القتل.

فان اقام البینة او وجدت القرائن القاطعة فلا قصاص علیه ولا دیة والا فیقتص منه الا ان یکون الزانی معهما بین الناس فیسقط القصاص وتأخذ الدیة کما فی شرح التنویر وفی المجتبی الاصل ان کل شخص رأی مسلماً یزنی ان یحل له قتله وانما یمتنع خوفاً من ان لا یصدق انه زنی وفی الشامیة (قوله وفی المجتبی الخ) عزاه بعضهم ایضاً الی جامع الفتاوی وحدود البزازیة وحاصله انه یحل دیانة لا قضاء فلا یصدقه القاضی الا ببینة والظاهر انه یأتی هنا التفصیل المذکور فی السرقة وهو ما فی البزازیة وغیرها ان لم یکن لصاحب الدار بینة فان لم یکن المقتول معروفاً بالشر والسرقة قتل صاحب الدار قصاصاً

وان کان معهما به فکذلک قیاسا وفی الاستحسان تجب الدیۃ فی مالہ لورثۃ المقتول لان دلالۃ الحال اور ثت شبہۃ فی القصاص لا فی المال. (ردالمحتار ج۳)

اقول وکذا ینبغی ان یسقط القصاص وتؤخذ الدیۃ ممن اتی بالبینۃ علی الوجدان مطلقا مع امرأۃ من محارمہ او علی رؤیۃ الزنا بامرأۃ اجنبیۃ ولکنہ لم یقدر علی اثبات عدم الانزجار لشبہۃ وقعت لاختلاف الفقہاء رحمہم اللہ تعالی فی ان القتل فی الصورۃ الثانیۃ التی نقلہ العلامۃ ابن عابدین رحمہ اللہ، ویدل علیہ ظاہر ما قدمنا من عبارۃ معراج الدرایۃ التی اوردھا العلامۃ ابن عابدین رحمہ اللہ قبیل باب القود فیما دون النفس، وحل القتل فی الصورۃ الاولی اختارہ صاحب البحر وشارح التنویر رحمہما اللہ تعالی واللہ سبحانہ وتعالی اعلم.

۲ - وجد شخصاً مع امرأۃ فقتلہ مع علمہ بانہ ینزجر بدون القتل او قتلہ فی غیر حالۃ الوجدان فیقتص منہ الا ان یأتی باربعۃ شہداء من عدول الرجال علی نفس الزنا ویکون الزانی محصنا فیسقط عنہ الضمان ای لا قصاص علیہ ولا دیۃ وما فیما بینہ وبین اللہ تعالی فان تحقق نفس الزنا عندہ وکان الزانی محصنا فلیس علیہ اثم قتل النفس بل یأثم لاقامتہ الحد بدون اذن الامام سواء اتی بالشہداء ام لا، وان قتل بدون تحقق نفس الزنا عندہ او کان الزانی غیر محصن فعلیہ اثم قتل النفس الا ان یکون عالم بعدم الانزجار فقتلہ فی حالۃ الوجدان فلا اثم علیہ. فقط واللہ تعالی اعلم. رشید احمد عفا اللہ عنہ

۲۲ ربیع الاول ۱۳۷۳ ہجری

الحاق:

قال العبد الضعیف قد یما کان یختلج فی قلبی کثیراً ان الحکومۃ اذا قعدت عما علیہا من اقامۃ التعزیر فالعامۃ تنوب عنہا لکن لم اکن افتی بہ لعدم علمی بثبوتہ فی کلام الفقہاء رحمہم اللہ تعالی فللہ الحمد والشکر کما ینبغی لجلال وجہہ العظیم علی انی بعد الفراغ من تحریر ھذہ الرسالۃ ببرھۃ من الزمان ظفرت بما الہمنی ربی فی غرتی (عنفوان شبابی) حیث ادرکتہ مصرحاً فی کلام الفقہاء رحمہم اللہ تعالی.

قال العلامۃ الحصکفی رحمہ اللہ، والغلام اذا عقل واستغنی برأیہ لیس للاب ضمہ الی نفسہ الا اذا لم یکن مأمونا علی نفسہ فلہ ضمہ لدفع فتنۃ او عار وتأدیبہ اذا وقع منہ شیء.

وقال العلامۃ ابن عابدین رحمہ اللہ، (قولہ فلہ ضمہ) ای للاب ولایۃ ضمہ الیہ والظاہر ان الجد کذلک بل غیرہ من العصبات کالاخ والعم ولم ار من صرح بذلک ولعلہم اعتمدوا علی ان الحاکم لا یمکنہ من المعاصی وھذا فی زماننا غیر واقع فیتعین الافتاء بولایۃ ضمہ لکل من یؤتمن علیہ من اقاربہ ویقدر علی

الرحم والشرع امر بصلعها و بدفع المنكر ما امكن قال تعالى إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَإِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبٰى وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ (رد المحتار ج۳ ص۱۹۸)

وفی حدود العلائية معزيا الى المجتبى الاصل ان كل شخص رأى مسلما يزنى ان يحل له قتله وانما يمتنع خوفا من ان لا يصدق انه زنى وعلى هذا القياس المكابر بالظلم و قطاع الطريق و صاحب المكس و جميع الظلمة بأدنى شيء له قيمة و جميع الكبائر والاعونة والسعاة يباح قتل الكل و يثاب قاتلهم انتهى والمعنى العاصى رحمه الله تعالى بوجوب القتل كل موذ.

وفى الشامية (قوله وعلى هذا القياس الخ) هو من تتمة عبارة المجتبى و الرد فى البحر والنهر و كذا مشى عليه المصنف (قوله المكابر) اى الآخذ علانية بطريق الغلبة و القهر قال فى المصباح كابرته مكابرة غالبته مغالبة (قوله وقطاع الطريق) اى اذا كان مسافرا و رأى قاطع طريق له قتله و ان لم يقطع عليه بل على غيره لما فيه من تخليص الناس من شره و اذاه كما يفيده ما بعده (قوله و جميع الكبائر) اى اهلها و الظاهر ان المراد بها المتعدى ضررها الى الغير فيكون قوله و الاعونة و السعاة عطف تفسير او عطف خاص على عام فيشمل كل من كان من اهل الفساد كالساحر و قاطع الطريق و اللص و اللوطى و الخناق و نحوهم ممن عم ضرره و لا ينزجر بغير القتل (قوله والاعونة) كأنه جمع معين او عوان بمعناه و المراد به الساعى الى الحكام بالافساد فعطف السعاة عليه عطف تفسير وفى رسالة احكام السياسة عن جمع النسفى سئل شيخ الاسلام رحمه الله تعالى عن قتل الاعونة و الظلمة و السعاة فى ايام الفترة قال يباح قتلهم لانهم ساعون فى الارض بالفساد فقيل انهم يمتنعون عن ذلك فى ايام الفترة و يختفون قال ذلك امتناع ضرورة وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ كما نشاهد قال و سألنا الشيخ ابا شجاع رحمه الله تعالى فقال يباح قتله و يثاب قاتله اه. (قوله والمعنى العاصى الخ) لعل الوجوب بالنظر للامام و نوابه و الاباحة بالنظر لغيرهم ط. (رد المحتار ج۳ ص۱۸۶) فعلى هذا لا تتم هذه الرسالة الا بضم هذين الامرين:

(۱) حل القتل غير مقيد بحالة المباشرة لانه تعزير و هو لا يختص بها.

(۲) و كذا عدم الانزجار بالصياح و الضرب بما دون السلاح غير مشروط لان التعزير عقوبة تمنع عن ارتكاب المعصية و غير الحاكم لا يقدر عادة على تعزير يمنع عن المعصية سوى القتل لان التعزير اليسير لا يكفى لقلع مثل هذه الفاحشة و لو عزر بالضرب الشديد دون القتل فربما لا يمكن له ان يعصم نفسه من شر المجرم فايضا يتعذر قطع جرثومة المعصية بدون القتل يحل قتله. نعم لو لم يشتهر المعصية عند الحاكم يقتص من القاتل. فقط والله سبحانه وتعالى اعلم.

رشید احمد

۱۳ شوال ۱۴۰۶ هجری

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ

وَلَا تَأۡكُلُوۡۤا اَمۡوَالَكُمۡ بَيۡنَكُمۡ بِالۡبَاطِلِ وَتُدۡلُوۡا بِهَاۤ اِلَى الۡحُكَّامِ لِتَاۡكُلُوۡا فَرِيۡقًا مِّنۡ اَمۡوَالِ النَّاسِ بِالۡاِثۡمِ وَاَنۡتُمۡ تَعۡلَمُوۡنَ ۞

تحرير المقال

في التعزير بالمال

در این رساله از نصوص قرآنی ، حدیث ومذاهب اربعه ثابت گردانیده شده که تعزیر مالی جواز ندارد در تنقیح، تنقید، تدقیق وتحقیق بسط وتفصیل قبل از آن بر این موضوع از ذخائر علمی چیزی بدست نیامده .

تحرير المقال في التعزير بالمال

****

تعزير مالي جواز ندارد

سوال : آیا جرمانه مالی جواز دارد یا خیر ؟ در این مورد بحث کامل را با ماله وماعلیه تحریر فرموده تشفی فرمائید، بینوا بالتفصیل اجرکم الله الجلیل.

الجواب باسم ملهم الصواب :

۱ - وَلَا تَأۡكُلُوۡۤا اَمۡوَالَكُمۡ بَيۡنَكُمۡ بِالۡبَاطِلِ وَتُدۡلُوۡا بِهَاۤ اِلَى الۡحُكَّامِ لِتَاۡكُلُوۡا فَرِيۡقًا مِّنۡ اَمۡوَالِ النَّاسِ بِالۡاِثۡمِ وَاَنۡتُمۡ تَعۡلَمُوۡنَ ۞ (۱۸۸/۲)

۲ - فَمَنِ اعۡتَدٰى عَلَيۡكُمۡ فَاعۡتَدُوۡا عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا اعۡتَدٰى عَلَيۡكُمۡ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعۡلَمُوۡۤا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الۡمُتَّقِيۡنَ ۞

۳ - يٰۤاَيُّهَا الَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا لَا تَاۡكُلُوۡۤا اَمۡوَالَكُمۡ بَيۡنَكُمۡ بِالۡبَاطِلِ اِلَّاۤ اَنۡ تَكُوۡنَ تِجَارَةً عَنۡ تَرَاضٍ مِّنۡكُمۡ وَلَا تَقۡتُلُوۡۤا اَنۡفُسَكُمۡ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيۡمًا ۞

۴ - وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ (۱۶/۱۲۶)

۵ - عن عمر بن يثربي رضي الله عنه قال شهدت خطبة رسول الله ﷺ بمنى فكان فيما خطب به ان قال ولا يحل لامرء من مال اخيه الا ما طابت به نفسه قال فلما سمعت ذلك قلت يا رسول الله ارأيت لو لقيت غنم ابن عمى فاخذت منها شاة فاجتزرتها هل على فى ذلك قال ان لقيتها نعجة تحمله شفرة و زنادا فلا تمسها .(رواه احمد)

۶ - عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ من اقتطع مال امرء مسلم بغير حق لقى الله عز وجل و هو عليه غضبان. (رواه احمد)

۷ - عن ابى حميد الساعدى رضي الله عنه ان رسول الله ﷺ قال لا يحل لامرء ان يأخذ مال اخيه بغير حقه و ذلك لما حرم الله مال المسلم على المسلم. (رواه احمد)

۸ - وعنه رضى الله تعالى عنه ان النبى ﷺ قال لا يحل للرجل ان يأخذ عصا اخيه بغير طيب نفس و ذلك لشدة ما حرم رسول الله ﷺ مال المسلم على المسلم رواه احمد(الفتح الربانى ج۱۵،ص۱۳۰)

۹ - عن ابى حرة الرقاشى عن عمه رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله ﷺ الا لا تظلموا الا لا يحل مال امرء الا بطيب نفس منه رواه البيهقى فى شعب الايمان و الدار قطنى فى المجتبى. (مشكوٰة ص۲۵۵)

۱۰ - روى الامام البخارى رحمه الله تعالى عن ابى هريرة رضي الله عنه ان رسول الله ﷺ قال و الذى نفسى بيده لقد هممت ان آمر بحطب فيحطب ثم آمر بالصلوٰة فيؤذن لها ثم آمر رجلا فيؤم الناس ثم اخالف الى رجال فاحرق عليهم بيوتهم و الذى نفسى بيده لو يعلم احدهم انه يجد عرقا سمينا او مرماتين حسنتين لشهد العشاء. (عمدة القارى ج۵ص۱۵۶)

۱۱ - قال العلامة العينى رحمه الله تعالى و فيه جواز العقوبة بالمال بحسب الظاهر و استدل به قوم من القائلين بذلك من المالكية و عزى ذلك ايضا الى مالك رحمه الله تعالى و اجاب الجمهور عنه بانه كان ذلك فى اول الاسلام ثم نسخ. (عمدة القارى ج۵ص۱۶۳)

۱۲ - و قال الحافظ ابن حجر رحمه الله تعالى و منها وهو تاسعها ما ادعاه بعضهم ان فرضية الجماعة كانت فى اول الاسلام لاجل سد باب التخلف عن الصلوٰة على المنافقين ثم نسخ حكاه عياض و يمكن ان يتقوى بثبوت نسخ الوعيد المذكور فى حقهم وهو التحريق بالنار كما سيأتى واضحا فى كتاب الجهاد و كذا ثبوت نسخ ما يتضمنه التحريق من جواز العقوبة بالمال و يدل على النسخ الاحاديث الواردة فى تفضيل صلوٰة الجماعة على صلوٰة الفذ كما سيأتى بيانه فى الباب الذى بعد هذا. (فتح البارى ج۲،ص۱۰۶)

۱۳ - وقال ایضاً وفیه جواز العقوبة بالمال کذا استدل به کثیر من القائلین بذلک من المالکیة و غیرهم و فیه نظر لما اسلفناه و لاحتمال ان التحریق من باب ما لا یتم الواجب الا به اذ الظاهر ان الباعث علی ذلک انهم کانوا یختفون فی بیوتهم فلا یتوصل الی عقوبتهم الا بتحریقها علیهم. (فتح الباری ج۲،ص۱۰۹)

۱۴ - وقال العلامة الکرمانی رحمه الله قیل و فیه دلیل علی العقوبة کانت فی اول الامر بالمال لان تحریق البیوت عقوبة مالیة. (شرح الکرمانی ج۵ص۳۷)

۱۵ - وقال الامام النووی رحمه الله قال بعضهم فی هذا الحدیث دلیل علی ان العقوبة کانت فی اول الامر بالمال لان تحریق البیوت عقوبة مالیة وقال غیره اجمع العلماء علی منع العقوبة بالتحریق فی غیر المتخلف عن الصلوة و الغال من الغنیمة و اختلف السلف فیهما و الجمهور علی منع تحریق متاعهما. (شرح صحیح مسلم للنووی ج۱،ص۲۳۲)

۱۶ - وروی ابوداؤد و الترمذی رحمهما الله تعالی عن عمر رضی الله تعالی عنه ان رسول الله ﷺ قال اذا وجدتم الرجل قد غل فی سبیل الله فاحرقوا متاعه واضربوه. (مشکوٰة ص۳۱۶)

۱۷ - وروی ابو داؤد رحمه الله عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله تعالی عنه ان رسول الله ﷺ وابابکر و عمر رضی الله تعالی عنهما حرقوا متاع الغال وضربوه. (سنن ابو داؤد ج۱،ص۳۶۹)

۱۸ - وقال الامام البخاری رحمه الله ولم یذکر عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما عن النبی ﷺ انه حرق متاعه وهذا اصح. (بخاری ج۱،ص۴۳۲)

۱۹ - قال العلامة العینی رحمه الله و اختلفوا فی عقوبة الغال فقال الجمهور یعزر بقدر حاله علی ما یراه الامام و لا یحرق متاعه و هذا قول ابی حنیفة و الشافعی و مالک و جماعة کثیرة من الصحابة و التابعین فمن بعدهم. و قال الحسن و احمد واسحٰق ومکحول و الاوزاعی یحرق رحله و متاعه کله قال الاوزاعی الا سلاحه و ثیابه التی علیه قال الحسن الا الحیوان و المصحف و قال و اما حدیث ابن عمر عن عمر رضی الله تعالی عنهما مرفوعاً فی تحریق رحل الغال فهو حدیث تفرد به صالح بن محمد و هو ضعیف عن سالم و لان النبی ﷺ لم یحرق رحل الذی وجد عنده الخرز و العباءة قیل انما لم یحرق رحل الرجل المذکور لانه کان میتاً فخرج ماله الی ورثته (قلت) قال الطحاوی رحمه الله و لو صح حمل علی انه کان اذ کانت العقوبات فی الاموال کاخذ شطر المال من مانع الزکوٰة وضالة الابل و سارق التمر و کله منسوخ.
(عمدة القاری ج۱۵،ص۷)

۲۰ - وقال ایضاً قال البخاری رحمه الله تعالی یحتجون بهذا الحدیث فی احراق رحل الغال وهو باطل لیس له اصل وروانه لایعتمد علیهم وان الصحیح هو الذی لیس فیه ذکر الحریق اشار الیه بقوله وهذا اصح (عمدة القاری ج۱۵، ص۸)

۲۱ - وکذا قال الحافظ العسقلانی رحمه الله تعالی (فتح الباری ج۶، ص۱۲۰)

۲۲ - وقال العلامة علی القاری رحمه الله تعالی قال التوربشتی رحمه الله تعالی احراق المتاع کان فی اول الامر با لمدینة ثم نسخ قال الخطابی اما تأدیبه عقوبة فی نفسه علی سوء فعله فلا اعلم من اهل العلم فیه خلافاً و اما عقوبته فی ماله فقد اختلف العلماء فیه فقال الحسن البصری رحمه الله تعالی یحرق ماله الّا ان یکون مصحفاً او حیواناً وبه قال جماعة من العلماء الا انه لایحرق ما قد غل لان حق الغانمین یرد علیهم و قال الشافعی رحمه الله تعالی یعاقب الرجل فی بدنه دون متاعه. (مرقاة ج۷، ص۱۸۶)

۲۳ - وقال العلامة الکشمیری رحمه الله تعالی (قوله فاحرق متاعه الخ) یدل حدیث الباب علی احراق المال تعزیراً وفی عامة کتبنا نفی التعزیر بالمال وانه منسوخ ووجدت فی الحاوی القدسی جواز التعزیر با لمال عن ابی یوسف رحمه الله تعالی (العرف الشذی ص۴۲۶)

۲۴ - قال النبی ﷺ فی کل ابل سائمة فی کل اربعین ابنة لبون لایفرق ابل عن حسابها من اعطاها مؤتجراً فله اجرها ومن ابی فانا اخذوها وطر ابله غرمة من غرمات ربنا. (سنن النسائی ج۱، ص۳۳۳)

۲۵ - قال الامام ابن الاثیر رحمه الله تعالی قال الحربی غلط بهز الراوی فی لفظ الروایة وانما هو وشُطِّرَ ماله ای یجعل ماله شطرین ویتخیر علیه المصدق فیأخذ الصدقة من خیر النصفین عقوبة لمنعه الزکوٰة فاما مالا تلزمه فلا. وقال الخطابی فی قول الحربی لا اعرف هذا الوجه وقیل معناه ان الحق مستوفی منه غیر متروک علیه وان تلف شطر ماله کرجل کان له الف شاة مثلا فتلفت حتی لم یبق له الا عشرون فانه یؤخذ منه عشر شیاة لصدقة الالف وهو شطر ماله الباقی وهذا ایضاً بعید لانه قال انا اخذوها وشطر ماله ولم یقل انا اخذو شطر ماله وقیل انه کان فی صدر الاسلام یقع بعض العقوبات فی الاموال ثم نسخ کقوله فی الثمر المعلق من خرج بشیء منه فعلیه غرامة مثلیة و العقوبة، وکقوله فی ضالة الابل المکتومة غرامتها ومثلها معها وکان عمر رضی الله تعالی عنه یحکم به فغرم حاطباً ضعف ثمن ناقة المزنی لما سرقها رقیقه ونحروها وله فی الحدیث نظائر وقد اخذ احمد بن حنبل رحمه الله تعالی بشیء من هذا وعمل به وقال الشافعی رحمه الله تعالی فی القدیم من منع زکوٰة ماله اخذت منه واخذ شطر ماله عقوبة علی منعه واستدل بهذا الحدیث وقال فی الجدید لایؤخذ منه الا الزکوٰة لاغیر وجعل هذا الحدیث منسوخاً وقال کان ذلک حیث

کانت العقوبات فی المال ثم نسخت، و مذهب عامة الفقهاء ان لا واجب علی متلف الشیء اکثر من مثله او قیمته. (النهایة ج۲،ص۳۶۳)

۲۲ - و کذا نقل عن النهایة العلامة السیوطی رحمه الله تعالیٰ. (زهر الربی بهامش سنن النسائی ج۱،ص۳۳۳)

۲۷ - و قال العلامة السهارنفوری رحمه الله تعالیٰ بعد نقل ما فی النهایة و قال الحافظ فی التلخیص رواه احمد و ابو داؤد و النسائی و الحاکم و البیهقی من طریق بهز بن حکیم عن ابیه عن جده و قد قال یحیی بن معین اسناد صحیح اذا کان دون بهز ثقة و قال ابو حاتم هو شیخ یکتب حدیثه و لا یحتج به و قال الشافعی رحمه الله تعالیٰ لیس بحجة و هذا الحدیث لا یثبته اهل العلم بالحدیث و لو ثبت لقلنا به و کان قال به فی القدیم و سئل عنه احمد رحمه الله تعالیٰ فقال ما ادری ما وجهه فسئل عن اسناده فقال صالح الاسناد و قال ابن حبان کان یخطئ کثیرا و لو لا هذا الحدیث لادخلته فی الثقات و هو ممن استخیر الله فیه و قال ابن عدی لم ار له حدیثا منکرا و قال ابن الطلاع فی اوائل الاحکام بهز مجهول و قال ابن حزم غیر مشهور بالعدالة و هو خطأ منهما فقد وثقه خلق من الائمة و قد استوفیت ذلک فی تلخیص التهذیب و قال البیهقی و غیره حدیث بهز هذا منسوخ و تعقبه النووی بأن الذی ادعوه من کون العقوبة کانت بالاموال فی اول الاسلام لیس بثابت و لا معروف و دعوی النسخ غیر مقبولة مع الجهل بالتاریخ و الجواب عن ذلک ما اجاب به ابراهیم الحربی و نقله ابن الجوزی فی جامع المسانید عن الحربی انتهی. (بذل المجهود ج۳،ص۱۹)

۲۸ - و قال العلامة السندی رحمه الله تعالیٰ و الجمهور علی انه حین کان التعزیر بالاموال جائزا فی اول الاسلام ثم نسخ فلا یجوز الآن اخذ الزائد علی قدر الزکوٰة. (حاشیة السندی علی سنن النسائی)

۲۹ - قال ابن حزم رحمه الله تعالیٰ لان عمر بن الخطاب رضی الله تعالیٰ عنه قد حکم بها بحضرة الصحابة رضی الله تعالیٰ عنهم لا یعرف منهم له مخالف و لا یدری منهم علیه منکر فاضعف قیمة الناقة المنتحرة للمزنی علی رقیق حاطب التی سرقوها و انتحروها و قد رویناها من طرق منها ما ناه احمد بن محمد بن الجسور نا قاسم بن اصبغ نا مطرف بن قیس نا یحیی بن بکیر نا مالک بن انس عن هشام بن عروة بن الزبیر عن ابیه عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقیقا لحاطب سرقوا ناقة للمزنی رجل من مزینة فانتحروها فرفع ذلک الی عمر بن الخطاب رضی الله تعالیٰ عنه انی اراک تجیعهم والله لاغرمنک غرما یشق علیک ثم قال للمزنی کم ثمن ناقتک قال اربعمائة درهم قال عمر رضی الله تعالیٰ عنه فاعطه ثمان مائة درهم (و بعد سطرین) و قد روی عن عثمان بن عفان رضی الله تعالیٰ عنه و غیره نحو هذا فی اتلاف الاموال کما رویناه من طریق عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن ابان بن عثمان ان اباه عثمان رضی الله عنه اغرم فی ناقة محرم اهلکها رجل

فاغرمه القلف زيادة على ثمنها قال الزهري ما اصيب من اموال العاص و مواشيهم في الشهر الحرام فانه يزاد الغلف لهذا في العمد فهذا اثر في غاية الصحة عن عثمان رضى الله تعالى عنه ولا يعرف له في ذلك مخالف من الصحابة رضى الله تعالى عنهم و قال به الزهري بعد ذلك (المحلى ج ۱۱ ص ۳۲۳)

۳۰ - قال العلامة العثماني رحمه الله اخرج ابن حزم من طريق يحيى بن بكير نا مالك بن انس من هشام بن عروة عن ابيه عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقيقا لحاطب سرقوا ناقة للمزني رجل من مزينة فانتحروها فرفع ذلك الى عمر بن الخطاب رضي الله عنه فامر عمر رضي الله عنه عنه لكثير بن الصلت ان يقطع ايديهم قال عمر رضي الله عنه انى اراك تجيعهم والله لاغرمنك غرما يشق عليك ثم قال للمزني كم ثمن ناقتك قال اربع مائة درهم قال عمر رضى الله تعالى عنه فاعطه ثمان مائة درهم (المحلى) و ليس فيه الجمع بين القطع و الغرامة فانه لم يغرم السارق بل اغرم المولى وعزره با لمال و التعزير با لمال جائز عند ابى يوسف رحمه الله و عندهما و عند الائمة الثلاثة رحمهم الله تعالى لا يجوز (فتح القدير) و تركه الجمهور للقرآن و السنة اما القرآن فقوله تعالى فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ - وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ◻ و اما السنة فانه عليه الصلوة و السلام قضى بالضمان بالمثل و لانه خبر يدفعه الاصول فقد اجمع العلماء على ان من استهلك شيئا لا يغرم الا بمثله او قيمته و انه لا يعطى احد بدعواه و فى هذا الحديث تصديق المزني فيما ذكر من ثمن ناقته و فيه ايضا انه غرمه باعتراف عبيده و قد اجمعوا على ان اقرار العبد على سيده في ماله لا يلزمه و ايضاً فان يحيى ابن عبد الرحمن لم يلق عمر رضى الله تعالى عنه و لا سمع عنه و ذكر ابن وهب فى موطاه من رواية يحيى بن عبد الرحمن عن ابيه و ابوه سمع عمر رضى الله تعالى عنه و روى عنه و ليس عند جمهور رواة الموطا عن ابيه قال ابو عمر اظن ابن وهب وهم فيه و ذكر ايضاً ان القصة كانت بعد موت حاطب و هو غلط فان حاطبا مات سنة ثلاثين فى خلافة عثمان رضى الله تعالى عنه فهذه اوجه عديدة علل بها هذا الحديث كذا فى الجواهر النقى و اما حديث بهز عن ابيه عن جده فى مانع الزكوة من قوله ﷺ فانا آخذوه و شطر ماله رواه احمد و ابو داؤد و النسائي و الحاكم فقال ابراهيم الحربي فى سياق المتن لفظة و هم فيها الراوي و انما هو فانا آخذوه و شُطِرَ ماله اى يجعل ماله شطرين فيتخير عليه المصدق و يأخذ من خير الشطرين فاما ما لا يلزمه فلا نقله ابن الجوزي فى جامع المسانيد عن الحربي و الله الموفق كذا فى التلخيص الحبير و من طريق عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن ابان بن عثمان ان اباه عثمان رضى الله تعالى عنه اغرم فى ناقة رجل اهلكها رجل فاغرمه الغلف زيادة على ثمنها (المحلى) و قال فهذا اثر فى غاية الصحة عن عثمان رضى الله تعالى عنه و لا يعرف له مخالف

من الصحابة رضی الله تعالیٰ عنهم و قال به الزهری بعد ذلك اذ تلف محمول علی انه كان قد اهلك الناقة مع متاع عليها يساوی ثلث قيمتها. (اعلاء السنن ج۱۱،ص۵۰۰)

الفقه الحنفي

۱ - قال العلامة العلائی رحمه الله تعالیٰ (لا بأخذ مال فی المذهب) بحر وفيه عن البزازية وقيل يجوز و معناه ان يمسكه مدة لينزجر ثم يعيده له فان ايس من توبته صرفه الی ما يری و فی المجتبی انه كان فی ابتداء الاسلام ثم نسخ. (ردالمحتار ج۳،ص۱۸۳)

۲ - و قال العلامة ابن عابدين رحمه الله تعالیٰ (قوله لا بأخذ مال فی المذهب) قال فی الفتح و عن ابی يوسف رحمه الله تعالیٰ يجوز التعزير للسلطان بأخذ المال و عندهما و باقی الائمة لا يجوز اه. ومثله فی المعراج و ظاهره ان ذلك رواية ضعيفة عن ابی يوسف رحمه الله تعالیٰ قال فی الشرنبلالية ولا يفتی بهذا لما فيه من تسليط الظلمة علی اخذ مال الناس فيأكلونه اه ومثله فی شرح الوهبانية عن ابن وهبان (قوله وفيه الخ) ای فی البحر حيث قال و افاد فی البزازية ان معنی التعزير بأخذ المال علی القول به امساك شیء من ماله عنه مدة لينزجر ثم يعيده الحاكم اليه لا ان يأخذه الحاكم لنفسه او لبيت المال كما يتوهمه الظلمة اذلا يجوز لاحد من المسلمين اخذ مال احد بغير سبب شرعی و فی المجتبی لم يذكر كيفية الاخذ و اری ان يأخذها فيمسكها فان ايس من توبته يصرفها الی ما يری و فی شرح الآثار التعزير بالمال كان فی ابتداء الاسلام ثم نسخ اه و الحاصل ان المذهب عدم التعزير بأخذ المال و سيذكر الشارح فی الكفالة عن الطرطوسی ان مصادرة السلطان لارباب الاموال لا تجوز الا لعمال بيت المال ای اذا كان يردها لبيت المال. (ردالمحتار ج۳،ص۱۸۳)

۳ - و قال الشارح العلائی رحمه الله تعالیٰ فی الكفالة (فائدة) ذكر الطرطوسی فی مؤلف له ان مصادرة السلطان لارباب الاموال لا تجوز الا لعمال بيت المال مستدلا بأن عمر رضی الله تعالیٰ عنه صادر ابا هريرة رضی الله تعالیٰ عنه اه وذلك حين استعمله علی البحرين ثم عزله و اخذ منه اثنی عشر الفا ثم دعاه للعمل فأبی رواه الحاكم وغيره و اراد بعمال بيت المال خدمته الذين يجبون امواله ومن ذلك كتبته اذا توسعوا فی الاموال لان ذلك دليل علی خيانتهم و يلحق بهم كتبة الاوقاف و نظارها اذا توسعوا و تعاطوا انواع اللهو و بناء الاماكن فللحاكم اخذ الاموال منهم و عزلهم فان عرف خيانتهم فی وقف معين رد المال اليه والا وضعه فی بيت المال نهر و بحر. (ردالمحتار ج۴،ص۲۱۶)

۴ - و قال ابن عابدين رحمه الله تعالیٰ (قوله رواه الحاكم وغيره) اخرج فی الدر المنثور فی سورة يوسف فی

قوله تعالی اجعلنی علی خزائن الارض قال اخرج ابن ابی حاتم والحاکم عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال استعملنی عمر رضی الله تعالی عنه علی البحرین ثم نزعنی و غرمنی اثنی عشر الفاً ثم دعانی بعد الی العمل فابیت فقال لم و قد سأل یوسف علیه الصلوة والسلام العمل وکان خیرا منک فقلت ان یوسف علیه الصلوة والسلام نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیة واخاف ان اقول بغیر علم وافتی بغیر علم وان یضرب ظهری و یشتم عرضی و یؤخذ مالی اھ بحر. قلت ولعل مذهبه ان هدیة العمال جائزة بخلاف مذهب عمر رضی الله تعالی عنه فلذا غرمه (قوله ویلحق بهم) قال السید الحموی هذا مما یعلم ویکتم و لا یجوز الفتوی به لانه یکون ذریعة الی ما لا یجوز وذلک لان حکام زماننا لو افتوا بهذا وصادروا من ذکر لا یردون الاموال الی الاوقاف وان علمت اعیانها ولا لبیت المال بل یصرفونها فیما لا یلیق ذکره فلیکن هذا علی ذکر منک اھ. قلت والفاعل لهذا عمر وابن عمر ط (رد المحتار ج۳ص۲۱۶)

۵- قاله العلامة الطحطاوی رحمه الله تعالی فی حاشیته علی الدر (ج۲ص۱۶۳)

۶- قال العلامة طاهر بن عبد الرشید رحمه الله تعالی قال المصنف وسمعت من ثقة ان التعزیر بأخذ المال ان رأی القاضی او الوالی جاز ومن جملة ذلک رجل لا یحضر الجماعة یجوز تعزیره بأخذ المال. (خلاصة الفتاوی ج۲ص۳۳)

۷- قال الامام ابن الهمام رحمه الله تعالی وعن ابی یوسف رحمه الله تعالی یجوز التعزیر للسلطان بأخذ المال و عندهما و باقی الائمة الثلاثة رحمهم الله تعالی لا یجوز وما فی الخلاصة سمعت من ثقة ان التعزیر بأخذ المال ان رأی القاضی ذلک او الوالی جاز ومن جملة ذلک رجل لا یحضر الجماعة یجوز تعزیره بأخذ المال مبنی علی اختیار من قال بذلک من المشائخ کقول ابی یوسف رحمه الله تعالی (فتح القدیر ج۵ص۲۱۲)

۸- وقال الامام البابرتی رحمه الله تعالی وقد قیل روی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی ان التعزیر من السلطان بأخذ المال جائز. (عنایة بهامش الفتح ج۵ص۲۱۲)

۹- وقال العلامة الجلبی رحمه الله تعالی اقول قال الزاهدی فی شرح القدوری فی بحث التعزیر بالمال ولم یذکر کیفیة الاخذ وازی ان یأخذها ویمسکها فان ایس عن توبتهم یصرفها الی ما یری. شط. التعزیر بأخذ المال کان فی ابتداء الاسلام ثم نسخ اھ والمراد من قوله شط. شرح الطحاوی (حاشیة جلبی علی العنایة بهامش الفتح ج۵ص۲۱۲)

۱۰- ونقل العلامة جلال الدین الخوارزمی رحمه الله تعالی ایضاً جواز التعزیر بالمال عن ابی یوسف رحمه الله تعالی (الکفایة بهامش الفتح ج۵ص۱۱۳)

۱۱ - وقال العلامة بدر الدين العينى رحمه الله تعالى عن ابى يوسف رحمه الله تعالى يجوز التعزير للسلطان بأخذ المال وعندهما والشافعى ومالك رحمهم الله تعالى لا يجوز بأخذ المال. (البناية ج۳ ص۴۲۸)

۱۲ - وقال العلامة ابن النجيم رحمه الله تعالى ولم يذكر محمد رحمه الله تعالى التعزير بأخذ المال وقد قيل روى عن ابى يوسف رحمه الله تعالى ان التعزير من السلطان بأخذ المال جائز كذا فى الظهيرية وفى الخلاصة سمعت من ثقة ان التعزير بأخذ المال ان رأى القاضى ذلك او الوالى جاز ومن جملة ذلك رجل لا يحضر الجماعة يجوز تعزيره بأخذ المال. اه وافاد فى البزازية ان معنى التعزير بأخذ المال على القول به امساك شيء من ماله عنه مدة لينزجر ثم يعيده الحاكم اليه لا ان يأخذه الحاكم لنفسه او لبيت المال كما يتوهمه الظلمة اذ لا يجوز لاحد من المسلمين اخذ مال احد بغير سبب شرعى وفى المجتبى لم يذكر كيفية الاخذ وارى ان يأخذها فيمسكها فان ايس من توبته يصرفها الى ما يرى وفى شرح الآثار التعزير بالمال كان فى ابتداء الاسلام ثم نسخ. اه والحاصل ان المذهب عدم التعزير بأخذ المال. (البحر ج۵ ص۴۱)

۱۳ - وقال الامام الزيلعى رحمه الله تعالى وعن ابى يوسف رحمه الله تعالى ان التعزير بأخذ الاموال جائز للامام. (تبيين الحقائق ج۳ ص۲۰۸)

۱۴ - وقال العلامة الشلبى رحمه الله تعالى (قوله وعن ابى يوسف رحمه الله تعالى ان التعزير بأخذ الاموال جائز للامام) وعندهما والشافعى ومالك واحمد لا يجوز بأخذ المال اه كاكى وفتح. ثم نقل ما مر من كلام ابن الهمام رحمه الله تعالى. (حاشية الشلبى بهامش التبيين ج۳ ص۲۰۸)

۱۵ - وقال الامام الكردرى رحمه الله تعالى والتعزير بأخذ المال ان المصلحة فيه جائزة قال مولانا خاتمة المجتهدين مولانا ركن الدين ابو يحيى الخوارزمى رحمه الله تعالى معناه ان نأخذ ماله ونودعه فاذا تاب نردة عليه كما عرف فى خيول البغاة وسلاحهم وصوبه الامام ظهير الدين التمرتاشى الخوارزمى قالوا ومن جملته من لا يحضر الجماعة يجوز تعزيره بأخذ المال. (البزازية بهامش الهندية ج۶ ص۴۲۷)

۱۶ - وفى الهندية وعند ابى يوسف رحمه الله تعالى يجوز التعزير للسلطان بأخذ المال وعندهما وباقى الائمة الثلاثة رحمهم الله تعالى لا يجوز كذا فى فتح القدير. ثم نقل عن البحر معزياً الى البزازية معنى التعزير بأخذ المال كما مر نصها. (هندية ج۲ ص۱۶۷)

۱۷ - وافتى العلامة المفتى عبد القادر الأفندى رحمه الله تعالى بما فى البزازية. (واقعات المفتين ص۵۹)

۱۸ - ونقل العلامة عبد الرحمٰن الشهير بشيخ زاده رحمه الله تعالى عن البحر ما قدمنا من ان المذهب عدم التعزير بأخذ المال ثم قال لكن فى الخلاصة سمعت عن ثقة ان التعزير بأخذ المال ان رأى القاضى

ذلک او الوالی جاز ومن جملة ذلک رجل لا یحضر الجماعة یجوز تعزیرہ بأخذ المال ولم یذکر کیفیة الأخذ و ازی ان یأخذہ فیمسکه مدة للزجر ثم یعیدہ لا ان یأخذہ لنفسه او لبیت المال فان ایس من توبته یصرفه الی ما یری. (مجمع الانھر ج۱ ص۶۱۷)

۱۹ - وقال العلامة علی القاری رحمه الله تعالی وعن ابی یوسف رحمه الله تعالی یجوز للسلطان ان یعزر بالمال و قال ابو حنیفة ومالک والشافعی واحمد رحمهم الله تعالی لا یجوز. (شرح النقایة ج۲ ص۳۴۰)

۲۰ - وقال العلامة المخدوم محمد جعفر السندی رحمه الله تعالی ولم یذکر محمد رحمه الله تعالی التعزیر بأخذ المال وقد قیل روی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی ان التعزیر من السلطان بأخذ المال جائز. فی المحیط و قد روی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی الزجر والتعزیر من السلطان بأخذ المال جائز ان رأی المصلحة وکذا جاز للقاضی لانه کالوالی وفی معنی اولی الامر الامام والقاضی والمحتسب وقیل لا یجوز الا للسلطان. فی الخلاصة والخانیة التعزیر بأخذ المال ان رأی القاضی او الوالی جاز من جملة ذلک من لا یحضر الجماعة یجوز التعزیر بأخذ المال انتهی الا ان روایة جواز التعزیر بأخذ المال ینبغی ان لا یطلع علیه سلاطین زماننا لانهم بعد الاطلاع قد یجاوزون حد الأخذ بالحق الی التعدی بالباطل. فی الانوار فی مذهب الشافعی رحمه الله تعالی یجوز التعزیر بالصلب (الی قوله) لا یجوز بأخذ اللحیة ولا بأخذ المال. (المتانة ص۵۳۵)

۲۱ - وقال صاحب معین الحکام یجوز التعزیر بأخذ المال وهو مذهب ابی یوسف رحمه الله تعالی وبه قال مالک رحمه الله تعالی ومن قال ان العقوبة المالیة منسوخة فقد غلط علی مذاهب الائمة رحمهم الله تعالی نقلاً و استدلالاً ولیس بسهل دعوی نسخها وفعل الخلفاء الراشدین واکابر الصحابة رضی الله تعالی عنهم لها بعد موته ﷺ مبطل لدعوی نسخها والمدعون للنسخ لیس معهم سنة ولا اجماع یصحح دعواهم الا ان یقول احدهم مذهب اصحابنا لا یجوز فمذهب اصحابه عندہ عیار علی القبول والرد. (معین الحکام ص۲۲۱)

۲۲ - ونقل ابن الشحنة رحمه الله تعالی عن الخلاصة ما قدمنا من نصها. (لسان الحکام بهامش معین الحکام ص۱۹۰)

الفقه المالکی

۱ - قال امام المالکیة الشهیر بالحطاب رحمه الله تعالی ومن یحمی قاطع الطریق او سارقا ونحو ذلک فان من یحمیه ویمنعه عاص لله تعالی وتجب عقوبته حتی یحضرہ ان کان عندہ ویلزجر عن ذلک الا ان یکون احضارہ الی من یظلمه ویأخذ ماله او یتجاوز فیه ما امر به شرعاً فهذا لا یحضرہ ولکن یتخلی عنه ویرتدع

عن حمایته والدفع عنه (مواهب الجلیل ج۶ ص۳۲۰)

۲ - و کذا نقل الامام العلامة الهمام، شیخ الشیوخ محمد بن احمد الرهونی المالکی رحمه الله عن المسائل الملقوطة. (حاشیة الرهونی علی شرح الزرقانی لمتن خلیل ج۸ ص۱۶۲)

۳ - وقال العلامة الدسوقی المالکی رحمه الله ولا یجوز التعزیر بأخذ المال اجماعاً وما روی عن الامام ابی یوسف صاحب ابی حنیفة رحمهما الله تعالی من انه یجوز للسلطان التعزیر بأخذ المال فمعناه کما قال البزازی من ائمة الحنفیة ان یمسک المال عنده مدة لینزجر ثم یعیده الیه لا انه یأخذه لنفسه او لبیت المال کما یتوهمه الظلمة اذ لا یجوز اخذ مال مسلم بغیر سبب شرعی ای کشراء او هبة. (حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر ج۴ ص۳۵۵)

۴ - وقال العلامة احمد بن محمد الصاوی المالکی رحمه الله واما التعزیر بأخذ المال فلا یجوز اجماعاً وما روی عن الامام ابی یوسف صاحب ابی حنیفة رحمهما الله تعالی من جواز التعزیر للسلطان بأخذ المال فمعناه کما قال البزازی من ائمة الحنفیة ان یمسک المال عنده مدة لینزجر ثم یعیده الیه الی آخر ما فی حاشیة الدسوقی ثم قال وفی نظم العملیات :

لم تجز عقوبة بالمال او فیه عن قول من الاقوال

(حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر ج۴ ص۵۰۴)

الفقه الشافعي

۱ - قال العلامة النووی الشافعی رحمه الله ویحرم حلق لحیته واخذ ماله. (تکملة المجموع ج۲۰ ص۱۲۵)

۲ - و قال العارف بالله الامام الشروانی الشافعی رحمه الله ولا یجوز علی الجدید بأخذ المال.

(حواشی الشروانی ج۹ ص۱۷۹)

۳ - وقال ابو الضیاء علی بن علی القاهری الشافعی رحمه الله قال سم علی منهج ولا یجوز علی الجدید بأخذ المال برأه. (حاشیة ابی الضیاء علی نهایة المحتاج ج۸ ص۱۹)

الفقه الحنبلي

۱ - قال العلامة ابن قدامة الحنبلی رحمه الله والتعزیر یکون بالضرب والحبس والتوبیخ ولا یجوز قطع شیء منه ولا جرحه ولا اخذ ماله لان الشرع لم یرد بشیء من ذلک عن احد یقتدی به ولان الواجب ادب والتأدیب لا یکون بالاتلاف. (المغنی لابن قدامة ج۹ ص۱۷۸)

۲ - وقال الامام برهان الدین ابراهیم بن محمد الحنبلی رحمه الله.
تنبیه : التعزیر یکون بضرب وحبس وتوبیخ وقیل فی حق الله تعالی وحده ولا یقطع عضوا ولا یجرحه ولا یأخذ ماله الخ. (المبدع شرح المقنع ج۹،ص۱۱۳)

۳ - وقال شیخ الاسلام موسی الحجاوی المقدسی الحنبلی رحمه الله. ولا یجوز قطع شیء منه ولا جرحه ولا اخذ شیء من ماله قال الشیخ وقد یکون التعزیر بالنیل من عرضه مثل ان یقال له یا ظالم یا معتدی وباقامته من المجلس وقال التعزیر بالمال سائغ اتلافا واخذا وقول ابی محمد المقدسی لا یجوز اخذ ماله منه الی ما یفعله الحکام الظلمة. (الاقناع ج۴ص۲۷۰)

۴ - وقال فقیه الحنابلة الشیخ منصور البهوتی رحمه الله. (ولا یجوز قطع شیء منه) ای ممن وجب علیه التعزیر (ولا جرحه ولا اخذ شیء من ماله) لان الشرع لم یرد بشیء من ذلک عن احد یقتدی به ولان الواجب ادب والادب لا یکون بالاتلاف (قال الشیخ وقد یکون التعزیر بالنیل من عرضه مثل ان یقال له یا ظالم یا معتدی) وقد یکون التعزیر (باقامته من المجلس وقال التعزیر بالمال سائغ اتلافا واخذا و قول) الموفق (ابی محمد المقدسی لا یجوز اخذ ماله منه الی ما یفعله الحکام الظلمة) (کشاف القناع عن متن الاقناع ج۶،ص۱۲۴)

از عبارات وروایات مذکوره امور ذیل مستفاد میشود.

(۱) تعزیر باخذالمال بنا بر خلاف نصوص قرانیه احادیث صریحه واصول شرعیه حرام است.

(۲) بر حرمت آن ائمه اربعه متفق اند.

(۳) احادیث جواز را تمام علماء فقهاء ومحدثین منسوخ قرار داده اند.

(٤) جوابات حدیث صحیح بخاری در حصه احراق بیوت.

(۱) منسوخ است (۲) حافظ ابن حجر بر علاوه نسخ فرموده در آنجا تغیر منکر بر احراق بیوت موقوف بود نزد بنده همین جواب درست است تفصیل آن چند سطر بعد تحت عنوان (تعزیر فی المال) میآید ان شاء الله.

(۵) جوابات حدیث احراق متاع الغال :

(۱) منسوخ است (۲) ضعیف وغیر ثابت است.(۳) خلاف نصوص قرآنیه، احادیث صحیحه واصول شرع است پس معلول گردید.

(۶) جوابات حدیث گرفتن نصف مال مانع زکوة :

(۱) منسوخ است(۲) خطای راوی است(۳) مؤول است(۴)جهت مخالفت نصوص قرآنیه . احادیث صحیحه واصول شرعیه معلول است .

(۷) ابن حزم رحمه الله قائل جواز است استدلال او از احادیث متعدده وفعل حضرت عمر وحضرت عثمان رضی الله عنهما است.

نزد جمهور این احادیث منسوخ است.

علاوه از منقطع بودن این حدیث روایت شده، حضرت عمر رضی الله عنه باچند توجیه معلول است :

حضرت عثمان رضی الله عنه غرامت نگرفته بود بلکه تاوان زائد از قیمت شتر را جهت مال ضیاع شده گرفته بود (اعلاء السنن) .

حسب تصریح ابن حزم رحمه الله این شتر یک محرم بود که در آن عصر عموماً حجاج متاع خویش را برشتران می نهادند پس قرینه این توجیه قوی تر است بناءً محمول نمودن آن بر این گردانیده شود تاکه تصحیح قضاوت حضرت عثمان رضی الله عنه ممکن گردد چرا که در آن وقت آن تضمین خلاف اصول شرع است پس یکی از ائمه اربعه طبق ظاهر آن قول نکرده

تفصیل مذاهب اربعه

حنفیه :

(۱) ظاهر مذهب عدم جواز است وهمین مفتی به است یعنی بین علامه شامیه طحاوی بحر مجمع وغیره.

(۲) از ابویوسف رحمه الله تعالی روایت جواز منقول شده.جوابات آن قرار ذیل است :

(۱) علامه شامی ودیگران این روایت را ضعیف قرار داده اند جهت ذکر آن در اکثر کتب باصیغه تمریض (قیل) باصیغه تمریض.

(۲) مقصد این روایت ضعیفه این است **یمسکها مدة لینزجر ثم یعیدها الحاکم الیه اهـ (بزازیة بحر، شامیة، مجمع وغیرة)**.

در بعض کتب (**فان ایس من توبته یصرفها الی مایری**) را تحریر داشته با چند وجوه این باطل است .

(۱) این نظر امام ابویوسف رحمه الله تعالی نیست بلکه نظر ذاهدی (صاحب مجتبی) است طوریکه علائیه این نسبت را بسوی بزازیه به حواله بحر نموده این تسامح است که در اصل

این نظر متفرد ذاهدی معتزلی است که نظر او مردود است. کما صرح ابن وهبان وغیرہ ان الزاهدی معتزلی الاعتقاد حنفی الفروع وتصانیفه غیر معتبرة ما لم یوجد مطابقتها لغیرها (الفوائد البهیة ص ۲۳) وقتیکه در نقل مذهب تفرد ذاهدی مردود است پس نظر شخصی او تفرداً بطریق اولی مردود است.

(۲) اگر تائید ذاهدی از جانب کدام فقهی دوم شده باشد آن هم خلاف اصول شرع است. قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه منه.

(۳) باتصریح مشائخ خلاف (لان یأخذ لنفسه ولا لبیت المال) باشد وقتیکه مصرف افضل تر اهل بیت را مذهب طرحة نموده پس (یصرفه الی ما یری) چگونه درست شود طبق اصول شرع سخن درست این است که این مال نزد حاکم امانت است اگر مجرم تادم موت توبه نکرد تسلیم پس ورثه او گردد.

(٤) در شماره دوم اگر برین روایت ضعیفه فتوی ذاده شود مقدمه ظلم است (طحطاوی حموی، شامیه، شرح نبلالیه، شرح الوهبانیه، معانه)

(۵) تنها در خلاصة الفتاوی جواز بلا تفصیل منقول است جوابات آن قرار ذیل است.

(۱) در آن قائل (سمعت من ثقه) مجهول است.

(۲) بنای آن روایت ضعیف است که در شماره دوم نقل شد (فتح القدیر، حاشیه الشبلی)

(٤) در متانه نسبت جواز بلا تفصیل را بسوی خانیه نموده جوابات آن قرار ذیل است.

(۱) منسوبین دار الافتاء در خانیه آنرا جستجو نمودند اما متأسفانه این جزیه را در آنجا نیافتند.

(۲) دیگر کدام کتاب فقه نیز از خانیه نقل نکرده.

(۳) باز هم روایت خانیه طبق تحریر فتح القدیر، وحاشیه الشبلی مبنی بر روایت ضعیف است.

(۵) تحریر بزازیه هم بر همین روایت ضعیفه مبنی است (فتح القدیر، حاشیه الشبلی) مزید امام بزازی رحمه الله تعالی توضیح مطلب ضعیف این روایت رانموده.

(۶) در علائیه وشامیه در بحث مصادرة السلطان وعمال بیت المال جوابات تعزیر بالمال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه چنین است.

(۱) این تعزیر نه بلکه تضمین بود.

(۲) مجازاً تعزیر گفته شده تعزیر بالمال نه بلکه تعزیر فی المال بود که در آننده تحریر میشود.

(۳) بنا بر تضمین جائز است اما جهت فساد حکام فتوی جائز نیست (شامیه،حموی، طحطاوی)

(۷) نظر باطل صاحب معین الحکام جهت خلاف بودن نصوص قرآنیه، احادیث صحیحه واصول شرع وخروج عن المذهب حرام است با تنقید شدید محدثین وفقهاء جمهور با زبان درازی خلاف اما مذهب در لعنت ناقابل تاویل وجرم ناقابل معذرت است .

این دلائل مع جواب تحت عنوان (تعزیر فی المال) میآید.

مالکیه : (۱) فقهاء محدثین ومقلدین مذهب امام مالک رحمه الله بلا تردد جوازآنرا نقل نموده اند.

(۲) عسطلانی وعینی رحمهما الله نسبت جواز را بسوی یک جماعت مالکیه منسوب نموده اند. (از فتح وعمدة) امام عینی رحمه الله به صیفه تمریض شخصا بسوی امام مالک منسوب نموده (عمدة) اما در کتب مالکیه در مدونه بدایة المجتهد المنتقی مواهب الجلیل وشرح منح الجلیل قول جواز بدست نیآمد بلکه تعزیر با خذالمال را مواهب جلیل وحاشیه امام اخونی ظلم قرار داده ودر حاشیه دسوقی وحاشیه الحاوی صراحة اجماع بر عدم جواز موجود است لذا شارحین حدیث در این حصه امور ذیل را تقدیم نموده اند.

(۱) این نسب درست نیست.

(۲) نسب درست است اما مرجوح است.

(۳) محدثین میفرمایند (الفقهاء اطباء ونحن صیادلة) پس در نقل مذاهب واستنباط مسائل تحقیق فقهاء را اعتبار داده شود (فان لکل فن رجالاً)

(٤) ممکن این نسبت تعزیر فی المال باشد مانندیکه محدثین ذکر آنرا در حدیث (ثم احرق علیهم بیوتهم) شرح نموده اند وتعلق آن حدیث باتعزیر باخذالمال نیست بلکه باتعزیر فیْ المال است که بین هر دو فرق است تفصیل آننده ذکر میشود.

(۳) عبارت حاشیه العدوی علی الخرشی. (ویکون التعزیر بالنفی فیمن یزور الوثائق وبالمال کأخذ اجرة العون من المطلوب الظالم). که در حقیقت این تضمن است که مجازاً آنرا تعزیر گفته شود : ولفظة اجرة فی التمثیل یدل علی کونه تضمیناً لا تعزیراً فانهم لم یقدروا فی التعزیر شیئاً نعم لو اخذ مع الاجرة شیء لکان تعزیراً وهذا التضمین لوجود التسبیب کما فی کتب الحنفیة من

وجوب الضمان علی الساعی الی السلطان عمن یکذب و عادۃ السلطان الاغرام المبۃ. (رد المحتار، المجمع،الدر المنتقی)

ولم یستدل فقیہ علی جواز التعزیر بالمال بمسألۃ وجوب الضمان.

شافعیه :

احادیث مذهب امام شافعی رحمه الله بر جواز مبنی است اما وقتیکه منسوخیت آن احادیث ثابت شد از جواز رجوع فرمود . وظاہر کتبہم مزبور ولی مذھبہم مشہور.

حنابله :

(۱) محدثین وفقهاء حنابله عدم جواز را نقل فرموده اند. درالمغنی لابن قدامة ودر المبدع عدم جواز مصرح است.

(۲) در الاقناع است اصل مذهب عدم جوازاست که بعد از آن در جواز قول ابن تیمیه رحمه الله تحریر است که بنا بر چند دلائل ناقابل قبول است .

(۱) عدم جواز بطور مذهب نقل شده است اقوال مخالف اصل مذهب به تصریحات فقهاء مرجوح بلکه معدوم است .

(۲) نسبت جواز بسوی قائل وعدم جواز بدون نسبت وذکر نمودن عدم در اول دلیل است که جواز قابل قبول نیست. در مقدمه اقناع تصریح دلیل واضح است.(رماعزوت حکماً الی قائلہ مرجوا من تبعتہ حلیل واضح اسعد فلا کرۃ الماتن تضعیفا لہ لئلا یغتربہ احد).

(۳) اگر هر در قول مساهلت تسلیم نموده شود در آن صورت هم قول عدم جواز در شرح اقناع، کشاف القناع ودیگر کتب حنابله مدلل است که در مذهب حنابله مدلل راجح است . (مقدمه کشاف القناع عن متن الاقناع ج ۱ ص ۲۱) .

(٤) حسب تصریح ماتن در اقناع مراد از شیخ ابن تیمه رحمه الله باشد که بر تقلید او اجتهاد غالب آمده پس قول اورا مذهب گرفتن در هیچ صورت قرین قیاس گرفته نشود .

(۵) این قول خلاف صراحت امام حنابله ابن قدامه است که بر ابن تیمه رحمه الله فوقیت او مسلم است.

(۶) در کلام ابن تیمه رحمه الله قول ابن قدامه لایجوز با تاویل الی مایفعله الحکام الظلمة شخصاً ابن قدامه رحمه الله در تعلیل لان الشرع لم یرد بشئ من ذلک عن احد یقتدی به

خلاف آن است. فهو توجیه القول بما لا یرضی به قائله.

(۷) اگر این توجیه را تسلیم نمائیم در آن صورت هم عدم جواز را ترجیح داده شود زیرا که ظلم حکام یوماً بعد یوم اضافه تر میشود.

(۳) بحث تعزیر بالمال در بحث تعزیر بالمال شارحین حدیث (وقد اخذ احمد بشیء من ذلك وعمل به) را تحریر نموده اما کسی (بشیء) را تعیین نکرده مانندیکه در کتب حنابله عدم جواز مصرح است پس اموریکه بسوئ مالکیه در نسبت جواز تقدیم شده بود در اینجا تقدیم میشود.

واقرب الی القیاس این است که این جمله با تعزیر فی المال متعلق است که نزد آنها بین تعزیر بالمال وفی المال التباس آید در حالیکه بین هر دو فرق بزرگ هست کما سنحققه ان شاء الله تعالی.

خلاصه اینکه تعزیر بالمال باتفاق ائمه اربعه ناجائز است.

تعزیر في المال

در اینجا عبارت و روایاتیکه از آن شبهه جواز به نظر می رسد درج شده بلکه بعضی ها بناء بر اشتباه آنرا در استدلال تقدیم کنند در حالیکه این عبارات با تعزیر بأخذ المال هیچ تعلق ندارد.

(۱) حدیث صحیح بخاری که متعلق احراق بیوت که در شرح آن حدیث عبارات شراح حدیث در آغاز بحث گذشت.

شارحین حدیث آنرا در تعزیر بالمال داخل نموده منسوخ قرار داده اند.حافظ ابن حجر رحمه الله علاوه نسخ چنین جواب میدهد که تغییر منکر بر آن موقوف است یعنی این تعزیر بالمال نیست بلکه تعزیر فی المال است. وسیأتی توضیحه .

۲ - قال العلامة العلائی رحمه الله: وفی شرح الوهبانیة ویکون بالنفی عن البلد وبالهجوم علی بیت المفسدین وبالاخراج من الدار وبهدمها وکسر دنان الخمر وان ملحوها ولم ینقل احراق بیته.

وقال العلامة ابن عابدین رحمه الله: (قوله وبالهجوم الخ) وفی المنتقی واذا سمع فی داره صوت المزامیر فادخل علیه لانه لما اسمع الصوت فقد اسقط حرمة داره وفی حدود البزازیة وغصب النهایة وجنایة الدرایة ذکر الصدر الشهید رحمه الله عن اصحابنا انه یهدم البیت علی من اعتاد الفسق وانواع الفساد فی

دارة حتی لا بأس بالهجوم علی بیت المفسدین و هجم عمر رضی الله تعالی عنه نائحة فی منزلها و ضربها با لدرة حتی سقط خمارها فقیل له فیه فقال لا حرمة لها بعد اشتغالها بالمحرم و التحقت بالاماء . و روی ان الفقیه ابابکر البلخی خرج الی الرستاق و کانت النساء علی شط النهر کاشفات الرؤس و الذراع فقیل له کیف فعلت هذا ، فقال لا حرمة لهن انما الشك فی ایمانهن کأنهن حربیات و هکذا فی جنایات مجمع الفتاوی و ذکر فی کراهیة البزازیة عن الواقعات الحسامیة و یقدم ابلاء العذر عن مظهر الفسق بدارة فان کف فبها و الاحبسه الامام او ادبه اسواطا او ازعجه من دارة اذا الکل یصلح تعزیرا و عن عمر رضی الله تعالی عنه انه احرق بیت الخمار . و عن الصفار الزاهدی الامر بتخریب دار الفاسق (قوله و ان ملحوها) ای تکسر و ان قال اصحابها نلقی فیها ملحا لاجل تخلیلها . و فی کراهیة البزازیة قال فی العیون و فتاوی النسفی انه یکسر دنان الخمر و لا یضمن الکاسر و لا یکتفی بالقاء الملح کذا من اراق خمور اهل الذمة و کسر دنانها و شق زقاقها ان کانوا اظهروها بین المسلمین لا یضمن لانهم لما اظهروها بیننا فقد اسقطوا حرمتها . و فی سیر العیون یضمن الا اذا کان اماما یری ذلك لانه مختلف فیه و فی المسلم یضمن الزق . مسلم فی منزله دن من خمر یرید اتخاذها خلا یضمن الدن عند الثانی و ان لم یرد الاتخاذ لا یضمن عند الثانی . و ذکر الخصاف ان الکسر لو باذن الامام لا یضمن و الا یضمن و اصله فیمن کسر بربطا لمسلم و الفتوی علی قولهما فی عدم الضمان اھ . (قوله و لم ینقل احراق بیته) تقدم نقله عن عمر رضی الله تعالی عنه فی بیت الخمار فالمراد انه لم ینقل عن علمائنا لکن مامر عن الصفار یفیده . (ردالمحتار ج۳ ص۱۸۶)

۳ - و کذا قال الامام الکردری رحمه الله تعالی . (بزازیة بهامش الهندیة ج۶ ص۳۳۰)

۴ - و قال العلامة العلائی رحمه الله تعالی و قالا لا یضمن و لا یصح بیعها (ای المعازف) و علیه الفتوی و قال العلامة ابن عابدین رحمه الله تعالی (قوله و قالا الخ) هذا الاختلاف فی الضمان دون اباحة اتلاف المعازف (ای یباح اتلاف المعازف من غیر خلاف) و فیما یصلح لعمل آخر و الا لم یضمن شیئا اتفاقا و فیما اذا فعل بلا اذن الامام و الا لم یضمن اتفاقاً و فی غیر عود المغنی و خابیة الخمار و الا لم یضمن اتفاقاً لانه لو لم یکسرها عاد لفعله القبیح . (ردالمحتار ج۵ ص۱۳۹)

۵ - و کذا قال الامام العلائی رحمه الله تعالی . (الدر المنتقی بهامش المجمع ج۲ ص۳۶۹)

۶ - و قال العلامة عبد الرحمن المعروف بشیخ زادة رحمه الله تعالی حتی ذکر الصدر الشهید ان المهت یهجم علی من اعتاد الفسق و انواع الفساد و انه لا بأس بالهجوم علی بیت المفسدین باراقة العصیر قبل ان یشتد علی من اعتاد الفسق . (مجمع الانهر ج۲ ص۳۷۰)

۷- و قال العلامة الطحطاوی رحمه الله تعالی قال فی المنح من اعتاد الفسق بانواع الفساد یهدم علیه بیته کذا فی الفتاوی السراجیة عن اصحابنا (و بعد سطرین) و نقل الحموی عن البرجندی انه یکون باحراق بیت الخمار والقتل سیاسة فی حق الامام للمبتدعة اھ. ابو السعود (طحطاوی علی الدر ج۲، ص۴۱۱)

۸- و کذا قال العلامة ابن النجیم رحمه الله تعالی فی الاشباه والنظائر (ج۲، ص۸۶)

۹- و قال العلامة طاهر بن عبد الرشید رحمه الله تعالی بعد ذکر جواز احراق بیت الخمار و تخریب دار الفاسق و کسر دنان الخمر وشق زقاقها و اتلاف المعازف و فی فتاوی النسفی المحتسب اذا نهی القطان عن وضع القطن علی طریق العامة فلم یمتنع فاوقد المحتسب النار علی قطنه و احرقه یضمن الا اذا علم بمثل ذلک ورأی المصلحة فی احراقه. (خلاصة الفتاوی ج۴، ص۳۳۴)

۱۰- و کذا قال العلامة المخدوم محمد جعفر السندی رحمه الله تعالی (المعانة ص۵۵۰و۵۵۳)

(۱۱) در علائیه وشامیه در بحث مصادرة السلطان برای عمال بیت المال روایت تعزیر عمال از جانب حضرت عمر رضی الله عنه در (ردالمحتار ص۳۱۷ج۴) که در بحث تعزیر بالمال تحت عنوان الفقة الحنفی در شماره سه و چهار گذشت.

۱۲- و قال صاحب معین الحکام و منها امره علیه الصلوة والسلام بکسر دنان الخمر وشق ظروفها. و منها امر رسول الله ﷺ یوم خیبر بکسر القدور التی طبخ فیها لحم الحمر الاهلیة ثم استأذنوه فی غسلها فاذن لهم فدل علی جواز الامرین لان العقوبة بالکسر لم تکن واجبة. و منها تحریق عمر رضی الله تعالی عنه المکان الذی یباع فیه الخمر. و منها تحریق عمر رضی الله تعالی عنه قصر سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه لما احتجب فیه عن الرعیة و صار یحکم فی داره. و منها مصادرة عمر رضی الله تعالی عنه عماله باخذ شطر اموالهم فقسمها بینهم و بین المسلمین. و منها ان عمر رضی الله تعالی عنه لما وجد مع السائل من الطعام فوق کفایته و هو یسأل اخذ ما معه و اطعمه ابل الصدقة و غیر ذلک مما یکثر تعداده و هذه قضایا صحیحة معروفة قال ابن القیم الجوزیة و اکثر هذه المسائل سائغة فی مذهب احمد رحمه الله تعالی (معین الحکام ص۲۲۱)

بعد از نظر عمیق در این عبارت امور ذیل به نظر میرسد.

(۱) از این روایات وعبارات تعزیر به صورت اتلاف مال یا سلب مال خبیث ثابت است که تعلق ندارد با دور تعزیر باخذالمال.

(۲) این صورت تعزیر در حقیقت از قبیل تغیر منکر است.

(۳) تعزیر فی المال تنها در آن مواقع جائز است در جائیکه تعلق معصیت با مال باشد وچنین تعلق حرمت مال را ساقط نماید یا معصیت را بر داشتن بر آن موقوف باشد.

(٤) در بحث مصادره السلطان برایٔے عمال بیست جوابات روایت تعزیر عمال از جانب حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با تفصیل تحت تفصیل مذهب حنفی تحریر شود که این تعزیر نبود بلکه تضمین بود که فی نفسه جائز است مع هذا جهۀ فساد حکام ائمه بزرگ مانند امام حموی علامه طحاوی وعلامه شامی بر آن فتوه دادن را غیر جائز قرار داده اند وآنرا مجازاً تعزیر بالمال گفته شده که در آن عوض اتلاف مال مال خبث به مستحق آن حواله گردد.

(۵) گرفتن مال را از سائل حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه مال خبث را به مستحق آن حواله نمودن مقصود بود.

(۶) در صورتهائیکه عقوبت فی المال جواز دارد اختیار آن عقوبت تنها وتنهابدست حاکم باید باشد ونه بدست دیگران.

اشکال:

احراق همه مال خیانت کنندگان غنیمت از حدیث ثابت است در حالیکه این معصیت چنین نیست که با آن حرمت همه مال ساقط گردد یا بر داشتن معصیت بر آن موقوف است.

این سوال را چند جواب است:

(۱) این روایت نزد محققین ضعیف وناقابل احتجاج است از اینجا علاوۀ امام احمد ائمه ثلاثه رحمهم الله آنرا در استدلال نه آورده اند.

قال الامام البخاری رحمه الله تعالى يحتجون بهذا الحديث فى احراق رحل الغال وهو باطل ورواته لا يعتمد عليهم. (عسقلانی وعینی و کرمانی)

وقال العلامة السهارنفوری رحمه الله تعالى ولكن الفقهاء رحمهم الله تعالى لم يصححوا هذا الحديث لانه شاذ يرويه مجهول لا يعرف ثم هو مخالف للآثار المشهورة ان رسول الله ﷺ الحق الوعيد بكل من ظهر منه غلول ولم يشتغل باحراق رحل احد من ذلك حديث من عمر وحديث اخر (الى قوله) فهذا كله دليل على عظم الوزر فى الغلول وانه ليس فيه احراق الرحل لان تأخير البيان عن وقت الحاجة لا يجوز، وقال جابر رضي الله عنه ليس فى الغلول قطع ولا نكال وهذا تصريح بنفى احراق الرحل (الى ان قال) والدليل على ضعف

هذا الحديث المروي فيه ان الغلول فيها نرى ما كان في زمن من الازمنة اكثر منه في زمان رسول الله ﷺ لكثرة المنافقين والاعراب الذين يغزون معهم وهم كانوا اصحاب غلول واهل المغازي لم يدعوا شيئا مما فعله رسول الله ﷺ في مغازيه الا رووه فلو كان احرق رحل احد لنقلوا ذلك مستفيضا وحيث لم يوجد ذلك عرفنا ان الحديث لا اصل له. (بذل المجهود ج۵ص۳۳)

(۲) شرعاً کدام مقدار تعزیر متعین نیست از اینجا ثابت شد که احراق همه مال خائن تعزیر نیست بلکه حد این است اگر این روایت صحیح ثابت شود پس این هم باب اهم کتاب الحدود است .

واذ ليس فليس، قال العلامة السهارنفوري قدس سره ثم فيه اثبات حد بحديث شاذ و اثبات ما يخالف الاصول مما يثبت مع الشبهات بمثل حديث الشاذ لا يجوز فكيف يثبت به ما يندرء بالشبهات بعد. (بذل المجهود ج۵ص۳۳)

(۳) حنابله طبق این حدیث قائل احراق مال اند آنان توجیه میکنند که سبب خیانت معصیت باطنه یعنی (حب المال است) احراق آن مال صورت از اله ء آن گردد . قال العلامة ابن قدامة رحمه الله تعالى وانما القصد الاضرار به في شيء من حليته (المغني ص۲۰۷ ج۹).

تنبیه : جواز تعزیر فی المال منافی این حدیث (لايحل مال امرء مسلم الا بطيب نفس منه) نیست زیرا که این حدیث تعلق دارد با اخذ مال وهذا اظهر جداً فقط. و الله تعالى اعلم.

۱۸/جمادي الآخره ٦٥ ۱۴۰ هـ

تمت بالخير

وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وعلى آله واصحابه وسلم اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

فهرست مضامین

موضوع **صفحه**

تم فهرس الکتاب بعون الملک الوهاب

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه وسلم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

